قم پژوهی/۱

شناختنامهٔ قم

جلد پنجم - بخش اوّل

تاریخ قم

به کوشش
علی بنایی

بسم الله الرحمن الرحيم

قم‌پژوهی / ۵-۱

شناختنامهٔ قم

جلد پنجم، بخش اول

تاریخ قم

به کوشش

علی بنایی

سرشناسه: بنایی، علی، ۱۳۳۸ ـ گردآورنده
عنوان: شناختنامهٔ قم، جلد پنجم، بخش اول: تاریخ قم
تکرار نام پدیدآور: به کوشش علی بنایی
مشخصات نشر: قم: نور مطاف، ۱۳۹۰

ISBN: 978 - 964 - 7891 - 61 - 5
ISBN: 978 - 964 - 7891 - 66 - 0

وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
یادداشت: مندرجات. ج. ۱. حضرت معصومه علیها السلام و آستانهٔ مقدسه ج. ۲. مساجد و مشاهد و مزارات قم. ج. ۳. حوزهٔ علمیهٔ قم. ج. ۴. رجال قم. ج. ۵. تاریخ قم.
موضوع: قم ـ تاریخ ـ مقاله‌ها و خطابه‌ها
موضوع: قم ـ سرگذشتنامه‌ها ـ مقاله‌ها و خطابه‌ها
موضوع: مجتهدان و علما ـ ایران ـ قم ـ سرگذشتنامه‌ها
ردهٔ کنگره: ۱۳۹۰، ۹۵ ش ۹ ب / DSR ۲۱۱۳
ردهٔ دیویی: ۵۱۲۸ / ۹۵۵
شمارهٔ مدرک: ۲۱۵۸۵۳۲

نام کتاب: شناختنامهٔ قم
به کوشش علی بنایی
ناشر: نور مطاف
صفحه‌آرایی: محمّدحسن امیری
طرح جلد: حسن فرزانگان
نوبت چاپ: اول
شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه
چاپخانه: ستاره
قیمت دوره: ۱۰۰۰۰۰ تومان
شابک دوره: ۵ ـ ۶۱ ـ ۷۸۹۱ ـ ۹۶۴ ـ ۹۷۸
شابک جلد ۵، بخش اول: ۰ ـ ۶۶ ـ ۷۸۹۱ ـ ۹۶۴ ـ ۹۷۸
نشانی: قم، خ شهدا، ک ۲۲، پ ۷۲، ت: ۷۸۳۱۳۸۸ ـ ۰۲۵۱

فهرست اجمالی

درآمد ۷
پیشینهٔ فرهنگی ـ تمدنیِ قم (از آغاز تاریخ تا برافتادن آل بویه)..... محمدهادی خالقی ۱۱
قم از دیروز تا امروز ..... غلامرضا گلی زواره ۸۵
تشیع و قم ..... رسول جعفریان ۱۶۱
اسلام، قم، اشعری‌ها ..... عباس فیض ۱۷۹
قم، شهر زیارتی و مرکز منطقه ..... مارسل بازن، ترجمهٔ ابوالحسن سروقد مقدم ۲۲۳
قم قدیم ..... عباس فیض ۲۸۵
قم دیروز ..... حسن بن محمد اشعری قمی ۳۳۷
قم در یک نگاه ..... رسول جعفریان ۳۶۱
دیروز و امروز قم ..... سید علی‌اکبر برقعی ۳۸۱
مناظره‌ای منظوم میان قم و کاشان از دورهٔ سلجوقی .... حسین مدرسی طباطبایی ۴۰۷
قم در ذیل نفثة المصدور ..... حسین مدرسی طباطبایی ۴۱۷
گوشه‌ای از تاریخچهٔ شهر قم ..... ترجمهٔ زهرا اباذری ۴۳۹
فهرست تفصیلی ۴۶۱

بسم الله الرّحمن الرّحیم

درآمد

امام صادق علیه‌السلام:

إِنَّ لله حَرَماً وَهُوَ مَکَّةُ، وَلِرَسُولِهِ حَرَماً وَهُوَ الْمَدینَةُ، وَلِأَمیرِ الْمُؤْمِنینَ حَرَماً وَهُوَ الْکُوفَةُ، وَلَنا حَرَماً وَهُوَ قُمْ، وَسَتُدْفَنُ فیهِ إِمْرَأَةٌ مِنْ وُلْدی تُسَمّی فاطِمَةُ، مَنْ زارَها وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ. یعنی: «خدا را حرمی است و آن مکه است، رسول خدا را حرمی است و آن مدینه است، امیرمؤمنان علیه‌السلام را حرمی است و آن کوفه است، ما اهل‌بیت را حرمی است و آن قم است. به‌زودی بانویی به نام «فاطمه» از تبار من در آنجا دفن می‌شود که هر کس او را زیارت کند بهشت بر او واجب می‌شود.»

شهر قم از دیرباز مرکز تشیع و مهد روحانیت و فقاهت بوده است. پیوند ناگسستنی این شهر با اهل‌بیت علیهم‌السلام از این‌روست که بارگاه حضرت فاطمهٔ معصومه علیهاالسلام در آن جای دارد و چشم و چراغ مردم این دیار شده است. همچنین روایاتی صحیح و معتبر از ائمهٔ اهل‌بیت علیهم‌السلام دربارهٔ قم و مردم آن و نقش فوق‌العادهٔ ایشان در آگاهی‌بخشی جهانی، خصوصاً در دوران ظهور حضرت ولی عصر(عج)، وارد شده است. به همین رو، کانون روحانیت در گرداگرد این حرم شکل گرفته است، و بسیاری از محدثان و فقیهان، در حریم این حرم حلقه‌های درس تشکیل دادند.

تشکیل مجدد حوزهٔ علمیهٔ قم، به اهتمام مرحوم آیت‌الله شیخ عبدالکریم حائری، بار دیگر این شهر را درکانون توجه همگان قرار داد. در سدهٔ اخیر، قم شاهد

تحولاتی ژرف و چشمگیر در حوزه‌های فرهنگی و سیاسی بوده است. پیروزی انقلاب اسلامی ایران، این شهر را پرآوازه کرد و در این چند دهه، شاهد تحولاتی چشمگیر در قم بوده‌ایم.

به رغم آنچه گذشت، تاکنون چنان‌که باید در بارهٔ این شهر و پیشینه و آیندهٔ آن تحقیقات دامنگستری صورت نبسته است. اینجانب به حسب اینکه نمایندگی مردم قم را در مجلس شورای اسلامی عهده‌دار هستم، مطالعه و بررسی در بارهٔ این شهر را وظیفهٔ خود می‌دانم.

واقع اینکه ظرفیت قم بیش از وضع موجود آن است و هنوز تا رسیدن به نقطهٔ مطلوب، فاصلهٔ بسیاری است و باید گام‌هایی بلندتر و استوارتر برداشت. اینک ـ خدا را سپاس ـ که ده‌ها مؤسسهٔ تحقیقی در قم فعال است و کتاب‌های بسیاری در عرصه‌های مختلف علوم اسلامی در این شهر منتشر می‌شود، ولی باز هم می‌توان آهنگ این فعالیت‌های فرهنگی را بیشتر و ژرف‌تر کرد، و قم را به پایتخت فرهنگی جهان اسلام مبدل ساخت و تا نقطهٔ مطلوب برکشید.

مرکز قم‌پژوهی، مؤسسه‌ای است که به آهنگ تحقیق دربارهٔ گذشته و حال و آیندهٔ قم تشکیل شده، و در نظر دارد همهٔ کتاب‌ها و نشریات و اسناد و مدارک دربارهٔ قم را گردآوری کند و در اختیار پژوهش‌گران قرار دهد. با وجود اینکه دربارهٔ برخی استان‌های ایران، مانند خراسان و فارس و کرمان، مطالعات گسترده‌ای صورت گرفته و کتاب‌های متعددی نوشته شده، و مؤسسه‌هایی به همین هدف تشکیل یافته، ولی متأسفانه قم از این مزیت محروم مانده است. این در حالی است که قم دارای پیشینه‌ای طولانی، و از نخستین شهرهایی در جهان اسلام است که دربارهٔ آن کتابی مستقل نوشته شده است. مضافاً اینکه اکنون قم مرکز فرهنگی ایران و تکیه‌گاه شیعیان از سراسر جهان است.

مرکز قم‌پژوهی، ضمن اینکه نگاهی به گذشته دارد، حال و آیندهٔ قم را نیز مورد توجه قرار داده، و در نظر دارد مطالعاتی آسیب‌شناسانه و پژوهش‌هایی پیمایشی دربارهٔ آن به انجام رساند.

آنچه اکنون با عنوان مشترک «قم‌پژوهی» تقدیم می‌شود، مجموعهٔ کتاب‌ها و مقالاتی در بارهٔ قم است. برخی از این کتاب‌ها و مقالات به سفارش اینجانب تألیف، و برخی دیگر تحقیق و تدوین شده است. دورهٔ کامل این مجموعه بالغ بر ده‌ها جلد می‌شود و آنچه اکنون عرضه می‌گردد، دفتری از آن است. این تحقیقات با همکاری عده‌ای از قم‌پژوهان در مرکز قم‌پژوهی ـ که به همین منظور تأسیس شده ـ صورت می‌گیرد.

کتاب شناختنامهٔ قم، شامل یک‌صد مقاله، در هشت موضوع، به شرح زیر است: حضرت فاطمهٔ معصومه علیها السلام و آستانهٔ مقدسه، مزارات و مقابر و مساجد قم، حوزهٔ علمیهٔ قم، رجال قم، تاریخ قم، سفرنامه‌ها، کتابشناسی و آثار پراکنده.

در جلد اول این مجموعه، زندگی حضرت فاطمهٔ معصومه علیها السلام و تاریخ آستانهٔ مقدسه با تفصیل فراوان مورد بحث قرار گرفته است. جلد دوم به مساجد و مشاهد و مزارات قم اختصاص دارد و شامل پژوهشی در بارهٔ این مسائل و نیز در بارهٔ امامزاده‌های قم و بناهای کهن آن است. در جلد سوم حوزهٔ علمیهٔ قم و مدارس و مراکز آن بررسی شده و از چگونگی تأسیس و تکوین حوزه و تحولات آن سخن رفته است. جلد چهارم این مجموعه ویژهٔ رجال قم است و مشتمل بر مطالعاتی در بارهٔ فقیهان و محدثان و عالمان و خاندان‌های بزرگ قمی. در پنجمین مجلد از این شناختنامه ـ که مفصل‌تر از همه است ـ تاریخ قم موضوع تحقیق قرار گرفته و از تاریخ و جغرافیا و مذهب و زندگی اجتماعی مردم در طی قرن‌ها سخن رفته است. جلد ششم شامل چند سفرنامهٔ قدیم و جدید، و نیز تحلیلی در بارهٔ سفرنامه‌هاست. جلد هفتم به کتابشناسی اختصاص دارد و شامل معرفی منابع قدیم و جدید در بارهٔ قم است. و سرانجام در جلد هشتم، آثاری پراکنده آمده است؛ از جمله مقالاتی در بارهٔ فضیلت قم و گرایش‌های علمی در آن و کتابخانه‌ها و کتابفروشی‌های آن.

کتاب شناختنامهٔ قم شامل مهم‌ترین مقالات و بخش‌هایی از کتاب‌ها در بارهٔ قم است. در آغاز هر مقاله، چکیده‌ای برای آن تهیه شده و در پایان، منبع آن آمده است. همهٔ آثار با معیار علمی ـ پژوهشی بودن برگزیده شده و بدون تردید شامل

مهم‌ترین مطالب در بارهٔ قم است. هدف از ارائهٔ این شناختنامه، احیای آثار مهم در این باب، و تشکیل پروندهٔ علمی برای قم‌پژوهی است. باشد که این کتاب و کتاب‌های دیگری که با عنوان قم‌پژوهی منتشر می‌شود، دستمایه‌ای گردد برای تألیف دایرةالمعارف قم که در ضرورت آن هیچ تردیدی نیست.

در پایان لازم است از دانشورانی سپاسگزاری شود که در کار تدوین و تنظیم و ویرایش و چکیده‌نویسی کتاب حاضر با اینجانب همکاری کرده‌اند؛ آقایان هادی ربانی، هادی خالقی، سید رضا باقریان موحد، رضا مؤذن‌زاده، حسین نادری، سید علی‌اکبر حسینی‌وفا و حسین رفیعی. اللّهمّ وفّقنا لما تحبّ و ترضی.

علی بنایی
نمایندهٔ مردم شریف استان قم در
مجلس شورای اسلامی

پیشینهٔ فرهنگی ـ تمدنیِ قم

(از آغاز تاریخ تا برافتادن آل بویه)

محمدهادی خالقی

چکیده: تحقیقی دربارهٔ پیشینهٔ فرهنگی ـ تمدنیِ قم (از آغاز تاریخ تا برافتادن آل بویه) است. نویسنده با استناد به مهم‌ترین منابع تاریخی و فرهنگی، گزارشی جامع از سابقهٔ علمی و فرهنگی قم ارائه نموده و تاریخ مذهبی و دینی این شهر مقدس را به دقت بررسی کرده است. بهره‌گیری از دویست منبع (کتاب و نشریه) تاریخی، حدیثی، ادبی و مذهبی از مهم‌ترین امتیازات این مقاله است.

از دیدگاه نویسنده، بررسی روند شکل‌گیری نهادها، شخصیت‌ها، آثار و مکتب‌های علمی و تأثیرات و تأثرات و تحولات دورهٔ حیات آنها، از مباحث مهم تمدنی و از مقدمات لازم برای بازشناسی هویت تاریخی ـ فرهنگی شمرده می‌شود و قم در برخی ادوار تاریخی از جایگاه علمی بلندی برخوردار بوده و نقشی برجسته در حیات علمی ـ فکری جهان اسلام داشته است. همچنان که در ادواری دیگر، به ضعف یا رکود علمی دچار گشته است. کاوش در باب زمینه‌های رشد و عوامل ضعف و علل رکود علمی این شهر در هر یک از این فراز و فرودها، می‌تواند افزون بر بهره‌های تمدنی و پرتوافکنی بر گوشه‌های تاریک تاریخ، الگو یا عبرتی برای مردم امروز باشد و تاریخ پدران را برای شهروندانِ اکنون شیرین کند.

تاریخ قم پیش از اسلام، محوطه‌های باستانی قم، قم پس از اسلام، تشیع قم و ادوار حیات علمی قم از فتح اسلامی تا برافتادن آل بویه از جمله مباحثی است که به آنها به طور مستند پرداخته شده است.

نویسنده در پایان چنین نتیجه گرفته است: نمی‌توان خدمات گسترده و نقش محوری این نخستین حوزهٔ علمی غنی و مستقل شیعه را در توسعهٔ دانش نادیده گرفت. فهرستنامه‌هایی که به نام آثار علمای قم اشاره کرده‌اند، تنوع درخور توجهی را در این عرصه نشان می‌دهند.

کلید واژه: تاریخ قم، فرهنگ و تمدن اسلامی، تاریخ تشیع.

*

یادداشت*

در تعریف «فرهنگ» گفته‌اند: «مجموعه‌ای است از رفتارهای آموختنی، باورها، عادت‌ها و سنت‌ها که میان گروه یا جامعه‌ای از افراد بشر، مشترک است و به گونه‌ای متوالی، توسط دیگرانی که وارد آن گروه یا جامعه می‌شوند، آموخته و به کار گرفته می‌شود.»[1] همچنین «تمدن» را «مجموعهٔ اندوخته‌ها و ساخته‌های مادی یک جامعهٔ بشری» دانسته‌اند.[2] بدین ترتیب، روشن است که فرهنگ، پشتوانهٔ معنوی و بستر فکری تمدن، و در واقع، حوزهٔ نرم‌افزاریِ زندگی یک جامعه است و تمدن نیز جلوهٔ عملی و نمودِ بیرونیِ فرهنگ، و در حقیقت، بخش سخت‌افزاری زندگی آن جامعه. بر همین اساس، فرهنگ را ساختار درونی و وجه غیر مادی زندگی جوامع شمرده‌اند و تمدن را وجه عینی و ملموس

---

* از استادان گرامی‌ام، دکتر هادی عالم‌زاده و دکتر احمد بادکوبهٔ هَزاوه، به خاطر مطالعهٔ بخش دوم مقاله و ارائهٔ تذکرات سودمند، سپاسگزارم. گفتنی است بخش دوم این مقاله، پیش از این، بدون اضافات و اصلاحات فعلی، در ارجنامهٔ فقیهی منتشر شده است.

۱. فرهنگ‌ها و سازمان‌ها، ص ۱۹ (تعریفی است از مارگریت مید). نیز، ر.ک: **تعریف‌ها و مفهوم فرهنگ**، ص ۳۲.

۲. **تعریف‌ها و مفهوم فرهنگ**، ص ۳۵. نیز، ر.ک: **تاریخ تمدن**، ص ۳۹؛ **مفهوم تمدن**، ص ۵۱ ـ ۶۸.

و مادی و ساختار بیرونیِ آن زندگی.[۱] پس می‌توان گفت که اندیشه‌های سیاسی، مکتب‌های فلسفی، نظام‌های تربیتی، دانش‌ها، ارزش‌های اخلاقی و باورهای دینی «فرهنگ» جامعه را تشکیل می‌دهند، و رفتارها، آثار علمی و ادبی و هنری، زبان و ادبیات، صنایع، محصولات، فضاهای شهری، ابزارها و رسانه‌ها «تمدن» را؛ دو حوزه‌ای که به سختی در هم تنیده و به هم گره خورده‌اند.

امروزه، بررسیِ رَوند شکل‌گیری نهادها، شخصیت‌ها، آثار و مکتب‌های علمی و تأثیرات و تأثرات و تحولات دورهٔ حیات آنها، از مباحث مهم تمدنی و از مقدمات لازم برای بازشناسی هویت تاریخی ـ فرهنگی شمرده می‌شود. قم، بی‌تردید در برخی ادوار تاریخی از جایگاه علمی بلندی برخوردار بوده و نقشی برجسته در حیات علمی ـ فکری جهان اسلام داشته است. همچنان که در ادواری دیگر، به ضعف یا رکود علمی دچار گشته است. کاوش در باب زمینه‌های رشد و عوامل ضعف و علل رکود علمی این شهر در هر یک از این فراز و فرودها، می‌تواند افزون بر بهره‌های تمدنی و پرتوافکنی بر گوشه‌های تاریک تاریخ، الگو یا عبرتی برای مردم امروز باشد و تاریخ پدران را برای شهروندانِ اکنون شیرین کند.

در زمینهٔ مورد بحث، تاکنون، پژوهش مستقلی از معاصران ندیده‌ام؛ گرچه اشارات و تحلیل‌های بسیار مفیدی در تاریخ مذهبی قم و آل بویه از مرحوم استاد علی‌اصغر فقیهی و قمنامه، مکتب در فرآیند تکامل و «تکملهٔ» آن و مقدمه‌ای بر فقه شیعه و زمین در فقه اسلامی از دکتر سید حسین مدرسی طباطبایی و گنجینهٔ آثار قم از مرحوم حجت‌الاسلام عباس فیض و تاریخ تشیع در ایران از حجت‌الاسلام رسول جعفریان می‌توان یافت. این آثار، مستقیماً به بحثِ ما نپرداخته‌اند، اما در بسیاری موارد، ناگزیر از یادکرد تحولات فرهنگی و جلوه‌های تمدن در این حوزه و دست‌کم در بخشی از این دوره بوده‌اند. مقالهٔ سودمند «قم در دو قرن نخست

---

۱. در این باره، ر.ک: جامعه‌شناسی سیاسی معاصر، ص ۹۶ ـ ۱۰۳.

هجری» (در فصلنامهٔ تاریخ اسلام، ش ۱۴) از آقای محمدرضا پاک، اختصاصاً به موضوع بحث ما پرداخته است که می‌کوشم از تکرار اطلاعات و تحلیل‌های آن برکنار بمانم و تکمیل کنندهٔ آن باشم. با این همه، مقالهٔ خویش را به‌ویژه به خاطر عدم استقصا در تاریخ نهادها و نیز آثار دست‌ساخت انسانی در دورهٔ مورد بحث، همچنان ناقص می‌دانم.

بخش نخست: قم، پیش از اسلام

مقدمه

در مقدمهٔ بخش دوم مقاله، به برخی دلایل و شواهد که مورخان مسلمان در باب باستانی بودنِ شهر قم به‌دست داده‌اند، به اختصار، اشاره خواهد شد؛ اما دانش باستان‌شناسی نیز می‌تواند با تحقیقات میدانی و کاوش در آثار، اسناد، ابنیه، اجساد، و تاریخ‌گذاری و تحلیل آنها، به ارائهٔ گزارش‌هایی دقیق از محوطه‌های باستانی مورد بررسی بپردازد که به مراتب، یقین‌آورتر از گزارش‌های تاریخیِ سینه به سینه‌اند.[۱]

سوگمندانه باید اذعان داشت که تا سال‌های اخیر، در مقایسه با دیگر شهرهای مرکزی فلات ایران، کاوش‌های بسیار اندکی در زمینهٔ باستان‌شناسی قم صورت گرفته است و به همین خاطر، «دربارهٔ آثار تاریخی و نیز مکان‌های مسکونی پیش از تاریخ قم، اطلاع کمی در دست است»،[۲] در حالی که رومَن گیرشمن و لویی واندنبرگ، بر این باورند که: «قم، کاشان، ری و دامغان، از کُهن‌ترین سکونتگاه‌های انسان در فلات ایران‌اند.»[۳] با این همه، براساس همین کاوش‌های اندکِ صورت گرفته و یا اظهار نظرهای پراکندهٔ باستان‌شناسان، می‌توان به این جمع‌بندی رسید که

---

۱. دربارهٔ رابطهٔ باستان‌شناسی و تاریخ، ر.ک: «پیوند باستان‌شناسی و تاریخ، با نگاهی به باستان‌شناسی و تاریخ قم»، محمدهادی خالقی، تاریخ در گذرگاه اندیشه، ج ۲، ص ۱۶۵.

۲. ایران پیش از تاریخ، ص ۳۵۹.

۳. ایران از آغاز تا اسلام، ص ۷؛ باستان‌شناسی ایران باستان، ص ۱۲۴.

در مرکز منطقه‌ای که در جغرافیای تاریخی، «قم» نامیده می‌شود (و مشتمل بر آبادی‌هایی چون: خوار، کنارگِرد، دیرگچین، آبه، برق‌رود، کَمره، نراق، کَرَه‌رود، خورهه، نیموَر، اردهال و جاسْب بوده است)،[۱] شهر و تمدن شهری وجود داشته و قدمتی دست‌کم برابر با سه شهر مجاور خود (ری، کاشان و ساوه) داشته است.

این شهر باستانی ـ چنان‌که خواهیم آورد ـ به استناد لوحهٔ سِلوکیِ «پئوتینْگرایا» (بازمانده از قرن دوم پیش از میلاد)[۲] و راهنامهٔ پارتیِ ایزیدورِ خاراکْسی (بازمانده از قرن اول پیش از میلاد)[۳] و نیز گواهی ماکسیم سیرو (باستانشناس معاصر که آتشکده‌های منطقه را مطالعه کرده است)، «بر سرِ راه‌های اصلی مشرق زمین» و «مرکز ارتباطات» بوده است.[۴]

کاوش‌های اولیه در تپهٔ قُمرود، نشان می‌داد که ساکنان این شهر، باسِیَلک (کاشان)، قره‌تپه (شهریار)، موشه‌لان‌تپه (کرج)، زاغه‌دشت (قزوین)، چشمه‌علی

---

۱. این حوزهٔ جغرافیایی، قدر مشترکی است که از کتاب‌های تاریخ قم (ق ۴)، خلاصة البلدان (ق ۱۲) و مرآة البلدان (آغاز ق ۱۴) به طور تقریبی گرفته‌ایم. بدین ترتیب، دامنهٔ «قدر مشترکِ» به‌دست آمده، بسیار کوچک‌تر از حوزهٔ جغرافیای تاریخی قم در قرن چهارم، و در عین حال، اندکی گسترده‌تر از استان قم در تقسیمات فعلی کشوری (بهمن ۱۳۸۲) است.

۲. لوحهٔ یونانی «پئوتینگرایا» یا «پوتینگر»، کشف شده در غرب فلات ایران، به کوشش ویلهلم توماشِک (اتریشی) درکتاب جغرافیای تاریخی ایران، بازخوانی شده است (ر.ک: پژوهش در نام شهرهای ایران، ص ۳۸۴). در این لوحه، از قم، با نامِ «ثِرمانتیکا (Thermantika)» درکنار ساوه، یاد شده است (تاریخ ایران کیمبریج، ج ۳، بخش دوم، ص ۱۷۴). پژوهش در معنای این واژهٔ یونانی، ممکن است به فهم معنای «کُم» کمک کند.

۳. ایزیدور (ایسیدوروس)، مورخ و جغرافیادانی از مردم خاراکْس (charax / همان «کرکر» یا «کَرْخ مَیسان» در جنوب بین‌النهرین که آن را بر «آبادان» امروزی تطبیق داده‌اند) بود. از او، کتاب راهنامه‌ای بر جای مانده که به «ایستگاه‌های پارتی» معروف است. در این راهنامه نیز از قم با عنوان «ثِرمَنتیکا» بر سرِ راه اصلی مدیترانهٔ خاوری به هند، میان ساوه و یزد، یاد شده است (ر.ک: پژوهشی در نام شهرهای ایران، ص ۴۸۵). دربارهٔ ایزیدور (Isidor) و خاراکس، ر.ک: تاریخ نوشته‌های جغرافیایی، ص ۲۷؛ تاریخ مردم ایران، ج ۱، ص ۳۳۶ و ۳۳۹؛ راه‌های نفوذ فارسی در...، ص ۴۹ ـ ۵۰؛ دائرةالمعارف فارسی، ج ۱، ذیل «ایزیدور» و «خاراکس»؛ و نیز، ذیل همین دو مَدخل در: Columbia Encyclopaedia.

۴. «قلعهٔ دختر قم»، ماکسیم سیرو، آثار ایران، ج ۱، ص ۱۱۴.

(ری) و دلازیان (سمنان) در ارتباط بوده‌اند،[۱] در حالی که جدیدترین کاوش‌ها در همین منطقه، روستایی هشت‌هزار ساله را نیز به نمایش گذاشت.[۲]

نگارندهٔ این سطور، بدون داشتن آرشیوی در این موضوع و بدون مراجعه به آرشیو یا گزارش‌های ادارهٔ کل میراث فرهنگی قم و یا پژوهشگاه باستان‌شناسی تهران، در جریان مطالعات خود در زمینهٔ تاریخ تمدن ایران و تاریخ هنر ایرانی ـ اسلامی، به اطلاعاتی چند در باب محوطه‌های باستانی قم دست یافت که فهرستی از آنها بر اساس ترتیب الفبایی نامِ مشهور، در پی می‌آید. ناگفته نگذارم که برخی اطلاعات خود را نیز از طریق بازدید از اماکن، مشاهدهٔ شخصی اشیا در موزهٔ ملی ایران (تهران) و یا بررسی تصاویر منتشر شده در منابع، به‌دست آورده و یا تکمیل نموده‌ام.

مأخذشناسی ابتدایی محوطه‌های باستانی قم

آتشکوه: در دهستان نیمْوَر (بین قم و محلّات). بقایای آتشگاه و بناهایی با کاربُرد دیگر از عصر ساسانی و آثاری از روزگار سلوکی و اشکانی. کاوش شده توسط آندره گِدار، به سال ۱۹۳۸م (۱۳۱۷ش).[۳]

البرز: تپه و دشتی باستانی در ساحل غربی رودخانهٔ قمرود، در نقطهٔ مقابل تپهٔ قمرود (قره‌تپه)، در فاصلهٔ ۱۸ تا ۲۰ کیلومتری شمال شرقی شهر قم، آثاری از عصر نوسنگی و عصر فلز (از هزارهٔ ششم پیش از میلاد تا میانهٔ هزارهٔ چهارم). افزایش جمعیت انسانی در میانهٔ هزارهٔ چهارم پیش از میلاد. یکی از کهن‌ترین سکونتگاه‌های شناخته شدهٔ انسان در فلات ایران.[۴]

---

۱. «دومین فصل کاوش در قره تپهٔ قمرود»، میر عابدین کابلی، گزارش‌های باستان‌شناسی، ش ۱ (مهر ماه ۱۳۷۶)، ص ۲۹۹.

۲. «مکان‌یابی و پیدایش شهر قم»، کاظم عرب، نامهٔ قم، ش ۱۸ (تابستان ۱۳۸۱)، ص ۲۰.

3. Bibliographie Analytique de... (ترجمهٔ عنوان: مأخذشناسی تحلیلی باستان‌شناسی ایران باستان), P.240.

۴. دو سکونتگاه شناخته‌شدهٔ دیگر، عبارت‌اند از: قصر بهرام (بین قم و ورامین) و کیلان (در اطراف شهر دماوند) (ر.ک: بررسی‌های باستان‌شناسی قمرود، ص ۲۴ و ۳۱).

در این منطقه، در دو دورهٔ هزارهٔ سوم پیش از میلاد و دورهٔ تاریخی، با چنان تراکم جمعیتی روبه‌رو هستیم که شگفت‌انگیز است. ویرانی‌های این منطقه را می‌توان به طغیان‌های قمرود نسبت داد. بدین ترتیب، احتمالاً سکونتگاه‌های ادوار دیگر، در زیر لایه‌های آبرفتی، دفن شده‌اند. کاوش شده توسط میر عابدین کابلی از ۱۳۶۷ و همچنان در دست کاوش توسط وی.[۱]

پل شکسته: بقایای پلی متعلق به دورهٔ ساسانی، با مصالح سنگی بر روی رودخانهٔ مَسیله در نزدیکی روستای کاج (نام باستانی: گـاچ)، در شـمال دهسـتان قـمرود. شناسایی شده توسط احمد مستوفی به سال ۱۳۵۰.[۲]

تپهٔ قُمرود (قَره‌تپه):[۳] محوطه‌ای باستانی، پهناور و نسبتاً مرتفع در دشت قمرود و در مجاورت روستای قمرود.[۴]

در کاوش‌های لایه‌های مختلف باستانی این تپه، تمدن شهری به وضوح دیده می‌شود. تمدن شهری در هزارهٔ اول و دوم پیش از میلاد (پارتی ـ مادی). جمعیت زیاد در میانهٔ هزارهٔ چهارم پیش از میلاد. آثار انسانی از هزارهٔ ششم تا میانهٔ هـزارهٔ چهارم پیش از میلاد (عصر نوسنگی و عصر فلز). آثار انسانی از عـصر فـراپـارینه سنگی (Epi - Paleolitique).[۵] کاوش در لایهٔ هفتم این تپه، تمدنی انسانی را از آغاز

---

۱. بررسی‌های باستان‌شناسیِ قمرود، ص ۷۱.

۲. حوزهٔ مَسیله، ص ۱۲۳.

۳. کوچ‌نشینان ساکن، عشایر کوچرو و خوش‌نشینان (که غالباً تُرک زبان یا آذری زبان‌اند) نام‌های تُرکی فراوانی بر مناطق و اماکن و آثار و ابنیهٔ استان قم نهاده‌اند.

۴. روستای قمرود، در هفده کیلومتری شمال شرق قم، در جادهٔ کوه سفید، مرکز دهستان قمرود از بخش مرکزی قم است. اراضی البرز و روستاهای کاج، محمدآباد و... نیز در این دهستان قرار دارند و در همین دهستان است که رودخانه‌های قمرود و ساوه‌رود، به هم می‌پیوندند و رودخانهٔ مسیله را شکل می‌دهند که در شصت کیلومتری شرق قم به دریاچهٔ نمک (مَسیله) می‌ریزد. کاوش‌های گروه باستان‌شناسی قمرود، به سرپرستی میر عابدین کابلی، تمامی این دهستان را در بر می‌گیرد. این دهستان، از پایگاه‌های تاریخی فرقهٔ «نُصَیریه» یا «علی اللهیه» است.

۵. بررسی‌های باستان‌شناسی قمرود، ص ۶۳ و ۸۹؛ گویه (هفته‌نامه)، ش ۹۶ (گفت‌وگو با میرعابدین کابلی).

هزارهٔ ششم پیش از میلاد، آشکار ساخت.[۱] کاوش شده توسط میر عابدین کابلی از ۱۳۶۷ و همچنان در دست کاوش توسط وی.

تپهٔ مَسره: بین قم و ساوه.[۲] بقایای ابنیهٔ عصر ساسانی و آثار انسانی با قدمت بیشتر. کاوش شده توسط گیرشمن، بین سال‌های ۱۹۳۳ تا ۱۹۳۷م (۱۳۱۲ ـ ۱۳۱۶ش)، و توسط س. پرزوسکی به سال ۱۹۳۶م (۱۳۱۵ش). شناسایی شده توسط ارنست هرتسفلد و ت. آرن و ماکسیم سیرو، پیش از انجام گرفتن کاوش‌ها.[۳]

چارطاقی پادگان: بنای سنگی چارطاقی (احتمالاً آتشکده)، بسیار شبیه چارطاقی‌های نیاسَر و نِویس. احتمالاً متعلق به روزگار ساسانی. واقع در [حدود] چهارده کیلومتری قم در حاشیهٔ غربی جادهٔ کاشان، در نزدیکی دیوار شمالی پادگان خیبر. ظاهراً هیچ‌گونه نام محلی ندارد و در منابع نیز اشاره‌ای به آن نشده است (محتمل است که لمبرگ و شیپمن در کاوش «لنگرود»، آن را رؤیت کرده باشند).

این جانب در تیر و مرداد ۱۳۶۷، در حالی که در پادگان خیبر، آموزش نظامی می‌دیدم، متوجه این بنا شدم و بعدها لزوم بررسی آن را به برخی اهل فن، گوشزد نمودم. در سال ۷۲ تخریب بخشی از سقف بنا و در سال ۷۶، تخریب بخش دیگری از آن را مشاهده کردم. سوگمندانه اینک در سال ۸۲، دیگر سقفی بر سر این بنا دیده نمی‌شود! اگر بپذیریم که آتشگاهی ساسانی است، قرارگرفتن آن در دشتی هموار، موجب شگفتی است.

---

۱. «مکان‌یابی و پیدایش شهر قم»، کاظم عرب، نامهٔ قم، ش ۱۸، ص ۲۰.

۲. محل دقیق این تپه در منابع نیامده است. شاید مقصود، دو تپهٔ (یا یکی از دو تپهٔ) باستانی مجاور روستای آوه در بخش جعفرآباد قم باشد که برخی آثار کشف شده از آنها در موزهٔ ملی ایران (بخش ایرانِ باستان) در معرض دید است (مشاهدهٔ شخصی / ۱۳۷۴). شاید مقصود، مصرقان باشد، یا شاید نام محلی تپهٔ باستانی «قُرق‌تپه» در نزدیکی احمدآباد ساوه. متأسفانه فرصت پرس و جو در محل را نداشتم.

۳. باستان‌شناسی ایران باستان، ص ۱۲۴؛ سیلک، ج ۱، ص ۱۴؛ مروری بر پنجاه سال باستان‌شناسی ایران، ص ۳۴۳؛ بررسی‌های باستان‌شناسیِ قمرود، ص ۳۲.

چارطاقی نِویس: بنایی چارطاقی، دارای گنبد و با مصالح سنگی. در روستای نِویس در دهستان وَزوا در بخش خَلجستان[۱] قم. آتشگاهی است ساسانی.[۲] مشابهت زیادی به چارطاقی نیاسَر دارد.

چاله غار: محوطه‌ای باستانی در حوالی روستای وِشنَوِه در بخش کهک قم. نخستین معدن بهره‌برداری شدهٔ مس جهان. دخمه‌های معدنی مس و کوره‌های ذوب مس مربوط به اواخر هزارهٔ چهارم پیش از میلاد تا اوایل هزارهٔ سوم. شناسایی و معرفی‌شده توسط مرتضی مؤمن‌زاده و ه.ف هولزر به سال ۱۹۷۱م (۱۳۴۹ش).[۳]

---

۱. خَلجستان، نامی است که ظاهراً از دورهٔ قاجار بر منطقهٔ تاریخی «جَهرود/جه‌رود/جیرود)»، اطلاق شده است، در حالی که دهستان فعلی «جهرود»، تنها مشتمل بر بخشی از رستاق تاریخی جهرود (یاد شده در تاریخ قم) است. گفتنی است که در دهستان فعلی جهرود، در بخش خلجستان قم، در مجاورت کوه «طوس» (که از مرتفع‌ترین نقاط این بخش است: جغرافیای استان قم، ص ۶۶)، روستای «طینوج» قرار دارد که کاروان‌سرا و پل تاریخی آن، ارزش بررسی دارد (مشاهدهٔ شخصی / تابستان ۱۳۶۸)، به‌ویژه که می‌دانیم محدث شیعه، محمد بن حسن جَهرودی طوسی، پدر خواجه نصیرالدین طوسی، از این طوس و بلکه از بزرگان جَهرود (از خاندان علمی فیروزشاه) بوده است (هفت اقلیم، ج ۳، ص ۱۹۷). دربارهٔ اصل یا خاستگاه خواجه نصیر نیز گفته‌اند که از طوس قم بوده و این طوس، از میان رفته است (ریاض العلما، ج ۵، ص ۱۶۰). شاید آن طوس، همین طینوج فعلی باشد (گنجینهٔ آثار قم، ج ۱، ص ۲۷۴) که بر سر راه قدیم کاروان‌رو قم به همدان قرار داشته است (فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱). طِینوج را مُعَرَّب «طوس نو» دانسته‌اند (گنجینهٔ آثار قم، همان‌جا). با این فرض، یا همان طوس قم است و یا جابه‌جا شده و بازسازی شدهٔ آن. در همین بخش در دهستان «دستجرد»، روستای «وشارِه»، قلعه‌ای تاریخی به نام «قلعهٔ خواجه نصیر» هست (بشارة المؤمنین، ص ۱۷۹) که ارزش بررسی دارد (مشاهدهٔ شخصی / فروردین ۱۳۶۹). در بعضی منابع، به «وشارهٔ جهرود» یا [به تصحیف:] «ورشاه جهرود» به عنوان خاستگاه خواجه نصیر اشاره شده است (ر.ک: ریاض العلما، ج ۱، ص ۲۳۵؛ خاتمة مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۴۲۶؛ تاریخ نگارستان، ص ۲۲۴ و ۴۳۴). اینکه بابا افضل مَرْقی کاشانی را دایی محمد بن حسن جهرودی (ر.ک: دیوان بابا افضل، ص ۴ و ۳۰ ـ ۳۳، مقدمهٔ محققان) و سید ابوالرضا فضل‌الله راوندی و قطب‌الدین سعید راوندی را استادان او (ر.ک: مجمع‌الآداب، ج ۴، ص ۳۹۰) دانسته‌اند، می‌تواند مؤیداتی بر قمی بودن وی باشد، گرچه اطلاعات تاریخی دربارهٔ جَهرودی و قمی بودن وی اندک نیست (ر.ک: فرائد السمطین، ج ۲، ص ۱۰۹؛ تاریخ گزیده، ص ۴۱۷؛ مجالس المؤمنین، ج ۳، ص ۲۹۲).

۲. قم در آینهٔ میراث، ص ۶۷.

۳. کوره‌ها و معادن مس در وشنوه (کوهستان قم)، ص ۳.

کاوش شده توسط سید محمود میر اسکندری (از پژوهشگاه باستان‌شناسی تهران) و توماس اشتولنر و هرمان پارزینگر و گروه کارشناسی همراه (از موزهٔ معدن‌کاوی بوخوم و مؤسسهٔ مطالعات باستان‌شناسی آلمان) به سال ۱۳۸۱.[۱] دو محوطهٔ دیگر (لقه مراد و مزرعه) نیز در این کاوش، مورد بررسی قرار گرفتند که نتایج مشابهی در هر سه به‌دست آمد، به جز عبادتگاه که فقط در چاله‌غار یافت شد.

خور:[۲] دو ستون با سبک معماری یونانی از دورهٔ سلوکیان.[۳]

خورآباد: روستایی در پانزده کیلومتری جنوب غرب قم در بخش کهک. دارای قلعهٔ گبری (ساسانی). تپهٔ باستانی «شمشیرگاه» با معماری خشتی و لاشه‌سنگی در این روستا قرار دارد که آن را محل سکونت احتمالی مدفونان گورستان باستانی صَرم دانسته‌اند.[۴] آثاری از عصر «آهن III» و اقوام آریایی ـ پارسی در آن، شناسایی شده است.[۵] شناسایی شده توسط و. کِلِئیس (کلایس) به سال ۱۹۸۳م[۶] کاوش نشده.

---

۱. گزارش مقدماتی مطالعات فلزکاری و معدن‌کاوی کهن در محوطه‌های باستانی پیش از تاریخ اَریسمان و وِشْنَوِه (کاشان ـ قم)، ص ۳ ـ ۵ و ۱۱ ـ ۱۲ و ۲۹ ـ ۳۰؛ «گفت‌وگو با دکتر سید محمود میر اسکندری»، به کوشش حسین پور شریف، حدیث زندگی، ش ۷، ص ۱۸. موزهٔ معدن‌کاوی بوخوم آلمان نیز کتابی دو جلدی در این زمینه منتشر نموده است.

۲. موقعیت دقیق این محوطه، در منبع، ذکر نشده و نگارنده نیز فرصت جست‌وجوی بیشتر نداشته‌ام. در فرهنگ آبادی‌ها، فرهنگ جغرافیایی قم ـ اراک، فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱ (استان مرکزی)، و فرهنگ جغرافیایی آبادی‌های کشور، ج ۶۰ (کاشان)، چنین روستایی در حوالی قم معرفی نشده است. پس ممکن است از روستاهای متروک قم (مثل: «خوار» یا همان «خوی» قم، در راه قدیم ری) باشد، و یا احتمالاً اشاره‌ای باشد به هر یک از نام‌های مشابه دیگر: خوروِه (خُرَه)، خورهه، خورآباد، خوره‌تپه و یا احیاناً خوره‌آباد فراهان؛ اما دو ستون با همین مشخصات، در «خورهه» وجود دارد که پس از این، یاد خواهیم کرد.

۳. هنر ایران باستان، ص ۲۵۷.

۴. باستان‌شناسی و تاریخ، ش ۳۴، ص ۶۴ (یادداشتی از مهرداد ملک‌زاده).

۵. روزنامهٔ ایران، ویژه‌نامهٔ استان قم، ۱۳۸۱/۱۲/۲۷، ص ۱ و ۳.

۶. ر.ک: باستان‌شناسی و تاریخ، ش ۳۴، ص ۶۴.

خوروه: روستایی در جنوب غربی قم.[۱] بناها، سفالینه‌ها و آثار انسانی دیگری از عصر ساسانی و اشکانی. کاوش شده توسط کلاوس شیپمن به سال ۱۹۷۱م (۱۳۵۰ش).[۲]

خورهِه: روستایی بین قم و محلّات. تپهٔ باستانی، بناها، ستون‌های افتاده، سفالینه‌ها، ظروف و ابزارهای فلزی، متعلق به دوره‌های ساسانی، اشکانی و سلوکی. کاوش شده توسط اِرنست هِرتْسفِلد به سال ۱۹۲۰م (۱۲۹۹ش)[۳] و مهدی رهبر به سال ۱۳۷۵.[۴]

ظاهراً خورهه، همان «خورهد» درکتاب تاریخ قم است که حسن بن محمد قمی، آثار باستانی آن را توصیف نموده است.[۵]

خوزان: کوهی در مجموعه ارتفاعات «اِندِس»، میان قم و ساوه. نیایشگاه یا آتشگاهی با قدمت ساسانی ـ اشکانی. معرفی شده توسط مرتضی ذکایی ساوجی،[۶] بر اساس اشارات کلی و تحقیق ناتمامی از ولادیمیر مینورسکی.[۷]

حسن بن محمد قمی، در قرن چهارم هجری، درکتاب تاریخ قم، روایتی تاریخی بدین شرح دربارهٔ این بنا آورده است: «چون کیخسرو [اشکانی] از همدان برخاست و به جانب افراسیاب عزیمت نمود،... نظرکرد به ساوه و قم... و چون کیخسرو از جنگ افراسیاب بازگردید، به ناحیت ساوه گذر کرد و به کوهی که... «خوزان» گفتند... بعد از آن بفرمود تا آتشکده‌ای آنجا بنا نهادند... و

---

۱. دربارهٔ این محوطهٔ باستانی نیز همچون «خور» و «خوروه (خُره)»، اطلاع دقیق‌تری در منابع نبود.

2. Bibliographie Analytique... , P.240.

۳. همان‌جا. نیز، ر.ک: ایران از آغاز تا اسلام، ص ۱۹۳، با این یادآوری که مترجم دانشمند کتاب، سهواً «خورهه» را «کُرهه» ضبط نموده است.

۴. بررسی‌های باستان‌شناسی قمرود، ص ۲۵.

۵. تاریخ قم، ص ۶۹.

۶. «ساوه، شهری پارتی»، مرتضی ذکایی، مجموعه مقالات کنگرهٔ تاریخ معماری و شهرسازی ایران، ج ۳، ص ۱۴۶.

۷. «ویس و رامین، داستان عاشقانهٔ پارتی»، ولادیمیر مینورسکی، ترجمهٔ مصطفی مقربی، فرهنگ ایران زمین، سال چهارم (۱۳۳۵)، ش ۴، ص ۳۴ ـ ۳۵ و ۵۹ و ۷۲.

سورینِ قمی را امر کردند تا از آن آتش که به قم بود، بدان موضع آوَرْد و بدان آتشکده برافروختند.»[۱]

مینورسکی اشاره می‌کند که داستان «ویس و رامین» فخرالدین اسعد گرگانی، در فضایی واقعی ـ تاریخی رخ داده و آتشگاه «خوزان» نیز یکی از مکان‌های مورد اشاره و توصیف در این داستان است.

دو برادران: کوهی در جنوب قم، مُشرف بر دشت جمکران، دارای دو قُلهٔ نزدیک به هم. بر روی قلهٔ چپ کوه، دو حوضچهٔ تراشیده در سنگ با پوششی ظاهراً مَفرغی به چشم می‌خورد که ممکن است بی‌ارتباط با «قزقله‌سی» ـ که پس از این، یاد می‌کنیم ـ نباشد.[۲]

دِیْرگچین: آن را دیرُ الجَص (دیرگچ)، قصر الجَص و کاروان‌سرای «کَردشیر» نیز گفته‌اند.[۳] در شمال روستای کاج (گاچ) در دهستان قمرود (قمی‌ها، از قدیم الایام، روستای کاج را «دیر و کاج» می‌نامند) و تقریباً در ۶۵ کیلومتری شمال شرقی قم در جادهٔ قدیم قم به ری،[۴] در شرق دریاچهٔ «حوض سلطان».[۵]

ابودُلَف خَزرجی، آن را از آثار پارسیان می‌شمرد و آن را (به‌ویژه طاق‌ها و بُرج‌هایش را) به عظمت می‌ستاید و از آب‌انبارهایِ سنگی مجاورش نیز یاد می‌کند.[۶]

---

۱. تاریخ قم، ص ۷۹ ـ ۸۰. نیز، ر.ک: ص ۸۱ و ۸۲ و ۱۱۵ و ۱۴۰ (اندس) و ص ۸۲ (خوزان یا اوزان) ارتفاعات «اِندِس» راکه عمدتاً در دهستان قره‌چای ساوه واقع شده، امروزه «ایندِس» می‌گویند و روستایی به همین نام نیز در مجاورت آن است. نیز، ر.ک: همدان‌نامه، ص ۱۳۶.

۲. مشاهدهٔ شخصی / فروردین ۱۳۷۶.

۳. معجم‌البلدان، ج ۲، ص ۵۲۹ و ج ۴، ص ۳۹۷ (ذیل «قم» و «دَیْرُ کَردَشیر»).

۴. این جاده، امروزه (بهمن ۸۲) به «جادهٔ خاکی ورامین» مشهور است که البته از میدان ۷۲ تن تا قمرود و کاج و دیر، آسفالته و از دیر تا ورود به محدودهٔ استحفاظی ورامین، خاکی است.

۵. گفتنی است: دریاچهٔ کوچک حوض سلطان، طبق گزارش [لُرد] کُرزُن، در سال ۱۸۷۹م [۱۲۹۱ق]، و در روزگار صدر اعظمیِ امین‌السلطان، بر اثر شکسته‌شدن [ظاهراً عمدی] سد رودخانهٔ قره‌چای [عباس‌آباد / ساوه‌رود] پدید آمد (ایران و قضیهٔ ایران، ج ۲، ص ۴؛ جغرافیای تاریخی ایران باستان، ص ۴۷۴).

۶. سفرنامهٔ ابودلف در ایران، ص ۷۲. نیز، ر.ک: ص ۱۳۲ (توضیحات مینورْسکی که در واقع، مأخذشناسی تاریخی دیرگچین است).

یافوت نیز از این آب‌انبارها یاد می‌کند.[۱] بنای موجود، کاروان‌سرایی ساسانی ـ صفوی است که پی و نقشه و قسمتی از دیوارهای آن، ساسانی است و در عصر صفوی، تجدید بنا شده است. ابعاد تقریبی آن، ۱۰۸ × ۱۰۹ متر، با شش برج به قطر شش‌متر و مشتمل بر چهل اتاق و چهل اصطبل و نیز حمام و امیرنشین و آسیا و مسجد و چند دکان است. بسیاری محققان بر این عقیده‌اند که مبنای کار و الگوی بسیاری از کاروان‌سراهای دورهٔ اسلامی و به‌ویژه عصر صفوی، کاروان‌سرای دیرگچین است. محوطهٔ بیرون بنا (شامل آب‌انبارها، بناهای خشتی، گورستان و...) کاوش نشده باقی مانده است.[۲]

زار بُلاغ: زاری بُلاغی، ساری بلاغی و زالو بلاغ نیز خوانده شده است. بنایی سنگی، بر روی ارتفاع، در گردنهٔ علی‌آباد قم، در غرب اتوبان قم ـ تهران، در مجاورت راهدارخانه. به نظر می‌رسد که نیایشگاهی از دورهٔ مادهاست، با سفالینه‌های خاکستری و نخودی مربوط به آغاز عصر هخامنشی و پیش از آن.[۳] شناسایی شده توسط عبدالحسین شهیدزاده، به سال ۱۳۴۵.[۴] معرفی شده توسط سید احمد موسوی به سال ۱۳۸۱ و مهرداد ملک‌زاده به سال ۱۳۸۲.[۵] همچنان نیازمند کاوش.

شادقُلی: محوطه‌ای باستانی، واقع در محلهٔ قدیمی شادقلی‌خان، در مرکز شهر قم. طرح توسعهٔ خیابان عمار یاسر، مانع کاوش و حتی گمانه‌زنی در این محوطه گردید. لایه‌نگاری شده توسط سیامک سرلک و عمار کاووسی به سال ۱۳۸۴.

---

۱. معجم البلدان، ج ۲، ص ۵۳۰.

۲. تاریخ هنر معماری ایران در دورهٔ اسلامی، ص ۱۲۸ ـ ۱۲۹ و ۱۵۴ ـ ۱۵۵.

۳. «نگاهی بر دوره و سبک ناشناختهٔ مادی در تاریخ معماری و شهرسازی ایران»، مهرداد ملک‌زاده، مجموعه مقالات کنگرهٔ معماری و شهرسازی ایران، ج ۵، ص ۶۴۲.

۴. بررسی‌های باستان‌شناسی قمرود، ص ۲۷.

۵. «بنای سنگی زار بلاغ قم، نیایشگاهی از دورهٔ ماد»، مهرداد ملک‌زاده، باستان‌شناسی و تاریخ، ش ۳۴ (بهار و تابستان ۱۳۸۲)، ص ۵۲ و ۶۴.

آثاری از هزارهٔ چهارم پیش از میلاد و قطعات سفالی که قدمتی بیش از «شهر سوخته» دارند. آثار سکونت انسانی در عصر ساسانی به بعد (از جمله: کانال‌های آب با قدمت ایلخانی).[۱]

حسن بن محمد قمی، دو جا، در برشمردن محلّات ابرستجان (یا: ابرشتجان)، از «شادقولی» یاد می‌کند که ممکن است اشاره به همین محله باشد.[۲]

شهرستان: تپه و مزرعه و میل شهرستان (شهرسون)، در پنج کیلومتری جنوب شرقی قم، در ابتدای جادهٔ قَنَوات. میل شهرستان از بناهای ساسانی است.[۳]

برخی محققان بر این باورند که: میل و تپهٔ شهرستان، همان دژِ شهرستان (شارستان)اند که در تاریخ قم به عنوان حصار مرکزی و مرکز شهر قم در روزگار پیش از فتح اسلامی از آن یاد شده است[۴] و در آن روزگار، سایر حصارها، «رَبَض» یا «حومهٔ» آن بوده‌اند. این مرکزیت، بعد از سکونت اشعریان در قم، به حصار «مَمَّجان»[۵] منتقل گردید که چند حصار یا قریهٔ پیشین (مثل سَکَن، جُلَنبادان، مالون، قزوان و گُمَر) را در درون خود، جای داده بود[۶] و قرارگرفتن محله‌های کنونی «چارمردان» و «میدان میر» و «لبْ‌چال» و «شاهزاده حمزه» در میان آن، قطعی به نظر می‌رسد.[۷]

ظاهراً تاکنون در تپهٔ شهرستان، گمانه‌زنی یا کاوشی صورت نگرفته است.

---

۱. گویه (هفته‌نامه)، ش ۹۷ و ۱۰۹؛ ایمان (هفته‌نامه)، ش ۱۲۱۹؛ «باستان‌شناسی قم»، عمار کاووسی، تاریخ در گذرگاه اندیشه، ج ۲، ص ۱۸۴.

۲. تاریخ قم، ص ۱۳۱ و ۱۴۹.

۳. قم در آینهٔ میراث، ص ۸۱.

۴. تاریخ قم، ص ۶۰.

۵. یعقوبی، این نام را «مَنْیَجان» آورده و به معنای «نَفْسُ المدینة» یا «جانِ شهر» دانسته است (البلدان، ص ۲۷۴؛ ترجمهٔ فارسی البلدان، ص ۴۹). در این صورت، می‌توان حدس زد که «مَمَّجان»، مُعَرَّب «مامْگان» یا «مامَگان» است. مام، در نام‌های مامقان (مَمَقان) و ماموِیه (مَمَّوَیْه) به کار رفته است. گان و «ان» نیز از پسوندهای مکان در فارسی قدیم‌اند، از جمله در: زنگان، شاپورگان، آذرآبادگان و گلپایگان.

۶. تاریخ قم، ص ۲۳ و ۳۲؛ تقویم البلدان، ص ۴۱۰.

۷. «قم، خاستگاه شهر»، احمد سعیدنیا، شهرهای ایران، ص ۱۶۲.

صَرم (سَلْم): روستایی در بیست کیلومتری جنوب قم، در بخش کهک. محوطهٔ باستانی آن، شامل تپه و گورستان بیرون روستا (به سمت روستای خورآباد). کاوش شده توسط خسرو پوربخشنده و گروه همراه، در سال ۱۳۸۰. تپهٔ صرم را یکی از مراکز بزرگ سفال خاکستری دانسته‌اند.[۱] گورستان باستانی صرم، به عصر آهنِ II و III تعلق دارد و آثاری از عصر مادی (پیش از ۶۵۰ ق.م) و نیز آثاری با فرهنگ مادی ـ پارسی، در آن کشف گردیده است. تدفین در این گورستان تا اواسط دورهٔ تاریخی ادامه داشته است.[۲] این محوطه همچنان در دست کاوش است.

گفتنی است: مجسمهٔ سنگی یک سر، کشف شده توسط نیروهای مستقر در اردوگاه متفقین (بریتانیایی‌ها) در بیست کیلومتری قم در جادهٔ کهک به سال ۱۳۱۹ که در سال ۱۳۲۲ توسط رئیس موزهٔ آستانهٔ مقدسهٔ قم، تحویل موزهٔ ایران باستان گردیده است، نیازمند بررسی است تا محل دقیق کشف و دورهٔ تاریخی آن، روشن گردد.[۳] ابعاد تقریبی این مجسمه، ۳۵ × ۵۰ سانتی‌متر است.

غار کَهَک: غاری طبیعی، سنگی و نسبتاً وسیع، در روستای کَهَک (پشتْ گُدار)، در غرب جادهٔ سلفچگان به دلیجان.[۴] با آنکه غار، طبیعی است، بخش‌هایی از آن، تراش خورده به نظر می‌رسد. چند نقش از انسان، جانور و گیاه و دست‌کم یک سنگ‌نگاره بر دیوارهٔ آن، قابل مشاهده است.[۵] این جانب، پس از مشاهدهٔ این موارد (در سال‌های ۱۳۶۵ و ۱۳۶۶)، وجود آنها را به برخی افراد مسئول در دو استان تهران و مرکزی، گزارش نمودم و چون تخصصی در زمینهٔ باستان‌شناسی نداشتم، در

---

۱. گزارش مقدماتی گُمانه‌زنی‌های تپهٔ باستانی صَرم، ص ۲.

۲. «کاوش‌های باستان‌شناختی گورستان عصر آهن تپهٔ صرم»، خسرو پوربخشنده و سیامک سرلک، مادپژوهی (مجموعه مقالات).

۳. دربارهٔ آن، ر.ک: گنجینهٔ آثار قم، ج ۱، ص ۶۷.

۴. ر.ک: کوه‌ها و غارهای ایران، ص ۴۱۰.

۵. شبیه نمونه‌های کهنی که جامعه‌شناس معاصر، دکتر مرتضی فرهادی، در «تیمره» شناسایی و معرفی کرده است (ر.ک: «سنگ‌نگاره‌های نویافتهٔ تیمره»، فصلنامهٔ علوم اجتماعی، ش ۷ و ۹).

پیگیری‌های شفاهی و حضوری خود، از هرگونه اظهار نظر و داوری دربارهٔ این آثار، پرهیز کردم، بلکه پژوهشی در این باره صورت گیرد. اکنون، تنها می‌توانم آرزو کنم که آثار یاد شده، در برابر فرسایش طبیعی و یادگار نوشته‌ها و دود مشعل‌های غارنَوردان غیر حرفه‌ای، دوام آورده باشند. می‌توان حدس زد که این غار، از سکونتگاه‌های بشر در عصر غارنشینی بوده و در ادوار پَسین نیز، همچون غارهای دستْ‌ساخت «جهرم» و «نیاسَر»،[1] در ایام جنگ و یا در برابر غارتگری‌ها، پناهگاه زنان و کودکان و کهن‌سالان بوده است. اطلاع دیگری دربارهٔ این غار و گُمانه‌زنی‌های احتمالی در آن ندارم.

قِزْقلعه‌سی (قِزْقِلعه‌سی): بقایای قلعه یا بنای سنگی مفصلی (شامل دو چارطاقی، سه حوضچهٔ ساروج و...) بر فراز کوهی به همین نام در جنوب (پشت) کوه «دو برادران» در جنوب شهر قم. در منابع باستان‌شناسی، اطلاعاتی دربارهٔ آن نیافتم. ظاهراً همان است که حسن بن محمد قمی، در توصیف کوه «ویشنویهٔ» جمکِران و کوه مُشرف بر ابرستجان در کبوده دشت (دشت جمکران) و نیز عبدالحسین خان ادیب کرمانی (افضل الملک) (م: ۱۳۴۸ق) به وجود آن اشاره کرده‌اند.[2] نقشه و مصالح بنا، شباهت زیادی به ابنیهٔ عصر ساسانی دارد.

قلعه‌دخترها، قصر دخترها و قزقلعه‌سی‌ها در ایران، فراوان‌اند که طبق اظهار نظر ایران‌شناسان، می‌توانند بازماندهٔ روزگار مهرپرستی (میتراییسم) ایرانیان باشند.[3]

---

۱. نیاسر، مرکز بخش نیاسر، واقع در هشتاد کیلومتری جنوب قم. در مجاورت روستا، بر روی تپهٔ بلند و سرسبز «تالار» و در پشت آبشار کوچک و زیبای آن، تونلی پناهگاهی و دست تراش، تو در تو، در سه طبقه با ارتفاع کم، با قدمت ساسانی ـ اسلامی، مشهور به «غار رئیس» قرار دارد که اخیراً کاوش گردیده است (مشاهدهٔ شخصی / مهرماه ۱۳۷۸). بر روی صخره‌ای سنگی در همان نزدیکی، چارطاقی یا آتشگاه مشهور نیاسر قرار دارد که هر ساله در فصل برداشت گل سرخ (اردیبهشت ـ خرداد)، بازدیدکنندگان فراوان دارد. برج کهن «چاله‌قاب» نیز در این روستا قرار دارد. شهر زیرزمینی «نوش‌آباد» در هشتاد کیلومتری جنوب شرق قم نیز در خور بررسی است.

۲. تاریخ قم، ص ۳۶ و ۳۹؛ تاریخ و جغرافیای قم، ص ۲۲۰. نیز، مشاهدهٔ شخصی / فروردین ۱۳۶۵ و فروردین ۱۳۷۵.

۳. ایرانویچ، ص ۳۶. آناهیتا (ناهید)، رَبَّةُ النوع یا الههٔ آب در نزد ایرانیان باستان بود.

سفالینه‌های منقوش از هزارهٔ سوم پیش از میلاد (همدورهٔ سیلک II) کشف شده در «قلعهٔ دختر» قم (در تپهٔ مجاور امامزاده شاه‌جمال)،[۱] قدمت این بنای نیایشگاهی را تا عصر مهرپرستی ایرانیان به عقب بُرد. چنین احتمالی دربارهٔ قزقِلِه‌سی نیز می‌تواند روا باشد، به‌ویژه با اظهار نظری که ماکسیم سیرو، به استناد روایات تاریخی، دربارهٔ وجود آتشگاه‌های متعدد بر گِرداگرد شهر قم نموده است.[۲]

آخرین بار که این بنا را از نزدیک دیدم (فروردین ۱۳۷۸)، کاوشگران غیر مجاز، بخشی از پی بنا را تخریب نموده بودند.

قصر بهرام: کاروان‌سرا و محوطه‌ای باستانی ـ تاریخی، بر سر راه قدیم قم به ری، در حد فاصل کویر قم و دشت ورامین. کاوش شده توسط صادق ملک شهمیرزادی در سال ۱۳۷۱. در یکی از گُمانه‌زنی‌ها در محوطهٔ قصر بهرام، تَبَری دستی، متعلق به دورهٔ «موستَرین» (حدود ۴۵۰۰۰ سال پیش / عصر شکارگری انسان غارنشین) به‌دست آمد که قدیم‌ترین اثر انسانیِ شناخته شده در این نقطه از ایران (مرکز فلات) تا آن تاریخ به شمار می‌رفت.[۳]

قُلی درویش: تپه یا پُشته‌ای باستانی در جنوب قم، بر سر راه قم به جمکران، در مجاورت امامزاده شاه جعفر غریب و مزرعهٔ بَراوِستان. در ۲۵ سال اخیر، مکرراً لایه‌های رویین تپه ـ که مربوط به دورهٔ تاریخی و عصر اسلامی بوده‌اند ـ تخریب شده است. تپه توسط سیامک سرلک و گروه همراه، در دست کاوش است و در گمانه‌زنی‌های اولیه و پنج فصل کاوش، آثاری از معماری عصر آهن I و مرکز تجمع بزرگی از عصر آهنِ II و آثار انسانی دیگری متعلق به هزارهٔ چهارم و پنجم پیش از میلاد و نیز کهن‌ترین نیایشگاه ایرانیان، شناسایی گردیده است.[۴]

---

۱. ایران پیش از تاریخ، ص ۳۵۹؛ «مکان‌یابی و پیدایش شهر قم»، کاظم عرب، نامهٔ قم، ش ۱۸، ص ۲۰.

۲. «قلعهٔ دختر قم»، ماکسیم سیرو، آثار ایران، ج ۱، ص ۱۱۲. از این‌گونه روایات تاریخی، در تاریخ قم فراوان است.

۳. بررسی‌های باستان‌شناسی قمرود، ص ۳۰.

۴. باستان‌شناسی و تاریخ، ش ۳۴، ص ۶۴؛ هفته‌نامهٔ ۱۹ دی، ش ۲۵۵ و ۴۹۶؛ امین قم، ش ۴۶، ص ۱؛ روزنامهٔ ایران، شمارهٔ ۴۴۸۰ (ضمیمهٔ ایران زمین، ویژهٔ قم).

گفتنی است از این تپه، در کتاب تاریخ قم، با تعابیر «پُشتهٔ بزرگ به نزدیک بَراوِستان» و «روایت کنند که براوستان، آنجا بوده است» یاد شده است.[۱] بدین ترتیب، می‌توان پذیرفت که «قُلی درویش» نام شخصی است که در عصر صفوی، تپه را به وی نسبت داده‌اند.[۲]

قلعهٔ چاربرج: در مجاورت روستای قمرود. آثاری از دورهٔ ساسانی در بنای قلعه قابل مشاهده است. آثاری از همین دوره نیز در محوطهٔ بنا به‌دست آمد.[۳]

قلعه‌دختر: آن را قصر دختر و کَلِ دختر نیز نامیده‌اند. بر روی تپه‌ای در مجاورت امامزاده شاه‌جمال در آغاز جادهٔ قم به اراک. پیش از تخریب، بنایی چارطاقی و دارای گنبد، با مصالح سنگی بوده است. شناسایی شده توسط ماکسیم سیرو[۴] و آرتور کریستَنسِن،[۵] پیش از جنگ دوم جهانی. کاوش شده توسط آندره گِدار و ماکسیم سیرو به سال ۱۹۳۸م (۱۳۱۷ش)[۶] و توسط ک.شیپمن به سال ۱۹۷۱م (۱۳۵۰ش).[۷] مشابهت زیادی به آتشکده‌های ساسانی (از جمله: چارطاقی نیاسَر و چارطاقی نِویس) دارد. در نخستین کاوش آن، سفال قرمز رنگ، با نقش سیاهی از بُز کوهی و پرندگانِ کشیده پا (از نوع سفال دورهٔ دوم سِیَلْک)، به‌دست آمد.[۸] این‌گونه سفال‌های منقوش که تا سال ۱۹۷۱م در قم کشف شده‌اند، مربوط به عصر آهن‌اند و از جهت زمانی، پس از دورهٔ سفال خشن (یا سیاه) تولید شده‌اند.[۹]

---

۱. تاریخ قم، ص ۶۴؛ نیز ر.ک: تربت پاکان، ج ۲، ص ۱۸.

۲. ر.ک: تاریخ مذهبی قم، ص ۱۶۰.

۳. بررسی‌های باستان‌شناسی قمرود، ص ۹۴.

۴. آثار ایران، ج ۱، ص ۱۱۱ ـ ۱۱۹: «قلعهٔ دختر قم».

۵. ایران در زمان ساسانیان، ص ۲۴۴.

6. Bibliographie Analytique... , P.239.

7. Ibid , P.240.

۸. ایران پیش از تاریخ، ص ۳۵۹.

۹. هنر ایران باستان، ص ۱۳.

ماکسیم سیرو معتقد است که قلعه‌دختر، نه یک نیایشگاه ساده، بلکه یک آتشکدهٔ کوچک است و دلیل سادگی بنای آن نیز نزدیکی‌اش به شهر باستانی قم بوده است که موبدان می‌توانسته‌اند به‌راحتی به شهر رفت‌وآمد نمایند، چنان‌که بنا بر روایات تاریخی، قم را ـ که مرکز ارتباطات بوده است ـ حلقه‌ای از آتشگاه‌ها در بر می‌گرفته‌اند.[۱] دربارهٔ ارتباط «قلعهٔ دختر»های ایران با «ناهید (آناهیتا)»، الههٔ آب در نزد ایرانیانِ پیش از زردشت و نیز یکی از ایزدان درکیش زردشت، ـ چنان‌که پیش‌تر گفتیم ـ بحث‌هایی شده است.[۲]

قلعهٔ سیرو (شیروی): قلعه‌ای ساسانی، واقع در روستایی به همین نام در بخش کهک، شناسایی شده توسط مهدی بهرامی به سال ۱۳۱۹.[۳]

قلعهٔ گبری جَمکران: یکی از قلعه‌های موجود در روستای جمکران، در حاشیهٔ جنوبی شهر قم. قلعه‌ای است با نقشه و پی ساسانی که قطعه‌ای از دیوار کُهن آن نیز باقی مانده است.[۴] شناسایی شده توسط ویلیام کلئیس (W.Kleiss) به سال ۱۹۸۱م.[۵]

قلعهٔ گلی: قلعه‌ای از مصالح خشت و آجر، در روستای محمدآباد، دهستان قمرود. قدمت نقشه و پی آن و بخشی از اشیای به‌دست آمده در محوطهٔ آن، اشکانی است، گرچه در روزگار ساسانی و دورهٔ اسلامی نیز بازسازی شده است. از جهت کاربُرد، کاروان‌سرا بوده و تقریباً در یک‌منزلی (سه‌فرسنگی) قم در جادهٔ قدیم قم به ری قرار گرفته است.[۶]

---

۱. «قلعهٔ دختر قم»، ماکسیم سیرو، آثار ایران، ص ۱۱۶ ـ ۱۱۷. گفتنی است این بنا، در دههٔ شصت شمسی، تخریب گردید.

۲. از جمله در: ایرانویج، ص ۳۶؛ ری باستان، ج ۱، ص ۲۸۳ (بی‌بی شهربانو)؛ گنجینهٔ آثار قم، ج ۲، ص ۵۲۰.

۳. «آثار پیش از تاریخ درکوهستان قم»، مهدی بهرامی، آموزش و پرورش، سال دهم (۱۳۱۹ ش)، ش ۴، ص ۳۶.

۴. قم در آینهٔ میراث، ص ۵۶.

۵. ر.ک: باستان‌شناسی و تاریخ، ش ۳۴، ص ۶۴.

۶. بررسی‌های باستان‌شناسی قمرود، ص ۸۹ ـ ۹۰ و ۱۱۹.

کُبار: محوطه‌ای ساسانی که کهن‌ترین سد قوسی جهان را در خود دارد.

کنارگِرد: روستای کوچکی در سه‌فرسنگی شمال دیر گچین، و ۳۴ کیلومتری جنوب غرب ری، در دهستان حسن‌آباد از بخش فشاپویه، بر سر راه قدیم قم به ری.[۱] کاروان‌سرای تاریخی آن، مشهور است. در محوطهٔ باستانی آن، آثار و نشانه‌هایی از روزگار ساسانی به‌دست آمده که گواه بر قدمت آبادی و کاروان‌سرا و جادهٔ مجاور آن است. شناسایی شده توسط جمال انصاری به سال ۱۳۵۶.[۲]

کوه خِضر: کوه یا تپهٔ مرتفعی در حاشیهٔ جنوبی شهر قم که قلهٔ صخره‌ای آن، از شرق به غرب، امتداد دارد. در بخش شرقی آن، بنایی با گنبد آجری سبک ایلخانی به نام مقام خضر یا قدمگاه خضر پیامبر وجود داشت که در سال‌های دههٔ پنجاه شمسی تخریب گردید و در دو سال اخیر (۸۱ ـ ۸۲)، بر جای آن، بنایی بِتونی ساخته شده است. در سمت دیگر قله و در منتهی‌الیه غربی آن نیز، در نقطه‌ای تا حدی دور از انظار، مقام یا مسجدی با شبستان کوچک مُدوَّر و گنبد مخروطی، با مصالح آجر و پی سنگی (با دو اتاق افزودهٔ عصر قاجار) قرارگرفته بود که قدمتی به مراتب بیشتر داشت. دربارهٔ این بنای تاریخی، توضیحی در منابع قم‌شناسی ندیده‌ام، جز آنکه ماکسیم سیرو، با عنوان «آرامگاه برادر الیاسِ پیامبر» (همان خضر علیه‌السلام) بدان اشاره کرده و آن را بنایی بسیار کهن دانسته که نیازمند کاوش است و محتمل است در اصل (هنگام شکل‌گیری)، یکی از آتشگاه‌های گِرداگرد قم باشد.[۳] از این اثر، به جز خاطره‌ای که از ویرانهٔ آن در ذهن ماست، پی سنگی‌ای بر جای مانده و عکس نسبتاً واضحی نیز در مقالهٔ سیرو به چاپ رسیده است.[۴]

---

۱. جغرافیای تاریخی ایران باستان، ص ۴۷۴؛ بررسی‌های باستان‌شناسی قمرود، ص ۱۱۸؛ فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱، ذیل «کنارگرد».

۲. «کاروان‌سرای کنارگرد قم»، جمال انصاری، آگاهینامه، ش ۱۷ (اردیبهشت ۱۳۵۶)، ص ۱۹.

۳. «قلعهٔ دختر قم»، ماکسیم سیرو، آثار ایران، ص ۱۱۷.

۴. در موضوع اعتقادات مردم دربارهٔ این کوه در سده‌های اخیر و نیز ساخت و سازهای سال‌های اخیر در آن، ر.ک: مسجد کوه خضر نبی علیه‌السلام میعادگاه یاوران مهدی (عج).

لَقه مُراد: یکی از محوطه‌های باستانی کاوش شده در نزدیکی روستای وِشْنَوِه. در معرفی «چاله غار» به آن پرداختیم.

لَنگَرود: روستایی واقع در سیزده کیلومتری جنوب قم در بخش قَنَوات و در نزدیکی ایستگاه بازرسی جادهٔ قدیم کاشان. ظروف فلزی و سفالی، زینت‌آلات، سکه و بقایای ابنیهٔ عصر ساسانی. کاوش شده توسط ک.لمبرگ به سال ۱۹۶۸م (۱۳۴۷ش) و ک.شیپمن به سال ۱۹۷۱م (۱۳۵۰ش).[1]

چارطاقی «پادگان» ـ که پیش‌تر یاد کردیم ـ در نزدیکی این روستا واقع است.

مجسمهٔ سنگی یاد شده در ذیل «صَرم»، ممکن است از محوطهٔ باستانی این روستا به‌دست آمده باشد. در این زمینه، پرسش از کهن‌سالان محلی دربارهٔ محل دقیق استقرار اُردوی متفقین در این حوالی، می‌تواند راهگشا باشد.

مزرعه: یکی از محوطه‌های باستانی کاوش شده در نزدیکی روستای وِشْنَوِه. در معرفی «چاله‌غار» به آن پرداختیم.

میل چاهک: میل سنگی ساسانی. واقع در مجاورت روستای چاهَک، در دهستان وَزوا، در بخش خلجستان قم.[2]

ناویش: محوطه‌ای باستانی در حد فاصل قم و کاشان.[3] کاوش شده توسط لویی واندنبرگ به سال ۱۹۶۵م (۱۳۴۴ش).[4]

وِشْنَوِه: روستایی در ۴۵ کیلومتری قم، در کوهستان بخش کهک قم. دست‌کم سه محوطهٔ باستانی (چاله‌غار، لقه مُراد و مزرعه) در مجاورت این روستا شناسایی و کاوش شده است که پیش از این از آنها یاد کردیم. به گمان من، کوه «قلعه دژ» در یک کیلومتری شمال این روستا نیز ارزش بررسی دارد.

*

---

1. Bibliographie Analytique... , P.240.

۲. قم در آینهٔ میراث، ص ۵۹.

۳. دربارهٔ موقعیت جغرافیایی این محوطهٔ باستانی، اطلاعات بیشتری در منابع نیافتم.

4. Bibliographie Analytique... , P.240.

بدین ترتیب، وقتی مورخی معاصر می‌نویسد: «فرهنگ مردم نواحی قم... در روزگار باستان، همانند فرهنگ زندگی کهن‌ترین مردم سِیَلْک بوده است»،[۱] سخنی به گزاف نگفته است؛ چراکه کهن‌ترین اثر انسانیِ به‌دست آمده در سیلک، نشانه‌ای مسی، متعلق به شش‌هزار سال پیش از میلاد است که به روش چکش‌کاری ساخته شده است،[۲] و ما در این مأخذشناسی ابتدایی، نمونه‌های متعددی را با این قدمت، در محوطه‌های باستانی قم، معرفی کرده‌ایم.

بخش دوم: قم، پس از اسلام

مقدمه

أ) فتح قم

در «باستانی» یا «اسلامی (مُستَحدَث)» بودن شهر قم، در میان مورخان مسلمان، اختلاف است. بَلاذُری،[۳] یعقوبی،[۴] ثعالبی،[۵] ابن اعثم کوفی،[۶] ابوحنیفهٔ دینَوَری،[۷] ابن فقیه،[۸] حمزهٔ اصفهانی،[۹] حسن بن محمد قمی،[۱۰]

---

۱. گنجینهٔ تاریخ ایران، ج ۴ (مادها)، ص ۲۵۹.

۲. سیلک، ج ۱، ص ۱۳.

۳. فتوح البلدان، ص ۴۳۶.

۴. تاریخ ابن واضح [الیعقوبی]، ج ۱، ص ۱۴۴؛ البلدان، ص ۲۷۴ (ترجمهٔ فارسی البلدان، ص ۴۹).

۵. غُرر أخبار ملوك الفُرس، ص ۷۰۹.

۶. الفتوح، ج ۱، ص ۲۸۶ ـ ۲۸۸ و ۳۰۹ ـ ۳۱۲. ابن اعثم در بخش مربوط به روزگار خلافت عمر، چهارده بار از قم یاد می‌کند و قرائنی بر شهر بودن و شهرت آن به دست می‌دهد، از جمله در ذکر هزاران سربازی که از قم به جنگ قادسیه و نهاوند رفتند، یا نامهٔ عمر به عروة بن زید که در قم و کاشان بماند، یا رسیدن امیر قم به حضور یزدگرد در اصفهان.

۷. الأخبار الطوال، ص ۶۷ و ۱۲۸ و ۲۹۲.

۸. مختصر البلدان، ص ۲۰۹.

۹. سنی ملوك الأرض والأنبیاء، ص ۳۵، با اشاره به رستاق و رودخانهٔ «کَمیدان» در بحث از سکونت اشعریان.

۱۰. تاریخ قم، ص ۹۱. وی از ویرانی قم در حملهٔ اسکندر و بازسازی آن توسط قُباد ساسانی و نامیده شدنش به ←

فردوسی،[۱] سید ظهیرالدین مرعشی[۲] و... از شهر باستانی قم، یاد کرده‌اند. ابن فقیه[۳] و عبدالجلیل قزوینی رازی،[۴] دو حدیث از امام علی‌علیه‌السلام در تمجید از مردم قم آورده‌اند که دیدگاه آنها را دربارهٔ وجود شهر قم در روزگار آن حضرت می‌رساند، چنان‌که وقتی بَلاذُری و ابن اَعثم و... از فتح قم در سال ۲۳ هجری به فرماندهی ابوموسی اشعری سخن می‌گویند، وجود شهر را در این نقطه پذیرفته‌اند. در روزگار ما نیز مرحوم رشید یاسمی[۵] و مرحوم استاد علی‌اصغر فقیهی[۶] و دکتر سید حسین مدرسی طباطبایی،[۷] بر این دیدگاه‌اند.

← «ویران، نو کرد قُباد (کواد)» یاد می‌کند. پس می‌توان حدس زد که نام جدید این شهر، تدریجاً به «قباد (کواد)» تخفیف یافته است (ر.ک: عصر زرین فرهنگ ایران، ص ۲۷)، و یا به «کوآنا» ـ چنان‌که محمدحسن خان اعتمادالسلطنه (تطبیق لغات جغرافیایی...، ص ۱۰۶) اشاره می‌کند ـ. همچنین تخفیف و تعریف «قباد» به «قم» در طول زمان، دور از ذهن نیست، گرچه نام بسیاری دیگر از آبادی‌های ایران نیز با «کُم» آغاز می‌شود. دکتر پرویز اذکایی، «قم» را تغییر یافتهٔ واژهٔ مادی «کومه (Kome)» به معنای «دهکده» می‌داند (همدان‌نامه، ص ۶۷؛ «تبارشناسی در ایران»، گنجینهٔ شهاب، ج ۱، ص ۳۶۱). دکتر علی‌اشرف صادقی نیز «قم» را بدون ابراز تردید، مُعرَّب «کُم (Kom)» می‌شمارد (فارسی قمی، ص ۶).

۱. شاهنامه، ج ۴، ص ۱۲۸:

بفرمود عهد قم و اصفهان — نهاد بزرگان و جای مِهان
نوشتن ز مُشک و ز عنبر، دبیر — یکی نامه از پادشا بر حریر

۲. تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، ص ۴.

۳. مختصر البلدان، ص ۲۶۴.

۴. النقض، ص ۱۹۷.

۵. راهنمای قم، مقدمه.

۶. نامهٔ قم، ش ۱، ص ۱۳ ـ ۱۶. نیز، ر.ک: تاریخ مذهبی قم، ص ۴۹ ـ ۵۸. بیشترین شواهد، در این دو مأخذ، گرد آمده‌اند. با این حال، مقالهٔ «قم در دو قرن نخست هجری» (محمدرضا پاک، تاریخ اسلام، ش ۱۴) و بخش نخست مقالهٔ حاضر نیز سودمند توانند بود. نیز، ر.ک: لغتنامهٔ دهخدا، ذیل «استان بربونات کواد».

۷. قم در قرن نهم هجری، ص ۳؛ تربت پاکان، ج ۲، ص ۱۱. ایشان در منبع اخیر می‌افزاید: منطقه‌ای که پیش از آمدن اعراب به ایران، «قم» (یا معادل آن در زبان فارسی قدیم) خوانده می‌شد، پهنه‌ای وسیع بود که از کُمیدان و مَزدیجان تا اَبْرَستجان و جمکران را در بر می‌گرفت و در میان این منطقهٔ وسیع، هفتاد دیه به صورت پراکنده (گویا به سبک مرسوم شهرنشینی آن روزگار، همچون «مدائن» و برخی شهرهای بزرگ دیگر) وجود داشت. بارویی به همت یزدانْ فاذار، رئیس دیه ابرستجان، گرداگرد دیهات این منطقه ـ که گویی هر یک در حکم کوی و محله‌ای بوده است ـ کشیده شد که همه را از تعرض غارتگران دیلم، نگاه‌داری می‌نمود.

در برابر، ابودُلَف خَزرَجی،[۱] سمعانی،[۲] ابوالفداء[۳] و یاقوت حَمَوی[۴] قرار دارند که شهر قم را ساختهٔ مسلمانان می‌دانند. یاقوت، بنای شهر را در سال ۸۳ هجری می‌داند که عبدالرحمان بن محمد بن اشعث (والی شورشی سیستان) از حَجاج، شکست خورد[۵] و گروهی از آل اَشْعَر (عبدالله و احوص و عبدالرحمان و اسحاق و نعیم، فرزندان سعد بن مالک بن عامر اشعری) که از جملهٔ سپاهیان ابن اشعث بودند، به قم پناه برده، در فواصل قلعه‌ها یا قریه‌های هفت‌گانهٔ آن، ساکن شدند. سپس با غلبه بر ساکنان قریه‌ها و پیوستن عموزادگانشان به آنها بر تمام این ناحیه استیلا یافتند و هفت قریه یا قلعه تبدیل به هفت محله شد که به نام یکی از آنها «کُمَندانْ»[۶] [یا «کُمیدان»][۷] خوانده می‌شد و اندک اندک، کُمَنْدان را «کُم» گفتند و به

---

۱. سفرنامهٔ ابودُلَف در ایران، ص ۷۱. نسخهٔ عکسی کامل عربیِ این کتاب (رحلة أبی‌دُلَف أو الرسالة الثانیة) را فؤاد سِزگین، به همراه مختصر البلدان ابن فقیه همدانی منتشر نموده است. گفتنی است: ابودُلَف مِسعر بن مُهَلهِل خزرجی، غیر از ابودُلَف قاسم بن عیسی عِجْلی (م: ۲۵۵ق) است که بنای شهر تاریخی «کَرَج (کَرَه) ابی‌دلف» (احتمالاً همان «کَرَه رود»، در حاشیهٔ جنوب غربی شهر اراک) به وی و پدرش منسوب است. دربارهٔ ابن کَرَج، ر.ک: معجم البلدان، ج ۳، ذیل «کَرَج»؛ لغتنامهٔ دهخدا، ذیل «کرج»؛ گنجینهٔ آثار قم، ج ۲، ص ۱۸۹ و ۲۱۵؛ علمای گمنام، ص ۱۵؛ نزهة القلوب، ص ۷۶؛ جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ص ۲۱۳؛ فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۲ (ذیل «کره‌رود» و «زلف‌آباد»)؛ تاریخ قم، ص ۳۳.

۲. الأنساب، ص ۴۶۱.

۳. تقویم البلدان، ص ۴۰۹.

۴. معجم البلدان، ج ۴، ص ۴۵۱، ذیل «قم».

۵. دو شکست بزرگ ابن اشعث را در «دَیر الجَماجِم» و «مَفْتَح» در هر یک از دو تاریخ ۸۲ و ۸۳ هجری، گزارش کرده‌اند (ر.ک: الفتوح، ج ۴، ص ۱۰۶ و ۱۱۳؛ تاریخ الإسلام، ج ۶، ص ۸ و ۱۳۱ و ۳۱۴ ـ ۳۲۶).

۶. اگر ضبط «کُمَندانْ» را صحیح بدانیم، باید گفت که احتمالاً ترکیبی است از «کُم» (همان «قم» / ر.ک: پاورقی بعد) و «اَند» که پسوند نسبت است (مثلاً در: پَرَند، خورَند، سَروَند، آژند) و «ان» که پسوند مکان است (مثلاً در: کاشان، ناهار خوران، زَنگان). پس «کُمند» یعنی «قمی» و «کُمندان» یعنی «جای قمی‌ها».

۷. عبدالجلیل قزوینی رازی، از «مدرسهٔ ابوالحسن کُمیج» در قرن ششم در قم یاد می‌کند (النقض، ص ۳۴ و ۱۹۴). در تاریخ الوزرای نجم‌الدین ابوالرجای قمی نیز در قرن ششم از سه تن از مشاهیر قم با صفت «کمنج» یاد می‌شود که احتمالاً تصحیف «کُمیج» باشد (تاریخ الوزرا، ص ۲۵۸ ـ ۲۵۹). کُمیج (Komij) به معنای «قُمی» ←

«قم»، مختصر و معرَّب نمودند. از قم‌پژوهان معاصر، مرحوم عباس فیض، دیدگاه اخیر را پذیرفته است،[۱] با این تفاوت که نام قریهٔ اصلی را «کُم» می‌داند که معبد و مجسمهٔ بزرگ سنگی و آتشگاه آن در دههٔ بیست شمسی کشف شده است.[۲]

به نظر می‌رسد که جمع بین دو دیدگاه، محتمل است، اگر:

۱) تعریف روشن و دقیقی از «شهر» در آن دورهٔ تاریخی ارائه کنیم؛ چراکه ظاهراً «بیشاپور» و «طوس» و «سِده» و «اصفهان» و «مدائن» نیز در این دوره، وضعیتی مشابه قم داشته، از چند قلعه یا دیه نزدیک به هم تشکیل شده و شهرهایی «چند محور» و «غیر متمرکز» بودند؛[۳]

۲) جابه‌جایی، گسترش، غلبهٔ کیش و فرهنگ، تغییر ترکیب نژادی و مسائلی از این دست را از تحولات طبیعی در تاریخ شهرها بدانیم و در عوض، به بررسی عوامل و چگونگی و کمیت و نتایج آنها بپردازیم؛

۳) به نقشهٔ باستان‌شناختی منطقه و آثار به‌دست آمده در آن توجه کنیم، تا شواهد تمدن شهری (شهرنشینی) از روستانشینی و کوچ‌نشینی باز شناخته شود.

← هنوز در برخی نواحی قم، به کار می‌رود (ر.ک: فارسی قمی، ص ۷). دوست گرامی‌ام آقای سید محمد دلّال موسوی متذکر شد که «کُمید (Komid)» نیز می‌تواند گویشی از «کُمیج» باشد. با این فرض، «کُمیدان» می‌تواند نام محلهٔ اصلی یا سکونتگاه بومیان شهر باشد، چنان‌که مردمان محلی، روستاهای «کُمیجان» اراک و «قم‌یک» یا «قُمیگ» بالا و پایین بویین زهرا و «قُمی‌آباد» ری را به عنوان سکونتگاه قمی‌ها می‌شناسند. نیز گفتنی است که کُمِج (Komej) به کار رفته در «زبان کُمِجی» (خلاصة البلدان، ص ۲۰۴) و «ابوطاهر کُمِج القمی» (محاسنُ إصفهان، ص ۳۳) و «ناصح‌الدین ابوجعفر کُمِج» (النقض، ص ۲۲۲)، صورت جدیدتر «کُمیج» است (ر.ک: فارسی قمی، ص ۷ ـ ۸) و می‌توان «کُمِیْد (Komeid)» را گویشی از آن دانست.

۱. گنجینهٔ آثار قم، ج ۱، ص ۶۷ ـ ۶۹.

۲. همان، ص ۶۵. نیز می‌افزاید که «قم» ممکن است معرَّب «کومه» یا «کُب (تجمعگاه آب)» باشد.

۳. ر.ک: راهنمای آثار باستانی بیشاپور، ص ۱۹. این، نکته‌ای است که ـ چنان‌که گذشت ـ استاد مدرسی طباطبایی یادآور شده‌اند (و ما نیز در بخش نخست این مقاله، شواهدی برای آن آوردیم). ایشان همچنین معتقدند که بنای قمِ ۱۳۵۱ شمسی در شرق رودخانه درست بر روی همان شهر باستانی است، بدون اینکه جابه‌جایی خاصی در ساختمان آن و یا در مسیر رودخانه روی داده باشد (تربت پاکان، ج ۲، ص ۱۵). کاوش قلی‌درویش و گمانه‌زنی محوطهٔ شادقُلی، این دیدگاه را تقویت کرده است.

پس از پژوهش در این سه زمینه است که می‌توان نتیجه گرفت که آیا میراث تمدن ایرانی در بنیاد شهر اسلامی قم به کار رفته است؟ آیا فرهنگ عربی ـ اسلامی بر این شهر، غلبه کرده و یا با مردمان بومی آن و فرهنگ آنان، تعامل و تعاطی داشته است؟ در غیر این صورت، کشفیات باستانی و مطالعات تاریخی، همچنان متناقض به نظر خواهند رسید.

به عنوان نمونه، ابن حوقل تصریح می‌کند که در روزگار وی (قرن چهارم)، اکثر مردم قم، عرب‌اند؛ اما همگان به فارسی سخن می‌گویند.[۱] نمونهٔ دیگر، گزارش‌های متنوع ابوعلی حسن بن محمد قمی (مؤلف تاریخ قم)[۲] است دربارهٔ غلبهٔ اشعریان مسلمان بر ساکنان زردشتی قلاع منطقه در آغاز قرن دوم هجری،[۳] در حالی که اکثر نام‌های مکانی که همو در قرن چهارم (سال ۳۷۸ ق) در کتاب خود یاد می‌کند، فارسی و کُهن‌اند و دسته‌ای نیز مرکب از عربی و فارسی. به علاوه، همو تصریح دارد که به سال ۳۰۹ هجری، حاکم قم، خراج عرب و عجم قم را از هم جدا کرد.[۴] همچنین مَقدِسی و یعقوبی و اصطخری و خود حسن بن محمد قمی، از سکونت عجمان زردشتی در اطراف شهر، سخن گفته‌اند.[۵] نیز قابل توجه است

---

۱. صورة الأرض، ص ۳۷۰.

۲. برای اطلاع بیشتر دربارهٔ این کتاب و اعتبار آن در جغرافیای تاریخی، ر.ک: دانشنامهٔ جهان اسلام، مَدخل «تاریخ قم»، علی‌اصغر فقیهی؛ تاریخ الأدب العربی، ج ۳، ص ۲۹؛ تاریخ تاریخ‌نگاری در اسلام، ج ۱، ص ۱۸۴؛ درآمدی بر تاریخ اسلام در قرون وسطا، ص ۱۷۸ و ۲۲۱؛ مدخل تاریخ شرق اسلامی، ص ۲۲۸. نیز به مقالهٔ خانم لَمبتون در سال دوازدهمِ مجلهٔ مدرسهٔ مطالعات شرقی و آفریقایی لندن با مشخصات زیر:

«An Account of the Tarikhi Qumm», Ann K.S Lambton, Bulletin of The School..., XII (1947 - 48), PP. 580 - 602.

برای آگاهی از نسخه‌های خطی این کتاب نیز، ر.ک: فهرستوارهٔ کتاب‌های فارسی، ج ۲، ص ۸۹۳؛ فارسی قمی، ص ۶.

۳. تاریخ قم، ص ۲۴۸ ـ ۲۵۳.

۴. همان، ص ۱۴۲ و ۱۴۹.

۵. أحسن التقاسیم، ص ۳۹۴ و ۴۱۴؛ البلدان، ص ۲۷۴ (و ترجمهٔ فارسی البلدان، ص ۴۹)؛ المسالك والممالك، ص ۳۶۵؛ تاریخ قم، ص ۱۸.

که برخی از اعراب اشعری، از همان آغاز، نام‌های فارسی بر فرزندان خود نهادند، همچون عمران بن عبدالله بن سعد اشعری (از صحابیان امام صادق و محدثی ثقه)[۱] که پسرش را «مرزبان» نامیده است.[۲] به نظر می‌رسد که ذکر همین نمونه‌ها برای آگاهی اجمالی از تعامل فرهنگی ساکنان بومی قم و اعراب مهاجر، کافی باشد.[۳]

ب) اشعریان

در طول قرون گذشته، تأثیر برخی خاندان‌ها بر شهر و مردم قم چنان قابل توجه بوده است که می‌شود دربارهٔ هر یک از آنها کتاب‌ها و پایان‌نامه‌ها نوشت؛ خاندان‌های اشعری، بابویِه، قولویِه، بَرقی، بُندار، یَزداد، شاذان، مطهر، فتح، صفی، رضوی، برقعی، فیض و...؛ اما در این میان، سهم اشعریان، از همه بیشتر و نقش آنها ستودنی‌تر است؛ چراکه:

اولاً فراگیر شدن اسلام در قم تا آغاز قرن دوم هجری، نتیجهٔ تلاش آنان است؛[۴]

ثانیاً تشیع مردم قم، ناشی از تشیع آنهاست؛

ثالثاً از آنجاکه آنان عمیقاً مورد توجه امامان اهل‌بیت علیهم‌السلام بودند و بسیاری از ایشان فیض صحبت ائمه را درک نمودند، سهم زیادی در انتقال حدیث پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و اهل‌بیت علیهم‌السلام به قم و شکل‌گیری مَحاضر قرائت و سَماع و املای حدیث در این شهر داشتند.

گفتنی است خاندان اشعری قم، اصالتاً از قبایل یَمنی (بنی قحطان) بودند که جد

---

۱. الرجال، ص ۲۵۶؛ اختیار معرفة الرجال، ص ۳۳۱.

۲. رجال البرقی، ص ۵۱؛ الرجال، ص ۳۹۱. مرزبان، از اصحاب امام کاظم و امام رضا علیهماالسلام است.

۳. برای اطلاع بیشتر از چگونگی روابط فرهنگ‌ها، ر.ک: «نگاهی به روابط فرهنگ‌ها و تمدن‌ها»، محمدهادی خالقی، حدیث زندگی، ش ۷، ص ۲۶ ـ ۳۰.

۴. به‌ویژه اگر بدانیم که سرعت اسلام آوردنِ مردم ایران در این دورهٔ زمانی، بسیار کُند بوده است (ر.ک: گِروش به اسلام در قرون میانه، مقدمه).

بزرگ آنها، ابوعامر مالک بن عامر، در مکه به پیامبرﷺ ایمان آورد[۱] و از ایشان، حدیث کرد و در سپاه اسلام، رشادت‌ها نمود.[۲] قبیلهٔ او در فتوحات اسلامی سهمی بسزا داشتند، از جمله ابوموسی (عبدالله بن قیس) اشعری، فاتح نواحی اصفهان و جبال (همدان، نهاوند، ساوه، قم و...) بود که قبیله‌اش نیز او را همراهی می‌نمودند. این قبیله، پس از فتوحات، در کوفه ساکن شدند و مالک اشعری، در جنگ صفین، در کنار امیرالمؤمنین، شمشیر زد.[۳] شواهدی وجود دارد که فرزندان مالک، شیعه بوده‌اند، از جمله اینکه سائب بن مالک را «شیخ شیعه در کوفه» خوانده‌اند.[۴] او داماد ابوموسی اشعری بود؛ اما وقتی در واقعهٔ جمل، ابوموسی مردم کوفه را از پیوستن به سپاه علی‌ؑ منع کرد، سائب، نظری بر خلاف وی داشت.[۵] او همچنین از والی عبدالله بن زبیر در کوفه خواست که به سیرهٔ علی بن ابی‌طالبؑ عمل کند، نه سیرهٔ خلفا.[۶] مهم‌تر از همه اینکه سائب، از حامیان مختار و سرکردگان سپاه او بود و سرانجام نیز به سال ۶۷ هجری در کنار او و یارانش به تیغ مصعب بن زبیر به شهادت رسید.[۷] خطبهٔ او پس از غلبهٔ مختار بر کوفه که با عبارت «یا شیعة آل رسول‌الله!» آغاز می‌شود، در تاریخ ثبت است.[۸]

---

۱. تاریخ قم، ص ۲۶۷. جمع‌بندی اطلاعات مربوط به خاندان اشعری در تاریخ قم را بخوانید در: نامهٔ قم، ش ۱ و ۲، ص ۴۵، «رسالهٔ اشعریان قم»، محمدعلی معلم حبیب‌آبادی، به کوشش ناصر باقری بیدهندی. نیز، ر.ک: دائرة المعارف بزرگ اسلامی، مَدخل «اشعریان»، به قلم حسن یوسفی اشکوری و با: «تحلیلی در رجال و تاریخ اشعریین»، رضا فرشچیان، پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد، دانشگاه امام صادقؑ دانشکدهٔ تبلیغ و معارف اسلامی، ۱۳۶۹.

۲. أُسدالغابة، ج ۵، ص ۲۹ ـ ۳۰ (ش ۴۶۰۱). نیز، ر.ک: الإستیعاب، ج ۴، ص ۱۷۰۴؛ الإصابة، ج ۷، ص ۲۵۳.

۳. أُسدالغابة، همان‌جا؛ تاریخ قم، ص ۲۷۱.

۴. تاریخ قم، ص ۲۸۴.

۵. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۴۹۹.

۶. همان، ج ۶، ص ۱۱؛ الفتوح، ج ۴، ص ۲۴۹.

۷. تاریخ الطبری، ج ۶، ص ۱۰۷؛ تاریخ قم، ص ۲۹۰.

۸. الفتوح، ج ۳، ص ۲۶۲. برای اطلاعات بیشتر، ر.ک: تاریخ تشیع در ایران، ج ۱، ص ۱۸۳ ـ ۱۸۷؛ تاریخ تشیع ـ ۲ (خاندان‌ها)، ص ۴۹.

دربارهٔ علت مهاجرت این خاندان به قم، گفته‌اند که حجاج، پس از سرکوب قیام عبدالرحمان بن محمد بن اشعث، بر تمام کسانی که با او همراهی کرده بودند، خشم گرفت. از جمله، حکم کرد که فرزندان مالک اشعری باید ظرف سه روز، کوفه را ترک گویند. بدین ترتیب، فرزندان سائب بن مالک به نهاوند و دینَوَر رفتند و فرزندان سعد بن مالک، به قم ـ که پدرشان سعد، از فرماندهان سپاه ابوموسی، آن را فتح کرده بود[۱] ـ آمدند. اندکی بعد، فرزندان سعد، فرزندان سائب را به نزد خویش خواندند و بدین‌گونه بر اقتدار و عزت این خاندان افزوده گشت.[۲]

در بحث از علت انتخاب قم برای سکونت اشعریان، نمی‌توان حضور پراکندهٔ برخی اعراب در محلّات و روستاهای مختلف قم را نادیده انگاشت: خطّاب اسدی سال‌ها پیش از اشعریان در محلهٔ جمکران، ساکن شده و برای خود، مسجدی بنا نهاده بود.[۳] سعید بن جُبیر (از موالی بنی‌اسد)، پیش از شهادتش مدتی را در جمکران، پنهانی می‌زیست.[۴] در سال‌های ۶۶ و ۶۷ هجری، جمعی از بنی‌اسد در این محله مسکن گرفتند.[۵] جمعی از آل مَذحِج (از قبایل یمنی/بنی‌قحطان) نیز ظاهراً پیش از اشعریان، در قم، مأوا گرفته‌اند.[۶] همچنین گروهی از قبیلهٔ قیس و گروهی از عَنزه، جزو فراریان سپاه عبدالرحمان بن محمد بن اشعث بودند که احتمالاً پیش از اشعریان در حوالی قم و در روستاهای انار، جاپِلَق و بَرْقْرود ماندگار شده بودند.[۷]

---

۱. تاریخ قم، ص ۲۶۱.

۲. همان، ص ۲۶۰. برای بررسی دقیق‌تر این واقعهٔ تاریخی، ر.ک: دانشنامهٔ جهان اسلام، مدخل «تاریخ قم»، علی‌اصغر فقیهی.

۳. تاریخ قم، ص ۳۸.

۴. همان، ص ۳۹.

۵. همان، ص ۳۸.

۶. البلدان، ص ۲۷۳؛ تاریخ ابن واضح [الیعقوبی]، ج ۲، ص ۳۷۴.

۷. تاریخ قم، ص ۲۶۴؛ تاریخ مذهبی قم، ص ۴۸.

سال ورود اشعریان به قم ـ چنان‌که گذشت ـ باید همان ۸۳ هجری باشد که از یاقوت حَمَوی نقل شد؛ چرا که شورش عبدالرحمان بن محمد بن اشعث، در حکومت عبدالملک بن مروان اتفاق افتاد و بیش از سه ماه به طول نینجامید و او روز چهاردهم جمادی الثانیهٔ سال ۸۳، در دیر الجَماجِم، به‌سختی از حَجاج شکست خورد و به سیستان گریخت.[۱]

اهمیت این خاندان، وقتی روشن می‌شود که بدانیم از مجموع ۱۴۷ «صحابی قمی» و ۶۲ «صحابیِ قمیِ ثقهٔ» شناسایی شده، ۵۷ تن اشعری‌اند که بیش از نیمی از آنان، «ثقه» شمرده می‌شوند.[۲] ۹۰ صحابی دیگر، مربوط به بقیهٔ خاندان‌های قم (مثل بَرْقی، ولید و حِمْیَری) هستند.

ج) تشیع قم

چنان‌که گذشت، گروهی از بنی‌اسد، پیش از اشعریان، در قم سُکنا گرفته بودند و گمان می‌رود که آنان به خاطر پناه دادنشان به سعید بن جُبیر، شیعه بوده‌اند، اما مورخان، تشیع مردم قم را به آنان نسبت نداده‌اند. این احتمال وجود دارد که اعراب مسلمانی که به قم می‌آمدند، به سبب نداشتن عده و عُدهٔ در خور توجه، تنها به حفظ دین خود می‌اندیشیده‌اند. بر خلاف اشعریان که به سبب جمعیت و شوکت و نیز کثرت قاریان و محدثانشان و هم به دلیل آنکه از نظر مذهبی در سرزمین اسلام در اقلیت و تحت فشار بودند، خیلی زود به ترویج دین و مذهب خویش، روی آوردند و ساکنان بومی شهر نیز خیلی زود و به

---

۱. تاریخ تمدن اسلام، ص ۱۸۲. بنابراین، روایتی در تاریخ قم که این تاریخ را «روز نوروز سال ۸۳ یزدگردی و سال ۹۴ هجری» معرفی می‌کند، صحیح به نظر نمی‌رسد و با روایت‌های دیگر همین کتاب دربارهٔ «خروج عبدالرحمان بر عبدالملک اموی»، تطبیق ندارد (ر.ک: تاریخ قم، ص ۲۴۰). در عین حال، دقت مؤلف آن در مطابقت تاریخ‌گذاری‌های یزدگردی و هجری، بی‌نظیر است (ر.ک: تاریخ تاریخ در ایران، ص ۲۷۱ ـ ۲۷۲).

۲. ر.ک: «شجرهٔ علمی خاندان اشعری قم»، محمد حاجی تقی، علوم حدیث، ش ۵، ص ۲۳۱؛ «سیر تاریخ فقها و محدثان قمی (۱)»، محمد حاجی تقی، نامهٔ قم، ش ۱ و ۲، ص ۹۹.

گونه‌ای شگفت، به مذهب آنان گرویدند، تا آنجا که امام صادق علیه‌السلام قم را «سرزمین اهل‌بیت و شیعیان ایشان» و «حرم اهل‌بیت علیهم‌السلام» و مردم آن را «یاران امامان اهل‌بیت علیهم‌السلام» خواند[۱] و حضرت فاطمهٔ معصومه علیهاالسلام به سال ۲۰۱ هجری، در مسیر دیدار برادر، وقتی در ساوه بیمار گردید، از قم جویا شد و چون به او گفتند که ده فرسخْ راه در میان است، خادم خود را فرمود که او را بردارد و به قم بَرَد.[۲]

بدین ترتیب، عجیب نیست اگر در منابع تاریخی بخوانیم: «مردم قم، همگی مذهب شیعه دارند»[۳] و «بر مذهب خود، تعصب می‌ورزند»[۴] و «همهٔ مردم قم، شیعه‌اند»[۵] و «هیچ سنی در میانشان یافت نمی‌شود»[۶] و «مردمانش شیعهٔ غالی‌اند»[۷] و «شیعهٔ اثنا عشری‌اند و به غایتْ متعصب»[۸] و «چون ذکر قم برفت، ذکر مذهب، بی‌فایده باشد که قمی إلّا شیعی نباشد.»[۹]

تشیع مردم قم، آن اندازه فراگیر، مشهود و مشهور بوده است که در ادوار مختلف تاریخی و توسط مورخان و سیاحان و جغرافیانویسان و... به آن تصریح شده است؛ اما این نکته را نیز ناگفته نگذاریم که اگر چه اشعریان، تشیع را در کوفه ـ پایگاه تشیع در عراق تا عصر غیبت صغرا ـ پذیرفته بودند و با خود به قم آوردند، ظاهراً اظهار علنی مذهب اهل‌بیت علیهم‌السلام در قم، نخستین بار، از جانب موسی بن عبدالله بن سعد اشعری صورت گرفته که مردم قم ـ با

---

۱. سفینة البحار، ج ۲، ص ۴۴۶ ـ ۴۴۷؛ النقض، ص ۱۹۶.

۲. تاریخ قم، ص ۲۱۳.

۳. نشوار المحاضرة، ج ۸، ص ۲۶۰؛ المسالك والممالك، ص ۱۶۶.

۴. أشكال العالم، ص ۱۴۳.

۵. صورة الأرض، ص ۳۱۵؛ حدود العالم، ص ۳۹۲.

۶. معجم البلدان، ج ۴، ص ۴۵۱، ذیل «قم».

۷. آثار البلاد وأخبار العباد، ص ۴۴۲؛ أحسن التقاسیم، ص ۳۹۵.

۸. نزهة القلوب، ص ۶۷.

۹. النقض، ص ۲۵۲.

وجود آنکه حاکمانی سنی داشتند ـ به وی اقتدا کردند و مذهب خود را آشکار نمودند.[۱] وی از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام[۲] و معاصر ایشان بوده است. پس می‌توان حدس زد که همچون امامان خویش، از فرصت ضعف امویان و نزاع‌های اموی ـ عباسی برای اظهار آزادانهٔ تشیع در قم، بهره جسته است.

د) آل بویه

ظاهراً نخستین حکومت شیعه در جهان اسلام، حکومت علویان زیدی بود که داعی کبیر حسن بن زید (م: ۲۷۰ق) به سال ۲۵۰ در طبرستان تأسیس کرد[۳] و تا ۲۸۷ (کشته‌شدن محمد بن زید) دوام آورد،[۴] اما تشیع امامی، تنها در دورهٔ حکومت فرزندان «بویه» ـ که برخی از آنان قطعاً متمایل به امامیه بودند[۵] ـ از پشتیبانی حکومت برخوردار شد. بویه‌ای‌ها مناسبات گرمی با علمای امامیه (کلینی، صدوق، مفید، ابن جنید و...) داشتند؛[۶] وزیرانی از امامیه (ابن عمید، عباد بن عباس، صاحب بن عباد و...) را به کار گماشتند؛[۷] مراسم ویژهٔ امامیه (جشن غدیر، عزاداری عاشورا و...) را ترویج نمودند؛[۸] و به شهرها و محله‌های

---

۱. معجم البلدان، ج ۴، ص ۳۹۷؛ تاریخ قم، ص ۲۷۸.

۲. الرجال، ص ۳۰۷.

۳. برخی، داعی کبیر را نیز امامی دانسته‌اند (ر.ک: ریاض العلما، ج ۱، ص ۱۸۸).

۴. برای اطلاعات بیشتر در این باره، ر.ک: تاریخ طبرستان، ج ۱، ص ۲۳۰ به بعد؛ تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، ص ۲۹۰ به بعد.

۵. با آنکه مذهب غالب در خاستگاه آل بویه (گیلان) در این دوره «زیدی‌گری» بوده است و با همهٔ تسامح دینی و مذهبی که در سلاطین آل‌بویه سراغ داریم، شواهد متعددی بر امامی بودن رکن‌الدوله، معزالدوله، عزالدوله و عضدالدوله در دست است. در این باره، ر.ک: تاریخ تشیع در ایران، ج ۱، ص ۳۶۲ ـ ۳۶۶.

۶. همان، ص ۳۶۷ ـ ۳۶۸؛ آل‌بویه، ص ۲۷۸.

۷. گنجینهٔ آثار قم، ج ۱، ص ۳۴۳ به بعد؛ مکتب در فرآیند تکامل ـ تکمله ـ ص ۱۵.

۸. تاریخ خلافت عباسی، ص ۱۶۸.

شیعه‌نشین (شهر قم، محلهٔ کَرْخ بغداد، محلهٔ درِ مُصلحگاه ری و...) توجه خاص نشان دادند.[۱]

سال‌های حکومت آل بویه (۳۲۲ ـ ۴۴۷ق)، به سبب آغاز شدن غیبت کُبرا و دسترس نداشتن علمای شیعه به امام معصوم، برای امامیه، دوره‌ای سرنوشت‌ساز بود. از همین رو، فقها و محدثان و متکلمان شیعه، با بهره‌گیری از فرصت طلایی حمایت سلاطین شیعه، به چند اقدام اساسی دست زدند:

۱) گردآوری و تدوین احادیث پراکندهٔ اصحاب ائمه (و در نتیجه، تألیف یافتن «کتب اربعه» در این عصر)؛

۲) تأسیس حوزهٔ علمیهٔ شیعه در قلب خلافت عباسی (ابتدا در بغداد و سپس در نجف)؛

۳) برگزاری گستردهٔ مجالس مناظره و مباحثه با پیروان سایر فرقه‌ها در حضور سلاطین و شاهزادگان و وزرای آل بویه و یا تحت حمایت آنان (که به تقویت کلام شیعه و گسترش قابل توجه تشیع امامی در عراق و ایران انجامید)؛

۴) تألیف آثار فراوان در تبیین مکتب اهل‌بیت علیهم‌السلام و دفاع از کیان آن، به نام وزرا و حکام آل بویه و تحت حمایت ایشان (که منجر به ترویج سریع این آثار و گسترش تشیع گردید).[۲]

با این همه، چنین به نظر می‌رسد که قم، از اواسط قرن چهارم، تدریجاً رونق علمی پیشین خود را از دست داده و از علمای بزرگ و حوزه‌های درس و مجالس

---

۱. به عنوان نمونه: سفارش‌های ابن عباد (وزیر مؤیدالدوله و فخرالدوله) به عمال خود در قم در زمینهٔ مراعات حال مردم و رسیدگی به امور آنان (تاریخ قم، ص ۴۸؛ آل بویه، ص ۴۵۰) و نیز تأسیس «دارالعلم» توسط ابونصر شاپور بن اردشیر (وزیر عضدالدوله) در محلهٔ شیعه‌نشین «کَرخ» در بغداد که از نخستین مراکز علمی ـ آموزشی در جهان اسلام شمرده می‌شود (تاریخ دانشگاه‌های بزرگ اسلامی، ص ۹۲ ـ ۹۳).

۲. برای همهٔ این موارد، ر.ک: آل بویه (فقیهی) و تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری (مِتز) و احیای فرهنگی در عهد آل بویه (کِرمِر) ذیل فصول و عناوینِ علم، مذهب، دانشمندان، مکاتب کلامی، مناظرات، آثار علمی و مراکز علمی.

مناظره و روایت، خالی شده است، تا آنجا که نویسندهٔ گم‌نام حدود العالم، به سال ۳۷۲ ق، می‌نویسد: «قم، شهری است بزرگ و ویران»[۱] و نیز نویسندهٔ تاریخ قم، حسن بن محمد قمی که کتاب خود را به خواهش صاحب بن عباد و به سال ۳۷۸ نگاشته، در وصف قم می‌نویسد: «... شهری که محل او مندرس شده و اهل او منقرض گشته و از آن، نام و نشانی مانده است.»[۲] از این دو توصیف، برمی‌آید که قم در این دوره، علاوه بر رونق علمی، رونق اقتصادی را نیز از دست داده است.[۳] دلایل این کساد ـ به‌درستی بر ما روشن نیست، اما ـ می‌تواند یکی از موارد زیر (یا همهٔ آنها) باشد:

۱) مرگ علمای بزرگ شهر، مانند علی ابن‌بابویه (م: ۳۲۹ ق) و محمد بن حسن ابن الولید (م: ۳۴۳ ق)؛

۲) مهاجرت علمای بزرگ شهر به ری (به طور ویژه)، بغداد، همدان، شیراز، نیشابور و بیهق، به دعوت رجالِ حکومت یا اقلیت‌های شیعه در این شهرها و یا به قصد عام ترویج مذهب و عمل به وظیفهٔ تبلیغ (در فرصت طلایی فراهم شده)؛[۴]

۳) از دست رفتن محوریت قم برای شیعه با پخش شدن علمای این شهر در سایر بلاد و نیز قوت گرفتن محلّات شیعه (مثل «کرخ» در بغداد و «درِ مصلحگاه» در ری) و محافل علمی آنها؛

۴) قدرت یافتن مکتب فکری شیعهٔ بغداد (متکلمان یا اصولیان سَلف / شیخ

---

۱. حدود العالم، ص ۱۴۲.

۲. تاریخ قم، ص ۱۳.

۳. خرابی اوضاع اقتصادی قم در این دوره، ممکن است به همان ضعیف شدن تدریجی بُنیهٔ علمی شهر برگردد که لابد شهر را از بسیاری مسافران اهل علم، وجوهات شرعی، مشاغل علمی و مرتبط با علم و کتاب و مدرسه محروم کرده است.

۴. در بارهٔ این مهاجرت‌ها، مراجعه به عناوین «قمی» در طبقات أعلام الشیعة (قرن ۴ و ۵) و معجم رجال الحدیث و تنقیح المقال (چاپ آل البیت) مفید خواهد بود.

مفید و شاگردانش) و به حاشیه رانده شدن مکتب قم (اصحاب حدیث یا اخباریان سَلف)؛[۱]

۵) اختلافات درونیِ خاندان‌های علمی و ذی نفوذ شهر.[۲]

با این حال، باید افزود که با همهٔ رکودی که شهر قم در اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری بدان مبتلا بوده، همچنان از محدثان و اهل علم، به تمامی خالی نبوده است، به دلیل حضور مؤلف تاریخ قم و مشایخ و راویانش در این شهر و معاصران اهل علمی که از ایشان یاد می‌کند (از جمله برادرش علی بن محمد کاتب)، و نیز تعداد همچنان قابل توجه علما و محدثان «قمی» (دست کم ۷۲ نفر فقط در قرن چهارم)[۳] که رجالیان شیعه از آنان یاد کرده‌اند،[۴]

---

۱. در باب شکل‌گیری این دو مکتب، ر.ک: زمین در فقه اسلامی، ج ۱، ص ۴۵ ـ ۷۱. در شناخت بیشتر مکتب قم، ر.ک: «مکتب حدیثی قم از آغاز تا قرن پنجم هجری»، محمدرضا جباری، نشریهٔ دانشکدهٔ الهیات دانشگاه فردوسی، ش ۴۹ و ۵۰ (پاییز و زمستان ۱۳۷۹). دربارهٔ درگیری‌های دو مکتب نیز، ر.ک: مقدمه‌ای بر فقه شیعه، ص ۳۷ ـ ۴۹، و یا سه فصل نخست از کتاب اندرو نیومن که با عنوان زیر، در لندن، منتشر شده است:

The formative period of Twelver shicism (Hadith as discourse between Qum and Baghdad)

ترجمهٔ عنوان کتاب: دوران تکوین تشیع دوازده امامی (حدیث به مثابهِ گفت‌وگو بین بغداد و قم).

۲. در این زمینه، تنها گزارش‌هایی از اختلاف خاندان اشعری از طریق مؤلف تاریخ قم به ما رسیده است (تاریخ قم، ص ۲۴۱).

۳. «سیر تاریخ فقها و محدثان قمی (۲)»، محمد حاجی تقی، نامهٔ قم، ش ۳ و ۴، ص ۵۹؛ «شجرهٔ علمی خاندان اشعری قم»، محمد حاجی تقی، علوم حدیث، ش ۵، ص ۲۳۱.

۴. جست‌وجوی رایانه‌ای «قم» و «القمی» در معجم رجال الحدیث، رقم به‌دست آمده توسط دوست گرامی‌ام دکتر محمد حاجی تقی را تأیید می‌کند؛ اما چنانچه به جست‌وجوی نام‌های خاندانی و دو لقب «کمیج» و «کُمِج» و نیز القاب منسوبان به محلّات و قریه‌ها (به عنوان نمونه: بابویی، برقی، دستجردی، هندوجانی، بیدهَندی/ویدهَندی، جَهرودی، جاسْبی، وِشْنَوی، صَرمی، کمیذانی/کمیدانی، کمندانی، براوستانی، آبی، ازدورقانی، خواری، اَوِیلی و...) بپردازیم، شماری بیش از این به‌دست می‌آید، بی آنکه به قمی بودن این افراد، مستقیماً اشارتی رفته باشد. چنین جست‌وجویی باید در تمامی منابع رجالی ـ تاریخی صورت گیرد، مشروط بر آنکه اولاً تمییز مشترکات (مثلاً «بیدهَند» قم از «بیدهَند» خمین)، توجه شود و ثانیاً اَشکال مختلف تصحیف،مفروض قرارگیرد(به عنوان نمونه: در فهرست منتجب‌الدین، چند «جاسْبی» به صورت «حاستی»ضبط شده‌اند. نیز در النقض، «کُمِج» به صورت «کمح» و در تاریخ‌الوزراء «کُمیج» به صورت «کُمنج» آمده‌است).

و همچنین ادامهٔ حیات علمی بعضی خاندان‌های قم (مثل خاندان بابویِه) در این دوره.[۱]

ادوار حیات علمی قم از فتح اسلامی تا برافتادن آل بویه

۱) قرن یکم هجری

نخستین مراکز تعلیم و تعلم در جهان اسلام، مساجد بوده‌اند. شواهد تاریخیِ کافی وجود دارد که نشان می‌دهد شخص رسول خدا ﷺ آموختن و آموزاندنِ دین را در مساجد مدینه (مسجد النبی، مسجد قبا و...) تأیید و مسلمانان را به تشکیل حلقه‌های علم‌آموزی ترغیب نموده است.[۲] البته روشن است که «علم» در این دوره، همان علم دین و تنها مشتمل بر قرآن و حدیث بوده است.[۳] بدین ترتیب، رسول خدا و صحابیان و تابعیان، معلمان قرن اول هجری بودند.

سنت نیکوی تأسیس مسجد در سرزمین‌های فتح شده و اشتیاق صحابه و تابعین برای حضور در میان مردمان این سرزمین‌ها و تعلیم کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ سوای نتیجه‌بخش بودنش در بُعد دینی و معنوی و مسلمان ساختن ملت‌ها، مسجد را به نهادی علمی بدل کرد. نخستین نهاد اسلامی در شهرهای فتح شده، مسجد بود که هر زن و مرد و پیر و جوانِ تازه

---

۱. به عنوان نمونه: عبدالجلیل رازی از شمس الاسلام حَسَکا (حَسَن‌کیا) بابویِه و مدرسه‌ای که در قرن پنجم در ری ساخته یاد می‌کند (النقض، ص ۳۴) و منتجب‌الدین ابن بابویه، بجز خود و جدش حَسَکا، پنج تن دیگر از علمای این خاندان را در قرون چهارم و پنجم نام می‌برد (فهرست منتجب‌الدین، ص ۴۲ و ۶۹ و ۷۷ و ۹۱ و ۱۳۰). نمونه‌های متعدد قابل بررسی در فهرست منتجب‌الدین و الرجال طوسی به چشم می‌خورد.

۲. تاریخ دانشگاه‌های بزرگ اسلامی، ص ۶۱ به بعد.

۳. اگر اسرائیلیات و شعر جاهلی و انساب و ایام‌العرب نیز توسط صحابیان و تابعیان آموزانده می‌شد، تنها در کار فهم بهتر قرآن و حدیث و سیره بود. گرچه ظاهراً هرگز پیامبر ﷺ مسلمانان را در فهم قرآن و حدیث به سوی این منابع راهنمایی نکرده بود و این نکته، به‌ویژه برای شیعه و خصوصاً در شناخت مکتب تربیتی اسلام، شایستهٔ تحقیق است.

مسلمانی بدان راه داشت و می‌توانست مدارج ترقی علمی (و نیز معنوی) را در آن طی کند.[۱]

پیش از این گفتیم که نخستین مسجد را در قم، خطاب اسدی در محلهٔ جمکران برای خویش ساخت؛ اما مؤلف تاریخ قم گزارش می‌کند که در همان قرن نخست، مسجد دیگری از سوی احوص بن سعد بن مالک اشعری (سرکردهٔ مهاجران اشعری) برای برادرش عبدالله (که از عابدان عصر و بزرگ اشعریان بود)، در محلهٔ «دژپُل» ساخته شد که بعدها آن را «مسجد عتیق» خواندند.[۲] این مسجد را باید نخستین مرکز آموزشی در قم دانست که به طور قطع، محل اجتماع مؤمنان و مسلمانان جویای معارف و احکام اسلام بوده است؛ هر چند از نخستین قاریان و محدثان آن، نامی در تاریخ نیافتیم.

عبدالله و احوص، از رجال نامی و مؤثر کوفه بودند؛[۳] اما رجالیان شیعه آنها را در زمرهٔ محدثان نشمرده‌اند. نخستین قمیِ محدث، ابراهیم بن عبدالله قاری است که شیخ طوسی او را از اصحاب خاص امام علی علیه‌السلام شمرده است[۴] و از نامش پیداست که دانای علم قرائت نیز بوده است. او تنها محدث شناخته شدهٔ شیعه است که در قرن اول هجری به قم آمده و در این شهر زیسته است.

۲) قرن دوم هجری

قرن دوم هجری را باید آغاز شکوفایی علمی قم شمرد. در این قرن است که قم به همت خاندان اشعری، به شهری یکپارچه شیعه تبدیل می‌شود. وجود ۶۵ صحابی

---

۱. دربارهٔ بعد آموزشی مسجد در قرون نخستین اسلامی، بنگرید به مقالهٔ سودمند اِرنست دی‌یز، ذیل مدخل «مسجد» در: *The Encyclopaedia of Islam.*

۲. تاریخ قم، ص ۳۷ و ۲۵۰؛ گنجینهٔ آثار قم، ج ۱، ص ۱۵۰؛ «قم در مسیر تاریخ (۱)»، علی‌اصغر فقیهی، نامهٔ قم، ش ۱ و ۲، ص ۲۵ و ۳۸ ـ ۳۹.

۳. تاریخ قم، ص ۲۵۹ ـ ۲۶۰.

۴. الرجال، ص ۳۵.

قمی و ۱۵ عالم غیر صحابی قمی در این دوره[۱] نشان می‌دهد که قم از همین روزگار به مرکز تشیع در ایران تبدیل شده است (چنان‌که کوفه مرکز شیعه در عراق بوده است). بررسیِ مقایسه‌ایِ صحابیان قمی، رازی، نیشابوری و کوفی امامان شیعه نشان می‌دهد که در قرن دوم، پس از کوفه، قم بیشترین صحابه را دارد[۲] و برخی از این صحابهٔ قمی به بالاترین درجات «توثیق» از سوی معصومان علیهم‌السلام نایل شده‌اند. به عنوان نمونه: ابراهیم بن محمد اشعری، ابراهیم بن هاشم قمی، احمد بن حمزة بن یَسَع، ادریس بن عبدالله اشعری، اسماعیل بن سعد اشعری، حسن بن مالک قمی، حسین بن مالک قمی، ریانة بن صَلْت، زکریا بن آدم اشعری، زکریا بن عبدالصمد قمی، سعد بن سعد اشعری، سهل بن یسع اشعری، عبدالله بن ایوب قمی، عبدالله بن حماد قمی، علی بن ریان اشعری، عمران بن عبدالله اشعری، عیسی بن سَری قمی،[۳] که از اصحاب امامان باقر، صادق و کاظم و بعضاً رضا علیهم‌السلام بوده‌اند. برخی از اینان (از جمله: زکریا بن آدم و عمران بن عبدالله و برادرش عیسی)، فوق‌العاده مورد علاقه و اعتماد ائمه علیهم‌السلام بوده‌اند.[۴]

مرکزیت قم برای شیعه در این قرن، همچنین موجب شد که برخی از علمای بزرگ شیعه به قصد فراگیری علوم اهل‌بیت و یا پناه جستن به مردم قم و خاندان قدرتمند اشعری و یا شنیدن احادیث اهل‌بیت علیهم‌السلام از طریق محدثان قم (که

---

۱. «سیر تاریخ فقها و محدثان قمی(۱)»، محمد حاجی تقی، نامهٔ قم، ش ۱ و ۲، ص ۹۹.

۲. ری، ۲۵ صحابی و نیشابور ۱۰ صحابی داشته است (همان، ص ۹۸). آقای حاجی تقی می‌افزاید که ری و نیشابور در قرن دوم تا چهارم هجری، بزرگ‌ترین شهرهای فلات ایران محسوب می‌شده‌اند (همان‌جا).

۳. به ترتیب، ر.ک: رجال‌النجاشی، ص ۲۴؛ الرجال، ص ۳۶۹؛ همان، ص ۴۰۹؛ همان، ص ۱۵۰؛ رجال البرقی، ص ۵۱؛ رجال العلّامة، ص ۳۹؛ الرجال، ص ۴۱۳؛ همان، ص ۳۷۶؛ همان، ص ۲۰۰؛ همان، ص ۳۷۶؛ رجال البرقی، ص ۵۱؛ الرجال، ص ۳۷۷؛ رجال النجاشی، ص ۲۲۱؛ همان، ص ۲۱۸؛ همان، ص ۲۷۸؛ الرجال، ص ۲۵۶؛ همان، ص ۲۵۷.

برای آشنایی بیشتر با صحابه و علمای قمی، ر.ک: «سیر تاریخ فقها و محدثان قمی(۱): صحابه»، محمد حاجی تقی، نامهٔ قم، ش ۱ و ۲، ص ۷۵ به بعد؛ «سیر تاریخ فقها و محدثان قمی(۲): علما»، محمد حاجی تقی، نامهٔ قم، ش ۳ و ۴، ص ۳۹ به بعد.

۴. ر.ک: اختیار معرفة الرجال (رجال الکشی)، ص ۵۹۴ ـ ۵۹۵ و ۳۳۱ ـ ۳۳۳؛ الرجال، ص ۲۵۸.

احادیثشان غالباً با واسطه‌های کمتری به ائمه می‌رسید)،[۱] به قم هجرت کردند و در این شهر، ساکن شدند؛ مانند سائب بن مالک اشعری کوفی،[۲] عبدالرحمان بن ابی‌حماد کوفی،[۳] ابراهیم بن هاشم کوفی،[۴] احمد بن محمد بن خالد کوفی بَرْقی،[۵] حسین بن سعید اهوازی و برادرش حسن،[۶] محمد بن بشیر کوفی.[۷]

---

۱. ثلاثیات الکلینی، ص ۳۰ ـ ۳۱ (مقدمهٔ مؤلف). کم بودن واسطه‌ها تا معصوم، از دقت و کوشایی و شایستگی محدثان در کار روایت نشان دارد.

۲. رجال النجاشی، ص ۵۹. این شخص، نوهٔ سائب بن مالک بن عامر اشعری است (که گفتیم داماد ابوموسی اشعری بود و قم را فتح کرد) و ظاهراً همو‌ست که آل سائب را به آل سعد پیوست و اشعریان قم را شوکتی افزون بخشید (چنان‌که از یاقوت، نقل کردیم). نام او در مقالهٔ ارزشمند «شجرهٔ علمی خاندان اشعری قم» دیده نمی‌شود.

۳. همان، ص ۱۶۶.

۴. او را نخستین رواج‌دهندهٔ حدیث کوفیان در قم دانسته‌اند (همان، ص ۱۲). خاندان وی معروفیت یافتند.

۵. اجداد او پس از قیام زید، به «بَرقه» یا «برق رود (شاید: برگ رود) قم» هجرت کردند و سپس در قم ساکن شدند (همان، ص ۵۶؛ الفهرست، ص ۶۲). این خاندان، از نامورترین خاندان‌های علمی قم‌اند. برخی معاصران، برق رود را همان «بیرْقونِ» فعلی دانسته‌اند (دائرةالمعارف تشیّع، ج ۳، ذیل «برقی، احمد»، به قلم سیّد مهدی حائری؛ هدیة الأحباب، ص ۱۴۶) و برخی دیگر، معتقدند «برق‌رود» مذکور در تاریخ قم که مکرّراً همراه با «جابِلَق» یاد شده است، همان است که امروزه «بُربرود» نامیده می‌شود (گنجینهٔ آثار قم، ص ۲۲). ظاهراً جابِلَق و بُربرود، امروزه از توابع آزنا و خُمین (همان: تَیمُره / کَمَره)اند. گفته‌اند که شاید آن هنگام که در ۱۸۹ق، به دستور هارون الرشید، مناطقی از توابع اصفهان در زمرهٔ مضافات قم قرارگرفت، برق‌رود نیز به قم پیوسته باشد (دانشنامهٔ جهان اسلام، ذیل «برقی، محمّد»، به قلم حسن طارمی). یعقوبی اشاره می‌کند که بَرق‌رود و جابِلَق و کرج ابی‌دُلَف، در مجاورت هم‌اند (البلدان، ص ۲۴۳). بیرقون (بیرقان؟) نیز نام رودخانه‌ای است در بخش کهک که از ارتفاعات جنوب «وِشنَوه» سرچشمه می‌گیرد و به سمت «اَوِل» و «کُوار (کُبار)» می‌رود. بر کرانهٔ این رود، در نزدیکی «اَوِل»، ویرانه‌هایی دیده می‌شود که مردم محلّی، آن را آبادی قدیم «بیرْقون» می‌دانند (مشاهدهٔ شخصی / شهریور ۱۳۸۲). دربارهٔ این محوّطه و نیز قلعهٔ ویرانه و سدّ تاریخی «کُبار (کُوار)»، تحقیق بیشتری لازم است، به‌ویژه که ـ به گمان من و با مشاهدات شخصی‌ام ـ این دو محوّطه (بیرقون و کبار)، با «برق رود» و «کُب» یاد شده در تاریخ قم (ص ۲۲) تناسب زیادی دارد (نیز، ر.ک: گنجینهٔ آثار قم، ج ۱، ص ۷۸؛ فرهنگ آبادی‌ها و...، ذیل «بیرقون»؛ تاریخ و جغرافیای قم، ص ۱۹۳، ذیل «هَده‌رود» یا همان «بیرقان» قهستان؛ تربت پاکان، ج ۲، بخش ۴، ذیل «شاهزاده اسماعیل» در دامنهٔ کوه بیرقان).

۶. الفهرست، ص ۵۸.

۷. رجال النجاشی، ص ۲۴۲.

علمای قم در این قرن، آثار بسیاری تألیف نمودند که برخی از آنها از «اصول اربعمئة» شمرده شده و در هنگام تألیف کتب اربعهٔ شیعه، در اختیار مصنفان آنها بوده است؛ اما متأسفانه از آنها نسخه‌ای به‌دست ما نرسیده است.[۱] در میان محدثانِ «موثق» این دوره که صاحب تألیف بوده‌اند، می‌توان از: ابراهیم بن محمد اشعری، ابراهیم بن هاشم قمی، احمد بن حمزة بن یَسَع، ادریس بن عبدالله اشعری، حسین بن سعید، حسن بن سعید، زکریا بن آدم اشعری،[۲] سعد بن سعد بن اَحوَص، سهل بن یَسَع اشعری، علی بن رَیان اشعری، عیسی بن سَری قمی (از صحابه)[۳] و نیز: حسن بن عبدالصمد اشعری، عبدالله بن عمر بن عمران، علی بن عبدالله عطار، عمران بن موسی زیتونی، محمد بن احمد بن ابی‌قَتاده، محمد بن بُندار قمی (از علمای غیر صحابی)[۴] یاد کرد.

دربارهٔ ابوالعباس عبدالله بن جعفر قمی و احمد بن محمد بن عیسی اشعری که در این قرن می‌زیسته‌اند و آثاری از آنها موجود است، به سبب آنکه به نظر می‌رسد بخش اعظم حیاتشان در قرن سوم بوده است، پس از این، سخن خواهیم گفت.

برجسته‌ترین خاندان علمی قم در این قرن، فرزندان عبدالله بن سعد بن مالک اشعری‌اند که دوازده تن از آنان به عنوان صحابی امام صادق علیه‌السلام معرفی شده‌اند.[۵]

از حوادث مهم قم در این قرن، «کوره (شهرستان)» شدن قم در دفاتر دیوان‌ها و خارج شدن آن از مُضافات اصفهان است که با درخواست حمزة بن یَسَع اشعری از هارون‌الرشید و موافقت وی، به سال ۱۸۴ هجری صورت گرفت. بدین ترتیب،

---

۱. مثل کتاب‌های سعد بن سعد بن احوص اشعری. برای اطلاع بیشتر از مؤلفان قمی اصول، ر.ک: الأُصول الأربعمئة، اِتان کُلبِرگ، ترجمهٔ محمدکاظم رَحمتی، علوم حدیث، ش ۱۷، ص ۶۹ ـ ۱۲۳.

۲. مزار وی و عمویش اسحاق بن عبدالله و پسر عمویش زکریا بن ادریس (که هر سه صحابی ائمه علیهم‌السلام هستند)، در قبرستان شیخان است.

۳. منابع خود را دربارهٔ این گروه، پیش‌تر یاد کردیم.

۴. به ترتیب: رجال‌النجاشی، ص ۶۲ و ۲۱۸ و ۲۵۴ و ۲۹۱ و ۳۴۹ و ۳۴۰.

۵. تاریخ قم، ص ۲۷۸.

برای قم، از جانب بغداد، والی مقرر شد و در قم برای نخستین‌بار، منبر رسمی نصب گردید (که طبعاً خطبای آن، سخنگوی نظام خلافت عباسی بودند).[۱]

۳) قرن سوم هجری

قم در این قرن، شاهد چند واقعهٔ برجستهٔ تاریخی است که بر حیات علمی شهر مؤثر بوده‌اند:

أ) هجرت فرزندان و فرزندزادگان ائمه به قم

فاطمهٔ معصومه علیها السلام نخستین کس از فرزندان معصومان بود که قم را برای توقف، انتخاب کرد.[۲] او از محدثات شیعه است[۳] و محتمل است که در این شهر، حدیث نیز گفته باشد. شخصیت برجستهٔ دیگر از ساداتی که در این قرن در قم ساکن شدند، محمد پسر موسی مُبَرقَع است که به سال ۲۵۶ هجری با خواهرانش به قم هجرت کرد.[۴] او نوهٔ امام جواد علیه السلام و جد سادات رضوی قم است. بررسی جریان هجرت علویان به قم و نقش آنها در انتقال علوم اهل‌بیت به این شهر، مجالی دیگر می‌طلبد؛

---

۱. همان، ص ۳۷ و ۲۷۹. دربارهٔ نزاع‌های مذهبی قم و اصفهان در این دوره، ر.ک: قمنامه، ص ۸۸ ـ ۸۹. همچنین دربارهٔ مخالفت مردم قم با حکام و قضات منصوب نظام خلافت، ر.ک: تاریخ مذهبی قم، ص ۸۱ ـ ۸۴؛ تاریخ تشیع در ایران، ج ۱، ص ۲۰۴ ـ ۲۰۸؛ گنجینهٔ آثار قم، ج ۱، ص ۱۵۴ ـ ۱۶۱. نیز دربارهٔ جایگاه «منبر»، ر.ک به مقالهٔ سودمند جواد گل‌محمدی در زیر همین مدخل در: *The Encyclopaedia of Islam*.

۲. تاریخ قم، ص ۲۱۳ ـ ۲۱۴. فاطمه دختر موسی بن جعفر علیه السلام پس از ورود به قم، هفده روز در سرای موسی بن خزرج اشعری (صحابی امام کاظم علیه السلام) بزیست و در ۲۸ سالگی به سال ۲۰۱ هجری در آن سرا درگذشت (گنجینهٔ آثار قم، ج ۱، ص ۳۸۶). نیز، ر.ک: «معصومه، مسافر امید» محمدهادی خالقی، روزنامهٔ اطلاعات، ۱۳۷۵/۱۲/۲۱ (۱۴۱۷/۱۱/۱ ق).

۳. برای اطلاع از احادیثی که او روایت کرده است، ر.ک: مُسنَد فاطمهٔ معصومه علیها السلام.

۴. منتقلة الطالبیة، ص ۲۵۳؛ تاریخ قم، ص ۲۱۲ ـ ۲۱۳. مزار او در قم در محلهٔ چهل اختران واقع است که ظاهراً اشتباهاً به «امامزاده موسی مبرقع» مشهور شده است (گنجینهٔ آثار قم، ج ۲، ص ۵۴۶ ـ ۵۵۴). این موضوع شایستهٔ تحقیق بیشتر است (برای دیدگاه مخالف، از جمله، ر.ک: ستارهٔ درخشنده، ص ۶۷ ـ ۹۱).

اما همین اندازه باید اشاره کرد که مقابر و مزارات امامزادگان در قم و حوالی آن، نشان می‌دهد که ظاهراً سادات و آل علی‌علیه‌السلام قم را بر طبرستان و دیلم نیز ترجیح می‌داده‌اند که علت آن می‌تواند توجه ائمه‌علیهم‌السلام (به‌ویژه امام صادق‌علیه‌السلام) به قم و یا امامی بودن یکپارچهٔ این شهر (و خالی بودن شهر از دیگر فرقه‌های شیعه) باشد.[1]

ب) ظهور خاندان‌های علمی در میان بومیان قم

رجال علمی قرن دوم قم غالباً از مهاجران عرب بودند و ساکنان غیرعرب شهر، درصد کمی از علمای قم را تشکیل می‌دادند؛ اما در قرن سوم، تعداد این بومیان، فزونی می‌گیرد و خاندان‌های بزرگی مثل آل بابویِه و آل قولویِه در میان آنها ظهور می‌کند.

ج) شکل‌گیری مساجد جدید در قم

در آغاز این قرن، ابوالصَّدیم حسین بن علی بن آدم اشعری، مسجد جامعی میان قم و کَمیدان (محله یا حصاری در بیرون حصار اصلی قم) بنا نهاد[2] که به گمان قوی، براساسِ سنت‌های جاری در آن روزگار ـ چنان‌که گذشت ـ مرکز آموختن و آموزاندن قرآن و حدیث و احکام دین بوده است. در اَواسط این قرن نیز احمد بن اسحاق اشعری (وکیل امام حسن عسکری‌علیه‌السلام و متولی موقوفات آن حضرت در قم)،

---

۱. دربارهٔ مهاجرت آل ابی‌طالب به قم، ر.ک: تاریخ تشیع در ایران، ج ۱، ص ۱۹۸ ـ ۲۰۲؛ تاریخ مذهبی قم، ص ۹۶ ـ ۱۱۰.

۲. تاریخ قم، ص ۲۸۰. موقعیت این مسجد، امروز روشن نیست. برای اطلاع بیشتر دربارهٔ «کمیدان»، ر.ک: قمنامه، ص ۱۰۱؛ گنجینهٔ آثار قم، ج ۱، ص ۷۹ و ج ۲، ص ۴۶۲؛ تاریخ مذهبی قم، ص ۷۴. در روزگار تألیف این دو اثر اخیر، مزرعهٔ واقع در اطراف زیارتگاه خاک‌فَرَج (پَرَگ)، همچنان، «کَمیدان» (و به تلفظ بومی امروز: کَمِدون) نامیده می‌شده است، در حالی که اکنون بر جای آن، محلهٔ مسکونی «خاک‌فرج» و گورستان‌های «وادی السلام» و «باغ رضوان» ساخته شده‌اند. نقشهٔ دقیق ترسیمی دکتر حسین کریمان، حدود محله و نهر کَمیدان را به‌خوبی نشان می‌دهد (ر.ک: جغرافیای شهرستان قم، نقشهٔ شمارهٔ ۱). دربارهٔ نخستین مساجد قم، ر.ک: تاریخ مذهبی قم، ص ۱۱۷ ـ ۱۲۵.

مسجدی در این شهر بنا نهاد که تا به امروز، باقی است.[۱] تأسیس مساجد بزرگ یا جامع در این شهر از آن جهت اهمیت دارد که به نظر می‌رسد محدثان قم، مکتب حدیثی خاص خود را در این قرنْ سامان داده‌اند و طبعاً مجالس قرائت و سَماع و املای حدیث داشته‌اند که شناخته شده‌ترین محل برای برگزاری چنین مَحاضری، در آن روزگار، مساجد بوده‌اند. شکل‌گیری مساجد جدید و توسعهٔ علم دین، در قرون اولیهٔ اسلامی، توأم با یکدیگر بوده‌اند.[۲]

د) شکل‌گیری تشکیلات «نقابت سادات» در قم

در اواسط قرن سوم، تشکیلات حکومتیِ سرپرستی سادات (نِقابةُ الهاشمیین)، در مرکز خلافت عباسی پاگرفت و به سرعت، نفوذ خود را در تمامی سرزمین‌های خلافت گسترد. این تشکیلات (دیوان النقابة)، عهده‌دار پرداخت مستمری سادات از بیت‌المال، حفظ نَسَب آنان، ثبت موالید و وفیات آنان، تزویج جوانان سادات با افراد همشأن، منع آنان از مشاغل پَست یا ازدواج با غیر همشأن، دفاع از حقوق آنان در دادگاه‌ها و منع سادات از تعدی به دیگران، قضاوت در میان آنان بود. اداره کنندهٔ این تشکیلات، «نقیب» نامیده می‌شد که توسط «نقیبُ النُّقبا» و از میان برجسته‌ترین سادات شهر، انتخاب و نصب می‌گردید.[۳] تا آنجا که اطلاع داریم، چنین تشکیلاتی، در حوالی سال ۲۷۸ هجری در قم تأسیس شد[۴] و نخستین

---

۱. تاریخ دارالإیمان قم، ص ۵۱؛ گنجینهٔ آثار قم، ج ۲، ص ۶۷۴.

۲. در پانوشت‌های «قرن یکم هجری»، به منابعی در موضوع «پیوند علم و مسجد» اشاره شد.

۳. برای اطلاع بیشتر از تاریخچه و تشکیلات نقابت، ر.ک: «نقابت هاشمیان تا پایان عصر عباسی»، محمدهادی خالقی، پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی، دانشکدهٔ الهیات دانشگاه تهران. دربارهٔ شکل‌گیری دیگر دیوان‌ها (دیوان الصلاة و الجوامع و المساجد، دیوان ریاسة البلد، دیوان الحج، دیوان المخزن، دیوان الأوقاف و...) در قم نیز گزارش‌ها و شواهدی در همین پایان‌نامه آمده است.

۴. برای اطلاع بیشتر، ر.ک:

«A Preliminary Study on the Diffusion of the Niqaba al - Talibiyin», Kazuo Morimoto, Islamic Area Studies, Vol. 4, P. 28.

نقیبان این شهر، ابوالقاسم حمزة بن احمد بن محمد حسینی[۱] و ابوعلی احمد بن علی بن محمد حسینی[۲] بودند.

هـ) کثرت عالمان و آثار علمی

قم در این قرن، شاهد بیشترین تعداد صحابی در تاریخ خویش و بیشترین علما در دورهٔ تاریخی مورد بحث است: دست کم، ۷۳ صحابی و ۶۵ عالم غیر صحابی.[۳]

برخی از برجسته‌ترین صحابیان قمی امامان شیعه در این قرن، عبارت‌اند از: احمد بن ادریس اشعری، احمد بن عبدالله بن عیسی، احمد بن ابی‌عبدالله محمد برقی، احمد بن محمد بن عبیدالله اشعری، ابوالقاسم ادریس قمی، حسن بن خالد بَرْقی، سعد بن عبدالله بن ابی‌خَلَف اشعری، عبدالعزیز بن مُهتدی، محمد بن عبدالجبار قمی،[۴] که امامان رضا و جواد و هادی و عسکری علیهم‌السلام را درک و از ایشان نقل حدیث نموده‌اند.

از میان عالمان غیر صحابی قم در این قرن نیز می‌توان به محدثان «ثقه»ای چون آدم بن اسحاق اشعری، ابوجعفر احمد بن ابی‌زاهر، احمد بن یَسَع بن عبدالله قمی، اسماعیل بن آدم اشعری، اسماعیل بن محمد قمی مکی (قنبرة)، حسن بن ابی‌عبدالله محمد طیالشی، حسن بن مُتیل قمی، ابوعبدالله حسین بن احمد اشعری[۵] اشاره کرد.

❊

---

۱. تهذیب الأنساب، ص ۱۸۵.

۲. همان، ص ۱۸۹.

۳. «سیر تاریخ فقها و محدثان قمی(۲)»، محمد حاجی تقی، نامهٔ قم، ش ۳ و ۴، ص ۶۰.

۴. به ترتیب: رجال النجاشی، ص ۹۲؛ همان، ص ۱۰۱؛ همان، ص ۷۶؛ همان، ص ۷۹؛ الرجال، ص ۳۹۸؛ همان، ص ۴۳۰؛ همان، ص ۴۳۱؛ همان، ص ۳۸۰؛ همان، ص ۴۲۳.

۵. به ترتیب: رجال النجاشی، ص ۱۰۵؛ رجال ابن داوود، ص ۴۸؛ همان، ص ۵۴؛ همان، ص ۴۲۷؛ همان، ص ۱۱۸؛ همان، ص ۱۱۵؛ رجال النجاشی، ص ۳۵.

بسیاری از عالمان قمی این قرن (اعم از صحابی و غیر صحابی)، صاحب تألیف بوده‌اند. در این میان، ما تنها به ذکر کسانی که آثارشان به‌دست ما رسیده، اکتفا می‌کنیم:

۱. **حسن بن خالد بَرقی قمی (ق ۳ ق).** او از اصحاب امام هادی علیه‌السلام شمرده شده که روایات تفسیری آن امام را در کتاب تفسیر الإمام العسکری علیه‌السلام گرد آورده است.[۱]

۲. **احمد بن محمد بن عیسی اشعری.** او از اصحاب امامان رضا و جواد و عسکری علیهم‌السلام[۲] و صاحب کتاب النوادر[۳] است که از اصول اربعمئه شمرده شده است.[۴]

۳. **احمد بن ابی‌عبدالله محمد بن خالد بَرْقی قمی (م: ۲۷۴ یا ۲۸۰ ق).** او از اصحاب امام جواد و امام هادی علیهما‌السلام[۵] و صاحب کتاب المحاسن است که در روزگار خود، کتابی جامع علوم (دانشنامه) و منشأ سَبک بوده است. یازده بخش از این کتاب، به‌دست آمده است.[۶]

۴. **محمد بن حسن بن فَروخ صفار قمی (م: ۲۹۰ ق).** او از اصحاب امام حسن عسکری علیه‌السلام[۷] و صاحب کتاب بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد علیهم‌السلام است.[۸]

۵. **سعد بن عبدالله بن ابی‌خلف اشعری (م: ق ۳).** او از اصحاب امام حسن

---

۱. اختیار معرفة الرجال، ج ۱، ص ۲۴؛ رجال النجاشی، ص ۳۹؛ الذریعة، ج ۴، ص ۲۸۳.

۲. الرجال، ص ۳۳۶ و ۳۹۷ و ۴۰۹؛ اختیار معرفة الرجال، ص ۵۱۲.

۳. ر.ک: النوادر، به کوشش سید محمدباقر موحد ابطحی، قم، مدرسة الإمام المهدی(عج)، ۱۴۰۸ ق.

۴. جامع المقال، ص ۴۱۰؛ رجال النجاشی. ص ۵۶.

۵. الرجال، ص ۴۱۰؛ رجال النجاشی، ص ۵۶.

۶. ر.ک: المحاسن، تحقیق و تصحیح سید مهدی رجایی، قم، مجمع جهانی اهل‌بیت، ۱۴۱۳ ق. نیومَن در فصل چهارم کتاب خویش، به این اثر برقی می‌پردازد. وی معتقد است که هفتاد درصد از احادیث این کتاب، کوفی و بصری است (ر.ک: The formative..., P.60.).

۷. رجال النجاشی، ص ۳۵۴؛ مسند الإمام العسکری علیه‌السلام ص ۴۸.

۸. ر.ک: بصائر الدرجات، به کوشش میرزا محسن کوچه باغی تبریزی، قم، کتابخانهٔ آیت‌الله مرعشی، ۱۴۰۴ ق. فصل پنجم کتاب نیومَن، به این اثر اختصاص دارد. وی معتقد است که غالب احادیث این کتاب، قمی است.

عسکری علیه‌السلام[۱] و صاحب کتاب بصائر الدرجات فی المناقب است و بخش‌هایی از آن ـ که توسط حسن بن سلیمان حلی گزینش و تدوین و مختصر بصائر الدرجات نامیده شده ـ به‌دست ما رسیده است.[۲] کتاب دیگر باقی مانده از او، المقالات و الفِرق است.[۳] از تفسیر القرآن او نیز نسخه‌ای برجاست.[۴]

۶. **ابوالعباس عبدالله بن جعفر حِمیری قمی (م: ق ۳).** او از اصحاب امامان رضا و هادی و عسکری[۵] و صاحب کتاب قربُ الإسناد است[۶] که بخش‌هایی از آن به‌دست ما رسیده است.[۷]

بدین ترتیب، به نظر می‌رسد که در قرن سوم هجری، نهضتی برای گردآوری دست‌نوشته‌های صحابیان ائمه و تدوین مجامیع حدیثی در شهر قم (هم‌زمان با دیگر محیط‌های شیعی) به راه افتاده است.[۸] نگاهی اجمالی به کتب اربعهٔ حدیث شیعه مؤید این است که مشایخ فقه و حدیث قم در قرن سوم، چه از جهت روایت حدیث و چه به سبب کتابت آن و به جاگذاردن آثار مکتوب، بخش اعظم موارد و متون این کتاب‌ها را در اختیار مصنفان آنها نهاده‌اند. این حکم، البته شامل آثار مفید و سید مرتضی نیز می‌شود.[۹]

قرن سوم را همچنین باید آغاز مناظرات کلامی (عقایدی) و فقهی در قم دانست. می‌دانیم که از عصر امام باقر علیه‌السلام ارجاع دادن شیعیان سرزمین‌های گوناگون به

---

۱. رجال النجاشی، ص ۱۲۶؛ الفهرست، ص ۷۵؛ الرجال، ص ۴۳۱.

۲. ر.ک: مختصر بصائر الدرجات، تحقیق مظفر الموسوی، قم، جامعهٔ مدرسین، ۱۳۸۰. تحقیق دیگری از این کتاب، توسط عبادالله سرشار تهرانی در دست است.

۳. ر.ک: المقالات و الفرق، به تصحیح محمدجواد مشکور، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۰.

۴. فهرستگان نسخه‌های خطی حدیث و علوم حدیث شیعه، ج ۳، ص ۸۴؛ میراث شهاب، ش ۱۲، ص ۷۲.

۵. رجال النجاشی، ص ۱۵۲؛ الفهرست، ص ۳۹۶ و ۴۱۹ و ۴۳۲. ظاهراً از امام رضا علیه‌السلام حدیثی روایت نکرده است.

۶. الذریعة، ج ۱، ص ۱۵۳ و ج ۱۷، ص ۶۸؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۰، ص ۱۴۱.

۷. ر.ک: قرب الإسناد، تحقیق مؤسسهٔ آل‌البیت علیهم‌السلام قم، مؤسسهٔ آل‌البیت، ۱۴۱۳ ق.

۸. ر.ک: پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه، ص ۴۵۹.

۹. «تشیع امامی و زیدی در ایران»، ویلفرد مادلونگ، ترجمهٔ رسول جعفریان، کیهان اندیشه، ش ۵۲، ص ۱۵۲.

صحابیان برجسته، از سوی امامان علیهم‌السلام رواج داشته است و محدثان بزرگ شیعه از عصر آن حضرت به بعد، مجاز به صدور فتوا در احکام شرع و اجتهاد در مسائل نوپدید بوده‌اند.[۱]

نمونه‌ای از آغاز صدور فتوا در قم سراغ داریم که مربوط به زکریا بن آدم قمی، صحابی امام رضا علیه‌السلام است. علی بن مسیب از امام رضا علیه‌السلام می‌خواهد که مرجعی برای پاسخگویی به پرسش‌های دینی او معرفی کنند تا مجبور نباشد مرتباً به خراسان (به محضر آن حضرت) سفر کند. امام علیه‌السلام پاسخ می‌دهند که «زکریا بن آدم قمی، امین دین و دنیای شماست.»[۲] همین زکریا، روزی به امام رضا علیه‌السلام عرض کرد که به خاطر فزونی گرفتن تعداد سفیهان در قم، قصد ترک همیشگی این شهر را دارد. امام علیه‌السلام به او پاسخ دادند: «چنین نکن؛ چرا که به خاطر وجود تو، بلا از مردم شَهرت برداشته می‌شود، چنان‌که بلایا به واسطهٔ [مزار] موسی بن جعفر علیه‌السلام از بغداد برداشته می‌شود.»[۳] این، شاهدی است بر عنایت امام هشتم به مرجعیت یافتن زکریا در میان شیعیان قم و مناطق مجاورش و شاید بتوان آن را جوانهٔ نخستین حوزهٔ علمیهٔ شیعه دانست که اندکی بعد، در اواخر غیبت صُغرا و با آغاز حکومت آل بویه، صورت عَلنی به خود گرفت.[۴]

در پایان همین قرن، حسین بن روح نوبختی، صحابی امام عسکری علیه‌السلام بزرگ

---

۱. آبان بن تَغلب به دستور امام باقر علیه‌السلام در مسجد مدینه پاسخگوی مراجعان شیعه و غیر شیعه بود (رجال النجاشی، ص ۱۱) و امام صادق علیه‌السلام نیز او را در این کار، تشویق نمود (الفهرست، ص ۱۷). محمد بن علی بن نعمان به دستور امام صادق علیه‌السلام و محمد بن حکیم به دستور امام هفتم در مسجد النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌نشستند و با مردم، مناظرات عقیدتی داشتند (اختیار معرفة الرجال، ش ۶۰۲ و ۳۲۷ و ۸۴۴). مناظرات هشام بن حکم و مؤمن الطاق با دیگران با حضور امام صادق علیه‌السلام در مسجد النبی، مؤید آن است که امامان شیعه مجالس مناظره و بحث عقیدتی را به‌ویژه در مساجد تشویق می‌نموده‌اند (ر.ک: همان، ش ۶۰۳ و ۳۲۸ و ۴۹۴).

۲. معجم رجال الحدیث، ج ۷، ص ۲۷۳.

۳. اختیار معرفة الرجال، ص ۴۹۶.

۴. ر.ک: «نخستین حوزهٔ غنی و مستقل شیعه»، محمدهادی خالقی، روزنامهٔ اطلاعات، ۱۳۷۱/۱۱/۲۴.

شیعیان بغداد و نایب سوم امام زمان(عج)،[۱] کتاب التأدیب را همراه نامه‌ای به قم فرستاد تا «فقیهان قم» دربارهٔ درستی مطالب آن بر مذهب اهل‌بیت علیهم‌السلام نظر دهند و فقها در پاسخی جمعی به وی نوشتند که بجز مسئلهٔ «صاع» در پرداخت فطریه، تمام آن صحیح است.[۲] رفتار نوبختی نشان می‌دهد که او نیز با دستور یا بدون دستور معصوم، به مرجعیت یافتن قم برای شیعهٔ امامیه نظر داشته است.

امروزه برای ما روشن نیست که زکریا بن آدم و یا «فقیهان قم»، مجالس بحث و درس خود را دقیقاً در چه محل‌هایی برگزار می‌نموده‌اند؛ اما از مکاتبهٔ جمعی آنها با نوبختی می‌توان دانست که مجالسی داشته‌اند و در آرای فقهی، اتفاق نسبی میانشان برقرار بوده است، به‌ویژه که می‌بینیم این «فقیهان» نیز (البته در آغاز قرن چهارم) در مشکلی پیچیده (حکم فرزندی که پدرش او را انکار می‌کند)، مُراوداتی گروهی با نایب سوم دارند.[۳] نمونه‌هایی از این دست، جوانه‌های مکتب فقهی ـ حدیثی قم به نظر می‌رسند که علی ابن بابویه قمی (م: ۳۲۹ ق) نمایندهٔ برجستهٔ آن است. گفته می‌شود که در عصر او در منطقهٔ قم، دویست‌هزار تن (از طبقات مختلف مردم)، حدیثْ روایت می‌کرده‌اند.[۴] از داستان اخراج حسین بن منصور حلّاج از قم توسط او که شیخ طوسی آورده است، قرائنی به‌دست می‌آید که شاگردان او در راه و در تجارتْ‌خانه‌اش همراه وی بوده و فقه و حدیث می‌آموخته‌اند.[۵]

---

۱. اختیار معرفة الرجال، ص ۵۵۷؛ مسند الإمام العسکری علیه‌السلام ص ۳۱۳. کشی، نوبختی را «قمی» دانسته است. در این زمینه، ر.ک: خاندان نوبختی، ص ۲۱۲ ـ ۲۲۰.

۲. الغیبة، ص ۳۹۰.

۳. همان، ص ۳۰۸.

۴. لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص ۴۰۵؛ لؤلؤة البحرین، ص ۳۷۳. محتمل است که «بیست‌هزار تن» صحیح باشد: الإمامة والتبصرة، ص ۳۶ (مقدمهٔ محقق).

۵. الغیبة، ص ۴۰۲.

در قرن سوم، همچنین از شکل‌گیری کتابخانه‌ای در قم خبر داریم که در خانهٔ علی بن ابراهیم بن هاشم (م: بعد از ۳۰۷ ق) گرد آمده بود.[۱] وی که محدثی ثقه و مفسری برجسته و صاحب تألیفات بسیار بود، در اواسط عمر، نابینا شد.[۲]

بنابر آنچه گذشت، قرن سوم را می‌توان دورهٔ بلوغ علمی قم نامید.

۴) قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری

قرن چهارم، در تاریخ قم، موجب شگفتی و افتخار است؛ شگفتی به خاطر گستردگی و شکوه فعالیت‌های علمی صورت گرفته در آن و ظهور دانشمندان برجسته و آثاری ماندگار؛ و افتخار به سبب نقشی که این افراد و آثار این حوزهٔ علمی ـ دینی (به عنوان نخستین نهاد رسمی آموزشی تعالیم امامیه در نوع خود) در تکامل معارف مکتب اهل‌بیت علیهم‌السلام داشته و جهان تشیع و بلکه جهان اسلام را وام‌دار خود ساخته است. گرچه در این دوره، رقم صحابیان قمی، به سبب پایان یافتن عصر حضور، کاهش می‌یابد. همچنین به دلیل عواملی که در مقدمه آوردیم، رونق علمی قم به تدریج، کاستی می‌پذیرد، چنان‌که رونق اقتصادی آن نیز. با همهٔ این احوال، تا پایان حیات محدثان بزرگ شهر (مثل ابن بابویه و ابن ولید) رونق قرن سوم، هنوز حفظ شده بود و پس از درگذشت آنها و مهاجرت شاگردانشان (مثل شیخ صدوق و ابن قولویه) است که شاهد کاهش مَحاضر درس در قم و طبعاً افزایش مجالس علمی شیعه در ری و بغداد و سپس نجف هستیم. قم در قرن چهارم، جمعاً هشت صحابی و دست‌کم، ۶۳ عالم شناخته شده دارد.[۳]

صحابیان برجستهٔ قمی که در این دوره زیسته‌اند، عبارت‌اند از: حسین بن عبدالله بن جعفر حِمیری، علی بن حسین بن موسی بن بابویه، علی بن محمد بن اسماعیل

---

۱. در این باره، ر.ک: پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه، ص ۴۶۲.

۲. رجال النجاشی، ص ۲۶۰؛ الفهرست، ص ۸۹.

۳. «سیر تاریخ فقها و محدثان قمی (۲)»، محمد حاجی تقی، نامهٔ قم، ش ۳ و ۴، ص ۶۰.

محمدی، محمد بن احمد ابن صَلْت قمی، محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری و موسی بن محمد اشعری مؤدّب.[۱]

در میان محدثان و فقهای «ثقهٔ» این دوره، از افراد زیر می‌توان یادکرد: احمد بن ابراهیم عَمی، احمد بن داوود بن علی، احمد بن محمد بن یحیی عطار، جعفر بن حسن (ابن شهریار)، جعفر بن سلیمان قمی، جعفر بن علی (ابن الرازی)، جعفر بن محمد بن جعفر ابن قولویه، حسن بن علی حجال، حسین بن احمد بن ادریس، حسین بن شادویهٔ صفار، حسین بن علی ابن بابویه، و...[۲] که مشایخ ابن بابویه و صدوق و کلینی و طوسی را تشکیل می‌دهند و غالباً صاحب تألیف بوده‌اند.

*

در بحث از موقعیت علمی قم در این دوره، کافی است اشاره کنیم:

أ) محمد بن یعقوب کلینی (م: ۳۲۹ ق) که بزرگ شیعه در ری بود، بیش از ۹۹ درصد از احادیث کتاب الکافی را از هشت تن از مشایخ اصلی خود روایت می‌کند که از میان آنها پنج تن قمی‌اند.[۳] کلینی، مشایخ قمی دیگری هم دارد.[۴] بدین ترتیب، بیش از هشتاد درصد از احادیث الکافی، توسط راویان قمی روایت شده‌اند. اگر احادیثی را که او از طریق اهل ری از قمی‌ها روایت می‌کند بر این رقم بیفزاییم، رقم مذکور به

---

۱. به ترتیب: رجال ابن داوود، ص ۱۲۴ (حسین، با امام دوازدهم مکاتبه داشته است)؛ رجال‌النجاشی، ص ۲۶۱ (ابن بابویه، صحابی امام یازدهم بود و با امام دوازدهم مکاتبه داشت)؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۲، ص ۱۳۰ (محمدی، سفیر امام دوازدهم بود)؛ رجال ابن داوود، ص ۲۹۱ (ابن صلت با امام دوازدهم مکاتبه داشته است)؛ همان، ص ۱۸ (با امام دوازدهم مکاتبه داشته است)؛ همان، ص ۳۵۶.

۲. به ترتیب: الرجال، ص ۴۵۵؛ رجال ابن داوود، ض ۲۷؛ همان، ص ۴۴؛ همان، ص ۸۴؛ همان‌جا؛ الرجال، ص ۴۵۷؛ رجال النجاشی، ص ۱۲۳؛ همان، ص ۱۵۵؛ الرجال، ص ۴۶۷؛ رجال النجاشی، ص ۶۵؛ همان، ص ۶۸؛ همان‌جا.

۳. پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه، ص ۴۶۳. نیومن، تعبیر «تقریباً یک‌پارچه قمی است» را دربارهٔ احادیث الکافی به کار می‌بَرد (ر.ک: The formative..., P,114.). وی فصول ششم و هفتم و هشتم کتاب خود را به توصیف و تحلیل الکافی اختصاص داده است.

۴. همان، ص ۴۶۴.

۹۰ درصد می‌رسد.[۱] بدین ترتیب، حتی اگر شخص کلینی را قمی نشماریم،[۲] باید بپذیریم که در قم و آن هم برای مدتی نه چندان کوتاه، تحصیل و اخذ حدیث نموده است.

ب) ابن بابویه علی بن حسین قمی (م: ۳۲۹ ق) مشهور به «صدوق اول» و پدر شیخ صدوق،[۳] تقریباً تمامی احادیث پراکنده در آثار خویش (الإمامة والتبصرة، الشرائع، و الإخوان) را از مشایخ قمی روایت کرده است.[۴] از کتاب الإملاء و النطق او نیز نسخه‌ای در دست است.[۵]

ج) شیخ محمد بن علی صدوق (م: ۳۸۱ ق)، مؤلف کتاب من لایحضره الفقیه ـ که دومین از کتب اربعه و پس از الکافی است ـ در قم به دنیا آمد و در این شهر، نزد پدرش و محمد بن حسن ابن ولید (م: ۳۴۳ ق) و محمد بن علی بن ماجیلویه و محمد بن موسی متوکل، تعلیم و تربیت یافت و از محدثان بزرگ قم، اخذ حدیث نمود.[۶] او تقریباً تمامی احادیث کتاب من لایحضره الفقیه را از مشایخ قمی خویش روایت می‌کند؛[۷] هر چند به سبب هجرت از قم (پس از مرگ ابن ولید)[۸] و همت در اخذ حدیث از مشایخ سایر بلاد، در سایر آثار خود، از مشایخ بسیار دیگر نیز روایت کرده است.[۹] صدوق را باید در کنار کلینی و جعفر بن محمد بن قولویه قمی (م: ۳۶۷ ق)

---

۱. «تشیع امامی و زیدی در ایران»، ویلفرد مادلونگ، کیهان اندیشه، ش ۵۲، ص ۱۵۳.

۲. کُلَین، روستایی در ۳۹ کیلومتری جنوب غربی ری است که در دهستان کُلین بخش فشاپویه قرار دارد (جدیدترین تقسیمات کشوری / تابستان ۱۳۸۲ / اطلاع شخصی) و در گذشته از مضافات قم به شمار می‌رفته است (ر.ک: گنجینهٔ آثار قم، ج ۱، ص ۲۲۵؛ فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱، ص ۱۸۳). مقبرهٔ پدر کلینی در این روستا همچنان برپا و زیارتگاه مردم است.

۳. مقبرهٔ این محدث جلیل‌القدر، در خیابان چهارمردان قم (کوچهٔ ۲) قرار دارد.

۴. بررسی شخصی.

۵. ر.ک: الذریعة، ج ۵، ص ۳۱؛ نسخه‌پژوهی، ج ۱، ص ۱۵۵.

۶. ر.ک: پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه، ص ۴۹۶.

۷. «تشیع امامی و زیدی در ایران»، ویلفرد مادلونگ، کیهان اندیشه، ش ۵۲، ص ۱۵۳.

۸. دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ذیل «ابن بابویه»، به قلم احمد پاکتچی.

۹. پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه، ص ۴۹۴ ـ ۴۹۷.

(صاحب کامل الزیارات) و محمد بن احمد بن داوود قمی (م: ۳۶۹ ق)، از عوامل اصلی گسترش حدیث قم در سایر حوزه‌های حدیث شیعه (بغداد، ری، کوفه، نیشابور، ماوراءالنهر و...) به شمار آورد.[۱] دیگر آثار صدوق که به ما رسیده‌اند، عبارت‌اند از: المقنع فی الفقه، الهدایة، الأمالی (المجالس)، معانی الأخبار، التوحید، الخصال، علل الشرائع، ثواب الأعمال وعقاب الأعمال، کمال‌الدین وتمام النعمة، عیون أخبار الرضاﷺ فضائل الأشهر الثلاثة، صفات الشیعة، فضائل الشیعة، الاعتقادات ومصادقة الإخوان.[۲]

صدوق، پس از هجرت از قم به ری (پایتخت رکن الدوله)، عمیقاً مورد تکریم امیر قرار گرفت. رکن الدوله، مجالس بحث و مناظره برای وی ترتیب می‌داد و خود در آن مجالس حضور می‌یافت.[۳]

د) شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان بغدادی (م: ۴۱۳ ق) که از متکلمان و محدثان و فقهای بزرگ شیعه و در روزگار خود پیشوای شیعه در بغداد بود، در این شهر، نزد سه تن از محدثان بزرگ قم که در آن ایام به بغداد هجرت کرده بودند، یعنی شیخ صدوق و جعفر بن محمد بن قولویه و محمد بن احمد بن داوود قمی، شاگردی و از آنان اخذ علم و حدیث نمود. او بعدها بر مکتب قم که حدود دو قرن بر جهان تشیع سایه انداخته بود، نقدهای جدی وارد ساخت و به کمک شاگردش سید مرتضی (م: ۴۳۶ ق) موفق به ساماندهی مکتب متکلمان شیعه (اصولیان سَلَف) در برابر قمی‌ها (اخباریان سلف / اهل حدیث) گردید که در نوع خود، گامی به پیش محسوب می‌شد.[۴] حتی با رد این احتمال که او نیز سالیانی را در

---

۱. دربارهٔ اهمیت و تأثیر آثار صدوق، ر.ک: «نکاتی دربارهٔ اهمیت آثار شیخ صدوق»، محمدکاظم رحمتی، علوم حدیث، ش ۳۰، ص ۱۹۶ ـ ۲۴۹.

۲. گفته می‌شود که مصادقة الاخوان به‌دست ما نرسیده و کتابی که به این نام منتشر شده، همان کتاب الإخوان پدر صدوق است (ر.ک: الذریعة، ج ۱، ص ۳۸۲ ـ ۳۸۳ و ج ۲۱، ص ۹۷). ظاهراً از کتاب بزرگ صدوق به نام مدینة العلم، هیچ نسخه‌ای به‌دست نیامده است.

۳. آل بویه، ص ۲۷۸.

۴. دربارهٔ این دو مکتب و مجادلات آنها، ر.ک: زمین در فقه اسلامی، ج ۱، ص ۴۵ ـ ۵۸.

قم سپری کرده است،[۱] باز هم روایات او از مشایخ سه‌گانهٔ قمی‌اش و نقش حوزهٔ حدیثی قم در اغلب آثار او هویداست و بسیاری از آرای فقهی و کلامی قمیان نیز از خلال نقدْنوشته‌های او به‌دست آیندگان رسیده است.[۲]

هـ) شیخ محمد بن حسن طوسی (۳۸۵ ـ ۴۶۰ ق)، فقیه و محدث و متکلم و مفسر بزرگ شیعه، در بغداد، تحصیل و تدریس نمود و حوزهٔ علمیهٔ نجف را به سال ۴۴۸ هجری تأسیس کرد. او نیز مستقیماً از طریق مشایخ قمی‌اش، ابوعلی حسن بن شاذان بزاز (ابن شاذان)، ابوالحسن محمد بن احمد بن شاذان، ابوالحسینعلی بن احمد اشعری، احمد بن محمد بن موسی بن صَلت، ابوالحسن جعفر بن حسن بن حَسَکه،[۳] حدیث قمیان را در التهذیب و الاستبصار ـ که از کتب اربعهٔ شیعه هستند و در دورهٔ مورد بحث ما در بغداد تألیف یافته‌اند ـ روایت می‌کند. طوسی همچنین به روش خاص و اطمینان بخش خودش، به اصول اربعمئه و مصنفات متقدمان شیعه (در کتابخانهٔ استادش سید مرتضی و دارالعلم شاپور بن اردشیر) مراجعه و از آنها نقل حدیث می‌نمود.[۴] بررسی اجمالی «مشیخه»های التهذیب[۵] و الاستبصار،[۶] نشان

---

۱. احتمالی است که مؤلف گنجینهٔ آثار قم (ج ۱، ص ۲۶۵) با تکیه بر قولی از ابن شهر آشوب در معالم العلما مطرح نموده است. شایان ذکر است که شیخ عبدالله مامقانی در تنقیح المقال (ج ۳، ص ۱۸۱) و سید هاشم رسولی محلّاتی در مقدّمه بر الإرشاد شیخ مفید (ص «هفده»، پانوشت) نیز لقب «القُمّی» را به نقل از معالم العلما، برای مفید، ذکر و اظهار اعجاب کرده‌اند. در حالی که می‌توان حدس زد که مفید، در فتنهٔ مشهور سال ۳۹۸ هجری در بغداد ـ که به دستور بهاءالدولهٔ بویه تبعید گردید و مدتی بعد، با وساطت علی بن مَزیَد، به بغداد بازگشت (الکامل، ج ۹، ص ۱۲۶ و ۱۴۶ ـ ۱۴۷) ـ و یا حتی پیش از آن، در فتنهٔ سال ۳۹۳ هجری (همان، ص ۷۱ ـ ۷۲) به قم تبعید شده باشد.

۲. به عنوان نمونه، در: المسائل الصاغانیة، المسائل العکبریة، المسائل السّرَویة، جواب أهل الحائر (ر.ک: مصنفات الشیخ المفید).

۳. ر.ک: گنجینهٔ آثار قم، ج ۱، ص ۲۳۳.

۴. پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه، ص ۵۳۷.

۵. التهذیب، ج ۱۰، ص ۴.

۶. الاستبصار، ج ۴، ص ۳۴۳.

می‌دهد که بخش بزرگی از مصنفات مفقود محدثان قم، در آن روزگار، در دسترس وی بوده و از آنها بهره گرفته است.[۱] ناگفته نگذارم که مکتب شیخ طوسی را در فقه و حدیث و کلام، حاصل ترکیب عناصر قوام‌دهندهٔ مکتب استادان بغدادی او (مفید و مرتضی) با مکتب قم شمرده‌اند.[۲]

*

برخی دیگر از عالمان قمی این دوره که صاحب تألیف بوده‌اند و آثار آنان تا امروز برجای مانده، عبارت‌اند از:

۱. ابوالحسنعلی بن ابراهیم بن هاشم قمی (زنده در ۳۰۷ ق). او از محدثان ثقهٔ قمی، شخصی کثیر التألیف و از مشایخ کلینی است.[۳] تفسیری روایی با عنوان تفسیر القمی به او منسوب است که به‌دست ما رسیده است.[۴]

۲. جعفر بن محمد ابن قولَوَیْه / قولوَیهٔ قمی (م: ۳۶۷ ق). از مشایخ ثقهٔ قم که به بغداد هجرت کرد و در آن شهر، محضر روایت داشت.[۵] شیخ مفید، از شاگردان اوست. از او کتاب کامل الزیارات برجای مانده است[۶] که به سبب روایت مؤلفش از ثقاتِ خاندان قولویه و نیز از استادانش ابن ولید و کلینی و ابن بابویه و... بسیار ارزشمند شمرده شده است.

۳. ابوالقاسم علی بن محمد خزاز قمی. او شاگرد شیخ صدوق و ابوالمفضل شیبانی بوده است.[۷] از او کتاب کفایة الأثر فی النص علی الأئمة الاثناعشر در دست است.[۸]

---

۱. مانند نوادر احمد بن محمد اشعری، نوادر ابراهیم بن هاشم، کتب محمد بن علی بن محبوب اشعری، کتب محمد بن حسن صفار قمی، کتب سعد بن عبدالله اشعری، کتب جعفر بن محمد بن قولویه، کتب احمد بن محمد بن خالد برقی، کتب محمد بن احمد بن یحیی اشعری، کتب محمد بن حسن بن احمد بن ولید قمی.

۲. زمین در فقه اسلامی، ص ۵۹؛ مقدمه‌ای بر فقه شیعه، ص ۵۰.

۳. رجال النجاشی، ص ۲۶۰؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۱، ص ۱۹۴. مزار وی در محل سابق شهرداری قم واقع است.

۴. ر.ک: تفسیر القمی، تصحیح و تحقیق سید طیب موسوی جزایری، بیروت، دارالسُّرور، ۱۴۱۱ ق. نیز دربارهٔ نسبت کتاب به مؤلف، ر.ک: الذریعه، ج ۱، ص ۱۶۸ ـ۱۶۹.

۵. رجال العلّامة، ص ۳۱؛ الفهرست، ص ۴۲. مزار پدر بزرگوارش در خیابان ارم، در حاشیهٔ گلزار شهداست.

۶. ر.ک: کامل الزیارات، تصحیح جواد قیومی، قم، نشر الفقاهة، ۱۴۱۷ ق.

۷. طبقات أعلام الشیعة، ج ۱، ص ۱۸۴ و ۲۰۰.

۸. ر.ک: کفایة الأثر، تحقیق عبداللطیف حسینی کوهکمری، قم، بیدارفر، ۱۴۰۱ ق.

۴. ابوعلی احمد بن اسماعیل سَمَکه یا ابن سمکهٔ بَجَلی قمی (اوایل قرن ۴ ق). مؤلف کتاب العباسی در موضوع تاریخ عمومی که بخشی از آن، در روزگار ما، تحت عنوانِ أخبار الدولة العباسیة منتشر شده است.[۱]

۵. حسن بن محمد بن حسن قمی (زنده در ۳۷۸ ق). مؤلف کتاب تاریخ قم که پنج فصل از آن (که شاید همهٔ آن باشد)، از طریق ترجمهٔ حسن بن علی بن حسن قمی در قرن نهم، به‌دست ما رسیده است.[۲]

۶. محمد بن احمد بن داوود قمی (م: ۳۶۸ ق). وی شیخ و فقیه قم و محدثی «ثقه» و مصاحب صدوق اول بود.[۳] ظاهراً نسخه‌ای از کتاب المزار وی در دست است.[۴]

۷. ابن الرازی جعفر بن احمد بن علی قمی (زنده در ۳۸۱ ق). وی فقیه، متکلم و محدثی مورد اعتماد بود که شیخ صدوق، از او روایت کرده است.[۵] از او کتاب جامع الأحادیث به همراه پنج رسالهٔ دیگر (الغایات، المسلسلات، العروس، الأعمال المانعة من الجنة و نوادر الأثر فی علی علیه‌السلام خیر البشر) منتشر شده است.[۶]

---

۱. ر.ک: أخبار الدولة العباسیة، تصحیح عبدالعزیز الدوری و عبدالجبار المطلبی، بیروت، دارالطلیعة، ۱۹۷۱ م. گفتنی است مؤلف این کتاب، تا زمان انتشار این تصحیح، ناشناخته بوده است. در سال ۱۹۷۳ م، موشه شارون در مقالهٔ خویش «The Abbasid dáwa re - examined on the basis of the discovery a new Source» (Arabic and Islamic Studies, 1973) و سپس در کتابش (Black Banners From The Eeast, P P. 233-236). با ذکر دلایلی چند، ثابت نمود که این اثر، بخشی از کتاب العباسی ابن سمکهٔ قمی است. دکتر حسین مدرسی طباطبایی، ضمن نقل این نکته در پانوشت نسبتاً مفصلی بر کتابنامهٔ انتهایی اثر خود، این نسبت را پذیرفته است.

(ر.ک: Tradition and Survival:..., P. 407). دربارهٔ العباسی، ر.ک: تاریخ قم، ص ۱۴۵ ـ ۱۴۶، ۲۰۰، ۲۳۶ ـ ۲۳۷؛ رجال النجاشی، ص ۹۷. گفتنی است که ابن سمکه «بَجَلی الولاء» است.

۲. ر.ک: تاریخ قم، تصحیح سید جلال‌الدین تهرانی، تهران، توس، ۱۳۶۱، دوم.

۳. فهرست الطوسی، ص ۶۷ و ۲۱۱؛ الرجال، ص ۴۱۳.

۴. الذریعة، ج ۲۰، ص ۳۲۰.

۵. خاتمة مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۱۰۷.

۶. ر.ک: جامع الأحادیث، تصحیح سید محمد حسینی نیشابوری، مشهد، بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی، ۱۴۱۳ ق.

۸. ابن شاذان محمد بن احمد قمی (زنده در ۴۰۲ ق). وی شاگرد شیخ صدوق و خواهرزادهٔ ابن قولویه بود. از او کتاب المئة منقبة (الفضائل) منتشر شده[۱] و ظاهراً نسخه‌هایی از إیضاح دفائن النواصب و المناقب او نیز در دست است.[۲]

۹. ابونصر حسن بن علی منجم قمی (زنده در ۳۶۷ ق). از او کتاب فارسی عالمانه‌ای با عنوان المدخل إلی علم أحکام النجوم (البارع) منتشر شده است.[۳]

۱۰. ابوسعید منصور بن حسین وزیر آبی قمی (م: ۴۲۱ ق). از او، کتاب نثر الدر در حدیث[۴] و الأُنس والعُرس در شعر و نثر و حدیث[۵] منتشر شده است.

*

آل‌بویه در ری، تا تاریخ ۴۲۰ هجری دوام آوردند[۶] و در این سال، با یورش سلطان محمود، ری و حوالی آن (از جمله قم) به تصرف غزنویان درآمد. یورش سپاه غزنوی با قتل عالمان و به آتش کشیده شدن بسیاری نهادهای علمی (از جمله کتابخانهٔ بزرگ صاحب بن عباد در ری) همراه بود. آنها هر که را متهم به اعتزال، باطنی‌گری، تشیع، رفض (خلاصه هر عقیدهٔ ناهماهنگ با کیش سلطان، یعنی مذهب حنفی، و یا ناهماهنگ با مذهب خلیفهٔ بغداد، یعنی مذهب حنبلی ـ اشعری) بود، به سختی مجازات می‌کردند.[۷] بدین ترتیب، تشیع امامی قم و ری، برای مدتی هرچند اندک، به سختی امکان ادامهٔ حیات یافت و شاگردان صدوق در قم و ری، دیگر نتوانستند مجالس بحث و مناظره و املای علنی داشته باشند؛ هرچند سیری کوتاه در فهرست منتجب‌الدین نشان می‌دهد که خاندان‌های علمی شیعه

---

۱. ر.ک: المئة منقبة، تصحیح سید محمدباقر موحد ابطحی، قم، مدرسة الإمام المهدی، ۱۴۰۷ ق.

۲. الذریعة، ج ۲، ص ۴۹۴ و ج ۲۲، ص ۳۱۶ و ج ۱۹، ص ۲.

۳. ر.ک: المدخل إلی علم أحکام النجوم، تحقیق جلیل اخوان زنجانی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵.

۴. ر.ک: نثر الدر، تحقیق محمدعلی قرنة، قاهره، دارالحدیث، ۱۴۱۵ ق.

۵. ر.ک: الأُنس و العُرس، تصحیح إیفلین فرید یارد، دمشق، دار النمیر، ۱۹۹۹ م.

۶. گرچه در عراق و فارس، تا ۴۴۷ حکومت داشتند (تاریخ خلافت عباسی، ص ۱۵۸ ـ ۱۶۲).

۷. تاریخ تشیع در ایران، ج ۱، ص ۳۷۳.

در قم و ری، از این روزگار سخت علمی، فرهنگی و اقتصادی، حیات علمی خویش را به در بردند و با ظهور سلاجقه در این منطقه، تعلیم و تدریس علوم اهل‌بیت را با پشتوانهٔ وزیران شیعی دستگاه سلجوقی و با استفاده از تسامح مذهبی سلجوقیان، از سر گرفتند.[۱]

بدین ترتیب، سال‌های آغاز تا نیمهٔ قرن چهارم را باید دورهٔ کمال و ثمربخشی دانش در قم، و سال‌های پس از آن تا برافتادن آل‌بویه (و بلکه تا غلبه طغرل، مؤسس سلسلهٔ سلجوقی) را دورهٔ فرسودگی و ضعف تدریجی آن دانست.

پیوست‌ها

پیوست یکم: ویژگی‌های مکتب علمی قم

محققان معاصر، برای مکتب خاص قمیان که از عصر حضور ائمه تا پایان عصر غیبت صُغرا فکر و روش غالب بر محیط‌های شیعهٔ امامیه بود، ویژگی‌های مثبت و منفی چندی بر شمرده‌اند که به برخی از آنها اجمالاً اشاره می‌شود:

أ) ویژگی‌های مثبت

ـ تعهد به تشیع دوازده امامی و اجتناب جدی از غلو و فرقه‌گرایی، تا آنجا که در قم (بر خلاف کوفه و سپس بغداد)، فرقه‌های واقفی و فَطَحی و اسماعیلی و زیدی و... هرگز پا نگرفتند؛

ـ پاسداری جدی از حدیث و فقه امامیه، با تهذیب و تنقیح احادیثی که در کوفه و سایر محیط‌های شیعی روایت می‌شدند؛

ـ دقت و جدیت بسیار در معرفت و شناسایی امام روزگار خویش[۲] که در آغاز غیبت صغرا نیز آنها را از هرگونه انحرافی برکنار داشت؛

---

۱. نمونه‌هایی را در پایان مقدمهٔ همین بخش از مقاله آوردیم.

۲. نیومن، در تحلیل الکافی، به این نتیجه می‌رسد که کلینی، بر «عقل» و «امام» به یک اندازه تکیه دارد و این را ثمرهٔ انتقال حدیث قم به محیط بغداد می‌شمرد (ر.ک: The formative..., P.120.)

ـ ساده و همه‌فهم و عملی و آسان بودن دین و احکام دین در نگاه آنان، تا آنجا که تلاش می‌کردند امور خارق عادت و معجزات و غیبیات را به ائمه نسبت ندهند؛

ـ دور نگه داشتن نظام فکری شیعه از قیاس و تأویل و تفسیر به رأی، سه خطری که از جانب اهل سنت و باطنیان و متکلمان معتزلی، امامیه را تهدید می‌کرد؛

ـ اعتقاد به نقش محوری برای حدیث در فهم دین و احکام شریعت؛

ـ حساسیت و احتیاط در فهم شریعت.[۱]

ب) ویژگی‌های منفی

ـ نص‌گرایی و سنت‌زدگی شدید که مانع تفکیک فقه و کلام و تفسیر شیعه از حدیث و بلکه مانع شکل‌گیری مستقل این علوم بود؛

ـ سختگیری در بهره‌گیری از عقل و اجتهاد که به ضعف دانش‌های عقلی (کلام، اصول فقه و...) در امامیه تا اواخر قرن چهارم انجامید؛

ـ پاسخگویی سنتی به مسائل نوپدید (مستحدثه) که ناشی از فقدان استنباط روشمند و ترک تحلیل و استدلال و نیز محدودیت متون حدیثی بود؛

ـ افتادن به ورطهٔ ظاهرگرایی و جمود بر الفاظ و احتیاطات بیهوده یا مُضر؛

ـ تقلید ناگزیر در مسائل فقهی و در نتیجه، ناپویایی فقه در این مکتب.[۲]

---

۱. ر.ک: زمین در فقه اسلامی، ج ۱، ص ۳۷ ـ ۵۱؛ مقدمه‌ای بر فقه شیعه، ص ۳۷ ـ ۴۹؛ مکتب در فرآیند تکامل، ص ۴۲ ـ ۴۳ و ۱۷۵؛ تاریخ تشیع در ایران، ج ۱، ص ۲۰۸ ـ ۲۱۵؛ «مکتب حدیثی قم از آغاز تا قرن پنجم هجری»، محمدرضا جباری، نشریهٔ دانشکدهٔ الهیات دانشگاه فردوسی، ش ۴۹، ص ۴۹ ـ ۵۲. مدرسی طباطبایی، در بررسی مقدماتیِ «عقل‌گرایی و سنت‌گرایی در فقه شیعی»، این ویژگی‌ها را نیز به‌اجمال، بررسی کرده است. ر.ک:

«Rationalism and Traditionalism in Shi'i Jurisprudence: A Preliminary Survey», Studia Islamica, No 59 (1984), PP.141 - 158.

۲. همان‌ها. ظاهراً سید وحید اختر در کتاب متفکران متقدم شیعی و محمدعلی امیر معزی در کتاب هدایت الهی در تشیع نخستین (هر دو به انگلیسی)، نیز به این مباحث پرداخته‌اند که این جانب، فرصتِ یافتن و مطالعهٔ آنها را نداشته‌ام (ر.ک: علوم حدیث، ش ۳۰، ص ۱۹۷؛ کتاب ماه دین، ش ۶۶، ص ۹۳؛ هفت آسمان، ش ۱۹، ص ۱۴۵).

←

پیوست دوم: تنوع دانش در قم

با همهٔ ضعف‌هایی که در مکتب قم پدیدار شد، نمی‌توان خدمات گسترده و نقش محوری این نخستین حوزهٔ علمی غنی و مستقل شیعه را در توسعهٔ دانش مسلمانان نادیده گرفت. فهرستنامه‌هایی که به نام آثار علمای قم اشاره کرده‌اند و دیگر اطلاعات پراکنده‌ای که از خلال کتب تراجم و رجال و... حاصل آمده‌اند، تنوعِ در خور توجهی را در این عرصه (تألیف) نشان می‌دهند. دانش‌هایی که نویسندگان قم در این عصر به آنها پرداخته‌اند، عبارت‌اند از: حدیث، فقه، کلام،[۱] تفسیر و علوم قرآن،[۲] جغرافیا،[۳] سیره و تاریخ،[۴] رجال و انساب و تراجم،[۵] اخلاق و آداب،[۶] ادبیات،[۷] فلکیات،[۸] طب،[۹] کیمیا و علوم غریبه.[۱۰]

← گفتنی است برخی اعتقادات و فتاوای بسیار مشهور مشایخ قم در این عصر، نزد علمای معاصر ما کفر و ارتداد و شرک و خطای بدیهی در فهم از دین و مذهب شمرده می‌شوند؛ مثل دیدگاه آنها دربارهٔ سهو النبی، ذات و خصوصیات ائمه، ارادهٔ الهی، برخی صفات الهی، حجیت اخبار آحاد، عدد لازم در خبر متواتر، تقید به عدد در روزهای ماه رمضان، بَداء، رَجعت، نفی علم مطلق و عصمت مطلق امام، تعریف غلو در مذهب.

۱. به عنوان نمونه: البداء والجبر والتفویض از احمد بن ابی‌زاهر قمی (الفهرست، ص ۲۵).

۲. به عنوان نمونه: اختیار القرآن و رواياته والناسخ والمنسوخ از علی بن ابراهیم قمی (همان، ص ۸۹).

۳. به عنوان نمونه: المساحة والبلدان از محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری؛ الأرض از همو (همان، ص ۲۰).

۴. به عنوان نمونه: التاریخ ومغازی النبی ﷺ از احمد بن محمد بن خالد برقی (همان، ص ۲۱).

۵. به عنوان نمونه: طبقات الرجال والمآثر والأنساب وأنساب الأُمم از احمد بن محمد بن خالد برقی (همان، ص ۲۰ ـ ۲۲).

۶. به عنوان نمونه: زادالمسافر از ابن شاذان احمد بن علی (رجال النجاشی، ص ۶۲)؛ الزینة از احمد بن محمّد بن خالد برقی (همان، ص ۶۵).

۷. به عنوان نمونه: الشعر والخطاب والطرائف از شیخ صدوق (الفهرست، ص ۱۵۷).

۸. به عنوان نمونه: السماء از محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری (رجال النجاشی، ص ۲۵۱)؛ النجوم از احمد بن محمد بن خالد برقی (همان، ص ۵۶).

۹. به عنوان نمونه: الطب والطبائع والأدویة از احمد بن محمد ابن دؤل قمی (رجال النجاشی، ص ۶۲ ـ ۶۶).

۱۰. به عنوان نمونه: الزَّجَر والأفانین و جداول الحکمة از احمد بن محمد بن خالد برقی (الفهرست، ص ۲۱).

پیوست سوم: نخستین مدارس قم

دیرینه‌ترین اخباری که از تأسیس مدارس در جهان اسلام داریم، یکی مربوط به مدرسهٔ ابن حبان بُستی (م: ۳۵۴ ق) است در بُست و دیگری مدرسهٔ ابن فورَک (م ۴۰۶ ق) در نیشابور و دیگری شکل‌گیری درس‌های رسمی جامع الأزهر در قاهره (به سال ۳۶۵ ق) و مَدرَس‌های رسمی آن (به سال ۳۷۸ ق) توسط فاطمیان اسماعیلی.[۱]

عبدالجلیل رازی در کتاب ارجمند النقض، ارتجالاً و اجمالاً به نام‌های نُه مدرسهٔ دایر در قم در سال ۵۶۰ هجری اشاره می‌کند[۲] که بجز مدرسهٔ امیرة بن شرفْ شاه حسینی،[۳] که به نام یکی از معاصران اوست، بقیه ظاهراً مربوط به پیش از این تاریخ‌اند و لذا ارزش تحقیق دارند، بسا که تأسیس یکی از آنها به پیش از سقوط آل‌بویه مربوط باشد که در این صورت، برجستگی تاریخی ویژه‌ای خواهد یافت.[۴] گفتنی است که عبدالجلیل رازی از وجود مدارس دیگری نیز در قم خبر می‌دهد؛ ولی آنها را نام نمی‌برد.

منابع و مآخذ

أ. کتاب‌ها

۱. آثار ایران، زیر نظر آندره گِدار، ترجمهٔ ابوالحسن سَروقد مقدم، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۶۵.

---

۱. تاریخ دانشگاه‌های بزرگ اسلامی، ص ۳۴۰ و ۱۱۱ و ۷۷. نیز، ر.ک: «دانشگاه الأزهر»، محمدهادی خالقی، فصلنامهٔ زندگی، ش ۱ (پاییز ۷۸)، ص ۲۸.

۲. نقض، ص ۳۴ و ۱۹۴.

۳. دربارهٔ وی و مدرسه‌اش، ر.ک: نقض، ص ۱۴۹ و ۴۹۵؛ فهرست منتجب‌الدین، ص ۱۳۶؛ لسان المیزان، ص ۳۶. گفتنی است که «میره» (یا همان: امیره) به عنوان نامی مردانه، ظاهراً در قم، کاربرد داشته است، چنانکه جدسادات «میره‌ای» را بدان می‌شناسند.

۴. دربارهٔ «مدارس قدیم قم» مقالات سودمند متعددی به قلم سید حسین مدرسی طباطبایی منتشر شده است (ر.ک: وحید، سال هشتم، ش ۲ ـ ۶؛ سال نهم، ش ۱ ـ ۶؛ سال دهم، ش ۲ ـ ۴).

۲. آثار البلاد وأخبار العباد، زکریا بن محمد بن محمد قزوینی، بیروت، دار صادر.
۳. آل بویه، علی‌اصغر فقیهی، تهران، صبا، ۱۳۶۶.
۴. احیای فرهنگی در عهد آل بویه، جوئل کرمر، ترجمهٔ محمدسعید حنایی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۵.
۵. أخبار الدولة العباسیة و فیه أخبار العباس و ولده (کتاب العباسی)، احمد بن اسماعیل بن سمکهٔ بجلی قمی (اوایل قرن چهارم)، تصحیح عبدالعزیز الدوری و عبدالجبار المطلبی، بیروت، دارالطلیعة، ۱۹۷۱م.
۶. الأخبار الطوال، ابوحنیفهٔ دینوری، تحقیق عبدالمنعم عامر، قاهره، وزراة الثقافة والارشاد القومی، ۱۹۶۰م.
۷. اختیار معرفة الرجال (رجال الکشی)، شیخ طوسی، تصحیح حسن مصطفوی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۱.
۸. ارجنامهٔ فقیهی (ویژهٔ نکوداشت استاد علی‌اصغر فقیهی)، به کوشش محمد قنبری، قم، ادارهٔ کل فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰.
۹. الإرشاد، محمد بن محمد بن نعمان (شیخ مفید)، ترجمه و شرح سید هاشم رسولی محلّاتی، تهران، علمیهٔ اسلامیّه، ۱۳۴۶ (تاریخ مقدّمه).
۱۰. الاستبصار، شیخ طوسی، بیروت، دارالأضواء، ۱۴۰۶ق.
۱۱. الاستیعاب فی معرفة الأصحاب، ابن عبدالبر، تحقیق علی‌محمد معوض، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۵ق.
۱۲. أُسد الغابة، ابن اثیر جَزَری، تحقیق علی‌محمد معوض و عادل احمد عبدالموجود، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۵ق.
۱۳. الإصابة، ابن حجر عسقلانی، تحقیق عادل احمد عبدالموجود و علی‌محمد معوض، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۵ق.
۱۴. الإمامة والتبصرة، ابن بابویه قمی، تحقیق محمدرضا حسینی جلالی، بیروت، مؤسسة آل‌البیت، ۱۴۱۲ق.

۱۵. ایران از آغاز تا اسلام، رومن گیرشمن، ترجمهٔ محمد معین، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸.
۱۶. ایران پیش از تاریخ، صادق ملک شهمیرزادی، تهران، سازمان میراث فرهنگی، ۱۳۷۸.
۱۷. ایران در زمان ساسانیان، آرتور کریستنْسِن، ترجمهٔ رشید یاسمی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۷۰.
۱۸. ایران و قضیهٔ ایران، [لُرد] جُرج ناتانیل کُرزُن، ترجمهٔ وحید مازندرانی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲.
۱۹. ایرانویچ، بهرام فَرَه‌وَشی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۹.
۲۰. أحسن التقاسیم، محمد بن احمد مقدسی، لیدن، ۱۹۰۶م.
۲۱. أشکال العالم، ابوالقاسم بن احمد جیهانی، به کوشش فیروز منصوری، تهران، بِه‌نشر، ۱۳۶۸.
۲۲. باستان‌شناسی ایران باستان، لویی واندنبرگ، ترجمهٔ عیسی بهنام، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۸.
۲۳. بررسی‌های باستان‌شناسی قمرود، میر عابدین کابلی، تهران، سازمان میراث فرهنگی، ۱۳۷۸.
۲۴. بشارة المؤمنین در تاریخ قم و قمیین، قوام اسلامی جاسبی، قم، ۱۳۵۳ (تاریخ مقدمه).
۲۵. بصائر الدرجات فی فضائل آل محمدﷺ محمد بن حسن صفار قمی (ابن فَروخ)، به کوشش میرزا محسن کوچه باغی تبریزی، قم، کتابخانهٔ آیت‌الله مرعشی، ۱۴۰۴ ق.
۲۶. البلدان، احمد بن ابی یعقوب (ابن واضح یعقوبی)، تصحیح میخاییل یان دِخویِه، هلند (لیدن)، بریل، ۱۸۹۲م.
۲۷. الأعلاق النفیسة، ابن رُسته، جلد هفتم از «کتابخانهٔ جغرافیادانان عرب / Bibliotheca Geographorum Arabicorum».
۲۸. البلدان (ترجمهٔ فارسی)، احمد بن ابی یعقوب اسحاق بن واضح (معروف به یعقوبی)، ترجمهٔ محمدابراهیم آیتی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۶.
۲۹. پژوهش در نام شهرهای ایران، ایرج افشار سیستانی، تهران، روزنه، ۱۳۷۸.
۳۰. تاریخ ابن واضح [الیعقوبی]، احمد بن اسحاق بن واضح یعقوبی، بیروت، دار صادر.

۳۱. تاریخ الأدب العربی، کارْل بروکلمان، تعریب زیر نظر محمود فهمی حجازی، قاهره، الهیئة المصریة العامة للکتب، ۱۹۹۳م.
۳۲. تاریخ الاسلام، شمس‌الدین محمد ذهبی (م: ۷۴۷)، تحقیق عمر عبدالسلام تَدمُری، بیروت، دارالکتاب العربی، ۱۹۹۰م.
۳۳. تاریخ ایران کیمبریج، ج ۳، بخش دوم، زیر نظر احسان یار شاطر، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۰.
۳۴. تاریخِ تاریخ در ایران، رضا عبداللهی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۶.
۳۵. تاریخ تاریخ‌نگاری در اسلام، فرانتس روزِنتال، ترجمهٔ اسدالله آزاد، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۶۵.
۳۶. تاریخ تشیع ـ ۲ (خاندان‌ها)، زیر نظر احمدرضا خضری، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۴.
۳۷. تاریخ تشیع در ایران، ج ۱ و ۲، رسول جعفریان، قم، انصاریان، ۱۳۷۵.
۳۸. تاریخ تمدن، آرنولد تویْنْبی، ترجمهٔ یعقوب آژند، تهران، مولی، ۱۳۷۶.
۳۹. تاریخ تمدن اسلام، جرجی زیدان، ترجمهٔ علی جواهرکلام، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۸.
۴۰. تاریخ حدیث شیعه، مجید معارف، تهران، ضریح، ۱۳۷۴.
۴۱. تاریخ خلافت عباسی (از آغاز تا پایان آل بویه)، احمدرضا خضری، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۷۹.
۴۲. تاریخ دارالإیمان قم، محمدتقی بیک ارباب، به‌کوشش حسین مدرسی طباطبایی، قم، چاپخانهٔ حکمت، ۱۳۵۳.
۴۳. تاریخ دانشگاه‌های بزرگ اسلامی، عبدالرحیم غنیمة، ترجمهٔ نورالله کسایی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.
۴۴. تاریخ در گذرگاه اندیشه، به‌کوشش انجمن علمی تاریخ پژوهان، قم، خاکریز، ۱۳۸۸.
۴۵. تاریخ طبرستان، بهاءالدین محمد (ابن اسفندیار)، تصحیح عباس اقبال، تهران، پدیده، ۱۳۶۶.
۴۶. تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، ظهیرالدین مرعشی، تصحیح بر نهارددارن، تهران، شرق، ۱۳۶۳.

۴۷. تاریخ الطبری (تاریخ الأُمم والملوك)، محمد بن جریر طبری، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره، ۱۹۶۰م.
۴۸. تاریخ قم، حسن بن محمد قمی، ترجمهٔ حسن بن علی بن حسن بن عبدالملک قمی، به کوشش جلال‌الدین تهرانی، تهران، توس، ۱۳۶۱.
۴۹. تاریخ گزیده، حمدالله مستوفی قزوینی، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۹.
۵۰. تاریخ مذهبی قم، علی‌اصغر فقیهی، قم، اسماعیلیان، ۱۳۵۰.
۵۱. تاریخ مردم ایران، ج ۱ (ایران پیش از اسلام)، عبدالحسین زرین‌کوب، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۸.
۵۲. تاریخ نگارستان، احمد بن محمد غفاری قزوینی (م: ۹۷۵ق)، تصحیح مرتضی مدرسی گیلانی، تهران، ۱۳۶۲.
۵۳. تاریخ نوشته‌های جغرافیایی در جهان اسلامی، ایگناتی یولیانوویچ کراچکوفسکی، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۸.
۵۴. تاریخ و جغرافیای قم، غلامحسین ادیب کرمانی (افضل الملک) (م: ۱۳۴۸ق)، به کوشش حسین مدرسی طباطبایی، تهران، وحید، ۱۳۹۶ق.
۵۵. تاریخ الوزرا، نجم‌الدین ابوالرجای قُمی (ق ۶ ق)، تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه، تهران، مؤسسهٔ تحقیقات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۳.
۵۶. تاریخ هنر و معماری ایران در دورهٔ اسلامی، محمد یوسفِ کیانی، تهران، سمت، ۱۳۸۰.
۵۷. تربت پاکان، سید حسین مدرسی طباطبایی، قم، چاپخانهٔ مهر استوار، ۱۳۵۵.
۵۸. تطبیق لغات جغرافیایی قدیم و جدید [ایران]، محمدحسن خان اعتمادالسلطنه (مراغه‌ای / صنیع‌الدوله)، به کوشش میرهاشم محدث، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳.
۵۹. تعریف‌ها و مفهوم فرهنگ، داریوش آشوری، تهران، آگه، ۱۳۸۰.
۶۰. تفسیر القمی، [منسوب به] علی بن ابراهیم قمی، تصحیح و تحقیق سید طیب موسوی جزائری، بیروت، دارالسُّرور، ۱۴۱۱ق.

۶۱. تقویم البلدان، اسماعیل بن محمد (ابوالفدا)، بیروت، دار صادر (افست از چاپ پاریس/ ۱۸۴۰م).
۶۲. تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، آدام متز، ترجمهٔ علیرضا ذکاوتی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴.
۶۳. تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ۳، عبدالله مامقانی (م: ۱۳۵۱ق)، نجف، المطبعة المرتضویة، ۱۳۵۲ق (افست، تهران، جهان).
۶۴. التهذیب (تهذیب الأحکام)، شیخ طوسی، تهران، دارالکتب الإسلامیة، ۱۳۴۶.
۶۵. تهذیب الأنساب، محمد بن ابی جعفر عُبیدَلی، تحقیق محمدکاظم محمودی، قم، کتابخانهٔ آیت‌الله مرعشی، ۱۴۱۳ق.
۶۶. ثلاثیات الکُلینی، امین ترمس عاملی، قم، دارالحدیث، ۱۴۱۸ق.
۶۷. جامع المقال، فخرالدین طریحی، تهران، ۱۳۷۴ق.
۶۸. جامعه‌شناسی سیاسی معاصر، کیت نِش، محمدتقی دلفروز، تهران، کویر، ۱۳۸۱.
۶۹. جغرافیای استان قم، شورای تدوین کتب درسی وزارت آموزش و پرورش، قم، ۱۳۷۴.
۷۰. جغرافیای تاریخی ایران باستان، محمدجواد مشکور، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۷۱.
۷۱. جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، گای لسترنج، ترجمهٔ محمود عرفان، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴.
۷۲. جغرافیای شهرستان قم (با نقشهٔ شهر و شهرستان قم)، حسین کریمان، قم، ۱۳۳۸.
۷۳. حدود العالم، مؤلف نامعلوم، تصحیح منوچهر ستوده، تهران، طَهوری، ۱۳۶۲.
۷۴. حوزهٔ مَسیله، احمد مستوفی، تهران، مؤسسهٔ جغرافیایی دانشگاه تهران، ۱۳۵۰.
۷۵. خاتمة مستدرك الوسائل، میرزا حسین (حاجی) نوری، تحقیق: مؤسسة آل‌البیت، قم، مؤسسة آل‌البیت لإحیاء التراث، ۱۴۱۵ق.
۷۶. خلاصة البلدان، صفی‌الدین محمد حسینی رضوی قمی، به کوشش سید حسین مدرسی طباطبایی، قم، چاپخانهٔ حکمت، ۱۳۹۶ق.
۷۷. دائرة المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر سید کاظم موسوی بجنوردی، تهران، بنیاد دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.

۷۸. دائرة المعارف تشیّع، ج ۲ و ۳، زیر نظر احمد صدر حاج سید جوادی و کامران فانی و بهاءالدین خُرّمشاهی، تهران، بنیاد شَط، ۱۳۷۲.
۷۹. دائرة المعارف فارسی، به سرپرستی غلامحسین مصاحب، ج ۱، تهران، کتاب‌های جیبی، ۱۳۴۵.
۸۰. دانشنامهٔ جهان اسلام، ج ۶، زیر نظر غلامعلی حداد عادل، تهران، بنیاد دائرة المعارف اسلامی، ۱۳۸۰.
۸۱. درآمدی بر تاریخ اسلام در قرون وسطا، کلودکاهِن، ترجمهٔ اسدالله علوی، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۷۸.
۸۲. دیوان بابا افضل کاشانی، تصحیح مصطفی فیضی و دیگران، تهران، زوار، ۱۳۶۳.
۸۳. الذریعة، آقا بزرگ تهرانی، بیروت، دارالأضواء، ۱۹۸۲م.
۸۴. راهنمای قم، سید علی‌اکبر برقعی، مقدمهٔ رشید یاسمی، قم، دفتر آستانهٔ مقدسه، ۱۳۱۵.
۸۵. راهنمای آثار باستانی بیشاپور، علی‌اکبر سرفراز، شیراز، مصطفوی، بی تا.
۸۶. راه‌های نفوذ فارسی در فرهنگ و زبان عرب جاهلی، آذرتاش آذرنوش، تهران، توس، ۱۳۷۴.
۸۷. الرجال، شیخ طوسی، نجف، المطبعة الحیدریة، ۱۳۸۰ق.
۸۸. رجال ابن داوود، حسن بن علی بن داوود، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۲.
۸۹. رجال البرقی، احمد بن محمد برقی، تصحیح جلال‌الدین محدث اُرموی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۲.
۹۰. رجال العلّامة الحلّی (خلاصة الأقوال)، حسن بن یوسف حلّی، تصحیح محمدصادق بحرالعلوم، نجف، المطبعة الحیدریة، ۱۳۸۱ق.
۹۱. رجال النجاشی (فهرست أسماء مصنفی الشیعة)، ابوالعباس نجاشی، تصحیح سید موسی شبیری زنجانی، قم، مؤسسة النشر الاسلامی.

۹۲. ریاض العلما، میرزا عبدالله افندی اصفهانی، تصحیح سید احمد حسینی اِشکوری، قم، کتابخانهٔ آیت‌الله مرعشی، ۱۴۰۱ق.
۹۳. ری باستان، حسین کریمان، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۴۹.
۹۴. زمین در فقه اسلامی (جلد ۱)، حسین مدرسی طباطبایی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۲.
۹۵. ستارهٔ درخشنده [در احوال حضرت موسی مُبَرقَع]، سید مصطفی برقعی واعظ (ابن الرضا)، قم، چاپخانهٔ مهر، ۱۳۹۸ق (تاریخ مقدمه).
۹۶. سفرنامهٔ ابودُلَف در ایران، ابودُلَف مُسعِر بن مُهَلهِل خَزرَجی، تصحیح ولادیمیر مینورسکی، ترجمهٔ سید ابوالفضل طباطبایی، تهران، زوار، ۱۳۵۴.
۹۷. سفینة البحار [فی تلخیص بحارالأنوار]، شیخ عباس قمی، بیروت، دارالمرتضی، ۱۳۹۵ق.
۹۸. سِنی ملوك الأرض والأنبیاء، حمزة بن حسن اصفهانی (م: ۳۶۰ق)، بیروت، ۱۹۶۱م.
۹۹. سِیَلْک، ج ۱، رومن گیرشمن، ترجمهٔ اصغر کریمی، سازمان میراث فرهنگی، ۱۳۷۹.
۱۰۰. شاهنامه، ابوالقاسم فردوسی، تصحیح ژول مول، تهران، انتشارات کتب جیبی، ۱۳۶۸.
۱۰۱. شهرهای ایران، به کوشش محمدیوسف کیانی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ـ جهاد دانشگاهی، ۱۳۶۶.
۱۰۲. صورة الأرض، ابوالقاسم ابن حوقل نصیبی، بیروت، دارصادر.
۱۰۳. طبقات أعلام الشیعة، آقا بزرگ تهرانی، تصحیح علی نقی منزوی، بیروت، ۱۹۷۱م.
۱۰۴. عصر زرین فرهنگ ایران، ریچارد نلسون فرای، ترجمهٔ مسعود رجب‌نیا، تهران، سروش، ۱۳۷۵.
۱۰۵. علمای گمنام، مجتبی محمدی عراقی کَرَهرودی، قم، مؤلف، ۱۳۷۸.
۱۰۶. غُرر أخبار ملوك الفُرس، ثعالبی، تصحیح اِچ. زوتمبرگ، بیروت (افست از چاپ پاریس)، ۱۹۸۲م.

۱۰۷. الغیبة، محمد بن حسن طوسی، تحقیق عبادالله سرشار تهرانی، قم، بنیاد معارف اسلامی، ۱۴۱۱ق.
۱۰۸. فارسی قمی، علی اشرف صادقی، تهران، باورداران، ۱۳۸۰.
۱۰۹. الفتوح، ابن اعثم کوفی، مقدمهٔ نعیم زَرزور، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۹۸۶م.
۱۱۰. فتوح البلدان، بَلاذُری، تصحیح عبدالله انیس الطباع، بیروت، مؤسسة المعارف، ۱۹۸۵م.
۱۱۱. فرائد السِّمطَین، ابراهیم بن محمد حَمویی جُوَینی، تحقیق محمدباقر محمودی، بیروت، مؤسسة المحمودی، ۱۳۹۸ق.
۱۱۲. فرهنگ آبادی‌ها و مکان‌های مذهبی کشور، محمدحسین پاپلی یزدی، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۶۵.
۱۱۳. فرهنگ جغرافیایی آبادی‌های کشور، ج ۶۰ (کاشان)، تهران، ادارهٔ جغرافیایی ارتش، ۱۳۶۶.
۱۱۴. فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱ و ۲ (استان مرکزی)، تهران، سازمان جغرافیایی کشور، ۱۳۵۵.
۱۱۵. فرهنگ جغرافیایی قم ـ اراک، تهران، سازمان جغرافیایی وزارت دفاع، ۱۳۷۴.
۱۱۶. فرهنگ‌ها و سازمان‌ها، گرت هافتسده، ترجمهٔ علی‌اکبر فرهنگی، تهران، مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام، ۱۳۸۷.
۱۱۷. الفهرست، محمد بن حسن (شیخ طوسی)، تصحیح محمدصادق آل بحرالعلوم، نجف، المکتبة المرتضویة.
۱۱۸. فهرست منتجب‌الدین، منتجب‌الدین ابن بابویه، تصحیح جلال‌الدین محدث ارموی، قم، کتابخانهٔ آیت‌الله مرعشی، ۱۳۶۶.
۱۱۹. فهرستوارهٔ کتاب‌های فارسی، ج ۲، احمد منزوی، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۵.
۱۲۰. قم در آینهٔ میراث، زیر نظر کاظم عرب، قم، ادارهٔ کل میراث فرهنگی، ۱۳۸۲.
۱۲۱. قم در قرن نهم هجری، حسین مدرسی طباطبایی، قم، چاپخانهٔ حکمت، ۱۳۵۰.

۱۲۲. قمنامه، حسین مدرسی طباطبایی، قم، کتابخانهٔ آیت‌الله مرعشی، ۱۳۶۴.
۱۲۳. کامل الزیارات، جعفر بن محمد ابن قولویه، تصحیح جواد قیومی، قم، نشرالفقاهة، ۱۴۱۷ق.
۱۲۴. کفایة الأثر، علی بن محمد خزاز قمی، تحقیق عبداللطیف حسینی کوهکمری، قم، بیدارفر، ۱۴۰۱ق.
۱۲۵. کوره‌ها و معادن مس در وِشنَوِه (کوهستان قم) (فارسی ـ انگلیسی)، م. مؤمن‌زاده و ه. ف هولزِر، تهران، مرکز باستان‌شناسی ایران، ۱۳۴۹ش/۱۹۷۱م.
۱۲۶. کوه‌ها و غارهای ایران، احمد معرفت، تهران، کانون معرفت، ۱۳۵۲.
۱۲۷. گِرَوش به اسلام در قرون میانه، ریچارد بولِت، ترجمهٔ محمدحسین وقار، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۴.
۱۲۸. گزارش مقدماتی گمانه‌زنی‌های تپهٔ باستانی صرم (بخش کهک)، خسرو پوربخشنده، تهران، پژوهشکدهٔ باستان‌شناسی، ۱۳۸۰ (تکثیر شده).
۱۲۹. گزارش مقدماتی مطالعات فلزکاری و معدن‌کاوی کهن در محوطه‌های باستانی پیش از تاریخ اَریسمان و وِشنَوِه (کاشان ـ قم)، کمیتهٔ مطالعات معدن‌کاوی و فلزکاری، ترجمهٔ مژده مؤمن‌زاده، تهران، پژوهشکدهٔ باستان‌شناسی، ۱۳۸۱.
۱۳۰. گنجینهٔ آثار قم، عباس فیض، قم، چاپخانهٔ مهر، ۱۳۵۰.
۱۳۱. گنجینهٔ تاریخ ایران، عبدالعظیم رضایی، تهران، اطلس، ۱۳۷۸.
۱۳۲. گنجینهٔ شهاب (مجموعه مقالات)، ج ۱، به کوشش سید محمود مرعشی، قم، کتابخانهٔ آیت‌الله مرعشی، ۱۳۸۱.
۱۳۳. لسان المیزان، ابن حجر عسقلانی، بیروت، مؤسسة الأعلمی، ۱۳۹۰ق.
۱۳۴. لغتنامهٔ دهخدا، علی‌اکبر دهخدا و دیگران، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۲.
۱۳۵. لوامع صاحبقرانی (شرح کتاب من لا یحضره الفقیه)، محمدتقی مجلسی، به تصحیح محمدرضا درودیان تفرشی، قم، اسماعیلیان، ۱۴۱۴ق.
۱۳۶. لؤلؤة البحرین، یوسف بن احمد بحرانی، تحقیق محمدصادق بحرالعلوم، نجف، مطبعة النعمان.

۱۳۷. مادپژوهی (مجموعه مقالات)، به کوشش مهرداد ملک‌زاده، تهران، پژوهشکدهٔ باستان‌شناسی، ۱۳۸۲ (زیر چاپ).
۱۳۸. مجالس المؤمنین [قاضی] نورالله شوشتری، تهران، کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۶۵.
۱۳۹. مجمع الآداب، عبدالرزاق ابن الفُوَطی، تحقیق محمدکاظم محمودی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۴.
۱۴۰. مجموعه مقالات کنگرهٔ معماری و شهرسازی ایران، به کوشش باقر آیت‌الله زادهٔ شیرازی، تهران، سازمان میراث فرهنگی، ۱۳۷۶.
۱۴۱. المحاسن، تحقیق و تصحیح سید مهدی رجایی، قم، مجمع جهانی اهل‌بیت، ۱۴۱۳ق.
۱۴۲. محاسنُ إصفهان، مفضل بن سعد مافَروخی اصفهانی، به کوشش سید جلال‌الدین تهرانی، تهران، مجلس، ۱۳۱۲.
۱۴۳. مختصر بصائر الدرجات، سعد بن عبدالله اشعری (م: ۳۰۰ ق)، اختصار: حسن بن سلیمان حلی، تحقیق مظفر الموسوی، قم، انتشارات جامعهٔ مدرسین، ۱۳۸۰.
۱۴۴. مختصر البلدان (مختصر کتاب البلدان)، ابن فقیه هَمَدانی، تصحیح میخاییل‌یان دِخویه، لیدن، ۱۳۰۲ق/۱۸۸۵م (جلد پنجم از مجموعهٔ «کتابخانهٔ جغرافیادانان عرب»).
۱۴۵. مَدخل تاریخ شرق اسلامی، ژان سواژه، ترجمهٔ نوش‌آفرین انصاری، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۶.
۱۴۶. مرآة البلدان [ناصری]، محمدحسن خان اعتمادالسلطنه (م: ۱۳۱۳ق)، تصحیح عبدالحسین نوایی و میر هاشم محدث، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۷، ۳ ج.
۱۴۷. مروری بر پنجاه سال باستان‌شناسی ایران، عزت‌الله نگهبان، تهران، سازمان میراث فرهنگی، ۱۳۷۶.
۱۴۸. المسالك و الممالك، ابواسحاق ابراهیم اصطخری، به کوشش ایرج افشار، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸.
۱۴۹. مسجد کوه خضر نبی علیه‌السلام علی روحانی‌نیا، قم، ادارهٔ کل اوقاف قم، ۱۳۸۲.

۱۵۰. مسند الإمام العسکری علیه السلام عزیزالله عطاردی، مشهد، کنگرهٔ جهانی امام رضا علیه السلام ۱۴۱۰ ق.
۱۵۱. مسند فاطمهٔ معصومه علیها السلام علیرضا سید کباری، قم، انتشارات زائر، ۱۳۷۵.
۱۵۲. مصادقة الإخوان (چاپ شده در ضمیمهٔ فضائل الشیعة)، محمد بن علی ابن بابویه (شیخ صدوق)، تحقیق مؤسسة الامام المهدی(عج)، قم، مدرسة الامام المهدی(عج)، ۱۴۱۰ق.
۱۵۳. مصنفات الشیخ المفید، قم، کنگرهٔ جهانی شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
۱۵۴. معجم البلدان، یاقوت حَمَوی، بیروت، دار صادر.
۱۵۵. معجم رجال الحدیث، سید ابوالقاسم خویی، بیروت، ۱۴۰۳ق.
۱۵۶. مفهوم تمدن، احمد صدری، تهران، هِرمِس، ۱۳۷۸.
۱۵۷. المقالات و الفرق، سعد بن عبدالله اشعری قمی، تصحیح محمدجواد مشکور، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱.
۱۵۸. مقدمه‌ای بر فقه شیعه، حسین مدرسی طباطبایی، ترجمهٔ محمد آصف فکرت، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۶۸.
۱۵۹. مکتب در فرآیند تکامل، حسین مدرسی طباطبایی، ترجمهٔ هاشم ایزدپناه، نیوجرسی (پرینستون)، داروین، ۱۳۷۴.
۱۶۰. مکتب در فرآیند تکامل ـ تکمله ـ حسین مدرسی طباطبایی، ترجمهٔ هاشم ایزدپناه.
۱۶۱. منتقلة الطالبیة، ابن طباطبا، تصحیح محمدمهدی خرسان، نجف، المطبعة الحیدریة، ۱۹۶۸م.
۱۶۲. نزهة القلوب، حمدالله مستوفی، تحقیق گی لسترنج، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۲.
۱۶۳. نسخه‌پژوهی، به کوشش ابوالفضل حافظیان، قم، خانهٔ پژوهش قم، ۱۳۸۳.
۱۶۴. نشوار المحاضرة، محسن بن علی تنوخی، تحقیق عبود الشالجی، بیروت، ۱۳۹۱ق.
۱۶۵. النقض، عبدالجلیل قزوینی رازی، تحقیق جلال‌الدین محدث ارموی، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۸.

۱۶۶. النوادر، احمد بن محمد بن عیسی اشعری، به کوشش محمدباقر موحد ابطحی، قم، مدرسة الامام المهدی(عج)، ۱۴۰۸ق.

۱۶۷. هدیة الأحباب، شیخ عباس قمی، تصحیح هاشم صالحی، قم، نشر فقاهت، ۱۳۷۹.

۱۶۸. هفت اقلیم، امین احمد رازی، تصحیح جواد فاضل، تهران، کتابفروشی علمی.

۱۶۹. همدان‌نامه (بیست مقاله در مادشناسی)، پرویز اذکایی، همدان، مادستان، ۱۳۸۰.

۱۷۰. هنر ایران باستان، ایدت پرادا، ترجمهٔ یوسف مجیدزاده، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۵.

171. Bibliographie Analytique de Í Archeologie De Í Iran Ancien, Par. L. vanden Burghe. Ave La Collaboration De B. De Wulf Et la Contribution De E. Haerenik. , Tehran, 1976.

172. Black banners from the East (The establishment of the Abbasid state: incubation of a revolt), Moshe Sharon, Leiden, Brill, 1983.

173. Columbia Encyclopaedia, Columbia Uneversity Press, Newyork, 2001 - 2004, Sixth ed (www.bartleby.com / 65 / نسخهٔ اینترنتی).

174. Islamic Area Studies, Vol. 4 (The Influence of Human Mobility in Muslim Societies), Hidemitsu Kuroki ed, London - Newyork - Manama, Kegan Paul, 2003.

175. The Encyclopaedia of Islam, new edition (=EI^2), Brill, Leiden, 1960 - 2000.

176. The Formative Period of Twelver shi^{c}ism (Hadith as Discourse between Qum and Baghdad), Andrew J. Newman, Curzon, 2000.

177. Traditon and Survival: A Bibliographical Survey of Early Shi^{c}ite Literature, Hussein Modarressi,One world, Oxford (UK), 2003.

ب. نشریات

۱۷۸. آگاهینامه، ماهنامه، تهران، سازمان ملی حفاظت آثار باستانی (متوقف).

۱۷۹. آموزش و پرورش، ماهنامه، تهران، وزارت آموزش و پرورش (متوقف).

۱۸۰. اطلاعات، روزنامه، تهران، موسسهٔ اطلاعات.

۱۸۱. امین قم، هفته‌نامه، قم، صاحب امتیاز و مدیر مسئول: باقر رسولی.

۱۸۲. ایران، روزنامه، تهران، سازمان خبرگزاری جمهوری اسلامی (ایرنا).

۱۸۳. ایمان، روزنامهٔ صبح، قم، مدیر مسئول: حیدر ضیغمی.

۱۸۴. باستان‌شناسی و تاریخ، فصلنامه، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.

۱۸۵. پیام قم، هفته‌نامه، قم، مدیر مسئول: حجت حیدری.

۱۸۶. تاریخ اسلام، فصلنامه، قم، مؤسسهٔ آموزش عالی باقرالعلوم (گروه تاریخ اسلام).

۱۸۷. حدیث زندگی، دو ماهنامه، قم، مؤسسهٔ علمی ـ فرهنگی دارالحدیث.

۱۸۸. زندگی، قم، مرکز تحقیقات دارالحدیث (متوقف).

۱۸۹. علوم حدیث، فصلنامه، قم، مرکز تحقیقات دارالحدیث.

۱۹۰. فرهنگ ایران‌زمین، گاهنامه، تهران، صاحب امتیاز: ایرج افشار (متوقف).

۱۹۱. فصلنامهٔ علوم اجتماعی، تهران، دانشکدهٔ علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبایی.

۱۹۲. کتاب ماه دین، ماهنامه، تهران، خانهٔ کتاب ایران (وابسته به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی).

۱۹۳. کیهان اندیشه، قم، دفتر نمایندگی مؤسسهٔ کیهان در قم (متوقف).

۱۹۴. گزارش‌های باستان‌شناسی، ماهنامه، تهران، سازمان میراث فرهنگی (معاونت پژوهشی).

۱۹۵. گزارش‌های مجمع سالانهٔ کاوش‌ها و پژوهش‌های باستان‌شناسی در ایران، زیر نظر فیروز باقرزاده، تهران، مرکز باستان‌شناسی ایران، ۱۳۵۲ ـ ۱۳۵۷.

۱۹۶. گویه، هفته‌نامه، قم، مدیر مسئول: محمدحسین دریاباری.

۱۹۷. نامهٔ قم، فصلنامه، قم، ادارهٔ کل فرهنگ و ارشاد اسلامی قم.

۱۹۸. نشریهٔ دانشکدهٔ الهیات دانشگاه فردوسی، ش ۴۹ و ۵۰ (ویژه‌نامهٔ نکوداشت استاد کاظم مدیر شانه‌چی)، مشهد.

۱۹۹. ۱۹ دی، سه شماره در هفته، قم، مدیر مسئول: مهدی ذاکری.

۲۰۰. وحید، ماهنامه، تهران، مدیر مسئول: سیف‌الله وحیدنیا (متوقف).

۲۰۱. هفت آسمان، فصلنامه، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.

202. Arabic and Islamic Studies, Edinburg Univerrsity Press, Texas (US), 1973, No. 1.

203. Bulletin of The School of Oriental and African Studies (B. S. O. A. S), XII (1947 - 1948), London.

204. Studia Islamica, Servedit (pub), France, No 59. (1984).●

● مجموعهٔ مقالات (چاپ اول: قم، انتشارات زائر، ۱۳۸۴)، ص ۱۷۳ ـ ۲۴۱.

قم از دیروز تا امروز

غلامرضا گلی زواره

چکیده: تحقیقی دربارهٔ تاریخ مذهبی و سیاسی شهر قم از آغاز تا عصر حاضر است. نویسنده با استناد به مهم‌ترین منابع تاریخی و مذهبی، گزارشی جامع از سابقهٔ علمی و مذهبی شهر قم ارائه نموده و تاریخ مذهبی و دینی این شهر مقدس را به دقت بررسی کرده است.

از دیدگاه نویسنده، با توجه به قرائن متعدد و مدارک معتبر و اقوال مورخان می‌توان به طور یقین گفت که قم، نخستین کانون تشیع در ایران بوده است، زیرا در رُبع آخر قرن اول هجری که ایران هنوز گرفتار کشمکش بین پذیرش اسلام و باقی ماندن بر آیین قبلی خود قرار داشت، قم گرایش به تشیع را آشکارا نشان داد.

جایگاه ممتاز و بی‌نظیر قم از نظر مذهبی و روحانی غیر قابل انکار است؛ چراکه این شهر از آغاز موجودیت تا امروز، در طول سیزده قرن پایتخت شیعهٔ امامیه خوانده شده و مهد دانش و فضیلت و سرچشمهٔ جوشان مکتب و معرفت بوده است. خدمات برجسته و مساعی ارزندهٔ دانشمندان قم در راه احیای آیین تشیع و نشر معارف دینی و فرهنگ پربار اسلامی، به حدی بود که تاج کرامت ابدی دینی بر تارک شریف آنان نهاده شد که «لَوْلَا الْقُمِّيُّونَ لَضاعَ الدينُ.»

کلید واژه: تاریخ قم، تایخ تشیع، مزارات و مقابر قم، حضرت معصومه.

*

نامگذاری قم:

میم کلمهٔ قم در فارسی مخفف و در تلفظ عربی مُشدد است و این کلمه به معنی کومه است بدین شرح که چون قم قبل از آن‌که به صورت کانونی شهری درآید، دارای گودال‌های پر آبی بوده و دام‌داران گوسفندان خود را برای آشامیدن آب و چریدن در مراتع اطراف آن گودال‌ها می‌برده‌اند، رفته رفته چوپانان به دلیل توقف طولانی در آن سرزمین برای خود سکونتگاه‌های موقتی ساخته‌اند که در فارسی به آنان «کومه» می‌گویند، این کومه‌ها به تدریج افزایش یافت و توسعه پیدا کرد و به صورت روستایی درآمد و چون از نظر موقعیت برای یک کانون شهری مناسب بود به مرور ایام تبدیل به شهری با عنوان «کوم» گردید که با ظهور اسلام و نفوذ زبان و ادبیات عرب به «قم» مبدل شد[۱].

وجه دیگری هم در بارهٔ اصل کلمهٔ قم شهرت دارد که یاقوت حموی و سمعانی ذکر کرده‌اند و آن این است که «کُم» بخش اول یکی از قلعه‌های تشکیل دهندهٔ آن یعنی کُمیدان است. که در منابع عربی تبدیل به قم شده است که درست به نظر نمی‌رسد زیرا این بخش از قم قدیم با فتحه تلفظ می‌گردد و اکنون هم مردم در محاورات عامیانهٔ آن کَمِدُون می‌گویند، و اصولاً بزرگ‌ترین و مهم‌ترین اجزای قم کَمیدان نبوده که به مجموعه قلعه‌های هفت‌گانهٔ آن گفته شود و قسمت بزرگ‌تر، منیجان بوده است، به علاوه لفظ قم قبل از آمدن اعراب اشعری متداول بوده و اخذ قم از عنوان کَمیدان از ادعاهای حمزه اصفهانی می‌باشد[۲].

در آثار مختلف نام قم به صورت کُمْ، کومه، کُمَندان، کونایا، کورنیا، کوآما، آرتاریت مکاتوم پیل و کُمب ضبط گردیده است[۳] برخی گفته‌اند در غرب قم چشمهٔ پر آبی به نام «کُب» قرار داشته که در جای فعلی قم توسط رودخانه‌ای به نام کب جاری می‌شده که در کتب اسلامی قمرود نام گرفته و قم از آن اخذ شده است،

---

۱. قم را بشناسید، مقاله علی‌اصغر فقیهی، ۳۶؛ مجله گزارش، ش ۱۰۸، پاییز ۱۳۷۷، ص ۸.

۲. تاریخ مذهبی قم، علی‌اصغر فقیهی، ص ۱۷ ـ ۱۶.

۳. جغرافیای تاریخی قم، ابوالفضل عرب زاده، ۸۰ ـ ۷۹.

همچنین مورخان یادآور شده‌اند نام قدیمش قوآنا یا کوانا بوده و در اواخر عهد ساسانیان به آن ویران‌آباد کردکُواد می‌گفته‌اند که کواد همان قباد، فرمانروانی این عصر است که این شهر را پس از ویرانی آن توسط اسکندر مقدونی آباد کرد و از این‌روی قم نامیده شد.[۱]

معروف‌ترین و رسمی‌ترین نام همان قم است و در منابع روایی به همین شکل از آن سخن گفته شده است. در حدیثی می‌خوانیم رسول اکرمﷺ در شب معراج، شیطان را مشاهده کرد که در قم نشسته بود خطاب به وی فرمود: «قُم یا مَلعون» برخیز ای لعنت شده، بعد از آن به این ناحیه قم گفته شد، با این وصف نام‌گذاری قم و معرفی آن توسط جبرئیل و خاتم پیامبران بوده است[۲]. امام هادیؑ فرموده‌اند: قم را از این جهت بدین نام، نامیده‌اند که کشتی نوح هنگام طوفان به آنجا رسید، آنگاه متوقف گردید[۳]. حضرت صادقؑ به عفّان بصری فرمودند: می‌دانی که چرا قم بدین نام موسوم گردیده است، عرض کرد: خدا و رسولش و شما بهتر می‌دانید، امام ششم توضیح دادند: زیرا اهلش به یاری قائم آل محمد برمی‌خیزند و همراهش اجتماع کرده و قیام می‌نمایند[۴].

دانشوران متبحر در نقشه‌برداری جغرافیایی بر این باورند که قم همان شهری است که بطلمیوس آن را «گونا» یا «گوزینا» (Gauna=GURINA) خوانده است و برخی محققین محل فعلی قم را همان هکاتوم پیل باستان (Hecatompille) دانسته‌اند[۵].

برای قم در منابع روایی لقب‌هایی را ذکر کرده‌اند: زهرا (درخشان). مجمع انصار قائم، قطعه‌ای از بَیت المَقدِس، ارض جبل، معدن شیعیان، حرم اهل‌بیت، بلدهٔ ائمه، مُطهره، مقدسه، آشیانهٔ آل محمد، مأوای شیعیان، پایگاه فاطمیین، مکان

---

۱. قم، علی معصومی، ۹ ـ ۸.

۲. بحار، ج ۵۷، ص ۲۱۷.

۳. همان، ج ۵۷، ص ۲۱۳، حدیث ۲۴.

۴. همان، ۲۱۶/۷۵، حدیث ۳۸.

۵. فصلنامهٔ وقف میراث جاویدان، سال ششم پاییز و زمستان ۱۳۷۸، ۱۶۲.

آرامش، حجتی بر بلاد دیگر، شهر علم و اجتهاد، شهر فضیلت، بحر (موضعی در بلاد جبل)، مختارالبلاد، دربی از درب‌های بهشت، شهر اَمان الخائفین، شهر دور از بلاها، شهر اَمْن از بلایا...[۱]. در ادوار تاریخی و آثار مورخان، مکاتبات حکام و کارگزاران و دهه‌های اخیر نیز این لقب‌ها را برای قم درج کرده‌اند: دارالمؤمنین، دارالعبادة، دارالموحدین، خیرالمقدمین، دارالعلم، خاک‌فرج، مدینة المؤمنین، بلدة المؤمنین، دارمدینة المؤمنین، شهر حضرت فاطمهٔ معصومه علیها السلام قُبّة الاسلام و...[۲]، قم به انگلیسی Qum,Kum,Kom نوشته می‌شود.

در وصف ائمهٔ هدی علیهم السلام

قم شهری است که بر پایه ولایت و مودت اهل‌بیت نبی اکرم صلی الله علیه و آله بنیان نهاده شده و به همین دلیل از گذشته پایگاهی برای علویان، سادات و شیعیان و دژ استواری علیه ستم و بیداد بوده است، امامان معصوم در روایات متعددی فضیلت‌های این دیار و مردمش را با چنان اوصافی برشمرده‌اند که بر این اساس قم بر دیگر شهرهای ایران امتیاز و برتری ویژه‌ای خواهد داشت از بررسی و جمع بندی احادیث منقول از ائمهٔ معصومین بر می‌آید که قم مزایای معنوی، فکری، فرهنگی و معرفتی قابل توجهی دارد. چنانچه امام صادق علیه السلام فرموده‌اند این شهر از سوی خداوند حجتی بر دیگر دیارها می‌باشد، اهلش را در حال فلاکت رها نمی‌کند، فرشتگان بلا را از آن دور می‌کنند و هر کس قصد بدی در باره‌اش داشته باشد خداوند او را یا به بلایی دچار می‌کند و یا آنکه وی را به دشمنی مشغول می‌نماید که از اعمال اراده‌اش در بارهٔ قم باز بماند[۳].

---

۱. بحارالانوار، ج ۵۷، ص ۲۱۱؛ همان، ج ۱۸، ص ۴۰۷؛ دلائل الامامة، طبری، ۳۰۷؛ معارف و معاریف، حسینی دشتی، ۱۰۶/۵؛ مُستدرَک الوسایل، محدث نوری، ص ۲۰۵.

۲. مجموعهٔ مقالات، گروهی از نویسندگان، ج ۲، ص ۳۱۲؛ پرتو ولایت در قیام قم، روابط عمومی دفتر تبلیغات، ۲، ۹، ۱۰؛ تاریخ مذهبی قم، ۱۸.

۳. بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۲۱۳ ـ ۲۱۲.

و نیز با سندهایی از امام ششم نقل شده است که آن حضرت فرموده‌اند: به زودی قم کانون دانش و فضل می‌گردد و از آنجا به نقاط دیگر منتشر می‌شود و بدین گونه حجت الهی بر مردم تمام می‌گردد و کسی بر روی زمین نمی‌ماند که معارف دینی به او نرسیده باشد، آنگاه حضرت قائم ظهور می‌نماید[۱]. آن امام همام افزوده‌اند وقتی آشوب‌ها و فتنه‌ها شهرها را فرا گرفت بر شما باد که به قم و حوالی آن روی آورید زیرا بلا (فتنه) از آن دفع گردیده است[۲]. آن فروغ ششم تأکید کرده‌اند وقتی به شما رنجی رسید، بر شما باد به قم، زیرا آنجا محل سکونت فاطمیین و کانون فراغت و راحتی مؤمنین است و هیچ فردی نقشه و تصمیم بدی در بارهٔ این شهر و اهل آن نگرفت مگر این‌که خداوند وی را خوار و ذلیل ساخت و از رحمت خویش دور نمود[۳].

گروهی از اهل ری بر امام صادق علیه‌السلام وارد شدند و عرض کردند از ری هستیم، امام فرمود آفرین بر برادران ما از اهل قم و چون آنها بازگفتند ما از ری می‌آییم، امام همان فرمایش را تکرار فرمود و افزود: به درستی که برای ما حرمی است که شهر قم می‌باشد[۴]. از آن حضرت روایت کرده‌اند که فرمود: فرشته‌ای بال‌های خود را بر قم افکنده و حرکت می‌دهد، آنگاه اشاره به عیسی بن عبدالله کرد و اضافه نمود: درود خدا بر اهل قم، خداوند با باران رحمتش بلاد آنان را سیراب گرداند و برکات خود را بر آنان فرو فرستد و سیئاتشان را به حسنات مبدل گرداند، آنان اهل رکوع و سجود، قیام و قعودند، قمی‌ها فقیه، دانشمند و اهل درک، درایت، روایت و عبادت نیکویند[۵].

روایت کرده‌اند حضرت صادق علیه‌السلام فرموده‌اند: تربت قم مقدس است و اهل قم از ما هستند و ما نیز از آنان می‌باشیم، هیچ ستمگری به آنان قصد سوء نمی‌کند مگر

---

۱. همان، ص ۲۱۳، حدیث ۲۳.

۲. همان، حدیث ۲۶.

۳. همان، ص ۲۱۵، حدیث ۳۲.

۴. همان، ص ۲۱۷ ـ ۲۱۶، حدیث ۴۱.

۵. همان، ص ۲۱۷، حدیث ۴۶.

این‌که به سرعت به عقوبت کیفر خود می‌رسد. و این تا هنگامی است که خیانت نکرده‌اند، در این صورت خداوند زورگویان بدکردار را بر آنان مسلط خواهد کرد، آنگاه امام سر مبارک را به سوی آسمان بلند کرده و گفت: خدایا آنان را از هر فتنه‌ای مصون بدار و از هر هلاکتی رهایی بخش[۱]. از آن حضرت روایت شده است که قم شهر ما و پیروان ما و پاکیزه و مقدس است، اهلش ولایت ما اهل‌بیت را پذیرفته‌اند، آگاه باشید که اهل قم انصار قائم ما و مراعات کننده حق ما هستند.[۲]

کشی (رجالی بزرگ) نقل کرده که حماد ناب گفته است: با گروهی خدمت امام صادق علیه‌السلام بودیم که ناگهان عمران بن عبدالله قمی وارد شد، حضرت احوالش را پرسید و به او محبت کرد و از حضورش اظهار شادمانی نمود و چون برخاست که برود، از امام پرسیدم او که بود؟ فرمود: از اهل‌بیت و خاندان نجبا یعنی اهل قم می‌باشد[۳].

امام موسی بن جعفر علیه‌السلام قم را آشیانه آل محمد و پناهگاه شیعیان معرفی کرده و افزوده‌اند به زودی جماعتی از جوانانش بر اثر نافرمانی پدران و استهزای بزرگان و پیشکسوتان هلاک می‌گردند و در عین حال شر دشمنان و هر بدی را از آنان دور می‌کند[۴]. آن حضرت فرموده‌اند: مردی از اهل قم مردم را به سوی حق فرا می‌خواند، گروهی چون قطعات آهن همراهش می‌گردند که تندبادها آنان را نمی‌لغزاند، از جنگ خسته نمی‌شوند، نمی‌ترسند و بر خدا توکل کرده و عاقبت امور از آن پرهیزگاران است[۵].

صفوان بن یحیی می‌گوید روزی در خدمت حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه‌السلام بودیم که نام قم و اهل آن و گرایش قمی‌ها به حضرت مهدی(عج) پیش آمد، حضرت بر آنان رحمت فرستاد و فرمود: خداوند از آنان راضی و خشنود باشد

---

۱. همان، ص ۲۱۷، حدیث ۴۶.

۲. سفینة البحار، ج ۲، ص ۴۴۷.

۳. بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۲۱۱، حدیث ۱۸؛ رجال کشی، ص ۳۳۳.

۴. بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۲۱۴، حدیث ۳۱.

۵. همان، ص ۲۱۶، حدیث ۳۸.

و افزودند: از برای بهشت هشت درب است که یکی از آنها به قم اختصاص دارد، قمی‌ها بهترین شیعیان ما از میان همهٔ بلادند، خداوند ولایت ما را در سرشت آنان عجین کرده است[۱] امام رضا علیه‌السلام هم بر این نکته تأکید نموده و چندین بار فرموده‌اند: خوشا به حال اهل قم.[۲]

از آن حضرت روایت شده است که وقتی آشفتگی‌ها و فتنه‌ها به شهرها روی آورد به قم و حوالی آن بروید که بلا از آن برداشته شده است[۳] ابوالصلت هروی می‌گوید: خدمت امام رضا علیه‌السلام بودم که گروهی از اهل قم وارد شدند و بر آن بزرگوار سلام کردند، حضرت سلام‌شان را پاسخ گفت و نزدیک خودش جایشان داد و خطاب به آنان فرمود: خوش آمدید آفرین بر شما باد، به درستی که شیعیان ما هستید و به زودی ایامی فرا می‌رسد که تربت مرا در توس زیارت کنید[۴]

ابومقاتل دیلمی می‌گوید از علی بن محمد (امام هادی) شنیدم که می‌فرمود: قم بخشی از بیت المقدس می‌باشد[۵]، حضرت عبدالعظیم حسنی گفته است امام هادی علیه‌السلام می‌فرمود: اهل قم مورد مغفرت الهی هستند زیرا جدم امام رضا علیه‌السلام را در توس زیارت می‌کنند.[۶]

چگونگی پیدایش

قم شهری باستانی است و در دوران ساسانیان از شهرهای نسبتاً بزرگ و مهم ایران بوده است و روشن‌ترین دلیل قدمت آن، انشعاب راه‌های تجاری از آن است و به حکم اقتضای مکانی در دوره‌ای که ری و اصفهان آباد گردیده‌اند، این شهر نیز معمور شده است، برخی بنایش را به طهمورث پادشاه پیشدادی نسبت داده‌اند و

---

۱. همان، حدیث ۳۹.

۲. همان، ص ۲۱۵، حدیث ۲۳.

۳. همان، ص ۲۱۷، حدیث ۴۴.

۴. عیون اخبار الرضا، صدوق، ج ۲، ص ۲۶۰، حدیث ۲۱.

۵. بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۲۱۳، حدیث ۲۴.

۶. عیون اخبار الرضا علیه‌السلام ج ۲، ص ۲۶۰، حدیث ۲۲.

در شاهنامهٔ فردوسی سه بار نامش ذکر شده است، بنا به قول اصطخری در یک منزلی قم در قریة المجوس مردمی با کیش زردشتی زندگی می‌کرده‌اند، یاقوت حموی نیز آثار قلعه‌های کهن ایرانی را در قم مشاهده کرده است. در قریه‌ای به نام مزیجان آتشکدهٔ کهنی به نام آذر حشنف بوده که جزو آتشگاه سه‌گانه‌ای بوده که ایرانیان دربارهٔ آنان بی‌نهایت غلو می‌کردند[۱].

درگذشته قم در محل جمع شدن آب رودخانهٔ انار بار بوده و چراگاه‌های اطرافش مرتع مرکب‌های فرمانروایان پیشدادی بوده است. کیخسرو کیانی با مشارکت بیژن پورگیو زمین بایری را که بین قم و قمرود بود شکافته و نهری از آب برایش ساخت. این محوطهٔ شهر و اطرافش زمین زراعتی گردید، چهل نفر از رؤسای لشکر، چهل کلاته در اراضی قم بنا نمودند و چهل بند از رودخانه را جدا ساخته و به مزرعه‌های خود بردند و به همین دلیل به چهل حصاران معروف گردید، اکنون هم بسیاری از محلّات قم نام فارسی اصیل دارند مانند سفیدآب، میان شهر، سربازار، سرپل، چهارمردان و سنگ سیاه[۲].

از منابع تاریخی چنین استنباط می‌گردد که قمرود، در طول تاریخ به عنوان مایهٔ حیات شهری و روستایی دشت قم عمل کرده است و مردم برای آبیاری کشتزارها و آب‌رسانی به روستاها از آن استفاده می‌کرده‌اند و با ایجاد انشعابات گوناگون هر شاخه‌ای از آن را برای بخشی از مزارع و آبادی‌ها جاری می‌نموده‌اند و این شیوهٔ منظم آبیاری بر شکل‌گیری شهر قم دخالت داشته است و در ناحیه‌ای که اکنون لب چال نامیده می‌شود قم پدید آمد. این محل در روزگار باستان دری با عنوان منیجان نامیده شده و طی ده قرن همچنان کانون شهر بوده است، بازار کهنه، میدان کهنه، مسجد جامع و دیگر بناهای قدیمی مرکز شهر در این محل واقع بوده‌اند و محله‌های دیگر گرد این کانون بیضی شکل، به وجود آمده‌اند.

---

۱ . گنجینهٔ آثار قم، عباس فیض، ۷۰/۱؛ قم در قرن نهم هجری، مدرسی طباطبائی، ۱۰۹.

۲ . تاریخ و جغرافیای قم، ادیب کرمانی، ۷۸؛ مجموعهٔ مقالات، گروهی از نویسندگان، ۴۴۸/۳.

برخی گفته‌اند شهر جدید قم در دورهٔ اسلامی و در نقطهٔ باستانی شارستان تکوین یافته است[۱].

بنا به دلایل متعدد قم مقارن یورش مسلمانان به ایران، شهری معتبر و پرجمعیت بوده و از هنگام آمدن اشعریان، آثار قبل از اسلام در آن وجود داشته است. قلعهٔ گبری و قلعهٔ دختر شهرستانک در نواحی غربی از آن جمله است و بنابراین، گفتهٔ سمعانی و یاقوت حموی مبنی بر اینکه قم از شهرهای جدید اسلامی است که توسط آل اشعر در زمان حَجاج بن یوسف ثقفی بنا شده، درست نمی‌باشد، به تصریح بلاذری و ابن اعثم کوفی و نویسندهٔ تاریخ قم این شهر در سال ۲۳ هجری به‌دست مسلمانان و با فرماندهی ابوموسی اشعری فتح شده است با این وصف در زمان ساسانیان قم آباد بوده است. حمزهٔ اصفهانی دربارهٔ بنای قبل از اسلام قم شرحی نوشته و برخی منابع هم یادآور شده‌اند که در جنگ قادسیه نیروهایی از قم به سرداری شیرزادی که والی آن بود به کمک سپاه ایران آمدند. در جنگ نهاوند نیز هزاران سوار قمی حضور داشته‌اند و با شکست سپاه ایران امیر قم نزد پادشاه ساسانی رفته است. دینوَری هم گفته است که یزدگرد پس از عقب‌نشینی از برابر سپاهیان اسلام به قم و کاشان فرود آمده است. با فتح قم از ناحیهٔ مسلمانان امیر و نیز عامل خراج تعیین شده‌اند تا به ادارهٔ شهر بپردازند، در آن حال جمعی اسلام را پذیرفته‌اند و عده‌ای دیگر پرداخت جزیه را عهده‌دار شده‌اند[۲].

مقارن ظهور اسلام قم به صورت هفت محلهٔ جدای از یکدیگر بوده که هرکدام قلعه‌هایی با بارو و برج‌های مخصوص خود، هویت خویش را آشکار می‌کرده‌اند و البته به وسیلهٔ مجاری زیرزمینی و راه‌های مخفی به یکدیگر ارتباط داشته‌اند و این نوع شهرسازی برای حفظ امنیت سیاسی و افزایش توان دفاعی در مقابل مهاجمان و دشمنان بوده است، این قلعه‌ها عبارت بوده‌اند: منیجان، کُمَندان، قزدان، مالون،

---

۱. جغرافیای تاریخی قم، ۷۷؛ نشریهٔ گزارش، همان ۸.

۲. فتوح البُلدان، بَلاذری، ۳۸۴؛ الفتوح، ابن اعثم، ۳۴؛ تاریخ قم، ۲۱؛ تاریخ یعقوبی، ۱۳۴/۱؛ سِنی مُلوک الارضِ والانبیاء، حمزهٔ اصفهانی، ۲۶؛ اَخبارُ الطِّوال، دینوری، ۱۲۸؛ تاریخ جامع قم (بخش مذهبی)، ۶۹.

جمر، سکن و جلنبادان. در زمان یعقوبی (قرن سوم هجری) قم از این حالت بیرون آمد و از دو قسمت تشکیل شد که رودخانهٔ قمرود یا انـاربار آنـها را از هـم جـدا می‌کرد، بخش بزرگ‌تر منیجان (مجان) دارای یک‌هزار خـانه بـوده کـه قـلعه‌ای از ایرانیان قدیم در آن قرار داشته است؛ بخش دیگر کُمندان بوده که توسط پل‌های سنگی این دو بخش به هم متصل بوده‌اند: در سنوات اخیر کُمندان به زمین مزروعی تبدیل گردیده که در شمال غربی خاک‌فرج وادی‌السلام واقـع است، مـنیجان در سمت شرقی رودخانه و حدود چهار امامزاده و اطراف امامزاده شاه سید علی بوده است و در واقع قم قدیم تا قرن سوم هجری دو کیلومتری شرق شهر کنونی واقع بوده است. با وقوع سیل در همین ایام قم به شدت تـهدید و تـخریب شـد و در ساختمان جدید، تغییر شکل یافت.

هنوز محله‌هایی در قم وجود دارد که از قـدمت آن حکـایت مـی‌نماید مـانند چل‌اختران (چهل دختران) محلهٔ مسجد جامع، محلهٔ دروازهٔ ری، محلهٔ درخت پیر، محلهٔ پنجه علی و چهارمردان، محلهٔ کمدون، محلهٔ عربستان، محلهٔ سیدان، بیرون دروازه، دروازهٔ کاشان. در انتهای جنوب شهر محله‌هایی با عناوین چاله لؤلو، سه حوض، سفیداب و سنگ سیاه وجود دارد که می‌توان آثار باستانی و فرهنگ کهن را در آن مشاهده کرد. محلهٔ ارک در زمان قاجار به وجود آمد، محلّات شاه حـمزه، میدان میر، الوندیه، گذر صادق، لب چال، پشت بازار کهنه، حـاج سـید حسـن و عشقعلی، میدان کهنه، باغ نظر، باغ پنبه و آلوچو نیز قدمت قابل توجهی دارند، اما محلّات کوچه حرم، جوی شور، صفائیه، شهر نو و ابرقو جدیدترند.[۱]

تحولات شهری در شکل‌گیری، توسعه و گسترش قم وابسته به چند عامل است که مهم‌ترین و تأثیرگذارترین آنها هجرت حضرت فاطمهٔ معصومه علیها السلام و دفن وی در باغ بابلان قم می‌باشد، مهاجرت سادات و علویان، علما و مشاهیر شیعه، تأسیس حوزهٔ علمیه، جاری شدن سیل‌های متعدد، تغییر مجرای رودخانه در زمـان شـاه

۱. جغرافیای تاریخی شهرستان قم، ۸۵ به بعد؛ البلدان، یعقوبی، ۲۷۳؛ تاریخ مذهبی قم، ۶۸؛ تاریخ قم، ناصرالشریعه، ۲۰.

صفی (۱۰۴۴ ق). احداث خیابان‌ها، میادین و معابر جدید نیز در این تحولات تأثیرگذار بوده‌اند[۱]. هم‌اکنون این شهر حدود یک‌صد کیلومتر مربع مساحت دارد که تراکم نسبی جمعیت در آن متجاوز از ۸۰۰۰ نفر است.

قم اولین کانون تشیع در ایران

با توجه به قرائن متعدد و مدارک معتبر و اقوال مورخان می‌توان به طور یقین گفت قم نخستین کانون تشیع در ایران بوده است، زیرا در رُبع آخر قرن اول هجری که ایران هنوز گرفتار کشمکش بین پذیرش اسلام و باقی ماندن بر آیین قبلی خود قرار داشت، قم گرایش به تشیع را آشکارا نشان داد، منابعی خاطر نشان نموده‌اند قبل از اشعری‌ها گروهی از عرب‌ها که موالی ابن عباس بودند در نیمهٔ اول قرن اول هجری به قم آمدند و در آنجا ساکن شدند، بعد از قیام مختار در سال ۶۷ هجری عده‌ای از طایفهٔ بنی اسد به قُم عزیمت نمودند و در این شهر سکونت اختیار کردند، بنی مَذْحِج و تیرهٔ قَیْس هم به سوی این دیار کوچ کرده‌اند[۲] از گزارش‌های تاریخی برمی‌آید که خاندان اشعری در پایان قرن اول و در زمان امام باقر علیه‌السلام به قم مهاجرت کردند، اختناق زمام‌داران اُمَوی و مَروانی و شرایط مساعد قم سبب این کوچ بابرکت گردید، آنان پس از ورود به قم در دامنهٔ کوه یزدان (میان تقرود و قم) ساکن شدند[۳]. اشعریان رفته رفته قدرتی به‌دست آوردند و دایرهٔ نفوذشان تا همدان کشیده شد، خلفای بنی عباس تا زمان خلافت مکتفی (۲۸۹ ق) از فرستادن قاضی به قم امتناع می‌کردند و اگر هم والیانی برای این شهر مشخص می‌کردند از اشعریان بودند چون آنان جز به هم‌کیش خود رضایت نمی‌دادند، حمزه فرزند یسع که در حدود ۱۸۹ ق والی قم بود با هماهنگی هارون عباسی قم را از اصفهان مستقل کرد. اشعریان چنان با نفوذ فراوان در این دیار زندگی می‌کردند که گاهی با حاکمان وقت درگیر می‌شدند

---

۱. جغرافیای تاریخی قم، ۱۱۴.

۲. تاریخ مذهبی قم، ۴۸؛ تاریخ تشیع در ایران، رسول جعفریان، ۱۱۸.

۳. قم در عصر حضور ائمه علیهم‌السلام غلامعلی عباسی، ۶۲.

و در ۲۱۰ ق قمی‌ها به رهبری یحیی فرزند عمران از دادن خراج به مأمون اجتناب کردند، در زمان برخی خلفای دیگر عباسی نیز این طایفه به عصیان خویش علیه زمام‌داران مزبور ادامه دادند[۱].

شیخ جلیل عبدالله بن سعد فرزند مالک اشعری قمی که از بزرگان اصحاب امام باقر علیه السلام و معروف و از روات حدیث بود همراه با فرزند بزرگ‌ترش موسی، در قم مؤسس مکتب تشیع شناخته شد. او موفق گردید افرادی را پرورش دهد که هرکدام در شمار مشاهیر محدث شیعه، مایهٔ افتخار دنیای تشیع شدند. با کوشش آنان در سراسر قم حتی یک نفر غیر مسلمان وجود نداشت و این در حالی است که در آن ایام کسی شهامت ابراز مذهب تشیع را نداشت و از افتخارات اشعری این است که مزارع فراوانی را در اطراف قم بر ائمهٔ طاهرین وقف کرد و این طایفه از اولین افرادی بودند که خمس درآمد سالیانهٔ خود را برای ائمهٔ اطهار علیهم السلام از حضرت رضا علیه السلام تا امام مهدی(عج) می‌فرستادند، به دلیل چنین خدماتی است که حضرت رضا علیه السلام فرمود: اکثر اهل قم از اشعریین هستند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله دربارهٔ آنان دعا و طلب آمرزش نموده است و از ناحیهٔ آن امام و حضرت امام هادی علیه السلام و امام حسن عسکری علیه السلام برای بسیاری از شیوخ اشعری هدیه‌ها و تحفه‌های شایسته فرستاده می‌شد، حتی برای عده‌ای از آنان از جمله ابوجریر زکریا بن ادریس، زکریا بن آدم و عیسی بن عبدالله، بلکه برادرش مُوسی بن عبدالله سعد و احمد بن اسحاق اشعری و غیره هنگام رحلت کفن فرستاده شد؛ علوم اهل‌بیت با مساعی این خاندان تدوین و به جامعهٔ تشیع اهدا شد و با تدابیر خردمندانهٔ ایشان مذهب تشیع از قم به سایر نقاط ایران انتشار یافت[۲].

با آنکه شهادت امام کاظم علیه السلام در زندان بغداد قدری در هالهٔ ابهام بود ولی اهل قم با یقین به شهادت آن حضرت به‌دست هارون، با حاکمانی که از سوی این خلیفه بر قم گماشته شده بودند مخالفت ورزیدند. قرائنی نشان می‌دهد با وجود آنکه مأمون

---

۱. پیشگامان تشیع در ایران، رضا فرشچیان، ۴۴.

۲. گنجینهٔ دانشوران، احمد رحیمی، ۲۳.

دستور داد امام هشتم علیه السلام در مسیر مدینه تا خراسان، از قم عبور نکند، آن حضرت به این شهر آمده‌اند، از جمله محلهٔ شاه خراسان در اواسط خیابان آذر (طالقانی) مسجدی هم در این مکان وجود داشت که به یُمن ورود امام علیه السلام به قم و توقف در این محله ساخته بودند؛ در محلهٔ مزبور مدرسهٔ رضویه دیده می‌شود که مردم از قدیم عقیده داشته‌اند حضرت رضا علیه السلام در همین محل فرود آمد و از چاه آن آب نوشید و غسل کرد و وضو ساخت.

ابن طاووس از علمای شیعه می‌نویسد: چون امام رضا علیه السلام روانهٔ قم گردید اهل شهر به دیدنش آمدند و در اینکه کدام یک میزبان حضرت باشند به بحث و مذاکره پرداختند، امام فرمود: مرکبم می‌داند کجا توقف کند، پس شتر در برابر خانه‌ای زانو زد که صاحبش شب قبل در عالم رؤیا دیده بود، فردا حضرت مهمان او خواهد بود، دیری نپائید که خانهٔ مزبور مقامی شامخ یافت و به احتمال قوی محل فعلی آن همان مدرسهٔ رضویه است[۱].

وقتی دِعْبِل خُزاعی در محضر امام رضا علیه السلام در خراسان آن قصیدهٔ معروف را خواند و امام یکی از لباس‌های خویش را به وی اهدا کرد، چون او در بازگشت به مدینه از قم عبور کرد، مردم این شهر قسمتی از آن جامه را به مبلغی گزاف از وی گرفتند تا بدان تبرک جویند[۲]. آن حضرت در هنگام ولایت عهدی فرمود: در این راه کسی را به منظور یاری خویش نمی‌یابم و اکنون تصمیم قطعی گرفته‌ام که اهل قم را یار خویش قرار دهم[۳]. یُونُس بن عبدالرحمان وکیل امام رضا علیه السلام بود و هنگامی که ابن المهتدی از امام می‌خواهد اگر شما را ندیدم مسائل را از چه کسی بپرسیم؟ امام یونس را معرفی کرد که او از اشعری‌های قمی است[۴]. امام رضا علیه السلام خطاب به زکریا بن آدم قمی که فرزند عبدالله بن سعد اشعری قمی است فرمود: خداوند توسط تو

---

۱. فَرْحَةُ الْغَرِی، ابن طاووس، ۱۰۵؛ تاریخ قم، ۹۱؛ مختصر البُلدان، ابن فقیه، ۲۶۴؛ تاریخ مذهبی قم، ۸۳.

۲. سَفینةُ البِحار، ۴۴۷/۲.

۳. مجموعهٔ مقالات، گروهی از نویسندگان ۹۱/۲.

۴. رجال نَجاشی، ۳۱۲.

بلاها را از قم برمی‌دارد، همچنان‌که به واسطهٔ امام کاظم‌علیه‌السلام اهل بغداد در امان بودند[۱]. زکریا بن ادریس قُمی اشعری از بزرگان صحابهٔ امام رضاعلیه‌السلام است که از آن حضرت و امام صادق‌علیه‌السلام و امام کاظم‌علیه‌السلام حدیث نقل کرده است. در شأن او همان بس که در ایام رحلتش امام حالات او را از زکریا بن آدم می‌پرسید و از اول شب تا طلوع صبح ضَمن این مکالمهٔ حضرت برایش رحمت می‌فرستاد.

حضرت امام جوادعلیه‌السلام به مردم قم مهر می‌ورزید و آنان را مورد لطف خویش قرار می‌داد و چون توسط نامهٔ علی بن مَهزیار از وضع نابسامان مردم این دیار آگاه شد، در پاسخ آن مکتوب برای مردم قم از خداوند نجات و رهایی درخواست کرد و فرمود: ازگرفتاری مردم قم مطلع شدم خداوند برایشان گشایش به وجود آورد و از این رنج خلاصشان کند[۲]. امام جوادعلیه‌السلام مقام مُحدثان و مشایخ قم را می‌ستود و در هنگام رحلت برایشان طلب رحمت می‌کرد. ابوطالب قمی می‌گوید: به حضور امام نهم شرفیاب شدم و شنیدم که می‌فرمود: خداوند از سوی من به صفوان بن یحیی، محمد بن سنان، زکریا بن آدم و سعد بن سعد جزای نیکو عطا کند، آنان نسبت به من وفادار بودند[۳].

امام محمد تقی علیه‌السلام سه مرتبه بهشت را برای یونس بن عبدالرحمان ضمانت کرد[۴] احمد بن محمد بن عیسی که شیخ، شیخ قمی‌ها، از اصحاب امام هشتم، نهم، دهم و یازدهم بود که نوشته‌های روایی فراوان دارد، صالح بن محمد بن سهل، صحابی امام جوادعلیه‌السلام موقوفات آن حضرت را بر عهده داشت. در همین دوره، مردم قم باکارگزاران مأمون عباسی به مخالفت برخاستند و لشکرکشی این خلیفه به فرماندهی علی بن هشام، فریاد اعتراض مردم را سرکوب کرد[۵].

---

۱. بِحارُالانوار، ۲۱۷/۵۷.

۲. مَجالِسُ المؤمنین، ۴۲۲/۱.

۳. کِتاب الْغَیْبَة، شیخ طوسی، ۲۲۱.

۴. رجال کشی، ص ۴۸۴.

۵. حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ج ۲، ص ۱۳۲.

محمد بن سهل قمی که در سفر حج، در مدینه به محضر امام محمد تقی علیه‌السلام رسید، به ذهنش خطور کرد، برای تبرک لباسی از حضرت بخواهد ولی فرصت مناسب پیش نیامد و همراه کاروان به سوی قم راه افتاد. در مسیر حرکت ناگهان شخصی او را صدا زد و لباسی را که امام برایش فرستاده بود، به وی تحویل داد. او تا آخر عمر این جامه را با حُرمت فراوان نگاه‌داری کرد، هنگام مرگ وی، فرزندش احمد، بدن پدر را با آن کفن کرد مردم قم به چنین لباسی تبرک می‌جستند. نزد احمد بن عبدالله بن عیسی اشعری نسخه‌ای از بیانات امام جواد علیه‌السلام بود که به پاس آن، اهالی قم، او و خاندانش را گرامی می‌داشتند.[۱]

در زمان امام هادی علیه‌السلام نیز مرکز تشیع در ایران قم بود و بین شیعیان این شهر و حضرت هادی علیه‌السلام ارتباطی تنگاتنگ وجود داشت، به ویژه هر چه در عراق تمایلات غلوآمیز و انحرافی دیده می‌شد در قم اعتدال و ضدیت با افراط حاکم بود و در این باره شیعیانش پافشاری می‌کردند، در ۲۵۵ ق احمد بن محمد بن عیسی، از محدثین معروف قم تعدادی از روات را به دلیل نقل احادیثی غلوآمیز، از قم تبعید کرد[۲]. محمد بن داوود قمی و محمد الطَّلْحی از شهر قم اموال و اخباری را به امام هادی علیه‌السلام می‌رسانیدند[۳]. امام هادی علیه‌السلام از پدران بزرگوارش، از امیرمؤمنان علیه‌السلام نقل کرده که رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده است. چون در شب معراج مرا به آسمان بردند، بارگاه گنبدداری از مروارید دیدم که چهل ستون داشت و چهار درب که همه از دیبای ستبر سبز بودند، گفتم: جبرئیل، این قبه که از آن زیباتر ندیدم چیست، پاسخ داد این صورت (ملکوتی) شهر قم است که در آن بندگان مؤمن خدا که انتظار قائم آل محمد علیهم‌السلام را می‌برند و برای قیامت و حساب خود، توقع شفاعتش را دارند، جمع می‌شوند و بر آنان اندوه زمانه و حوادث ناگوار پیش می‌آید[۴]. یکی از اتهاماتی که از سوی خلیفهٔ عباسی به امام هادی وارد گردید این بود که با مردم قم در ارتباط بوده و از

---

۱. قم در عصر حضور ائمه، ص ۱۲۵.

۲. تاریخ تشیع در ایران، ۱۲۹؛ مفاخر اسلام، علی دوانی، ۴۰۰/۱.

۳. مشارق الانوار، ۱۰۰.

۴. فرهنگ جامع سخنان امام هادی علیه‌السلام ۱۱۳.

آنها اموالی را دریافت می‌کند، مردم این شهر در همان ایام برای زیارت امام رضاعلیه‌السلام به مشهد می‌رفته‌اند و به همین دلیل امام هادی آنان را آمرزیده شده دانسته‌اند.[۱]

در همان ایام اختناق عباسیان، قمی‌ها در قالب کاروان‌هایی به سامرا می‌رفتند و به فیض حضور امام علی النقی‌علیه‌السلام می‌رسیدند، مأموران متوکل در کمین این کاروان‌ها بودند تا اموالشان را مصادره کرده و نزد خلیفه ببرند، وحشت متوکل در حدی بود که گاه تصور می‌کرد از قم برای حضرت، سلاح فرستاده می‌شود به همین دلیل شبانه به محل اقامت حضرت یورش بردند همان‌گونه که اهالی قم به ساحت امام دهم‌علیه‌السلام ارادت می‌ورزیدند، آن حضرت نیز نسبت به شیعیان این دیار مهربان بود و برایشان دعا می‌کرد؛ کاروانی از شاگردان و اصحاب آن حضرت که در زمرهٔ محدثان عالی‌قدر بودند، به شهر قم تعلق دارند.[۲]

در هنگامهٔ اختناق شدید عباسیان و عصر امام حسن عسکری‌علیه‌السلام قم پاسدار مکتب امامت بود و کاروان‌های قمی به سوی سامرا در حرکت بودند که محدثانی عالی‌قدر قافله سالار آنان به شمار می‌رفتند. در بین محدثان و شاگردان و اصحاب امام که از قم برخاسته‌اند احمد بن اسحاق قمی از همه برتر است؛ او از خواص حضرت بود و آن بزرگوار به وثوقش تصریح نموده و دیگران وکالت او را از سوی امام صریحاً ذکر کرده‌اند. از جانب امام هادی‌علیه‌السلام خطاب به وی نامه‌هایی صادر گردیده و در یکی از آنها به وی گفته شده بود از وجود مقاسمه و خراج قم مسجدی در این دیار بنا نهد که آثاری از آن هنوز هم پابرجاست[۳]. در نامه‌ای که آن حضرت برای مردم قم نگاشت از خداوند متعال برایشان آرزوی رحمت، عمر طولانی رشد و هدایت نمود.[۴]

مردم قم در اولین روزهای غیبت صغری به محضر امام دوازدهم رسیدند، از جملهٔ آنان احمد بن اسحاق، حسن بن نضر، محمد بن محمد، علی بن محمد بن

---

۱. مُسْنَد امام هادی‌علیه‌السلام ۳۷؛ عیون اخبار الرضاعلیه‌السلام ۲۶۰/۲.

۲. قم در عصر حضور ائمه‌علیهم‌السلام ۱۳۴.

۳. همان مأخذ، ۱۵۲.

۴. بحارالانوار، ۲۲۹/۸۵؛ مناقب، ابن شهر آشوب، ۴۲۵/۴.

اسحاق و پدرش و حسن بن یعقوب به زیارت حضرت مهدی (عج) شرفیاب گردیدند. مادلونگ می‌گوید: شیعیان قم در وفاداری به امامت دوازده امام باقی ماندند و هیچ‌گونه انشقاقی، اعم از فطحی یا واقفی، در میان محدثان امامی این شهر مشاهده نگردید[۱]. قمی‌ها با فرا رسیدن عصر غیبت با شناخت کامل و معرفت تمام از مقام نیابت پیروی کردند، نخستین سفیر امام، عثمان بن سعید، احمد بن اسحاق اشعری را از قم به بغداد فرا خواند تا با حضور او تردید گروهی را که نسبت به مقام نیابت ابراز می‌داشتند بزداید؛ او معاون عثمان بن سعید در امور مالی بود و در کنارش در بغداد باقی ماند، در همین دوران برای احمد بن اسحاق و جمعی از کارگزاران توقیعی از سوی ناحیهٔ مقدسه صادر گردید که طی آن، افراد مذکور مورد تقدیر و ستایش قرار گرفتند. عبدالله بن جعفر حِمْیَری نیز وکیل امین مقام سفارت در قم بود و مقام نیابت را ارج می‌نهاد[۲]. حسین بن رَوْح، نایب خاص امام زمان (عج)، با علمای قم مکاتبه کرد و در آن نامه‌ها نظر ایشان را دربارهٔ مسائل دینی جویا گردید، همچنین از محدثان و راویان این شهر خواست اگر خطایی و لغزشی در کتاب التأدیب وجود دارد اصلاح کنند[۳]. به نظر می‌رسد این نکته سندی گویا برای شرافت اهل قم و تأیید آنان از جانب نائب خاص حضرت و حتی خود امام عصر (عج) می‌باشد.

شهر امامزادگان و سادات

با توجه به اینکه قم پناهگاهی برای علویان و فاطمیان بود و اهل این شهر نسبت به خاندان عترت علیهم‌السلام علاقه‌ای عمیق و ویژه داشتند و نیز از سوی دیگر فشار خلفای اموی و بیشتر از آن عباسی، موجب گردید کاروان‌هایی از طالبیان به این شهر مهاجرت کرده و در چنین جایگاه امنی سکونت اختیار کنند، چنین مکانی با آن

---

۱. کیهان اندیشه، ش ۱۵۳/۱۵۲.

۲. قم در عصر حضور ائمه، ۱۸۲.

۳. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ۳۹۰؛ الکُنی والالقاب، محدث قمی.

خصالی که ائمهٔ هدی علیهم‌السلام در وصف مردمش ذکر نموده‌اند و با توجه به اعتقاد خاص اهالی آن، با میل باطنی از این میهمانان استقبال شایان توجهی کرد به نحوی که بیش از شهرهای دیگر ایران مقابر و مراقد اولاد ائمه علیهم‌السلام در آن دیده می‌شود.

در فاصلهٔ کوتاهی بسیاری از فرزندان امام حسن مجتبی علیه‌السلام امام حسین علیه‌السلام موسی بن جعفر علیه‌السلام و امام رضا علیه‌السلام فرزندان محمد حَنَفیه و زید فرزند امام چهارم علی بن الحسین علیه‌السلام و اسماعیل فرزند امام صادق علیه‌السلام به قم روی آوردند، هنگامی که حسن بن زید معروف به داعی را دستگیر کردند، ابوالقاسم احمد بن محمد (از نوادگان امام مجتبی علیه‌السلام) از طبرستان بیرون آمد و به قم توجه کرد و چون به این شهر رسید، اهلش در تکریم و تجلیل وی مبالغه کردند. نقل نموده‌اند که اهالی قم به کاشان رفتند و ابوجعفر موسی بن محمد بن علی بن موسی الرضا علیه‌السلام را که در آنجا اقامت گزیده بود با عزت و احترام فراوان به قم آوردند و وقتی ابوالحسن موسی بن احمد علی به سفر حج رفت، هنگام بازگشت اهل قم در معابر و محلّات آذین بستند و ورودش را به یکدیگر مژده دادند، کثرت مهاجرت امامزادگان و سادات به قم در حدی بود که برخی از سیاحان آن را شهر سادات نامیده و مورخی گفته است: علویان ری و خراسان فرع و شاخه‌ای از سادات قُم هستند، چنانچه سید نقیب امیر شمس‌الدین محمد در زمان شاهرخ میرزای تیموری از این دیار به مشهد رفت، در وضع کنونی نیز کثرت سادات قم به خوبی مشهود است و خاندان‌هایی از سادات بُرقِعی، رضوی، چاوشی، حسینی، حسنی، علوی، طباطبایی، موسوی و لاجوردی در این شهر زندگی می‌کنند و محلّاتی چون سیّدان، موسویان و مبرقع را به خود اختصاص داده‌اند.[1]

مردم قم همان‌طور که در بزرگداشت اولاد رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله هنگام حیاتشان کوشیدند پس از رحلت یا شهادت آنان، مزارشان را محترم داشتند و بناهای عالی، گنبدهای مجلل و انواع آجرکاری، کاشی‌کاری، مقرنس‌کاری و دیگر جلوه‌های هنری

---

۱. تاریخ قم، ۲۱۵؛ تاریخ مذهبی قم، ۱۰۷؛ تاریخ تشیع در ایران، ۱۲۶.

را در آرامگاه‌های این خاندان به نمایش گذاشتند. آنان به این امور بسنده نکردند و برای تعمیر و مرمت این بناها و نیز فراهم آوردن امکاناتی دیگر موقوفه‌هایی از اموال منقول و غیر منقول خویش را در نظر گرفتند، همچنین به عنوان خدمه‌ای افتخاری نسل اندر نسل به مراقبت، نظافت و تقویت شکوه ظاهری و معنوی این اماکن مبادرت نموده‌اند. جوار ضریح این امامزادگان مکان مناسبی برای ادای نذر، درد دل کردن مردم، شفا گرفتن، کاستن از غم‌ها و غصه‌ها، ذکر و عبادت، قربانی گوسفند، سوگند یاد کردن برای حل اختلافات و منازعات بوده است. همچنین شکل گرفتن قیام‌ها و اعتراضات مردم علیه حکام جور و ستم بی‌تأثیر از مراقد مذکور نبوده است.

از همان ایام ورود اولاد ابی‌طالب به قم، برای اینکه به مسائل آنان رسیدگی شود افرادی که مشهورترین آنان بودند و اصالت نسب و خانوادگی آنان معتبر و مستند بود به عنوان نقیب برگزیده می‌شدند. از جمله ابوعبدالله احمد از فرزندان موسی مبرقع که در نیمهٔ اول قرن چهارم هجری نقیب علویان قم بود، در نیمهٔ دوم همین قرن ابوالحسن موسی بن احمد که مردی دانشور و فروتن بود، در آغاز جوانی نقابت سادات و علویان را عهده‌دار شد، علی بن حمزه بعد از ابی‌علی احمد بن علی شجری این سمت را پذیرفت، ابوالقاسم فرزند جعفر بن حمزه بعد از عمویش علی بن حمزه پیشوا و مقدم سادات گردید. ابوالقاسم علی بن محمد بن حمزه از فرزندان امام سجاد علیه‌السلام ابوعبدالله احمد بن محمد بن احمد اعرج از اولاد موسی مُبَرْقَع محمد بن موسی فرزند ابی‌عبدالله احمد رضوی مُبَرْقَعی، حمزة بن محمد، علی بن شرف‌الدین محمد، عزالدین ابومحمد یَحْیَی بن محمد علوی، عزالدین مرتضی نقیب نیز جزو نقبای قم بوده‌اند[1].

در قرن ششم، آل اَرْقَط از فرزندان عبدالله بَاهِر فرزند امام سجاد علیه‌السلام در ری و قم چنین مقامی را عهده‌دار بودند، به موجب فرمان جهانشاه قَرَه‌قویونلو در تاریخ

---

۱. تاریخ مذهبی قم، ۱۲۰.

جمادی الاول ۸۶۷ هجری سید احمد نظام‌الدین رضوی نقابت سادات قم و تولیت آستانهٔ حضرت فاطمهٔ معصومه علیها السلام را پذیرفته بود، در فرمان مزبور تصریح شده که اجداد وی از سوی امیر تیمور گورکانی و شاهرخ میرزا این دو سمت را دارا بوده‌اند[۱].

علویان ضمن آنکه با علامات و شعارهایی شناخته می‌شدند، نامشان در دفتر مخصوص نقیب ثبت می‌گردید و به مردم معرفی می‌شدند، اما اینکه به نشانهٔ سیادت پارچهٔ سبز رنگ به سرو شال سیاه بر کمر می‌بسته‌اند تا قرن هشتم هجری متداول نبوده است، بعد از رسمی شدن عمامهٔ سبز برای علویان چنین معمول گردید که وقتی سیادت هر کسی از سوی نقیب سادات ثابت و مسلم می‌گشت نقیب اجازه می‌داد که آن را به سر خویش ببندد یا خود این کار را می‌کرد. جمعی از علمای نسابه نیز در میان علوی‌ها بودند و مراقبت می‌کردند که کسی به دروغ خود را علوی نخواند. اما در خصوص بستن عمامهٔ سیاه بر سر به نشانهٔ سیادت به نظر می‌رسد این رسم از زمان صفویه که مذهب شیعه در ایران رسمی گردید و شیعه خود را به طور علنی سوگوار امام حسین علیه السلام اعلام کرد، اولاد علی به یاد شهیدان کربلا عمامهٔ سیاه بر سر افکنده و شال سیاه بر کمر بستند[۲].

هجرت تحول‌آفرین حضرت فاطمهٔ معصومه علیها السلام

تعداد امامزادگان شایستهٔ تجلیل در دارالایمان قم که بر فراز قبورشان گنبد و بارگاه مشاهده می‌گردد به متجاوز از چهارصد مورد می‌رسد، در میان این اختران تابناک، یک ستاره پیش از همه فروزندگی و درخشندگی دارد، او دختر گرامی و با کرامت حضرت موسی بن جعفر، کریمهٔ اهل‌بیت، شفیعهٔ محشر حضرت فاطمهٔ معصومه علیها السلام می‌باشد، در فضیلت و شرافت او همین بس که حضرت امام صادق علیه السلام هنگام بحث از اهمیت قم فرموده‌اند: بانویی از تبار من، در این شهر دیده از جهان فرو می‌بندد که

---

۱. همان، ۱۲۰.

۲. همان، ۱۲۶.

با شفاعتش شیعیان به بهشت گام می‌نهند[۱]. و این سخن را امام ششم علیه‌السلام قبل از تولد آن بانو فرموده‌اند، قریب به این مضمون از امام رضا علیه‌السلام و امام جواد علیه‌السلام نقل گردیده است.[۲]

نوری، به دلیل مقامات معنوی، پرهیزگاری و پارسایی، لقب‌هایی برای این امامزاده چون معصومه، طاهره، حمیده، رشیده، تقیه، نقیه و مرضیه ذکر کرده‌اند[۳]. وی در اوایل ذی‌القعدة الحرام ۱۷۳ ق در مدینه دیده به جهان گشود و تحت تربیت پدر و برادرش به شکوفایی شکوهمندی رسید و در ایام هجرت امام رضا علیه‌السلام به خراسان در دفاع از حریم امامت، زحمت وافری را تحمل کرد و نقش تأثیرگذاری ایفا نموده از این‌روی و به دلیل نقل برخی احادیث، شأن و منزلت این بانو در میان خاندان عترت ارتقا و مقامش اشتهار یافت[۴].

حضرت فاطمهٔ معصوم به جُرم حمایت از حریم امامت در معرض آزار و اذیت مأموران خلیفهٔ عباسی قرار داشت، با این وجود، در ایام حبس پدر در زندان‌های بغداد و هجرت برادرش به مرو با زنان علوی در ارتباط بود و همراه آنان در معرفی فضائل خاندان وحی و افشای تهدیدها و فشارهای سیاسی زمام‌داران خودسر کوشا بود.

آن بانوی گرامی به دلیل اشتیاق فراوان به برادرش، امام رضا علیه‌السلام اعتراض به عملکرد حاکمان وقت و مشروعیت نداشتن غاصبان خلافت و پیش‌بینی وضع اسف‌بار زنان حریم اهل‌بیت پس از شهادت فروغ هشتم و درک اوضاع سیاسی حاکم بر مدینه و نیز نشر و معرفی آیین علوی و اثبات مظلومیت اهل‌بیت پیامبر علیهم‌السلام افشای نفاق عباسیان و روشن ساختن اذهان مردم نواحی گوناگون نسبت به برخی حقایق و وقایع، همراه برادران و برادرزادگان در قالب کاروانی، یک سال پس از

---

۱. مجالس المؤمنین، شوشتری، ۸۳/۱.

۲. وسایل الشیعه، ۵۷۶/۱۴؛ کامل الزیارات، ابن قُولَوَیْه، ۳۲۴؛ مُستدرَک الوسایل، محدث نوری، ۳۶۸/۱۰؛ جامعُ احادیثِ الشیعة، بروجردی، ۶۱۷/۱۲.

۳. اَنوارُ المُضَیئین، ۲۱۱/۱.

۴. مُستدرِک سفینة البِحار، ۲۵۸؛ گنجینهٔ آثار قم، ۳۸۶/۱؛ کریمهٔ اهل‌بیت علیهم‌السلام علی‌اکبر مهدی‌پور، ۱۰۰.

هجرت حضرت امام رضاعليه‌السلام یعنی در ۲۰۱ ق مدینه را به قصد ایران ترک نمود، برخی منابع یادآور شده‌اند که امام رضاعليه‌السلام در نامه‌ای خواهر را به خراسان دعوت کرد و او به اشتیاق زیارت حضرت رضاعليه‌السلام رنج سفری دور و دراز را تحمل کرد، آنان در آبادی‌های مسیر مورد استقبال علاقه‌مندان قرار گرفتند و چون در هر منزلگاهی که توقف می‌نمود پیام مظلومیت و غربت برادر گرامی خود را به آگاهی مردم می‌رسانید و مخالفت خویش را با نیرنگ بنی عباس علنی می‌ساخت تا کاروان به شهر ساوه رسید عده‌ای از افراد مُسلح که از حمایت عوامل حکومتی برخوردار بودند سر راه آنان قرار گرفته و با همراهان آن بانو وارد نبرد شدند و تقریباً تمام برادران به نام‌های فضل، جعفر، هادی، قاسم و زید و تعدادی از برادرزادگان و غلامان او به شهادت رسیدند. حضرت فاطمهٔ معصومه‌عليهاالسلام با مشاهدهٔ این صحنه‌های حزن‌آور و در غم از دست دادن عزیزان خویش به شدت متأثر و رنجور گردید در منابع دیگر مندرج است که افراد آن کاروان که به بیست و سه نفر بالغ می‌گردیده‌اند در حوالی ساوه مشغول تناول غذا بوده‌اند که با یورش ناگهانی دشمن مواجه می‌گردند و در طعام آن حضرت نیز زهر ریخته‌اند که بر اثر مسمومیت، بیمار و بستری می‌گردد[1]. در این حال از برخی مطلعین پرسید از اینجا تا قم چقدر فاصله است، پاسخ دادند: ده فرسخ؛ پس تقاضا کرد او را به قم ببرند، بزرگان شهر وقتی این خبر را شنیدند با شادمانی از وی استقبال شایان توجهی به عمل آوردند.

در روز ۲۳ ربیع‌الاول ۲۰۱ ق کَجاوَهٔ حضرت به قم وارد گردید. موسی بن خزرج، از بزرگان و متنفذین شهر، سربند شتر حامل خواهر امام رضاعليه‌السلام را بر دوش می‌کشید و عدهٔ زیادی سواره و پیاده گرداگرد آن مرکب در حال حرکت بودند تا در محلی که امروز میدان میر نامیده می‌شود ناقهٔ حامل حضرت زانو بر زمین زد و افتخار میزبانی آن بانو نصیب بزرگ اشعریان قم یعنی موسی بن خزرج گردید، فاطمهٔ معصومه‌عليهاالسلام مدت هفده روز در سرای موسی به عبادت و راز و نیاز با

---

۱. حیات امام رضاعليه‌السلام جعفر مرتضی عاملی، ۴۲۸؛ ریاض الانساب، ۱۶۰؛ قم در عصر ائمه‌عليهم‌السلام ۸۱.

خداوند مشغول بود که محل عبادتش به بیت‌النور معروف و از نقاط مقدس قم به شمار می‌رود، همچنین محل اقامت هفده روزه‌اش به صورت مدرسه‌ای درآمد و به ستیه موسوم گشته است[۱].

بنا به روایتی رحلت شهادت گونهٔ آن بانو در دهم ربیع الثانی ۲۰۱ ق و در سن ۲۸ سالگی روی داد؛ پس از مراسم متداول شرعی بدن مطهرش را با شکوه تمام به سوی باغ بابلان که در خارج شهر بود، تشییع کردند و درکنار سردابی که از قبل برای آن حضرت مهیا کرده بودند بر زمین نهادند. بین آل سعد در خصوص دفن آن بدن پاک گفت‌وگوهایی صورت گرفت که در این میان دو سوار از جانب بیابان رسیدند و از مرکب پیاده شده بر آن پیکر نمازگزاردند و فاطمه را دفن و سپس آن محل را ترک کردند وکسی متوجه نشد آنان چه کسانی بودند[۲] پس از دفن جسد مطهر، موسی بن خزرج سایبانی از بوریا بر فراز قبر شریف قرار داد تا آنکه زینب دختر امام جواد علیه‌السلام که برای زیارت مرقد عمه‌اش به قم آمده بود، قبر را تجدید بنا و بر فرازش گنبدی ساخت، در سال ۳۵۰ ق ابوالحسین زید بن احمد بن بَحْر اصفهانی حرم را مرمت و بازسازی کرد، در اعصار بعد نیز چندین بار حرم مطهر تجدید بنا و ضمائمی بر آن افزوده شد، گنبد فعلی مربوط به ۱۲۱۸ ق است، تعویض ضریح، طلاکاری گنبد و آراستن رواق و صحن‌ها و دیگر اجزای حرم به جلوه‌های هنری و معماری نفیس، همچنان استمرار داشته تا حرم به وضع کنونی درآمده است.[۳]

بنا به نقل علّامه مجلسی، نُه نفر از افراد این خاندان در کنار مرقد آن بانو آرمیده‌اند، سه تن از فرزندان امام جواد، چهار نفر دختران موسی مُبَرْقَع و دو نفر از خادمین اهل‌بیت علیهم‌السلام. از آن تاریخ، شخصیت‌های بسیاری از علمای شیعه، مراجع تقلید، شهدای فضیلت، اهل ادب و فرهنگ و رجال سیاسی در جوار این بارگاه دفن گردیده‌اند.

---

۱. بحارالانوار، ۲۱۹/۶۰؛ خاک پاکان، حسینی جلالی، ۲۲۶.

۲. تاریخ مذهبی قم، ۹۵؛ تاریخ قم، ص ۲۳۱ و ۲۱۴.

۳. خاک پاکان، ص ۲۲۷؛ و پژوهش‌های نگارنده.

پس از دفن حضرت فاطمهٔ معصومه علیها السلام شهر قم به دلیل امتیاز دفن جسد مطهر حضرت فاطمه در آن به طور اساسی دچار تحول گردید و به تدریج شهر از شمال شرقی به سوی جنوب غربی کشیده شد به طوری که حرم شریف که در فاصله‌ای از شهر قرار داشت اکنون نه تنها در کانون اصلی شهر قرار دارد بلکه بر سیمای قم، جلوه‌های معماری، فرهنگ، روابط اجتماعی و مناسبات این دیار با نقاط دیگر اثر گذاشته است، و سالانه میلیون‌ها نفر از نواحی گوناگون ایران و دیگر مناطق جهان اسلام به منظور زیارت این بارگاه، به قم سفر می‌نمایند، مهاجرت علمای تشیع به قم و تشکیل محافل درسی و علمی در این شهر، در پرتو جلوه‌های معنوی حرم مطهر دختر موسی بن جعفر علیهما السلام می‌باشد که برخی از آنان حتی با توسل به این بانو مشکلات فکری خود را حل کرده‌اند. همچنین هزاران نفر از زائران به برکت کریمهٔ اهل‌بیت مورد عنایت خداوند متعال قرار گرفته و از مشکلات لاینحل، امراض صعب العِلاج و گرفتاری‌های رنج‌آور، رهایی یافته و سلامتی، آرامش و توانمندی خود را به‌دست آورده‌اند.

به حرم مطهر موقوفات متعددی اختصاص یافته که رقبات آن توسط متولیان نظارت و مراقبت و از طریق درآمد و منافع آنها و نیز از نذورات مردم برای توسعه، اِحیا و مَرَمَّت حرم و مسائل دیگر فرهنگی و اجتماعی اهتمام شده است.

فرمان تولیت آستانهٔ مقدسه را در قرون گذشته فرمانروایان صادر می‌کرده‌اند و نخستین آنها مربوط به قرن نهم هجری و ایام حکمرانی سلسلهٔ قره قوینلوها بوده است، هنگام درگذشت شاه صفی به سال ۱۰۵۳ هجری و حمل جنازه‌اش به قم، متولی این بارگاه میرزا محمدمهدی بوده است.[۱]

پیشینهٔ تاریخی

از زمان ساسانیان اقوام دیلمی پیوسته به بلاد جبل (عراق عجم شامل اصفهان، همدان، ری و قم) یورش می‌بردند. مردم قم مشغول برگزاری مراسم نوروز بودند که مورد تهاجم این قوم قرار گرفتند، در این موقع اَحْوَص بن سعد اشعری که از شر

---

۱. عالم آرای عباسی، ۲۵۷.

حَجاج بن یوسف، از کوفه گریخته و به قم پناه آورده بود با نیروهای خود دیلمی‌ها را غافلگیر کرد و آنان را پراکنده ساخت[۱].

همچنین در سال ۷۷ ق مُطَرِّف بن مُغیرَة بن شُعْبَة در مقابل مروانیان قیام کرد و به قم و کاشان آمد و از اهالی این نقاط استمداد کرد که مردم گردش اجتماع کردند و به روایت تاریخ بلعمی در همان موقع که پانزده سال قبل از ورود اشعری‌ها به قم است، مردم این شهر شیعه بوده‌اند و دلیل همکاری با مُطَرِّف دشمنی اهالی قم با بنی امیه و عبدالمَلِک مروان بوده است و اصولاً این فرد از گرایش‌های مردم این سامان آگاهی داشته که به کمک آنان اقتدار خود را فزونی داده است. در سال ۱۳۱ هجری در قم جنگی میان قحطبه سردار ابومسلم با ابن ضُبارَة از عُمّال امویان رخ داد که به شکست دومی منجر گردید.[۲]

بعضی قائل به قدمت شهر قم بوده و آن را از بلاد باستانی دانسته و به شواهد و قرائنی هم استدلال نموده‌اند، از قبیل ذکر «زعفران قمی» در کتابی که مربوط به عصر ساسانیان است و نیز آمدن نام قم در شاهنامهٔ فردوسی، ضمن بیان حوادث سال ۳۲ ق هم آن سرزمین به همین نام بوده است. در اسناد تاریخی و گزارش فتوحات ایران به خلیفهٔ مسلمین از سرزمین قم به عنوان (شق ثیمرة) نام برده‌اند. بنابراین، شهر قم هم مانند شهر نجف و کربلا و مشهد مقدس از شهرهای نوظهور اسلامی است که موجودیت آن را باید در جهات مذهبی ـ سیاسی جست و جو کرد.

سوابق فرهنگی، سیاسی

با ورود اعراب اشعری به قم در سال ۸۳ و برچیده شدن آیین زرتشت، و ایجاد عمران و آبادی‌های بسیار، مردم قم چنان اهمیت و عظمت یافتند که گویی در کشور نیمهٔ مستقل کوچکی در «قلب دارالاسلام» زندگی می‌کردند، چنان‌که از آغاز ظهور خلفای عباسی در ۱۳۲ ق تا اواخر دورهٔ خلافت هارون از دادن خراج به حکومت

---

۱. تاریخ قم، ۲۴۲.

۲. تاریخ طبری، ۵۶/۶.

وقت خودداری می‌کردند و هیچ یک از خلفا توان و جرأت مقابله با آنان را نداشتند. در زمان هارون عباسی که فرمانروایی اسلامی حداکثر توسعه را یافت (سال ۱۸۴ ق) هارون تصمیم گرفت صحابه و دوست‌داران اهل‌بیت علیهم‌السلام را تحت فشار قرار دهد و قم، این کانون ضد ظلم و ستم را سرکوب نماید. لذا هارون «عبدالله بن کوشید قمی» را به حکومت اصفهان (که قم از توابع آن بود) گماشت تا مالیات پنجاه و چند سالهٔ قم را وصول نماید. او هم برادر خود «عاصم» را عامل قم قرار داد. عاصم پس از شکنجه و اذیت و آزار مردم، حتی یک درهم از مالیات معوقه را وصول نکرد، ولی همچنان بر فشار خود افزود تا اینکه عده‌ای از اهالی و بزرگان شهر زبان به شفاعت گشودند، اما به نتیجه نرسیدند. بعد از بی‌نتیجه بودن این وساطت‌ها «عاصم» به‌دست عده‌ای از جان گذشته به هلاکت رسید. همین حادثه باعث عزل عبدالله از حکومت اصفهان شد، ولی عبدالله به دارالخلافه شتافت و با پرداخت یک میلیون درهم خواستار بازگشت به سمت قبلی خود شد، به شرط اینکه قم از تابعیت اصفهان خارج شود. سرانجام با توضیحات قانع کنندهٔ او و بیانات «حمزة بن الیَسَع» ـ از بزرگان قم ـ و عهده‌دار شدن خراج شهر، هارون استقلال شهر قم را پذیرفت و بدین سان این شهر استقلال سیاسی یافت و پس از تعیین حدود آن، مسجد جامع با منبری برای امام جمعه (که نشانهٔ استقلال هر ناحیه بود) در آن ساخته شد هنگام استقلال در این سرزمین دو شهر وجود داشت؛ یک شهر جدید اسلامی به نام «قم» و دیگری شهر زرتشتیان به نام «کُمیدان» که عمال حکومتی و زندان شهر در آنجا بودند؛ چرا که اهل قم عمال حکومت را به شهر خود راه نمی‌دادند.

تاریخ مبارزهٔ بی‌امان مردم قم با ستمگران

مردم قم با حاکمان ستمگر زمان خود همیشه سر ناسازگاری داشتند، در زمان‌های مناسب در برابر آنان دست به شورش و انقلاب می‌زدند و از پرداخت مالیات و حمایت اقتصادی حکومت مرکزی خودداری می‌کردند. بعد از شهادت حضرت رضا علیه‌السلام در سال ۲۰۳ ق و پی بردن مردم قم به جنایت مأمون و دستگاه خلافت، به

عنوان اعتراض به این فاجعهٔ عظیم و اعلان حمایت از حریم مقدس ولایت و امامت، مردم در برابر حاکمان عباسی دست به تمرد زدند، و از دادن خراج و مالیات سالانهٔ شهر خودداری کردند. این انقلاب همگانی حدود ده سال ادامه داشت و سرانجام با یورش سپاهیان حکومتی به فرماندهی «علی بن هشام» به شهر، عده‌ای از سران شهر همراه «یَحیَی بن عِمران» ـ بزرگ قمیان که این نهضت عظیم مردمی را سازماندهی می‌کرد ـ کشته شدند و قسمتی از شهر خراب گردید و مالیات‌های گذشته وصول شد. مردم به تدریج به عمران شهر پرداختند و تا سال ۲۱۶ ق شهر اوضاع آرامی داشت. در همین سال که همزمان با خلافت معتصم بود، مردم به دارالحکومهٔ قم حمله کردند و عامل حکومت «طَلْحی»، را از شهر بیرون راندند و علم مخالفت برداشتند. معتصم به تحریک «طلحی» سپاهی را به فرماندهی «وصیف ترک» مأمور سرکوبی اهالی کرد، و او همراه حاکم رانده شده قم به هر حیله‌ای بود به داخل شهر رخنه نمود و سپاهیانش به قتل و غارت اهالی پرداختند و خانه‌ها و باغ‌های افراد انقلابی را آتش زدند و شهر را به تلی از خاکستر مبدل نمودند. ولی این همه، نتیجه‌ای جز برافروخته شدن خشم عمومی مردم نداشت. لذا پس از مواجه شدن سپاه با اعتراض و مخالفت مردمی، فردی به نام «محمد بن عیسی بادْغیسی» که فردی خوشخو و صدیق بود به حکومت قم گماشته شد؛ حاکم جدید با درایت خاصی که داشت رضایت مردم را جلب نمود و بذر مودتی بین آنها پاشید که تا سال ۲۴۵ ق در این شهر حادثهٔ خونینی پیش نیامد. سرانجام در زمان خلافت متوکل که فردی لاابالی بود و از اهانت به مقدسات دین و بزرگان اسلام هراسی نداشت، مردم عاشق ولایت و امامت قم با دیدن این جسارت‌ها و اهانت‌ها به ساحت مقدس بزرگان دین، آن چنان برآشفتند که در فرصت مناسب با تقویت معارضان حکومت عباسی همچون حسین کوکبی که از اشراف سادات علوی بود دولت علوی کوچکی تشکیل دادند و عمال حکومتی را خلع ید کردند و تا سه سال این حکومت برقرار بود. سرانجام معتمد عباسی، حاکم «بلاد جبل» را مأمور براندازی حکومت علویون و سرکوب نهضت قمیون کرد و او با

سپاهی فراوان پس از سرنگون کردن حکومت حسین کوکبی، اهالی قم را سرکوب و سران آنها را کشت و عده‌ای را زندانی کرد و در ظلم و ستم تا آنجا پیش رفت که آنها برای در امان ماندن از شر او به امام حسن عسکری علیه السلام پناهنده شدند و حضرت برای رهایی از این شر عظیم، دعایی به آنان تعلیم فرمود که در نماز شب بخوانند. این سرکوب‌های خونین هیچ تأثیری در خاموشی شعله‌های انقلاب و قیام علیه ظلم و ستم نداشت؛ لذا مردم قم به مجرد درگیری معتمد با یعقوب لیث (در سال ۲۶۳ ق) و ضعف نیروهای تهاجمی او مجدداً در برابرش به قیام برخاستند. این انقلاب و شورش گاه و بیگاه وجود داشت تا اینکه در زمان معتضد عباسی «یَحیَی بن اسحاق» که شیعه بود، به عنوان حاکم قم منصوب شد و او که شخصی ملایم و پرتجربه بود، کوشش کرد تا از بغض و کینهٔ مردم نسبت به خلفا بکاهد و از به وجود آمدن شورش‌های متوالی جلوگیری نماید. او در این راه موفق شد و با آرامش نسبی شهر و با همکاری او، اقدامات اساسی در شهر صورت گرفت که از آن جمله: خاموش کردن آخرین آتشکدهٔ این سرزمین و بنای مأذنه و منارهٔ عظیمی در کنار مسجد «ابوالصدیم اشعری» بود که صدای اذان را به هر دو قسمت شهر می‌رساند.

مردم قم والیان غیر شیعه از طرف خلفای عباسی را برنمی‌تابیدند؛ چنان‌که در زمان مُعتَز عباسی، وی یکی از سرداران ترک را که موسی بن بقا نام داشت و عامل بلاد جبل بود مأمور فتح قم ساخت که او در یورش به این شهر موفق شد و جمعی را به قتل رسانید و از خلیفه خواست گروهی را به بغداد تبعید کنند.[۱]

چهار سال بعد یعقوب لیث صفاری به قصد تسخیر بغداد، به نواحی مرکزی ایران هجوم آورد و چند روزی را در قم به سر بُرد و با علما و سادات این شهر گفت‌وگوهایی داشت[۲]. به سال ۲۹۱ ق و در زمان خلافت المَکْتَفی بِالله کوثکین بن ساتکین ترک به قم حمله کرد و خساراتی بر این شهر وارد کرد به طوری که اثری از

---

۱. الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ۲۳۹/۵؛ مآخِذ قبل، ۳۸۶.

۲. جغرافیای تاریخی قم، ۲۳۵.

باروی آن باقی نگذاشت و مردم آن را بازسازی کردند در چهار سال بعد که امیر عباس بن عمرو غنوی والی قم بود، بر اثر بارندگی‌های رگباری، سیل مهیبی قم را چنان تهدید کرد که بر خانه‌های اعراب مهاجر آسیب جدی وارد ساخت.[۱]

رشته‌های روشنایی در تاریخ تاریخ

پس از به حکومت رسیدن «یحیی بن اسحاق» و استقرار حکومت اشعریان و موالیان اهل‌بیت علیهم‌السلام «علی بن بابویه» با ریاست و مرجعیت عامهٔ خود، مکتب پربرکت و بی‌نظیری را در قم تأسیس کرد که آمار تربیت‌شدگان آن مرکز بزرگ علمی و محدثان عصر ایشان، تا دویست‌هزار تن نقل شده است. با طلوع ستارهٔ «بویهی» بود که روش مبارزهٔ مردم با دستگاه خلافت تغییر کلی یافت و آنها به مبارزات اصولی پرداختند. از طرفی، پسران «بویه» را تقویت کرده و با قدرت ایشان خلفا را یکی پس از دیگری برکنار می‌کردند و حکومت‌هایی از آل علی علیه‌السلام را در طبرستان به نام ناصر کبیر و ناصر صغیر روی کار آوردند. از طرف دیگر، گروهی از دانشمندان اسلامی برای تبلیغ و ترویج مبانی و معارف دینی، از قم به خدمت امرا شتافتند و اکثر ایشان به مقام وزارت و امارت و ریاست رسیدند و نام وزرای قمی، زینت‌بخش تاریخ سیاست و حکومت شد. وزارت «ابن العمید» در حکومت «رکن‌الدین دیلمی» پس از مشورت با ابن بابویه و صلاحدید آن بزرگوار بود که هجرت علمی مرحوم شیخ صدوق از قم به ری (بنا به دعوت استاد ابن العمید) و آثار گرانقدر علمی ـ فرهنگی این هجرت مقدس، همه از برکات این اقدام سیاسی زعیم بزرگ شیعه در آن دوران است. چنان‌که سفر مرحوم «ابن قولَوَیْه» به بغداد و تأسیس مکتب فقه جعفری در مسجد «براثا» و ده‌ها اقدام علمی ـ فرهنگی که در سراسر عالم اسلام صورت گرفت، همه و همه از برکات مکتب «ابن بابویه» در قم بود. سرانجام این مکتب پربار بود که انقلاب عظیم فرهنگی ـ سیاسی را جایگزین انقلاب‌های محلی کرد و

---

۱. همان، ۲۳۵.

پست‌های کلیدی سیاست و فرهنگ جامعه را در اختیار تربیت یافتگان مکتب اهل‌بیت علیهم‌السلام قرار داد، تا بشریت تشنهٔ حکومت عدل و معارف شیعه را به سرچشمهٔ گوارای اسلام حقیقی و تشیع علوی رهنمون سازند. امروز این ستارهٔ نورانی با درخشش بیشتر دلیل راه میلیون‌ها مسلمان و پایگاه امید بُریدگان از مکاتب بیگانه است، و به راستی قم، ام‌القرای عالم اسلام و حرم اهل‌بیت و عش آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله است.

با قدرت یافتن آل بویه زمینهٔ مناسبی برای ورود قم به عرصه‌های سیاسی فراهم آمد. قمی‌ها به این سلسله برای به‌دست آوردن قدرت حکومتی و تسلط بر دستگاه خلافت کمک کردند، در ضمن گروهی از دانشوران و بزرگان قم به خدمت زمام‌داران این سلسله شتافتند و ضمن دستیابی به مقامات بالای حکومتی و فرهنگی توانستند بر مسائل سیاسی و اجتماعی قلمرو آنان تأثیرگذار باشند، از صاحب بن عباد وزیر فخرالدوله و موید الدوله نامه‌هایی در دست است که در آنها از سوی پادشاه آل بویه سفارش قمی‌ها شده است. حسین بن محمد قمی به سفارش صاحب بن عباد تاریخ قم را تألیف کرد و چون مردم قم از قاضی خویش شکایت کردند صاحِب بن عَباد او را عزل کرد، همچنین وی یکی از اشخاص مورد توجه خود را به نام محمد بن حامد، متصدی بَرْید قم کرد، نقل کرده‌اند صاحب بن عباد در زمان وزارت فخرالدوله به قم آمد و سال مالی خراج را منظم و معین ساخت و مردم را از برخی تعدی‌ها و بی‌عدالتی‌ها رهانید[1].

در سال ۳۴۵ ق بین اهالی اصفهان که به مذهب اهل سنت گرایش نشان می‌دادند و قمی‌های شیعه نزاعی شدید رخ داد؛ رکن الدوله دیلمی از ماجرای مزبور عصبانی شد و ضمن مجازات افرادی که مردم قم را به قتل رسانیده و اموالشان را غارت نموده بودند، دارایی آنان را مصادره کرد و از بهای این اموال، خسارات وارد شده به قمی‌ها را جبران نمود.[2]

---

۱. یَتیمةُ الدَّهر، ثَعالِبی، ۱۹۱؛ تاریخ قم، ۱۴۵.

۲. قم، علی معصومی، ۴۰.

با وجود توجه آل بویه به قم، چنین به نظر می‌رسد که قم از نیمهٔ دوم قرن چهارم هجری رونق علمی خود را از دست داده است؛ تا آنجا که نویسندهٔ گمنام کتاب حُدودُ العالَم (تألیف در سال ۳۷۲ هجری) قم را شهری بزرگ، اما ویران معرفی می‌کند؛ و مؤلف تاریخ قم (تألیف ۳۸۷ ق) قم را شهری مندرس وصف می‌نماید که اهلش منقرض گشته‌اند[۱]. رحلت محدثی چون ابن بابَوَیْه قمی (۳۲۹ ق) مهاجرت کاروانی از مشاهیر قم به ری، بغداد، همدان، شیراز، نیشابور به دعوت رجال حکومت و یا اقلیت‌های شیعه در این شهرها و یا به قصد ترویج مذهب و قوت گرفتن کانون‌های تشیع در کرخ بغداد و ری و اقتدار مکتب کلامی و فکری شیعهٔ بغداد به مدد شیخ مفید و شاگردانش می‌تواند از دلایل این رکود باشد. با این حال حیات علمی در این شهر توسط کاروانی از محدثان، فقها و متکلمان، جانی تازه گرفت و موقعیت و اهمیت علمی خود را حفظ کرد.[۲]

از نیمهٔ قرن پنجم هجری قم چنان رو به پیشرفت نهاد و رشد همه جانبه‌ای را آغاز کرد که در اواسط قرن ششم در دو جای آن نماز جمعه برگزار می‌گردید[۳]. از کارگزاران سلجوقی که به قم نظر نیک داشته و آنان را تکریم نموده است امیر غازی عادل صاتمار پسر قایماز، از امیران با نفوذ سلجوقی است که در طلیعهٔ نامه‌ای خطاب به قمی‌ها می‌نویسد: اهل قم از سوی خدای تعالی نزد ما ودیعت‌اند و ما را رعیتی (مراعات کننده) مبارکند تا قم را نامزد دیوان ما کرده‌اند (خراج و درآمد قم در اختیار وی بوده است) هر روز ما منزلتی و مرتبتی پدید آمده است و ما ایشان را به فال کرده‌ایم (به فال نیک گرفته‌ایم) عبدالجلیل قزوینی که این نامه را درکتابش ذکر کرده است می‌افزاید وقتی چنین پادشاه حنفی متعصب مُلحدکُش در حق قمی‌ها چنین نویسد جز از روی بصیرت و حقیقت نباشد زیرا پادشاه از رعیت پروا نکند و بیهوده نمی‌نویسد.[۴]

---

۱. حدود العالم، ۱۴۲؛ تاریخ قم، ۱۳.

۲. مجموعهٔ مقالات، ۲۰۵/۲.

۳. النقض، عبدالجلیل رازی قزوینی، ۴۳۰.

۴. النقض، ۱۶۷.

در حملهٔ مغول و به سال ۶۱۷ هجری قم قربانی تعصب‌های مذهبی گردید و به سختی ویران شد و مردمش قتل عام شدند، در یورش اول و دوم مردم تسلیم مهاجمان گردیدند ولی در نوبت سوم با تحریک مخالفان شیعه که در سپاه مغول بودند، امیر جبه نویان فرزند چنگیزخان کشتار خونینی در قم به راه انداخت؛ از جملهٔ مقتولین ابوالمَعالی اسماعیل نقیب النَّقبای سرزمین خوارزمشاه معروف به سید سربخش بود که بقعه‌اش اکنون زیارتگاه مردم است، شهر قم در این فتنه به تلی از خاک مبدل گشت و بعد از این حمله، محل شهر به دو سوی رودخانهٔ قمرود و مجاورت آستانهٔ حضرت فاطمهٔ معصومه علیها السلام انتقال یافت و شهر اسلامی براوستان به نام «قم درویش» خوانده شد و احدی حاضر نگردید به منزل سابق برگردد، به همین دلیل قزوینی آن را به عنوان ویرانه‌ای معرفی می‌کند و حَمدُالله مُستوفی در اوایل قرن هشتم هجری دربارهٔ قم می‌نویسد: اکثر آن شهر اکنون خراب است، البته در سالی که غازان خان مغول، قبل از رسیدن به مقام ایلخانی، حاکم قم بود، این شهر تا حدود زیادی تجدید حیات یافت و به همین جهت ابوالفدا قم را در قرن هشتم هجری از شهرهای بزرگ و معتبر عراق عجم بر شمرده است ولی تا آخر قرن نهم هجری قم هرگز موقعیت و اهمیت گذشته را به‌دست نیاورد.[۱]

گروهی از مورخان نوشته‌اند امیر تیمور گورگانی مردم قم را از دم تیغ گذرانید و برخی از لوازم حرم مطهر حضرت فاطمهٔ معصومه علیها السلام را به یغما برد و چون مخالف شیعه بود این شهر را کاملاً ویران ساخت؛ اما مؤلف کتاب قم در قرن نهم هجری یادآور شده است اصولاً تیمور قم را ندیده و از آن عبور نکرده است، البته او در سال ۷۸۴ ق نامه‌هایی به امیران نواحی مرکزی ایران نوشت و همگی را به حضور طلبید که همهٔ آنان جز امیر مازندران اطاعت کردند، امیر قم، ابراهیم قمی، جزو تابعین بود. بر این اساس قم در اوایل حملهٔ تیمور جزو قلمرو وی به حساب می‌آمد و کارگزارانش بر آن حکمرانی می‌کردند.

---

۱. رَوضَة الصَّفا، خواندمیر، ۹۸؛ تاریخ مغول در ایران، بر تولد اشپولر، ۲۳۹؛ آثار البلاد، قزوینی، ۴۴۲.

اولاد تیمور از آنجاکه به حضرت امام رضاعليه‌السلام ارادت می‌ورزیده‌اند، به قم توجه شایانی نمودند و شاهرخ پسرش به زیارت خواهر آن حضرت در قم می‌آمد، او فرمان تولیت این آستانه و نقابت سادات قم را صادر کرد. در ۸۴۶ ق میرزا سلطان محمد بهادر، پسر بایسنقُر چون از طرف جدش شاهرخ میرزا به حکمرانی عراق عجم منصوب شد، قم را تختگاه خویش قرار داد به همین مناسبت سید ظهیرالدین مرعشی قم را دارالسلطنه نامیده است.[۱]

در تاریخ جدید یزد آمده است: سلطان محمد بهادر با امیرزادگان متوجه قم شد و چون به حوالی شهر رسید سادات، قضات، مشایخ و اکابر قم، کاشان، ساوه و ری با نثر پیشکش به استقبال آمدند و قم خراب معمور گردید و اهالی آن به رفاه رسیدند، سلطان محمد، شرف‌الدین علی یزدی را از یزد به قم فراخواند و او با عزت و احترام وارد قم گشت و از مردم خواست حکومت شاهزاده محمد بهادر را گردن نهند، کارگزاران قم اظهار انقیاد کردند.[۲]

در اواخر دهۀ دوم قرن نهم هجری قم جزو شهرهای پرجمعیت، آباد و معتبر ایران به شمار می‌آمد به جز موارد فوق در بعضی سال‌های دیگر این قرن نیز قم محل اقامت زمستانی پادشاهان وقت بوده است.

حسن بیک روملو می‌گوید پیربوداق (فرزند جهانشاه) برای ملاقات پدر از شیراز به قم آمد؛ به گفتۀ این مورخ اوزون حسن در سال ۸۷۴ ق از شیراز متوجه قم گردید و در منزل الیاس خواجه نزول اجلال کرد و هر چهارشنبه بر سریر سلطنت که در پیشگاه خانه می‌زدند، نشسته بارعام می‌داد تا دادخواهان ممالک محروسه در آن روز، عرض حاجات می‌کردند در زمستان و دو ماهی از بهار بر این منوال مقدر بود و هر شب جمعه سادات، علما و اشراف به مجلس وی می‌آمدند و لطائف، مواعظ و ذکر صلحا و ابرار بیان می‌کردند، کنتارینی هم گفته

---

۱. جامع مفیدی، ۲۹۹؛ تاریخ گیلان، ۲۵۱.

۲. تاریخ جدید یزد، ۲۳۰.

است در سال ۸۷۸ هجری با اوزون حسن وارد قم شدیم و به زحمت موفق شدیم خانه‌ای برای خود و همراهان بیابیم، او می‌افزاید حداقل چهارصد نفر هر روز بر سر سفرهٔ این حاکم در قم غذا می‌خوردند.[۱]

با روی کار آمدن صفویه و رسمی شدن مذهب تشیع در ایران، قم به عنوان اولین کانون و خاستگاه شیعیان مورد توجه ویژه‌ای قرارگرفت و این شهر با تسلط کامل سپاهیان شاه اسماعیل در سال ۹۰۹ ق بر قم، در ابعاد گوناگون پیشرفت‌هایی نمود و از مراکز مهم فرهنگی و فقهی شیعه گردید. قم در دورهٔ صفویه سهم وافری از عمران و آبادانی به‌دست آورد به طوری که بسیاری از آثار تاریخی این شهر مربوط به این دوره است. شاه عباس برای تضعیف بنیهٔ اقتصادی دولت عثمانی که یکی از راه‌های درآمد آنان زیارت عتبات عراق بود، مردم را تشویق به زیارت حضرت امام رضا علیه‌السلام و حضرت فاطمهٔ معصومه علیهاالسلام می‌نمود و به مشهد و قم جنبهٔ زیارتی بیشتری بخشید تا مردم برای زیارت کمتر به عراق بروند. سیاحان خارجی که در این دوره به ایران آمده‌اند از قم به عنوان شهری بزرگ با انبوهی از جمعیت و بناهای عالی و باغ‌های زیبا که بارگاه حضرت فاطمهٔ معصومه علیهاالسلام را احاطه کرده‌اند، همچنین از فراوانی نعمت، بازارهای بزرگ و خوب، مساجد متعدد، و زهد و پارسایی مردمش آگاهی‌هایی ارائه داده‌اند.

شاهان صفوی هر یک به نوعی در زیباسازی و تزیین بناهای حرم مطهر قم تلاش کردند و اموالی را وقف این بارگاه نمودند، موقعیت معنوی قم سبب گردید که مشاهیری چون عبدالرزاق لاهیجی قمی، ملّا محمدطاهر قمی، قاضی سعید قمی، سید صدرالدین رضوی قمی و ملّاصدرا در این شهر مشغول تدریس و تربیت شاگردان گردیده و در علوم معقول و منقول آثاری ارزشمند به نگارش درآوردند.

شاه عباس در سال ۱۰۰۴ ق سفیران ازبک‌ها و عثمانی‌ها را در این شهر به حضور خود پذیرفت. شاه عباس دوم نیز مدتی از سال را در قم توقف داشت، در

---

۱. تشکیل دولت ملی در ایران، والتر هینتس ۱۷۹؛ احسن التواریخ، حسن بیک روملو، ۳۲۸؛ سفرنامهٔ وِنیزیان، ۴۲؛ تاریخ مذهبی قم، ۱۷۲.

یکی از سال‌ها که در این دیار به سر می‌برد آزمایش توپخانه در حضورش صورت گرفت و نیز وی به مولا محسن فیض کاشانی در نماز جماعت اقتدا کرد، حکمرانان و داروغه‌های قم و سفرا و فرستادگان فوق‌العادهٔ ایران در عصر صفویه از میان رجال برجستهٔ قم برگزیده می‌شدند. پادشاهان و وابسته‌گان حکومتی بنا به وضعیت خودشان در قم دفن می‌شدند. و به گفتهٔ سیاحان این عصر، آبادانی واقعی قم از زمانی آغاز گردید که شاه صفی در این شهر مدفون شد.[۱]

افغان‌ها برای تصرف اصفهان، قم را خط مقدم مقاومت‌ها و حملات خود قرار دادند، این امر سبب گردید که افراد زیادی از سربازان افغانی در قم مستقر باشند و به آزار اهالی این شهر بپردازند، در این روزگار مهاجمان مذکور تمام مدارس قم را انبار غله و علوفهٔ اسب‌ها و سربازان چندهزار نفری خود کردند و از نظر اقتصادی مردم را تحت فشار قرار دادند، وقتی اشرف فغان از نادرشاه در مهماندوست دامغان شکست خورد به اصفهان گریخت؛ اما هنگام عبور از قم برخی زیورآلات و اشیای گران‌بهای آستانهٔ حضرت فاطمهٔ معصومه علیها السلام را به غارت برد.[۲]

نادرشاه افشار در دوران نیابت سلطنت، سران سپاهی مقیم دربار صفوی را با نیرنگ به قم دعوت کرد تا تدارک امر برکناری شاه عباس سوم را بی‌حضور هواداران وی ببینند. وقتی نادر به قدرت رسید و به این شهر گام نهاد، گروهی را کشت و عده‌ای را زندانی نمود، بسیاری افراد هم در پی آشفتگی‌های مزبور، این دیار را ترک کردند. چند سال بعد اهالی قم علیه یکی از جانشینان نادر که ابراهیم شاه نام داشت شوریدند، این خیزش به رهبری یکی از بازماندگان صفوی به نام میر سید محمد متولی صورت گرفت؛ آنان موفق شدند سازمان لشکری و تدارکاتی این حاکم را بر هم بریزند و وی را به قتل رسانیدند.

---

۱. مجموعهٔ مقالات، گروهی از نویسندگان، ج ۳، ۴۰۲.

۲. قم، علی معصومی، ۵۲؛ مجموعهٔ مقالات، ۴۰۳/۳.

افغان‌هایی که در سپاه نادر بودند به دنبال قتل وی در ایالات گوناگون پراکنده شدند. کریم خان زند از ناحیهٔ این افراد احساس خطر کرد و در عید نوروز سال ۱۱۷۲ ق دستور داد تا عده‌ای از افغان‌های مقیم قم، را به قتل برسانند که اموال آنان از طرف کارگزاران حکومتی ضبط گردید.[۱]

پرتو افشانی

جایگاه ممتاز و بی‌نظیر قم از نظر مذهبی و روحانی غیر قابل انکار است؛ چراکه این شهر از آغاز موجودیت تا امروز، در طول سیزده قرن پایتخت شیعهٔ امامیه خوانده شده و مهد دانش و فضیلت و سرچشمهٔ جوشان مکتب و معرفت بوده است. خدمات برجسته و مساعی ارزنده دانشمندان قم در راه احیای آیین تشیع و نشر معارف دینی و فرهنگ پربار اسلامی، به حدی بود که تاج کرامت ابدی دینی بر تارک شریف آنان نهاده شد که: «لَوْلَا الْقُمِّيُّونَ لَضاعَ الدينُ» آری، قم شهری است که خشت اول معنویت آن راگروهی از صحابه و دوستان ائمه علیهم‌السلام از اعراب اشعری، با مصالح ایمان و ملاتِ تولی به کارگذاشتند و شالودهٔ این شهر مقدس را از سال ۸۳ ق و در دوران امام باقر و امام صادق علیهماالسلام طرح‌ریزی نمودند. این شهر در میان فرمانروایی اسلامی، چون کشوری مستقل و با مقرراتی خاص اداره می‌شد و از مزایا و ویژگی‌هایی برخوردار بود و حتی در دوران اختناق حاکم بر امامیه هم مردم قم بدون تقیه با کمال آزادی عقیده در این دیار مقدس به جمع‌آوری آثار و اخبار آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و تدوین آنها پرداختند و در سرود آسمانی اذان، بر فراز ارتفاعات با صدای رسا بر ولایت علی علیه‌السلام شهادت می‌دادند. مکتب امامیه اولین بار به‌دست اعراب اشعری در قم افتتاح گردید که فقه شیعه به طور رسمی و علنی در آن تدریس می‌شد و مشعل هدایت و ارشاد در این شهر فروزان گردید و تربیت‌یافتگان این مکتب الهی بر سایر بلاد اسلامی نورافشانی کردند.

---

۱. مختصر تاریخ ایران در دوره‌های افشاریه و زندیه، ۱۸۲.

قم مقارن آمدن حضرت معصومه علیها السلام

گویا آوازهٔ تشیع مردم قم در آن زمان تا مدینه رسیده بوده و حضرت فاطمهٔ معصومه ـ سلام‌الله علیها ـ از وجود آن شهر و ارادت و محبت مردم آن نسبت به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله اطلاع داشته‌اند، زیرا چون به ساوه رسید و بیمار شد، پرسید از اینجا تا قم چند فرسنگ فاصله است؟ و دستور فرمودند: وی را بدان شهر برند. مردم قم در آن وقت نسبت به خلفا نافرمان بودند و از این رهگذر خسارات فراوان دیدند. این نافرمانی در صورتی شدت می‌یافت که والی غیر شیعه برای قم معین می‌شد؛ طبق مدارک موجود، مردم قم والی و قاضی‌ای را که دارای مذهب ایشان نبودند نمی‌پذیرفتند، حتی در زمان شاه اسماعیل صفوی که سلطان مراد عثمانی مدتی بر ایران غلبه کرده و یک نفر به نام اسلمس بیک را حاکم قم قرار داده بود، آن مرد به علت مخالفت اهالی، مذهب شیعه را پذیرفت و کلمهٔ یاعلی را بر روی سینهٔ خود نقش کرد... طبق نوشتهٔ بلاذری، مردم قم در زمان مأمون نافرمانی کردند و از پرداخت خراج سرباز زدند. مأمون، علی بن هشام مروزی را فرستاد و با سپاهی او را مدد داد تا با قمی‌ها بجنگد. یحیی بن عمران راکه حاکم قم بود به قتل رسانید، باروی شهر را با خاک یکسان نمود و خراج قم را (که از زیادی آن شکایت داشتند) بیش از سه برابر کرد (دو میلیون درهم را تا شش میلیون بالا برد) این موضوع را ابن اثیر نیز در ضمن وقایع سال ۲۱۰ آورده است. چهل پنجاه سال بعد، باز در زمان معتز عباسی پسر متوکل، مردم قم نافرمانی کردند، موسی بن بغ عامل بلاد الجبل (بلادالجبل تقریباً همان عِراق عجم است که قم هم جزء آن بود) به قم حمله کرد، جمع کثیری را کشت و جمعی دیگر را به فرمان معتز، تبعید کرد. اما وضع قم از نظر شهری آن‌طور که یعقوبی در حدود پنجاه سال بعد از آمدن حضرت فاطمهٔ معصومه علیها السلام نوشته است، دو قسمت بوده که به مجموع این دو قسمت قم می‌گفته‌اند (در حالی که مقارن آمدن اشعری‌ها، هفت قسمت بوده) و رودخانه از میان آن دو می‌گذشته (امروزه هم رودخانه شهر قم را به دو قسمت کرده) و پل‌های

سنگی آن دو را به یکدیگر مربوط می‌ساخته است. قسمت بزرگ‌تر به نام منیجان قلعه‌ای از آن ایرانیان قدیم وجود داشته است. قسمت کوچک‌تر به نام کمیدان در سمت چپ رودخانه واقع بوده است. مردم قم در آن وقت دو دسته بودند: یک دسته عرب‌های بنی الاشعر و آل مذحج، دیگری مردم بومی که از نژاد ایرانی بودند. منیجان همان شهر اصلی قم است و در تاریخ قم به نام بلدهٔ ممجان آمده و تصریح شده به اینکه ممجان نفس قم است و در جای دیگر چنین ذکر شده که کمیدان قصبهٔ قم است.

حضرت علی بن موسی الرضاعليه‌السلام در قم

دربارهٔ عبور علی بن موسی الرضاعليه‌السلام از قم به هنگام رفتن به مرو (بنا به دعوت مأمون) در بیشتر مأخذها اشاره‌ای نشده است، اما قرائن و مدارکی، آمدن آن حضرت را به قم تأیید، بلکه ثابت می‌کند، نخست آنکه در قم محله‌ای به نام شاه خراسان در اواسط خیابان آذر وجود دارد که در همین محل مدرسه‌ای به نام مدرسهٔ رضویه بنا شده است. مردم قم از قدیم معتقد بوده‌اند که علی بن موسی الرضاعليه‌السلام زمانی که به قم آمد، در همین محل نزول اجلال فرمود و از چاهی که هم اکنون در آن مدرسه موجود است، آب نوشید و غسل کرد و وضو ساخت و این امر سینه به سینه تا به امروز رسیده است. دیگر اینکه روایتی است که ابن الفقیه از امیرالمؤمنین‌عليه‌السلام نقل کرده و در ضمن آن آبی در قم وصف شده که حضرت رضاعليه‌السلام در آن غسل خواهد کرد. دلیل سوم، نوشتهٔ تاریخ قم است که امام علی بن موسی الرضاعليه‌السلام از آب مزبور نوشید و در آن غسل کرد. در تاریخ قم نوشته شده است که حضرت رضاعليه‌السلام در مصاحبت رجاء بن ضحاک، به راه بصره و فارس و اهواز (ظاهراً صحیح اهواز و فارس می‌باشد) به طوس آمد اما از چه راهی به قم آمد و آمدن او به چه نحوی بود؟ متعرض نشده است. دلیل چهارم این است که ابن طاووس از علمای معروف شیعه در قرن هفتم، کیفیت ورود علی بن موسی الرضاعليه‌السلام را به قم در کتاب فَرْحَةُ الْغَرِیِّ شرح داده و چنین نوشته

است: «چون مأمون از خراسان، حضرت رضاعليه‌السلام را طلب کرد، آن حضرت از مدینه به بصره آمد و در راه خود به کوفه نرسید و از بصره از راه کوفه به بغداد رفت و از آنجا روانهٔ قم شد. اهل قم به دیدن ایشان آمدند و در آنکه کدام یک افتخار مهمان‌داری آن حضرت را پیدا کند، با یکدیگر به بحث و نزاع برخاستند. امام فرمود: شتر من خود مأمور است که در کجا فرود آید؛ شتر در مقابل خانه‌ای زانو زد. صاحب آن خانه در خواب دیده بود که فردا امام رضاعليه‌السلام مهمان او خواهد بود، دیری نپایید که خانهٔ مزبور مقام شامخی پیدا کرد و امروز (قرن هفتم) مدرسه‌ای است که رهگذر است.» به احتمال قوی مدرسهٔ مزبور همین مدرسهٔ رضویهٔ فعلی است که در اثر مرور زمان، بنای اصلی به کلی از میان رفته و تجدید بنا شده و قسمتی از آن جزء خیابان گردیده است. قرائنی که ذکر شد، همه دلالت دارد که علی بن موسی الرضاعليه‌السلام به قم آمده و شاید چند روزی در این شهر اقامت فرموده، ولی شیخ صدوق تصریح کرده است به اینکه مأمون دستور داده بود که حضرت رضا در راه خود به خراسان، از کوفه و قم عبور نکند. عبارت صدوق در این باره چنین است: «مأمون به امام رضاعليه‌السلام نوشت که از راه کوفه و قم نیاید، بنابراین از راه بصره و اهواز و فارس، به مرو رسید.»

ظاهراً مقصود مأمون این بوده که علی بن موسی الرضاعليه‌السلام از کوفه و قم ـ یعنی دو مرکز عمدهٔ شیعه و دوست‌داران اهل‌بیت ـ عبور نکند. حضرت از کوفه عبور نکرد و به همین جهت، بنابر نوشتهٔ ابن طاووس به زیارت امیرالمؤمنین‌عليه‌السلام نایل شد. ولی آیا طبق دستور مأمون به قم هم نیامد یا رجاء بن ضحاک که مأمور بردن آن حضرت از مدینه به مرو بود، نگذاشت که از قم عبور کند؟ گویا در این باره سندی در دست نباشد. بنابراین و با توجه به دلایلی که قبلاً ذکر شد، تشریف فرمایی علی بن موسی الرضاعليه‌السلام به قم تقریباً مسلم می‌شود. قم در مسیر راه‌های اصلی نبوده است.

راه‌هایی که در قدیم از اطراف به قم منتهی می‌شد، همچنین راه‌هایی که از قم به شهرهای مجاور قم می‌رسید، در کتب مسالک و ممالک ذکر شده، اما آن‌طور که معلوم می‌شود، قم مانند امروز سر راه نبوده است. که مثلاً هر کس از خراسان یا از

ری می‌خواست به فارس و خوزستان و کرمان و عراق برود، ناگزیر باشد از قم عبور کند، کسی به قم می‌آمد که یا مقصدش قم بود یا به مناسبت و علتی ترجیح می‌داد از این شهر عبور نماید. از ری به اصفهان راهی بود که گویا از حاشیهٔ کویر می‌گذشت و کاشان و قم در کنار این راه قرار نداشت. از جمله قرائن این امر، داستان خروج «مُطرِّف بن مُغیرَة بن شعبه» بر «حَجاج بن یوسف» در سال ۷۷ هجری است که مطرف، قم را پایگاه خود قرار داده بود، حَجاج به «عَدِی بن وتاد» فرمانروای ری نوشت که با سه چهارم از سپاهی که در اختیار دارد به جی (اصفهان) برود و از آنجا با سپاه «بَراء بن قَبیصَه» رهسپار جنگ با مُطَرِّف (در قم) بشود. مسلم است که «عدی» هنگام رفتن از ری به اصفهان از قم عبور نکرد و نمی‌توانست عبور کند، زیرا قم و کاشان و این حدود در اختیار مطرف قرار داشت. راهی که «عدی» از آن عبور کرد، احتمالاً تا زمان صفویه هم باقی بوده است و بنابر احتمالی، شاه عباس اول در سفر پیادهٔ خود به مشهد از همین راه رفته و از کاشان و قم نگذشته است و مورخان دورهٔ صفویه (از جمله اسکندربیک منشی در عالم آرای عباسی) عبور وی را از قم، متعرض نشده‌اند. عبور «شاه عباس» از طبس و ترشیز (کاشمر فعلی) تقریباً مسلم است، اما آیا از راه یزد بوده که با خرابی و دشواری آن راه بعید به نظر می‌رسد، یا از راه معمولی که از سمنان و دامغان می‌گذشته است؟ به تازگی سندی جغرافیایی به‌دست آمده که شهرها و نواحی مسیر شاه عباس را در سفر مشهد (ظاهراً همین سفر پیاده) معین کرده است؛ به موجب این سند، وی از قم نیز گذشته است. سند مزبور، نقاط بین راه شاه عباس را در سفر مشهد چنین نوشته است: کاشان، قم، ساوه، قزوین، خار (خوار از توابع ری)، سمنان، ییلاق، دامغان، سبزوار، مَزینان ملک جام کریلو، طبس، خراسان (مشهد). از این گذشته، در نقشه و صورتی که «ابن حَوقَل» از ناحیهٔ جبال رسم کرده، کاملاً مشخص است که قم و کاشان در سر راه معمولی ری به اصفهان نبوده است. و ابن رسته و ابن خردادبه نیز در شرح منازل میان راه بغداد به ری، نامی از قم نبرده‌اند.

علاقهٔ اهالی قم به خاندان پیغمبرﷺ

مردم قم از آغاز فتح آن شهر به‌دست مسلمانان و پذیرفتن دین مبین اسلام، به دوست‌داری اهل‌بیت پیامبرﷺ شهره بودند و قمی همواره مثال کاملی بوده است برای یک شیعهٔ متعصب و علاقه‌مند به مذهب خود و این علاقه و محبت در طول تاریخ یک‌هزار و سیصد سالهٔ قم در عصر اسلام، پیوسته در آنان وجود داشته و با وسایل و کیفیات گوناگون آن را به ثبوت رسانیده است. قمی‌ها در زمان ائمهٔ اطهارعلیهم‌السلام آنچه از ملک و عقار داشتند، حتی خانه و بعضی از ایشان تمام مایملک خود را وقف ائمه کردند و هر سال خمس اموال خود را برای امامانعلیهم‌السلام می‌فرستادند. دیگر آنکه اولاد علیعلیه‌السلام را گرامی داشتند و به آنان مقام و مسکن دادند و آب و ملک به ایشان بخشیدند شهرت مردم قم در دوست‌داری اهل‌بیت در زمان ائمه به حدی بود که به گوش مأمون خلیفهٔ معروف عباسی نیز رسیده بود. زیرا وی در ضمن جریان مفصلی که در آن از علت تفویض ولایت عهدی به علی بن موسی الرضاعلیه‌السلام برای رَیان بن الصَّلْت شرح داده، گفته است: کسی را نمی‌یابم که در این کار (تفویض خلافت به آل علی) مرا یاری دهد، به راستی تصمیم گرفتم که اهل قم را شعار و دثار خود (یعنی یاران باطنی و ظاهری خود) قرار دهم.

تاریخ معاصر

قم عرصهٔ نبرد خاندان زند و قاجارها برای تسلط بر ایران بود. در سال ۱۲۰۸ ق قم توسط آغا محمدخان قاجار فتح گردید و او در این شهر به قتل عام مردم و آتش زدن خانه‌ها پرداخت؛ اما جانشین وی، فتحعلی‌شاه قاجار نذر کرد که اگر بر مخالفان غلبه یابد به عُمران حرم مطهر و این شهر بپردازد، او گنبد آستانهٔ مقدسه را مطلاکرد و اقدامات دیگری نیز در قم انجام داد، در زمان قاجاریه قم محل ضرب سکه بود چنانچه این برنامه در قرن سوم هجری در این شهر صورت می‌گرفته است. برخی افراد خاندان قاجار از جمله فتحعلی‌شاه، محمد شاه (پدر ناصرالدین شاه)، مَهد

عُلیا (مادر ناصرالدین شاه)، و تعدادی از شاهزادگان و رجال سیاسی این عصر در صحن‌های حرم حضرت فاطمهٔ معصومه علیها السلام دفن گردیده‌اند[۱]. بعد از به چوب بستن تُجار توسط علاءالدوله حاکم تهران به بهانهٔ گران شدن قند، بازرگانان و دو تن از علما (سید محمد طباطبایی و سید عبدالله بهبهانی) در حرم حضرت عبدالعظیم علیه السلام بست نشستند. آنان خواهان برخی اصلاحات و برکناری علاءالدوله بودند، بعد از چندی تقاضای عِدالت‌خانه کردند که مظفرالدین شاه موافقت کرد ولی با پایان یافتن این تحصن به خواسته‌های علما و مردم توجه نکرد. این بار علما و دیگر مخالفان برای تحقق خواسته‌های خود به قم رفتند و در این شهر تحصن اختیار کردند، روز به روز بر تعداد معترضین و این جمع افزوده می‌شد تا آنکه شاه تسلیم خواسته‌های آنان گردید. مهاجرت کبری از ۲۳ جمادی‌الاول ۱۳۲۴ ق تا ۲۴ جمادی‌الثانی همین سال یک ماه طول کشید.[۲]

در جنگ جهانی اول اگرچه ایران موضع بی‌طرفی نشان داد ولی درگیری به مناطقی از این کشور کشیده شد قُشون روس که حوالی تهران بودند قصد اشغال مرکز ایران را داشتند، به پیشنهاد آیت‌الله مدرس مقرر گردید دولتی موقت تشکیل شود تا جدای از دولت مرکزی به اقداماتی برای خنثی کردن نقشه‌های متفقین (روس و انگلیس) بپردازد، این دولت سیار توسط متحدین (آلمان، اتریش و دولت عثمانی) به رسمیت شناخته شد، قشون روس برای در هم کوبیدن این تشکیلات مردمی به سوی قم و ساوه حرکت کرد و در حوالی شهر قم با نیروهای کمیته دفاع ملی به نبرد پرداخت، قوای مهاجر پس از تحمل تلفات و از دست دادن جنگ‌افزار شکست خورد و قم به اشغال روس‌ها درآمد و سران مهاجر به سوی نواحی غربی ایران رفتند، بدین‌گونه قم از ۱۴ دی ۱۲۹۴ ش چند سالی در

---

۱. تاریخ مذهبی قم، ۱۷۷؛ قم، علی معصومی، ۵۶.

۲. تاریخ بیداری ایرانیان، ناظم الاسلام کرمانی، ۵۷۶/۱؛ انقلاب مشروطه، مهدی ملک‌زاده، ۷۵/۱ به بعد؛ تاریخ مشروطهٔ ایران، احمد کسروی، بخش اول، ۱۰۶.

تصرف قوای نظامی و اداری روس قرار داشت (شهید مدرس ماه مجلس، غلامرضا گلی‌زواره؛ مدرس قهرمان آزادی، حسین مکی، ۱۱۳).

آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری (متولد ۱۲۷۶ ق) که دانش‌آموختهٔ حوزهٔ نجف و سامرا و در فقه و اصول دارای مبانی متقن و مستحکم بود، در سال ۱۲۹۳ ش (۱۳۲۳ ق) به ایران بازگشت و در اراک حوزهٔ علمیه‌ای بنیان نهاد و بعد از هشت سال در ۲۲ رجب سال ۱۳۴۰ ق (۱۳۰۱ ش) به قصد زیارت بارگاه حضرت فاطمهٔ معصومه علیها السلام به قم آمد و مورد استقبال اقشار گوناگونی از مردم قرار گرفت، علمایی چون شیخ محمدتقی بافقی، شیخ محمد سلطان الواعظین تهرانی، حاج میرزا محمد ارباب و شیخ محمدرضا شریعتمدار وی را تشویق به اقامت در قم نمودند که او پذیرفت و حوزهٔ علمیهٔ این شهر را تأسیس نمود. پس از ورود آیت‌الله حائری به قم، رجال سیاسی به دیدارش رفتند و احمدشاه قاجار به قم رفت و بنیان‌گذاری حوزهٔ علمیهٔ قم را به وی تبریک گفت[۱].

در اهمیت این حرکت علمی، فرهنگی و مذهبی باید گفت: نتایج منفی ناشی از انقلاب مشروطه، ضربه‌های سیاسی اجتماعی به جامعهٔ روحانیت وارد ساخت، حتی دیانت بر اثر تحریکات برخی بیگانگان و اعوان و انصار آنان در معرض تهدید قرار گرفت. مشروطیت موجب گردید اختلافات فکری و علمی برخی مجتهدان که ناشی از برداشت‌های متفاوت آنان از منابع فقهی و روایی بود، مورد سوء استفاده برخی مغرضان قرار گیرد. شهادت شیخ فضل‌الله نوری به دلیل دفاع از مشروطهٔ مشروعه، ترور سید عبدالله بهبهانی و برخی ترورهای نافرجام دیگر، احساس خطر علما را جدی‌تر نمود.

از نقطه نظر سیاسی، فرهنگی و اجتماعی تأسیس حوزهٔ علمیهٔ قم یک خواست درونی و روحی به منظور مقابله با تهاجم فرهنگی و حتی برخی جریان‌های ضد اسلامی و سوء استفادهٔ برخی جناح‌ها و تحرکات بیگانه و حملات بیگانگان و

---

۱. آثار الحُجة، محمدشریف رازی، ۱۵؛ تشیع و مشروطیت در ایران، عبدالهادی حائری، ۱۸۰.

انحراف فکری تجددطلبان بود. و از آنجا که این حوزه درست بعد از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ ش تأسیس گردید، این واقعه و دخالت اجانبی چون انگلیس در امور داخلی ایران و تهدید استقلال فرهنگی مردمان شیعهٔ این سرزمین، علمای ایران را به مقاومتی همه جانبه فراخوانده و در فراهم ساختن زمینه‌های مهاجرت آیت‌الله حائری به قم و استقرار در این شهر تسریع کرده باشد[۱].

تشکیل حوزه و انتقال مرجعیت شیعه به قم، این شهر را به عنوان مرکز ثقل کشور پس از تهران درآورد به گونه‌ای که احمد شاه و حکام بعدی ناگزیر به کنار آمدن با مراجع تقلید و جلب رضایت آنان و یا برخورد قهری و نظامی با آنان بودند، علمای عتبات عراق از این پس به حوزهٔ قم چشم دوختند[۲] در چنین ایامی در پی مخالفت علمای عراق با حکومت ملک فیصل، وی فرزند آیت‌الله خالصی و سید محمد صدر را به ایران تبعید نمود، آیات عظام میرزا محمدحسین نائینی و سید ابوالحسن اصفهانی به عنوان اعتراض به این رفتار، آهنگ ایران کردند و روز چهارم محرم الحرام سال ۱۳۴۲ ق وارد قم شدند که آیت‌الله حائری به گرمی از آنان استقبال کرد و به احترام ورود آنان به قم، درس خویش را تعطیل کرد و شاگردان خود را وادارکرد در درس این شخصیت‌ها حاضر گردند[۳]. احمدشاه قبل از ترک ایران و در ربیع‌الاول ۱۳۴۲ ق سفری به قم نمود و به امید کسب حمایت علما به دیدار علما شتافت و هدایایی به آیت‌الله حائری و شیخ مهدی خالصی (عالم مهاجر از عتبات عراق) تقدیم کرد، به هنگام اقامت وی در اروپا، رضاخان در راه برقراری یک رژیم جمهوری به سبک ترکیه به همکاری علما نیاز داشت که علمای مهاجر قم و مرحوم حائری تصمیم گرفتند سردار سپه (رضاخان) را قانع کنند از سوی احمدشاه خطری برای کشور وجود ندارد و چون وی به قم رفت علما از او خواستند این قضیهٔ جمهوری را متوقف سازد، این ملاقات در ششم فروردین ۱۳۰۳ ش صورت گرفت

---

۱. علما و رژیم رضاشاه، ۲۳۶؛ تشیع و مشروطیت در ایران، ۱۸۰.

۲. تاریخ قم، ناصرالشریعه، ۲۷۴؛ مجموعهٔ مقالات، ۷۷/۳.

۳. مجموعهٔ مقالات، ۷۸/۳؛ علما و رژیم رضاشاه، حمید بصیرت منش، ۷۸.

و آیات عظام نائینی و اصفهانی به همراه آیت‌الله حائری یک هفته بعد در تلگرامی به علمای تهران اعلام نمودند از رئیس الوزرا (رضاخان) نقض جمهوری را خواستیم که پذیرفت و مقرر گردید دیگر دنبال آن نباشد[۱].

مشی ملایم رئیس حوزهٔ علمیهٔ قم با رضاخان از آن جهت بود که چهرهٔ تهاجمی وی علیه علما و روحانیان را تا حدی کنترل کند و حس اعتماد او را در آن اختناق شدید جلب کند و به این طریق حوزهٔ علمیهٔ قم را از آسیب‌های جدی و حتی انهدام و تعطیلی حفظ نماید، در حالی که کارنامهٔ مرحوم آیت‌الله حائری نشان می‌دهد، ایشان نسبت به امور مسلمانان ایران و جهان و مسائل سیاسی و اجتماعی بی‌تفاوت نبوده است. اعتراض به ماجرای کشف حجاب در کارنامهٔ این شخصیت وارسته و بافراست درخشندگی فوق‌العاده‌ای دارد. او با خون دل خوردن‌های فراوان و مهار کردن یورش‌های گستاخانهٔ رژیم رضاخان، موفق گردید از حوزهٔ علمیهٔ قم پاسداری کند و با تربیت طلّاب و علمایی بزرگ میراث گران‌بهایی به یادگار باقی گذارد و آیندهٔ فکری و مذهبی تشیع را در ایران تضمین نماید[۲].

دولت مُخبرالسلطنه در شهریور ۱۳۰۶ ش طی اعلامیه‌ای اقدام به امر به معروف و نهی از منکر را ممنوع کرد، انتشار این اعلامیه عکس‌العمل شدید روحانیت را به دنبال داشت، در قم علما و برخی اقشار متدین در جلساتی به چاره‌جویی پرداختند اما آیت‌الله شیخ محمدتقی بافقی که همواره از تظاهر به گناه در قم جلوگیری می‌کرد در این زمینه پیش‌قدم شد[۳].

حاج آقا نورالله نجفی اصفهانی که به منظور ترویج دیانت و شعائر اسلامی و کمک به مسلمین جمعیت اتحاد اسلام را به وجود آورد که اهداف سیاسی و اجتماعی را دنبال می‌کرد، هنگامی که ابلاغیه نظام اجباری در دوم شهریور ۱۳۰۶ انتشار یافت، این عالم مقاوم اسباب مهاجرت علما را به قم فراهم ساخت و از

---

۱. تشیع و مشروطیت در ایران، ۱۸۴؛ شرح زندگانی من، مستوفی، ۶۰۱/۳.

۲. علما و رژیم رضاخان، ۲۴۶؛ مؤسس حوزه، ۱۹۰.

۳. علما و رژیم رضاخان، ۲۶۲؛ کاروان علم و عرفان، از نگارنده، ۴۹/۲.

روحانیان شهرهای گوناگون مساعدت طلبید، سپس همراه چهره‌های سرشناس خانواده نجفی و جمعی دیگر از روحانیان و بیش از هزار نفر از طلاب روانه قم شد، در این حرکت اعتراض‌آمیز علاوه بر علمای سرشناس اصفهان و توابع، روحانیان دیگر شهرها هم حضور داشتند، آنان مخالف لایحه نظام اجباری بودند پس از مدت‌ها تبادل تلگراف و نامه بین این افراد و دولت وقت علمای مهاجر درخواست‌های خویش را به شرح ذیل به اطلاع رسانیدند: جلوگیری یا اصلاح و تعدیل قانون نظام وظیفه، اعزام پنج نفر از علما مطابق اصل دوم متمم قانون اساسی به مجلس، جلوگیری کامل از خلاف‌های شرعی، ابقا و تثبیت محاضر شرع، تعیین یک نفر به سمت ناظر مسائل شرعی در وزارت فرهنگ، جلوگیری از نشر اوراق مضر و نیز تعطیل نمودن مدارس بیگانگان، دولت وقت در صدد بود با آوردن علما به تهران، اجتماع آنان را پراکنده سازد و آن حالت تقدسی که اجتماعشان در قم ایجاد کرده بود، از بین برود، همچنین در مرکز بهتر می‌توانستند آنان را تحت کنترل درآورند که حاج آقا نورالله با روشن بینی پاسخ داد، نمی‌تواند به تهران بیاید زیرا کسالت دارد، کار مهاجرین چنان حساس گردید که تیمور تاش از به توپ بستن قم صحبت کرد و پای دولت انگلیس هم به میان کشیده شد. با پا فشاری مهاجرین و ارسال تلگراف‌هایی به مجلس و دولت مبنی بر اجرای توافق‌های به عمل آمده میان آنان و نمایندگان دولت در ۲۷ آذر ۱۳۰۶ ش لایحه‌ای به مجلس ارائه گردید، اما پیش از طرح آن در مجلس حاج آقا نورالله اصفهانی در رجب ۱۳۴۶ / ۱۴ دی ۱۳۰۶ به طرز مشکوکی درگذشت و با رحلت رهبر قیام دیگر علما به اوطان خود بازگشتند و دولت توافق خود با روحانیان را به بوته فراموشی سپرد، در مورد مرگ حاج آقا نورالله شهرت این بود که پلیس قم توسط آشپز مخصوصش او را مسموم کرده است. به این ترتیب قیام علما در قم، در سال‌های آغازین سلطنت رضا خان با استفاده از سیاست‌های مذاکره، بایکوت و تطمیع و حذف رهبری قیام، از بین رفت[1].

---

۱. اندیشه سیاسی حاج آقا نورالله اصفهانی، موسی نجفی، بخش دوم، خاطرات و خطرات، مخبر السلطنه هدایت، ۴۸۳ ـ ۴۸۰؛ علما و رژیم رضا خان، ص ۲۹۹ ـ ۲۹۷.

با رحلت آیت‌الله حائری آیات ثلاث (سید محمد حجت کوه‌کمره‌ای، سید صدرالدین صدر و سید محمدتقی خوانساری) حوزهٔ علمیهٔ قم را از خطر نابودی نجات دادند و تا سرحد امکان در برابر اقدامات رژیم رضاخان ایستادگی کردند (همان منبع).

در بهار ۱۳۲۱ ش / ۱۳۶۱ ق و در همان اوقاتی که متفقین اطراف قم را محاصره کرده بودند و بخش‌هایی از قم مملو از چادرهای نیروهای آنان بود، قم دچار خشکسالی گردید و مردم به‌خصوص کشاورزان چشم انتظار باران بودند ولی خبری از ریزش‌های جوی نبود، سرانجام مردم در بیرون شهر (حوالی خاک‌فرج) و جلو چشم نیروهای بیگانه به امامت آیت‌الله سید محمدتقی خوانساری نماز باران خواندند که دعای آنان اجابت گردید و بارانی شدید زمین‌ها را سیراب کرد، متفقین که نخست تصور می‌کردند این جمعیت انبوه قصد شورش دارند با مشاهدهٔ این وضع دچار شگفتی شدند و برخی از آنان به مرحوم خوانساری پیغام دادند شما که با خدای متعال ارتباط دارید در حق ما دعا کنید تا به سرزمین خویش بازگردیم.[۱]

در ۱۴ محرم سال ۱۳۶۴ ق، نهم دی ماه ۱۳۲۳ ش مرحوم آیت‌الله بروجردی در میان استقبال پرشور علمای اعلام، طلّاب و مدرّسین عالی مقام حوزه و اقشار گوناگون مردم، رهسپار قم گردید، با ورود وی به این شهر، قم از نظر فرهنگی، عمرانی و اجتماعی متحول گردید و طی شانزده سال اقامت وی در این دیار، اصلاحات مهمی در حوزه و نظام آموزشی آن صورت گرفت. نهضت تألیف، تصنیف و ترجمه در قم به وجود آمد، دانشورانی برجسته از نقاط گوناگون به قم مهاجرت کردند و در این شهر در رشته‌های گوناگون علوم اسلامی کرسی تدریس تشکیل دادند، نشریات مذهبی در قم مسائل دینی و فرهنگی را به زبان روز برای مردم بیان می‌کردند، کتابخانه‌هایی در این شهر تأسیس یا توسعه یافت، مدارسی بنیان نهاده شد یا تعمیر اساسی شدند.

---

۱. شرح احوال آیت‌الله اراکی، رضا استادی، ۳۱۵.

پایگاه انقلاب اسلامی

به دنبال هجرت آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری به قم، امام خمینی ﷺ که بعد از تحصیلات مقدماتی در شهر خمین راهی اراک گردیده بود، رهسپار قم گردید و ضمن استفاده از محضر ایشان و دیگر علما در علوم عقلی و نقلی در ۲۵ سالگی به درجه اجتهاد رسید، مجموعه تلاش‌های امام در دوران دیکتاتوری رضا خان تحصیل علوم اسلامی، تدریس و تألیف، دفاع از فرهنگ تشیع و مقاومت در برابر کارشکنی‌های عمال رژیم پهلوی و حفظ و صیانت از کیان روحانیت بود. درس اخلاق امام که با استقبال طلاب و فضلا و حتی اقشاری از مردم قم روبه‌رو شد، ضمن این‌که بُعد اخلاقی و عرفانی داشت از مسائل سیاسی و اجتماعی دور نبود به همین دلیل شهربانی قم آن را تعطیل کرد، با این وجود هشت سال ادامه یافت و برکات آن حتی در تحول روحی شخصیت‌هایی چون آیت‌الله مطهری بسیار مؤثر بود.[۱]

موضع‌گیری امام در هنگام سیاست تغییر لباس روحانیان و امتحان گرفتن از طلاب از دید ژرف سیایس ایشان حکایت دارد، در موقع کشف حجاب، برخی از فضلا که امام در رأس آنان بود، به آیت‌الله حائری پیشنهاد کردند در این زمینه طی تلگرافی به رضا شاه، نسبت به این مسئله اعتراض کند، به طور کلی موضع‌گیری امام در این دوران نسبت به شرایط سیاسی و اجتماعی نزدیک به دیدگاه‌های استادش آیت‌الله حائری بود و ضمن این‌که در عمل با برنامه‌های ضد مذهبی رژیم به مخالفت بر می‌خاست، می‌کوشید بهانه‌ای به‌دست حکومت وقت ندهد، زیرا معتقد بود در آن شرایط حساس که رضا شاه تصمیم داشت حوزه و روحانیت را نابود کند باید اصل تقیه را مراعات نمود.[۲]

امام به منظور تقویت و حمایت از مرجعیت شیعه، با علمای طراز اول حوزه در تماس بود و در پاره‌ای موارد با آیات ثلاث مشورت می‌کرد، وی در راستای همین

---

۱. فرازهای فروزان، از نگارنده، ص ۱۹۳ ـ ۱۹۲.

۲. علما و رژیم رضا شاه، ص ۲۸۳ ـ ۲۸۲.

دیدگاه تا زمان رحلت آیت‌الله بروجردی (سال ۱۳۴۰ ش) عملاً و علناً رهبری مبارزه را در دست با کفاتی خود نگرفت.

اولین رویارویی سیاسی و علنی میان امام و رژیم پهلوی در ارتباط با تصویب لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی است، امام که منتظر بود تحولی بنیادی را آغاز کند و علما و مردم را به عرصه‌های سیاسی فرا خواند، اعلام نمود دولت در این لایحه با حذف اسلام و قرآن به جنگ با مقدسات برخاسته و مبارزه با آن یک تکلیف شرعی است، با دعوت امام جلسه‌ای در منزل آیت‌الله حائری و با حضور مراجع وقت تشکیل شد تا در این مورد تصمیم مقتضی و هماهنگ اتخاذ گردد، نهایتاً مراجع قم طی تلگرافی از شاه خواستند تا در الغای این تصویبنامه اقدام کند که او این خواسته را به شکلی مزورانه و اهانت‌آمیز پاسخ داد، از این‌روی، مراجع در اقدامی جدید به دعوت امام، تصمیم گرفتند از دولت اسدالله عَلَم بخواهند در لغو این لایحه اقدام کند، او ضمن دادن قول مساعد در این زمینه، برخی مسائل آن را به نظر مجلس شورای ملی موکول کرد و گویی از معرکه گریخت، امام با دعوت مجدد از علما و مراجع، از آنان خواست در برابر این کار خلاف شرع و قانون به اعتراض خود ادامه دهند، آنان اجابت کردند و طی ارسال پیامی خواستار الغای کامل و علنی مصوبه مزبور شدند، سرانجام با کوشش‌های مداوم امام و مراجع عظام قم و پشتیبانی همه جانبه مردم، لایحه‌ای که در مهر ۱۳۴۱ به تصویب دولت عَلَم رسیده بود در آذر همان سال لغو شد، امام با ارسال پیامی تشکرآمیز، از مردم، در عمل آنان را در این خیزش شریک دانست و ادامه این مبارزه را به خود امت مسلمان واگذار کرد.[۱] این نهضت که دو ماه استقرار داشت افزون بر پیروزی سیاسی، غلبه روحانیت قم را بر پاره‌ای مشکلات موجود بر سر راه اعاده جنبهٔ سیاسی اسلام، نشان داد.[۲]

---

۱. تاریخ سیاسی معاصر ایران، سید جلال‌الدین مدنی، ج ۱، ص ۳۷۷ ـ ۳۷۵؛ پژوهشی پیرامون انقلاب اسلامی، حمید دهقان؛ صحیفه امام، ج اول.

۲. بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی، سید حمید روحانی، ج اول، ص ۱۷ ـ ۱۵.

رژیم که خود را شکست خورده می‌دید تصمیم گرفت با عنوان کردن مسائلی بیشتر و مقابله‌ای شدیدتر اوضاع را در مسیر مطلوب خود قرار دهد، به همین دلیل در ۱۹ دی ماه ۱۳۴۱ شاه اعلام کرد به زودی اصول شش‌گانه‌ای را به معرض آرای عمومی خواهد نهاد، این اصول تمامی اقشار و طبقات را در بر می‌گرفت و به طور بی سابقه‌ای با اقداماتی عوام فریبانه و ظاهرسازانه پایگاه‌های قدرت نظام را در سراسر ایران توسعه می‌داد، اما از سوی دیگر نیروهای سیاسی و از جمله حوزهٔ علمیهٔ قم را در تنگنا می‌گذاشت.

این بار نیز تجمع علمای قم و اقدامات امام خمینی آغاز شد، شاه که روشنگری‌های روحانیت را مشاهده کرد که درصدد برآمد با هشدار نسبت به خط سرخ در میان مخالفان هراس ایجاد کند. علمای قم در اعلامیه‌هایی رفراندوم را تحریم کردند و امام خمینی را در پاسخ استفتاهایی که در این باره از ایشان شد نکاتی در منع قانونی، شرعی و عقلی آن مطرح کرد و خاطر نشان ساخت اصولاً همه پرسی فوق مخالف قانون اساسی است، به همین دلیل این لفظ توسط شاه تعدیل و به تصویب ملی تبدیل شد، امام در اطلاعیه‌ای شاه را اغفال شده و اصول انقلاب سفید را مضر به اسلام دانست این موضع‌گیری امواجی در شهرهای ایران از جمله قم و تهران به وجود آورد، در چهارم بهمن ۱۳۴۱ ش شاه تصمیم گرفت به قم برود و آنجا قدرت نمایی کند، امام حکم بر ماندن مردم در خانه‌ها داد و آن روز که محمدرضا پهلوی به این شهر آمد قم خلوت‌تر از روزهای قبل بود، محدود کسانی که به وسیلهٔ عوامل رژیم برای استقبال از شاه بسیج شده بودند وافی به مقصود نبودند و شاه با مشاهدهٔ این وضع عصبانی گردید و از باورهای درونی خود نسبت به مذهب و روحانیت پرده برداشت و مخالفین را مورد اهانت و حمله قرار داد و آنان را مصداق ارتجاع سیاه نامید که تا کنون مغزشان تکان نخورده است! در تظاهرات مردم و روحانیان قم در اعتراض به رفتارهای کارگزاران رژیم، در میدان آستانه و چند خیابان دیگر آنان وسایل و طاق نصرتی را که برای استقبال از شاه توسط مأمورین تهیه شده بود به آتش کشیدند که به دنبال آن، به عده‌ای چماق

به‌دست و مزدور رژیم به معترضین حمله کردند، این تظاهرات از بیت آیت‌الله گلپایگانی هدایت می‌گردید، در همین ایام بازار و مدرسهٔ فیضیه مورد یورش اوباش قرار گرفت که امام در اعلامیه‌ای چنین عملی را محکوم کرد.[۱]

اگر چه رفراندوم (تصویب ملی) به صورت تصنعی انجام شد، اما اعتراض علما نسبت به آن همچنان ادامه داشت، مراجع تقلید و علمای طراز اول قم متشکل در یک هیئت نُه نفری با انتشار اعلامیه‌ای مواضع منفی خود را در بارهٔ تصویبنامهٔ اخیر (انقلاب سفید) اعلام کردند، شاه بار دیگر در اوایل اسفند ۱۳۴۱ بر روی شرکت زنان در انتخابات تأکید کرد و به موجب تصویبنامهٔ اصلاح قانون انتخابات که ۱۲ اسفند ۱۳۴۱ هیئت دولت آن را تصویب کرد زنان به مجلس شورا و سنا راه یافتند، به دلیل این رفتارهای ضد دینی و مخالف ارزش‌های مذهبی جامعه و اجرای برنامهٔ انقلاب سفید، عید سال ۱۳۴۲ ش از سوی امام خمینی و مراجع وقت تحریم گردید، امام در اعلامیه‌ای تند و مفصل‌تر از متن قبل با اشاره به این‌که دخترها را به سربازی می‌برند، این اقدام رژیم را تقبیح کرد، قبل از فرا رسیدن عید سال ۱۳۴۲ تراکت‌هایی با این مضمون در قم انتشار یافت: ملت عزادار است، زیرا هیئت حاکمه مستبد ایران به احکام قرآن و قانون اساسی تجاوز نموده و عده‌ای از روحانیون و آزادی خواهان را زندان و شکنجه کرده است.[۲]

در نوروز ۱۳۴۲ / ۲۴ شوال ۱۳۸۲ به دلیل تحریم عید از جانب امام و دیگر مراجع مراسم جشن و شادی تحویل سال در قم برگزار نشد و مراجع تقلید جلوس نداشتند و بر سر درب منازل پرچم سیاه افراشتند، در دوم فروردین که مطابق ۲۵ شوال و سالروز شهادت امام صادق علیه‌السلام بود مراسم سوگواری و روضه خوانی از سوی آیت‌الله گلپایگانی در مدرسهٔ فیضیه تشکیل گردید، رژیم شاه که خود را آماده ساخته بود درکانون نهضت یعنی قم رعب و وحشت ایجاد کند، با بسیج نیروهای

---

۱. هفت‌هزار روز تاریخ ایران و انقلاب اسلامی، بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی ایران، ج اول، ص ۱۲۱ ـ ۱۱۸.

۲. همان، ج اول، ص ۱۳۰ ـ ۱۲۷.

مُزدور خود در قالب دهقان و کارگر و حمایت نیروهای مسلح به مدرسهٔ فیضیه یورش برد و به ضرب و جرح طلاب پرداخت، در این حادثه که مأموران رژیم پهلوی درندگی زیادی از خود نشان دادند عده‌ای کشته و گروهی زخمی شدند، امام که به شدت از این حادثه اسف‌انگیز برآشفته بود در اعلامیه‌ای حمله کماندوهای رژیم و نیروهای دولت با لباس مبدل را به مرکز روحانیت همچون وحشی گری‌های مغول‌ها تلقی کرد و این اعمال راکه به نام شاه دوستی صورت گرفته بود، غارتگری، هتک اسلام، تجاوز به مرکز دانش و ضربه زدن به پیکر اسلام و قرآن دانست.[۱]

در ساعت چهار بعد از ظهر ۱۳ خرداد ۱۳۴۲ (عاشورای ۱۳۸۳ هـ ق) امام در معیت تنی چند از روحانیان رهسپار مدرسهٔ فیضیه گردید و سخنان تاریخی خود را در افشای جنایات عوامل رژیم پهلوی و حملات کوبنده علیه محمدرضا شاه بیان کرد و در واقع با این بیانات عوامل حکومتی را استیضاح نمود، کارگزاران ستم که از این بابت مشوش و خشمگین گردیده بودند حدود ساعت سه بامداد پانزده خرداد محل اقامت قم راکه در منزل فرزندش حاج آقا مصطفی در قم بود محاصره و ایشان را دستگیر و به تهران بردند، ایشان مدتی را در حبس و تبعید گذرانید و در ۱۷ فروردین ۱۳۴۳ به قم بازگشت.[۲]

دستگیری، بازداشت و حبس امام خشم مردم را برانگیخت و اجتماعات و تظاهرات مردمی در اعتراض به این حرکت در قم، تهران و برخی شهرستان‌ها با یورش وحشیانه نیروهای مسلحانه به خاک و خون کشیده شد.[۳]

این تظاهرات گسترده و خشم شکوهمند قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ ش را رقم زد، در این خروش خودجوش مردم قم قبل از دیگر شهرها اطراف منزل امام اجتماع کردند و همراه با فرزند ارشد امام، شهید سید مصطفی خمینی به سوی صحن حضرت فاطمهٔ معصومه علیها السلام حرکت کردند و در آنجا به سخنان این مجتهد بزرگ گوش

---

۱. همان، ص ۱۳۳؛ تحلیلی از انقلاب اسلامی، حاتم قادری، ص ۲۳ ـ ۲۲.

۲. ریشه‌ها و میوه‌های قیام پانزده خرداد، پاسدار اسلام (مجله)، سال ۲۶، ش ۳۰۷، ص ۳۰.

۳. گزیده انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن، عباسعلی عمید زنجانی، ص ۲۲۸.

دادند، چهارصد نفر از اهالی کفن‌پوش بودند و حضور چشمگیر زنان مبارز و متدین قم در این حرکت عمومی موجب تشدید روحیه مبارزه گردید، هنوز تظاهرکنندگان دویست‌متر از حرم فاصله نگرفته بودند که با رگبار مسلسل دژخیمان مواجه شدند، مردم با سنگ، پاره آهن و چوب در مقابل تانک‌ها و مسلسل‌ها مقاومت کردند، در این هنگام هواپیماهای نظامی دیوار صوتی قم را شکستند تا از این راه مردم را دچار هراس کنند، در سمت غرب خشک رود قم، روبه‌روی مدرسهٔ فیضیه و نیز چهارراه غفاری کنونی مردم با ارتش و قوای انتظامی درگیر و در محاصره آنان قرار گرفتند و پلیس حدود چهارصد نفر را به شهادت رسانید، بیمارستان‌های قم مملو از کشته و زخمی‌ها بودند، جاده تهران ـ قم از روز پانزده خرداد به مدت دوازده روز بسته شد و اعتصابات در قم دو هفته ادامه داشت.[۱]

در پی مطرح گردیدن حق قضاوت کنسولی یا کاپیتولاسیون که استقلال قضایی ایران را مخدوش می‌ساخت و مصونیت اتباع آمریکا را در پی داشت و تصویب آن در مجلس شورای ملی در ۲۱ مهر ۱۳۴۳ ش امام خمینی در چهارم آبان ۱۳۴۳ / ۲۰ جمادی الثانی ۱۳۸۴، با نگرانی و تأثر عمیق طی نطقی مفصل این حرکت ذلت آور رژیم پهلوی را محکوم و تقبیح کرد، سحرگاه چهارشنبه ۱۳ آبان ۱۳۴۳ مأموران منزل ایشان را محاصره و امام را به جرم حق‌گویی و دفاع از استقلال ایران دستگیر و به تهران بردند و از آنجا توسط هواپیمای هرکولس نیروهای هوایی ارتش رهبر قیام را به ترکیه تبعید نمودند.[۲] در همان سال حجت‌الاسلام احمد صابری همدانی از سوی حوزهٔ علمیهٔ قم به استانبول رفت و با امام ملاقات کرد. سیل تلگرام، نامه و تومار از جانب علمای قم و دیگر مراکز حوزوی خطاب به مقامات ترکیه مبنی بر حمایت همه جانبه از امام، سرازیر گردید، در رواق بالاسر حرم مطهر حضرت

---

۱. تحولات سیاسی و اجتماعی ایران در دورهٔ پهلوی، علیرضا امینی، ص ۲۸۵ ـ ۲۸۴؛ تاریخ قیام پانزده خرداد به روایت اسناد، جواد منصوری، ج ۲، ص ۱۹ ـ ۱۶؛ خاطرات خلخالی، ج ۱، ص ۱۱۱ ـ ۱۱۰.

۲. سیاحت خورشید، از نگارنده، ص ۱۰۱ ـ ۹۹.

فاطمهٔ معصومه برای سلامتی و آزادی رهبر نهضت، مراسم دعای توسل برگزار می‌گردید، این جلسات اگر چه ظاهری این‌گونه داشت ولی اوراقی از مبارزه با ستم را رقم می‌زد و ناله‌ها و گریه‌ها به شعارهایی تحریک‌آمیز و هیجان آفرین تبدیل می‌گشت و زایران و رهگذران را به سوی خود جلب می‌کرد به همین دلیل مأموران با سر نیزه و باتوم درصدد بر هم زدن این جلسات برآمدند و سرانجام آنها را تعطیل نمودند.[۱] در ۳۰ تیر ۱۳۴۵ مدارس علوم دینی قم به منظور بازرسی و محو شعارهای ضد رژیم مورد تهاجم قرارگرفت و تصویر امام خمینی از مدرسهٔ فیضیه برداشته شد، در ۱۵ خرداد ۱۳۵۴، و به مناسبت سالگرد قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ مردم و طلاب به تظاهرات علیه رژیم پرداختند که در پی آن مأموران امنیتی به مدرسهٔ فیضیه حمله کردند و با بستن درب‌های آن، طلاب را در آنجا محبوس نمودند و حتی از رساندن مواد غذایی به محبوسین جلوگیری کردند، دو روز بعد نیروهای انتظامی به طلاب ساکن در مدرسه حمله کردند و با ضرب و شتم آنان، گروهی از طلبه‌ها را به سربازخانه‌ها فرستاده و عده‌ای را روانه زندان نمودند و مدرسه را تعطیل کردند، در آبان و آذر ۱۳۵۶ در پی شهادت حاج آقا مصطفی بار دیگر قم چهره‌ای خروشان به خود گرفت و طی سخنرانی‌ها و محافلی که بدین منظور ترتیب داده می‌شد، از سوی علما و روحانیان مردم به مبارزه علنی‌تر علیه استبداد و اختناق فرا خوانده شدند.[۲]

عامل بر افروزندهٔ مشعل انقلاب و شتاب دهندهٔ نهضت اسلامی مقالهٔ «ایران و استعمار سرخ و سیاه» بود که با امضای احمد رشیدی مطلق در ۱۷ دی ۱۳۵۶ در روزنامهٔ اطلاعات منتشر شد. در این مقاله ضمن حمایت از اصلاحات ارضی و انقلاب سفید، به امام خمینی اهانت شده بود، اولین بازتاب انتشار مقاله مورد اشاره که به دستور شخص شاه درج گردیده بود در پایگاه انقلاب یعنی قم منعکس گردید. هنگامی که کامیون حامل روزنامه‌های اطلاعات می‌خواست از این شهر بگذرد

---

۱ . در سایه آفتاب، محمدحسن رحیمیان، ص ۲۶ ـ ۲۵.

۲ . مجموعه مقالات، گروهی از نویسندگان، ج ۳، ص ۴۰۹.

مردم که خبر انتشار مقاله را در تهران شنیده بودند به آن هجوم بردند و روزنامه‌ها را آتش زدند، فردای آن روز در اعتراض به این مطالب موهن طلاب علوم دینی درس‌ها را تعطیل کرده و در مسجد اعظم دست به تجمع زدند و طی این روزها زد و خوردهای پراکنده‌ای رخ داد. سرانجام تجمعی در منزل آیت‌الله نوری همدانی صورت گرفت، حیاط و حتی کوچهٔ روبه‌روی بیت ایشان از جمعیت پر شده بود، در آغاز یکی از استادان حوزه و سپس آیت‌الله نوری برای حاضران سخنرانی نمود، بیانات این مرجع مبارز که از شاگردان امام خمینی بود مردم را چنان تهییج کرد که راهپیمایی را از آنجا که در کوچهٔ بیگدلی واقع بود آغاز کردند و تا حوالی چهار راه بیماران (میدان شهدا) رفتند.

ویژگی‌های جغرافیائی قم

استان قم با وسعتی حدود ۱۱۲۳۸ کیلومتر مربع در بخش مرکزی ایران واقع شده است. این استان از طرف شمال به استان تهران، از شرق به استان سمنان، و از جنوب به استان اصفهان و از طرف جنوب غربی تا شمال غربی به استان مرکزی محدود می‌گردد. این استان با کمتر از یک درصد کل مساحت کشور، بیست و هشتمین و در واقع کوچک‌ترین استان کشور محسوب می‌شود. ارتفاع مرکز شهرستان از سطح دریا ۹۲۸ متر و ارتفاع بلندترین نقطهٔ استان در مناطق کوهستانی (کوه ولیجا) ۳۳۳۰ متر و پست‌ترین نقطهٔ آن در حاشیهٔ دریاچهٔ نمک قم حدود ۷۰۰ متر است. جمعیت فعال استان قریب به یک میلیون نفر تخمین زده می‌شود. استان قم از نظر تقسیمات کشوری در سال ۱۳۷۹ دارای یک شهرستان، ۴ بخش، ۵ شهر و ۹ دهستان و ۹۳۶ آبادی بوده که از این تعداد ۳۵۶ آبادی دارای سکنه و ۵۸۰ آبادی بدون سکنه بوده است. قم تا زمان هارون الرشید از نظر تقسیمات کشوری تابع اصفهان بود ولی از این زمان به صورت آبادی جداگانه‌ای درآمد، در حدود نیم قرن بعد از دفن حضرت فاطمهٔ معصومه علیها السلام در قم، این شهر شامل دو بخش قابل تفکیک بوده که رودخانهٔ اناربار از میان آن دو می‌گذشته است و پل‌های سنگی

ارتباط دهندهٔ این دو سمت بوده است، در سمت راست رودخانه منطقهٔ منیجان و در سمت چپ ناحیهٔ کمیدان قرار داشته است. اعراب بنی الاشعر، آل مَذْحِج و مردمان بومی ایرانی در این دو قسمت ساکن بوده‌اند اما منابع تاریخی، منیجان را شهر اصلی یا کانون اساسی قم دانسته و گاهی به عنوان بلدهٔ ممجان از آن سخن گفته‌اند و گویا کمیدان نقش اقماری و تابعی آن را داشته است.[۱]

بعد از تفکیک قم از اصفهان، تفرش، فراهان، خلجستان و کاشان از توابع قم محسوب می‌شد و بنابراین قم از شرق و جنوب به اصفهان، از غرب به همدان و از شمال با ری محدود می‌گردید[۲] قم را از بلاد جبل و در زمرهٔ شهرهای عِراق عَجَم و داخل در اقلیم چهارم معرفی کرده‌اند، قلمرو قم در قم چهل فرسخ در چهل فرسخ بوده است حد اول از سوی همدان، ساوه حد دوم از ری آبادی دیر جص (دیرگچ) حد سوم از ناحیهٔ فراهان دیزآباد، حد چهارم از طرف اصفهان، راوند کاشان. تا اوایل روی کار آمدن سلسلهٔ پهلوی حدود آن به این شرح بود: از طرف تهران علی‌آباد، از جانب سلطان‌آباد عجم (اراک) منتهای خلجستان در حوالی آبادی پوگرد و از طرف کاشان روستای پاسنگان که در چهار فرسخی قم است. از جانب اصفهان دلیجان و محلات و از سوی قهستان منتهای خاک جاسب و اردهال[۳]. در تقسیمات کشوری سال ۱۳۱۶ ش قم یکی از چهل و نه شهرستان ایران و جزء استان دوم بود و حوزهٔ وسیعی داشت؛ در فروردین ۱۳۲۵ ش، شهر محلّات، دلیجان و نراق از قم جداگردید؛ در این زمان قم شامل شهر مرکزی (قم کنونی) و چهار بخش به نام‌های خلجستان در غرب با ۲۲۵۰ کیلومتر مربع و شامل چهار دهستان دستجرد، راهجرد، وزوا و طغرود؛ بخش حومه با مساحت ۱۰۴۰ کیلومتر مربع شامل دهستان‌های قنوات، قمرود، بخش قهستان یا کهک در جنوب قم با وسعت

---

۱. البُلدان، ۴۰؛ تاریخ قم، ۲۳؛ تاریخ مذهبی قم، ۸۱؛ جغرافیای تاریخی شهرها، ۱۶۸.

۲. راهنمای جغرافیای تاریخی قم، مدرسی طباطبایی، ۲۱۵/۱.

۳. تاریخ قم، ناصرالشریعه، ۳.

هزار کیلومتر مربع، دهستان‌های جاسب و اردهال جزو این بخش بود که اولی به شهرستان محلّات و دومی به کاشان منضم گردید، اراضی کنار رودخانه (چهارمین بخش) در جنوب غربی قم و تقریباً در طول رودخانهٔ قم و در مسیر راه قم ـ اصفهان با مساحت ۵۵۰ کیلومتر مربع[۱]. قم تا سال ۱۳۵۶ ش جزء استان تهران بود و با تشکیل استان مرکزی تا سال ۱۳۶۵ ش جزء آن بود و در این سال به استان تهران ملحق گردید. در سال ۱۳۷۴ ش در روز سیزده رجب که مصادف با سالروز میلاد حضرت علی علیه‌السلام بود، مقام معظم رهبری دستور استان گردیدن این قلمرو را صادر نمود؛ با پیگیری دولت و تصویب مجلس شورای اسلامی قم در سال ۱۳۷۵ ش رسماً به عنوان استان اعلام گردید[۲]. در آن موقع استان قم وسعتی معادل ۱۱۲۳۸ کیلومتر مربع و دارای یک شهرستان به نام قم، سه کانون شهری به نام‌های قم، جعفریه و کهک، چهار بخش، نه دهستان، ۲۹۲ آبادی دارای سکنه و ۶۵۲ آبادی بدون سکنه بود.[۳]

طبق شناسنامهٔ آماری برگرفته از آمارگیری رسمی آبان ۱۳۸۵، قم ۱۱۵۲۶ کیلومتر مربع وسعت دارد و دارای یک شهرستان (قم)، پنج بخش به نام‌های بخش مرکزی شامل دهستان‌های قمرود و قنوات، بخش نوفل لوشاتو متشکل از دو دهستان کهک و فُردو، بخش خلجستان حاوی دهستان‌های دستجرد و قاهان، بخش جعفرآباد شامل دهستانی به همین عنوان، بخش سلفچگان شامل راهجرد شرقی و نیزار و پنج نقطهٔ شهری به نام‌های قم، کهک، جعفریه، قنوات و دستجرد و ۳۵۶ روستا.[۴]

استان قم که ۰/۷٪ مساحت کل ایران است در بخش مرکزی این سرزمین بین مختصات جغرافیایی ۳۴ درجه و ۱۵ دقیقه و ۳۵ درجه و ۱۵ دقیقه عرض شمالی

---

۱. جغرافیای تاریخی قم، فصل دوم.

۲. جزوات آماری قم.

۳. بروشورهای آماری مرکز آماری قم و سایر مراکز اداری.

۴. شبکهٔ اینترنت، سایت مرکز آمار ایران.

نسبت به خط استوا و ۵۰ درجه و ۳۰ دقیقه تا ۵۱ درجه و ۳۰ دقیقه طول شرقی از نصف‌النهار مبدأ (گرینویچ) قرار دارد که کوچک‌ترین استان ایران می‌باشد، از شمال به استان تهران (شهرستان‌های ری و ورامین)، از غرب به استان مرکزی (شهرستان‌های تفرش، آشتیان و ساوه)، از شرق به استان سمنان (شهرستان گرمسار)، از جنوب به استان اصفهان (شهرستان کاشان) محدود است. بیشترین وسعت این استان به بخش مرکزی اختصاص دارد که مرکز استان یعنی شهر قم در آن واقع است و به علت جنبه‌های زیارتی، فرهنگی، تحصیل طلّاب علوم دینی در این شهر، قرار گرفتن بر سر راه‌های ارتباطی مرکزی و جنبه‌هایی از مهاجرپذیری، بیشترین تراکم جمعیت را دارد[۱].

شهر قم در فاصلهٔ ۱۴۰ کیلومتری جنوب تهران، ۱۳۰ کیلومتری شمال شرقی اراک و یک‌صد کیلومتری غرب کاشان و در ارتفاع ۹۲۰ متری از سطح دریای آزاد قرار دارد[۲].

قدیمی‌ترین طبقات زمین‌شناسی که در اراضی قم نمایان است مربوط به دوران اِئوسن می‌باشد؛ رسوبات دوران سوم زمین‌شناسی در یک حوزهٔ ممتد در جهت شمال غربی ـ جنوب شرقی قابل مشاهده می‌باشد، در بین طبقات رسوبی مذکور سنگ‌های آذرین دیده می‌شود، رسوبات اواسط دوران سوم در منطقه بیشتر حاصل تبخیر دریاهای کم عمق گذشته بوده و تحت عنوان تشکیلات قرمز زیرین نامگذاری شده است. جوان‌تر از این رسوبات آهک‌های مردابی مرجان‌دار است که بر اثر پیشروی دریا به وجود آمده است قسمت فوقانی این طبقه، تشکیلات قرمز بالایی نامیده می‌شود، این رسوبات و ته‌نشین‌ها غالباً در اطراف کوه شاه جمال، نرده داغی، دوبرادران، خضر، کیکویه و برخی ارتفاعات دیگر انباشته گردیده که شامل ماسه سنگ، مارن، کالکر (آهک) و گاهی سنگ‌های گچی و نمکی متعلق به دوران سوم (میوسن) می‌باشد[۳].

---

۱. جغرافیای تاریخی قم، ۲۱۰؛ شناخت شهرهای ایران، سعیدیان، ۶۴.

۲. گیتاشناسی ایران، جعفری، ۵۶/۲.

۳. مجموعهٔ مقالات، ۳۷۱/۳؛ قم از نظر اجتماعی و اقتصادی، سید حسین ابن الرضا، ۲۴.

سیمای استان به لحاظ پستی و بلندی و ناهمواری شامل نواحی کوهستانی، کوهپایه‌ای و دشت‌ها می‌باشد، حدود یک چهارم وسعت این منطقه را نواحی کوهستانی و پایکوهی تشکیل می‌دهد که به طور میانگین بیش از ۲۵۰۰ متر از سطح دریاهای آزاد ارتفاع دارند، این ناهمواری‌ها غالباً در غرب، جنوب غربی و شمال غربی استان واقع اند، قُلل ارتفاعات اردهال در نواحی جنوب غربی ارتفاعی بیش از سه‌هزارمتر دارند و بلندترین نقطهٔ استان یعنی کوه ولیجا با ۳۳۳۰ متر از سطح دریای آزاد در این ناحیه واقع است، نقاط پایکوهی به دلیل رسوبات حاصل‌خیز، منابع آب زیرزمینی و آب و هوای ملایم و معتدل و امکان حفر قنات محل استقرار کانون‌های روستایی و مزارع کشاورزی می‌باشد. ارتفاع متوسط دشت‌های استان قم حدود ۱۵۰۰ متر از سطح دریای آزاد است، مرتفع‌ترین آنان دشت خلجستان و پست‌ترین آنها دشت مسیله است[۱].

اگرچه استان قم در منطقهٔ بیابانی با بارش کم، گرمای قابل توجه و تبخیر فراوان، قرار گرفته است ولی علاوه بر عرض جغرافیایی، ارتفاعات و جهت آنها، فاصله از دریاها، مجاورت با دشت کویر و توده‌های آب و هوایی به همراه وزش انواع بادهای سرد و گرم در تنوع آب و هوایی آن دخالت دارند، آب و هوای نیمه بیابانی بیشترین وسعت استان را در بر گرفته است، در اطرف دریاچهٔ نمک و در شرق استان غلبه با آب و هوای گرم و خشک است، در ارتفاعات غربی، آب و هوای معتدل کوهستانی محسوس می‌باشد و در بخش کوچکی از نواحی جنوبی می‌توان ناظر آب و هوای سرد کوهستانی بود براساس همین تنوع اقلیمی امکان کشت بسیاری از محصولات زراعی و باغی در این استان وجود دارد.

میانگین ریزش‌های جوی استان قم بین ۱۱۵ تا ۱۴۵ میلی‌متر در نوسان است. بخش عمده‌ای از بارش به صورت تبخیر و نفوذ در لایه‌های زمین از دسترس خارج می‌گردد، بیشترین بارندگی در بهار و زمستان صورت می‌گیرد، حداکثر متوسط

---

۱. جغرافیای استان قم، ۵؛ پژوهش‌های نگارنده.

بارندگی به ماه دی اختصاص دارد که به ۴۰ میلی‌متر بالغ می‌گردد، متوسط رطوبت نسبی استان سالیانه ۴۲٪ بوده که در بهمن ماه ۶۹٪ و در مرداد ماه ۲۶٪ می‌باشد. متوسط درجهٔ حرارت در تیر ماه معادل ۴۲/۵ درجه و در دی ماه معادل ۳/۲ درجه می‌باشد حداکثر مطلق درجهٔ حرارت هوا ۴۹ درجه در ماه‌های تیر و مرداد و حداقل مطلق ۱۲ درجهٔ سانتی‌گراد در بهمن ماه است. بادهای شدید از نواحی شرقی کشور به سوی نقاط مرکزی و شرقی استان می‌وزند که گرم و خشک‌اند و با گرد و غبار توأم هستند؛ اما بادهایی که از جنوب غربی می‌وزند باران‌زا و مناسب بوده و در فصول پاییز و زمستان سبب بارندگی در سطح استان می‌گردند.

منابع آب

رود (اناربار) از ارتفاعات خوانسار سرچشمه می‌گیرد و پس از عبور از اراضی گلپایگان و دریافت آب رودخانهٔ خمین و الیگودرز از سمت جنوب غربی وارد استان قم می‌شود و پس از سیراب نمودن دشت سلفچگان و نیزار، رودهای فرعی زواریان، قره‌سو، سلمان و دره باغ را دریافت می‌دارد و پس از عبور از شهر قم، در ۲۲ کیلومتری شمال شرقی آن با رودخانهٔ قره چای یکی می‌گردد. رودخانهٔ قره چای از ارتفاعات شازند اراک منشأ می‌گیرد و پس از دریافت شعباتی از ارتفاعات تفرش چون دستجرد، سولقان و مروارید، جلگهٔ ساوه و بخش جعفرآباد را مشروب می‌نماید. این رودخانه از شمال غرب وارد استان گشته و با پیوستن قمرود به آن با عنوان رود مسیله وارد دریاچهٔ نمک در شرق استان قم می‌گردد[1]. سد ۱۵ خرداد در حوالی روستای عباس‌آباد و در ۱۲ کیلومتری دلیجان بر روی قمرود با هدف تأمین آب آشامیدنی قم، مشروب نمودن هشت‌هزار هکتار اراضی کشاورزی و مهار سیلاب احداث گردیده که از نوع خاکی غیر همگن با هستهٔ رُسی می‌باشد و از کف رودخانه ۵۴/۳۰ متر

---

۱. جغرافیای استان قم؛ و مشاهدات شخصی و تحقیقات نگارنده.

ارتفاع دارد. سد ساوه هم بر روی قره چای ساخته شده و این دو سد میزان ریزش آب این رودخانه‌ها را به دریاچهٔ نمک را کاهش داده است. دریاچهٔ نمک با مساحت ۱۸۰۶ کیلومتر مربع بین استان‌های قم، سمنان و اصفهان قرار دارد، تبخیر زیاد سبب شوری آب دریاچه و ایجاد لایهٔ قابل توجهی از نمک در آن گردیده است. در بخش شمال غربی که دریاچهٔ نمک رودهای کرج و شور را دریافت می‌کند حالات باتلاقی دارد. دریاچهٔ حوض سلطان در شمال شرقی قم و در کنارهٔ شرقی بزرگ راه قم ـ تهران قرار دارد، در تابستان خشک اما در زمستان در عمقی کم دارای آب می‌باشد، مساحت آن ۱۰۶ کیلومتر مربع است حجم قابل توجهی از آب شرب مورد نیاز شهر قم، و نیز آب لازم برای بخش کشاورزی، دامپزشکی و فعالیت‌های صنعتی و ساختمانی از ۱۸۴۰ چاه عمیق و نیمه عمیق، ۷۳۲ رشته قنات و ۳۳۵ چشمه تأمین می‌گردد. شرایط جوی و اقلیم بیابانی موجب گردیده پوشش گیاهی جنگل در استان قم فقیر باشد. ۷۷/۵٪ وسعت این استان به مراتع اختصاص دارد که ۶۰٪ آن از انواع مراتع فقیر است.[۱]

آثار خشک‌سالی در مناطق غربی استان قم همچون خلجستان و کهک بیشتر مشهود است و اکثر قنات‌های این منطقه از ۳۰ تا ۱۰۰٪ خشک شده‌اند اما در برخی دشت‌ها که از منابع آب زیرزمینی استفاده می‌گردد این مخاطرات با تأخیر صورت می‌گیرد، در عین حال کاهش چشم‌گیر آب قنوات و چشمه‌ها و کم شدن ذخیرهٔ آب سد ۱۵ خرداد یک تهدید جدی برای بخش کشاورزی محسوب می‌شود، از حوادث دیگر که می‌تواند خطری مهم برای قم به شمار آید بروز سیل است که در برخی ادوار تاریخی شهر قم را در معرض تخریب قرار داده است و بین سال‌های ۱۳۴۵ تا ۱۳۴۷ ش حدود یک‌صد سیل در استان جاری شده که شدیدترین آنها در سال ۱۳۵۴ ش رخ داد. در بخش جعفرآباد (گازران) بیش از دیگر مناطق سیل جاری می‌شود و هر ساله خساراتی به باغات، زمین‌های کشاورزی و منازل

---

۱. اقتباس از جزوهٔ نگاهی به استان قم و فضای سبز آن، و نیز نشریهٔ کشاورزی قم در یک نگاه.

مسکونی وارد می‌سازد. گسل‌های لنگرود، دوچاه، قم، خضر، نبیل، گنداب و قیز تختی قم را از نظر وقوع زلزله با خطراتی مواجه می‌سازد، زلزلهٔ سال ۱۳۵۹ و سال ۱۳۸۶ ش با مقیاس حدود شش ریشتر که مرکز آن بیست کیلومتری قم بود اگرچه تخریب جدی و خسارات جانی به بار نیاورد اما آسیب‌هایی به برخی مناطق مسکونی و اماکن عمومی وارد ساخت.

طبق آمارگیری رسمی آبان ۱۳۸۵ ش جمعیت استان قم به ۱،۰۴۶،۷۳۷ بالغ می‌گردیده که ۹۸۳،۰۹۴ نفر آن در نقاط شهری و ۶۳۶۳۹ نفر در مناطق روستایی ساکن بوده‌اند از ۹۴۰،۰۰۰ جمعیت شش ساله و بالاتر ۸۱۰،۰۰۰ نفر باسواد بوده‌اند؛ تعداد دانش‌آموزان مشغول به تحصیل طبق این آمار ۲۲۰،۶۵۳ نفر گزارش گردیده است، غالب جمعیت استان را کودکان، نوجوانان و جوانان تشکیل می‌دهند و متأسفانه پدیدهٔ منفی مهاجرت بر رشد سکنهٔ این استان اثری مشهود گذاشته است.[۱]

میراث معنوی، فرهنگی و هنری

پس از آنکه اشعریان در اواخر قرن اول هجری به قم هجرت کردند، آتشکدهٔ این شهر را خراب کرده و به جایش مسجدی بنا کردند که در حوالی خاک‌فرج قرار داشت و چون در آن موقع قم از لحاظ خراج تابع اصفهان بود، در این مسجد منبری نبود که به مسجد جامع اختصاص می‌یافت و شهری می‌توانست از چنین مسجدی برخوردار باشد که تابع شهر دیگری نباشد، در سال ۱۸۹ ق با کوشش حمزة بن یسع اشعری قم از اصفهان منفک و به صورت کوره (شهرستان) درآمد و در سال ۱۹۵ ق در مسجد دزپل یا درپل (یعنی همان مسجد اولیه) منبر قرار دادند.[۲]

---

۱. جغرافیای استان قم، ۶۰؛ گزارش آماری آبان ۱۳۸۵.

۲. تاریخ قم، ۳۸؛ تاریخ مذهبی قم، ۱۲۸).

مسجد امام حسن عسکریعلیه‌السلام از کهن‌ترین مساجد قم است و برخی گفته‌اند آن را احوص بن اسعد اشعری بنا کرده و گروهی دیگر بر این باورند که ابوالصدیم حسین بن علی بن آدم اشعری آن را در سال ۲۶۵ ق بین قم اصلی و کُمیدان بنیاد کرد و در هنگام عامل گردیدن یحیی بن اسحاق در سال ۲۹۱ ق برایش مناره‌ای ساخته‌اند، اما منابعی دیگر و نیز اقوال اهالی متذکر می‌شوند احمد بن اسحاق اشعری استاد شیخ صدوق و نمایندهٔ امام یازدهم‌علیه‌السلام در قم به دستور آن حضرت و از محل وجوهات شرعی و درآمد موقوفات ائمه‌علیهم‌السلام این مسجد را احداث کرد[۱]. پس از آن تاریخ، این بنا بارها مرمت و نوسازی گردیده و بناهایی بر آن اضافه شده است، چنانچه در محراب ایوان بزرگ عبارتی دیده می‌شد که نشان می‌دهد کلب علی فرزند استاد سلطان قمی به سال ۱۱۲۹ ق مصادف با حکمرانی شاه سلطان حسین صفوی به تعمیر آن اقدام کرده است. در دورهٔ قاجار نیز نوسازی و بازسازی گردید؛ و در سالیان اخیر به همت دفتر مرحوم آیت‌الله گلپایگانی بناهای قبلی تخریب و مسجدی با مساحت حدود ۲۵۰۰ متر مربع و اجزای جدید، احداث گردید که عملیات ساختمانی آن هنوز به طور کامل پایان نیافته است[۲].

در پنج کیلومتری جنوب شرقی قم مسجد ممتاز، مهم و بابرکت و مقدسی وجود دارد که به مسجد مقدس جمکران موسوم است که به سبب انتساب به حضرت مهدی (عج) به مسجد صاحب الزمان موسوم بوده و در گذشته از آن به عنوان مسجد قدمگاه هم یاد کرده‌اند. البته این مکان مبارک غیر از مسجدی است که قبل از مهاجرت اشعریان از کوفه در اوایل قرن دوم هجری توسط خطاب اسدی بنا گردید و به تنهایی در آن نماز می‌گذارد. در مکان کنونی مسجد جمکران بر روی سنگ مرمر جای پای بزرگی بوده که گفته‌اند قدمگاه حضرت صاحب الزمان (عج) است و زیر آن گودالی چاه مانند که آن سنگ را بر رویش انداخته‌اند وجود دارد. قول مشهور

---

۱. خلاصة البُلدان، صفیُّ‌الدین قمی، ۱۶۹.

۲. تربت پاکان، ۱۱۵/۲؛ تاریخ قم، ناصرالشریعه، ۱۴۲؛ آثار تاریخی و فرهنگی استان قم، آقابابائی، ۱۶۷.

دربارهٔ ساخت این بنا آن است که حسن بن مُسلِم جمکرانی در پی رویایی که مشاهده می‌کند در سه‌شنبهٔ ۱۷ رمضان ۳۹۳ هجری خدمت حضرت ولی عصر می‌رسد و در این دیدار دستور ساخت مسجد در مکانی که برگزیده و در آن نشانه‌هایی قرار داده و نماز خاصی دارد، به وی ابلاغ می‌گردد، سپس سید ابوالحسن نامی، از درآمد زمین مزبور که در اختیار حسن بن مسلم بوده، به اضافهٔ وجوهی از اراضی رَهَقِ ناحیهٔ اردهال کاشان مسجدی را با سقف چوبی احداث می‌کند. منشی قمی یادآور شده است میرغیاث‌الدین میرمیران به هنگام توقف در قریهٔ لنگرود قم در مقام احترام به حضرت مهدی (عج) در جمکران اعتکاف می‌کرد، شعری با ماده تاریخ ۱۱۶۷ ق در دسترس است که به تعمیر مسجد در همین سال اشاره دارد. در اواخر دورهٔ قاجاریه و اوایل روی کار آمدن رضاخان مسجد قدیمی نیمه ویران بود. در برخی ادوار تاریخی عده‌ای از اهل علم و افراد مطلع برای شب زنده‌داری به مسجد جمکران می‌رفتند؛ اما رونق آن در سال‌های اخیر مدیون توجه آیت‌الله محمدتقی بافقی است که هر شب چهارشنبه به همراه گروهی از طلّاب، پیاده از قم به مسجد می‌رفت و نماز مغرب و عشا را آنجا اقامه می‌کرد و تا اذان صبح در آنجا مشغول عبادت و تهجد بود و بدین ترتیب توجه مردم را به این مسجد جلب کرد. به استناد اشارهٔ قاضی احمد قمی وکتیبهٔ مورخ ۱۱۶۷ ق مسجد قبل از دوران افشاریه ساخته شده است، در عصر قاجاریه این بنا تعمیر و حجرات، ایوان‌ها و صحن‌هایی بر آن افزوده شد، آیت‌الله بافقی هم تعمیراتی در آن انجام داد. در سال ۱۳۳۲ ش مسجد جمکران به همت سید محمد آقازاده تعمیر و بعضی قسمت‌های آن تجدید بنا شد و تالاری در جنوب صحن آن احداث گردید. پس از تشکیل نخستین هیئت امنای مسجد در سال ۱۳۴۹ ش تحت نظارت سازمان اوقاف توجه افزون‌تری به این مکان شد، بعد از پیروزی انقلاب اسلامی شورای مدیریت حوزهٔ علمیهٔ قم، اعضای هیئت امنای آن را معرفی کرد و ادارهٔ اوقاف نظارت بر امور مسجد را عهده‌دار شد. با توجه به افزایش مسافران علاقه‌مند و لزوم گسترش بنا، هستهٔ

تاریخی مسجد تخریب و با اشراف آیت‌الله مرعشی نجفی به شکل مربعی علامت‌گذاری گردید، پس از آن با خریداری اراضی زراعی اطرافش، چهل هکتار زمین در اختیار مسجد قرار گرفت، در وضع موجود، مسجد دارای شش ورودی به صحن از شش جهت است که در شمال شرقی آن در محور شبستان اصلی مسجد قرار دارد و در طرفین آن دو مناره دیده می‌شود. مجموعهٔ مسجد جمکران دارای چند حسینیه، بازارچه، زائرسرا، کتابخانه، کتابفروشی، مرکز تبلیغی و فرهنگی و ساختمان اداری است، در طرح مصوب سال ۱۳۸۲ ش برای مجموعهٔ مسجد ۲۵۰ هکتار زمین در نظر گرفته شده که ۳۰۰۰۰ متر مربع آن به مسجد با پنج شبستان اختصاص می‌یابد و بقیه شامل صحن‌ها، ساختمان‌های اداری، خدماتی، فرهنگی و ضمائم دیگر خواهد بود، در طرح جدید تمام ساختمان‌های قبلی جز مسجد مقام (مسجد مرکزی) تخریب می‌گردد. این مسجد سالانه پذیرای حدود پانزده میلیون زائر از سراسر کشور است و معمولاً اغلب علاقه‌مندان در شب‌های چهارشنبه به جمکران می‌آیند.[۱]

مسجد جامع قم از بناهایی است که کمال ثابت قمی، وزیر سلطان مسعود سلجوقی در درون شهر قم آن را احداث کرده است، منابعی دیگر گفته‌اند امیرابوالفضل عراقی در عهد سلطان طغرل سلجوقی شخصیت مقرب و محترمی بود، او باروی قم را بنا کرد و دستور احداث مسجد جامع عتیق قم و بناهای اطراف را داد. برخی مورخان معاصر گفته‌اند مسجد کمال ثابت در قرن ششم در میان شهر بود که حوادث طبیعی از قبیل سیل و زلزله آن را از بین برده است و یا هجوم قبایل و طوائف موجب ویرانی آن گشته است. صَفِیُّ‌الدین حسین قمی بنای اولیهٔ مسجد را مربوط به سال ۵۲۸ ق می‌داند. بعضی متون تاریخی ضمن آنکه مسجد جامع قم را از مساجد ساوه و سمنان معتبرتر دانسته‌اند بنای آن را به ابوالصدیم حسنی بن علی

---

۱. خلاصة التواریخ، قاضی احمد قمی، ۳۸؛ نجمُ الثاقب، ۲۹۴۵؛ تربت پاکان، ۱۶۳/۲؛ دانشنامهٔ جهان اسلام، ۷۴۷/۱۰؛ تاریخ مذهبی قم، ۲۷۲.

بن آدم اشعری به سال ۲۶۵ ق نسبت داده‌اند اما قدیمی‌ترین بخشی که اکنون در این مکان قابل مشاهده است از بناهای عصر سلجوقیان می‌باشد؛ دلیل تعدد اقوال این است که مسجد جامع فعلی را با مسجد عتیق یا ابوصدیم یکی دانسته‌اند، در مسجد جامع قم نمونهٔ زیبای کاشی‌کاری و کتیبه‌نویسی در (نیمهٔ جنوبی آن) هویداست که تزیینات مربوط به سال ۱۲۴۸ ق می‌باشد؛ جلوه‌های جالب مقرنس‌کاری را می‌توان در ایوان جنوبی دید که از آثار قرن هشتم هجری است و در عصر صفویه و قاجاریه تعمیر شده است، این ایوان که در جانب قبله است مرتفع‌ترین و عریض‌ترین ایوان مسجد جامع می‌باشد که با قاب خود، گنبد شبستان مسجد را برای کسی که در صحن مسجد ایستاده مخفی می‌سازد، گنبد این مسجد که از نوع یک پوسته و اثری از عصر سلجوقی است از سطح صحن یا میان سرا حدود ۳۰ متر ارتفاع دارد، شبستان‌هایی از عصر صفویه و قاجاریه جزو این مسجد می‌باشد.[۱]

دیگر مساجد قم عبارتند از مسجد سلماسی، مسجد پنجه علی، مسجد حاج سید صادق، مسجد فیض.

از دیگر بناهای قم که ارزش فرهنگی و تاریخی دارد مجموعهٔ حرم مطهر حضرت فاطمهٔ معصومه علیها السلام می‌باشد؛ در این حرم نیز اماکنی با عنوان مسجد وجود دارند، معروف آنها مسجد بالاسر است که در دوران صفویه از آن به عنوان میهمان‌سرای آستانه استفاده می‌کردند، در دورهٔ قاجارها تجدید بنا گردید و به صورت مسجدی از آن بهره‌برداری شد، در سال ۱۳۳۸ با ضمیمه شدن زمینی که در جهت غربی مسجد بود فضایش افزایش یافت؛ مسجد طباطبایی دارای گنبدی پنجاه ستونی که به جای صحن زنانهٔ قدیم در جنوب روضهٔ مطهره ساخته شده است، این بنا به همت فرزند مرحوم حاج آقا حسین قمی بین سال‌های ۱۳۶۰ تا ۱۳۷۰ ق احداث گردید؛ مسجد شهید مطهری به جای موزهٔ قدیم ساخته شده که کاشی‌کاری‌های جالبی دارد.

---

۱. تاریخ مذهبی قم، ۱۳۶ ـ ۱۲۸؛ تاریخ مسجد جامع قم، رضا آقا بابایی و سید حسین قریشی، ۲۵ ـ ۲۰.

اولین گنبدی که بر فراز تربت حضرت فاطمهٔ معصومه علیها السلام بنا گردید. قُبهٔ برجی شکل از آجر، سنگ و گچ بود که در اواسط قرن سوم هجری زینب دختر امام جواد علیه السلام بر فراز مزار آن بانو ساخت، پس از دفن برخی از بانوان علوی در جوار فاطمهٔ معصومه دو گنبد دیگر در کنار گنبد اول ساخته شد که این سه بنا تا ۴۴۷ ق برقرار بودند؛ در این سال میرابوالفضل عراقی (وزیر طغرل) به تشویق شیخ طوسی به جای آنها گنبد رفیعی آراسته به تزیینات آجری و کاشی (فاقد ایوان و حجره) بنا نهاد. در سال ۹۲۵ ق به همت شاه بیگم، دختر شاه اسماعیل صفوی، تجدید بنا و سطح خارجی گنبد با کاشی‌های معرق آراسته شد و ایوان رفیع با دو مناره در صحن عتیق بنا گردید. در سال ۱۲۱۸ ق گنبد مطهر با خشت‌های طلایی تزیین گشت تا سال ۱۳۸۰ ش باقی ماند که طبق طرحی از این سال تا ۱۳۸۴ ش در گنبد تعمیرات اساسی صورت گرفت. مرقد مطهر در اوایل قرن هفتم هجری به فرمان امیر مظفر احمد بن اسماعیل (بزرگ خاندان سلسلهٔ مظفری) و با کوشش بزرگ‌ترین استاد کاشی‌ساز آن عصر به کاشی‌های نفیس و زرفام آراسته گردید که در سال ۱۳۷۷ ش با آمیخه‌ای از کاشی و سنگ تجدید بنا شد. در سال ۹۶۵ ق شاه طهماسب صفوی برای مرقد ضریحی آجری همراه مناقذی، مزین به کاشی‌های هفت رنگ و کتیبه‌های معرق بنا کرد که در سال ۱۲۳۰ ق فتحعلی‌شاه قاجار همان ضریح را نقره‌پوش کرد. در سال ۱۲۸۰ ضریحی از نقره به جای قبلی تهیه و نصب گردید که چندین مرتبه اصلاح و بازسازی شد؛ این ضریح در سال ۱۳۸۰ ش تعویض گردید.

اولین صحنی که در این بارگاه مبارک ساخته شد صحن عتیق نام دارد که شاه بیگم دختر شاه اسماعیل صفوی در سال ۹۲۵ ق بنا نمود، این صحن چهار ایوان دارد: ایوان طلا در جنوب (ورودی صحن به روضهٔ مطهره) با دو مأذنه که به دستور محمدحسین خان شاهسَوَن شهاب الملک در سال ۱۲۸۵، این مِأذَنه‌ها هم طلاکاری گردید، ایوان شمالی که ورودی مدرسهٔ فیضیه به صحن می‌باشد و ساختمان نقاره‌خانه بر رویش بنا گردیده است، ایوان غربی (ورودی مسجد اعظم

به صحن)، ایوان شرقی (رابط صحن اتابکی با صحن عتیق) صحن اتابکی (صحن نو) که دارای چهار ایوان می‌باشد که در هر کدام آنها جلوه‌های هنری و معماری دیده می‌شد. احداث آن به دستور میرزا علی‌اصغر خان صدراعظم (اتابک اعظم) صورت گرفت که از سال ۱۲۹۵ ق تا ۱۳۰۳ طول کشید، ایوان زیبای آینه در جانب غربی آن قرار دارد.

رُواق‌های حرم عبارتند: رواق بالاسر، رواق دارالحفاظ، رواق آینه (شهید بهشتی) و رواق پیشرو. در سمت غرب حرم مسجد اعظم واقع است که کلنگ اول آن در یازده ذی‌القعدهٔ ۱۳۷۳ ق به‌دست توانای مرحوم آیت‌الله بروجردی﵀ بر زمین زده شد، مرقد ایشان در همین مکان قرار دارد، موزهٔ آستانهٔ مقدسه که در سال ۱۳۱۴ ش تأسیس شده و ساختمان جدیدش در میدان آستانه واقع گردیده است[۱].

از دیگر اماکن مذهبی و زیارتی قم بقعه و بارگاه امامزادگان می‌باشد که معروف‌ترین آنها عبارتند از: مرقد موسی مُبَرْقَع فرزند امام جواد﵇ واقع در ضلع شرقی صحن چهل اختران؛ او نخستین کسی از سادات رضویه است که در سال ۲۵۶ ق در قم رحل اقامت افکند و در سال ۲۹۶ ق رحلت و در منزل خویش (مزار کنونی) دفن گردید، برخی فرزندان، نوادگان و وابستگان موسی مبرقع که به چهل نفر بالغ می‌گردند در جوار وی در بقعه‌ای با عنوان چهل اختران دفن شده‌اند. این بنا مربوط به عصر صفوی است که به دستور شاه طهماسب صفوی و با هنرمندی استاد سلطان قمی به سال ۹۵۰ ق ساخته شده است.[۲]

در خیابان آذر (طالقانی) مقابل مجموعهٔ چهل اختران بُقعهٔ امامزاده سید سربخش قرار دارد که از بناهای قرن هشتم هجری است که به دستور غیاث‌الدین امیر محمد از بزرگان خاندان علی صفی احداث گردیده و تزیینات گچ‌بری آن را علی بن محمد بن ابی‌شجاع انجام داده است، نام اصلی این امامزاده بنا به نوشتهٔ

---

۱. پیام آستانه، نشریهٔ آستانهٔ مقدسهٔ حضرت فاطمهٔ معصومه﵄ ش ۱۸، فروردین ۱۳۸۵.

۲. انوار پراکنده، محمدمهدی فقیه محمدی، ۴۲۰؛ تاریخ قم، ناصرالشریعه، ۱۱۴.

کتیبهٔ درون بقعه، اسماعیل بن محمد بن جعفر صادق علیه السلام می‌باشد؛ اما منابعی نوشته‌اند نامش محمد بن عبدالله بن حسین بن علی بن محمد بن جعفر صادق علیه السلام است که گفته‌اند در بغداد به شهادت رسید و پیکرش را به قم انتقال دادند و در اینجا دفن کردند. نقل دیگر این است که وی از فضلای سادات خراسان بود که در زمان سلطان محمد خوارزمشاه مقام نَقیبُ النُّقَبائی را به‌دست آورد و در یورش مغول‌ها به نیشابور از خود مقاومت نشان داد و با تصرف این شهر توسط آن قوم وحشی به قم آمد اما یکی از فرماندهان مغولی بعد از تخریب باروی قم، وی را به شهادت رسانید و سرش را به دربار حکام مغولی تقدیم کرد به این دلیل به سید سربخش معروف است[1].

در قم چهار امامزاده با عنوان شاهزاده احمد شهرت دارند: ۱) احمد بن اسحاق در مقابل میدان کهنه (میدان زکریا بن آدم) و در جوار امامزاده شاهزاده حمزه که بنای اصلی آن از آثار عصر صفوی است و هنگام سلطنت مظفرالدین شاه بازسازی گردیده است[2]؛ ۲) شاهزاده احمد بن قاسم بن احمد بن علی بن جعفر الصادق علیه السلام واقع در بافت قدیم قم و فلکهٔ شاه احمد قاسم که بنایش از آثار خاندان علی صفی است و آرایش ظریف گچ‌بری آن اثر علی بن محمد بن ابی‌شجاع است؛ و در واقع گچ‌بری‌های زیبای آن مربوط به سال ۷۸۰ هجری می‌باشد. مرقد امامزاده در میان بنا با کاشی‌کاری نو آراسته گردیده است[3]؛ ۳) شاهزاده ابواحمد، در بیرون دروازهٔ ری در شمال شرقی قم و در میانهٔ بِقاع چهار امامزاده و شاه سید علی، واقع، و مدفن ابواحمد محمد بن محمد حَنَفیه از احفاد حضرت علی علیه السلام است که در سال ۹۳۲ ق تجدید بنا و تزیین شده و دارای بقعه‌ای حاوی آثار هنری از گچ‌بُری و کاشی‌کاری است[4]؛ ۴) امامزاده شاهزاده احمد

---

۱. تربت پاکان، ۳۶/۲؛ تاریخ قم، ۱۲۰.

۲. گنجینهٔ آثار قم، ۴۵۹/۲.

۳. بناهای آرامگاهی، پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی، ۱۵۲.

۴. همان، ۱۵۱.

(خاک‌فرج)، مرکب از سه بنای نزدیک به یکدیگر است و نشانه‌هایی از دوران قبل از صفویه دارد که در سال ۱۲۳۲ ق توسط منوچهر خان معتمدالدوله مرمت یافته است. شکل درون بقعه نخست چهارضلعی، سپس با پیش آمدن گوشواره‌ها هشت گوشه است که در بالا شانزده ضلعی می‌شود، آرایش سقف مقرنس رنگ‌آمیزی و آرایش بدنهٔ گچ‌بری رنگین است[۱]. در جنب آن امامزاده صفورا قرار دارد که می‌گویند از اولاد حضرت علی علیه‌السلام[۲] است.

امامزاده شاهزاده احمد و علی حارث در مزار خاک‌فرج قم شامل بقعه، دو ایوان با چندین حجره، غرفه و صحن است، قاعدهٔ بنا از بیرون هشت ضلعی و بدون الحاقات ولی از داخل چهار ضلعی است، این بنا تزییناتی از عصر صفویه و قاجاریه دارد[۳].

امامزاده شاه سید علی فرزند ابراهیم بن ابی‌جعفر حسن بن عُبَیْدالله بن ابی‌الفضل العباس، واقع در بلوار ۱۵ خرداد که دارای بقعه شامل گنبد، رواق، ایوان صحن و الحاقات دیگر است، از داخل به صورت هشت ضلعی ولی از بیرون گنبدی شلجمی شکل با کاشی دارد. مرقد که داخل ضریحی واقع شده دارای کتیبه و کاشی‌کاری متعلق به عصر قاجاریه است[۴].

بقعهٔ چهار امامزادهٔ شهره (ملّا بابا) که در کنار امامزاده ابواحمد و شاه سید علی واقع است، و محل دفن چهار امامزاده به نام‌های ابوعبدالله حسین و سه پسرش ابومحمدحسن، ابوعلی محمد و ابوطالب محسن است، نقشهٔ بنا از خارج هشت ضلعی ساده و آجری و داخل به صورت چهارضلعی است که اصل بنا متعلق به دورهٔ صفویه می‌باشد و در ادوار بعد در آن تغییراتی صورت گرفته است[۵].

---

۱. تربت پاکان قم، ۱۳۳۵/۲؛ همان، ۱۱۶.

۲. گنجینهٔ آثار تاریخی قم، ۱۳۵۰/۲.

۳. بناهای آرامگاهی، ۱۵۳.

۴. همان، ۱۶۳؛ گنجینهٔ آثار تاریخی قم، ۶۲۹/۲.

۵. بناهای آرامگاهی، ۲۶۸.

بقعهٔ شاهزاده ابراهیم در مزی جان (غرب قم و در خیابانی به نام همین امامزاده) از آثار دورهٔ ایلخانی و مدفن دو تن از فرزندان امام هفتم به نام‌های ابراهیم و محمد است. اصل بنا به قرن هفتم و هشتم هجری تعلق دارد که در دوره‌های بعد تعمیر و گسترش یافته است، گنبد آن کروی شکل می‌باشد[۱].

در محل دروازهٔ کاشان و در بخش شرقی شهر، نزدیک مزار درب بهشت و در محوطهٔ محصوری که به عنوان گورستان از آن استفاده می‌شود، امامزاده ابراهیم از نوادگان امام هفتم دفن گردیده است که با احمد بن موسی (شاه چراغ) اشتراک نَسَب دارد. در این بقعه ابوالعباس احمد از نوادگان امام سجاد نیز مدفون است، نقشهٔ بنا از خارج به صورت هشت ضلعی با طاق‌نماهایی در هر ضلع است، اما در داخل شکل مربعی دارد، از گچ‌بری و کتیبهٔ کمربندی به خط ثلث برجسته در زمینهٔ گل و بوته برمی‌آید که بانی بنا از بانوان دودمان صفی و گویا همسر خواجه ابراهیم صفی از امرای خاندان صفی و فرمانروای قم و اطراف بوده است[۲].

امامزاده ابوالعباس احمد در مجاورت درب بهشت واقع و از آثار قرن هشتم هجری است که شامل بقعه و چهار ایوان کوچک است، تزیینات و کتیبه‌های بنا در گذشته بر اثر عوامل جوی و مانند آن، از بین رفته است. شخصیت مدفون در این بقعه از سادات حسینی سجادی بوده و جدش ابوالفضل حسین از صحابهٔ امام حسن عسکری علیه‌السلام و از راویان عادل و مورد اعتماد است، وی علیه مقتدر عباسی در سال ۳۱۴ هجری قیام کرد ولی موفق نشد[۳].

امامزاده علی بن جعفر علیه‌السلام قبلاً در بیرون دروازهٔ کاشان و بر جانب شرقی قم واقع بود و بر اثر توسعهٔ شهر و قرار گرفتن گلزار شهدا در کنارش به این بقعه توجه افزون‌تری گردید؛ برخی آن را تربت علی بن جعفر عُرَیضی تلقی کرده‌اند که

---

۱. همان، ۱۵۰.

۲. همان، ۱۴۹.

۳. گنجینهٔ آثار تاریخی قم، ۹۴/۱، ۱۳۵۰/۲.

نمی‌تواند درست باشد و او در عُرَیض در حوالی مدینه مدفون شده است و احتمالاً در اینجا نواده‌اش علی بن حسن بن عیسی علوی عُرَیضی به خاک رفته باشد. در برخی منابع، از قُبهٔ علی بن عیسی طَلْحی نزدیک «دروازهٔ اصفهان» سخن گفته‌اند که همین «دروازهٔ کاشان» بوده و با این مقبره تطبیق می‌کند. در پاره‌ای منابع آمده است حسن بن عیسی از نوادگان امام صادق علیه السلام از مدینه به قم آمده و پسرش علی با او بود که منظور همین شخص می‌باشد. البته محمد بن موسی بن اسحاق بن ابراهیم العسکری بن موسی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر در کنار او دفن گردیده است. فضای داخلی گنبد چهارضلعی، ولی از بیرون هشت ضلعی است. در سال ۱۳۶۶ ق مقداری از کاشی‌های نفیس آن به سرقت رفت که این ماجرا باعث گردید در سال ۱۳۱۴ ش بقیهٔ کاشی‌ها به موزهٔ آستانهٔ مقدسهٔ قم انتقال یابد. گچ‌بری‌های عالی و محرابی زرین مربوط به قرن هشتم هجری از جلوه‌های جالب و زیبای این بناست[۱]. بقعهٔ شاهزاده حمزه از احفاد امام هفتم علیه السلام و متوفای در قرن چهارم هجری بنایی است مربوط به نیمهٔ نخستین قرن دهم هجری که در میدان کهنهٔ قم قرار دارد و شامل بقعهٔ تاریخی، رواق مجلل، ایوان، کفش کن، حجرات و صحن‌هاست؛ گنبد آن از آثار قاجاریه است، اما به نظر می‌رسد اصل بنا از جلوه‌های معماری و کاشی‌کاری عصر صفویه باشد.[۲]

در داخل قم امامزادگان دیگر هم وجود دارند: امامزاده شاه جعفر در خیابان شاه ابراهیم و از نوادگان امام کاظم علیه السلام امامزاده سید معصوم در انتهای خیابان نیروگاه و از اولاد امام زین‌العابدین علیه السلام شاهزاده عبدالله از نوادگان امام سجاد علیه السلام که در گذشته به آن شاه زید می‌گفتند؛ این امامزاده در قلعهٔ صدری و بعد از امامزاده سید معصوم واقع است؛ شاه جعفر غریب در جادهٔ کاشان و نزدیک قبرستان بقیع، از نوادگان امام موسی بن جعفر علیه السلام بقعهٔ شاه جمال از اولاد موسی بن جعفر علیه السلام در ابتدای اتوبان

---

۱. نامهٔ قم، ش نهم، ۱۸۱؛ تاریخ قم، ناصرالشریعه، ۱۱۷.

۲. تربت پاکان قم، مدرسی طباطبایی، ۸۹/۲؛ بناهای آرامگاهی، ۱۶۱.

اراک؛ و نیز شاه جمال معروف به جمال زینب و شاه جمال غریب از اولاد امام هفتم علیه‌السلام در مجاور قبرستان بقیع؛ امامزاده ناصرالدین در چهارراه بازار و روبه‌روی درب شمالی مسجد امام حسن عسکری علیه‌السلام از نوادگان امام حسن مجتبی علیه‌السلام امامزاده سلطان محمد شریف و عِزالدین یحیی در خیابان چهارمردان (انقلاب).

در بخش‌ها و روستاهای توابع استان قم نیز دهها بنای زیارتی با جلوه‌های معماری دیده می‌شود، مراقد علمای شیعه، راویان حدیث، بازار قدیم، آب انبارها، مدارس علوم دینی، کاروانسراها، پل‌های قدیمی، محوطه‌های باستانی و تپه‌های تاریخی، تکایا و حسینیه‌ها، خانه‌های قدیمی و جاذبه‌های طبیعی از دیگر آثار دیدنی قم می‌باشد که در این مقاله، مجال پرداختن به آنها نمی‌باشد.

کتابخانهٔ آیت‌الله مرعشی نجفی هستهٔ اولیهٔ کتابخانه به وسیلهٔ آیت‌الله مرعشی نجفی در نجف اشرف شکل گرفت، ایشان نخست فهرستی از کتاب‌های ارزشمند خطی و چاپی نادر را که در کمتر کتابخانه‌ای یافت می‌شد تهیه کردند که در این راه مشکلات زیادی را متحمل شدند که حتی بر سر خرید یک نسخهٔ خطی با نمایندهٔ کنسول انگلیس در عراق درگیر شده و شبی را در زندان سپری کردند. در سال ۱۳۴۱ ایشان به ایران آمدند و مجموعه‌های فراهم شده نیز به ایران انتقال یافت این کتابخانه اول در مدرسهٔ مرعشیه در دو اتاق تأسیس شد سپس در سال ۱۳۴۴ خورشیدی در طبقهٔ سوم مدرسهٔ مرعشیهٔ کتابخانهٔ جدید گشایش یافت و در سال ۱۳۹۰ قمری برابر با ۱۳۴۵ شمسی کلنگ آن در زمینی به مساحت سه‌هزارمتر مربع روبه‌روی مدرسهٔ مرعشیه به زمین زده شد. و در پانزدهم شعبان ۱۳۵۳ خورشیدی کتابخانهٔ آیت‌الله مرعشی نجفی با بیش از شانزده‌هزار جلد کتاب خطی و چاپی افتتاح گردید و در سال ۱۳۵۸ پانصدمتر مربع دیگر از زمین‌های سمت غربی کتابخانه را خریداری کردند و به آن ضمیمه نمودند. به علت استقبال بی‌نظیر در تاریخ ۱۳۶۷/۱۲/۲۴ امام خمینی رحمه‌الله طی حکمی دولت وقت را موظف نمودند که سریعاً کتابخانه راگسترش دهند و ۲۴۰۰ متر دیگر بر وسعت کتابخانه افزوده شد. این کتابخانه یکی از بزرگ‌ترین مراکز فرهنگی بین‌المللی در جهان است که برای

تحقق بخشیدن به اهداف والای بنیانگذار بزرگوار آن از مراکز و واحدها و بخش‌های مختلفی تشکیل شده است که زیر نظر مستقیم تولیت و ریاست کتابخانه انجام وظیفه می‌نماید.[۱]

صنایع دستی

فرش ابریشم دستباف قم از نفیس‌ترین صنایع دستی است که از نظر رنگ‌آمیزی و طرح و نقشهٔ اصیل ایرانی و کیفیت آن در دنیا رتبهٔ اول و در کشورهای اروپایی طرفداران بسیاری دارد. بافندگان فرش ابریشم در قم اکثراً زنان هستند.

سفال و سرامیک: این هنر دستی با سابقهٔ دیرینهٔ خود همچنان در پی این است تا ریشهٔ خود را در دل تاریخ این شهر محکم کند سفال قم در طرح‌های خاص خود همچنان طرفداران زیادی در داخل و خارج از کشور دارد.

مُنبَّت‌کاری چوب، نقوش و طرح‌های زیبایی است که بر روی انواع میز و صندلی و صنایع چوبی کنده‌کاری می‌گردد و این صنعت دستی در قم به‌دست استادکارانی بسیار ماهر و زبردست ساخته می‌شود و تهیه و صادرات این کالا اغلب به سفارش کشورهای آسیایی و اروپایی صورت می‌پذیرد.

کاشی‌کاری و معرق، این هنر اسلامی بسیار زیبا که هر بیننده‌ای را مجذوب خود می‌کند کار استادانی است که در قم با دستان هنرمند خود فرهنگ اسلامی را به زیبایی در قالب خاک و گل خلق می‌کنند.

ویژگی‌های اقتصادی

با وجود محدودیت منابع آب و خاک‌های بیابانی در قم فعالیت‌های کشاورزی و باغ‌داری رونق خوبی دارد، در اراضی زراعی این استان گندم، جو، پنبه، آفتابگردان، ذرت دانه‌ای، یونجه و سایر گیاهان علوفه‌ای، حبوبات، سبزیجات برگی و غده‌ای به‌دست می‌آید که سطح زیر کشت آنها به ۶۴۵۶۷ هکتار بالغ می‌گردد. منابع آب

---

۱. جمع‌آوری توسط سایت کتابخانهٔ آیت‌الله مرعشی نجفی. www.marashiliry.html.

بخش کشاورزی غالباً چاه‌های عمیق و نیمه عمیق، قنات‌ها و چشمه‌ها و مقداری هم از رودخانه‌های فصلی قمرود (اناربار) قره‌چای و رودخانه‌های محلی زواریان، کبار (وشنوه) فردو، کرمچگان، بیدهند و ابرجس تأمین می‌گردد. حدود سی‌هزار هکتار از اراضی استان قم به محصولات باغی اختصاص دارد و در باغ‌های این منطقه انواع انگور، انار، انجیر، زیتون، پسته، بادام، گردو، گلابی، به، سیب، آلو و نیز میوه‌های هسته‌داری چون آلبالو، گیلاس، هلو، زردآلو و گوجه سبز به‌دست می‌آید. مناطق عمدهٔ کشاورزی قم عبارتند از: دشت جعفرآباد، دشت قم و حومه، دشت قمرود و دشت قنوات. صنایع تبدیلی چون رب کیوی، شربت الات و عرقیات، روغن پنبه دانه و جوانهٔ ذرت، ترشی‌جات، کیک، کلوچه و بیسکویت، بسته‌بندی حبوبات و سبزی خشک‌کنی، خوراک دام و نشاسته‌سازی در قم رواج دارد که تعداد آنها به حدود ۶۰ واحد می‌رسد.

جنگل‌ها و مراتع قم با شرایط سخت این استان از قبیل کمبود خاک، خشکی هوا، شوری خاک، تغییرات زیاد دما و کمبود مواد آلی سازگاری دارند، پوشش گیاهی گز، بادام و پنبه یا پستهٔ وحشی از این نوع جنگل‌ها می‌باشند، با آنکه تا پایان سال ۱۳۷۵، حدود ۱۵۰۰ هکتار بر فضای سبز استان افزوده شده ولی حتی برآورندهٔ نیاز یک چهارم جمعیت هم نمی‌باشد.

مراتع استان با وسعت یک میلیون و ۲۷۰ هزار هکتار در زمرهٔ مراتع نیمه بیابانی و استپی معتدل قرار دارد، بوته‌زارها حدود ۹۷٪ از سطح این مراتع را به خود اختصاص داده‌اند و بقیه بیشه‌زار و علف‌زارند، این پوشش گیاهی در حفظ خاک، تعادل محیط زیست، تولید علوفه، تولید محصولات خوراکی، دارویی و غذایی از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند.

با توجه به عدم تعرض مرزی، شرایط اقلیمی، نزدیکی به بازار مصرف فرآورده‌های دامی، گله‌داران بزرگی در استان قم به حالت ساکن و کوچ‌رو به وجود آمده‌اند به طوری که ۴۶٪ تا ۴۷٪ ارزش افزوده بخش کشاورزی، به فعالیت‌های دامی مربوط می‌گردد. صنعت طیور نیز به دلیل برگشت سریع سرمایه، سیاست‌های

حمایتی در سال‌های اخیر رشد فزاینده‌ای داشته است، در قم زنبورداری و پرورش کرم ابریشم هم رواج دارد.

بیشترین فعالیت‌های بخش صنعت در قم مربوط به صنایع شیمیایی و سلولزی بوده و از نظر حجم اشتغال و سرمایه‌گذاری در قلمرو صنایع نساجی و پوشاک در رتبهٔ اول قرار دارد. ۲۱۷ واحد صنعتی تحت پوشش ادارهٔ کل صنایع و حدود ۲۰ واحد با نظارت جهاد سازندگی مشغول فعالیتند.

استان قم در زمینهٔ صنایع دستی قدمت زیادی دارد و مهم‌ترین آنها سفال، سرامیک، و فرش دست‌بافت است. تولید سوهان و سرامیک از ویژگی‌های بارز این منطقه بوده و این دو کالا جزو سوغاتی‌های مهم آن می‌باشند. هفتاد کارگاه سفال، سرامیک و حکاکی بر روی سنگ و دوهزار کارگاه بافت قالی در نقاط گوناگون قم مشغول فعالیت می‌باشند.

ذخایر معدنی استان قم عبارتند از: منگنز، کائولن، گچ، آهک، نمک، سنگ‌های تزیینی و ساختمانی، باریت، سولفات سدیم و ذخائر نفتی.[۱]

---

۱. جغرافیای استان قم، ۳۹ ـ ۴۱؛ مجلهٔ گزارش، ش ۱۰۷، ص ۱۱ ـ ۱۲؛ جزوهٔ کشاورزی قم در یک نگاه؛ قم از نظر اجتماعی، اقتصادی، ۲۳۱.

تشیع و قم

رسول جعفریان

چکیده: تحقیقی دربارهٔ تاریخ مذهبی شهر قم است. نویسنده با استناد به مهم‌ترین منابع تاریخی و حدیثی، گزارشی جامع از سابقهٔ علمی و دینی شهر قم ارائه نموده و تاریخ مذهبی و دینی این شهر مقدس را به دقت بررسی کرده است.

از دیدگاه نویسنده، شهر قم، اولین مرکز تشیع در ایران بوده است. زیرا سابقهٔ تشیع آن به ربع آخر قرن اول هجری، باز می‌گردد و تا آن موقع، ایران هنوز گرفتار کشمکش بین پذیرش اسلام و باقی ماندن بر دین آباء و اجدادی خود بود. اما قم، مشی مذهبی خود را برگزیده بود.

نویسنده دربارهٔ نوع تشیع مردم قم می‌نویسد: چنانکه از عبارات «حموی» به‌دست می‌آید، اولین شیعهٔ این دیار، یک «شیعهٔ امامی» بود و این اصطلاح، همان پذیرش تشیع «اثنی عشری» است. آنها متابعت از ائمهٔ طاهرین را پذیرفته و پس از شهادت هر امام به گونه‌ای که خود تحقیق کرده و علائم امام بعدی را شناسایی می‌کردند، به امام جدید پیوند می‌خوردند و تا زمان اتمام غیبت صغری به طور مرتب در ارتباط با نمایندگان حضرت صاحب الأمر(عج) بودند.

قم و عالمان شیعه و تأثیر تشیع قم بر سایر مناطق چون آوه، تفرش، کاشان و فراهان از مباحث پایانی این مقاله است.

کلید واژه: تاریخ قم، جغرافیای قم، شیعهٔ اثنی عشری.

*

به طور قطع می‌توان گفت شهر قم، اولین مرکز تشیع در ایران بوده است. زیرا سابقهٔ تشیع آن به ربع آخر قرن اول هجری، باز می‌گردد و تا آن موقع، ایران هنوز گرفتار کشمکش بین پذیرش اسلام و باقی ماندن بر دین آباء و اجدادی خود بود. اما قم، مشی مذهبی خود را برگزیده بود.

در مورد اینکه آیا قم یک شهر اسلامی است و یا اینکه قبل از اسلام نیز وجود داشته، سخنان زیادی گفته شده است. «حموی» آن را یک شهر اسلامی می‌داند.[۱] اما کسان دیگری، آن را شهری «قدیمی» دانسته و ادله‌ای نیز ارائه کرده‌اند. ادله‌ای که دیگران به نقد و بررسی آنها نشسته‌اند[۲] و اینجا جای بحث از آنها نیست.

از مجموع حوادث مربوط به نفوذ اعراب اشعری در این منطقه که راوی اصلی آن «مؤلف تاریخ قم» است، چنین برمی‌آید که گروه‌هایی از عجمان در این منطقه می‌زیستند. اما اعراب، پس از مدتی آنها را از آن نقطه بیرون کرده و از بین برده‌اند.[۳]

عرب‌هایی که به این منطقه آمدند از «اشعری‌ها» بودند که اصل آنها از مناطق جنوب حجاز بود. و پس از آمدن «ابوموسی اشعری» به مدینه، کسان دیگری نیز از جنوب جزیرة به مدینه آمده و پس از نفوذ اسلام به عراق، در کوفه سکنا گزیدند.

بنا به گفتهٔ یعقوبی، اکثریت عرب‌هایی که ساکن قم شدند از قبیلهٔ «مذحج» و پس از آن، اشعری‌ها بودند.[۴]

در همین زمینه روایاتی نیز وجود دارد که حاکی از وجود عرب‌ها حتی قبل از اشعری‌ها در قم است. در روایتی آمده که گروهی از موالی ابن عباس در نیمهٔ اول

---

۱. حموی، معجم البلدان، ج ۴، ص ۳۹۷.

۲. مرحوم «رشیدیاسمی» در مقدمهٔ راهنمای قم، ادله‌ای آورده‌اند که مؤلف گنجینهٔ آثار قم، آنها را نقد کرده است. گنجینهٔ آثار قم، ج ۱، ص ۷۴ ـ ۸۰؛ تاریخ قم از ناصرالشریعة، ص ۶.

۳. ر.ک: تاریخ قم، در اطراف شهر، عجمانی بوده‌اند که عده‌ای از آنها تا مدت‌ها پس از آن نیز زردشتی باقی مانده‌اند. ر.ک: مقدسی، احسن التقاسیم، ص ۴۱۴، ۳۹۴؛ تاریخ قم، ص ۱۸؛ المسالک والممالک، ص ۳۶۵؛ عبدالرفیع حقیقت، تاریخ نهضت‌های فکری ایرانیان (از ظهور رودکی تا...) بخش اول، ص ۲۲۴.

۴. یعقوبی، البلدان، چاپ شده با اعلاق النفیسه، ص ۳۷۴.

قرن اول هجری به قم آمدند و در آنجا ساکن شدند. همچنین گفته شده که بعد از قیام مختار در سال ۶۷ گروهی از بنی اسد به قم مهاجرت کردند. و در آنجا ساکن گردید. همین‌طور اشاره به آمدن بنی مذحج و قیس نیز قبل از اشعری به این منطقه شده است.[۱]

یکی از اولین اجداد کسانی که از اشعری‌ها به قم آمدند[۲] «سائب بن مالک اشعری» بوده است. بنا به نقل «کلبی» او در کوفه، «شیخ شیعه» بوده است. گرایش شیعی او در حد یک «تشیع اعتقادی» بوده و لذا از «عبدالله بن مطیع» والی «عبدالله بن زبیر» می‌خواست تا «سیرهٔ علی علیه‌السلام» را در بین آنها اجرا کند،[۳] او پس از خروج مختار که به دفاع از خون حسین علیه‌السلام قیام کرده بود به او می‌پیوندد. و تا آخرین لحظات در کنار مختار، باقی می‌ماند تا اینکه به شهادت می‌رسد.[۴]

با این مقدمات، تشیع در خانوادهٔ آنها وجود داشته است. طبعاً روحیهٔ ضد«اموی» نیز در آنها بسیار شدید بوده. بعدها وقتی «عبدالرحمان بن اشعث» بر علیه حجاج شوریده،[۵] «احوص» پسر مالک بن سائب نیز در میان آنها بود و دستگیر شد. اما بعدها، «عبدالله» برادر «احوص» وساطت کرده، او را آزاد ساخت.

از آنجا که زمینهٔ دستگیری مجدد او و دیگر برادرش وجود داشت، آنها تصمیم گرفتند تا خود را از «عراق» دور کنند. و به نقطهٔ دیگری که دور از دسترس «حجاج» باشد بروند.

---

۱. ر.ک: فقیهی، تاریخ مذهبی قم، ص ۴۸؛ مجلة الهادی، مقالة الاشعریون فی تاریخ قم، سال اول، شمارهٔ ۴، ص ۶۴.

۲. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۹۰، حوادث سال ۶۶؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۱۳.

۳. تاریخ قم، ص ۲۸۵.

۴. همان مدرک، ص ۲۸۹، ۲۹۰.

۵. مؤلف تاریخ قم به اشتباه، او را همراه قیام زید بن علی دانسته و بعد عنوان کرده که حجاج او را دستگیر کرد. در حالی که بین این دو جریان، نزدیک به چهل سال فاصله است. ر.ک: تاریخ قم، ص ۲۴۹. نویسندهٔ بی‌اطلاع دیگری، با استفاده از همین اشتباه، جریان را به شکل بدتری ذکر کرده است. ر.ک: تاریخ اجتماعی کاشان، ص ۴۶.

از اخبار تاریخی چنین برمی‌آید که آنها به قصد «اصفهان» که به‌دست «ابوموسی اشعری» فتح شده بود، حرکت کردند. اما در منطقهٔ «قم» ساکن شدند. ابتدا با اهالی آن منطقه کنار آمده، اما پس از مدتی در یک درگیری، بر آنان فائق شدند. بدین شکل، شهر قم با وجود یک سری اعراب اشعری که گرایش شدید شیعی داشتند، پایه‌گذاری شد. در کنار آنها قطعاً ایرانیانی نیز وجود داشته و یا بعداً آمده‌اند. به طوری که حتی بنا به نوشتهٔ «ابن حوقل» زبان آنها، پس از مدتی به فارسی تبدیل شده است.[۱]

«حموی» می‌نویسد: اولین کسی که از اعراب بدین شهر آمد، «عبدالله بن سعد» بود. او پسری داشت که در کوفه تربیت شده و از آنجا به قم منتقل شده بود. او بر مذهب «امامیه» بوده و کسی است که تشیع را بدان نقطه آورده به طوری که حتی یک سنی نیز در آنجا وجود نداشت.[۲]

مؤلف تاریخ قم در این باره می‌نویسد: اینان اولین کسانی بودند که تشیع را به صورت علنی اظهارکردند. در صورتی که تا آن موقع، هنوز در منطقه‌ای دیگر، چنین اظهار علنی صورت نگرفته بوده است.[۳] او در جای دیگری می‌نویسد: «... دیگر از مفاخر ایشان (اشعری‌ها) آنکه: «**موسی بن عبدالله سعد اشعری**» به قم ابتداکرد به اظهار مذهب شیعه تا دیگران از اهل قم به او اقتداکرده و اظهار مذهب شیعه کردند.»[۴] بعد از او، تشیع در این خاندان به صورت یک اصل مسلم، مطرح گردید. تا آنجا که بنا به گفتهٔ مامقانی: منسوبین به عبدالله، بسیار زیاد بوده و اکثر آنها از صلحا و مرتبط با ائمه علیهم‌السلام بوده‌اند.[۵]

کشی نیز روایات متعددی از ملاقات عمران بن عبدالله بن سعد و نیز عیسی بن عبدالله را با امام صادق علیه‌السلام نقل کرده است.[۶]

---

۱. ابن حوقل، صورة الارض، ص ۳۱۵.

۲. حموی، معجم البلدان، ج ۴، ص ۳۹۷، ۳۹۸.

۳. تاریخ قم، ص ۲۴۱.

۴. تاریخ قم، ص ۲۱۷.

۵. رجال مامقانی، ج ۲، ص ۱۸۴.

۶. رجال کشی، ص ۳۳۲ ـ۳۳۴ ـ ۳۳۱ ط مشهد.

نوع تشیع قم

چنان‌که از عبارات «حموی» به‌دست می‌آید، اولین شیعهٔ این دیار، یک «شیعهٔ امامی» بود. و این اصطلاح، همان پذیرش تشیع «اثنی عشری» است. آنها متابعت از ائمهٔ طاهرین را پذیرفته و پس از شهادت هر امام، به گونه‌ای که خود تحقیق کرده و علائم امام بعدی را شناسایی می‌کردند، به امام جدید پیوند می‌خوردند. و تا زمان اتمام غیبت صغری به طور مرتب در ارتباط با نمایندگان حضرت صاحب الأمر علیه السلام بودند.

در نشان دادن این نوع تشیع در قم، بررسی دو قسمت می‌تواند ما را یاری کند:

الف. ارتباط آنها با ائمه: در بیان ارتباط قمی‌ها (البته همان اشعری‌ها بودند که کم‌کم به قمی شهرت یافتند[1]) همین بس که تعداد کثیری از آنها به عنوان صحابی ائمه در کتب رجالی شیعه، معرفی شده‌اند.[2] یکی از آنان «یونس بن عبدالرحمان» است که «ابن شاذان» از «ابن المهتدی» نقل می‌کند. او، وکیل امام رضا علیه السلام بوده و هنگامی که «ابن المهتدی» از امام می‌خواهد که اگر شما را ندیدیم از چه کسی مسائل را بپرسیم امام، یونس را معرفی می‌کند.[3]

اضافه بر آن، روایات کثیری در فضیلت قم و اهالی آن در کتب حدیث، ذکر شده است. این روایات، به اندازه‌ای است که اگر بتوان تعدادی از آنها را منکر شد، هرگز نمی‌توان تمامی آنها را رد کرد. در روایاتی از قول امام صادق علیه السلام قم به عنوان ملجأ و پناهگاه شیعیان، شمرده شده است.[4] این مطلب، بسیار طبیعی به نظر می‌رسد. با

---

۱. الخوانساری، روضات الجنات، ج ۲، ص ۱۸۰.

۲. ر.ک: رجال النجاشی. حجت‌الاسلام شیخ قوام اسلامی، محدثین قم را یک‌جا، گردآوری کرده که در ضمن، صحابی بودن تعداد کثیری از آنها، مشخص شده است. ر.ک: قم و قمیین تاریخ تألیف ۱۳۵۳ هـ. ش. همچنین ناصرالشریعة در تلاشی مشابه آن اسامی محدثین را در تاریخ قم ذکر کرده و در صفحات ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۶، ۱۸۲، ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۰۲ آن کتاب به اسامی قمی‌هایی که صحابی ائمه علیهم السلام بوده‌اند، اشاره شده است.

۳. رجال النجاشی، ص ۳۱۱، ۳۱۲ ط داوری.

۴. بحارالانوار، ج ۶۰، ص ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۷؛ تاریخ قم، ص ۹۹.

توجه به دوری قم از مرکز خلافت و نیز رواج تشیع در آن، به راحتی می‌توانسته، پناهگاهی برای یاران ائمه باشد. تأیید شیعیان قم از ناحیهٔ امام صادق‌علیه‌السلام تا حدود زیادی به منزلهٔ تأیید «تفکر» آن دیار است.

در روایت دیگری از امام صادق‌علیه‌السلام آمده: «قم بلدنا وبلد شیعتنا»[۱] و در روایت دیگر آمده: «وان لَنا حرماً وهو بلدة قم»[۲] و باز آمده «اهل قم، انصارنا»[۳] همچنین، از شیعیان خواسته شده که در موقع شیوع فتنه‌های بنی عباس به کوفه و نیز به قم و حوالی آن بروند، زیرا: «فی قم شیعتنا وموالینا»[۴] در روایت دیگری قم به نام «کوفة صغیرة»[۵] نامیده شده است از روایات چندی نیز به‌دست می‌آید که ارتباط آنها به مرور زمان با ائمه، گسترده‌تر می‌شده است. از امام عسکری‌علیه‌السلام نقل شده است که برای آنها و مردم «آبه»، نامه نوشته و برای آنان آرزوی هدایت الهی کرده‌اند.[۶] از امام جوادعلیه‌السلام نیز در پاسخ نامهٔ «علی بن مهزیار»، نامه‌ای نقل شده که آن حضرت از گرفتاری مردم قم، آگاه شده و دعا فرموده است: «خداوند، مردم قم را از این گرفتاری آزاد گرداند.»[۷] همچنین نقل شده است که: «حسین بن روح»، یکی از نواب (امام زمان ـ عج ـ)، به گروهی از فقهای قم، کتاب تأدیب را فرستاده است و آنگاه از آنها خواسته است که ببینند، چه مقدار با مطالب آن مخالفند. آنها پس از مطالعه، اظهار داشته‌اند که تنها در یک مورد جزئی، نظر دیگری داشته‌اند.[۸] بدین شکل، هماهنگی آنها با ائمه، کاملاً مشهود

---

۱. القمی، سفینة البحار، ج ۲، ص ۴۴۷.

۲. همان مدرک، ص ۴۴۶. رازی، النقض، ص ۱۹۶.

۳. المجلسی، بحار، ج ۶۰، ص ۲۱۴.

۴. سفینة البحار، ج ۲، ص ۴۴۶.

۵. شوشتری، مجالس المؤمنین، ص ۸۳.

۶. القمی، الکنی والالقاب، ج ۳، ص ۸۷. چنانکه در روایت دیگری، برای آنها طلب مغفرت کرده‌اند. سفینة البحار، ج ۱، ص ۵۵.

۷. دوانی، مفاخر اسلام، ج ۱، ص ۱۱۰؛ از کشی، مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۴۲۲.

۸. الطوسی، الغیبة، ص ۲۲۷، ۲۴۰.

است. از روایات دیگری، چنین به‌دست می‌آید که آنها با حضرت رضاعليه‌السلام رفت و آمد داشته‌اند.[۱] همچنین آمده است که آنها، اولین کسانی بوده‌اند که برای ائمه‌عليهم‌السلام خمس فرستاده‌اند.[۲] شیخ «قوام اسلامی» با توسل به روایات، ۴۳ مورد فضیلت برای قم و اهالی آن، ذکر کرده است.[۳] در یکی از مصادر اهل سنت نیز آمده است که «ابوموسی اشعری» از علی‌عليه‌السلام در مورد بهترین مناطق در موقع فتنه پرسش کرد. امام‌عليه‌السلام در پاسخ، منطقهٔ «جبل» را ذکر کرده و پس از آن، خراسان و در نهایت، منطقهٔ قم را بهترین محل معرفی کرده است.[۴] در روایت دیگری نیز آمده است: «لولا القمیون لضاع‌الدین»[۵] یعنی: اگر قمی‌ها نبودند، دین از بین می‌رفت.

بالاخره کشی، روایاتی در باب آمدن عمران و عیسی، فرزندان عبدالله قمی، نزد امام صادق‌عليه‌السلام نقل کرده است.[۶]

ب. گفته‌های مورخین و جغرافی‌دانان:

شاهد دیگری که می‌تواند در مورد تشیع «اثنی عشری» قمی‌ها مورد استفاده قرارگیرد، اظهارات جغرافی‌دان‌ها در مورد عقائد مردم قم است. «قزوینی» در مورد عقیدهٔ مذهبی آنها می‌نویسد: «اهلها شیعة غالیة جداً» که این تعبیر، برای تشیع اعتقادی به کار می‌رود.[۷] او داستانی را نقل می‌کند که نشان می‌دهد، حتی یک سنی نیز در این شهر وجود نداشته است.

گزارش مقدسی نیز حاکی از آن است که مردم قم، شیعهٔ غالی هستند.[۸] «بلخی»

---

۱. القمی، سفینة البحار، ج ۲، ص ۴۴۷.

۲. اسلامی، قم و قمیین، ص ۳۸.

۳. همان مدرک، ص ۳۸ الی ۴۰.

۴. ابن الفقیه، مختصرالبلدان، ص ۲۶۳، ۲۶۴.

۵. ناصر الشریعة، تاریخ قم، ص ۵۲.

۶. رجال کشی، ص ۳۳۲، ۳۳۳.

۷. القزوینی، آثار البلاد و اخبار العباد، ص ۴۴۲.

۸. المقدسی، احسن التقاسیم (ترجمهٔ فارسی)، ج ۲، ص ۵۹۱.

نیز نوشته است که اهل قم، همگی شیعه و غالب آنها «عرب» هستند.[۱] «ابن حوقل» نیز نوشته است که مذهب غالب برقم، تشیع است.[۲] و در عبارت دیگری نوشته: «وجمیع اهل قم شیعه هستند. آنها فریب کسی را نمی‌خورند. زبان آنها نیز فارسی است.»[۳]

«مستوفی» (۷۲۰ هـ. ق) نوشته است: «مردم آنجا، شیعهٔ اثنی عشری‌اند. و بغایت متعصب»[۴] از روایت تاریخی دیگری به‌دست می‌آید که مذهب آنها «رفض» بوده که همان تشیع امامی است.[۵] «ابوالفداء» نیز می‌نویسد: قم را در سال ۸۳ هجری «عبدالله بن سعدان» و «احوص» و «اسحاق» و «نعیم» و... بنا کردند. و «موسی» پسر «عبدالله بن سعدان» تشیع را در آن دیار، آشکار ساخت.[۶] مؤلف حدود العالم نیز به تشیع آنها اشاره کرده است.[۷] «قاضی نورالله» نیز نوشته است: بلدهٔ قم، شهری عظیم و بلده‌ای کریم و از جمله بلادی است که همیشه، دارالمؤمنین بوده. بسیاری از اکابر و افاضل و مجتهدان شیعهٔ امامیه از آنجا برخاسته‌اند.[۸] «آدام متز» نیز شهر قم را به عنوان یکی از شهرهای مهم شیعی، ذکر کرده است.[۹] در آثار دیگر متأخرین نیز این مضمون وجود دارد.[۱۰] عبارات فوق، نشان می‌دهد که مذهب این شهر، تشیع و آن هم از نوع تشیع اثنی عشری است. این عبارات در عین حال، نشان می‌دهد که در قرون مختلف،

---

۱. احمد بن سهل البلخی، المسالک والممالک، ص ۲۰۱.

۲. ابن حوقل، صورة الارض، ص ۳۰۸.

۳. همان مدرک، ص ۳۱۵.

۴. مستوفی، نزهة القلوب، ص ۶۷ ط تهران دنیای کتاب.

۵. التنوخی، نشوار المحاضرة، ج ۸، ص ۲۶۰.

۶. سیری کوتاه در جغرافیای تاریخی تفرش و آشتیان، ص ۲۸.

۷. مؤلف مجهول، حدود العالم، ص ۱۴۲. کتابخانهٔ طهوری.

۸. شوشتری، مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۸۲.

۹. آدام متز، تمدن اسلام در قرن چهارم، ج ۱، ص ۷۷.

۱۰. فقیهی، آل بویه و اوضاع زمان ایشان، ص ۴۵۱، ۴۵۲.

مذهب این شهر تغییر نکرده و این نویسندگان در قرون متمادی، چنین گرایشی را تأیید کرده‌اند.

هرکس در هرکجا اسمی از قم می‌شنید، به دنبال آن شیعه در ذهنش تداعی می‌شد. از آنجاکه اصفهان و قم دو نقطهٔ مقابل یکدیگر بودند، بین آنها درگیری وجود داشت. اسم قم برای آنها، دردناک بود. در حکایتی آمده که مردی اصفهانی، یکی را پرسید: از کدام شهری؟ گفت: من، از شهر دندان کنان! مرد فرومانده گفت: معنی، مفهوم نیست. مرد گفت: معنی آن است که تا من گویم: از قم، گویی: آه! زیرا ذکر مذهب بی‌فایده باشد. که قمی الّا شیعی نباشد. والّا رافضیش نخوانند.![1]

قم و خلفا

از آنجاکه این شهر، یکپارچه گرایش شیعی داشت. نمی‌توانست به حکومت خلفا تن دهد. اما به ناچار، می‌بایست چنین می‌کرد. در عین حال، سعی داشت تا به هر شکلی، مقاومت خود را آشکار کند.

آنها در دادن «خراج»، کوتاهی می‌کردند. و بارها، مورد آزار و اذیت قرار گرفتند. مؤلف تاریخ قم در این مورد می‌نویسد: «... اهل قم، دراویش حالند. و به وقت ادراک ارتفاع غلّات، برمی‌دارند. و از ادای خراج تقاعد می‌نمایند و تکاسل و تهاون می‌کنند.»[2] و در عبارت دیگری آمده که: «... همت قوم و غرض ایشان، پیوسته در کسر خراج بوده است. پس از این جهت، بارها ایشان را به سبب خراج بلاد، هلاکت رسید. اول آنکه نافرمانی کردند، و عاملان مأمون را فرمان نبردند. و عصیان کردند. تا اینکه مأمون، «علی بن هشام» را با خیلی تمام، بدیشان فرستاد تا ایشان را بکشت. و خراب کرد. و مالی بسیار جمع کرد.[3] دیگر

---

۱. رازی، النقض، ص ۲۵۲؛ شوشتری، مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۸۵.

۲. تاریخ قم، ص ۳۱.

۳. بلاذری، فتوح البلدان، ص ۳۱۱؛ النجوم الزاهرة، ج ۲، ص ۱۹۰.

در خلافت «معتصم»... تا معتصم علی بن عیسی را با لشکری چند، بر سر ایشان فرستاد تا ایشان را خراب گردانید... پس همچنین در خلافت «مستعین» و واقع شدن فتنه میان او و «معتز» امتناع کردند، از ادای خراج. و پس از آن، چند سال دیگر که مستعین، مفلح ترکی را بفرستاد تا کوشش کرد و مال بسیار جمع کرد. پس از آن در خلافت معتمد، مدت چند سال عصیان کردند... سپس همچنین نافرمانی کردند در خلافت معتضد و عاملان او راغارت کردند.»[۱] در مورد دیگری نقل شده. ولاتی که از طرف خلفا به قم می‌آمدند، در داخل شهر، ساکن نمی‌شدند. این مسئله، احتمالاً به دلیل ترس آنها از کشته شدن بوده است، گویا قبل از آن، نمونه‌هایی در این رابطه وجود داشته است.[۲] از قول یکی از حُکام نقل شده ما، مدت چند سال به قم والی و عامل بودیم نظر ما بر هیچ زنی نیامد.[۳]

در یک خبر تاریخی نیز آمده است که در طول تغییر حاکمیت «بنی امیه» به «بنی عباس» از آنجا که امر مشتبه بوده، هنوز روشن نبود، چه کسانی بر سر کار خواهند آمد (علویین یا بنی عباس) قمی‌ها در مقابل یک «سپاه اموی»، مقاومت کردند. هر چند، شکست خوردند.[۴]

از روایت دیگری نیز چنین استفاده می‌شود که آنها در مورد «طاعة السلطان»، با دیگران تفاوت داشته و کوتاهی می‌کرده‌اند.[۵]

هنگامی نیز که «ابوالسرایا» به نام یکی از «علویین» (ابن طباطبا) قیام کرد و پس از رحلت «ابن طباطبا» با شخصی به نام محمد بن محمد بن زید بیعت کرد، «حسن بن

---

۱. تاریخ قم، ص ۱۶۳، ۱۶۴. و ر.ک: گنجینهٔ آثار قم، ج ۱، ص ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱. در مورد غارت شهر قم در سال ۲۵۴ به‌دست «مفلح» عامل عباسیان، رجوع کنید به کامل، ج ۷، ص ۱۸۹.

۲. ر.ک: تاریخ قم، ص ۳۰، ۳۱.

۳. ر.ک: تاریخ قم، ص ۴۰.

۴. اشپولر، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ص ۷۲.

۵. التنوخی، نشوار المحاضرة، ج ۸، ص ۲۶۰.

سهل» وزیر مأمون، «هرثمة بن اعین» را به سراغ او فرستاد. در جنگی که بین آنها درگیر شد، «ابوالسرایا» شکست خورد. در همین موقع گروهی از مردم قم به حمایت از «ابوالسرایا» آمدند. بنا به گزارش «بلاذری»، یاران «هرثمه» با دیدن قمی‌ها، بر خود لرزیدند. و پس از آن، مدت‌ها طول کشید تا شورش فروکش کرده و «ابوالسرایا» به جانب بصره رفت.[۱]

خلفا نیز به همین جهت و به‌خصوص به خاطر عناد با اهل‌بیت علیهم‌السلام سعی می‌کردند تا افرادی را که انحراف زیادی از اهل‌بیت علیهم‌السلام دارند به عنوانِ والی این شهر بگمارند.[۲] برعکس، آنها در مقابل این حرکت، واکنش نشان می‌دادند. نقل شده: اهل قم در زمان بعضی از خلفای عباسی از اطاعت حاکم امتناع نموده، هر کس را به حکومت ایشان فرستادند با او مقاتله و محاربه کردند... آخرالأمر، امیر ناصرالدولة بن حمدان را که شیعی و امیرالامرای خلیفه بود، بر سر ایشان فرستادند. چون ناصرالدوله نزدیک قم رسید، اعیان آنجا با تحف و هدایا از وی استقبال کردند. و گفتند: ما به حکومت غیر مذهب خود، راضی نبودیم. والحال که تو آمدی، بالطوع والرغبة، امتثال حکم تو می‌کنیم.[۳]

طالبی‌ها و قم

فشاری که از ناحیهٔ خلفای اموی و بیشتر از آن، عباسی به طالبی‌ها وارد آمد، آنها را مجبور کرد تا به مشرق پناهنده شوند. شهرهای مختلفی در ایران از شمال تا جنوب، مأوای آنها شده بود. در این میان، چند شهر به جهات خاصی، بیشترین تعداد را پذیرفته بود. شهر قم، یکی از این شهرهاست. طبعاً چنین شهری با اعتقادات شیعی، به راحتی از این افراد استقبال می‌نمود. از خود امام صادق علیه‌السلام نیز نقل شده بود که قم، ملجأ و پناهگاه شیعیان ماست.[۴] به گفتهٔ «خوانساری»،

---

۱. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۲، ص ۲۶۷، تصحیح محمودی.

۲. نمونهٔ آن، «احمد بن عبیدالله بن الخاقان» ر.ک: کشف الغمة، ج ۲، ص ۴۰۷ ط تبریز.

۳. شوشتری، مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۸۵ از کشف الغمة.

۴. تاریخ قم، ص ۲۰۹.

تنها دو شهر است که بیشتر از همه‌جا، مدفن اولاد ائمه علیهم‌السلام است: یکی، شهر ری و دیگری، قم. هر چند در سایر بلاد نیز از جمله شیراز، اصفهان و کاشان، مقبره‌هایی به چشم می‌خورد.[۱] اهمیت قم به اندازه‌ای بود که وقتی «فاطمه بنت موسی بن جعفر علیهاالسلام» از طریق مناطق مرکزی ایران عازم خراسان بود، در ساوه مریض گشت پرسید: «میان من و شهر قم، چقدر مسافت است؟» گفتند: ده فرسخ است. خادم خود را فرمود که او را بردارد و به قم ببرد. خادم، او را به قم آورد. و آن بانو، در سرایِ «موسی بن خزرج بن سعد اشعری» فرود آمد.[۲]

برای مردم این شهر «شیعه مذهب»، بسیار جالب بود که کسی از علویین در آن شهر قدم گذارد. آنان نه تنها نسبت به علویین، بلکه نسبت به متعلقات آنها، بسیار علاقه‌مند بودند. یک بار وقتی «دعبل خزاعی» جبه‌ای از امام رضا علیه‌السلام به پاس اشعارش گرفته و بدین شهر آمد، آنها با اصرار جبه را از او گرفتند.[۳]

تا سال ۳۸۵ که مؤلف تاریخ قم، کتاب خویش را تألیف کرده، تنها در کنار «مقبرهٔ فاطمه بنت موسی بن جعفر»، حدود ۲۰ نفر از علویین، مدفون گردیده بودند. صرفنظر از آنکه کسان دیگری از آنها در جای دیگر این شهر، به خاک سپرده شده بودند. قبر حضرت فاطمهٔ معصومه علیهاالسلام بنا به اظهارات رازی، مورد زیارت خاص و عام بوده است. «و اهل قم به زیارت فاطمه بنت موسی بن جعفر علیهاالسلام که ملوک و امرای عالم حنیفی و شفعوی به زیارت آن تربت تقرب نمایند.»[۴]

---

۱. الخوانساری، روضات الجنات، ج ۴، ص ۲۱۲.

۲. تاریخ قم، ص ۲۱۳؛ گنجینهٔ آثار قم، ج ۱، ص ۳۸۲. در روایت دیگری که مؤلف تاریخ قم آورده، گویا موسی بن خزرج از حضرت دعوت نموده که به قم بیاید.

۳. غایة الاختصار، ص ۷۰؛ الصدوق، عیون اخبار الرضا علیه‌السلام ج ۱، ص ۲۶۹؛ خوانساری، روضات الجنات، ج ۳، ص ۳۱۱. گویا در مقابل، هزار دینار!! به او دادند؛ رجال النجاشی، ص ۱۹۷؛ تاریخ قم، ص ۲۷۹.

۴. النقض، ص ۵۸۹.

قم و عالمان شیعه

پیوند این شهر با ائمه، باعث شد تا علوم اهل‌بیت علیهم‌السلام در این شهر، بسیار گسترده و زیاد باشد تا جایی که از جمله بزرگ‌ترین صحابی ائمه علیهم‌السلام «زکریا بن آدم»، قمی بوده است. پس از آنکه شهر کوفه به عنوان اولین مرکز شیعی، نفوذ خود را به تدریج از دست داد، احادیث اهل‌بیت علیهم‌السلام به قم انتقال یافت.[۱] و این شهر، محفل محدثین شیعه گردید. لذاست که «حسین بن سعید اهوازی» ابتدا به اهواز و از آنجا به قم آمد.[۲] نمونه‌های این افراد، زیاد هستند.[۳]

مردم قم نیز که نیاز بدین علوم داشتند، خود در پیِ علمای شیعی رفته و از آنان می‌خواستند تا بدین شهر بیایند. از جملهٔ آنها «ابواسحاق» مؤلف کتاب مشهور الغارات که به اصفهان رفته بود، خواستند تا به قم بیاید.[۴] اما او، به دلیل آنکه اصفهان در «سنی‌گری» بسیار شهرت داشت، مایل بود تا در آن شهر بماند و احادیث «اهل‌بیت علیهم‌السلام» را ترویج کند.

بسیاری از علمای مشهور شیعه از این شهر بوده و یا در آن، نشو و نمای عِلمی یافته‌اند. از جملهٔ آنها «علی بن بابویه قمی» است که در اصطلاح نجاشی «شیخ القمیین فی عصره ومتقدمهم وفقیههم» می‌باشد.[۵] یعنی: بزرگ اهل قم در زمان خویش، پیشوا و فقیه ایشان.

«شیخ صدوق» نیز از جمله علمای معروف شیعه است که از این شهر است. یکی از نویسندگان، سعی کرده با تأویلاتی، مرحوم کلینی و شیخ طوسی[۶] را نیز قمی

---

۱. رجال النجاشی، ص ۱۳ ط داوری. نویسنده‌ای نوشته است که مرکز نشر حدیث امامیه در قرن سوم از کوفه به قم و خراسان، انتقال پیدا کرده است. اندیشه‌های کلامی شیخ مفید، ص ۱۶.

۲. الطوسی، الفهرست، ص ۵۸.

۳. ر.ک: مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۴۳۵، ۴۳۹.

۴. خوانساری، روضات الجنات، ج ۱، ص ۴.

۵. رجال النجاشی، ص ۱۸۴ ط داوری.

۶. فیض، گنجینهٔ آثار قم، ج ۱، ص ۲۶۵.

معرفی کند. حتی با توسل به تعبیری از ابن شهر آشوب، شیخ مفید نیز «قمی» خوانده شده است.[۱] ظاهراً گفته‌های او، نمی‌تواند چیزی را ثابت کند. جز آنکه: به تعبیر خود مؤلف که: «هرکس مایل است، آنان را به شهر خود نسبت دهد.»، نگارنده هم از همین سنت تبعیت کرده است. او، نمی‌خواسته، بحث خود را استدلالی ارائه نماید.

در هر صورت، مسلم است که این شهر، محفلی برای محدثین شیعه بوده است. و دیگران از آن انتظار داشته‌اند که احادیث مربوط به اهل‌بیت علیهم‌السلام را در آنجا بیابند. مأمون از «ریان بن صلت قمی» می‌خواهد که در مجلس عمومی، احادیثی را در فضل علی علیه‌السلام نقل کند. او نیز عنوان می‌کند. اما احادیثی مناسب‌تر از آنچه از خلیفه در این باره شنیده، ندارد! مأمون با تعجب از این امر، می‌گوید: «لقد هممت ان اجعل اهل قم شعاری ودثاری»[۲] یعنی سعی داشتم اهل قم را الگوی خویش سازم!

از بعضی از روایات تاریخی به‌دست می‌آید که علمای قم در مشی مذهبی خود، عقائد غلوآمیز را رد می‌کرده‌اند. آنها در این مورد، آنقدر سخت‌گیر بودند که گاهی زیاد از حد در این باره، اصرار داشته‌اند. در سال ۲۵۵ «احمد بن محمد بن عیسی»، یکی از محدثین معروف قم، تعدادی از روات را به جرم نقل روایات غلوآمیز از قم تبعید کرد.[۳] البته بعدها عقیدهٔ «احمد بن محمد بن عیسی»، راجع به تعدادی از آنها تغییر نمود. یکی از افراد اخراج شده عبدالرحمان بن ابی‌حماد «ابوالقاسم صیرفی» بود.[۴] محمد بن ارومه «ابوجعفر قمی» نیز متهم به غلو شد.[۵] محمد بن علی بن ابراهیم نیز از همین نمونه‌هاست.[۶] احمد بن محمد بن خالد یکی

---

۱. همان، ج ۱، ص ۲۲۵، ۲۳۳.

۲. عیون اخبار الرضا علیه‌السلام ص ۱۵۱، ۱۵۴؛ بحار، ج ۴۹، ص ۱۳۸.

۳. مفاخر اسلام، ج ۱، ص ۴۰۰. در مورد اینکه سال مذکور ۲۵۵ باشد تردید وجود دارد.

۴. رجال النجاشی، ص ۱۶۶؛ روضات الجنات، ج ۱، ص ۴۴.

۵. همان مدرک، ص ۲۳۱، ۲۳۲.

۶. همان مدرک، ص ۲۳۴.

از محدثین معروف شیعی نیز از جملهٔ همین افراد است که بعد از اخراج از قم، بدان شهر بازگشت داده شد، احمد بن محمد بن عیسی از او عذرخواهی کرده و بعداً در تشییع جنازهٔ او شرکت کرد.[۱] «محمد بن موسی بن عیسی همدانی»نیز متهم به غلو شده و تضعیف گردید.[۲] «حسین بن عبیدالله محرر» نیز از جمله اخراج شدگان بوده است.[۳] همچنین، «سهل بن زیاد» از قم اخراج شده و پس از آن به ری رفته است.[۴] این تضعیف‌ها چندان مورد توجه قرار نگرفته است، مگر در مورد افرادی که از طرق دیگر نیز تضعیف شده‌اند. در یک مورد، «خوارزمی» با متهم کردن قمی‌ها به تشبیه،[۵] این طور وانمود کرد که آنها، بعضی از روایات تشبیه را ذکر می‌کرده‌اند. چنان‌که در مورد «کاشان» آمده است: «والغالب علیه الحشو»[۶] که بیشتر اشاره به اتکای آنها بر احادیث و ظواهر آن دارد. این دو اتهام، بی‌شباهت به یکدیگر نیستند. اما با توجه به مواردی که در سخت‌گیری قمی‌ها، نسبت به مسئلهٔ «غلات» داشتیم، این یک دروغ است که در قم، فرقه‌ای به نام «غرابیة» وجود داشته و معتقد بوده‌اند که ارث فقط به دختر می‌رسد. گفته شده: وقتی یک قاضی، حکم کرد که دختر نصف پسر ارث می‌برد، او را تهدید به قتل کردند.[۷]

فقه شیعه که اکثریت علمای آن از قم و یا در قم بوده‌اند، خلاف این مطلب را گواهی می‌دهد. ولذا این گفته به هیچ وجه، قابل قبول نیست.

---

۱. مفاخر اسلام، ج ۱، ص ۴۰۰.

۲. رجال النجاشی، ص ۲۳۹. البته نجاشی از همین شخص، کتابی به نام الرد علی الغلات نقل می‌کند.

۳. رجال کشی، ص ۴۳۲.

۴. رجال بحرالعلوم، ج ۳، ص ۲۳.

۵. رسائل خوارزمی، ص ۱۶۵.

۶. ابن حوقل، صورة الارض، ص ۳۰۸. در این باره سید مرتضی قمی‌ها را به جبر و تشبیه متهم کرده (ر.ک. رسائل مرتضی).

۷. طبقات سبکی، ج ۲، ص ۱۹۴. به نقل از تاریخ تمدن اسلامی در قرن چهارم، ج ۱، ص ۷۷ و ۷۸.

تأثیر تشیع قم بر سایر مناطق

با توجه به عقائد مذهبی سایر شهرهای اطراف این شهر، به‌خوبی می‌توان حدس زد که تشیع از این ناحیه، بدان شهرها سرایت کرده است. و البته با توجه به قوت علمای این شهر، این مسئله به راحتی قابل پذیرش است.

«آوه» یا «آبه» یکی از شهرهاست که گرایش شیعی شدیدی داشته و لذا با اهالی «ساوه» که در «تسنن» تعصب داشته‌اند، همیشه درگیر بوده است. حموی، با اشاره به جنگ دائمی بین آنها از «میمندی» شعری نقل می‌کند که دلالت بر تشیع اهالی «آبه» دارد.[۱] «قزوینی» نیز نوشته است که «اهل آبة کلهم شیعة».[۲] یعنی مردم آبه، همگی شیعه‌اند. «مستوفی» نیز نوشته است که اهالی خود ساوه، سنی مذهب‌اند. اما تمام دهات اطراف آن، شیعهٔ اثنی‌عشری می‌باشند.[۳] «شیخ طوسی» روایت کرده که یک زن از اهالی «آبه»، خواست تا ۳۰۰ دینار پول خود را با دست خود به ابوالقاسم بن روح بدهد. و لذا نزد او آمد و پول را بدو داد.[۴] امام عسکری علیه‌السلام نیز آنها را مورد توجه قرار داده است.[۵] یکی دیگر از این شهرها، «کاشان» است. قزوینی در مورد آن می‌نویسد: «اهلها شیعة امامیة غالیة جداً»؛ اهالی آن، شیعهٔ غالی امامی هستند. پس از آن، به سنت مرسوم در این شهر در مورد انتظار حضرت مهدی ـ عجل‌الله تعالی فرجه ـ اشاره می‌کند.[۶]

---

۱. حموی، معجم البلدان، ج ۱، ص ۵۱.

وقائلة اتبغض اهل آبة — وهم اعلام نظم والكتابة

فقلت: اليک عنی ان مثلی — يعادی كل من عادی الصحابة

کسی گفت: آیا در حالی که اهالی آبه از بزرگان نظم و کتابت هستند تو نسبت به آنها خشمگینی؟

من گفتم: این مطلب را از من بدان که فردی چون من، با هرکس که با صحابه دشمنی کند، دشمن است.

۲. القزوینی، آثار البلاد، ص ۲۸۳، ۲۸۴. و شعر فوق را نیز نقل کرده است و ر.ک: روضات الجنات، ج ۶، ص ۳۲۳ و ج ۴، ص ۱۱۶.

۳. مستوفی، نزهة القلوب، ص ۶۲، ۶۳.

۴. طوسی، الغیبة، ص ۱۵۹.

۵. بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۳۱۷.

۶. آثارالبلاد، ص ۴۳۲.

«حموی» نیز نوشته که «اهلها کلهم شیعة امامیة.»[۱] مستوفی نیز نوشته است: «مردم شیعه مذهب‌اند. و اکثرشان، حکیم وضع و لطیف طبع و در آنجا جهال و بطال، کمتر باشند.»[۲] «ماهاباد»، یکی از قریه‌های بزرگ اطراف کاشان نیز شیعهٔ امامی بوده‌اند.[۳] گفته شده: قبر ابولؤلؤ، قاتل خلیفهٔ دوم در شهر کاشان است که مقبره‌ای نیز به نام او در این شهر، وجود دارد.[۴] اما این مطلب، به هیچ روی، صحت ندارد. زیرا به اجماع مورخین، او در همان مسجد، پس از زدن ضربت بر عمر، خودکشی کرد. صرف‌نظر از بعضی از دهات آن، سنی بوده‌اند،[۵] بعضی از آنها نیز همچون «ماهاباد»، شیعهٔ امامیه بوده‌اند.[۶]

اهالی «فراهان»، یکی دیگر از مناطق اطراف قم، شیعهٔ امامیه بوده‌اند. مستوفی دربارهٔ آنها نوشته: «... و مردم آن، شیعهٔ اثنی عشری‌اند و به غایت متعصب.»[۷]

«تفرش» که گاهی «طبرس» نیز بر آن اطلاق شده، جزو همین مناطق شیعه‌نشین اطراف قم است. مستوفی در این باره نوشته: «مردم آنجا، شیعهٔ اثنی عشری بوده و از قدیم الایام، همین مذهب را داشته‌اند.»[۸] همین مؤلف از مرآت البلدان نقل کرده که «عمدهٔ سکنهٔ تفرش، سادات حسینی‌اند.» گویند: این سادات از مکه هجرت و

---

۱. معجم البلدان، ج ۴، ص ۲۹۶.

۲. نزهة القلوب، ص ۶۷، ۶۸.

۳. آثارالبلاد، ص ۴۳۲.

۴. تاریخ اجتماعی کاشان، ص ۴۲، ۴۴. این مقبره به «باباشجاع» معروف است. مؤلف کتاب، تشیع کاشان را قبل از آمدن اشعری‌ها به قم می‌داند. زیرا یکی از علمای شیعه (متوفی ۲۲۰) از کاشان بوده است. همان مدرک، ص ۴۷. اما این مطلب، درست نیست. زیرا اشعری‌ها در سال ۸۳ الی ۹۳ به قم آمده‌اند. و این عالم ۱۳۰ سال بعد از آن، رحلت کرده است.

۵. نزهة القلوب، ص ۶۸.

۶. روضات الجنات، ج ۱، ص ۱۷۲، به نقل از: تلخیص الآثار.

۷. نزهة القلوب، ص ۶۹.

۸. سیری کوتاه در جغرافیای تاریخی تفرش، ص ۲۹.

بدانجا آمده، سکنا گزیده‌اند. عمده تشیعی که در مناطق جبل[1] بوده، احتمالاً به جهت تأثیرپذیری از تشیع قم بوده است.

با توجه به این نکته، روشن می‌شود که اصولاً این مناطق، محفلی برای «علویین» بوده و به واسطهٔ وجود همین افراد (در عین تأثیرپذیری از قم)، تشیع در این مناطق منتشر شده است.●

۱. بحار، ج ۵، ص ۲۷۲. جبل، همین مناطق قم و اطراف آن تا همدان است.

● رسول جعفریان، تاریخ تشیع در ایران از آغاز تا قرن هفتم هجری (چاپ دوم: تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۹)، ص ۱۱۷ ـ ۱۳۲.

اسلام، قم، اشعری‌ها

عباس فیض

چکیده: تحقیقی دربارهٔ تاریخ مذهبی شهر قم است. نویسنده با استناد به مهم‌ترین منابع تاریخی و حدیثی، گزارشی جامع از تاریخ دینی و مذهبی شهر قم ارائه نموده و تاریخ این شهر مقدس را به دقت بررسی کرده است.

نویسنده، ابتدا از علت توقف عرب در قم و پذیرایی یزدان پایدار از میهمانان نورسیده سخن گفته و در ادامه، تاریخ سیاسی و مذهبی قم را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده است.

از دیدگاه نویسنده، شهر قم از همان زمانی که از صورت دهکده‌ای خارج گشته، وضع شهری به خود گرفت و تا امروز که دوازده قرن کامل از پیدایش آن می‌گذرد، هماره مهد دانش بوده و در هر قرنی، دانشمندان عالی‌قدر و بزرگواری داشته است که نام نامی و لقب گرامیشان برای همیشه زینت‌بخش صفحات کتب تراجم و انساب گردیده است.

اگر در مقام تحدید جوامع علمی و روحانی قم برآییم، ناچاریم که آن را به جامعهٔ اولی و وسطی و اخری تجزیه و تفکیک ساخته، و بگوییم که این شهر در سه موقع واجد بزرگ‌ترین و پرفایده‌ترین مجامع علمی اسلامی جهانی بوده است که نخستین مجمع آن در قرون اولیه، از نیمهٔ قرن دوم تا نیمهٔ قرن پنجم، و دومین مجمع در عصر صفویه، از قرن یازدهم تا دوازدهم، و مجمع آخرین هم

در قرن حاضر شروع، و امید است که برای همیشه ادامه یابد. این شهر به دورهٔ قحط علمی هم دچار شده است.

کلید واژه: تاریخ قم، تاریخ تشیع، خاندان اشعری.

*

علت توقف عرب در قم

جلگهٔ قم سرزمینی موسع و مسطح بوده، مستعد کشاورزی می‌باشد، و مخصوصاً در فصل بهار برخلاف تابستان، دارای ده‌ها نهر مالامال از آب دیده شده، زمینش به اندازه‌ای سبز و شاداب و به طوری دلفریب و جذاب است که هر تازه وارد بی‌اطلاع از شدت گرما و کم‌آبی تابستانی را به خود جلب نموده، شیفته و فریفتهٔ حسن منظر و آن روح و صفای خود می‌سازد.

در این سرزمین دژهای متعددی که شاید به چهل باب می‌رسیدند، وجود داشت که با فواصل کم یا زیادی، در مجاورت یا نزدیکی یکدیگر دیده می‌شدند، و به طور کلی، گبرنشین بودند. و هر حصاری هم به نامی از قبیل براوستان، جمکران، شهرستان، مهرویون، سرفت، گمر، کرج، کمیدان، ممجان، ابرستجان، هندیجان و مزدیجان خوانده می‌شدند که از میانهٔ آنها دیهٔ جمکران بزرگ‌تر بوده. گویند دوازده دروازه و همین تعداد آتشکده داشته است، و مردمش هم بسیار شرور و جسور بوده‌اند. و دیه ابرستجان بالعکس مردمی دانا و ثروتمند داشته است، و کدخدا و سرور هشیار و بیدار ایشان به نام یزدان پایدار هم بر سایر دژها و حصارها نیز ریاست می‌کرده، به منزلهٔ حاکم یک دهستان در این سرزمین انجام وظیفه می‌نموده است؛ زیرا با جمع‌آوری وجوه از حصارها هزار سرباز برای دفع دیلم در اختیار داشته است.

در اثبات شخصیت او همین اندازه کافی است که هنوز هم مرتع احشام و اغنام وی، به مناسبت او به کوه یزدان موسوم است، و این کوه هم بزرگ‌ترین و پر

برکت‌ترین کوه‌های قم شمرده می‌شود که دنبالهٔ آن هم تا محاذات طغرود ادامه دارد و چشمه‌سارهای متعددی را هم دارا می‌باشد.

جشن و سرور نوروز مصادف با ورود عرب

ایرانیان قدیم مخصوصاً قبل از طلوع کوکب درخشان اسلام، برای نوروز جمشیدی و تنها عید ملی خود اهمیت خاص و ارزش مخصوصی قائل بوده، در آن روز همه‌چیز خود را نو ساخته، زندگی را تجدید نموده، جشن‌ها گرفته، شادی‌ها کرده، احساسات فراوانی را به خرج می‌دادند، و آتش‌ها می‌افروختند، و عیش‌ها و نوش‌ها می‌کردند، و برای آداب و رسوم ملی خویش احتراماتی قائل بودند، و با هم می‌گفتند و می‌خندیدند، و با گفت‌وشنودهای بهجت‌انگیزی بر یکدیگر تبریک گفته، در آتشکده‌ها گرد می‌آمدند، و قربانی‌ها می‌کردند، و به نزهتگاه‌های دور و نزدیک رفته، روز خود را با شادی و خرمی، نشاط و انبساط به شب می‌رسانیدند.

منتها طلوع اسلام، عید نوروز را از آن شکوه و اهمیتی که داشت، بینداخت، و در عین حال، اگر ناملایمات زمانه به مردم اجازه دهد، هنوز هم با اندکی تفاوت، همان رسوم را اجرا نموده، گاه تحویل حَمَل به فال نیک می‌شمارند که در زیر قباب شریفهٔ امامان و امامزادگان خود گرد آیند؛ چنانچه رسم غلط افروختن آتش در شب چهارشنبهٔ آخر هر سال تا حال هم معمول، و در میانهٔ ایرانیان متداول می‌باشد.

باری، عید نوروز بود، و یزدان پایدار به چند فرسنگی ابرستجان به باغ اسپید نزهتگاه خود منتقل گردیده، دو ـ سه ساعتی از روز برآمده، گرم بهجت و سرور بود که گرد و غبارکاروان عرب توجه او را جلب کرده، به تصور اینکه آنان مردم دیلمانند که به قصد غارت بدین ناحیت درآمده‌اند، مهموم و مغموم گردیده، اندکی تأمل نموده، از وضع حرکت و تأنی آنها در راه‌پیمایی چنین به‌دست آورد که اینان مردم دیلم نیستند، و از این‌روی، غلام باهوش و زیرک خود را مأمور بررسی دقیق نموده، نزد ایشان فرستاد تا از نام و نشان ایشان پرسان شود، و غلام به طرف آنها رفته، در بازگشت، چنین اظهار داشت:

آنان مردمان محترمی از قبیلهٔ اشعر و اهل یمن هستند که از کوفه به طرف ایران هجرت نموده، عازم اصفهانند و رئیس و سرور آنها هم دو برادرند به نام عبدالله و احوص، پسران سعد بن مالک اشعری، و جد ایشان همان مالکی است که از طرف پسرعم خود ابوموسی اشعری فاتح ایران به بلاد جبل لشکر کشیده تا ساوه را تسخیر کرد، و اتفاقاً در دیهٔ طغرود با دیلمان تصادف کرده، دخترانی که همراه برداشته بودند، با کلیهٔ اموالی که به غارت برده بودند، از آنان باز پس گرفته، به صاحبانش مسترد گردانیده، بسیاری از دیلم را به قتل رسانید که بقیهٔ آنها هم راه فرار در پیش گرفته، به دیار خود بازگشتند.

اینک این برادران، فرزندزادگان اویند که بدین حدود آمده‌اند، تا شاید آزادشدگان جد خود را در میانهٔ معمرین مردم طغرود جست‌وجو کرده، در بین ایشان بجویند.[۱]

پذیرایی یزدان پایدار از میهمانان نورسیده

یزدان پایدار که از شنیدن بیانات غلام مسرور گردیده بود، مقدم آنان را در چنان روز و ساعتی مبارک تلقی کرده به فال نیک گرفته، فرزند خود به نام «مخ سرهال» را به استقبال ایشان بیرون فرستاده، دستور داد تا آنها را به اسپید آورد، و مخ سرهال خود را به کاروان عرب رسانیده، به آیین اسلامی بر ایشان سلام و تهنیت گفته، رؤسای آنان را با خود به باغ اسپید به نزد پدر آورد، و او هم دربارهٔ ایشان زیاده تجلیل و تعظیم نموده، ظهر را از ایشان پذیرایی کرده، شامگاهان میهمانان را به دیهٔ ابرستجان آورده، سران آنان را در سرایی متناسب جای داده، قبلاً احتیاجات ایشان را از خوردنی و آشامیدنی و هرگونه لوازم زندگی در اختیارشان قرار داده بود. و

---

۱. به قرینهٔ طغرود معلوم می‌شود باغ اسپید هم همان قریهٔ اسپید است در دو ـ سه فرسنگی جنوبی طغرود در درهٔ وزوا قرار دارد، و هم آشکار می‌شود که مسیر اعراب در شاه‌جادهٔ عمومی بوده است که از بین طغرود و آوه تا ساوه و از آنجا به ری منتهی می‌شده است، زیرا در آن عصر جلگهٔ قم از جاده دور، و در نقطه‌ای پرت افتاده بوده است.

احوص در ازای این گرمی و محبت‌ها، دو قبضه شمشیر با یک کمان و زره و چند توپ پارچه‌های یمنی به رسم هدیه به خدمت یزدان پایدار تقدیم داشت، و نام‌برده هم در مقابل آن چند توپ جامه‌های فاخر و پشمی با چند سر اسب دونده با زین و برگ گران‌بهایی به رسم پیشکش به خدمت احوص فرستاده، مراتب دوستی از جانبین تحکیم گردید.

احوص کارگران و خدمتکاران و کسان خود را با احشام و اغنام خویش در کنار چشمه‌های آتش‌مرزه و بشک‌چشمه فرود آورده، سیاه پرده‌هایی برای آنان بـه پـا داشته، آنها را در خیمه‌ها متوقف گردانید.

این دو چشمه در میانهٔ گبران بسیار مبارک و مقدس تلقی می‌گردید، و هیربدی به نام «خور پندار» تولیت آنان را بر عهده داشت، و در روزهای معینی مردم این نواحی هم به قصد تیمن و تبرک بدانجا رفته، آنهایی که نذری داشتند، قربانی می‌کردند، و با انجام تشریفات خاصی در یکی از چشمه‌ها غسل نـموده، از آب دیگری سر و روی خود را شست‌وشو کرده باز می‌گشتند، و در نزدیکی چشمه‌ها شراب نمی‌نوشیدند، و خلافی مرتکب نمی‌شدند.

حملهٔ دیلم بر عرب و قتل و اسارت دیلم

اتفاقاً در همان چند روزهٔ نخستی که عرب به سرزمین قم نزول کرده، در کنار همان چشمه‌ها سراپرده زده بودند، گروهی از مردم دیلم به قصد تـاراج بـدین نـاحیت درآمده، چون اطراف قرا را سورهایی کشیده بودند، اینان در میانهٔ صحرا می‌گشتند تا طعمهٔ خوبی به چنگ آورند، و منظرهٔ باشکوه خیام عرب و احشام و اغنام ایشان در خارج از حصار، توجه دیلم را جلب کرده، آن را لقـمهٔ لذیـذ و بـدون زحـمتی انگاشته، صداهای خود را در هم انداخته، بدان سوی بتاختند.

احوص که برای سرکشی بدانجا رفته بود، از مشاهدهٔ این اطوار به‌دست آورد که این جماعت همان مردم دیلم‌اند که به قصد غارت بر آنها حمله آورده‌اند. از این‌روی، ندا در انداخته، عرب را به سواری و حمله و تیراندازی مأمور کرده،

عرب‌ها به استقبال دیلم رفته، با مهارت تامی که در تیراندازی داشتند، گروه مهاجم را تیرباران نموده، عده‌ای از آنها را قتیل و بقیه را اسیر ساختند، و سپس فرمان داد تا سران کشتگان را بر نی کرده، به همراه اسیران به جانب ابرستجان حرکت دهند. و یزدان پایدار با دیدن این منظرهٔ بهت‌آور و بهجت‌انگیز بر عرب تهنیت و بر احوص آفرین گفته، از آن به بعد برای ایشان مقامی بس رفیع قائل گشته، از ایشان درخواست کرده که برای همیشه در این سرزمین سکونت گزینند، و احوص که جز این را طالب نبود، دعوت او را پذیرفت. و یزدان پایدار فرمان داد تا دیهٔ ممجان را که از بزرگ‌ترین حصارها بوده، و در مرکز جلگه و دهات نیز قرار داشت، به طور کلی، در اختیار ایشان گذاردند، و عرب در آن دیه فرود آمده، به کارکشاورزی و حشم‌داری پرداختند، و تدریجاً مکنت و ثروت بیشتری بیندوختند.

یزدان پایدار عرب را برای دفع دیلم جنگلی و غارتگر و آن مردم جنگی و خودسر که تا آن روز هم زیر فرمان هیچ یک از خلفای اسلامی در نیامده بودند، در این ناحیت نگاه داشت تا از شرور آنان در امان بماند، و از حملات نابه‌هنگام این دشمن سهمگین به وسیلهٔ ایشان جلوگیری نماید.

بی‌ناموسی دیلم در دیهٔ ابرستجان

زیرا همین گروه در ربیع‌الاول سال ۸۱ هجری بدین ناحیت درآمده، به قریهٔ ابرستجان فرود آمدند، و چند روزی را در آنجا توقف کردند، و اعیان دیه کمر را به خدمت دو تا کرده، روزی چندین گاو و گوسفند برای آذوقهٔ آنان سر می‌بریدند، و این مردم وحشی در ازای آن خدمات دست خیانت هم به نوامیس مردم دراز می‌کردند، و چیزی که بیشتر موجب تهییج و تحریک مردم این سرزمین گردید، این بود که در آن دیه، دختری بسیار عفیف وجود داشت که بی‌نهایت زیبا و طناز، صبیح و ملیح بود، و از قضا نظر امیر دیلم بر او افتاده، شیفته و فریفتهٔ او گشته، در شبی که از بادهٔ ناب سرمست بود، دختر را به چنگ آورده، با وی هم‌بستر شد.

تحمل این ننگ بر پدر دختر، یزدان پایدار، بسیار دشوار آمده، این رفتار نابهنجار را به مردم دیه رسانیده، حس غیرت و حمیت آنان را تحریک نموده، از سایر قرا هم جمعی را طلب کرده، در موقعی که غارت‌گران دیلمان در خواب ناز فرو رفته بودند، مردم را با چوب و شمشیر در میانهٔ قرارگاه آنان به تناسب جمعیت هر خانه تقسیم کرده، در ساعتی معین به خانه‌ها ریخته، بدواً اسلحهٔ آنها را برداشته، سپس بر سر ایشان بریختند و در آن تاریکی هر که را یافتند، به قتل رسانیدند و جز معدودی که راه گریز یافته، جان به‌در بردند، بقیه کشته شدند.

بامداد روز بعد یزدان پایدار به عواقب این کار خطربار متوجه گردیده، دستور داد تا هر دیهی برگرد خود بارویی بلند و مستحکم بنا کنند، و برای آن برج‌هایی بسازند و به جهت برج‌ها هم مزقل‌هایی قرار دهند، و بر آنها دیده‌بانی بگمارند تا از شر دیلم محفوظ بمانند. علاوه اعانه‌ای از کلیهٔ حصارها جمع‌آوری کرده، هزار سرباز نگاه داشت که همین عمل هم او را در سراسر این جلگه ریاست و سروری بخشید.

نخستین طرح سلطنت شیعه در بلاد جبل

باری، عرب اشعری در این سرزمین متمکن و متوطن گردیده، در همین جریان نخستین سلطنت شیعهٔ امامیه هم در بلاد جبل پابرجا گردیده، ایشان را تقویت نموده، نسبت به مردم قم ریاست و سروری بخشید.

تفصیل مجمل آن که در سال ۱۲۵ هجری معاویة بن عبدالله بن معاویة بن عبدالله بن جعفر الطیار که از سادات احرار و مردی کریم و سفره‌دار، هشیار و بیدار بود، درکوفه نمودار گردیده، جمعی را برگرد خود مجتمع ساخت و حاکم کوفه عبدالله پسر عمر بن عبدالعزیز که مردی مقتدر بود، معاویه را به زندان درانداخت، و سران شهر که از خلیفه، ولید بن یزید بن عبدالملک، و همچنین از والی خود ناراضی بودند، شبانه به زندان حمله برده، معاویه را بیرون کشیده، با وی به خلافت بیعت کردند، و معاویه لشکری گرد آورده، با عبدالله به جنگ پرداخته، منهزم گردیده، به کوفه درآمد. و جمعیت زیدیه نیز بدو پیوستند و

دیگرباره با لشکر سنگینی بیرون آمده، به مداین کوچ کرده، از آنجا به حلوان و سپس به بلاد جبل ایران لشکرکشیده، تا شهر دامغان را تسخیرکرده، به فارس و کرمان نیز حمله برده، آن دو ایالت زا هم بگشود و اصطخر را عاصمهٔ کشور خود قرار داده، در آنجا متوقف گردید.

در همین جریان باب خلیفه‌کشی هم بازگشت، و در جمادی‌الآخر سال ۱۲۶ به دستور یزید در قصر ولید ریخته، سرش را از تن جدا ساختند، و پس از شش ماه؛ یعنی در بیستم ذی‌الحجهٔ همان سال، یزید بن ولید بن عبدالملک هم وفات یافت، و با برادرش ابراهیم بیعت کردند، و در نتیجه، اختلالی عظیم در اوضاع داخلی کشورهای اسلامی دست داده، از هر گوشه‌ای صدایی بلند، و زمزمه‌هایی آغاز گشته، این اختلافات هم بنیان سلطنت و خلافت معاویه را تحکیم می‌داشت.

سادات هاشمی هم اطراف او را گرفته، متصدی شئون حکومت شدند، و عبدالله بن سعد اشعری هم از طرف معاویه به حکومت همدان و سپس به ولایت اصفهان برگزیده گشته، بر اهمیت و ابهت عرب اشعری دو چندان بیفزود. و مردم چهل حصار را تحت‌الشعاع ایشان درآورد، تا در سال ۱۲۹ لشکری به سرداری یزید بن عمیر بن هبیره بر معاویه حمله برده، در نزدیکی اصطخر دو قسمت شده؛ قسمتی به فرماندهی معن بن زائده، و قسمتی به فرماندهی عامر بن صباره، از چپ و راست بر معاویه حمله برده، لشکرش را شکست داده، خود او را هم مجبور به فرار ساختند.

معاویه که از دور آوازهٔ نهضت ابومسلم خراسانی را بر ضد خلفای اموی برای حمایت از سادات هاشمی می‌شنید، با دو برادر خود، حسن و یزید، به جانب خراسان متوجه گردید، تا با جلب مساعدت او سلطنت از دست رفتهٔ خود را تجدید سازد، و چون به هرات رسید، بر والی شهر، مالک بن هیثم درآمده، والی به جای پذیرایی آنان را در زندان افکنده، از ابومسلم دربارهٔ آنان کسب تکلیف نمود و نام‌برده دستور داد تا معاویه را به قتل رساند و برادران او را آزاد گرداند.

در نتیجه، مالک هم مفرشی بر دهان معاویه نهاده، او را خفه کرده، از برادرانش رفع تعرض نموده، دستور داد تا جنازهٔ معاویه را در مصرخ هرات به خاک سپردند که از آن روز به مزار سادات مشهور گردید.

دهکده‌ها به هم پیوست، شهر شد

بالجمله، به دستور یزدان پایدار دهکدهٔ ممجان را گبران تخلیه کردند، و به عرب تسلیم نمودند که در این منطقه اقامت گزینند. و احوص که همواره مترصد یک چنین پیشنهاد از ناحیهٔ یزدان پایدار بود، عزم رحیل صوری خود را به اقامت دائمی مبدل نموده، با عشیره و حشم خود در دیهٔ ممجان فرود آمده، متمکن و متوطن گردید، ولی صیت شهرت ایشان به سایر مهاجرین رسیده، روزی نمی‌گذشت که عده‌ای بر ایشان افزوده نشود، و در نتیجه، چون دهکدهٔ نام‌برده گنجایش نزول دیگران را نداشت، ضیق مکان ایجاب کرد که تازه واردین را در صحاری اطراف دیه منزل دهند، و از طرفی، در جای شهر کنونی قم هفت دهکدهٔ مستقل در جوار یکدیگر با فواصل مختلفی قرار داشت که به اسامی ممجان، گزدان، مالول، گمر، شکن، گلناران و کمیدان نامیده می‌شدند.

احوص دستور داد تا مهاجرین در فواصل دهکده‌های هفت‌گانه برای خود خانه‌ها و سراهایی بنا نهادند، و رؤسای آنها هم در ساحل رودخانه قصرهایی بنیان ساختند، و از فزونی ابنیه و عمارات نوساز، این دهکده‌ها به هم پیوست و از اتصال آنها شهر کوچک و یا قصبهٔ بزرگی به نام «قم» پدید آمده که همچنان تابع اصفهان بود.

در سال ۱۸۱ در خلافت هارون الرشید، بر حسب درخواست حمزه از اصفهان مجزا، و شهر مستقلی شناخته شده، دارای مسجد جامع و منبر خطابه گردید.

سر تسمیهٔ قم چیست؟

هر چند که در سر تسمیهٔ این شهر نوبنیان به نام «قم» گفته‌های چندی است که در کتاب انجم فروزان هم نگاشته‌ام، ولی اینک معتقد شده‌ام که در این تسمیه هیچ چیزی مدخلیت ندارد، جز آنکه در سال ۱۴۰ هجری، این دهکده‌ها به هم پیوسته، شهر

جدیدی به وجود آمده است که برای حفظ تاریخ مزبور این شهر را به نام «قم» که به حروف ابجد با ۱۴۰ برابر است، نامیده‌اند؛ چنانچه شهر رشت هم به واسطهٔ همین که در سال نهصد به وجود آمده، به نام «رشت» که برابر با نهصد می‌باشد، نامیده شده است و البته قضاوت با دیگران است.

شهر جدید و شهر قدیم

موقعی که مهاجرین عرب در ضلع شرقی رودخانه متمکن و متوطن گشته، شهر جدیدی به وجود آوردند که اکثریت سکنهٔ آن را هم مسلمانان تشکیل می‌دادند، قهراً از اقلیت سکنهٔ این شهر سلب آزادی گردیده، گبرها به ترک ممجان و تغییر مکان ناچار گردیده، عرب‌ها هم حاضر شدند که خانه‌های آنان را به ثمن‌های بیشتری خریداری کنند، و در نتیجه، سراهای خویش را فروخته، به دهکدهٔ کمیدان که در ضلع غربی رودخانه قرار داشت، و ویژهٔ گبران بوده منتقل گردیدند.

در نتیجه، شهر قم از دو بخش شرقی و غربی تشکیل گردید که رودخانهٔ اناربار در میانهٔ این دو قسمت قرار داشته، این دو بخش را از یکدیگر مجزا و متمایز می‌ساخت، و تنها وجود یک پل سنگی بر روی رودخانه ـ در جای پل علیخانی کنونی ـ این دو محله را به هم مرتبط و متصل می‌گردانید.

به هر اندازه‌ای که شهر جدید روی به عمران و آبادانی پیش می‌رفت، به همان نسبت هم شهر قدیم به سوی خرابی و ویرانی برمی‌گشت.

انعقاد پیمان عدم تعرض

باری، در همان ایامی که مردم قم اقامت عرب را در این ناحیت خواستار شدند، میانهٔ ایشان هم پیمانی مبنی بر همکاری مشترک و دفع دشمن و عدم تعرض به یکدیگر و اشتراک در مساعی بر روی احترام متقابل بسته شد که تا امضاکنندگان این عهدنامه در نسل مقدم باقی بودند، به وجه‌اکمل از طرفین مرعی و منظور می‌گردید، ولی پس از وفات یزدان پایدار و خورپندار، جوانان بوالهوس و خامی

که بر سر کار آمدند، از سَطوت و قدرت روزافزون ایشان بیمناک گردیده، اقامت عرب را در این سرزمین مخالف مصالح خود تشخیص داده، با عرب سر ناسازگاری برداشتند، و در موقعی که احوص برای پرداخت خراج و تصفیهٔ حساب مالیاتی این جلگه، به اصفهان رفته بود، و بر حسب معمول، این مسافرت دو ـ سه ماه به طول می‌انجامید، از غیبت او استفاده کرده، به عبدالله پیام فرستادند که باید هر چه زودتر از این ناحیت رخت بربندید وگرنه هر ناملایمی که دیدار کنید، از خود بدانید.

دیگرباره، او را تحت فشار درآورده، پیغام دادند که ما از مجاورت با شما بیزار هستیم و آن را مکروه می‌شماریم. چرا کوچ نمی‌کنید و به نقطهٔ دیگری منتقل نمی‌شوید؟ علاوه اطفال خود را به استهزای عبدالله واداشته، آنها را وادار ساختند که در سرای عبدالله و بر سر او عذرهٔ خشک بریزند، و بالاخره، طاقت عبدالله طاق گشته، کسانی را به نزد آنان فرستاده، مدت پانزده روز تا مراجعت احوص مهلت طلبید، و از ناحیهٔ گبران هم پذیرفته شد.

عبدالله، سواری در پی احوص به اصفهان فرستاده، او را احضار نمود. و چون احوص بازگشت، و مهلت هم منقضی گردید، دیگرباره مردم قم فشار خود را تجدید کردند، و عاقبت احوص به نام جمع‌آوری مطالبات و فروش مستقلات خویش، یک هفته مهلت دیگری بگرفت، و این مدت هم در شرف انقضا بود که عید نوروز نزدیک شد.

شورای سری عرب و قتل خدایان حصارها

چون انقضای مدت مهلت با پایان سال خورشیدی تصادف کرد، از طرفی در شب چهارشنبهٔ آخر هر سال میانهٔ گبران رسومی معمول بود که در هر قلعه‌ای جشن گرفته، آتش‌ها می‌افروختند و از فراز آتش می‌جستند، و در آن شب در باده‌گساری و می‌خواری هم افراط کرده، از فرط مستی هر یک به گوشه‌ای می‌افتادند؛ تا جایی که سر از پای و خودی از بیگانه نمی‌شناختند.

احوص با اغتنام فرصت و استفاده از این موقعیت، عصر روز سه‌شنبه شورای سری از سران عرب تشکیل داده، پس از مشاورت، هفتاد تن غلامان زرخرید خود راکه همگی شجاع و متهور، زیرک و زرنگ بودند طلب نموده، اظهار داشت که شما را برای انجام کار بزرگ و در عین حال کوچکی مأموریت می‌دهم که اگر به‌خوبی از عهده برآمدید، همگی را آزاد می‌گردانم، و به هر یک از شما هم سروری و کدخدایی یک حصاری را می‌بخشایم.

باید شبانگاه هر کدام به قلعه‌ای که تعیین می‌کنم رفته، در گوشه‌ای از صحرا پنهان شوید و مراقبت کنید. هنگامی که جشن گبرها خاتمه یافته، هر یک به گوشه‌ای می‌افتند، در دنبال رئیس ایشان بروید، وگاه فرصت سرش را از تنش جدا نمایید، و تا قبل از طلوع صبح با سرهای بریده نزد من بازگردید.

خلاصه، این هفتاد غلام رفتند، و مأموریت مولای خود را هم به وجه احسن انجام دادند. و در ساعت مقرره هم یکی پس از دیگری به محضر احوص درآمده، توبرهٔ پشتی خود را بر زمین نهادند و سر بریده‌ای را از درون آن بیرون آورده، در دو ردیف جلو احوص بچیدند، و چون سرهای بریده را شماره کردند، به هفتاد و چهار سر بالغ می‌گشت، و معلوم شد که یکی از غلامان که مأمور جمکران بوده، سر ملین کدخدای جمکران را با سه فرزندش به نام اسویه و صفین و جمشید بریده است، و دیگری هم در ابرستجان دو سر را قطع کرده است.

باری، این شب پرحادثه هم به صبح رسید، و بامدادان عرب‌ها غلامان را برداشته، هر یک را در دهکده‌ای به کدخدایی گماشتند، و غلامان مزبور هم به رتق و فتق امور پرداختند، وکلیهٔ دژها را تسخیر کردند و احوص بر مجموع حصارها فرمانروا گردید.

بنیان بارو بر گرد شهر

دیگر روز فرمان داد تا برگرد شهر قم به نحوی که دو بخش جدید و قدیم را فراگیرد، بارویی مرتفع و مستحکم بالا بردند؛ به طوری که رودخانه از میانهٔ شهر بگذرد و در میانهٔ رودخانه هم پلی ببستند و پایه‌هایی بالا آوردند و بارو را بر روی آن قوائم

بساختند، و برگرد شهر سیزده دروازه ـ برای هر محله‌ای یک در ـ بنا کردند که این بارو در چند مورد باعث سرکشی و تمرد مردم قم گردید.

از طرف خلفا لشکری به سرکوبی ایشان آمده، غالب مهاجمین هم آن را از محوطهٔ رودخانه به صحرا انداخته، از مجرای رودخانه خود را به داخل بارو کشانیده، شهر را تسخیر می‌کردند، و در نوبتی هم مردم قم را قتل عام کردند که از جمله، در خلافت مأمون مردم قم بر خلیفه یاغی گشته خراج ندادند، و مأمون علی بن هشام مروزی را مأمور سرکوبی ایشان ساخته، ابن هشام هم از همین مجرا در سال ۲۱۰ به داخل شهر درآمده، بدواً یحیی بن عمران بن عبدالله اشعری را که شیخ القمیین و سرور ایشان و یکی از بزرگ‌ترین علمای حدیث بود، به قتل رسانیده، حصار قم را با خاک یکسان نموده، عده‌ای را بکشت و بازگشت. پس از رفتن او دیگرباره بارو را بالا برده بساختند، و سر نافرمانی برداشته، خراج ندادند.

در سال ۲۱۷ دیگرباره مأمون علی بن عیسی طلحی، حاکم همدان را به فرماندهی لشکری برای قلع و قمع ایشان مأمور ساخت. نام‌برده به شهر راه نیافته، خراج معوقه را وصول ننموده، برفت؛ چنانچه مسطور افتد که این رویه و کار را چندین بار تکرار کردند. ولدی‌الاقتضاء در جای خود نگارش خواهد یافت.

فرزندان عبدالله مأمور تأسیس مکاتب

باری، چون خدایان حصاران به قتل رسیدند، و ریاست احوص در این سرزمین بلامعارض گردیده، بر کلیهٔ قرا استیلا یافت، برادر مهتر او عبدالله در اندیشهٔ انجام وظایف دینیهٔ خود برآمده، ارشاد گبران را وجههٔ همت مردانهٔ خویش گردانیده، فرزندان و فرزندزادگان و برادرزادگان خود را احضار نموده، هر یک را به حصاری برای تبلیغ احکام مأموریت بخشید؛ زیرا عبدالله را چهارده برازنده‌فرزند ارزنده و ارجمند بود که همگی هم تحت سرپرستی فقهای کوفه تربیت یافته، در فقه و حدیث تکمیل گردیده، بارها هم به مدینهٔ طیبه سفر نموده، تا سال ۱۱۴ از اشعهٔ

انوار حکمت و معرفت امام باقر علیه السلام برخوردار بوده، پس از رحلت آن بزرگوار هم تا سالی که به سوی قم روی آوردند، از مخزن معالم و گنجینهٔ معارف و فضائل امام صادق علیه السلام مستفیض و مستفید بوده، هر یک به نوبهٔ خود در ردیف بزرگ‌ترین و بهترین صحابهٔ آن امام به شمار می‌آمدند.

این فرزندان که به اسامی آدم و اسحاق و اسماعیل و ادریس و عمران و عیسی و الیسع و صلت و مصقله و احمد و محمد و سعد و عامر و خالد نامیده می‌شدند. پس از هجرت به قم هم سالی نمی‌گذشت که یکی دو تن از ایشان به طواف خانهٔ خدا نروند و در مدینه از محضر امام کسب فیض نکنند و فقه و حدیث نیاموزند، و گاه مراجعت به قم آنچه در سینه نهفته، و در مغز خود به حافظه سپرده‌اند، به عنوان بهترین ارمغان به دیگران نیاموزند.

عبدالله این‌گونه عناصر برجسته را به عنوان معلم و مربی برای تبلیغ و دعوت گبران، هر یک را به حصاری فرستاده، دستور داد تا مکتب‌خانه یا دارالتبلیغی تأسیس نموده، با کمال خوش‌رویی و آغوش بازی، گبرها را به خود پذیرفته، به اسلامیت ارشاد و دعوت کنند.

نام‌بردگان با فرزندان و عموزادگان خویش هر یک به دیهی رفته، مکتبی بگشوده، به کار ارشاد پرداخته، مردم را به آیین اسلام دعوت کرده، همه را با مقررات شریعت آشنا ساخته، طولی نکشید که جمع کثیری را به دیانت حقهٔ اسلامیه مشرف گردانیده، در تحکیم مراتب ایمان و اعتقاد تازهٔ مسلمانان نیز بکوشیدند، و قرآن را به ایشان تعلیم نمودند و احکام دین را تدریس و تفهیم کردند، و معدودی از گبرها هم که بر عقیدهٔ خود راسخ ماندند، در اقلیت مذهبی افتاده، به هجرت مجبور گشته، خانه و علاقهٔ خود را حتی به نرخ بیشتری از ارزش واقعی به مهاجرین عرب فروخته، جلای وطن اختیار کردند.

در نتیجه، از سال ۱۵۰ هجری مجموع مردم این جلگه، شیعهٔ دوازده امامی گشته، در میانهٔ سکنهٔ این شهر و قرای اطراف آن حتی یک تن نامسلمان هم یافت نمی‌شد.

عظمت مکتب اشعری

اما عبدالله پس از اعزام آنان شخصاً هم وظیفهٔ دینی خویش به احسن وجه انجام داده، مدرسهٔ فقه و حدیثی با معنویت و شکوه هر چه بیشتر در مرکز جلگه و داخلهٔ شهر نوبنیان قم تأسیس فرموده، به تعلیم عرب مهاجر قیام و اقدام فرموده، نخستین گردونهٔ کارخانهٔ روحانیت را به گردش درآورده، بنیان جامعهٔ علمی قم را براساس بسیار متین و استواری بالا برده، محدثین و فقهای بسیار، دانشمندان برومند و ارجمندی تربیت نموده، از خود به یادگار باقی گذاشت، و خود در سال ۱۴۵ در سن نود و پنج سالگی درگذشت، اما یادگارهایی پاینده و زنده به جای گذاشت که آثار وجودی ایشان جاویدان مانده است.

او رفت، ولی شاگردان ارزنده و زیبندهٔ او که هر یک به نوبهٔ خود از بزرگ‌ترین اساتید فقه و حدیث، درایت و روایت شمرده شده‌اند، با بقا و دوام آثار خویش زنده و پاینده خواهند ماند؛ همان شاگردانی که در پرتو مساعی جمیله و استقصای جزیله‌شان نوع اخبار و احادیث اهل‌بیت جمع‌آوری و تدوین گردیده، به عنوان ارمغان همیشگی برای جامعهٔ تشیع باقی مانده است؛ چنان شاگردانی که در اثر دعوت و زحمت آنان فلسفهٔ احکام و معارف الهی از قم به سایر بلاد انتشار یافته، در سایهٔ تبلیغات فراوان و مجاهدات نمایان ایشان، آیین ناتوان تشیع جان و توان گرفته، به پیش‌روی و کشورگشایی پرداخت.

آری، همین فارغ‌التحصیلان مکتب عبداللهی هستند که همگی از مشایخ اجازه و فتوا شناخته شده‌اند، و همان مکتب عبدالله بود که مانند مصباح درخشان و رخشانی نور شریعت و روشنایی ولایت را در سراسر این مملکت پخش و بر کلیهٔ ولایات و ایالات ایران بتابید و هنوز هم می‌تابد، و ما را از اشعه و انوار خود برخوردار می‌سازد، و چنان تابشی که اشعهٔ نامتناهی آن تا این زمان و پس از آن هم نیز جاویدان خواهد ماند.

کوفهٔ صغیره معدن علوم اهل‌بیت

همان مکتب اشعریین بود که قم را معدن علوم اهل‌بیت نموده، آتشکده‌ای را به دانشکده‌ای تبدیل ساخته، سرزمین گبرنشینی را به شهری شیعه‌نشین مبدل کرده، به نام کوفهٔ صغیر در لسان اخبار مشهور گردانیده است. کوفهٔ صغیری که پس از یک

قرن و نیم با دارا بودن دویست‌هزار تن راوی و محدث [!]کوفهٔ کبیری را در معدهٔ خود تحلیل برده، در هاضمهٔ خویش هضم گردانید.

قم مهد تشیع و مرکز روحانیت

وجود همین مکاتب بود که از نیمهٔ نخست قرن دوم هجری قصبهٔ قم را مهد تشیع و مرکز ثقل روحانیت و مهبِط دانش و فضیلت و پرورشگاه علمای روایت و درایت و معدن علوم خاندان وحی و نبوت و کان صلاح و سعادت گردانیده، این شهر را گاه بروز سوانح مأمن امت قرار داد.

مطاف مردم هر دیار و ملجأ صلحا و ابرار

نیز وجود همین اشعریین باعث شد که از قرن سوم هجری، تربت این شهر مدفن پیشوایان شریعت و مرقد پیشاهنگان امت و مضجع ذراری پاک پیغمبر ختمی مرتبت بشود، و در نتیجه، به واسطهٔ احراز عنوان مشهدیت، در روزگار مطاف مردم هر دیار و ملجأ صلحا و ابرار گردد.

آشیانهٔ علویین و معدن طالبیین

تا جایی که به علت مرکزیت برای سادات فاطمی و علوی در لسان اخبار از این شهر به آشیانهٔ علویین و معدن طالبیین و حرم اهل‌بیت معصومین علیهم‌السلام تعبیر گشته، مورد تعریف و توصیف قرار گیرد.

سر پراکندگی سادات از حجاز

همه می‌دانند که در طی مدت بیست سالهٔ خلافت متوکل عباسی ـ از سال ۲۳۳ الی ۲۴۸ ـ کلیهٔ سادات، به‌ویژه علویان، تا چه حد از لحاظ معیشت در عسرت افتاده، وضع اعاشه و زندگی خاندان طهارت تا چه پایه در تنگنای مضیقت درآمد.

متوکل، عمر بن فرج را والی حجاز گردانیده، بدو دستور داد که نه تنها از محل بیت‌المال با آل علی مساعدت نکند، بلکه شیعیان را هم از احسان به آنان ممنوع ساخته، کاملاً مراقبت نماید که احدی با ایشان کمک و معاونت ننماید و هرکسی که بر آنان رحمت و شفقت آورد، جداً بیازارد تا از کردهٔ خود ندامت به بار آرد.

در نتیجه، ابن فرج هم بر موالی علی مراقب بگماشت، و شیعیان هم از ترس جان از رعایت و جانب‌داری علویان دست بازداشته، پریشانی سادات را نادیده انگاشتند، و بر اولاد علی کار چنان تنگ و دشوار شد که زنان ایشان در لباس‌های ژنده و پاره می‌زیستند، و با تن عور و برهنه چرخه‌ریسی می‌کردند، و در نهایت سختی با نان جوینی امرار معاش و سد جوع می‌نمودند.

این زنان پاکباخته سرپرستی هم نداشتند؛ زیرا مردانشان با کمترین سوء ظن و تهمتی به خروج علیه خلیفه متهم گردیده، به حبس می‌افتادند و زنده زنده به گور سرد خفته یا در وسط پایه‌ها نهفته، به دیار عدم می‌رفتند و غالباً در زجر و شکنجه به سر برده، احدی هم جرأت نمی‌کرد که از ایشان دلجویی نماید.

از این‌روی، به حکم اضطرار کسانی که پای فرار داشتند، شبانه از مدینه بیرون آمده به اطراف دیار متواری گشته، در بلاد پراکنده شده، از شدت استیصال متنکراً و به طور ناشناس هرکار پستی را هم پذیره کرده، به کد یمین و عرق جبین مؤونتی تحصیل نموده، به سختی امرارمعاش می‌کردند.

سر توجه آوارگان سادات به طرف قم

چون داستان توطن و تمکن، عظمت و شوکت عرب اشعری در قم به مدینه و مکه و کوفه پیچیده به گوش ایشان رسیده بود، و از طرفی هواداری و هواخواهی اینان را از آل علی نیز می‌دانستند، بدین جهت، از هر شهر بدین سوی روی آورده، در قم متوطن می‌گشتند.

حقاً مردم قم هم دربارهٔ آوارگان از سادات و مهاجرین ایشان کمال معاضدت و مساعدت را مبذول داشته، از هیچ کمکی دربارهٔ آنان دریغ نمی‌ورزیدند و برای آنها

در بین خود اعانه‌هایی جمع‌آوری و خانه‌ها و ملک‌هایی می‌خریدند، و وسایل رفاه و آسایش آنها را فراهم می‌داشتند، تا جایی که قم معدن طالبیین و آشیانهٔ علویین گردیده، برای سادات هم چنانچه بیاید، نقیبی تعیین شد و در عصر محمد بن موسی المبرقع بیش از سیصد امامزاده در این شهر مجتمع بودند که این مقبره‌ها و بقعه‌ها و قبه‌هایی که از امامزادگان نمودار است، با تمام فزونی نسبت به جمعیت آنان خیلی ناچیز و از یک‌هزارم آنها هم کمتر است که مزار بقیهٔ ایشان نامعلوم و مجهول می‌باشد.

در برخی از بقعه‌ها هم عدهٔ کثیری مدفونند؛ چنانکه در مقبرهٔ بابلان و مدفن فاطمهٔ معصومه بنت امام موسی الکاظم علیه السلام بیش از سی تن، و در مقبرهٔ رضویه مدفن محمد بن موسی المبرقع ـ معروف به چهل اختران ـ بیش از چهل نفر، و در مقبرهٔ ساروق در مزار چهل تن، در همین حدود مدفون می‌باشند.

اشاره به روایات وارده در فضل قم

اینها همه عواملی بودند که صدور آن همه روایات را در فضیلت مردم قم و حسن تربت آن ایجاب می‌داشتند؛ روایاتی که در کتب معتبرهٔ حدیث مسطور، و در انجم فروزان هم منقول، و به تکرار آنها در این مقام نیازی نخواهد بود. محض تیمن و تبرک با اسقاط سلسلهٔ سند و نام امام، خلاصه‌ای از چند روایت را ذیلاً می‌نگارد:

زود باشد که کوفه از مؤمنان تهی و علم و دانش از آن شهر رخت بربسته، به قم منتقل شود، و شهر قم معدن علم و سرچشمهٔ فضیلت گردد، و دانش از آنجا به سایر بلاد اشاعه و انتشار یافته، مردم روی زمین را فائض گرداند. مردم قم از مایند و ما از ایشان.

اَللهمَّ اعْصِمهُم من کلِّ فتنةٍ ونجِّهِم من کلِّ هلَکَةٍ، هُم اهلُ رکوعٍ وَسجودٍ، قیامٍ وقعودٍ ـ فَطوبیٰ لَهُم ثمّ طوبیٰ لَهُم.

سلامُاللهِ علی اهلِ قم ورحمةُاللهِ علیهِم، وسَقَی‌اللهُ بلادَهُمُ الْغیثَ، وَیُنزِّلُ علیهمُ البرکاتِ، فیبدلُ سیِّئاتِهِم حسناتٍ، همُ اهلُ رکوعِ وسجودٍ، قیامِ وصیامٍ،

هم الفقهاءُ العلماءُ الفهماءُ، هُم اهل الدِّينِ والولايةِ وحُسنِ العبادة، صلواتُ‌اللهِ عليهِم ورحمةُ‌اللهِ وبركاتُه.

لَولا الْقميونَ لَضاعَ الدِّينُ، لَاْندَرَسَ الدِّينُ، لَاْندَرَسَتِ الدِّيانةُ.

نیکو موضعی است زمین قم برای کسانی که از خدای بترسند. آنجا حرم ما اهل‌بیت است، و بندگان مؤمن ـ حق‌تعالی ـ در آنجا مجتمع‌اند، و آنان برگزیدگان شیعیان مایند که خدای تعالی محبت و ولایت ما را در طینت ایشان سرشته است، و سه در از درهای بهشت، به مردم قم اختصاص داده شده است، رضی‌الله عنهم.

قم مأوای فاطمیین و جایگاه مؤمنین است، و روزی فرا خواهد رسید که شیعیان ما برای آنکه خون و مالشان در امان باشد، از ما دوری گزیده، به قم روی آورند و به قم و مردمش هیچ جبار ستم‌گری بدی نرساند، جز آنکه خدای تعالی او را ذلیل و خوار ساخته، از رحمت خود دور گرداند، و احدی دربارهٔ آنان به بدی اندیشه ننماید و سوء قصد نکند، جز آنکه پروردگار او را مانند نمکی که در میان آب افتد، ذوب گردانیده ناچیز فرماید.

اینها نمونه‌هایی از روایات و احادیثی هستند که دربارهٔ قم رسیده است که بقیهٔ آنها را هم بدین‌ها می‌توان قیاس کرد.

جوامع علمی و روحانی قم با اشاره به سوانح اتفاقیهٔ مربوطه به روحانیت در هر عصر

اینک در پیرامون جوامع علمی و روحانی قم به نگارش پرداخته، به خلاصه‌ای از سوانح مربوطه به آن در هر قرن نیز اشاره می‌نماید.

پوشیده نیست که شهر قم از همان زمانی که از صورت دهکده‌ای خارج گشته، وضع شهری به خود گرفت، تا امروز که دوازده قرن کامل از پیدایش آن می‌گذرد، هماره مهد علم و دانش بوده، در هر قرنی هم دانشمندان عالی‌قدر و بزرگواری داشته است که نام نامی و لقب گرامیشان، برای همیشه زینت‌بخش صفحات کتب تراجم و انساب گردیده است.

ولی اگر در مقام تحدید جوامع علمی و روحانی قم برآییم، ناچاریم که آن را به جامعهٔ اولی و وسطی و اخری تجزیه و تفکیک نموده، محدود سازیم، و بگوییم که این شهر در سه موقع واجد بزرگ‌ترین و پرفایده‌ترین مجامع علمی اسلامی جهانی بوده است که نخستین مجمع آن در قرون اولیه، از نیمهٔ قرن دوم تا نیمهٔ قرن پنجم، و دومین مجمع در عصر صفویه، از قرن یازدهم تا دوازدهم، و مجمع آخرین هم در قرن حاضر شروع، و امید است که برای همیشه ادامه یابد؛ زیرا جوامع علمی قم را اتصالی نبوده، این شهر به دورهٔ قحط علمی هم دچار شده است، و در این مقام به ذکر نام تنی چند از رجال علم و دانش قم در هر عصر اکتفا نموده، از یادآوری بقیهٔ دانشمندان خودداری می‌شود.

نخستین جامع علمی و روحانی قم: اما نخستین جامع علمی و روحانی سراپا نورانی قم با رونق هرچه بیشتر در پرتو همت و شخصیت عبدالله بن سعد اشعری به کمک برادرش سعد بن سعد بن مالک، از سال ۱۳۰ هجری پای به عرصهٔ وجود گذارده، دورهٔ رضاع خود را در سایهٔ سرپرستی مهین مؤسس برجستهٔ خویش، در مسجدی که در همان سال یا اندکی جلوتر به جهت نماز عبدالله از ناحیهٔ احوص در دیهٔ ممجان بنیان گردیده بود، تا سال ۱۴۵ به پایان رسانید، و این مسجد هم روز به روز وسعت و عظمت یافته، کم‌کم جای خود را به مسجد جامع شهر تسلیم گردانید؛ زیرا در سال اخیر، عبدالله در سنین نود و پنج سالگی زندگی را بدرود گفته، سرپرستی جامعهٔ علمیه را به فرزندان برازنده و ارجمند خود واگذاشت.

این جامع علمی در دورهٔ ایشان به مرحلهٔ طفولیت و تمیز وارد گردیده، در عصر فرزندزادگان عبدالله این مرحله را هم سپری نموده، به مرتبهٔ رشد و شباب داخل شد، و پس از ایشان تا عصر ابن بابویه به منتها درجهٔ نیروی جوانی و کمال خویش رسیده، تدریجاً رو به ضعف و ناتوانی رفته، به سن شیب و هرم وارد گشته، آثار شکستگی بر پیکرهٔ آن نمودار گردیده، پس از چندی به حال نزع و احتضار درآمده، به جان کندن افتاد، اما هیچ‌گاه قم را ترک نگفته، به‌کلی از میان نرفت.

وضع روحانیت قم در قرون نخست: در نخستین قرن تأسیس و تشکیل این مجمع علمی و روحانی، به چندین نقطهٔ مشعشع برخورد می‌کنیم که یکی پس از دیگری تشریح می‌گردد.

نخست تدریس عبدالله و برادرش سعد بن سعد است، و پس از آن دورهٔ تعلیم و تربیت به فرزندان وی رسیده، چهارده پسران عبدالله به تعلیم دینی عرب مهاجر و فرزندان خود نیز قیام و اقدام ورزیده، چنان شاگردانی تربیت کردند که عالم تشیع به وجود آنها مباهات می‌کند. و در میانهٔ فرزندان مزبور کسانی که نامشان در سرلوحهٔ مشاهیر روات و محدثین ثبت گردیده است، عبارتند از:

۱. آدم بن عبدالله که جد امجد آدم بن اسحاق و والد ماجد زکریا بن آدم و اسماعیل بن آدم می‌باشد، و نام‌برده از محدثین جلیل و خاندان بزرگ و نجیب شناخته شده. کلیهٔ علمای رجال به توثیق وی تصریح کرده، شیخ طوسی هم او را از اصحاب امام صادق علیه السلام ذکر نموده است.

۲. الیسع بن عبدالله، پدر احمد، و سهل بن الیسع که شیخ نجاشی او را از اصحاب امام رضا علیه السلام دانسته توثیق نموده، ازکسانی شمرده است که از آن امام اخذ احکام نموده است و بدون واسطه هم روایت کرده است.[۱]

۳. ادریس بن عبدالله، والد ماجد زکریا بن ادریس و احمد بن ادریس، از محدثین بزرگ شیعه و روات ثقه، و دارای کتاب شمرده شده که مورد وثوق کلیهٔ علمای رجال بوده است و از اصحاب امام صادق علیه السلام نام‌برده شده است.

۴. اسحاق بن عبدالله که والد ماجد احمد بن اسحاق و علی بن اسحاق و محمد بن اسحاق بوده، از محدثین جلیل و روات نبیل شیعه شمرده شده، همگی علمای رجال هم او را توثیق نموده، دارای کتاب دانسته، از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام ذکر کرده‌اند.

---

۱. الیسع از اسم‌هایی است که در یمن متداول و معمول بوده است و نام یکی از پیغمبران از فرزندان هارون برادر موسی می‌باشد و اصلاً هم پارسی است. منتها با افزایش یک الف و لام آن را معرب ساخته‌اند.

۵. عمران بن عبدالله، پدر خزج (یا خزرج) و مرزبان و یحیی و عبیدالله، از علما و محدثین مورد وثوق و بسیار جلیل‌القدر است که از صحابهٔ امام صادق‌علیه‌السلام و مورد علاقهٔ تام و تمام آن امام هم بوده، امام دربارهٔ او وثوق و اعتماد و محبتی وافر داشته و از دیدار وی مسرور گشته، از او تفقد و دلجویی می‌فرموده، از حالات اهل‌بیت و خویشاوندانش پرسش می‌کرده است و با بشاشت و گشاده‌رویی با وی تکلم می‌نموده، در شأن وی فرموده است که «عمرانُ مِنّا اهلَ‌البَیت»؛ عمران از ما اهل‌بیت است، و او برگزیده و مختار و نجیب و از قوم نجبا می‌باشد که همین معنی بر عظمت قدر و جلالت، منزلت و وثاقت وی دلالت تام دارد.

بالجمله، نام‌برده از اجلهٔ علمای قم و از دوستان و دوست‌داران امام صادق‌علیه‌السلام و بهترین اصحاب آن امام بوده. در حدود سال یک‌صد و سی هجری به اتفاق برادر خود عیسی و زوجهٔ خویش از قم به قصد حج و تشرف به خدمت امام صادق‌علیه‌السلام خارج، و در مدینه به خانهٔ یکی از مردم قبیلهٔ خزرج نزول نموده. اتفاقاً زوجهٔ او در آنجا به درد زایش مبتلا گردیده، خدای تعالی پسری تنومند بدو ارزانی داشت که به واسطهٔ عظم جثه، نام او را خزج نامیدند، و یا چون در خانهٔ رئیس قبیله خزرج به دنیا آمده، اسم او را خزرج گذاشته‌اند.

گویند که عبدالله در قم از دیدن این نوزاد و ارمغان مدینه خرسند گردیده، با وی انس گرفته بود، و خزج در سن پنج سالگی چند روزی به واسطهٔ تنومندی لنگ شده، گاه راه رفتن اندکی می‌شلیده است، و عبدالله چون او را بدین حال دیدار کرده، اظهار داشته است که «خزرج الخزج»؛ یعنی لنگ گردید خزج.

در هر حال، در همان سفر عمران به خدمت امام مشرف گردیده، حضرت صادق‌علیه‌السلام پس از احوال‌پرسی از وی خواستند که از کرباس قم چند چادر و خیمه برای ایشان تهیه نموده، هزینهٔ آنها را هم معین کند، و مبلغی هم بدو مرحمت فرمودند و عامر وجه مزبور را به نیت تبرک و تیمن از امام پذیرفت، و در مراجعت به قم چادرهای مزبور را تهیه کرد، پس از دو سال نیز به قصد حج حرکت نمود و آن چادرها را هم همراه برداشت و چون به مکه درآمد، قبل از ورود امام، خود را به مِنا

و عرفات رسانیده، خیمه‌ای به جهت امام، و خیمه‌ای برای نسوان، و خیمهٔ سومی هم به منظور غسل و شست‌وشو برافراشته، موقعی که امام به مِنا رسیدند، از ناحیهٔ شیعیان بدان خیمه‌ها رهنمون گردیده، امام صادق‌علیه‌السلام پرسیدند که این خیام از کیست؟ جواب دادند که از عمران بن عبدالله اشعری است که ویژهٔ آن جناب به پا داشته است. امام به چادرها داخل گشته، عمران را طلبیدند، و ضمن تفقد از موضوع چادرها جویا گردیدند. عمران عرض کرد که این چادرها همان‌هایی است که سال قبل از من خواسته بودید.

امام از قیمت آنها استفسار فرموده، عمران گفت که جانم به قربانت، پنبهٔ آنها محصول مزارع ملکی خودم بوده است که برای ریشتن، آن را به کسان خود داده‌ام، وکرباس آنها هم را به‌دست خویش بافته و دوخته‌ام و همراه آورده‌ام، و اینک هم به رسم هدیه تقدیم می‌دارم و دوست دارم که این هدیهٔ ناقابل را از من بپذیرید.

بالاخره، امام دست عمران را به‌دست گرفته بفشردند، و دربارهٔ او به خیر و خوبی دعا نموده، از خداوند متعال مسئلت داشتند که او و عترت او را در روزی که جز سایهٔ خداوندی سایهٔ دیگری نباشد، در سایهٔ خود درآورده، مشمول رحمت خود گرداند: «اسئلُ‌اللهَ اَن یصلِّیَ علی محمَّدٍ وآلِ محمدٍ وَاَن یُظِلَّك وعترتَك یومَ لاظِلَّ اِلّا ظِلُّه.»

به روایتی، امام صادق‌علیه‌السلام عمران را نزدیک خود نشانیده، از او و فرزندان و اهل و عیال و خاندان و برادران و برادرزادگانش احوال‌پرسی فرموده، سپس به طریق نجوا با وی به سخن پرداخته، پس از چندی او را مرخص ساختند، و موقعی که از خیمه بیرون رفت، حاضرین در آن مجلس از امام هویت او را پرسیدند و امام فرمود که او نجیبی است از قوم نجبا.

۶. عیسی بن عبدالله، جد امجد احمد بن محمد بن عیسی، عالم معروفی که به اخراج غلات از شهر قم اقدام می‌ورزید، و والد ماجد ادریس و محمد می‌باشد که نیز از راویان ثقه و جلیل‌القدر و از صحابهٔ امام کاظم‌علیه‌السلام شمرده شده است و تا زمان

علی بن موسی الرضاعليه‌السلام را هم درک نموده است، و او را از اصحاب امام صادق و همچنین امام کاظم و امام رضاعليهم‌السلام نیز شناخته‌اند؛ زیرا شخصاً سؤالاتی هم از امام رضاعليه‌السلام نموده است.

یونس بن یعقوب روایت می‌کند که در یکی از کوچه‌های مدینه با امام صادقعليه‌السلام تلاقی نموده، چون سلام کردم، به من توجه فرموده، گفتند: خود را به سرای من برسان، «فإنَّ بِالبابِ رجلاً مِنا اهلَ البیتِ»؛ زیرا در خانهٔ ما مردی است که از ما اهل‌بیت است و از او پذیرایی کن تا من بیایم.

چون به خانهٔ امام رفتم، مردی را در آنجا نشسته دیده، از وی پرسیدم تو کیستی و از کجا آمده‌ای؟ جواب داد که من مردی از اهل قم به نام عیسی بن عبدالله اشعری می‌باشم، و من در خدمت وی بودم تا امام هم آمدند و میانهٔ دو چشم عیسی را بوسه زده، بدو فرمودند: «مرحباً بك یا عیسی» و سپس او را به نزدیک خود نشانده، با وی به سخن پرداختند و چون مکالماتشان پایان یافت، امام به من روی آورده، چنین فرمود که ای یونس! «اِن عیسَی بنَ عبدِاللهِ مِنا حَیاً ومَیتاً»؛ عیسی بن عبدالله زنده باشد یا مرده از ماست، و بعبارة اخری، مرده و زندهٔ او از آن ما می‌باشد. او در شهری زندگی می‌کند که صدهزار نفر یا افزون جمعیت دارد که همگی هم از شیعیان ما هستند، و در میانهٔ آنها احدی اورع از عیسی نیست. وکفاه ذلك فضلاً وشرفاً.

۷. محمد بن عبدالله اشعری، و به عقیدهٔ نگارنده نام‌برده همان محمد بن ابی‌اسحاق اشعری است که از علمای کلام نیز شمرده شده، از روات هم می‌باشد. منتها چون شخصاً خدمت امام نرسیده است، قهراً بدون واسطه هم روایتی را از امام نقل ننموده است. نامبرده در علم کلام و نیز در اخبار و آثار هم کتبی متعدد تألیف نموده است، و برخی از علمای رجال نام‌برده را از ممدوحین شمرده‌اند، و بعضی هم به حسان ملحق ساخته‌اند. و علت اینکه نام پدر او را با کنیه ضبط کرده‌اند، آن است که با نام مبارک پیغمبر اکرم اشتراک نداشته باشند، در هر حال، نام‌برده نخستین استاد علم کلام در اولین جامع علمی قم شمرده شده، مقامی بس منیع نیز داشته است.

اما نسبت به سایر فرزندان عبدالله (هفت نفر بقیه) هر چند که عموماً از اهل علم و صلاح بوده‌اند، اما چون روایاتی از آنان نقل نشده تا نیازمند به توثیق باشند، در کتب تراجم و رجال هم در اطراف آنان چیزی ضبط نشده، و اگر هم شده است، نگارنده ندیده است، چون حالاتشان بر ما مجهول است ـ چنانچه سبق ذکر یافت ـ تنها به ذکر نام آنان قناعت ورزیده، از هر توضیح بیشتری خودداری می‌دارد؛ چنانچه ازحالات سعد و یعلی و عبدالصمد و ابی‌خلف پسران احوص و قتیبه و بکیر، و برادران او و فرزندان عبدالرحمان و ابنای نعیم و سعد نیز خودداری نموده، به ذکر تنی چند از فرزندزادگان آنان که استادان مرتبهٔ بعدی هستند، می‌پردازد.

فرزندزادگان عبدالله اشعری

۱. آدم بن اسحاق بن عبدالله الاشعری، از اصحاب امام هادی علیه‌السلام و مدفنش در شیخان بزرگ قم، و از فقها و محدثین بزرگ امامیه و مورد وثوق کلیهٔ علمای رجال شمرده شده است.

۲. ابراهیم بن محمد بن عبدالله اشعری، از محدثین موثق و جلیل‌القدر، و از اصحاب امام کاظم و امام رضا علیهماالسلام می‌باشد.

۳. فضل بن محمد برادر او که مشترکاً کتابی تألیف کرده‌اند و نیز از روات ثقه و نام‌برده از اصحاب امامان کاظم و رضا علیهماالسلام می‌باشد.

۴. احمد بن اسحاق بن عبدالله اشعری، از محدثین ثقه، جلیل‌القدر و رفیع المنزله و از اجلای علمای قم شمرده شده است که از اصحاب امام جواد و هادی علیهماالسلام بوده، از هر یک هم روایاتی نقل کرده است، و از خواص صحابهٔ امام عسکری علیه‌السلام و وکلای آن جناب در قم شناخته شده، ازکسانی شمرده شده است که به شرف دیدار امام زمان هم نایل گردیده‌اند، و نام‌برده شیخ القمیین و وافد ایشان و از سفرای ممدوحین و ازکسانی است که در مدحشان توقیع شریفی هم از ناحیهٔ مقدسه صدور یافته است.

احمد بن اسحاق در سامرا به اتفاق سعد بن عبدالله خدمت امام حسن عسکری علیه السلام رسیده، برای کفن خویش پارچه‌ای خواستار شد، و امام سیزده درهم بدو بخشیده، فرمود: این وجه را جز برای مصارف خود خرج منمای و آنچه خواستی نیز در موقع لزوم به تو خواهم رسانید، و چون از خدمت امام مرخص شدند، در سه فرسنگی حلوان مریض گشته، در پل ذهاب در کاروان‌سرایی نزول نموده، هنگام صبح احمد رحلت یافت.

سعد بن عبدالله گوید: بامداد چون چشم خود را از خواب بگشودم، در همان موقع کافور ـ غلام امام ـ را دیدم که می‌گوید از غسل و کفن رفیق شما فارغ شدم. برخیزید و او را به خاک بسپارید و بدانید که او عزیزترین شماست، به واسطهٔ قرب حق در نزد آقای شما و مولای من. این بگفت و برفت، و مردم قافله جنازهٔ او را در نزدیکی رودخانه، در هزارمتری ضلع جنوب شرقی و خارج حلوان دفن کردند که قبرش دارای بقعهٔ محقر و مخروبه، هنوز هم نمودار است، و احدی از زوار هم ـ به واسطهٔ عدم سعادت خود ـ به زیارت آن نمی‌روند، و از نثار کردن یک فاتحه هم به روح او دریغ می‌دارند.

احمد بن اسحاق در زمان وکالت خود از امام عسکری علیه السلام اجازه خواست تا مسجدی در قم بنا نهد، و چون اجازه یافت، مسجدی که معروف به مسجد امام است، بنیان ساخت که اکنون هم مسجد جامع این شهر می‌باشد. اما قسمتی که به امر امام ساخته شده است، در ضلع جنوب شرقی مسجد مزبور قرار دارد.

این مسجد که در نزدیکی رودخانه واقع، و از سه طرف به خیابان محدود است، از لحاظ تاریخی مهم و از جنبهٔ دینی هم موقعیت بسزایی داشته، تدریجاً در طرز بنای اولیهٔ آن نیز تغییری راه یافته، بر مرافق آن چند برابر اضافه گردیده و بر وسعت آن هم افزوده شده است تا بدین صورت درآمده است.

ایوان بزرگ و مجلل وسط آن در سال ۱۱۰۲ از ناحیهٔ مهدعلیا ـ مادر شاه سلیمان صفوی ـ ساخته شده است که در سال ۱۱۲۹ شاه سلطان حسین هم آن را تزیین و تعمیر نموده، در سال ۱۲۴۶ حاج حسین کدخدا ـ جد خوانین حاجی حسینی ـ نیز

از آن تعمیر کرده است، و در سال ۱۲۸۶ هم حاج محمدابراهیم ـ تاجر قمی ـ سردابی در غربی آن ساختمان و در سال ۱۲۹۵ هم حاج علینقی کاشی ـ مقیم قم ـ از آن مرمت نموده، کریاس مسجد و سردرب شرقی و جلو خان آن را با هشت باب دکان واقعه در آن بنیان نموده، همه را وقف روشنایی و تنظیف و تعمیرات مسجد نموده، در جنوبی کریاس هم حجره‌ای به جهت مدفن خود بنا نهاد که بعداً در همان‌جا هم مدفون گشت.

در سال ۱۳۵۸ که بازار شمالی مسجد را خراب کرده، در مسیر خیابان آذر انداختند، شبستان‌های شمالی مسجد هم جزء خیابان افتاده، جلو صحن مسجد به‌کلی باز شد، و تدریجاً تا سال ۱۳۶۸ آیت‌الله فیض به مرمت اساسی و زیب و زینت مسجد پرداخته، ضمناً به احداث سردرب جدید در ضلع شمالی آن و سنگ فرش و سیمان‌کاری صحن مسجد و ایجاد مخزن آبی در زیر حوض و نصب تلمبه بر فراز آن و گشودن پنجرهٔ آجری جلو شبستان‌ها و نصب درهای مجلل در جای آنها پرداخته، مسجد را بدین صورت جالب توجه درآورد. علاوه، در جنوبی مسجد هم قطعه زمینی را به عرض سه‌متر، به منظور برف‌انداز از کسانی که اراضی مزبور را زیر ساختمان گاراژ درآورده بودند گرفته، دکانی هم محاذی آن از جلو خیابان خریده، وقف مسجد گردانید تا در صورت لزوم بتوانند دکان مزبور را به اراضی نام‌برده راه دهند، و برای مسجد راهرو جدیدی بگشایند.

به طوری که از آثار و علائم موجوده به‌دست می‌آید، در نزدیکی این مسجد بارویی قرار داشته است که به بارو یا سورایپک معروف بوده است، و در جنب سورایپک هم مدرسه‌ای وجود داشته است.

در زاویهٔ جنوب غربی مدرسهٔ مزبوره هم بقعه‌ای بوده است که علی‌الظاهر احمد بن اسحاق این بقعه را در برابر درب شمالی مسجد امام برای مدفن خود بنا نهاده بود، و چون در حلوان مدفون گشت، بقعهٔ مزبوره جزء مرافق مدرسهٔ نوبنیان درآمده، بعداً هم ناصرالدین علی بن مهدی بن محمد بن حسین بن زید بن محمد بن احمد بن جعفر بن عبدالرحمان بن محمد البطحانی را ـ که یکی از دانشمندان

سادات قم بوده است ـ در آنجا به خاک سپردند؛ چنانچه در عمدة‌الطالب هم بر اینکه نام‌برده در گوشهٔ شهر، در مدرسهٔ سورایپک مدفون می‌باشد، تصریح می‌نماید.

ولی در جای مدرسهٔ مزبور فعلاً یک کاروان‌سرای بزرگ به نام سرای غیبی با یک آب انبار و یک حمام منسوب به شاهزاده احداث گردیده است و در هر حال، بقعهٔ مزبوره به نام احمد بن اسحاق مشهور گشته بود، و بدین جهت، محدث قمی احتمال داده است که احمد بن اسحاق موسوی، در این بقعه مدفون شده باشد. ولی این اجتهاد در برابر نص تلقی می‌گردد؛ زیرا احمد بن اسحاق که پسر سلطان سید اسحاق مدفون در ساوه و جد شاهزاده حمزهٔ موسوی مدفون در قم می‌باشد، در بقعهٔ متصل به بقعهٔ شاهزاده حمزه؛ یعنی در جوار حفید خود، مدفون می‌باشد که این امر برایشان پوشیده بوده است، چنان‌که بعداً نگاشته آید.

۵. احمد بن الیسع بن عبدالله، از روات معظم و موثق شمرده شده، اما بدون واسطه از امام روایت نکرده است، و پدرش هم از اصحاب امام رضاعليه‌السلام شمرده شده است، چنان‌که سابقاً مذکور افتاد.

۶. ادریس بن عیسی اشعری، از فقها و روات جلیل‌القدری است که کلیهٔ علمای رجال بر وثاقت او تصریح کرده‌اند، و شیخ طوسی او را از اصحاب امام رضاعليه‌السلام شمرده است.

۷. اسماعیل بن آدم بن عبدالله اشعری، از روات موثق و وجیه و بزرگوار قم نیز شمرده شده است.

۸. اسماعیل بن سعد بن احوص، از فقها و روات حدیث و مورد وثوق کلیهٔ علمای رجال و از اصحاب علی بن موسی الرضاعليه‌السلام می‌باشد.

۹. ابویعلی حمزة بن یعلی الاشعری، از راویان بزرگ و موثق و موجه شناخته شده، از اصحاب امام رضا و امام جوادعليهما‌السلام شمرده شده است. کتابی هم دارا می‌باشد.

۱۰. ریان بن الصلت بن عبدالله، از محدثین ثقه و جلیل و بزرگوار و صدوق قم و از اصحاب امام رضاعليه‌السلام و از کسانی است که آن امام او را مؤمن و موفق خوانده، دربارهٔ وی دعا کرده، بدو جامه‌ای نیز اعطا فرموده، چند درهم سکهٔ رضوی نیز به او

التفات کرده‌اند. نام‌برده در نزدیکی دروازهٔ ری قم و متصل به شهر مدفون، و به غلط به نام شیخ اباصلت مشهور شده است؛ زیرا نام‌برده نزدیکی مشهد مدفون است.

۱۱. زکریا بن آدم بن عبدالله، از روات ثقه و جلیل‌القدر و محدثین عظیم‌المرتبه و رفیع‌المنزله شناخته شده، از صحابهٔ امام رضاعليه‌السلام و ازکسانی است که در نزد آن امام مکرم و محترم بوده، به حضرت عرضه می‌دارد که اراده دارم تا از میان عشیره و خویشاوندان خویش از قم بیرون روم؛ چه که ایشان را سفاهت فرا گرفته است، و امام او را از این عمل منع کرده، فرمودند که خدای تعالی دفع می‌نماید به سبب تو از خویشان تو آن سفاهت را، چنان‌که دفع می‌نماید بلا را از مردم بغداد به واسطهٔ پدرم موسی بن جعفر، و به روایتی دفع می‌کند به واسطهٔ وجود تو بلا را از اهل قم؛ چنان‌که از مردم بغداد به واسطهٔ تربت امام کاظم دفع فرماید، و از جملهٔ سعادت‌های او یکی این بود که در سالی از مدینه تا مکه با امام رضاعليه‌السلام هم‌سفر و در تمام راه با امام هم‌کجاوه و هم‌محمل گشته، در نزد آن امام نیز وجیه بود.

نام‌برده از اصحاب امام صادق و امام رضا و امام جوادعليهم‌السلام شمرده شده، او را کتابی است در حدیث و کتاب دیگری است در مسائلی که از امام رضاعليه‌السلام اخذ کرده است، و در شأن او کافی است همان گفتهٔ علی بن موسی الرضاعليهما‌السلام به علی بن مسیب همدانی در موقعی که به امام عرضه داشت که راه من دور است و نمی‌توانم که خود را به شما برسانم، و در این صورت معالم دین خود را از چه کسی اخذ نمایم؟ امام جواب فرمودند: «مِن زکریا بن آدمَ القمیِّ المأمونِ علی الدِّینِ والدنیا»؛ یعنی، از زکریا بن آدم اخذ کن که بر دین و دنیا مأمون است.

در هر حال، نام‌برده در سال ۲۱۳ در قم وفات یافت، و در مقبرهٔ شیخان مدفون گشت و تربتش هنوز هم مزار مؤمنین می‌باشد، و دارای بقعه‌ای است که بسیاری از علما در جوار وی به خاک سپرده شده‌اند، و در مجاورت بقعهٔ او نیز مقبرهٔ پسر عمش زکریا بن ادریس و قبر برادرزاده‌اش آدم بن اسحاق بن آدم بن عبدالله اشعری می‌باشد.

۱۲. زکریا بن ادریس اشعری نیز از روات بزرگواری است که کلیهٔ علمای رجال به جلالت قدر و منزلت و وثاقت او تصریح کرده‌اند، و خدمت چند امام را از حضرت

صادق و کاظم و رضا علیهم‌السلام درک نموده است، و از هر یک هم احادیثی اخذ نموده از هر کدام روایات بسیاری هم نقل کرده است.

زکریا بن آدم روایت می‌کند که در اوایل فوت ابوجریر، شبی خدمت امام رضا علیه‌السلام رسیدم و آن امام سخن از او به میان آورده، همچنان بر وی رحمت می‌فرستادند و با من حدیث می‌فرمودند و من برای امام حکایت می‌کردم تا فجر طالع گشت، و آن امام برخاسته، فریضهٔ صبح را به پا داشتند.

سال وفاتش نامعلوم، ولی به طور مسلم در عشرهٔ آخر قرن دوم اتفاق افتاده، مدفنش هم در شیخان بزرگ قم می‌باشد.

۱۳. سهل بن الیسع اشعری، از محدثین مورد توثیق عموم علمای رجال بوده، از اصحاب امامین کاظم و رضا علیهماالسلام می‌باشد.

۱۴. عباس بن معروف، از اصحاب امام رضا علیه‌السلام و از روات ثقه و صحیح‌الروایه بوده، مولای (غلام) جعفر بن عمران بن عبدالله اشعری شمرده شده است.

۱۵. عباس بن معروف نیز از راویان مورد وثوق و از اصحاب امام هادی علیه‌السلام است که نام‌برده هم مولای ابوالفضل جعفر بن عبدالله اشعری بوده است، وکتابی دارد به نام نوادر و دیگری به نام کتاب الآداب.

۱۶. عبدالعزیز بن المهتدی بن محمد بن عبدالعزیز اشعری، از صحابهٔ حضرت رضا علیه‌السلام و از راویان صالح موثق و جلیل‌القدر و وکیل آن امام در قم بوده است، و در عصر خود در پرهیزگاری بی‌نظیر شمرده شده، بهترین مردم قم خوانده شده است، و امام جواد علیه‌السلام دربارهٔ وی دعا فرموده، بدو نیز وکالت داده است.

به عقیدهٔ نگارنده، بنابر قولی که حضرت رضا علیه‌السلام به قم تشریف‌فرما شده باشند، در منزل نام‌برده نزول نموده، نیز بدو اجازه داده‌اند که از محل وجوه، مقام آن امام را در قم مسجد و مدرسه‌ای بنا نهد؛ چه که نام‌برده بهترین مردم قم و ازهد و اورع ایشان و نیز وکیل آن امام هم بوده است. اینها جهاتی است که ورود امام را به خانهٔ او تأیید و ساختن مدرسه را از محل وجوه تثبیت می‌نماید؛ چه که جز وکیل خاص امام کسی دیگر برای انجام این کار نمی‌شاید.

۱۷. ابوطالب عبدالله بن صلت اشعری، از صحابهٔ امامین رضا و جواد علیهما السلام و مورد توثیق علمای رجال است، و دارای کتابی در تفسیر می‌باشد.

۱۸. عبدالله بن مغیرهٔ قمی، از راویان جلیل و موثق و محدثین بزرگ و موجه و از اصحاب امام کاظم و رضا علیهما السلام و ازکسانی است که در عصر خود برکلیهٔ روات تفوق و برتری داشته، احدی را در علم و ورع با وی برابر نداشته‌اند، و روایات وی زینت‌بخش کتب حدیث گردیده، مورد استفاده و استناد کلیهٔ فقها نیز می‌باشد.

۱۹. علی بن اسحاق بن عبدالله اشعری، از راویان مورد وثوق و جلیل‌القدر قم بوده است. منتها خدمت امام نرسیده، بلاواسطه هم روایاتی نقل ننموده است، ولی کتابی تألیف کرده است.

۲۰. علی بن الریان بن الصلت، از صحابهٔ امام هادی و عسکری علیهما السلام و از روات ثقه و عدل شمرده شده، با برادر خود محمد، مشترکاً کتابی تألیف کرده‌اند.

۲۱. محمد بن ریان نیز از راویان ثقه و جلیل و از اصحاب هادی علیه السلام است، و با علی برادر خود بالاشتراک کتابی تألیف نموده است، و او را مسائلی است که از امام سؤال کرده، جواب گرفته است.

۲۲. ابوالیسع عیسی بن السری الکرخی القمی، از راویان موثق و مجلل و از اصحاب امام صادق علیه السلام و دارای کتاب است و بر جلالت قدر او روایتی رسیده است که ذکرش در این مختصر نشاید.

۲۳. محمد بن اسحاق اشعری، از اصحاب کبار امام جواد علیه السلام و از روات ثقه و بزرگوار است.

۲۴. محمد بن الحسن (شنبوله)، ابن ابی‌خالد اشعری، از اصحاب امام رضا علیه السلام و وصی سعد بن سعد اشعری و از محدثین معتمد که جلالت و بزرگی او نیز مورد اتفاق است.

۲۵. ابوجعفر الاعرج محمد بن الحسن بن فروخ الصفار، فقیهی گران‌مایه و محدثی فرزانه است و از صحابهٔ امام عسکری علیه السلام بوده، او را غلام عیسی بن موسی بن طلحة بن عبیدالله بن سائب بن مالک اشعری شمرده‌اند، و در شأن او نوشته‌اند:

«کان وجیهاً بین اصحابِنا القمیینَ وموثقاً عظیم‌القدر وقلیل السقط فی الروایة.» و او را کتاب‌هایی است از باب صلوة تا آخرین ابواب فقه، وکتابی در مناقب، وکتابی در مثالب، و کتابی به نام بصائر الدرجات، و کتاب فضل القرآن، و کتاب‌های دیگری که ذکرش مایهٔ تطویل است.

وفاتش به سال ۲۹۰ در قم، و مدفنش نامعلوم، و کلیهٔ علمای رجال هم او را توثیق کرده، تعریف و توصیف نموده‌اند.

۲۶. محمد بن عبدالجبار بن ابی‌الصهبان القمی، از اصحاب امامین جواد و هادی، بلکه زمان عسکری علیهما السلام را هم درک کرده است و در هر حال، توثیق وی مورد اتفاق کلیهٔ علمای رجال، و نام‌برده مطابق ضبطی خادم امام عسکری علیه السلام بوده، مسائل بسیاری هم از آن جناب اخذ و روایت کرده است که همین معنی موجب ازدیاد جلال و حسن حال او نیز می‌گردد.

۲۷. محمد بن خالد برقی قمی، ادیبی اریب و دانشمندی ارجمند و لبیب و از روات ثقه و بزرگ و از صحابهٔ امام رضا علیه السلام و دارای کتبی است؛ از جمله کتاب التنزیل و التعبیر و کتاب التفسیر، و از محدثینی است که بر توثیق وی کلیهٔ علمای بزرگ رجال تصریح کرده‌اند.

۲۸. محمد بن علی بن عیسی اشعری، از اصحاب امام هادی علیه السلام و از راویان ثقه و جلیل، و از دانشمندان وجیه قم شناخته شده است، و او را مسائلی است که شخصاً از امام عسکری علیه السلام پرسش نموده، و نام‌برده را از ناحیهٔ خلیفه امیر قم دانسته‌اند که امارت او هم باکسب اجازه از ناحیهٔ امام و به عنوان دستگیری از شیعیان و موالی بوده است، و به طوری که از مفاد کتب رجال به‌دست می‌آید، پدر او همان علی بن عیسی طلحی است که در سال ۲۱۷ از ناحیهٔ مأمون مأمور سرکوبی شورشیان قم می‌شود، و باروها را محکم و دروازه‌ها را بسته دیده، با مقاومت شدید مردم قم نیز روبه‌رو می‌گردد و هرچند که کوشش می‌کند، به درون شهر راه نمی‌یابد، و به ناچار، شهر را در محاصره گرفته، همچنان می‌ماند تا در هیجدهم رجب به سال ۲۱۸ مأمون وفات می‌کند، و پس

از یک ماه خبر رحلت او به ایشان رسیده، شبانه دست از محاصرهٔ قم کشیده، راه فرار در پیش می‌گیرند.

۲۹. محمد بن عیسی بن عبدالله اشعری، از وجوه اشعریین و شیخ القمیین و از راویان ثقه و جلیل و محدثین محترم قم و از اصحاب امام رضاعليه‌السلام شمرده شده، روایاتی هم از آن امام نقل نموده، کتابی هم به نام کتاب الخطب تألیف کرده است، و به قدری دارای جلال و شوکت بوده که بر حکام وقت و سلاطین عصر مقدم می‌افتاده است.

۳۰. مرزبان بن عمران بن عبدالله اشعری نیز از صحابهٔ امام هشتمعليه‌السلام شمرده شده، او را با امام مکالماتی است که نقلش در این مقام نمی‌شاید، ولی به طور کلی، عظمت و جلالت او دلیل بوده، بزرگواری او را می‌رسانند.

۳۱. مسافر قمی که در این شهر به بابا مسافر مشهور شده است، و نام‌برده در مدینهٔ طیبه خدمت امام موسی بن جعفرعليهماالسلام رسیده، افتخار خدمت‌کاری آن امام را عهده‌دار گردیده، همچنان در ملازمت آن حضرت به سر می‌برد تا موسی بن جعفرعليهماالسلام در بغداد رحلت می‌یابد، و روایات چندی هم از آن امام روایت کرده است، و از جمله درکتاب بحارالانوار علامه مجلسی، داستان حبس و کیفیت شهادت آن امام را از همین مسافر روایت نموده، او را توثیق کرده است.

پس از رحلت آن امام، مسافر به حضرت رضاعليه‌السلام متمسک گردیده، مورد عنایت آن امام گشته، با آن امام تا مرو نیز همراه و هماره ملازم بود، و امام رضاعليه‌السلام هم گاه رحلت خود بدو وصیت فرمود که پس از من به فرزندم جواد متمسک شو، و بدین جهت، مسافر هم به خدمت امام محمدتقیعليه‌السلام رفته، در شمار صحابهٔ کِبار آن امام درآمده، از اصحاب سر و حامل اسرار امام گشت، و چندی هم در مدینه و بغداد در ملازمت آن جناب به سر برد تا بالاخره از ناحیهٔ مقدسهٔ آن امام، به وکالت اوقاف قم برگزیده گشته، به قم بازگشت و در همین شهر ببود تا وفات یافت، و شیعیان قم او را در خانهٔ اختصاصی او دفن کرده، برای او بقعه‌ای نیز بنا نهادند، و باغ مجاور خانهٔ او را هم بر مصارف آن بقعه وقف کردند، و بقعهٔ او در

جهت شرقی باغ مزبور هنوز هم بر سر پا باقی است، ولی مخروبه افتاده است، و دارای صحن مجللی هم بوده است که اکنون پایه‌های حجرات صحن مزبور در روی سطح زمین به‌خوبی تشخیص داده می‌شود، ولی تا حال مردم قم بر حال مدفون در آن بقعه واقف نبوده، چنین می‌پنداشتند که در آن بقعه شخصی از مراشدهٔ صوفیه مدفون است، و بدین جهت، دربارهٔ او عنایتی ابراز نداشته، شاید در خرابی بقعه و صحن او هم کمک می‌کردند.

این اشتباه از آنجا ناشی شده بود که از زمان صفویه، حجرات صحن مسافر منزلگه دراویش گشته، به شکل یک خانقاهی درآمده بود که هر درویش تازه واردی چند صباحی را در حجرات مفروش آن توقف نموده، سکنا می‌گرفتند و سپس می‌رفتند.

باغ شاه و چند رقبهٔ دیگر را هم وقف بر این مزارکرده بودند، تا درآمد آنها را برای روشنایی بقعه و صحن و نیز حقوق خادم آنجا صرف کنند، تا در عصر قاجاریه، باغ مزبور به صورت خالصه درآمد، و از ناحیهٔ ناصرالدین شاه قاجار در اختیار میرزا نصرالله خان مستوفی گذارده شد، و نام‌برده هم باغ مزبور را با دو آسیای نوبنیان برای مدرسهٔ ناصری، معروف به «جانی خان» وقف گردانید.

۳۲. یاسر قمی، خادم مخصوص امام رضاﷺ که از اصحاب آن امام نیز شمرده شده است و مسائلی هم دارد که شخصاً از آن امام اخذ و روایت کرده است، و پس از رحلت آن امام هم به قم آمده، در همین شهر هم رحلت یافته است.

تا اینجا عده‌ای از فرزندزادگان عبدالله، و معاصرین ایشان که جزء بزرگان علمای حدیث شمرده شده‌اند، نام‌برده شدند. اما سایر فرزندزادگان عبدالله و احوص چون نوه‌های نعیم و عبدالرحمان، با اینکه اکثراً از اهل فضل و دانش بوده‌اند، ولی از آنجایی که جنبهٔ اعیانیت و شخصیت آنها بر مقام علمیتشان غلبه داشته، مداخله در شئون اجتماعی و ادارهٔ امور بلدی و ملکی هم آنان را از کار تعلیم و تربیت باز می‌داشت، قهراً از جامعهٔ علمی هم دور افتاده بودند، بالعکس، در بحبوحهٔ اجتماع درآمده، بیشتر آنها هم چنانچه لازمهٔ اعیانیت آن روز شمرده می‌شد، دارای میدان بودند؛ زیرا در آن عصر چنین معمول بود که

رجال و اعیان شهر در برابر خانه‌ها و قصرهای مسکونی خود میدانی احداث می‌کردند، و وجود چنین میدانی از لوازم حتمی اعیانیت و عظمت آنها شمرده می‌شدند. این میدان‌ها هماره مرکز اجتماعات سیاسی گردیده، موقعیتی بس مهم را دارا شده، اهمیت خاصی را حائز می‌گشتند؛ چنان‌که میدان الیسع بن عبدالله، نخستین میدان احداثی در قم شمرده شده، پس از آن میدان‌های هفت‌گانهٔ قم؛ یعنی میدان حسن بن علی بن آدم، و میدان یحیی بن عمران بن عبدالله، و میدان حسن بن سعد بن احوص، و میدان ایوب بن موسی بن احوص، و میدان زکریا بن آدم، هر یک به نوبهٔ خود همین مرکزیت را دارا بوده‌اند. و مخصوصاً میدان زکریا بن آدم که تا امروز هم باقی، و به نام «میدان کهنه» موسوم است، در آن روز بزرگ‌ترین مرکز حساس سیاسی و تجاری و دینی قم گردیده بود، و آنی هم از جمعیت خالی نمی‌شد؛ زیرا علاوه بر چندین سرای تجارتی و کاروان‌سرای مسافری، مدخل بازار عمومی و بزرگ شهر هم در ضلع شمالی آن باز می‌شد، و مدرسهٔ زکریا و مسجد جامع شهر هم در طرف شرقی آن، در جای مسجد مخروبه‌ای که تا حال هم دارای سه مناره می‌باشد، قرار داشت، و خانهٔ مسکونی زکریا هم در جهت غربی میدان، و دارالحکومه و دارالخراج هم در ضلع جنوبی آن واقع بودند، و در میانهٔ میدان هم حوض بسیار بزرگی ساخته شده بود که هماره مالامال از آب، و اطراف آن هم نشیمنگاه رجال و اعیان و تفریحگاه مردم این شهر گردیده بود.

حوادث قم در طی این قرن

در این مقام حوادث و اتفاقاتی که با وضع روحانیت قم مرتبط بوده است، و به جامعهٔ علمی این شهر، یا زینت بخشیده و یا از زیب آن کاسته است، پرداخته، بعداً از امامزادگانی که در این قرون به شهر قم وارد شده‌اند، نام خواهد برد.

از جمله، خروج ابومسلم مروزی در سال ۱۳۰ هجری در خراسان با تظاهر او به طرف‌داری از بنی هاشم، و ضدیت او با آل امیه بود که به شیعهٔ قم قوت و قدرت

بخشیده، بازار اینان را رونق داد. و قحطبة بن شبیب ـ امیر لشکر وی ـ پس از فتح طوس و جرجان و ری، مقاتل بن ارقم را با لشکری به قم اعزام داشت، و فرزند خود حسن بن قحطبه را هم به فرماندهی لشکر دیگر تعیین کرده، او را به طرف همدان و نهاوند مأمور گردانید، و خود قحطبه هم از دنبال ابن ارقم به قم آمده، چند روزی را در این شهر اقامت گزیده، با عبدالله و احوص ملاقات‌ها نموده، با راهنمایی ایشان بر بلاد جبل چیره گشته، لشکر را به جانب اصفهان کوچ داد، و یزید بن هبیره را شکست داده، تاکوفه پیش رفت. منتها گاه عبور از دجله از اسب افتاده، غرقه گشت و پس از خاتمهٔ جنگ لشکریانش اسب بی‌سالار او را دیده، بر غرق شدن او واقف گشتند، و حسن بن قحطبه را سردار لشکر گردانیده، به دنبالهٔ فتوحات ادامه دادند، و به دستور ابومسلم، ابوسلمه را با نامه‌ای خدمت امام صادق علیه السلام به مدینه فرستادند تا اگر راضی گردد، با او به خلافت بیعت کند، و چون امام از قبول آن امتناع ورزیده، حتی به لحاظ تقیه نامهٔ مزبور را هم در چراغی که حاضر بود، انداخته بسوزانید، ابوسلمه هم بازگشته، مراتب را به حسن اعلام داشت، و در نتیجه، امرای خراسان روز چهاردهم ربیع‌الثانی ۱۳۲ با ابوالعباس سفاح به خلافت بیعت کردند.

و در ذی‌الحجهٔ همین سال مروان حمار[1] آخرین خلفای امویه را هم به قتل رسانیده، در شام قبور کلیهٔ خلفای اموی را هم به جز عمر بن عبدالعزیز شکافتند، و اگر جسدی از آنها باقی مانده بود، بسوختند. و جسد هشام بن عبدالملک را از گور درآورده، تازیانهٔ بسیار بزدند، و سپس بر دار بیاویختند، و بعد از آن بسوزانیدند و خاکسترش را هم به باد دادند. مضافاً از این طایفه، هر که را در هر نقطه‌ای که می‌یافتند، به قتل می‌رساندند و اجساد آنان را در صحراها می‌انداختند تا خوراک سگ‌ها می‌شدند؛ چنانچه همین اعمال هم دامن‌گیر خود ابومسلم گردیده، در شوال ۱۳۶ منصور دوانیقی ابومسلم خراسانی را احضار نموده، به قتل رسانید.

---

۱. عرب رأس هر صد سالی را حمار می‌نامند، و چون ولید در رأس سدهٔ دوم خلافت بنی‌امیه قرار داشت، او را مروان حمار می‌خواندند.

در سال ۱۳۳ اسماعیل بن امام جعفر الصادق‌ﷺ در عُرَیض رحلت یافت و جسد او را بر شانه تا بقیع نقل داده، در آنجا به خاک سپردند، و فرقهٔ اسماعیلیه، نام‌برده را امام خود دانسته، پس از او هم فرزندش محمد و همچنین نسلاً بعد نسل فرزندان او را امام می‌دانند که خلفای فاطمیه مصر هم از جملهٔ ایشانند و اکنون دو فرقه شده؛ پیشوای یک فرقه آقاخان محلاتی، و امام فرقهٔ دیگر امیر طاهر سیف‌الدین می‌باشند که هر دو هم در هندوستان مقیم هستند.

در سال ۱۴۵ هم عبدالله بن سعد بن مالک اشعری وفات یافت، و در سال ۱۴۸ هم امام صادق‌ﷺ و در سال ۱۸۳ هم امام کاظم‌ﷺ رحلت یافتند، و فرزندان ایشان به شرح آینده در بلاد پراکنده شده، بسیاری هم به قم آمدند.

در سال ۱۸۴ که هارون الرشید برای جمع‌آوری مالیات و وصول خراجات معوقه مصمم گشت، عبدالله بن کوشید قمی را به حکومت اصفهان اعزام گردانید، و در سال بعد نام‌برده برادر خود عاصم بن کوشید را به سمت نیابت حکومت به قم فرستاده، او را مأمور ساخت تا به هر کیفیتی که باشد، خراج پنجاه و چند سالهٔ معوقهٔ این شهر را که از تاریخ خلافت سفاح (۱۳۲) تا آن روز نپرداخته بودند، وصول نماید.

نام‌برده به قم آمده، مردم را زیاده تحت فشار و شکنجه درآورد، و اهالی قم که اگر کلیهٔ هستی خود را هم می‌فروختند و می‌دادند، باز هم با آن بدهی تکافو نمی‌کرد، مجتمعاً به دارالخراج ریخته، عاصم را سر بریدند، و برادرش عبدالله از این رویه به خلیفه شکایت برد، و هارون هم به جرم عدم لیاقت او را از حکومت اصفهان معزول گردانید، اما ابن کوشید به بغداد رفته، هزار هزار درهم به پیشگاه خلافت پیشکش داشت تا دیگرباره او را به حکومت اصفهان بگزینند، مشروط بر آنکه محوطهٔ قم را از منطقهٔ حکومت وی مُجزا سازد، و هارون با تجزیهٔ قم موافقت ننمود و ابن کوشید عرضه داشت که آیا امیرالمؤمنین شایسته می‌داند که مردم اصفهان در اثر نافرمانی و عصیان مردم قم همیشه معاقب و مؤاخذ بوده، جریمهٔ آنان را هم بپردازند، زیرا اهل قم مردمی درویش حالند، و گاه

محصول غلات خود را شبانه به انبارها نقل داده، پنهان می‌سازند، و سپس از تأدیهٔ خراج ابا و امتناع می‌ورزند. و چون عاملی هم به قم درآید، و ایشان را تحت فشار گذارد، به اطراف شهر پراکنده می‌شوند، و در نتیجه، حاکم اصفهان هم ناچار می‌شود که خراج آنان را در میانهٔ مردم اصفهان توزیع نموده، از ایشان وصول و ایصال نماید.

تجزیهٔ قم از اصفهان

در این موقع حمزة بن الیسع اشعری هم که برای همین منظور خدمت خلیفه رفته بود، از هارون درخواست کرد که قم را شهر مستقلی بشناسد، و در این صورت، خراج سالیانهٔ قم را شخصاً تضمین نموده، تعهد می‌کند که وصول و ایصال بدارد.

در نتیجه، به سال ۱۸۹ به امر هارون حوزهٔ قم از قلمرو حکمرانی اصفهان مجزا، و شهر مستقلی شناخته شده، برای نخستین مرتبه خود حمزه هم به حکومت قم منصوب گشت، و حسن بن تحتاح طایقانی قمی را که ممیز اراضی بود، به معیت وی برای ممیزی زمین‌های قم اعزام گردانید.

هارون را ذراع مخصوصی بود که از سایر ذراع‌ها مقداری بلندتر و به ذراع رشیدیه مشهور بود. در این موقع، ذراع مزبور را به حمزه داده، بدو فرمود که این ذراع را بستان و سر آن را در زیر بغل بنه و سر انگشتان خود را بر روی آن بکش تا به هر نقطه‌ای که برسد، همان اندازه را در ذراع مساحی قم به کار بری.

حمزه ذراع مزبور را گرفته، چنان در زیر بغل خود بفشرد که در زیر پوست فرو رفته، خون از جای آن بجهید، و سر انگشتان خود را نیز بر روی آن بکشید و تا جایی که برسانید، همان نقطه را علامت گذارده، ملاک ذراع در مساحی قم قرار دادند.

یکی از حاضرین به حمزه گفت: برای چه تا این حد خود را به رنج و الم دچار ساختی؟! حمزه جواب داد: برای آنکه صرفه و صلاح قوم خود را بر استراحت خود ترجیح می‌بخشیدم؛ زیرا در پی این رنج آنی لذت مدامی خواهد بود.

بالجمله، حمزه به حکومت قم آمده، اراضی این حوزه را مساحی کرده، مسجد جامعی هم بنیان نموده، منبری نیز درون مسجد بنهاد؛ زیرا وضع منبر در یک مسجد علامت جامعیت آن بود، و این هم نشانهٔ شهر بودن شمرده می‌شد، و خود حمزه هم شخصاً برای اقامهٔ جمعه و جماعت و صلات عیدین اضحی و فطر، به مسجد می‌رفت.

خروج محمد دیباج به مدینه

در سال ۱۹۹ هم محمد بن امام جعفر الصادق‌علیه‌السلام که از بسیاریِ زیبایی و گشاده‌رویی او را دیباج می‌خواندند، در مدینهٔ طیبه بر مأمون خروج کرد، و جمع کثیری هم بدو گرویده، به خلافت با او بیعت کردند، و نام‌برده بر مکه نیز استیلا یافته، حجاز را تسخیر نمود. مأمون امام رضاعلیه‌السلام را نزد او به میانجی‌گری فرستاد، و آن امام هرقدر محمد را اندرز و نصیحت داد، در ارادهٔ او خللی راه نیافته، به گفتهٔ امام تأثیر نبخشید. عاقبت مأمون مجبور شد که هارون بن مسیب را به فرماندهی لشکری به جنگ وی اعزام بدارد، و نام‌برده به اتفاق عیسی جَلودی بر محمد در مکه حمله برده، پس از جنگ‌های سختی، سپاه دیباج در کوهی محاصره گردیده، سه روز گرسنه و تشنه ماندند، و به ناچار، از وی گسستند، و در این موقع، محمد به خیمهٔ فرماندهی نزد هارون رفته، بدو تسلیم گشت، و دربارهٔ طرف‌داران خود نیز تأمین گرفته، با امان‌نامه‌ای از چادر او خارج شد.

هجرت امام رضاعلیه‌السلام از مدینه به مرو

در سال ۲۰۰ که مأمون توسط خالوی خود ـ رجاء بن ضحاک ـ از امام رضاعلیه‌السلام به مرو دعوت نموده بود، به همراه وی امان‌نامه‌ای هم به جهت دیباج فرستاده، او را نیز به خراسان بخواست. محمد در خدمت امام عازم مرو گردیده، از مدینه به کوفه و از راه بغداد به قولی به طرف قم حرکت کردند.

مطابق نقل سید بن طاووس (متوفای ۳۹۳ در فرحة الغری) مردم قم چون از ورود کاروان هاشمی حجاز آگهی یافتند، به استقبال آن امام بیرون شتافته، خود را به موکب مسعود رسانیده، در مقام‌دارا شدن افتخار میزبانی آن امام بر یکدیگر سبقت جسته؛ با هم به مشاجرت پرداختند. عاقبت، امام برای تسکین اهالی و رفع این تشاجرات چنین فرمود که زمام ناقهٔ مرا رها ساخته، او را آزادگذارید تا به هر نقطه‌ای که فرود آید، همان‌جا منزل گزینم. و مردم قم چنان کردند و خود در پی شتر روان شدند تا در برابر خانهٔ یکی از شیعیان زانو زده، فرود آمد و آن امام پیاده شده، به همان سرای تشریف‌فرما شده، منزل فرمودند. چیزی نگذشت که جایگاه آن امام مقام رفیعی گردید، و در زمان ما (سال ۶۹۰) مدرسهٔ معموره‌ای است.

این بود مفاد بیانات سید بن طاووس که نقل شد، ولی به عقیدهٔ مؤلف، سید بن طاووس در این بیان بدون مستند خود راه غیر مستقیمی را پیموده‌اند؛ زیرا تردیدی نیست در اینکه امام علی بن موسی الرضاعليه‌السلام به شهر قم هیچ‌گاه نزول اجلال نفرموده، اصولاً این شهر را دیدار ننموده‌اند، و اگر نه چنین بود، چگونه تصور می‌رود که شخصیت بارزی چون شیخ صدوق که شخصاً هم از اهل قم بوده وکتابی هم به نام عیون اخبار الرضا تألیف نموده که کلیهٔ اخبار و آثار و اسفار آن امام را مشروحاً ضبط کرده است، از این موضوع خبر نداده، بلکه خلاف آن را هم تصریح و تأیید فرموده باشد؟ زیرا از رجاء بن ضحاک ـ خالوی مأمون ـ که مأمور حرکت دادن آن امام، از مدینه تا مرو هم ملازم و مصاحب آن جناب بود، نقل نموده است که گفت مأمون مرا مأمور ساخت که علی بن موسی الرضاعليه‌السلام را از هر راهی به جز راه قم عبور و حرکت دهم، و من هم از بصره به اهواز و فارس آمده، امام را از غیر راه قم به مرو بردم، و نیز چگونه متصور است که امام به قم تشریف‌فرما شده باشند، و مؤلف تاریخ قم حسن بن محمد بن الحسن الشیبانی که در سال ۳۷۸ کتاب خود را برای صاحب بن عَباد نگاشته است، و از ورود کلیهٔ سادات طالبیه با وجود چندین واسطه تا امام خبر داده است، از نزول آن حضرت خبر نداده باشد؟ و مسلم است که امام رضاعليه‌السلام سفر دیگری هم به ایران نفرموده بود تا در آن موقع به قم آمده باشد.

تنها وجود یک مدرسه به نام مدرسهٔ رضویه و با یک معبد به نام مسجد شاه خراسان در نزدیکی مدرسهٔ مزبوره در قم، دلیل تشریف‌فرمایی امام رضاعليه‌السلام بدین شهر نبوده است؛ زیرا مدرسهٔ نام‌برده از ناحیهٔ فرزندزادگان موسی المبرقع که در قم به سادات رضویه مشهور بودند ـ آن هم در قرن چهارم هجری ـ ساخته شده است و بر فرض هم ثابت شود که در اوایل قرن سوم بنیان گردیده است، چه اشکالی دارد که به امر آن امام مانند مسجد امام ـ که به امر امام حسن عسکریعليه‌السلام بنیان گردید ـ بنا شده باشد؟

به‌ویژه آنکه موکب مبارک علی بن موسی الرضاعليه‌السلام در سفر مرو خیلی شاهانه و رسمی، و از جمله بیش از بیست نفر از اشراف و شیوخ سادات علوی و صدها غلام در التزام و رکاب امام بوده، کلیهٔ حکام و عمال ولایات و در کلیهٔ شهرهای طول راه از ناحیهٔ خلیفه مأمور تجلیل و تعظیم، اعزاز و اکرام، استقبال و پذیرایی از امام بوده‌اند، و گزارشات عرض راه را مو به مو یادداشت می‌کردند تا به خلیفه گزارش دهند؛ چنانچه ورود امام را به سرخس و قدمگاه و غیر آنها هم به تفصیل ضبط کرده‌اند، و یا در نیشابور برای تظاهر ده‌هاهزار نفر به استقبال موکب مسعود بیرون شتافتند، و در همان جنجال، دو حافظ حدیث به نام محمد بن اسلم طوسی و ابی‌ذرعه در وسط ره‌گذر از امام تقاضای حدیث می‌کنند، و در میانهٔ کوچه و بازار به استثنای دوات و مداد، بیست و چهارهزار قلمدان برای ثبت آن از جیب‌ها خارج می‌شود که در وسط کوچه معلوم نیست چه کسانی آن قلمدان‌ها را شماره کرده‌اند؟!

بالجمله، مقدم امام در هر نقطه‌ای با ابرازکمال احساسات ملی و مذهبی مواجه می‌گردیده، ولی در قم نه احساساتی اظهار می‌شود، و نه محدثی وجود داشته که لااقل حدیثی را بپرسد و حل مشکلی را بخواهد و حتی صاحب خانهٔ امام هم مجهول می‌ماند. و استر شهپای حامل هودج و مرکوب امام هم به شتر تبدیل می‌شود، و به قدری کوچه‌ها خلوت می‌باشد که زمام نافهٔ امام را رها می‌سازند و او را به اختیار خود وامی‌گذارند تا به هر نقطه‌ای که بخواهد، فرود آید.

عجباً در شهری چون قم که تنها مرکز ثقل موالی و شیعیان امام و مجمع فضلا و دانشمندان و جایگاه محدثین بلندمرتبه بوده است، برای نگارنده تصور این امر

بسی دشوار و غیر قابل قبول می‌باشد. اینها علل و اسبابی هستند که عدم ورود آن امام را به شهر قم تثبیت و تأیید می‌کنند. بگذاریم و بگذریم.

سخن از محمد دیباج در میان بود، و نام‌برده در مرو ملازم مأمون بود تا در سال ۲۰۳ که خلیفه عازم عراق گشت، در بین راه در جرجان مریض و طولی نکشید که زندگی را بدرود گفت و مأمون بر جنازهٔ او نماز گزارده، شخصاً هم داخل قبر او شد و جسد محمد را در لحد جای داده، خارج شد و سپس مبلغ سی‌هزار درهم قروض او را بپرداخت.

مقبرهٔ دیباج در جرجان مزار بود تا در سال ۳۷۴ کافِی الکُفات اسماعیل، صاحب بن عَباد، بر روی تربت آن امامزاده بقعه و قبه‌ای مجلل بنا نهاد، و تا حال هم دارای قبه و بارگاه و مزار و محل نذورات می‌باشد.

ناگفته نماند که مدرسهٔ رضویه تا حال هم به همین نام مشهور است. منتها چون منظور از رضویهٔ مقیم قم، یعنی محمد اعرج بن احمد بن موسی المبرقَع و غیر ایشان بوده است، اخیراً به نام مدرسهٔ لک‌ها شهرت یافته بود؛ در حالی که اگر مراد از رضویه خود امام بود، چگونه ممکن است چنین نامی را تغییر دهند؟

این مدرسه تا به حال هم معمور و مسکونی طلاب است. منتها به واسطهٔ احداث خیابان آذر به سال ۱۳۱۷ قسمتی از ابنیهٔ مدرسه، و از جمله ایوان باشکوه جنوبی و مسجد و محراب ضلع جنوبی مدرسه، و قسمتی از صحن آن در مسیر خیابان درآمده، شارع از وسط مدرسه عبورکرد و تنها نیمی از مدرسه در حاشیهٔ شمالی خیابان باقی، و از مسجد جنوبی آن هم قطعهٔ کوچکی در جهت جنوبی خیابان باقی بود که از ناحیهٔ حضرت آیت‌الله فیض، در زمین مزبور مسجد کوچکی بنیان گردید و متصل به مسجد هم قطعه زمین مثلثی لب خیابان از مرافق مدرسه باقی است.

در سال ۲۰۰ فاطمهٔ معصومه بنت موسی بن جعفر علیهما السلام و پس از او هم بسیاری از سادات علویین به قم درآمدند.

سرقت جبهٔ رضویه از دعبل

در سال ۲۰۱ دعبل خزاعی (متولد سال ۱۲۸ و متوفای ۲۴۶) مادح امام رضاؑ به قم درآمد، و مردم قم او را به مسجد جامع بردند و از وی استدعا کردند که قصیدهٔ معجز آیات خود را که برای امام رضاؑ سروده، در نتیجه، صله و عطایایی گرفته بود، برای ایشان قرائت نماید و از وی استدعا کردند که نیز جبهٔ رضویه را در برابر هزار دینار طلا به ایشان واگذارد، ولی نام‌برده نپذیرفت، و با این حال، او را مال وافری بخشیدند. و چون دعبل حرکت کرد، عده‌ای از جوانان قم سر راه را بر او گرفته، همان جبه را از وی بربودند و نام‌برده موضوع را دانسته، به قم بازگشت و استدعا کرد که لااقل قطعه‌ای از آن را بدو بازگردانند، و مردم قم پذیرفته، پاره‌ای از جبه را با هزار دینار بدو تقدیم داشتند.

قتل یحیی بن عمران

پس از تجزیهٔ قم از اصفهان، مردم قم از تأدیهٔ خراج امتناع ورزیده، سر به شورش برداشتند. در سال ۲۱۰ مأمون علی بن هشام (یا هاشم) والی بلاد جبل را به سرکوبی متمردین و برای وصول خراج معوقه مأمور ساخت، و مردم قم نام‌برده را به شهر راه نداده، درب دروازه‌ها را بر روی او ببستند، و علی بن هشام چون باروهای شهر را مرتفع و مستحکم یافت، شبانه از مجرای آب رودخانه مانند سیل به درون شهر ریخته، به خرابی بارو فرمان داد و عده‌ای را گرفته، به قتل رسانید و در آن سانحه پیشوای بزرگ قم یحیی بن عمران بن عبدالله اشعری را نیز به قتل رسانید، و بعداً به شفاعت زکریا بن آدم اشعری (متوفای به سال ۲۱۳) از سر جریمهٔ دیگران درگذشته، خراج معوقه را وصول و نسبت به آینده هم از اهالی تعهد کتبی مبنی بر پرداخت هفت میلیون درهم در هر سال اخذ نموده، از قم بیرون شد. منتها مردم قم که طاقت تأدیهٔ مبلغ مورد تعهد را نداشتند، دیگر باره از تأدیهٔ آن خودداری نمودند. در سال ۲۱۷ مأمون علی بن عیسی طلحی را عامل قم ساخته، نیز مأمور سرکوبی متمردین و وصول خراج معوقه نمود، و مردم قم او را به شهر نپذیرفته، راه ندادند و

نام‌برده مدت یک‌سال در پشت دروازهٔ شهر اقامت گزیده، به هیچ وجه نتوانست به حصار قم رخنه نماید؛ تا در سال ۲۱۸ خبر رحلت مأمون را برای او آوردند، و نام‌برده شبانه راه گریز در پیش نهاده، از خطر برست.

در سال ۲۳۶ متوکل عباسی به انهدام بقعهٔ سیدالشهدا در کربلا فرمان داد، و در نتیجه، آن را با زمین هموار ساخته، آب را بر روی آن ببستند و جای آن را زراعت کردند و خانه‌های مجاور را نیز ویران ساخته، سکنهٔ کربلا را هم پراکنده نمودند، و مراقبینی در راه‌ها بگماشت تا به شکنجهٔ زوار پرداخته، مردم را از زیارت باز داشتند، و در مدینهٔ طیبه همچنان بر علویین سخت‌گیری نموده، آنان را تحت فشار درآورد که یکی پس از دیگری و دسته‌ای بعد از دستهٔ دیگر لانه و آشیانهٔ زن و فرزند خود را ترک گفته، شبانه بگریختند، و غالباً به ایران هجرت کردند و در شهرها پراکنده شدند و از جمله، بسیاری هم به قم درآمدند.●

● عباس فیض، قم و روحانیت (قم، چاپخانهٔ قم، ۱۳۲۸)، ص ۲۳۹ ـ ۲۷۶.

قم، شهر زیارتی و مرکز منطقه

مارسل بازن
ترجمهٔ ابوالحسن سروقد مقدم

چکیده: خلاصهٔ پایاننامهٔ دکترای نویسنده با موضوع نگاهی اجمالی به تاریخ و جغرافیای شهر قم است. نویسنده با استناد به مهم‌ترین منابع قم پژوهی، گزارشی مختصر اما کامل از سیمای این شهر مقدس ارائه کرده است. از دیدگاه نویسنده، اعتبار قم از این جهت است که مرقد حضرت معصومه علیها السلام در آنجاست. این شهر، دومین شهر زیارتی ایران و یکی از مهم‌ترین شهرهای مذهبی در جهان اسلام به شمار می‌آید.

زیارتگاه و اثرات جغرافیایی آن، مهم‌ترین بخش این مقاله است که در آن از ارزش مذهبی زیارت، زائران، حرم، مراکز اقامتی، سوغات، گورستان‌ها و مدارس، و صنایع دستی سخن به میان آمده است.

از آنجاکه بیشتر اطلاعات این اثر مستند به تحقیقات میدانی و آمار رسمی دولت در سال‌های پایانی دههٔ پنجاه(۱۳۴۹) است، لذا از اهمیت زیادی برخوردار می‌باشد. نتیجه‌گیری پایانی نویسنده نیز جالب توجه است: علی‌رغم تلاش‌های دولت در زمینه‌های مختلف برای دادن یک جو غیرمذهبی به شهر، شخصیت و اعتبار شهر قم هنوز هم، همان زیارتگاه حضرت معصومه علیها السلام است، حتی به نظر می‌رسد وجود حرم، عامل اصلی رشد شهری در بیست سال اخیر بوده است؛ قم، استقرار مؤسسات صنعتی را پذیرا نشده و به نظر می‌رسد فعالیت در

بخش‌های مربوط به زیارت بیش از مؤسسات اداری و صنعتی ایجاد شغل جدید کرده است. بخشی که از لحاظ سرعت در رشد و توسعه از همه پیشی گرفته، قالی‌بافی است. آیندهٔ شهر از نظر رشد و توسعهٔ اقتصادی، جز در امر زیارت، بر پایه‌هایی شکننده استوار شده، فوریت صنعتی کردن این شهر بیشتر از دیگر شهرها احساس می‌شود.

کلید واژه: تاریخ قم، جغرافیا قم، زیارتگاه‌ها و مزارات، حرم حضرت معصومه.

*

شهر قم، واقع در یک‌صد و پنجاه کیلومتری جنوب تهران، مرکز یکی از شهرستان‌های[۱] استان مرکزی است. در سرشماری سال ۱۳۴۵، این شهر با ۱۳۴۲۹۲ نفر جمعیت در میان شهرهای ایران، مرتبهٔ دهم را حایز شده است.[۲]

قم نیز به‌سان کاشان، یزد و کرمان، در مسیر جادهٔ بزرگ شمال غربی ـ جنوب شرقی و در منطقه‌ای بسیار خشک قرارگرفته است.

نزولات آسمانی با میانگین سالانه ۱۱۷ میلی‌متر بین سال‌های ۱۳۳۴ تا ۱۳۴۴ بسیار ناچیز بوده، به علاوه ریزش آنها نامنظم و هر سال نسبت به سال دیگر متفاوت است: ۱۶۵ میلی‌متر در سال ۱۳۴۱، و ۵۵ میلی‌متر در سال ۱۳۴۳. فاصلهٔ بین حداقل و حداکثر درجهٔ حرارت هوا اختلاف زیادی دارد. گرچه زمستان‌ها خیلی سرد نیست، و میانگین درجهٔ حرارت هوا ۵ درجهٔ سانتی‌گراد و میانگین حداقل گرما در ماه ژانویه ۰/۸ درجه می‌باشد، ولی تابستان‌ها با متوسط ۳۱/۵ درجه و متوسط حداکثر حرارت در ماه ژوئیه ۳۹/۶ درجهٔ سانتی‌گراد، هوا بسیارگرم است. وسعت دامنهٔ حداقل و اکثر درجهٔ حرارت هوا در طول روز نیز بسیار زیاد است:

---

۱. شهرستان که توسط یک فرماندار اداره می‌شود، در تقسیمات کشوری فرانسه معادل Prefecture است که توسط یک Prefet اداره می‌شود.

۲. با قبول فرضیهٔ رشد سالانهٔ ۳ درصد ـ که نزدیک به میزان رشد جمعیت در تمام کشور است و درصد رشد جمعیت قم بین سال‌های ۱۵۶ تا ۱۹۶۶، ۳/۲ درصد می‌باشد ـ جمعیت قم در سال ۱۹۷۲ حدود ۱۶۰۰۰۰ نفر برآورد می‌شود.

متوسط اختلاف درجهٔ حرارت روزانه ۱۳/۷ درجه است که در حقیقت در تابستان از ۲۰ درجه نیز فراتر می‌رود.[۱]

این آب و هوای نامساعد و این گرمای فوق‌العاده، برای ساکنان قم ـ مانند دیگر ساکنان نقاط مرکزی ایران ـ دو مشکل اساسی را مطرح می‌کند: ۱. فرار از گرمای تابستانی و محافظت از خود به یاری خانه‌هایی با دیوارهای ضخیم، پنجره‌های تنگ و کوچک و بادگیرهایی بلند که کمترین وزش باد را پذیرا می‌شوند؛ ۲. تهیهٔ آب کافی برای شرب و به منظور آبیاری زمین‌ها، زیرا در اینجا کشت دیم اصولاً منتفی است.

ولی شهر قم از سایر شهرهای دور و نزدیک خود در فلات مرکزی ایران متمایز است، چراکه بر سر چهارراهی قرار گرفته است که چندین محور اصلی رو به شمال که بر نصف‌النهار مرکزی قرار گرفته‌اند، در اینجا به یکدیگر پیوند می‌خورند. در این منطقه برخلاف سمت شرق، مانع تقریباً غیرقابل عبور نمکزارهای کویری وجود ندارد، و می‌توان با دور زدن دریاچهٔ نمک حوض سلطان، چه از طرف غرب (جادهٔ کنونی) و چه از سمت شرق (جادهٔ کاروان‌رو قدیمی) به تهران و کوهپایه‌های البرز دست یافت. از سوی دیگر، درهٔ عریض رودخانهٔ قم، عبور از سلسله جبال مرکزی و دستیابی به دشت اصفهان و از آنجا به فارس را به سهولت ممکن ساخته است. نیز درهٔ رود زواریان ـ شعبهٔ رودخانهٔ قم ـ به کتل سهل‌العبوری ختم می‌شود که به سوی اراک رفته، و در جهت بهترین راه‌های عبور از زاگرس به سوی خوزستان امتداد دارد.

توسعه و رشد حمل و نقل مدرن، نظیر احداث راه‌های آسفالته، و راه‌آهن سراسری ـ با شعباتی برای کاشان و اصفهان ـ بیش از پیش موقعیت مناسب قم را استحکام بخشیده است. بدین ترتیب می‌بینیم که شهر قم محل عبوری است اجباری بین شمال ایران و جنوب غربی، جنوب و جنوب شرقی کشور. به همین مناسبت این شهر در ایام صلح و آرامش و به‌خصوص در عصر صفوی پذیرای سیل کاروان‌های تجاری و مسافران بوده، همچنان که به هنگام جنگ، تاخت و تاز

---

۱. اطلاعات اقلیمی از این منابع به‌دست آمده است: سالنامهٔ هواشناسی؛ بایگانی ادارهٔ هواشناسی؛ اطلس اقلیمی ایران.

اشغالگران را در قلمرو خود شاهد بوده است. به گفتهٔ حمدالله مستوفی،[۱] در سال ۱۲۲۱ م / ۶۱۷ هـ. ق مغولان آمدند، قتل عام کردند و رفتند. در سال ۷۸۷ ـ ۷۸۸ هـ ق تیمور، شهر را با خاک یکسان کرد[۲]، هجوم افاغنه در سال ۱۱۳۵ هـ. ق و ناآرامی‌هایی که به دنبال داشت شهر را از نو ویران ساخت. تعداد سکنهٔ قم در اواخر قرن هجدهم بیش از سیصد نفر نبود.[۳]

اما اهمیت و اعتبار قم اساساً از این جهت است که مرقد مطهر حضرت فاطمهٔ معصومه علیها السلام در آنجاست. این شهر بعد از مشهد، دومین شهر زیارتی ایران و یکی از مهم‌ترین شهرهای مذهبی در جهان اسلام به شمار می‌آید.

منظره و چشم‌انداز قم این اهمیت و اعتبار مذهبی را به‌خوبی منعکس می‌کند: مسافر از هر سو که وارد شهر شود، از دور شاهد گنبد زرین حرم مطهر خواهد شد، گنبدی که روزها غرق در پرتو درخشان خورشیده بوده، و شب‌ها در تلألؤ روشنایی پروژکتورها نورباران است، به همراه گنبد عظیم مسجد اعظم، مسجدی که در محدودهٔ حرم مطهر ساخته شده. اتوبوس او را در کنار حرم پیاده خواهد کرد، در "محله‌ای زیارتی"، پر از جنب و جوش، زنده و پرنقش، جایی که همهٔ مردم یا تقریباً همهٔ زندگیشان وابسته به حرم مطهر است: بازاریان، مسافرخانه‌دارها، کسبه و صنعتگران، باربران و گدایان.

اما دیری نمی‌پاید که مسافر ما این محلهٔ مرکزی را که به شکل مستطیل چند صد متر از ساحل راست رودخانهٔ قم را اشغال کرده دور خواهد زد، و چند قدم دیگر او را به سایه‌روشن بازار شهر رهنمون خواهد شد. بازاری که در آن کسبه و تجار فقط

---

۱. ر.ک: تاریخ گزیده، ص ۵۷۴، نوشتهٔ حمدالله مستوفی؛ شهرهای ایران (Persian Cities)، ص ۱۲۹، نوشتهٔ لاکهارت L. Lockhart.

۲. ر.ک: شهرهای ایران، اثر لاکهارت، ص ۱۲۹؛ فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱، ص ۱۶۸، واژهٔ «قم».

۳. ر.ک: شهرهای ایران، ص ۱۳۰، نوشتهٔ لاکهارت؛ سقوط سلسلهٔ صفوی (The Fall of the Safavi Dynasty)، نوشتهٔ لاکهارت، ص ۲۰۰؛ *Eastern Persian irak* اثر Houtum Schindler، ص ۸۶؛ جدی فروزان، ص ۲۷۸ ـ ۲۸۲، اثر ع. فیض؛ سفر به امپراتوری عثمانی، مصر و ایران، ج ۳، ص ۹۰ ـ ۹۳، اثر Olivier.

برای مشتریان محلی در فعالیت‌اند. پس از عبور از این دهلیز طولانی می‌تواند به کوچه پس کوچه‌های پرپیچ و خم محلات قدیمی، یا به واحدهای تقریباً مربع مناطق مسکونی جدید قدم بگذارد، و در گوشه و کنار این محلات شبح مخروطی شکل مقبره‌ای یا پلکان آب انباری زیرزمینی را شاهد باشد. می‌تواند در خیابان‌های بزرگ که بافت شهر را دریده‌اند، با سرعت بیشتری گام بردارد، خیابان‌هایی که توسط بازار تسخیر شده یا تحت تسلط مشاغل "مدرن" مربوط به ساختمان یا اتومبیل درآمده‌اند. با خروج از شهر به چند مؤسسهٔ صنعتی حقیر و کوچک برمی‌خورد که در حاشیهٔ جاده‌های اصلی ردیف شده‌اند، و سرانجام به زمین‌های مزروعی روستاهای اطراف شهر خواهد رسید؛ قطعه زمین‌های مستطیل شکلی، زیر کشت گندم، زمین‌هایی که برای آیش رها شده، جالیز خربزه و هندوانه، باغ‌های انار با دیوارهای گلی، ساختمان‌های آجری، چاه‌های عمیق و خانه‌های گنبدی روستاها، روستاهایی معدود با مساحت‌های مختلف که گاهی فاقد زمین‌اند، چرا که قسمت اعظم زمین‌های مزروعی به شهر تعلق دارد. به همین جهت خطهٔ قم را می‌توان منطقه‌ای روستایی به شمار آورد. رودخانهٔ قم پس از سرازیر شدن از کوهستان، مخروطی از رسوبات از خود بر جای می‌گذارد که پهنه‌ای حاصلخیز را (یا بهتر بگوییم کمتر نامساعد برای کشاورزی را) در میان دشت نمک‌زار تشکیل می‌دهد.[۱] این پهنه را به راحتی می‌توان به کمک نهرهایی که از رودخانه منشعب می‌شوند آبیاری و مشروب کرد. آب این نهرها را قنات‌ها یا چاه‌هایی که سفرهٔ آب‌های زیرزمینی را در دسترس قرار می‌دهند، تکمیل می‌کنند.

امکاناتی که این زمین مساعد برای کشاورزی عرضه می‌دارد، به‌زودی توسط گروه‌هایی از کشاورزان مورد بهره‌برداری قرار گرفت، ولی ظهور تشکیلات و اجتماعات شهری بعدها به وقوع پیوست. در بالاسر مخروط رسوبات (منظور مخروط افکنه‌ای است که نهر بر آن قرار دارد) و در کنار رودخانهٔ قم، بر تپه‌ای

---

۱. در نقشهٔ Featyres and Formation of the Great Kavir and Mosilen H. Bobek.

کوچک از خاک رس سپیدفام، ویرانه‌های یک چهارطاق یا آتشکدهٔ عصر ساسانیان که به "قلعهٔ دختر" شهرت دارد مشاهده می‌شود. درکاوش‌ها و حفریات انجام شده بر این تپه، قطعات متعدد سفالینه‌هایی ـ نظیر آنها که در سیالک[۱] [= سِیَلْک] کشف شده ـ به‌دست آمده که حاکی از آن است که این منطقه از هزارهٔ چهارم قبل از میلاد مسیح، در تسلط انسان بوده است. ولی نه این آثار باستانی و نه اشارات نادری که در نوشته‌های عهد ساسانی[۲] از قم شده هیچ‌کدام نمی‌تواند مبین و مثبت وجود شهری باشد، بلکه احتمالاً در این دشت قرایی چند به طور پراکنده وجود داشته که در سال ۲۳ هجری (۴۴ ـ ۶۴۳ م) توسط مسلمانان فتح گردیده است. بنا بر مندرجات کتاب تاریخ قم نوشتهٔ حسن بن محمد و دیگر نویسندگان،[۳] شهر قم در اوایل قرن هشتم میلادی بنیان نهاده شد. اعراب اشعری کوفه که به علت داشتن اعتقادات شیعی از سوی بنی‌امیه مورد آزار و اذیت قرار می‌گرفتند، ازکوفه مهاجرت، و در این دشت ساکن شدند. کمی بعد آنها حصاری بر اطراف هفت قریه از چهل قریهٔ این دشت کشیدند، و نام یکی از این قرای هفت‌گانه راکه «قومیدان» نامیده می‌شد، معرب و خلاصه کرده، آنجا را «قوم» نامیدند که در تلفظ کنونی «قم» گفته می‌شود.[۴]

بنابراین منشأ پیدایش شهر قم را باید در وجود زمین‌های زراعی نسبتاً حاصلخیزی جست‌وجو کرد که دستیابی به آنها باعث شده امتیازات و فواید منطقه آشکار و ظاهر شود.

این نگاه مختصر و سریع بر خطهٔ قم به ما نشان داد که امور مربوط به زیارت و همچنین فعالیت‌ها و اشتغالات روزمره و معمولی اهالی و مردم محل به موازات و در کنار یکدیگر جریان دارند. برای برآورد ارزش و اهمیت هر یک از آنها، مطالعهٔ جزء به جزء این امور، و شناخت اعتبار و ارزش محلی فعالیت‌های اخیر ضروری می‌نماید.

---

۱. ر.ک: هنر ایران، اثر آندره گدار، ص ۲۳۲ ـ ۲۳۳؛ آثار ایران، ج ۲، چاپ ۱۹۳۸، ص ۱۱۳؛ قلعهٔ دختر قم، نوشتهٔ ماکسیم سیرو Maxime Siroux؛ باستان‌شناسی ایران قدیم، ص ۱۲۵، نوشتهٔ وان دن برگ Van. Den. Berghe.

۲. ر.ک: فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱، ص ۱۶۹؛ *Eastern Persian Irak* اثر هوتوم شیندلر Houtum Schindler.

۳. ر.ک: تاریخ قم، ص ۳۲.

۴. درکنار این واژهٔ احتمالی، واژه‌های بسیار دیگری ـ که گاه بسیار جالب می‌نماید ـ نیز گفته شده است.

زیارتگاه و اثرات جغرافیایی آن

الف. منشأ و ارزش مذهبی زیارت

زیارت قم عبارت است از دیدار یا "زیارت کردن" مرقد حضرت فاطمهٔ معصومه علیها السلام خواهر حضرت امام رضا علیه السلام هشتمین امام پیروان مذهب شیعهٔ دوازده امامی (معروف به جعفری که از نام حضرت امام جعفر صادق علیه السلام امام ششم گرفته شده) یا اثناعشری که مذهب رسمی ایران است.[۱]

در سال ۸۱۶ میلادی (۲۰۱ هـ. ق) حضرت فاطمهٔ معصومه علیها السلام که برای دیدار از برادر بزرگوار خود عازم طوس[۲] بودند، در ساوه بیمار شدند و بنا به دستور خود آن حضرت ایشان را به قم[۳] بردند. آن حضرت در این شهر وفات کرده و در همان محل به خاک سپرده شدند.[۴]

نحوهٔ درگذشت آن بانوی بزرگوار هرچه که باشد[۵] مسئلهٔ جالب توجه این است که ایشان از مسیر طبیعی سفر خود منحرف شده تا در شهر قم از دنیا برود. این انتخاب کاملاً محمول بر قضا و قدر نیست، زیرا شهر قم که توسط اعراب شیعی مذهب بنیان گذاشته شده است، از همان ابتدای کار، مأمن و پناهگاهی برای مذهب شیعه بوده و دائماً به علت پناه آوردن اعقاب و فرزندان امامان که از ظلم و جور امویان و عباسیان فرار می‌کردند، تقویت می‌شده است.[۶]

---

۱. ر.ک: دایرةالمعارف اسلام (*Encyclopedie de l'islam*)، ج ۲، ص ۵۹۹ ـ ۶۰۰، واژهٔ اثناعشریه.

۲. شهر مشهد که منشأ اولیهٔ آن قریهٔ سناباد و نوغان است، در ۲۵ کیلومتری شهر طوس واقع شده است.

۳. که در آن هنگام از جادهٔ کاروان‌رو فاصله داشت.

۴. ر.ک: تاریخ قم، ص ۲۱۳ ـ ۲۱۷؛ رجال قم، ص ۱۸، نوشتهٔ مقدس‌زاده؛ انجم فروزان، ص ۵۷ ـ ۶۰، نوشتهٔ ع. فیض؛ شهرهای ایران، ص ۱۲۸، نوشتهٔ لاکهارت.

۵. بعضی از جهانگردان به ذکر مطالب دیگری پرداخته‌اند که روایات کنونی آنها را نفی می‌کنند. اختلافاتی که در این روایات وجود دارد و حتی شامل هویت خود شخصیتی که در قم به خاک سپرده شده نیز می‌شود ناشی از اشتباه در تفسیر و ترجمهٔ روایات از طرف این جهانگردان است.

۶. طبق روایتی که هنوز هم شنیده می‌شود ۴۴۴ نفر در قم دفن خواهند شد، ر.ک: *Eastern Persian Irak*، ص ۶۷، اثر هوتوم شیندلر؛ ایران و قضیهٔ ایران، ج ۲، ص ۹، نوشتهٔ کرزن؛ شهرهای ایران، ص ۱۲۹، نوشتهٔ لاکهارت.

ساکنان این شهر در طول دورهٔ قرون وسطی به "شیعیان بسیار متعصب" شهرت یافتند، و این عین جملاتی است که اصطخری، مقدسی، دمشقی و حمدالله مستوفی[۱] دربارهٔ آنها به کار برده‌اند. عرق مذهبی آنها موجب شد که از پرداخت مالیات و خراج به خلفای عباسی بغداد سر باز زنند، مسئله‌ای که مناقشات و اختلافات بسیاری را در پی داشت.

در عین حال، وفات این بانوی بزرگوار، حادثه‌ای که در سرنوشت شهر قم تأثیری عمیق برجای گذاشت، در زمان وقوع چندان مورد توجه قرار نگرفت. منابع ایرانی، تاریخ احداث بنایی عظیم بر آرامگاه حضرت فاطمهٔ معصومه علیها السلام را به قرن دوازدهم میلادی، یعنی سه قرن پس از وفات وی نسبت می‌دهند،[۲] و اولین نویسنده‌ای که از این آرامگاه یاد کرده حمدالله مستوفی در قرن چهاردهم میلادی می‌باشد.[۳] در آن زمان شهر قم شهرت و اعتبار خود را مدیون مدارس مذهبی عالم تشیع[۴] می‌دانست، نه وجود آرامگاه این بانوی درگذشته.

سلاطین صفوی نه تنها با برقراری مذهب تشیع به عنوان مذهب رسمی کشور آیین زیارت را بسط و توسعه دادند، بلکه شخصاً به بزرگداشت حرم مطهر و کمک به شهر قم دست زدند. شاه اسماعیل ـ بنیانگذار سلسلهٔ صفوی ـ و جانشین او شاه طهماسب، در اوایل قرن شانزدهم میلادی / ۱۰ هـ. ق[۵] در زیباسازی و تزیین بناهای حرم کوشیدند. یک قرن بعد شاه عباس (۱۰۳۸ ـ ۹۹۶ هـ. ق) برای جلوگیری از تقویت بنیهٔ مالی دشمنان خود، یعنی ترکان عثمانی با معرفی قم و مشهد به عنوان مراکز بزرگ زیارتی، برای منصرف کردن رعایای خود از رفتن به نجف و کربلا اقدام

---

۱. این مطلب از طرف شوارتز P. Schwartz در *Iran im Mittelalter* ذکر شده است.

۲. ر.ک: فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱، ص ۱۷۰؛ انجم فروزان، ص ۷۳، نوشتهٔ ع. فیض.

۳. همان.

۴. ر.ک: تاریخ گزیده، ص ۲۱۶، نوشتهٔ حمدالله مستوفی؛ شهرهای ایران، ص ۱۲۸، از لاکهارت.

۵. ر.ک: النقض، اثر نصرالدین ابوالرشید القزوینی، مذکور در کتاب Cambridge History of Iran، ص ۲۸۳، ۲۹۵.

کرد.[۱] سلاطین صفوی اموال مختلفی را ـ هرچند خیلی کمتر از مشهد ـ وقف حرم حضرت معصومه علیها السلام کردند.[۲] چهار تن از آخرین سلاطین این سلسله در محدودهٔ حرم به خاک سپرده شدند که عبارتند از: شاه صفی (۱۰۵۲ ـ ۱۰۳۸ هـ. ق)، شاه عباس دوم (۱۰۷۷ ـ ۱۰۵۲ هـ. ق)، شاه سلیمان (۱۱۰۶ ـ ۱۰۷۷ هـ. ق) و شاه سلطان حسین (۱۱۲۵ ـ ۱۱۰۶ هـ. ق) و نیز فرزند شاه سلطان حسین، یعنی شاه طهماسب به همراه سی و یک شاهزادهٔ دیگر.[۳] نوشته‌های جهانگردان بسیاری ـ که حکایت از آبادانی اعجاب‌آور این شهر در طول این دو قرن دارد ـ به سمت ما رسیده است.

قم که در ناآرامی‌ها و اغتشاشات قرن هیجدهم ویران شده بود، در قرن نوزدهم به مدد سلاطین قاجار و به لحاظ علاقهٔ آنها به اماکن مقدسه، مجدداً رونق گرفت. در واقع فتحعلی شاه (۱۲۵۰ ـ ۱۲۱۲ هـ. ق) برادرزاده و جانشین آغامحمدخان نذر کرده بود، در صورت رسیدن به تاج و تخت برای حرم حضرت فاطمهٔ معصومه علیها السلام "کاری انجام دهد". او با مطلاکردن گنبد حرم و پرداخت سالانه مبلغی برابر با ارزش ۱۶۰ تن گندم، و ساختن مدرسهٔ دارالشفا بر سر پیمان ایستاد، و به عهد خود وفا کرد. او غالباً پای پیاده به زیارت حرم مطهر می‌رفت ـ اقدامی که موجب شده بود ارزش و احترام زیادی نزد بسیاری از روحانیان آن زمان کسب کند ـ و هدایای پرارزشی را تقدیم می‌کرد. او و نیز جانشینش محمدشاه (۱۲۶۴ ـ ۱۲۵۰ هـ. ق)[۴] فرمان دادند که پس از مرگ، آنها را در غرفه‌ای متصل به حرم مطهر دفن کنند. در اواخر قرن ۱۹، ناصرالدین شاه (۱۳۱۳ ـ ۱۲۶۴ هـ. ق) کار ساختمان مقرنس‌های طلایی ایوان شمالی را به پایان برد، و به‌خصوص در بنای صحن بزرگ نو به وسیلهٔ حسن معمار قمی ـ معمار مسجد سپهسالار تهران ـ اهتمام ورزید.

---

۱. ر.ک: هنر ایران، اثر آندره گدار، ص ۳۹۳؛ انجم فروزان، ص ۷۴ از ع. فیض.

۲. ر.ک: شهرهای ایران، ص ۱۲۹، اثر لاکهارت.

۳. ر.ک: *Landlord and Peasant in Persia* ص ۱۱۲، اثر A. Lambton

۴. ر.ک: *A secund journey through persia...*، ص ۱۶۵ ـ ۱۶۶، اثر J. Morier

این زیارتگاه که از چنین حمایت‌هایی برخوردار بوده، زیارتگاهی است نظیر زیارتگاه‌های کربلای معلی (محل شهادت امام حسین علیه‌السلام)، نجف اشرف (آرامگاه حضرت علی علیه‌السلام) و کاظمین (مشاهد هفتمین و نهمین امام، موسی الکاظم علیه‌السلام و محمد تقی علیه‌السلام) واقع در کشور عراق، و شهر مقدس مشهد (مرقد حضرت امام رضا علیه‌السلام) در ایران. اصالت آن در این است که تنها زیارتگاه اسلامی، یا در هر حال تنها زیارتگاه بااهمیتی است که در ایران به یک زن اختصاص دارد. البته باید توجه داشت نظر به اینکه این بانوی بزرگوار امامزاده است و امام نیست، باعث می‌شود در مقایسه با زیارتگاه‌هایی که فوقاً ذکر شد، از موقعیت پایین‌تری برخوردار باشد.

زیارت همهٔ این عتبات با زیارت مکهٔ معظمه تفاوت کامل دارند، به علاوه از آنها با کلمات مختلفی یاد می‌کنند. زیارت مکه که «حج» نامیده می‌شود، عملی است واجب که هر مسلمان ـ چه شیعه و چه سنی ـ بایستی در طول زندگی خود یک بار (در صورت استطاعت) به این مکان عبادی روآورد، آن هم در زمان معینی از سال و طبق آداب و مناسک لایتغیر. حال آنکه زیارت قم (و امثال آن)، زیارت به معنای یک دیدار است، و هیچ خصیصهٔ الزام و وجوب در آن دیده نمی‌شود، بلکه عملی است مستحب که درهای بهشت را به روی زائر می‌گشاید.

پایه و اساس ارزش مذهبی و استحباب این نوع زیارت بر گفته‌ها و اظهارات بعضی از امامان نهاده شده است. امام جعفر صادق علیه‌السلام در آن هنگام که هنوز پدر حضرت فاطمهٔ معصومه علیهاالسلام یعنی حضرت موسی الکاظم علیه‌السلام وجود نداشت، چنین می‌گوید که شهر قم در آینده مکانی مقدس خواهد شد؛ چراکه فاطمه، دختر یکی از پسرانش، در آنجا به خاک سپرده خواهد شد، و هرکس به زیارت او برود درهای بهشت به روی او گشوده خواهد شد. نیز روایات مشابهی به حضرت امام رضا علیه‌السلام (به وسیلهٔ علامه مجلسی در کتاب بحارالانوار) و حضرت امام نهم، محمد تقی علیه‌السلام برادرزادهٔ حضرت معصومه علیهاالسلام نسبت داده شده است.[۱]

---

۱. ر.ک: هنر ایران، ص ۳۹۳، اثر آندره گدار؛ انجم فروزان، ص ۷۸ ـ ۸۰، ۹۷ ـ ۱۰۰، ۱۱۹ ـ ۱۲۴، نوشتهٔ ع. فیض.

از آنجا که قم مدفن یک بانوی بزرگوار و مقدس است، زنان به‌خصوص برای زیارت به آن روی می‌آورند. در گذشته جهانگردان دسته‌هایی از زنان را دیده‌اند که سوار بر پشت الاغ‌ها، در حالی که چند مرد آنها را همراهی می‌کرده‌اند، از روستاهای دور و نزدیک به زیارت می‌شتافته‌اند. الیزه روکلو (Elisee Reclus)[۱] به برکات خاص این زیارت برای زنان اشاره می‌کند: "آنها به هیئت اجتماع می‌آمدند تا باروری، زیبایی و خوشبختی خانوادگی و سعادت آخرت را طلب کنند."[۲]

تابستان‌ها بعضی از زائران، زیارت خود را تا شب هنگام ادامه می‌دهند، و شب را در صحن بزرگ حرم و در هوای آزاد به صبح می‌برند.

بدیهی است که هجوم زائران برای زیارت حرم بنا بر روزهای هفته و در طول سال متغیر است. جمعه‌ها و پنج‌شنبه‌شب‌ها (شب جمعه) جمعیت بیشتری به حرم رو می‌آورد. در ماه‌های مذهبی رمضان و محرم، ماه عزاداری شیعیان، همچنین به هنگام چند عید مذهبی مهم، چون تولد حضرت امام رضا علیه‌السلام روزهای تولد و شهادت حضرت علی علیه‌السلام و به‌خصوص عاشورا، روز شهادت حضرت امام حسین علیه‌السلام که دسته‌ها و گروه‌های عزاداری و سینه‌زنی به راه می‌افتند، و در تکایا مراسم تعزیه برپا می‌شود، سیل جمعیت به سوی حرم روان می‌گردد. ولی نقطهٔ اوج این اقبال در عید نوروز (اول سال نو ایرانیان برابر با ۲۱ مارس) به‌دست می‌آید، عیدی که ریشه در اعصار قبل از اسلام دارد.

ب. زائران

در مجموع، زیارتگاه قم در سال ۱۳۴۷ حدود یک میلیون زائر را[۳] ـ در مقابل دو میلیون زائری که به مشهد رو می‌آورند ـ[۴] پذیرا می‌شود. مکهٔ معظمه بیش از

---

۱. ر.ک: ... *A secund journey trough persia*، ص ۱۶۶، اثر Morier؛ ایران، اثر Dubeux، ص ۲۵ (که احتمالاً از کتاب قبلی اقتباس شده است).

۲. ر.ک: جغرافیای جهانی جدید، ج ۹، ص ۲۵۶، اثر E. Reclus.

۳. این رقم توسط مقامات اداری حرم مطهر قم ارائه شده است.

۴. این رقم توسط اتاق بازرگانی مشهد ارائه شده است. رقمی که تنوع وسایل حمل و نقل به مشهد مؤید آن است. اهالی قم به ما این رقم را یک میلیون و نیم اعلام کردند. آیا این امر ناشی از حس رقابت بین مردم و در حقیقت کسبهٔ دو شهر نیست؟

۴۰۰۰۰۰ حاجی را نمی‌پذیرد، ولی همه در یک زمان و با هم به آنجا می‌روند که اجتماع فوق‌العاده زیادتری است. بنابراین، می‌توان قم را به عنوان سومین زیارتگاه جهان اسلام به شمار آورد (به لحاظ عدم دسترسی به اطلاعات دقیق دربارهٔ کربلای معلی).

به لحاظ فقدان آمارهای دقیق نمی‌توانیم به طور قطع و یقین بگوییم که این زائران از کجا می‌آیند و اهل کجا هستند، ولی کافی است که به آنها نگاه کنیم (وگوش کنیم) تا دریابیم که شهر قم اساساً زیارتگاهی خاص ایرانیان است، و زائرین خارجی آن محدود است. به یاری موقعیت شهر که بر سر چهارراه قرارگرفته است، زائران از تمام نقاط کشور به آنجا می‌آیند. ما با بررسی و مطالعهٔ لیست اسامی مسافران در بایگانی هتل بهار، به نمونه‌ای از پراکندگی محلی زائران دست یافتیم. در ماه‌های مرداد و شهریور سال ۱۳۴۷ (۲۳ ژوئیه تا ۲۳ سپتامبر ۱۹۶۷) از تعداد ۴۸۷ خانواده یا گروه، ۴۴۰ تای آنها زیارت قم را مقصد نهایی سفر خود اعلام کرده‌اند. یک‌صد و پنجاه گروه، یعنی ۳۴ درصد آنها از تهران آمده‌اند، حال آنکه آنها فقط ۱۲ درصد[1] جمعیت ایرانی محل را تشکیل می‌دهند. این عدم تناسب از اینجا ناشی می‌شود که ارتباط بین قم و تهران بسیار آسان بوده، و عدهٔ زیادی از آنها در فاصلهٔ یک روز می‌آیند و بازمی‌گردند، بنابراین درصد واقعی زائران تهرانی باید از این هم بیشتر باشد، زیرا عده‌ای از آنها اصولاً شب را در هتل نمی‌گذرانند. دستهٔ دیگری که تعدادشان زیاد بود، ۵۵ خانواده یا ۱۲ درصد مجموع، از نواحی نزدیک قم به‌خصوص اراک، بروجرد، نهاوند، خرم‌آباد و غیره در غرب و جنوب غربی و از ساوه در شمال غربی و کاشان در جنوب شرقی آمده بودند. به عکس از استان‌های دوردست کشور نظیر خراسان ـ که ساکنان آن طبیعتاً برای زیارت به مشهد می‌روند ـ نیز از استان‌های شمالی و جنوبی (خوزستان، فارس و جنوب شرقی) تعداد کمی زائر وجود داشت. تنها استان آذربایجان استثنا بود؛ ۶۸ خانواده، یعنی ۱۶ درصد این گروه‌ها و ۱۲ درصد جمعیت محل. دلیل این امر احتمالاً این است که فاصلهٔ قم

۱. سرشماری عمومی کل کشور، نوامبر ۱۹۶۶، شمارهٔ ۶۳.

تا آذربایجان نصف فاصلهٔ مشهد تا آنجاست، ولی این دلیل در مورد خوزستان و فارس نیز صادق است. به هر صورت گرچه این نمونه محدودتر از آن است که بتوان آن را در کل تعداد زائران تعمیم داد، ولی شاهد جالبی بر این مسئله است.

در کنار زائران ایرانی، بیگانگانی چند نیز به زیارت می‌آیند. اینها به‌خصوص از شیعیان کویتی، و اعرابی از شیخ‌نشین‌های خلیج فارس هستند.

درگذشته تعداد زیادی از عراقی‌های اهل تشیع به زیارت می‌آمدند، ولی تشدید بحران بین دو کشور، تبادل زائران را بسیار محدود کرده است. عملاً در مشهد و قم، دیگر اتباع عراقی دیده نمی‌شوند، و تعداد زوار ایرانی در کربلا نیز بسیار کم شده است. اضافه کنیم که حرم به روی تمام مسلمانان اعم از شیعه و سنی گشوده است، ولی تعداد بازدیدکنندگان سنی بسیار ناچیز است، و غالب آنها، شخصیت‌های رسمی جهان اسلام می‌باشند که به ایران می‌آیند، نظیر یک وزیر اندونزیایی و افسرانی که از پاکستان آمده بودند.

به عکس، ورود به حرم برای غیرمسلمانان، مثل مسیحیان، کلیمیان و زردشتیان ممنوع است. به نظر می‌رسد این تحریم در زمان صفویان چندان شدید نبوده است، زیرا چندین جهانگرد قرن هفدهم، به‌خصوص شاردن،[1] بدون هیچ اشکالی از حرم بازدید کرده و دقایق آن را بازگو کرده‌اند. در قرن نوزدهم نیز جهانگردان غربی در این نکته که ورود به محدودهٔ حرم مطهر برای مسیحیان ممنوع بوده است متفق‌القولند.[2] به عنوان مثال، در اواسط این قرن، هنگامی که فلاندن سعی کرد "به داخل حرم نفوذ کرده و پرده‌ای را که تعصب مسلمانان بر این اماکن انداخته، و مانعی برای مسیحیان بود بالا بزند، فراشی که همراه او بوده، توسط یکی از روحانیون با خشونت مورد اعتراض قرارگرفته، و

---

۱. ر.ک: *Nouvelles relations du Levant* "گزارش‌های تازه از مشرق زمین"، ص ۱۹۱ ـ ۱۹۴، اثر Poullet؛ مسافرت‌های...، اثر Thevenot؛ مسافرت‌های...، ص ۴۱۹ ـ ۴۵۵، اثر شاردن؛ شش سفر...، ص ۷۳ ـ ۷۷، اثر Tavernier؛ *Travel from st Petersbourgh*، ص ۶۱، اثر J. Bell of Antermony

۲. ر.ک: ... *A secund journey*، اثر Morrier

به او دستور داده شده که بلادرنگ این مسیحی راکه وجودش کف حرم را نجس ساخته بیرون ببرد."[۱] با این همه بازدید از مقبرهٔ فتحعلی شاه[۲] که در جداگانه‌ای داشته و می‌توان بدون ورود به صحن وارد آن شد، برای مسیحیان مجاز می‌باشد. هنگامی که کنت دوسرسی از این مقبره بازدید می‌کرده، رئیس خدام به او خبر می‌دهد که "لطف بزرگی در حق او خواهد شد". او را به کنار پنجره‌ای می‌برند که از آنجا می‌تواند در حرم را مشاهده کند... و همراهان او در معیت ایرانیان در محدودهٔ حرم مطهر به گردش می‌پردازند.[۳] سوای این استثنا، تنها اروپاییانی که توانسته‌اند از حرم دیدار کنند، آنهایی بودند که با لباس مبدل و با ظاهری غیرواقعی به آن داخل شده‌اند، نظیر جیمز بایلی فریزر (James Baillie Fraser) در سال ۱۸۲۱، دکتر بیکنل (Dr. Bicknell) در ۱۸۶۹، و آرمنیوس وامبری (Arminius Vambery) در سال ۱۸۸۰.[۴] به نوشتهٔ برادلی برت (Bradley-Birt) در اوایل قرن بیستم، عدم اعتماد به بیگانگان باز هم افزون شده، و غیرمسلمانان حتی اجازه نداشتند به صحن نزدیک شوند و نگاهی به داخل آن بیندازند. او می‌گوید: هر قدمی که در این جهت برداشته می‌شد، گروه انبوه‌تری از مردم خشمگین، شخص خارج از دین را محاصره می‌کردند.[۵] امروزه نیز ورود برای غیرمسلمانان ممنوع است، با این همه زن‌ها در صورتی که بتوانند طوری چادر به سر کنند که توجه کسی را جلب نکند، امکان داخل شدن به حرم را دارند.[۶]

---

۱. ر.ک: شرح سفر به ایران، اثر فلاندن، ص ۲۶۴ ـ ۲۶۵.

۲. ر.ک: بناهای مدرن ایران، ص ۲۶۴ ـ ۲۶۵، اثر Coste.

۳. ر.ک: یک سفیر فوق‌العاده، ص ۲۲۱ ـ ۲۲۲، اثر De Sercey.

۴. ر.ک: ... *Narrative of a journey into Khorassan*، ص ۱۴۰؛ اثر G. *Persia and the Persian question* Curzon؛ *His life and adventures*، نوشتهٔ Vambery، ص ۹۴ ـ ۹۵.

۵. ر.ک: ... *Through Persia*، ص ۲۸۵ ـ ۲۸۶، نوشتهٔ Bradley-Birt.

۶. ر.ک: شهرهای ایران، ص ۱۸۰، نوشتهٔ F. Bemont؛ برای ایران، ص ۴۷، نوشتهٔ J. Larteguy؛ ایران، ص ۸۴، نوشتهٔ V. Monteil.

من برای بازدید از حرم به هیچ یک از این ترفندها نیازی پیدا نکردم، زیرا مقامات مسئول حرم محبت کردند، و مرا در صحن‌ها و شبستان‌ها گردش سریعی دادند. اینک شرح مختصری دربارهٔ بیوتات حرم از نظر می‌گذرد.

ج. حرم

مجموعهٔ این بناها را «آستانهٔ مقدسه» می‌نامند که غالباً به کلمهٔ «آستانه» اکتفا می‌شود. خود آرامگاه را حرم که همان کلمهٔ حرم به معنای اندرونی است، و یا مرقد مطهر (آرامگاه پاک) می‌گویند.

زائرین، ابتدا از یکی از درهای شمالی، شرقی و یا جنوبی به صحنی وسیع به نام صحن جدید، که در زمان ناصرالدین شاه ساخته شده ـ وارد می‌شوند. وجود ردیفی ممتد از الواح قبور حکایت از آن دارد که صحن در محل این گورستان و از قبل آن شکل گرفته است. هنوز هم اموات را در آنجا دفن می‌کنند. از در شرقی که وارد شوید، در فراسوی حوضی بزرگ، به شکل بیضی، و در وسط ضلع مقابل، ایوان با عظمتی را مشاهده می‌کنید که دارای رواقی است که بر چهار ستون نهاده شده؛[1] این همان ایوان آینه است، چرا که هزاران آینهٔ کوچک، مقرنس‌های آن را هزاران بار نورباران می‌کنند. بر این ایوان دو مناره که بلندترین مناره‌های حرم است، سر بر آسمان افراشته‌اند. آنها چون سایر قسمت‌های این صحن با کاشی‌هایی موزون و دارای نقوش هندسی (معرق) که گرچه جدید هستند و مرتب عوض می‌شوند، آذین شده‌اند. از این درگاه بزرگ به شبستانی وارد می‌شویم که پر از نقش و نگار است و آنگاه به داخل خود حرم مطهر راه می‌یابیم. آرامگاه حضرت فاطمه علیها السلام را ضریحی از نقرهٔ خالص که طلاکاری و تذهیب شده دربرگرفته است. دیوارهای داخلی آرامگاه پوشیده از مرمرها و کاشی‌هایی است که بر آنها کتیبه‌هایی نقش شده و بر فراز آن گنبد طلا که به دستور فتحعلی شاه ساخته شده قرار دارد که از خارج نشانگر محل استقرار آرامگاه است.

---

۱. به دو عکس زیبا از کتاب ایران، تابلو شمارهٔ ۶۲ و ۹ یادداشت توضیحی صفحهٔ ۱۲۲ اثر Morris، وود (Wood) و رایت (Wright) مراجعه شود.

قبل از احداث صحن جدید برای دستیابی به حرم مطهر می‌بایستی از طریق صحن عتیق (متعلق به قرن شانزدهم میلادی)، و از راه ایوان طلا داخل شد. این ایوان به این جهت به ایوان طلا شهرت دارد که طاق آن را در قرن نوزدهم با ورقه‌هایی از طلا پوشانده‌اند. مقبرهٔ هشت گوشهٔ فتحعلی شاه و قبور محمد شاه و همسرش ـ مشهور به مهدعلیا ـ و سایر شخصیت‌های مهم خاندان قاجار، بر اطراف این صحن قدیمی مشاهده می‌شود. نیز در ضلع شمالی، کتابخانهٔ حرم با هزار جلد کتاب دستنوشته و ۸۸۰۰ جلد کتاب چاپی قرار گرفته است.

پشت شبستان محل آرامگاه، مسجدی به نام مسجد بالاسر از ادغام بناهایی که قبلاً وجود داشته ترتیب داده شده است. در ضلع جنوبی، صحنی مخصوص زنان وجود داشته که آن را نیز به مسجدی دیگر به نام مسجد موزه تبدیل کرده‌اند. این مسجد، گنبدی به شکل نیم‌کره دارد. بین این دو مسجد سه مقبره متعلق به سلاطین صفوی[1] و موزه‌ای کوچک دیده می‌شود. این موزه در دو غرفه محل دفن ۳۱ تن از شاهزادگان صفوی تشکیل شده است.

به این بناها که تشکیل دهندهٔ حرم به معنای واقعی کلمه هستند، بایستی بناهای ذیل را اضافه کنیم: ساختمان بسیار بزرگ مسجد اعظم که به دستور آیت‌الله العظمی بروجردی بنا شده است.[2] در شمال، صحن وسیع مستطیل شکلی که دو مدرسهٔ علوم دینی مهم، یعنی مدرسهٔ فیضیه و دارالشفا ـ بیمارستان قدیمی حرم ـ در آن قرار گرفته‌اند. و بالاخره در شمال شرقی، ساختمان‌های اداری حرم مطهر قرار دارد.

این مؤسسه که توسط تولیت آستانه اداره می‌شود، بر موقوفات آستانه (املاکی که به نفع حرم وقف شده) نظارت دارد. این دارایی‌ها به شرح زیراند:[3]

ـ دکان‌ها، گاراژها، حمام‌ها و غیره که مال‌الاجارهٔ آنها به آستانه پرداخت می‌شود.

---

۱. در مقبرهٔ شاه سلیمان، پسرش شاه سلطان حسین و نوه‌اش طهماسب نیز دفن شده‌اند.

۲. برای مشاهدهٔ منظرهٔ حرم مطهر قبل از بنای این مسجد به کتاب *Persia*، چاپ ۱۹۵۷ لندن، تابلو شمارهٔ ۸، اثر A. Costa و L. Lockhart مراجعه شود.

۳. لیست کامل این اموال در سال ۱۹۴۴ در کتاب انجم فروزان، ص ۱۴۱ ـ ۱۴۲ نوشتهٔ ع. فیض آمده است.

ـ زمین‌هایی که در گذشته املاک مزروعی بوده، ولی در حال حاضر به علت توسعهٔ شهر در محدودهٔ شهر قرار گرفته‌اند.

ـ تعداد شش روستای ششدانگ، و قسمتی از ۹ روستای دیگر که سهم مشاع آستانه در آنها بین یک دانگ تا چهار دانگ و نیم می‌باشد. از این ۱۵ قریه، هفت‌تای آن در منطقهٔ قم، چهارتای آن نزدیک بروجرد، یکی نزدیک اراک، دو تا نزدیک زنجان، و یکی در استان کرمان قرار دارد.

مجموع درآمد این اموال در سال ۱۳۴۸[1] به حدود ۲۵ میلیون ریال بالغ می‌شده (۱۸۷۵۰۰۰ فرانک) که گرچه مبلغ قابل توجهی است، ولی در مقایسه با درآمد آستان قدس رضوی (حدود ۵۰۰ میلیون ریال در سال ۱۳۴۷) آن‌قدرها محل اعتنا نیست، چرا که در حقیقت موقوفات آستان قدس رضوی، قسمت زیادی از املاک خراسان را شامل می‌شود. قسمتی از درآمد حرم مطهر قم صرف هزینه‌های نگه‌داری و مراقبت از اماکن و بیوتات شده (آستانهٔ حضرت معصومه علیها السلام دارای حدود صد خدمتگزار، معروف به "خادم" است) و قسمتی نیز برای کمک به مستمندان و هزینهٔ مدارس و بیمارستان‌ها به مصرف می‌رسد.

د. محلهٔ زیارتگاه

شک نیست که اقبال زائران به شهر مقدس قم باعث رشد و توسعهٔ یک سری فعالیت‌های تخصصی، و نیز تحقق یک واقعیت جغرافیایی جالب را موجب شده است. به این معنی که این فعالیت‌های خاص، در محله‌ای با مرزهای کاملاً مشخص و دقیق، "محلهٔ زیارتگاه" متراکم شده است. ما به کمک نقشه‌برداری از محل تجمع این فعالیت‌ها، سعی در نشان دادن مرزهای این محله کرده‌ایم. این محدوده شامل دو خیابان ارم و آستانه است که به موازات رودخانه کشیده شده، و از صحن جلو حرم شروع، به سوی "پل آهنچی" پیش می‌رود، نیز بخشی از جادهٔ اراک که در مدخل این پل واقع شده، جزیی از این محله به شمار می‌آید. دلیل وجود این بخش

---

۱. این رقم به وسیلهٔ آقای اقبال تولیت آستانه و ادارهٔ اوقاف قم ارائه شده است.

که بر ساحل چپ رودخانه قرارگرفته و چون زایده‌ای به محلهٔ زیارتگاه متصل شده این است که پل آهنچی تنها راه آمد و شد به سوی تهران (و خود شهر قم، اراک، اصفهان و یا کاشان) بوده و کلیهٔ وسایط نقلیه اجباراً از آنجا می‌گذرند.

در محلهٔ زیارتگاه ابتدا با گاراژها و دفاتر شرکت‌های اتوبوسرانی مواجه می‌شویم، زیرا اتوبوس بیشترین نقش را در امر حمل و نقل زائران و دیگر مسافرانی که مقصد آنها شهر قم می‌باشد، بر عهده دارد. اتومبیل شخصی طبیعتاً چندان به حساب نمی‌آید، زیرا در انحصار گروه معدودی از افراد دارای امتیاز است که اغلب آنها بر خلاف عامهٔ مردم به امر زیارت چندان پایبند نیستند. از طرفی روزانه بیش از سه ترن در مسیر قم آمد و شد نمی‌کند که عبارت است از ترن فوق‌العادهٔ تهران ـ قم و دو ترن عادی و سریع‌السیر تهران ـ خرمشهر. تعداد مسافرانی که با این وسیله بین تهران و قم، و قم و شهرهای جنوبی کشور رفت و آمد می‌کنند، در سال به ترتیب از ۹۰۰۰۰ و ۱۴۰۰۰ نفر فراتر نمی‌رود. در واقع ترن فاقد انعطاف و نرمشی است که اتوبوس دارد و مثل آن سهل‌الوصول نیست، به علاوه سرعتش نیز از اتوبوس بیشتر نیست (در هر دو مورد فاصله بین تهران ـ قم به سه ساعت طی می‌شود.) و نسبتاً گران‌تر از اتوبوس است. قیمت بلیت ترن درجهٔ ۳ عادی ۴۰ ریال، و سریع‌السیر ۹۰ ریال می‌باشد؛ در حالی که هزینهٔ مسافرت با اتوبوس برای هر نفر بین ۲۵ تا ۵۰ ریال است. افرادی که عجله داشته باشند می‌توانند از اتومبیل‌های کرایه یا تاکسی‌های عمومی استفاده کنند که آنها را در قبال مبلغ ۸۰ ریال، در ظرف دو ساعت از قم به میدان شوش، واقع در جنوب تهران، می‌برند. گاراژی که از آنجا تاکسی‌های کرایه حرکت می‌کنند، درست مقابل درِ شرقی صحن نو واقع شده است. اما اتوبوس‌ها بین حدود ۱۵ شرکت مسافربری ـ که غالباً هر شرکت یک یا دو مسیر خاص خود دارد ـ تقسیم شده است. تعداد مسافرانی که هر روز از قم به وسیلهٔ اتوبوس خارج می‌شوند، به شرح زیر است:

ـ ۱۵۰۰ تا ۲۰۰۰ مسافر (حدود ۶۰۰۰۰۰ نفر در سال) به سمت تهران (که در آنجا عده‌ای به خطوط آذربایجان، سواحل خزر و خراسان ملحق می‌شوند).

ـ ۵۰۰ تا ۶۰۰ نفر به سوی اصفهان و شیراز.

ـ حدود ۳۰۰ نفر به سمت شهرک‌هایی با فاصلهٔ بین صد تا دویست کیلومتر واقع در غرب و جنوب غربی، نظیر محلات، آبگرم، گلپایگان، اراک، بروجرد و نهاوند.

ـ ۲۰۰ نفر به سمت یزد، کرمان و جنوب شرقی.

ـ ۱۰۰ نفر به طرف همدان، کرمانشاه و مرز عراق.

ـ ۱۰۰ نفر به سوی کاشان.

بنابراین مجموع مسافران در هر روز حول سه‌هزار نفر در نوسان است که سالانه قریب ۱۱۰۰۰۰۰ نفر می‌شود.[۱] باید گفت میزان واقعی ورود و خروج مسافران باز هم بیش از این است، زیرا اتوبوس‌های عبوری نیز مسافرانی را از این شهر با خود می‌برند که برآورد تعداد آنها ممکن نیست. این آمد و شد مسافران غالباً ازدحامی جالب و دوست‌داشتنی را در محلهٔ زیارتگاه به نمایش می‌گذارد. اتوبوس‌ها برای داخل و خارج شدن از محوطهٔ کوچک گاراژ به مانورهای مشکلی دست می‌زنند، مسافران با بی‌نظمی کامل، سرانجام سوار اتوبوس می‌شوند. فروشندگان دوره‌گرد کالاهای خود را ـ که آب خنک و بادبزن در تابستان، و نان قندی، سوهان و میوه در تمام فصول است ـ به مسافران عرضه می‌دارند. اگر ظرفیت اتوبوس تکمیل نباشد، راننده با سرعت کم به راه خواهد افتاد و کمک راننده از پنجرهٔ اتوبوس با صدای بلند رهگذران را دعوت به سوار شدن کرده، چنانچه داوطلبی پیدا شد، او را با چالاکی تمام سوار اتوبوس می‌کند. اگر مسافر در قیمت بلیت چانه بزند و توقع تخفیف زیادی داشته باشد، در یک لحظه او را بیرون می‌اندازد.

بعد از انتقال مسافران مسئلهٔ اسکان آنها پیش می‌آید. برای این کار دو نوع مؤسسه تدارک دیده شده است. هتل (که هتل یا "مهمانخانه" گفته می‌شود) که نوع

---

۱. طبیعتاً این تعداد، علاوه بر زائران، شامل اشخاصی که به دلایل دیگر به قم می‌آیند، نیز ساکنان قم که خارج از شهر خود سفر کرده‌اند می‌شود. بنا به مراتب مذکور، برآورد تعداد زائران به یک میلیون نفر در سال ۱۳۴۷ به نظر قابل قبول می‌نماید.

بهتر این مؤسسات است و در اتاق‌هایش علاوه بر تخت خواب و فرش، یک گنجهٔ کوچک، یک میز، یک صندلی و غالباً یک دست‌شویی محقر وجود دارد. در مدرن‌ترین این هتل‌ها که تعداد کارکنانش نسبتاً زیاد است، دستگاه‌های تنظیم حرارت هوا (ارکاندیشن) نیز استفاده می‌شود. خلاصه آنکه به جز در هتل جدیدالتأسیس "آپادانا" بقیهٔ هتل‌ها دارای رستورانی هستند که در ردیف یک چلوکبابی است؛ دیگر مسافرخانه است که معادل آن در زبان فرانسه واژهٔ **Auberge** گفته شده و مؤسسهٔ محقری است که جز محلی برای استراحت و چای چیز دیگری به مسافر عرضه نمی‌کند. اتاق‌هایش گاهی فاقد تخت بوده و غالباً تشک‌هایی در کف اتاق (یا روی فرش کف اتاق) گسترده شده است. تابستان‌ها عدهٔ زیادی از مشتریان روی پشت‌بام می‌خوابند. تعداد کارکنان مسافرخانه‌ها به دو یا سه نفر محدود می‌شود.

مراکز اقامتی در سال ۱۳۴۸

نوع مؤسسه	تعداد	تعداد اتاق‌ها	ظرفیت کلی(نفر)	تعدادکارکنان(نفر)
هتل دو ستاره	۲	۶۶	۱۵۰	۳۰
هتل یک ستاره	۴	۱۲۲	۲۵۰	۲۹
مسافرخانهٔ درجهٔ ۱ و ۲	۲۰	۳۰۰	۱۱۱۰	۵۱
مسافرخانهٔ درجهٔ ۳	۴۶	۴۲۰	۲۲۲۰	۹۳
جمع کل	۷۲	۹۰۸	۳۷۳۰	۲۰۳

من موفق شدم دفاتر یک هتل دو ستاره به نام هتل بهار و یک مسافرخانهٔ درجهٔ ۳ به نام مسافرخانهٔ میهن نورد را مورد مطالعه قرار دهم. هتل بهار از تاریخ ۲۳ اوت ۱۹۶۸ تا ۲۲ اوت ۱۹۶۹ (۱۳۴۷ تا ۱۳۴۸) تعداد ۲۹۰۰ خانوار یا گروه مسافران را که جمعاً ۷۴۴۴ نفر بوده‌اند، پذیرفته است. در صفحات قبل چگونگی تقسیم و توزیع واردشوندگان به شهر را در طول یک سال مورد بررسی قرار دادیم. هر

خانواده یا گروه، هدف از سفر خود را متذکر شده است. ۲۵۷۶ گروه یعنی ۸۹ درصد آنها برای زیارت آمده بودند، ۱۴۸ گروه یعنی ۵ درصد به مناسبت‌های شغلی و ۱۲۶ گروه یعنی ۴/۳ درصد به عنوان توقفی کوتاه در مسیر سفر اصلی خود. این تعداد ناچیز به دلیل فاصلهٔ کم بین تهران ـ قم می‌باشد. ۵۰ گروه باقی‌مانده یا ۱/۷ درصد به دلایل مختلف از قبیل گردش، ازدواج و شرکت در مراسم کفن و دفن به قم آمده بودند.

بنابراین قسمت اعظم کسانی که به قم سفر می‌کنند ـ لااقل از لحاظ تعداد، به دلیل توقف کوتاه آنها ـ زائران حرم حضرت معصومه علیها السلام هستند. من انواع گوناگون دوره و مدت توقف آنها را محاسبه نکردم، ولی اکثریت عظیمی از مسافران، بیش از یک شب توقف نداشتند. در ایام عید توقف‌های دو یا سه شبانه‌روزه فراوان بود، ولی توقف‌های طولانی‌تر (در مورد زائران) کاملاً استثنایی بود.

در طول همین مدت، مسافرخانهٔ میهن نورد، تعداد ۴۴۱۵ مشتری داشته است. همهٔ آنها زیارت را دلیل سفر خود ذکر کرده‌اند. من جزئیات شغلی آنها را یادداشت نکردم، ولی اغلب آنها را کشاورزان، محصلان و دانشجویان، کسبه، کارگران، کارمندان، ژاندارم‌ها و همهٔ اشخاصی که درآمد کم، آنها را ناگزیر به اقامت در این مسافرخانهٔ محقر درجهٔ ۳ کرده بود، تشکیل می‌دادند (کرایهٔ این مسافرخانه شبی ۲ تا ۳ تومان برای هر نفر بود).

تخمین و برآورد تعداد کلی مشتریان هتل‌های قم در طول یک سال کار مشکلی است. من سعی کردم با استفاده از اطلاعاتی که در مورد ظرفیت هر هتل و درصد مسافران آنها به‌دست آوردم، برآوردی نزدیک به واقعیت ارائه کنم. تعداد واردین به مسافرخانه‌ها و هتل‌های قم سالانه بین ۵۰۰ تا ۶۰۰ هزار نفر می‌شود که $\frac{۹}{۱۰}$ آنها به خاطر زیارت حضرت معصومه علیها السلام راهی سفر می‌شوند (در سال‌های دههٔ ۱۳۴۰).

گرچه ما از تعداد یک میلیون زائری که ذکر شد، فاصله داریم، ولی باید اشخاصی را نیز که در طول یک روز از تهران می‌آیند و مراجعت می‌کنند، یا کسانی که در حین سفر اصلی خود توقفی چند ساعته در قم دارند، آنها که نزد اقوام و کسان

خود سکونت می‌کنند، و بالاخره گروهی که تابستان‌ها در فضای باز و حتی در صحن حرم یا میدان جلو در ورودی حرم می‌خوابند، به حساب آورد. من خود در یک پنج‌شنبه‌شب تابستان صدها تن از آنها را به چشم دیده‌ام.

در سال ۱۳۲۸ فرهنگ جغرافیایی ایران فقط به وجود دو هتل و ۴۰ مسافرخانه در شهر قم اشاره کرده است،[۱] این امر نشانگر رشد و توسعهٔ امر زیارت در طول ۲۰ سال اخیر است. در یک اثر مشابه متعلق به سال ۱۳۴۶ آمده که در فاصلهٔ سال‌های ۱۳۴۴ تا ۱۳۴۵[۲] تعداد ۳ هتل، ۷ مسافرخانهٔ درجهٔ ۲ و ۷۰ مسافرخانهٔ درجهٔ ۳ وجود داشته است. تعداد کل این مؤسسات در پی تخریب خیابان حضرتی از ۸۰ واحد به ۷۲ واحد تقلیل یافته است، ولی در عوض تمایل به بهبود کیفیت خدمات ارائه شده به زائران در این مؤسسات احساس می‌شود، آن هم نه با افتتاح هتل‌های جدید، بلکه با مدرنیزه کردن مؤسسات موجود. به عنوان مثال در تابستان سال ۱۹۴۸ چندین مسافرخانهٔ درجهٔ ۲ در انتظار ارتقا به درجهٔ یک بودند.

فقط در هتل‌هاست که به مسافران غذا داده می‌شود، بنابراین طبیعی است که تعداد زیادی سالن غذاخوری در شهر وجود داشته باشد. ولی قسمت اعظم این سالن‌ها یعنی تعداد ۹۰ واحد آنها به عکس تقریباً همهٔ هتل‌ها و مسافرخانه‌ها که در محلهٔ زیارتگاه واقع شده‌اند، در منطقهٔ تجاری یعنی بازار و حواشی آن قرارگرفته‌اند. از این سالن‌ها فقط ۵ سالن ـ علاوه بر ۵ هتل ـ چلوکباب، یعنی غذای ملی ایرانیان را سرو می‌کنند. بقیه اغلب "کبابی" هستند. در این کبابی‌ها، کباب کوبیده به مشتریان داده می‌شود که هر لقمهٔ آن را به همراه قطعه‌ای نان نازک و پیاز خام یا مشتی سبزی می‌خورند. قیمت تمام این چیزها بسیار مناسب است. به نرخ شهرداری هر ۵ سیر آن (۳۷۵ گرم)، ۲۸ ریال. با این همه افراد فقیرتر می‌توانند با پرداخت فقط چند ریال، یک کاسه آش خریده با نان بخورند، یا از سیرابی استفاده کرده و پول کمتری خرج کنند.

---

۱. ر.ک: فرهنگ جغرافیایی ایران، واژهٔ قم، ص ۱۶۹.

۲. ر.ک: راهنمای شهرستان‌های ایران، ص ۸۸.

در مورد ۸۵ کافه یا "قهوه‌خانه" که در آنجا چای می‌نوشند، باید بگوییم این واحدها در تمام شهر پراکنده‌اند. علاوه بر اینها در محلهٔ زیارتگاه، چند فروشگاه وجود دارد که در آنجا بستنی، شیرینی و آب میوه عرضه می‌شود. لازم به توضیح نیست که کوکاکولا، پپسی‌کولا و کانادادرای جای خود را دارند، و چیزهایی نیستند که بشود از آنها صرف‌نظر کرد.

در قم نیز همچون تمام شهرهای زیارتی، دکان‌های زیادی وجود دارد که انواع و اقسام تولیدات و کالاها را به زائران عرضه می‌دارند.

چیزی که خیلی در این شهر به نظر مسافر عجیب می‌نماید، وجود ردیفی ممتد از دکان‌هایی است که همگی توده‌ای مشابه از قوطی‌های حلب سفید با برچسب‌های یک نوع دارند. اینها قوطی‌های کنسرو نیستند، بلکه نوعی شیرینی مخصوص محلی را در خود دارند که به آن «سوهان» می‌گویند، چیزی شبیه بیسکویت دایره‌ای شکل که بسیار شیرین و چرب می‌باشد. شهرت سوهان قم، به این سبب است که آب و هوای این شهر، به‌خصوص برای پروردن ریشهٔ گندم ـ که در تهیهٔ خمیر سوهان به کار می‌رود ـ مناسب است.[1] به خمیر سوهان حرارت می‌دهند تا به غلظت مایهٔ کارامل درآید، سپس آن را قطعه قطعه کرده، با مغز پسته مخلوط و توسط یک کوبهٔ فلزی به شکل بیسکویت درمی‌آورند. تعداد ۱۷۵ دکان[2] به فروش سوهانی که توسط تقریباً چهل کارگاه سوهان‌پزی تهیه می‌شود، اشتغال دارند. در بیست سال پیش فقط چهل سوهان‌فروشی وجود داشت،[3] و این نشانهٔ دیگری است بر رشد روند زیارت در این شهر. از طرف دیگر باید بگوییم که تهیهٔ سوهان ریشهٔ قدیمی ندارد. ابداع این نوع شیرینی به چهل یا پنجاه سال قبل می‌رسد.

---

۱. ر.ک: قم را بشناسید، ص ۱۱۴.

۲. این ارقام، و بیشتر ارقام دیگری که در مورد تعداد دکان‌های قم ارائه شده، از سیاهه‌ای که شهرداری قم در مورد ۵۰۸۵ مؤسسهٔ تجاری و صنعتی در بهار ۱۳۴۸ تهیه کرده است استخراج کرده‌ام. در مواردی ـ نظیر همین مورد ـ که توانستم شخصاً کنترل کنم، این ارقام صحیح بودند.

۳. ر.ک: فرهنگ جغرافیایی ایران، واژهٔ قم، ص ۱۶۹.

سوهان‌فروشی‌ها علاوه بر سوهان، حلوا نیز عرضه می‌کنند. در ایران این حلوا از نظر کیفیت، بعد از حلوای اردستان،[۱] در ردیف دوم قرار دارد. حلوایی به شکل مکعب‌های کوچک سفید و صورتی و بسیار لذیذ... نیز صابون‌هایی که توسط دو کارخانهٔ کوچک، اختصاصاً برای زائران ساخته می‌شود.

کالای محلی دیگری که زوار با رغبت به خرید آن رومی‌آورند، ظروف سرامیک است. در گذشته‌های دور، شهر قم به خاطر کوزه‌های سفیدش که آب را خنک نگه می‌داشت، شهرت زیادی داشت. چون این نوع کوزه در حال حاضر در اغلب مناطق ایران ساخته می‌شود، کارگاه‌های قم به ساختن ظروف سرامیک به اشکال گوناگون ـ و افسوس که غالباً ملون به رنگ‌های تند و زننده ـ روی آورده‌اند. از سوی دیگر، از لایه‌های گچی کوه نراق در جنوب، و کوه یزدان واقع در غرب شهر، نوعی سنگ مرمر سفید به‌دست می‌آید که با آن کاسه، بشقاب و زیرسیگاری ساخته می‌شود، حتی گاهی جاچراغی و اشیای هنری گوناگون می‌تراشند. مرواریدهای آبی رنگی (خرمهره) که با نمک پتاس کویری می‌سازند، به همراه اشیایی از جنس سنگ گچ، لیست کالاهای موجود در ۲۶ فروشگاه سرامیک محلهٔ زیارتگاه را تکمیل می‌کنند.

مهرهای مخصوص نماز[۲] که از کربلا می‌آورند، در مغازه‌های مختلف به فروش می‌رسد. دیگر دکان‌ها، کالاهایی عرضه می‌کنند که گرچه خاص شهر قم نیست، ولی زائران را برای خرید وسوسه می‌کند، همچون انواع پارچه و لباس، جواهرات و عطر. در این محله، فروشگاه‌های معدودی که وسایل برقی خانگی، رادیو و نوارهای موسیقی ـ که اکثراً موسیقی مذهبی هستند ـ می‌فروشند نیز وجود دارد که زائران را هم باید به مشتری‌های محلی آنها اضافه کرد. بالاخره اینکه ۱۴ عکاسی در

---

۱. ر.ک: قم را بشناسید، ص ۱۱۴.

۲. شیعیان (اگر نه همهٔ آنها، حداقل شیعیان اثناعشری) برخلاف اهل سنت و جماعت، بایستی در هنگام نماز، با نهادن پیشانی خود بر مهر، و در صورت عدم دسترسی به مهر، بر یک سنگ ساده، عمل سجده را انجام دهند.

آنجاست که خاطرهٔ زیارت زائران را ثبت و جاودان می‌سازند. بدیهی است که مسئلهٔ عکس‌برداری از داخل حرم در بین نیست، بلکه عکس به گونه‌ای تهیه می‌شود که فی‌المثل شخص در طبقهٔ اول ساختمانی ایستاده، و گنبد و مناره‌های مرقد حضرت فاطمهٔ معصومه علیها السلام زمینهٔ عکس را تشکیل می‌دهد. حتی گاهی فقط در مقابل یک دکور که حرم مطهر را نمایش می‌دهد، می‌ایستند و در حالی که دست به دکور ضریح گرفته‌اند، عکس می‌گیرند.

یکی دیگر از مسائلی که ظاهراً در قم ـ و مشهد ـ بیش از هر جای دیگر ایران انجام می‌شود، ازدواج منقطع یا «صیغه» است. این ازدواج، همان‌گونه که خانم دیولافوا در اواخر قرن گذشته تشریح کرده، ازدواجی است که از نظر شرعی هیچ اشکالی بر آن وارد نیست. او می‌گوید: شیعیان اجازه دارند که ازدواج‌های یک ساله، یک ماهه و حتی یک ساعته داشته باشند. نباید تصور شود که این ازدواج هیچ ضابطهٔ شرعی ندارد. این کار از نظر شرعی تشویق می‌شود، و حتی برای آن قائل به ثواب هستند. این مسئله وقتی پای صحبت از شهرهای مذهبی به میان می‌آید، یکی از سوژه‌های مورد علاقهٔ ایران برای شوخی و تفریح است، ولی این امر کمکی به برآورد و شناخت روند فعلی امر نکاح منقطع نمی‌کند. بعضی‌ها معتقدند صیغه عملاً از میان رفته، و جز خاطره‌ای از آن در فرهنگ عامهٔ مردم باقی نمانده است، ولی عده‌ای را نیز عقیده بر آن است که چنین مزاوجتی کاملاً وجود دارد. در هر حال داستان‌هایی که طبق آنها شخص عاقد علاوه بر اجرای صیغهٔ عقد منقطع، زوجه را نیز معرفی می‌کند، داستان‌های مشکوک و غیرقابل اعتمادی هستند.

هـ. گورستان‌ها و مدارس علوم دینی

صیت شهرت، و آوازهٔ مرقد مطهر حضرت معصومه علیها السلام به شهر قم از جنبهٔ مذهبی، مرکزیت و اعتباری عظیم بخشیده است. علاوه بر امر زیارت، دو رشتهٔ فعالیت دیگر در این زمینه وجود دارد که عبارتند از: دفن اموات، و تربیت طلاب علوم دینی.

در واقع شیعیان عامی شدیداً معتقدند که اگر انسان در کنار یک شخصیت مقدس به خاک سپرده شود، می‌تواند از شفاعت او نزد خداوند برخوردار شود؛

همانند آنچه کرپرتر در پنجاه سال قبل گفته است.[۱] از این‌روست که قم، چون کربلا و مشهد، قبرستان‌های وسیعی دارد که زمین‌های زیادی را اشغال کرده است.

علاوه بر مرقد فاطمهٔ معصومه علیها السلام آرامگاه‌های مشاهیر دیگری نیز نظیر امامزاده‌ها وجود دارد ـ حتی اگر تعداد آنها به ۴۴۴ نرسد ـ ولی فقط تعداد کمی از این بناها قدیمی هستند[۲] که عبارتند از: سه مقبرهٔ مشهور به گنبد سبز، متعلق به قرن چهاردهم میلادی، و در کنار آن، مقبرهٔ علی بن جعفر متعلق به سال ۴۰ ـ ۱۳۳۹ میلادی که محراب زیبای آن به موزهٔ باستان‌شناسی تهران حمل، و در آنجا به نمایش گذاشته شده است،[۳] مرقد احمد بن زین‌العابدین، مشهور به "خاک‌فرج"[۴] متعلق به قرن ۱۲ م (قرن ۶ هـ. ق)، آرامگاه‌های احمد بن قاسم، متعلق به قرن چهاردهم (قرن هشتم هجری)، و چهل دختران یا چهل اختران که در سال ۱۵۷۴ م (۹۸۲ هـ. ق) توسط شاه طهماسب بنا شده است. از ذکر نام بقیهٔ مقابر خودداری می‌کنیم، زیرا تاریخ بنای آنها چندان روشن و قابل اعتماد نیست. تعداد زیاد دیگری از این مقابر که جدیدالاحداث هستند، در خود شهر یا حوالی آن تا فاصلهٔ دوازده کیلومتری قرار دارند، نظیر امامزاده طیب و طاهر واقع در جادهٔ سراجه، امامزاده هادی و مهدی در جمکران که در آنجا یک مسجد به نام مسجد صاحب‌الزمان نیز وجود دارد، نیز مقبرهٔ شاه جمال در جادهٔ اراک و جز اینها.

بیشتر قبرستان‌های قم در اطراف این آرامگاه‌ها قرار گرفته است، و اهم آنها قبرستانی است که در جلو حرم مطهر گسترده است. در حال حاضر قسمتی از این قبرستان در صحن نو، و بخشی در پوشش باغچه‌های جلو حرم قرار گرفته است.

---

۱. ر.ک: سفر به گرجستان...، ج ۱، ص ۳۷۷، اثر Ker. Porter.

۲. ر.ک: *Persian Cities* ص ۱۳۱، اثر L. Lockhart؛ فرهنگ جغرافیایی ایران، واژهٔ قم، ص ۱۷۰؛ بروشورهایی به زبان فارسی که توسط شهرداری قم برای زائران تهیه شده، متعلق به سال‌های ۱۹۶۶، ۱۹۶۷ و ۱۹۶۹.

۳. قطعهٔ شمارهٔ ۳۲۷۰، عمل یوسف بن علی بن محمد بن ابی‌طاهر.

۴. یکی از کتیبه‌های سرامیک این مرقد نیز در موزهٔ باستان‌شناسی تهران، تحت شمارهٔ ۳۲۸۸ به معرض تماشا گذاشته شده است.

ولی گورستان‌های دیگری در سایر نقاط زمین مقدس قم وجود دارد. در آنها، آرامگاه‌ها به دوگونه است: گورهای معمولی یا قبر که فقط یک لوح ساده دارد و گاهی نرده‌ای بر اطراف قبر کشیده شده یا با عکسی از مرحوم و یا کتیبه‌ای از آیات قرآنی آذین شده است؛ و دیگر آرامگاه‌های خصوصی است که نوعی سردابهٔ خانوادگی است. این گورستان‌ها معمولاً هر یک دارای غسالخانه‌ای است که در آنجا شست‌وشوی متوفای انجام می‌شود. حدود سی سنگ‌تراش با استفاده از سنگ‌های کوه یزدان که در همان نزدیکی است، نیز مرمرهای خلجستان، و سنگ‌های شیستی اراک به کار تهیهٔ الواح قبور مشغولند. مراسم تشییع اموات دیگر مثل قرن نوزدهم ـ زمانی که کاروان‌های حامل مردگان در نظر جهانگردان رسیده است ـ همراه با تشریفات نمایش‌گونه نیست. ولی به هر حال تعداد امواتی که دفن می‌شوند زیاد است. به‌دست آوردن امتیاز دفن شدن در قم، بسیار گران تمام می‌شود: سه‌هزار تومان (۲۲۵۰ فرانک) برای یک قبر معمولی، تا ۲۰۰۰۰ تومان (۱۵۰۰۰ فرانک) در مقابر خصوصی، و شاید باز هم بیشتر برای یک قبر در محدودهٔ حرم مطهر. متأسفانه برآورد تعداد جنازه‌هایی که سالانه وارد قم می‌شود، غیر ممکن است. به همین سبب نمی‌توان گفت تعداد آنها رو به تزاید گذاشته یا به تقلیل می‌رود. بسیاری از کسانی که با آنها مشورت کرده‌ام، معتقد به تقلیل آن هستند، ولی با توجه به آرامگاه‌های متعددی که از سال ۱۳۴۴ به بعد توسط بخش خصوصی با نام‌های دارالسلام، باغ رضوان و غیره برپا شده، می‌توان به صحت این عقیده شک کرد، چرا که به نظر می‌رسد سرمایه‌گذاری در زمینهٔ اموات، هنوز هم بسیار پرفایده و سودآور می‌باشد.

فعالیت مذهبی دیگر شهر قم، مسئلهٔ تربیت جامعهٔ روحانیت مذهب شیعه است که همیشه از اهمیت بسیاری برخوردار بوده. در همهٔ زمان‌ها کسانی که از شهر قم دیدار کرده‌اند، از تعداد انبوه طلبه‌هایی ـ که آخوند و شیخ نامیده می‌شوند ـ که در شهر، و به‌خصوص حوالی حرم، در آمد و شد بوده‌اند، اظهار تعجب و حیرت کرده‌اند. مع‌ذلک اکثر افراد این جامعه هیچ‌گونه ارتباط اداری یا مالی با حرم مطهر

ندارند. درآمد آنها از اوقاف و به‌خصوص از محل هدایا یا وجوهاتی است که مؤمنان می‌دهند. برآورد میزان این وجوه تقریباً غیرممکن است، ولی به هر حال نظر به پرداخت‌هایی که از طرف بازاریان تهران می‌شود، باید قابل توجه باشد.

سلسلهٔ مراتب در جامعهٔ روحانیت اداری نیست، بلکه سلسله مراتب علمی است. علما با گذراندن امتحاناتی، درجه به درجه ارتقا پیدا کرده تا سرانجام مجتهد می‌شوند، عنوانی که خاص تعداد معدودی از روحانیان است که به درجهٔ اجتهاد دست یافته‌اند. آنها قادر به تفسیر قرآن و احادیث می‌باشند. بالاترین این فقها آیت‌الله نامیده می‌شود. حدود ۱۵ آیت‌الله در قم سکونت دارند. سرپرستی حدود ده دوازده مدرسهٔ علوم دینی با حضرات آیات است. شاه با تأسیس دانشکده‌های الهیات می‌خواست کنترل شدیدی را بر روحانیان اعمال کند، ولی عملاً در این کار موفق نبوده و نیست.

تعداد کل طلاب علوم دینی بین ۴ تا ۹ هزار نفر برآورد می‌شود، ولی من با توجه به اینکه رقم ۶۰۰۰ بیش از سایر ارقام ذکر می‌شود، این رقم را مورد قبول قرار داده‌ام.[۱]

اکثر طلاب روستازادگان یا فرزندان کسبه می‌باشند، بعضی از آنهااز سطح دانش بالایی برخوردارند. آنها چند سالی در دبیرستان تحصیل، و بعضاً موفق به اخذ دیپلم شده‌اند، حتی عده‌ای از آنها به موازات تحصیلات مذهبی، به تحصیلات عالی نیز رو آورده‌اند. برنامهٔ دروس آنها که بسیار طولانی است، سرانجام آنها را به یک روحانی تبدیل می‌کند که می‌توانند در تمام ایران انجام وظیفه کنند.

کسانی که از اعقاب امامان هستند، دستار (عمامه) سیاه و بقیه دستار سفید خود را از دست آیت‌اللهی که در مدرسهٔ او کسب علم کرده‌اند، دریافت می‌دارند. بنابراین باید بگوییم که تمام هزینهٔ تحصیل طلاب علوم دینی بر

---

۱. ر.ک: *Iran Almanac* چاپ ۱۹۶۹، ص ۹۸؛ از این ۶۰۰۰ طلبه، اسمی در سرشماری سال ۱۳۴۵ برده نشده است، ولی امکان دارد که در اقامتگاه اصلی خود سرشماری شده باشند.

کمک‌هایی تکیه دارد که از طرف مردم باایمان پرداخت می‌شود، و فعالیت و رونق این مدارس، خود گواه بر تداوم این کمک‌هاست.

صنایع دستی و تجارت سنتی

این فعالیت‌ها نیز در محله‌ای با مرزهای مشخص گرد آمده‌اند. محور اصلی و ستون فقرات این محله بازار به معنای واقعی کلمه است، یعنی دهلیز دراز سرپوشیده‌ای که در ابتدا با دهلیز دیگری توأم است و محوطه‌ها و سراچه‌هایی چند در جوانب، آن را تکمیل می‌کنند. در میان این محوطه‌ها، تیمچهٔ بزرگ که در عصر ناصرالدین شاه، توسط حسن معمار قمی ساخته شده، سرای بزرگی است دارای سه گنبد. نمای این گنبدها که فقط با صنعت آجرچینی تزیین شده است، یکی از جالب‌ترین آثار موجود در قم می‌باشد. به نظر می‌رسد نقشه و ابعادی که بازار، در اوایل این قرن داشته هنوز برجای مانده و تغییری در آن داده نشده است.[۱] گرچه این بازار نسبت به اوایل قرن نوزدهم ـ که تقریباً متروک شده بود ـ پیشرفت کرده است، ولی هنوز از زیبایی و رونقی که در عصر صفوی داشت، فرسنگ‌ها فاصله دارد. گروه‌بندی دکان‌ها از نظر شغلی هنوز هم به وضوح برقرار است. در ابتدا بازار مسگرها و در سراچهٔ موازی آن بازارکفاش‌ها، سپس بازار بزازها و ادویه‌فروش‌ها، بعد در امتداد یکی از سوق‌های اصلی، بازار نجارها، حلاج‌ها، گلیم‌باف‌ها و همه درکارگاه‌هایی تاریک و پرغبار قرار دارد. انتهای بازار به روی "میدان کهنه" باز می‌شود، میدانی که بازار میوه و تره‌بار است، بسیار شلوغ و پرجنب و جوش.

در حال حاضر حوزهٔ فعالیت این صنعت‌گران و تجار از حدود بازار پا به بیرون گذاشته و به‌خصوص خیابان‌های جدیدی را که با تخریب کوچه‌های پیچ در پیچ قدیمی احداث شده فراگرفته است. این خیابان‌ها عبارتند از: خیابان آذر و انتهای خیابان‌های آستانه، ارم و بهروز (باجک) که به اشغال دکاکین گوناگونی درآمده‌اند، گرچه آنها مثل داخل بازارکاملاً به صورت گروه‌های همگون دسته‌بندی نشده‌اند.

---

۱. ر.ک: *Through Persia...*، ص ۲۸۳، نوشتهٔ Bradley Birt.

این مرکز تجاری تا شهر جدید واقع در شمال غربی رودخانه، فراسوی پل پایین و در طول خیابان‌های مولوی و کوچه‌های آن امتداد دارد. مشتریان این بخش بیشتر روستاییان هستند. فروشگاه‌های غلات و حبوبات، علافی‌ها و فروشگاه‌های ابزار کشاورزی و غیره در این منطقه قرار گرفته‌اند.

حال کمی دقیق‌تر این فعالیت‌ها را بررسی کنیم. تمیز بین کسب و تجارت از یک طرف، و حرفه و صنعت دستی از طرف دیگر، گاه بسته به نظر افراد تفاوت می‌کند، زیرا بعضی از صنعتگران ساخته‌های خود را همراه با تولیداتی که از تهران وارد می‌شود، عرضه می‌کنند.

بعضی از ساخته‌هایی که سابقاً شهر قم به علت آنها شهرت داشت، امروزه دیگر وجود ندارند. محصولات بی‌نظیری که مورد تحسین جهانگردان قرن هفدهم قرار می‌گرفت؛ نظیر تیغهٔ شمشیر و قداره، پارچه‌های نخی و ابریشمی، تخت‌های زیبا، کریستال‌ها و اشیای شیشه‌ای بسیار ظریف، ظروف چینی و سفالی که آب را خنک نگه می‌داشت. همهٔ اینها در اغتشاشات و آشوب‌های قرن هجدهم نابود شد، و از میان رفت. در تمام طول قرن نوزدهم "این شهر از لحاظ هنر و صنعت چیز در خور توجهی برای عرضه کردن در اختیار نداشت."[۱] بعد از سال ۱۸۵۰ (۱۲۶۷ هـ. ق) تعدادی از محصولات هنری در محل دوباره پدیدار شد، ولی سوای ظروف سفالی سفید ساده یا دارای لعاب ـ که به میزان زیادی تولید می‌شد ـ بقیهٔ محصولات، نامرغوب و در سطحی پایین قرار داشتند، نظیر پارچه‌های بی‌ارزش نخی، چرم دباغی شده، نمکدان‌های زمخت، ولی به رنگ زیبای آبی درخشان، کوزه‌های خشن و زشت و شیشه‌های ضخیم برای استفاده در حمام‌ها. گذشته از این مسئله، روند فعالیت‌ها در طی قرن گذشته دستخوش تغییرات بسیار زیادی شده، زیرا امروزه منسوجات و صنایع دستبافت ـ که سابقاً در رده‌های پایین قرار داشتند ـ مقام اول را احراز کرده‌اند.

---

۱. ر.ک: سفر به ترکیه و ایران، ج ۲، ص ۳۴۸. مشاهدات مشابهی سی سال بعد توسط کرپرتر در کتاب *Travels in Georgia, Persian*، ص ۳۷۷ ـ ۳۷۸ ذکر شده است.

ابتدا از قالی‌بافی شروع می‌کنیم[۱] که به همراه فعالیت‌های وابسته (رنگرزی پشم و ابریشم، طراحی نقشه‌های قالی، برپایی دار قالی، پشم چینی و پرداخت قالی) در سال ۱۳۴۵ حدود ۶۱۰۰ نفر را به کار گرفته بود. این تعداد ۳۸ درصد ۱۵۸۴۲ نفری است که در بخش صنایع ـ به استثنای امور ساختمانی ـ مشغول بـه کـارند.[۲] ایـن رشته‌فعالیت که امروزه در ردیف اول قرار گرفته، اخیراً در شهر قم نضج گرفته است. این صنعت در سال‌های دهۀ ۱۳۲۰ توسط تجار کاشانی در شهر قم رواج داده شد.[۳] تعداد دارهای قالی در سال ۱۳۲۸[۴] بین ۸۰۰ تا ۱۰۰۰ واحد تخمین زده می‌شد، و این در حالی است که در سرشماری سـال ۱۳۳۵، تـعداد کسـانی کـه در صـنعت قالی‌بافی سرگرم کار بوده‌اند، ۱۱۱۰ نفر برآورد شده است.[۵] بنا به این مراتب، اساساً در پانزده سال اخیر است که صنعت قالی‌بافی در شهر قم رشد و توسعه یافته است.

این تولید جدید قم ـ مانند نایین و قزوین ـ بسیار مرغوب می‌باشد، و مشتری زیادی در بین ایرانیان دارد. قالی‌های پشمی و به طریق اولی قالی‌های ابریشمی آن به خاطر گره‌های ظریف و تراکم و فشردگی این گره‌ها، وضوح نقش‌ها و غنای رنگ‌ها ـ که اغلب طبیعی هستند ـ شهرت یافته‌اند. بهای آنها به سرعت ترقی کرده است، هر متر مربع قالی ابریشمی، بین ۱۵۰۰ تا ۲۰۰۰ تومان (۱۱۲۵ تا ۱۵۰۰ فرانک) ارزش دارد.

اما اگر کسی از دکه‌های پرغبار این سوداگران دیدن کند، سخت تعجب خواهد کرد، زیرا هیچ‌گونه فرشی در آنجا بافته نمی‌شود. در حقیقت شهر قم برخلاف سایر مراکز بافت قالی، دارای کارگاه‌هایی که تعداد زیادی دار قالی برپا می‌کنند، نیست.

---

۱. برای ملاحظۀ جزئیات بیشتر، علی‌الخصوص دربارۀ فنون بافت قالی مراجعه کنید به بافت قالی در منطقۀ قم (ایران مرکزی)، نوشتۀ مارسل بازن در بولتن: Ste Languedocienne de Geographic سال ۱۹۷۳، شمارۀ ۱.

۲. ر.ک: سرشماری عمومی جمعیت، نوامبر سال ۱۹۶۶ (آبان ۱۳۴۵)، ج ۹، ص ۴۲.

۳. ر.ک: *The Persian carpet*، نوشتۀ Edwards، ص ۳۳۸.

۴. ر.ک: *The Persian carpet*، نوشتۀ Edwards، ص ۳۳۹.

۵. ر.ک: سرشماری عمومی نفوس و مسکن، نوامبر ۱۹۵۶ (آبان ۱۳۳۵)، ج ۱۲، ص ۲۸ ـ ۳۲.

همهٔ قالی‌ها در تاریک‌روشن خانه‌های مسکونی، و توسط زنان جوان یا دختران کوچک بافته می‌شود. در سال ۱۳۴۵ از تعداد ۲۸۴۲۲ خانواده ۴۵۳۷ خانوار، یعنی حدود ۱۵ درصد آنها دارای این صنعت خانگی بوده‌اند،[۱] و از شمار ۷۹۵۰ زنی که در بخش صنایع مشغول فعالیت بوده‌اند، سه چهارم آنها قالی‌باف بوده که از این میان تعداد ۱۵۲۵ نفر بین ۱۵ تا ۱۹ سال و ۲۹۱۷ نفر بین ۱۰ تا ۱۴ سال داشته‌اند.[۲]

نحوهٔ بافت قالی بر دوگونه است: سفارشی و بالاستقلال که غالباً به طور سفارشی انجام می‌شود. یک قالی‌باف قمی، تهیهٔ دار قالی، مواد اولیه، نقشهٔ قالی ـ که بر تابلوی کوچکی نقش شده ـ و انجام خدمات (مستقر ساختن تارها روی دار قالی و کارهای پایانی) را به عهده داشته، و بایستی دستمزد بافت، و تفاوت سختی کار را پرداخت کند، آنگاه قالی را که از اول مایملک او بوده، در معرض فروش بگذارد. تولیدات قالی‌باف‌های غیر وابسته و مستقل را نیز همین قالی‌باف‌ها خریداری می‌کنند. علاوه بر قالی‌باف‌های خصوصی، شعبهٔ شرکت فرش ایران در قم تعداد ۲۵۰ دار قالی را سرپرستی می‌کند. در جهت مخالف این تولید، نوعی داد و ستد در شهر قم وجود دارد، به این معنی که قالی‌هایی را که از جاهای دیگر ـ به‌خصوص نقاط مرکزی ایران ـ خریداری شده به ساکنان قم می‌فروشند. این قالی‌ها که ارزان‌تر هستند، برای مشتریان محلی که در مجموع، قدرت مالی کمتری دارند، مناسب‌تر است.

به طور کلی در شهر قم حدود صد تاجر قالی وجود دارد که در تولید یا صادرات قالی یا در هر دو رشته تبحر دارند. آنها در دسته‌های بزرگی در خود بازار (و به‌خصوص در سرای بزرگ تیمچهٔ بزرگ) یا در پاساژهای مجاور گرد هم آمده‌اند.

سایر فعالیت‌های بخش نساجی که بسیار متنوع می‌باشد، به قرار زیر است:[۳]

---

۱. ر.ک: سرشماری عمومی نفوس و مسکن، نوامبر ۱۹۶۶ (آبان ۱۳۴۵)، ج ۹، ص ۶۷.

۲. ر.ک: همان، ص ۴۲.

۳. دربارهٔ فنونی که در این فعالیت‌های نساجی سنتی به کار گرفته می‌شود، مراجعه کنید به *The traditional crafts of persia*، ص ۱۷۹ ـ ۲۲۴ نوشتهٔ Wulff.

ـ پنبه پاک‌کنی که در منازل مسکونی (۲۳ خانواده در سال ۱۳۴۵)[۱] و در چند کارگاه تاریک و غبارآلود بازار، و غالباً به وسیلهٔ پیرمردان انجام می‌شود.

ـ پنبه زنی یا زدن پشم به وسیلهٔ کمان حلاجی که گاهی در کارگاه‌های کوچک، و زمانی توسط حلاجان دوره‌گرد انجام می‌شود.

ـ پشم‌ریسی که به عکس مشاغل یاد شده، کاری است زنانه: زنان سالخورده در منازل خود و به کمک چرخ و دوک، و عموماً به سفارش یک سوداگر پشم، به کار پشم‌ریسی مشغولند. در سال ۱۳۴۵ تعداد این خانواده‌ها ۶۸۴ واحد بوده است.

ـ بافت انواع پارچه‌های نخی: پارچهٔ نخی کلفت یک رنگ به نام کرباس، پارچهٔ راه راه برای تشک، پارچهٔ محکم‌تری با راه‌های پررنگ و غیره که همگی به وسیلهٔ کارگاه‌های دستی، حدود بیست کارگاه واقع در انتهای بازار و ۱۷ دستگاه واقع در منازل مسکونی بافته می‌شود. این کار پرزحمت معمولاً توسط مردان انجام می‌شود، و به نظر می‌رسد دستمزد چندانی هم ندارد.

ـ تنها یک کارگاه به ساخت قطعات بزرگ نمد و حدود ۱۲ کارگاه به ساختن کلاه نمدی ـ که پوشش سر اغلب روستاییان و شماری از مردم شهر است ـ اشتغال دارند.

ـ در حدود ۱۵۰ خیاط و پیراهن‌دوز در دکان‌های خود و ۴۳۲ زن (در سال ۱۳۴۵) در منازل خود به کار دوخت لباس اشتغال دارند. در میان این البسه، عبا یا پوشش روحانیان و طلاب علوم دینی که از پارچهٔ ضخیم به رنگ‌های قهوه‌ای، خاکستری یا کبود می‌باشد، به چشم می‌خورد.

ـ علی‌رغم ازدیاد فروشگاه‌های کفش ملی، کار دوخت کفش اهمیت و اعتبار خود را حفظ کرده است. در کنار کفش به معنای واقعی کلمه (که حدود صد کارگاه کفش‌دوزی و پنجاه کارگاه تعمیرات کفش را شامل می‌شود) دو محصول دیگر نیز وجود دارد که به‌خصوص برای روستاییان ساخته می‌شود. اینها عبارتند از: گیوه که از پارچهٔ ضخیم یا با نخ‌های پنبه‌ای ساخته می‌شود، و بسیار راحت است؛ و گالش

---

۱. این ارقام و ارقام بعدی از نشریهٔ سرشماری ملی جمعیت، آبان ۱۳۴۵، ج ۹، ص ۶۷، استخراج شده است.

که رقیب گیوه بوده و کفشی است با قیمت مناسب از جنس کائوچو که غالباً با استفاده از لاستیک‌های فرسودهٔ اتومبیل‌ها ساخته می‌شود (۲۹ تا ۳۳ کارگاه).

ـ پالان‌دوزها به‌خصوص به کار تهیهٔ پالان برای الاغ اشتغال دارند.

به دنبال بخش‌های یاد شده، فعالیت‌های زیر به ترتیب اهمیت قرار گرفته‌اند:

کارگاه‌های نجاری که با تعداد ۲۰۰ واحد در بخش ثانوی بازار و کوچه‌های مجاور آن قرار دارند، و به‌خصوص به کار تهیهٔ صندلی‌های مدرن برای مشتریان تهرانی، صندوق، میز، کارگاه‌های بافندگی، وسایل و چرخ‌های مخصوص کوبیدن گندم ـ که یک آهنگر قطعات فلزی آن را برای نجار می‌سازد ـ انواع چپق‌ها، قاشق‌های چوبی، گوشت‌کوب و چرخ خراطی اشتغال دارند. چوب موجود در محل، برای کار آنها کافی نیست، و از مناطق دوردستی چون منطقهٔ کرمانشاه (باختران) چوب وارد می‌کنند. دلیل عدم رشد و توسعهٔ این بخش را بایستی در همین مسئله جست‌وجو کرد.

کارگاه‌های فلزکاری با حدود صد کارگاه از اهمیت کمتری برخوردارند، و محصول جالبی دارند. آهنگرها و مسگرها به کار ساختن ابزارآلات کشاورزی و وسایل آشپزخانه، بخاری‌سازها و سفیدگرها و سماورسازها به تهیهٔ بخاری، منقل، قدح، آفتابه و سماور مشغولند.

اما تجارت. این بخش کاملاً در تسلط تجارت مواد غذایی که به واحدهای کوچک تقسیم و توزیع شده قرار دارد. بیش از ۱۷۰۰ دکان که ۹۵۰ واحد آن عطاری است. بخش عظیمی از این دکان‌ها در بازار و منضمات آن قرار دارند، بقیه به صورت هسته‌های کوچک، در محلات مسکونی پراکنده‌اند.

باز هم اشاره‌ای به تجارت پارچه و لباس می‌کنیم. نیز مغازه‌های گوناگونی که به کار فروش ابزار خرازی اشتغال دارند، سوداگران غلات و علوفه و بالاخره در پایین اشل اجتماعی این بخش، حدود صد فروشندهٔ دوره‌گرد که به محلهٔ بازار جنب و جوش و تحرک می‌بخشند.

از حدود بیست سال قبل [= ۱۳۲۷]، نه تنها فعالیت‌های سنتی دستخوش تغییرات گوناگون شده (استفاده از انرژی الکتریکی یا بنزین، مدرنیزه شدن وسایل،

فروش روزافزون محصولات صنعتی به صورت انبوه)، بلکه فعالیت‌هایی پا به صحنه گذاشته‌اند که کاملاً جدید و بی‌سابقه می‌باشند. بعضی از این امور، وابسته به بخش پیشه و حِرَف، و گروهی به تجارت و کسب تعلق دارند.

الف. صنایع دستی مدرن

چندین شکل جدید از پیشه‌وری و صنعت‌گری در خیابان‌های جدیدالاحداث به چشم می‌خورد. این خیابان‌ها عبارتند از: خیابان تهران و خیابان ایستگاه در ساحل چپ رودخانه، خیابان‌های بهروز، ارم، صفائیه و چهارمردان بر ساحل راست و به دور از محدودهٔ بازار و محلهٔ زیارتگاه.

یکی از بارزترین این حرف، حرفهٔ مربوط به اتومبیل است. چون شهر قم بر سر چهارراهی از جاده‌های پر آمد و شد قرار گرفته است. تعداد زیادی صنعت‌گر و مکانیسین اتومبیل (۱۸۸ واحد در سال ۱۳۴۸)، در طول خیابان تهران و خیابان ایستگاه مستقر شده‌اند. رشته‌های تخصصی آنها بسیار متنوع می‌باشد، و حداقل بیست رشتهٔ مختلف در میان آنها دیده می‌شود که عبارت است از: بنگاه‌های معاملات اتومبیل، فروشگاه‌های قطعات یدکی، تعویض روغن، تعمیرات، سیم‌کشی و برق اتومبیل، جوش‌کاری، تعمیرات ترمز، باتری‌سازی، صاف‌کاری، نقاشی و غیره. از فعالیت‌های شدیدی که در این کارگاه‌ها حکم‌فرماست، چنین برمی‌آید که این تکنیسین‌ها درآمد خوبی دارند، زیرا همیشه دارای مشتری هستند. فروش و تعمیرات دوچرخه و موتورسیکلت با ۷۱ فروشگاه و کارگاه، این بخش را تکمیل می‌کند. بعضی از آنها در کنار تکنیسین‌های اتومبیل، و عده‌ای در ساحل راست رودخانه و در خیابان بهروز یا انتهای خیابان ارم قرار دارند.

همین محورها و خیابان‌های جدید، پذیرای فعالیت‌ها و مشاغل مدرن دیگری نیز شده‌اند. الکتریکی‌ها، در و پنجره‌سازها ـ که به‌کلی استفاده از چوب را در بناهای جدید و تقریباً در تمام ایران حذف کرده‌اند ـ موزاییک‌سازها ـ که در واقع کف‌پوش برای حیاط خانه‌ها و تأسیسات بهداشتی می‌سازند ـ و کارگاه‌های

مبل‌سازی و کمدسازی ـ که سازندهٔ وسایل مدرنی هستند ـ در مجموع حدود صد واحد می‌باشند که بایستی تقریباً شصت واحد فروشگاه‌های وسایل ساختمانی، آهن فروشی، رنگ فروشی و غیره را که در همین منطقه مستقر شده‌اند، به آنها اضافه کنیم.

ب. صنایع

تعداد مؤسساتی که بتوان آنها را مؤسسهٔ صنعتی نامیده و شایستگی این نام را داشته باشند، بسیار کم هستند و اغلب آنها اخیراً بنیاد نهاده شده‌اند. این مؤسسات در محلهٔ جدید واقع در شمال رودخانه، و به‌خصوص در حوالی شهر، و در حاشیهٔ جاده‌های تهران، اراک، اصفهان و کاشان قرار گرفته‌اند.

همان سان که در بخش پیشه‌وران و صنعتگران دستی گفته شد، در این بخش نیز صنعت بافندگی در مقام اول قرار داشته، و به علاوه پرچم‌دار و پیشرو صنعت در شهر قم بوده است، زیرا هنگامی که روس‌ها در سال ۱۹۱۵ (۱۲۹۴ هـ. ش) قم را به اشغال خود درآوردند،[۱] یک کارخانهٔ پنبه پاک‌کنی در آنجا تأسیس کردند که تا سال ۱۹۳۴ (۱۳۱۳ هـ. ش) فعال بود. در سال ۱۹۳۶ (۱۳۱۵ هـ. ش) یک کارخانهٔ ریسندگی و بافندگی پارچه‌های نخی به نام کارخانهٔ ریسباف توسط شرکتی به همین نام برپا شد. ساختمان‌های این کارخانه که توسط یک معمار فرانسوی، به سبک عجیب بناهای پسودو مورسک (Pseudo Mauresque) ساخته شد، نگاه مسافری را که از قم به سمت جنوب غربی و در مسیر اصفهان سفر می‌کند، به خود جلب می‌نماید. این کارخانه پس از یک دورهٔ رکود ـ به سبب کمبود پنبه در محل ـ از حدود سال ۲۸ ـ ۱۳۲۷ با ظرفیت کامل و با ۵۴۰۰ دوک مشغول به کار بوده، و ۵۰۰ کارگر[۲] ـ و به گفتهٔ عده‌ای ۳۰۰ کارگر ـ[۳] را در استخدام داشته است. تعداد پرسنل این شرکت

---

۱. ر.ک: قم را بشناسید، ص ۲۷.

۲. ر.ک: همان، ص ۱۱۴.

۳. ر.ک: فرهنگ جغرافیایی ایران، ص ۱۶۹.

در سال‌های ۴۱ ـ ۱۳۳۹ به ۶۰۰ نفر بالغ می‌شده است، ولی از آن به بعد با توجه به فرسودگی ماشین‌ها و عدم برابری هزینه با درآمد، و از آنجا که شرکت دارای پشتوانه‌ای قوی برای تعویض کلی ماشین‌آلات نبود کم کم این تعداد قوس نزولی پیموده، و سرانجام در سال ۱۳۴۵ کارخانه را درحالی که بیش از ۱۸۰ کارگر نداشت، تعطیل کردند. فقط ژنراتورهای برق به کار خود ادامه دادند، و در سال ۱۳۴۸ نقش این شرکت به توزیع برق به محلات جنوب غربی قم محدود و منحصر شده است.

امروزه کارخانه‌های ریسندگی فعال هیچ‌گونه وجه اشتراکی با کارخانهٔ ریسباف ندارند، و اغلب آنها به جای خرید مواد اولیه و فروش فرآورده‌های تهیه شده از این مواد، از مشتریان مختلف سفارش قبول می‌کنند.

یک کارخانهٔ پنبه پاک کنی به نام کارخانهٔ شاکری، چهار یا پنج ماه از سال با ظرفیت روزانه ۲۰۰ تن پنبه مشغول فعالیت است.

چهار کارخانه به نام‌های رجبیان، رشتی‌زاده، عرب‌نیا و ممتاز، روزانه جمعاً ۲/۵ تن پشم را که از قم و شعاع ۱۵۰ کیلومتری آن ارسال می‌شود، پاک می‌کنند. این مناطق عبارتند از: کاشان، جوشقان، خوانسار و اراک. عجیب اینجاست که این پشم پاک شده در کارخانه، غالباً توسط چرخ‌های ریسندگی دستی، و به میزان یک کیلوگرم در مدت سه روز تبدیل به نخ می‌شود.

با این همه دو کارخانهٔ ریسندگی پشم وجود دارد که مدت زیادی از تأسیس آنها نمی‌گذرد: کارخانهٔ رزاق‌پور که در اواخر سال ۱۳۴۵ و کارخانهٔ میبد که در اواخر سال ۱۳۴۷ پایه‌گذاری شده‌اند. کارخانهٔ اخیر در سال ۱۳۴۹ هنوز در حال توسعه بوده است. در حالی که کارخانهٔ اولی بیش از حدود بیست کارگر نداشته، و فقط با قبول سفارش از دیگران و با آهنگی متغیر کار می‌کند، کارخانهٔ دوم در حال حاضر معظم‌ترین و در عین حال مدرن‌ترین کارخانهٔ قم است؛ ۶۵ کارگر دائمی با ۲۸۸ دوک، روزانه ۵۰۰ کیلوگرم نخ پشمی تولید می‌کنند. نیمی از این محصول سفارش تجار پشم قم یا شهرهای دیگر، و نیمی متعلق به کارخانه است که در یزد، کرمان، تهران، اصفهان و غیره به فروش می‌رسد.

در مجموع، صنعت بافندگی در حال حاضر حدود ۱۴۰ نفر را در مقابل حدود ۸۰۰۰ نفری که در بخش صنایع دستی مشغول به کار هستند، زیر پوشش دارد. این رقم بایستی ترقی کرده باشد؛ زیرا در سال ۱۳۴۹ دو کارخانهٔ بزرگ ریسندگی و بافت پارچه‌های پشمی ـ که یکی از آنها مخمل نیز تولید می‌کند ـ در حال ساختمان بوده است، یکی در جادهٔ اصفهان، و دیگری در جادهٔ تهران.

گروه دیگری از تأسیسات صنعتی نسبتاً با اهمیت، مؤسسات تهیهٔ مصالح ساختمانی و ظروف سفالی هستند.

حدود ۱۳۰ مؤسسهٔ آجرپزی وجود دارد که به زحمت می‌توان آنها را مؤسسات صنعتی نامید. ساختمان‌های قم نیز نظیر همهٔ شهرهای فلات مرکزی ایران با خشت خام ساخته شده است. گرچه استفاده از خشت خام و کاه‌گل هنوز در محلات فقیرنشین رواج دارد، ولی از حدود ۱۵ سال قبل، کاربرد آجر به سرعت همه‌گیر شده است. این آجر، در کوره‌هایی ساخته می‌شود که در کنار یا در عمق گودال‌های وسیعی برپا شده که از آنجا خاک رس استخراج می‌کنند. خمیری از گل رس، ماسهٔ خاکستری و آب که مدت چند روز رها شده تا خوب آماده شود در قالب ریخته می‌شود، سپس این آجرهای آینده را یک روز در حالت خوابیده و سه روز به حالت ایستاده در آفتاب خشک می‌کنند. آنگاه به صورت طبقه طبقه و با فاصله‌های کافی در کوره می‌چینند تا هوای گرم به همه‌جا برسد. کوره را با سوزاندن بوته‌های صحرایی ـ که امروزه غالباً با نفت آغشته می‌شود ـ گرم می‌کنند. کار پخت آجر چند روز به طول می‌انجامد. این کوره که هیئت برجی را دارد، در هر دوره آجرپزی برپا و دوباره خراب می‌شود. کوره‌های آجرپزی در گودال‌های وسیع واقع در شرق و جنوب شرقی شهر مجتمع شده‌اند. اولین گودال از این‌گونه گودال‌ها که امروزه آن را ترک کرده‌اند، مانع پیشرفت شهر در شمال جادهٔ کاشان و راهی که به سمت قمرود و سراجه می‌رود شده است. این صنعت به صورت بسیار پراکنده و جدا از هم می‌باشد. چند نفر از مالکان هر یک، ده دوازده کوره و بقیه فقط یک یا دو کوره دارند. یک شرکت آجرپزی نیز مالک دو کوره به سبک کوره‌های اروپایی (هوفمن. م) است

که از دودکش‌های بلند آن شناخته می‌شود. تعداد کارگران این بخش بایستی چیزی بین ۵۰۰ تا ۸۰۰ نفر باشد که قسمت اعظم آنها اهل روستاهای مجاور، نظیر جمکران، مبارک‌آباد و غیره هستند.

حدود دوازده کورهٔ گچ‌پزی فعال وجود دارد که گچ خود را از کوه یزدان، کوه نراق و زنگ‌آباد تأمین می‌کنند. هر یک از این کوره‌ها ۵ تا ۱۰ کارگر را در استخدام دارند، و تولید آنها قابل توجه بوده، و از میزان مصرف شهر قم فراتر می‌رود. مالک یکی از این گچ‌بزی‌ها به ماگفت (در سال ۱۳۴۸) که روزانه ۴۰ تن گچ تولید می‌کند که فقط ۴ تن آن در قم به فروش می‌رسد، و بقیه را به اراک، ساوه و تهران صادر می‌کند.

چند کارگاه جدید سفالگری در جادهٔ کاشان و اصفهان به اسم کارخانهٔ سرامیک یا کاشی‌سازی ـ کاشی‌هایی از جنس سرامیک برای نمای داخلی و خارجی بنا ـ شهرت یافته‌اند، حال آنکه هرکدام بیش از ۱۰ کارگر ندارند.

هفت مؤسسهٔ تهیهٔ آرد در خیابان‌های تهران و مولوی وجود دارد. هریک از این مؤسسات بین ۴ تا ۱۰ کارگر داشته، و تولید روزانهٔ آنها سه تا ده تن آرد است که در مجموع، چیزی بین ۴۰ تا ۶۰ تن می‌شود. آنها از نانوایی‌ها و تجار آرد، سفارش می‌پذیرند. قرار است یک کشتارگاه جدید و مجهز، به جای کشتارگاه محقر موجود ساخته شود.

دو کارخانهٔ یخ‌سازی جانشین یخچال‌های قدیمی شده‌اند: اولی که در سال ۱۳۳۵ ساخته شده برای پاسخ‌گویی به احتیاجات روزافزون مصرف یخ توسعه پیدا کرده است، و روزانه ۳۰ تن یخ تولید می‌کند. دومی که بسیار مدرن است از سال ۱۳۴۷ روزانه ۵۰ تن محصول دارد.

یک کارخانهٔ لاستیک‌سازی واقع در ابتدای جادهٔ کاشان و یک مؤسسهٔ نمک‌کوبی که با ۸ کارگر خود روزانه ۶۰ تن نمک استخراج شده از دو معدن کوه نمک را آمادهٔ مصرف می‌سازد، لیست مؤسسات صنعتی شهر قم را تکمیل می‌کنند.

بنا به این مراتب، فعالیت‌های صنعتی قم بسیار ناچیز است، به‌خصوص در مقایسه با شهرهای مهم دیگری ـ فی‌المثل شهر رشت ـ[۱] که تقریباً هم‌تراز و برابر با آن هستند. اگر کوره‌های آجرپزی را به حساب نیاوریم، بخش صنایع مدرن این شهر فقط سیصد تا سیصد و پنجاه نفر را ـ حتی کمتر از دو درصد بخش ثانوی ـ در استخدام دارد. بدین ترتیب می‌بینیم که این شهر با تکیه بر صنایع سنتی است که توانسته در سرشماری سال ۱۳۴۵ ـ با اشتغال ۵۴ درصد جمعیت فعال در بخش صنایع ثانوی ـ به عنوان یکی از شهرهای "صنعتی" ایران قلمداد شود و تنها کاشان، مرکز بزرگ دیگر بافت قالی با ۷۱/۸ درصد، و یزد، شهری که در آنجا صنایع واقعی توسعه یافته، با ۶۱/۷ درصد توانسته‌اند از آن پیشی بگیرند.[۲]

ج. رکود صنایع

به این سبب که منابع انرژی موجود در منطقه تکافوی احتیاجات را نمی‌کند، قم دو منبع اصلی نیروی برق در اختیار دارد؛ یکی عمومی که عبارت است از شرکت برق منطقه‌ای تهران (قدرت ۷۰۰۰ کیلووات، فروش سالانه ۱۳/۲ میلیون کیلووات ساعت) و دیگری خصوصی یعنی کارخانهٔ ریسباف که برق مصرفی خانه‌های یک قسمت از شهر را تأمین می‌کند.

با این همه، کشف نفت البرز و گاز طبیعی سراجه، امیدهای زیادی را شکوفا کرده بود. بعد از چند کشف پراکنده و کم‌اهمیت، بین سال‌های ۱۳۲۳ تا ۱۳۳۰،[۳] سرانجام در سال ۱۳۳۵ کار کشف نفت منابع البرز در ۸ کیلومتری شمال قم به نتیجه

---

۱. هرگونه مقایسهٔ آماری ناممکن است، زیرا در سرشماری‌های گوناگون، امکان تمیز بین کارگران صنایع مدرن و صنعتگران ساده و پیشه‌وران وجود ندارد.

۲. ر.ک: سرشماری سراسری...، نوامبر ۱۹۶۶ (آبان ۱۳۴۵)، ج ۱۶۸ (تمام کشور)، صفحات q و r از متنی که به زبان انگلیسی منتشر شده.

3. A. Grasser: Die geologische Erforschung der Qum Gegend, Iran. Bull. Ver Schweitzer Petrol. Geol. unding.، ج ۲۳، شمارهٔ ۶۵، ۲۸ فوریهٔ ۱۹۵۷، ص ۲.

رسید.[۱] هنگامی که کار حفر چاه شمارهٔ ۵ از عمق ۲۶۷۷ متری سنگ‌های آهکی ـ رسی دورهٔ اولیگومیوسن (Oligomiocene) قم گذشت، نفت با فشاری فوق‌العاده و به میزان ۸۰۰۰۰ بشکه (حدود ۱۱۰۰۰ تن) در روز فوران کرد. بعد از پنج هفته کار و کوشش، تکنیسین‌های شرکت ملی نفت ایران (S.N.I.P) با نصب یک شیر غول‌آسا موفق به مهار چاه شدند، ولی بعد از ۸۳ روز ریزش صخره‌های فوقانی بستر نفت باعث انسداد چاه شد. در طول این مدت شرکت ملی نفت ایران موفق به استخراج ۷۰۰۰۰۰ تن نفت از این چاه شده بود. آن‌طور که از تیتر روزنامه‌ها و مجلات آن زمان برمی‌آید، این کشف مردم ایران را شدیداً تحت تأثیر قرار داده بود: "فوران بزرگ‌ترین چاه نفت جهان در قم،"[۲] "دریای نفت قم،"[۳] نفت قم و صنایع ایران،[۴] "استخراج گاز چاه‌های نفت قم و صنایع ایران،"[۵] و حتی "دنیا به نفت قم نیازمند است."[۶] به‌خصوص طرح ساختن لوله‌ای به طول ۱۵۰۰ کیلومتر بین قم و بندر اسکندرون در ترکیه مورد مطالعه قرارگرفت.

در همین زمان شرکت ملی نفت ایران، اقدامات مقدماتی برای تعیین محل دقیق مخازن گاز سراجه را در بیست کیلومتری شرق قریه‌ای به همین نام، و در نزدیکی دریاچهٔ نمک آغاز کرده بود. در اوایل سال ۱۳۳۶، چاه شمارهٔ ۱ در عمق ۲۴۱۰ متری ـ در اینجا نیز در چین‌خوردگی سنگ‌های آهکی دورهٔ اولیگومیوسن ـ به گاز رسید. بعد از این چاه، شش چاه دیگر نیز حفر شد که همگی با موفقیت همراه بود.

---

۱. اساس اطلاعاتی که در پی می‌آید، توسط آقای مهندس قدیمی ـ عضو بخش اکتشاف شرکت ملی نفت ایران ـ در اختیار ما گذاشته شده. نیز مراجعه شود به بروشور "البرز و سراجه" منتشره از طرف شرکت ملی نفت ایران (بدون تاریخ).

۲. مجلهٔ ترقی، سال دوازدهم، شمارهٔ ۷۱۲، سپتامبر ۱۹۵۶ (۱۳۳۵)، ص ۵.

۳. مجلهٔ تهران مصور، سال هشتم، شمارهٔ ۷۳۱، سپتامبر ۱۹۵۷ (شهریور ۱۳۳۶)، ص ۱۰.

۴. مجلهٔ تهران اکونومیست، سال نوزدهم، شمارهٔ ۱۷۹، نوامبر ۱۹۵۶ (آبان ۱۳۳۵)، ص ۸.

۵. مجلهٔ اطلاعات هفتگی، شمارهٔ ۷۸۶، سپتامبر ۱۹۵۶ (شهریور ۱۳۳۵)، ص ۹.

۶. مجلهٔ اطلاعات هفتگی، شمارهٔ ۷۸۵، سپتامبر ۱۹۵۶ (شهریور ۱۳۳۵)، ص ۴.

در سال ۴۱ ـ ۱۳۴۰ استخراج نفت از چاه‌های شمارهٔ ۹، ۱۰ و ۱۱ البرز (در مجموع ۱۵۰۰۰ بشکه در روز) این امیدها را تحکیم بخشید. پالایشگاه جدید نفت تهران، متعلق به شرکت ملی نفت ایران بیشتر به خاطر نفت البرز و گاز سراجه برپا گردید. یک مهندس برق، آقای ابراهیم‌زاده، پیشنهاد کرد که این منابع را در محل مورد استفاده قرار داده، و شهر جدیدی بنا شود، بدون اینکه به روابط این شهر با قم که در کمتر از ۱۰ کیلومتری آن قرار داشت توجه شود!

در سال ۱۳۴۲ همهٔ امیدها به یأس گرایید، زیرا بالا آمدن آب شور طبقات پایینی و نفوذ آن به داخل صخره‌های مخازن نفت، کار استخراج را قبل از آنکه دوباره به میزان ناچیز، ۳۰۰ بشکه در روز از سر بگیرند، متوقف ساخت (چیزی در حدود ۱۵۰۰۰ تن در سال که به لولهٔ نفت اهواز ـ تهران تزریق می‌شود). در سراجه تولید سه چاهی که فعال بودند، در حد ۲۰ تا ۳۰ میلیون فوت مکعب در روز (۲۰۰ تا ۳۰۰ میلیون متر مکعب در سال) ثابت مانده بود، به اضافهٔ ۱۰۰۰ تا ۱۵۰۰ بشکه نفت که از تقطیر گاز به‌دست می‌آمد (۵۰۰۰۰ تا ۷۵۰۰۰ تن در سال). به مدد لوله‌ای که بین سراجه ـ کوه نمک کشیده شد، این گاز توانست برای استفادهٔ آزمایشی از خط لولهٔ گاز سراسری آغاجاری ـ آستارا به کار آید.[1] وقتی این خط لولهٔ گاز در سال ۱۳۵۳ کار خود را آغاز کند، تولید گاز سراجه برای مصارف تهران در ساعاتی که میزان مصرف بالا می‌رود، به کار گرفته خواهد شد. به علاوه مسئلهٔ گازسوز کردن بعضی از کارخانه‌های قم که در حال حاضر از بنزین استفاده می‌کنند، مطرح شده است.

شرکت ملی نفت ایران در نظر دارد، همان‌طور که شرکت الف ایران (الفیران) در "مسطح" ناحیه‌ای در جنوب سمنان، عمل کرده کار حفر چاه را تا طبقات دورهٔ ائوسن (eocene) در حاشیهٔ حوزهٔ کویر ادامه دهد، ولی این کار به آینده‌ای دور محول شده، و معلوم نیست برای منطقهٔ قم فایده‌ای به بار آورد.

---

۱. ر.ک: نقشهٔ مجموعهٔ این لولهٔ گاز در: Bull. of the Iranian Petroleum institute، شمارهٔ ۳۳، دسامبر ۱۹۶۸ (آذر ۱۳۴۷)، ص ۹۱، از متنی که به زبان فارسی چاپ شده است.

بنابراین تا این زمان، چین‌خوردگی‌های البرز و سراجه به وعده‌های خود وفا نکرده‌اند. آنها در تولید مواد نفتی ایران، جنبهٔ کمکی دارند و نمی‌توان به انرژی فراوان آنها برای استقرار کارخانه‌های پتروشیمی و توسعهٔ صنعت در منطقه چشم امید داشت.

بایستی به عدم تکافوی منابع انرژی در منطقه، فقر منابع معدنی را نیز افزود. سوای وفور سنگ نمک، انواع گچ و سنگ گچ، منابع معدنی قم به سه رگه سنگ معدنی واقع در منطقهٔ کوهستانی جنوب محدود می‌شود.

اما در مقابل شهر قم این امتیاز را دارد که صاحب شبکه‌ای از راه‌های ارتباطی، چه جاده و چه راه‌آهن می‌باشد. به علاوه سطح دستمزدها در آنجا چندان بالا نیست. به دلیل همین دو عامل است که فی‌المثل بانیان کارخانهٔ ریسندگی میبد، شهر قم را برای برپایی کارخانهٔ خود انتخاب کرده‌اند.

اگر می‌بینیم که این امتیازات قادر نیستند صنایع دینامیک را به سوی خود جلب کنند، بدین جهت است که این شهر نزد صاحبان سرمایه و در محافل تجاری ایران از شهرت تجاری خوبی برخوردار نیست، و روحیهٔ اجتماعی ساکنان آن بسیاری را از سکونت در قم منصرف ساخته است. بنابراین در آنجا یک دور باطل به وجود آمده است. صنایع به دلیل مسائل اجتماعی شهر به آنجا جلب نمی‌شود، و عدم وجود آنها باعث تشدید این عقب‌ماندگی است.

خدمات عمومی

شهر قم از دیرباز یک مرکز اداری با اهمیت بوده است، ولی غرب‌گرایی ساختار اداری ایران که از نیم قرن گذشته آغاز شده، خصوصیات جدیدی به این تشکیلات بخشیده است.

اهم آنها "فرمانداری" است که در قلب شهر، در ساختمانی مدرن که در باغی از اموال موقوفهٔ حرم ساخته شده، مستقر گردیده است. شهرداری نیز در همین ساختمان است.

سایر مؤسسات اداری زیاد به چشم نمی‌خورند، زیرا اغلب در خیابان‌های بزرگ شهر پراکنده‌اند؛ نظیر دارایی، ثبت اسناد، آموزش و پرورش، بهداری (و ریشه کنی مالاریا)، آب و برق، آبادانی و مسکن، کار و امور اجتماعی، اصلاحات ارضی

(و تعاونی‌های روستایی)، کشاورزی، منابع ملی، اوقاف، ثبت احوال، دادگستری (فقط با یک دادگاه)، شهربانی و ژاندارمری (البته بدون پادگان ارتش). و نیز می‌توان به این ادارات، شعب بانک‌های بزرگ ایرانی، انحصار دخانیات و قند و شکر، و شرکت ملی نفت ایران را افزود.

در ضمن بایستی به این لیست تأسیسات فرهنگی و آموزشی را هم اضافه کنیم که عبارتند از: مدارس ابتدایی و متوسطه (رجوع کنید به جدول شمارهٔ ۱) و یک کتابخانهٔ عمومی، و خدمات بهداشتی که عبارت است از: چهار بیمارستان، دو شیرخوارگاه و شش کلینیک (که توسط ۳۶ پزشک خصوصی و ۱۵ داروخانه تکمیل می‌شود).

اگر چند مؤسسه‌ای را که مختص خدمات شهری است (شهرداری، شهربانی، مدارس ابتدایی محل) کنار بگذاریم، این خدمات عمومی فقط شامل حال ساکنان شهر نمی‌شود، بلکه قرای نزدیک قم را نیز دربرمی‌گیرد (گاهی این خدمات اصولاً خاص آنهاست). بنابراین، آنها در کارایی شهر به عنوان مرکز منطقه، یک عامل اصلی به شمار می‌آیند.

جدول شمارهٔ ۱

وضع آموزشی در شهر قم

از ۱۳۴۲ تا ۱۳۴۸

مدارس ابتدایی	سال تحصیلی ۴۳ ـ ۱۳۴۲		سال تحصیلی ۴۸ ـ ۱۳۴۷		
	مدرسه	شاگردان	مدرسه	شاگردان	آموزگاران
خصوصی برای پسران	۲۰	۵۳۲۹	۲۶	۵۶۵۴	
خصوصی برای دختران	۲	۵۰۷	۴	۸۰۸	
دولتی برای پسران	۱۵	۴۵۲۴	۲۰	۸۷۵۱	
دولتی برای دختران	۱۱	۳۱۲۷	۲۲	۶۱۳۹	
جمع	۴۸	۱۳۴۸۷	۷۲	۲۱۳۵۲	۳۵۴

مدارس متوسطه	سال تحصیلی ۴۳ ـ ۱۳۴۲		سال تحصیلی ۴۸ ـ ۱۳۴۷		
	مدرسه	شاگردان	مدرسه	شاگردان	آموزگاران
خصوصی برای پسران	۵	۶۰۷	۷	۱۳۷۲	
خصوصی برای دختران	-	-	۱	۷۴	
دولتی برای پسران	۴	۱۷۶۱	۴	۳۲۳۲	
دولتی برای دختران	۲	۴۲۰	۲	۱۱۴۰	
جمع	۱۱	۲۷۸۸	۱۴	۵۸۱۸	۱۲۹

نقش منطقه‌ایِ قم

می‌توان قم را با کرمان، شهری که چونان قم، در حاشیهٔ مثلث خشک ایران مرکزی قرار گرفته است، و پی. دبلیو. انگلیش (P. W. English) اخیراً علایق آن را با ییلاقات مجاور بررسی کرده،[1] در کنار هم قرار داده با یکدیگر مقایسه کنیم. او بین این شهر و روستاهای مجاور آن سه رابطهٔ سنتی، یا بهتر بگوییم سه قسم تسلط اقتصادی ـ اجتماعی را تمیز داده است. مالکیت املاک، سرپرستی و مدیریت صنعت قالی‌بافی، و قراردادهای پرورش دام بین مالکان کرمان و دام‌داران روستاها.

در قم این روابط سنتی تفاوت محسوسی دارد. از سه عاملی که فوقاً اشاره شد تنها مالکیت املاک شهرنشینان دارای اهمیت بوده است، اگرچه خود در مقایسه با شهر کرمان از اهمیت کمتری برخوردار است. نظارت بر صنعت قالی‌بافی عملاً وجود نداشته، و نظام کنترل پرورش دام به عکس کرمان بوده است. بدین معنی که مالکان ساکن شهر، مالک مراتع بودند نه احشام، و از گله‌هایی که از مراتع آنها برای چرا استفاده می‌کردند، حق خود را (علفچر) دریافت می‌داشته‌اند. شک نیست که به این علایق و بندهای سنتی (چه در قم و چه در کرمان) فشاری را که از طرف

۱. ر.ک: *City and Village in Iran*، انتشارات Madison، چاپ ۱۹۶۶، اثر P. W. English

دولت به روستاییان برای دریافت مالیات وارد می‌شده است، می‌بایستی اضافه کنیم. فشاری که توسط حاکم و مأموران ساکن شهر او، به صورت متواتر، نیزگاهی با خشونت اعمال می‌شده است.

امروزه روابط بین قم و منطقهٔ روستایی اطراف آن با شکوفایی صنعت قالی‌بافی، از بیست سال پیش، رونق داد و ستدهای تجاری (نه مؤسسات تجاری، زیرا به نظر نمی‌رسد که روستاهایی وجود داشته باشند که بتوانند بدون ارتباط با خارج زندگی کنند)، یا مراجعات روزافزون روستاییان به ادارات شهری، بیشتر و پیچیده‌تر شده است.

مالکیت املاک

قبل از شروع اجرای قانون اصلاحات ارضی، در شهر قم عملاً مالکیت‌های خیلی بزرگ وجود نداشته است. تنها یک خانواده به نام وفایی، مالک بیش از ۳۰ پارچه آبادی ـ که بیشتر در خلجستان واقع در غرب قم قرار دارند ـ و مراتعی وسیع خارج از حوزهٔ روستاها بوده‌اند. این مراتع عبارتند از: مراتع بهاره و تابستانی (ییلاق) سرخاب در غرب راهگرد، با درآمدی بیش از ۱۵۰۰۰۰ ریال و مراتع زمستانی (قشلاق) واقع در سرتاسر رودخانهٔ قم و در بالای شهر. تمام این املاک بین ده دوازده برادر و عموزاده تقسیم شده بود. حدود دوازده نفر دیگر مالک یک روستای ششدانگ بودند (دانگ واحد سنتی و عبارت است از یک ششم یک روستا). ولی قسمت اعظم این مالکان ساکن شهر فقط مالک قسمت مشاعی از یک روستا بودند که به دانگ یا شعیر ($\frac{۱}{۱۶}$ دانگ) محاسبه می‌شد.

بایستی مورد خاصی از مالکیت ساکنان شهر را به این مبحث اضافه کنیم. املاکی که وقف حرم مطهر حضرت معصومه علیها السلام قم شده‌اند، موقوفاتی که محدود به منطقهٔ هفت ده نشده، و میزان مشاع آن نیز یکسان نمی‌باشد.

ولی میزان مالکیت ساکنان شهر شامل تمام منطقه نمی‌شد، و روستاییان در دو حوزهٔ مختلف تفوق داشتند که عبارت است از:

تمام روستاهای قهستان واقع در منطقهٔ کوهستانی جنوب قم، و بعضی از روستاهای بزرگ خلجستان. به نظر می‌رسد اجتماعات متعدد و یک پارچهٔ این روستاها از قرن‌ها پیش، زمین‌های خود را حفظ کرده و از دست نداده‌اند. احتمالاً ثابت ماندن نام قهستان و روستاهای آن از عصری که قمنامه[1] نوشته شده است تاکنون، خود نشانه‌ای است بر دوام خرده مالکان این منطقه، چرا که روستاها و قنوات واقع در اطراف سراجه (در شرق قم) بسته به نام مالکان خود، اسم عوض کرده‌اند.

در شمال شهر و در نزدیکی حوضچه‌های نمک مسیله و حوض سلطان، چند روستای کوچک که از دام‌داران تازه اسکان یافته تشکیل شده (بعضی‌ها فقط از ۱۵ سال پیش) با بافتی تقریباً مشابه از این گروه‌اند.

این دو نوع مالکیت سرانجام در بعضی از روستاهای مختلط با یکدیگر کنار آمده‌اند. به نظر می‌رسد این روستاها در اصل متعلق به روستاییان بوده، و شهرنشین‌ها به لحاظ عدم توانایی روستاییان در پرداخت دیون خود، موفق شده‌اند به زمین‌های آنها دست اندازند. یا اینکه به علت مهاجرت روستاییان و وجود زمین‌های بلاصاحب، یا به علت حیازت مباحات و به وجود آوردن مزرعه به مدد حفر قنات یا چاه عمیق این وضع پیش آمده است. حفر چاه‌های عمیق در بیست سال اخیر، اثر انتفاعی مهمی برای مالکان بزرگ داشته است.

اصلاحات ارضی[2] طبیعتاً مالکیت شهرنشینان را تعدیل کرده است. شک نیست که تا این زمان آنها زمین‌های زیادی را به نفع کشاورزان از دست نداده‌اند، در اجرای مرحلهٔ اول قانون اصلاحات ارضی روستاهای کمی تقسیم شدند، زیرا تعداد مالکانی که بیش از یک روستای ششدانگ داشته باشند، بسیار کم بود، و در جریان

---

۱. ر.ک: تاریخ قم، ص ۱۱۳ به بعد؛ *Eastern Persian Irak*، اثر Houtum Schindler، ص ۹۱.

۲. از بین نشریات متعددی که دربارهٔ اصلاحات ارضی منتشر شده، به‌خصوص به نوشتهٔ A. Lambton به نام *The Persian Land Reform 1962-60*، چاپ آکسفورد ۱۹۶۹ مراجعه کنید.

مرحلهٔ دوم مقرراتی که اجازه می‌دادند روستایی مالک زمین بشود (تقسیم یا فروش) توفیق چندانی به‌دست نیاوردند، زیرا بعضی از مالکان ترجیح دادند در قبال پرداخت وجهی به رعایا (حق ریشه. م)، خود مالک زمین باقی بمانند. اما در خصوص تغییر وضع زارعین (بهبود در نحوهٔ تقسیم درآمد ملک و یا تبدیل رعیت به کشاورز صاحب ملک) موفقیت به‌دست آمده بسیار محدود بوده، و نتوانسته است فاصلهٔ شدید بین افراد را تعدیل کند.

ولی چیزی که مسلم است اینکه اصلاحات ارضی به حیثیت و اعتبار مالکان ضربه وارد ساخته و گاهی نیز آن را به‌کلی نابود کرده است و باعث شده که زارعین در مقابل آنها قد علم کرده و به توقعات آنها گردن ننهند.

از طرف دیگر تعدادی از مالکان قم (و به‌خصوص عمده‌مالکان) از این شهر کوچ کرده، و در تهران مستقر شده‌اند.

علی‌رغم تضعیف مالکان، علایق و بندهای انسانی هنوز دارای اهمیت هستند. چون فاصلهٔ قم و روستاهای آن زیاد نیست، مالکان غالباً به املاک خود سرکشی کرده، و بعضی از آنها از نزدیک بر کار زراعت نظارت دارند، به‌خصوص وقتی زمین‌ها را توسط کشاورزان مزدبگیر و قراردادی به زیر کشت می‌برند، و خود محصول را در بازار عرضه می‌کنند. من یک مالک قمی را می‌شناسم که مالک قسمتی از قریهٔ قمرود واقع در ۲۰ کیلومتری شهر می‌باشد، و تقریباً هر روز به آنجا رفته و بر کار کشت زمین‌های خود نظارت می‌کند. ولی این املاک فایدهٔ دیگری هم دارند که در بعضی مواقع و به‌خصوص در مورد املاک کوچک، بر نفع اقتصادی آن رجحان دارد. در تمام منطقهٔ کوهستانی جنوب و غرب شهر، آنها ییلاقات یا اقامتگاه‌های تابستانی خوبی برای فرار از گرمای طاقت‌فرسای قم می‌باشند. بعضی از خانواده‌ها، هفته‌ها، یا حتی ماه‌ها، در آنجا اقامت می‌کنند. هنگامی که ما در مرداد سال ۱۳۴۸ از بشارت‌آباد دیدن کردیم، از هشت مالک، پنج نفر به همراه خانوادهٔ خود در آنجا بودند. بعضی نیز هر جمعه به روستای خود می‌روند. همهٔ این مالکان، در روستا، خانهٔ اربابی خاص خود دارند که بعضاً

بسیار پرابهت، ولی اغلب آنها نظیر خانه‌های روستاییان است. بدیهی است که تمایل به حفظ پایگاهی در ییلاق، می‌تواند در بسیاری موارد بیانگر کوشش و جهد مالکان برای حفظ املاک خود باشد.

اجرای مرحلهٔ سوم قانون اصلاحات ارضی مالکان را ملزم به فروش یا تقسیم زمین‌هایی می‌سازد که خود روی آن کار نمی‌کنند. به این ترتیب این مقررات بایستی با حذف هر نوع بهره‌برداری غیر مستقیم، روابط ارباب و رعیتی را زیر و رو کند. بنابراین علایق ملکی بین شهر و روستاهای آن به شدت زیر سؤال قرار خواهد گرفت.[۱]

اداره و سرپرستی بافت قالی

شکوفایی اعجاب‌انگیز صنعت قالی‌بافی قم در بیست سال اخیر موجب شده است که کارگاه‌هایی در گوشه و کنار روستاهای اطراف قم برپا شود، به طوری که نزدیک به نصف قالی‌هایی که به قالی قمی شهرت دارند، در این روستاها بافته می‌شود. و قسمت اعظم این تولید روستاییان، مانند شهر، تحت کنترل و متعلق به قالی‌باف‌های قمی است. این کنترل و نظارت تنها از جنبهٔ اقتصادی نیست، بلکه از نظر فنی نیز نظارت دقیقی را اعمال می‌کنند، به این ترتیب که شخص قالی‌باف، یا یکی از کارمندان او، به طور مرتب کار را بازرسی کرده، چنانچه مورد پسند واقع نشود، در پاره کردن گره‌های قسمت معیوب با چاقو و دستور بافت مجدد آن قسمت، تردیدی به خود راه نمی‌دهد. قالی‌باف‌های مستقل، چه از نظر خرید مواد لازم و چه به لحاظ فروش قالی‌های خود، روابط بیشتری با شهر دارند. در مورد قالی‌بافی، به سفارش سوداگران قالی ساکن روستا باید بگوییم که به جز در چند روستا، این‌گونه افراد در روستاها وجود ندارند، و کسانی هم که به این کار اشتغال دارند، خود برای تجار ساکن شهر کار می‌کنند.

---

۱. زمانی که من در منطقه مشغول مطالعه بودم، یعنی سال ۴۹ ـ ۱۳۴۸، این مرحله هنوز تحت مطالعه بود که پس از آن به اجرا درآمد، ولی این مرحله هم چون مرحلهٔ اول و دوم اصلاحات ارضی با موفقیت همراه نبوده است.

داد و ستدهای تجاری

روابط تجاری بین قم و روستاها از اهمیت بسیاری برخوردار است. در واقع بیشتر صنایع دستی روستایی جای خود را به ساخته‌ها و محصولاتی داده‌اند که در شهر به فروش می‌رسد، از قبیل لباس، یا لااقل پارچه‌ای که بتوان با آن لباس دوخت، کفش، وسایل اتاق خواب، سفره (که امروزه کلاً از جنس پلاستیک است)، ظروف آشپزخانه. سوای اشیای جدیدی که صرفاً جنبهٔ تظاهر و خودنمایی دارد، چون ساعت شماته‌دار، رادیویی ترانزیستوری، دوچرخه، موتورگازی، چرخ خیاطی و غیره، نیز قطعات بزرگ وسایل کشاورزی چون گاوآهن و خرمن‌کوب که توسط نجارها و آهنگران قمی ساخته می‌شود. حتی مواد خوراکی نیز به میزان زیادی از شهر خریداری می‌شود، نظیر برنج، چای و قند و شکر، خربزه و هندوانه (در روستاهای سطح بالا) و گاهی پرتقال در فصل زمستان، و به‌خصوص آرد، زیرا سهم روستاییان در تولید غلات به زحمت کفاف مصرف سالانهٔ خود آنها را می‌دهد. دکه‌های کوچک موجود در روستاها ـ که خود از فروشگاه‌های بزرگ قم خرید می‌کنند ـ قادر نیستند تمام این احتیاجات را برآورند.

در جهت عکس نیز روستاییان برای فروش قسمتی از تولیدات کشاورزی و دامی خود، به سوی شهر کشیده می‌شوند، یا لااقل احتیاج به سوداگرانی دارند که از شهر می‌آیند.

نقش اداری

دیدیم که قم به عنوان مرکز شهرستان، جایگاه ادارات ذی‌صلاح متعددی است که بعضی چون فرمانداری، ژاندارمری، دادگستری، کار و امور اجتماعی، آموزش و پرورش، اوقاف و بهداری، بر تمام منطقه نظارت داشته، و برخی در مورد مسائل روستاییان دارای تخصص و صلاحیت می‌باشند که عبارتند از: ادارات کشاورزی، اصلاحات ارضی و تعاونی‌های روستایی، منابع طبیعی و آبادانی و مسکن، و ریشه‌کنی مالاریا.

تأسیسات اداری مهمی که اعضای آن از خود روستاییان می‌باشند، در روستاها مستقر شده‌اند، نظیر تعاونی‌های روستایی منبعث از اصلاحات ارضی، نیز خانه‌های انصاف که دادگاه‌های قضایی بدوی هستند، و انجمن‌های عمران روستا که به مسئلهٔ عمران روستاها رسیدگی می‌کند. بعضی از کارمندان نیز در روستاها خدمت می‌کنند: ژاندارم‌ها، معلمان، سپاهیان دانش، بهداشت و ترویج کشاورزی و پرسنل بهداری. ولی این نهادها به طور نابرابر در روستاها تقسیم و مستقر شده‌اند؛ به نحوی که نمی‌توانند تمام مسائل و مشکلات روستاییان را حل و فصل کنند. از طرفی، سوای کارمندان ادارهٔ ریشه کنی مالاریا که به طور مرتب و چندین بار در سال به تمام روستاها سرکشی می‌کنند، اثری از بقیه ـ مگر به طور اتفاقی و در بعضی جاها ـ هرگز مشهود نیست. بنابراین روستاییان مستقیماً و بدون مراجعه به مراجع موجود در روستا و یا برای شکایت از تصمیمات آنها به ادارات مستقر در شهر مراجعه می‌کنند، نیز برای انجام دادن امور بانکی بایستی به قم بروند، و در بیشتر موارد تأسیسات موجود در روستاها موجب سرگردانی روستاییان می‌گردند.

مهاجرت

به نظر می‌رسد شهر قم فاقد بازار مناسب کار برای جذب روستانشینان اطراف خود می‌باشد. فقط دو روستای فاقد زمین در منطقهٔ قم، به نام‌های قلعهٔ کامکار و شادقلی، سهم بزرگی از ساکنان خود را برای کار کردن به شهر می‌فرستند، و نیز کوره‌های آجرپزی در جنوب شرقی شهر، بعضی از کارگران خود را از روستاهای مجاور تأمین می‌کنند. ولی قسمت اعظم کسانی که به منظور کسب درآمد بیشتر از روستاها کوچ می‌کنند، جذب مناطق کشاورزی پیشرفته، در غرب یا جنوب شرقی تهران یا خود پایتخت می‌شوند.

با این همه، جای شکی وجود ندارد که مناطق اطراف قم به رشد جمعیت در این شهر ـ به شهادت وجود روابط خانوادگی نزدیک بین بسیاری از ساکنان شهر با روستانشینان مختلف ـ کمک کرده‌اند. ولی ما هیچ منبع اطلاعاتی معتبری در مورد

میزان مهاجرت به سوی قم و اصلیت و منشأ ساکنان این شهر در اختیار نداریم. بنابراین، امکان تعیین اهمیت نسبی اقبال ساکنان اطراف به سوی قم، و تعیین رشد جمعیت این شهر در درازمدت، به هیچ وجه وجود ندارد. به طریق اولی نمی‌توان نواحی مسکونی مختلف شهر را بر طبق اصالت ساکنان آن تعیین و مشخص کرد.

حمل و نقل منطقه‌ای

بدیهی است که با رواج اتومبیل، روابط بین قم و نواحی اطراف آن به سهولت توسعه یافته است. شبکه‌ای از خطوط اتوبوسرانی روستایی اطراف قم پدید آمده است. این وسایل حمل و نقل، چندان کافی نیستند، زیرا اغلب راه‌های روستایی بسیار بد و ناهموار و دارای شیب‌های تند بوده، و بعضی از آنها از وسط آبراه‌ها گذشته، و یا در مسیر آنها قرار دارد که با بالا آمدن آب، عملاً غیرقابل استفاده می‌شوند. فقط راه‌هایی شن‌ریزی شده‌اند که به سوی معادن می‌روند، مثل راهی که به طرف چاه‌های گاز سراجه می‌رود، و نیز راه معدن سنگ کوه سفید و راه معدن سرب راونج. وسایط نقلیه نیز در وضع بسیار بدی هستند: اتوبوس‌های مستعمل و کامیونت‌های جیپ قراضه، آن هم به تعداد ناکافی. ظرفیت این خودروها از نظر تعداد مسافر و باروبنه فوق‌العاده است. من دیدم که در یک جیپ، تعداد ۹ نفر بزرگ‌سال و ۷ بچه (به اضافهٔ یک بره و مقداری کالا و لوازم) را سوار کردند. در بعضی از گذرگاه‌های مشکل تعدادی از مسافران، پیاده می‌شوند، تا اتوبوس موفق شود خود را تا بالای شیب جاده بکشاند. از اینها گذشته مبلغ کرایه هم بالاست. کرایهٔ مسیر قم ـ وشنوه (۶۰ کیلومتر) یا قم ـ فردو (۵۵ کیلومتر) مبلغ سه تومان است. یعنی همان میزانی که بیشتر اتوبوس‌های قم ـ تهران می‌گیرند، و حقیقت این است که طول مدت سفر در هر دو مسیر یکی است، یعنی سه ساعت تمام به اضافهٔ استراحتی در چای‌خانهٔ ورجان یا دستگرد (دستجرد).

در اغلب این خطوط اتوبوس‌ها در هر روز بیش از یک راه نمی‌روند. معمولاً صبح‌های بسیار زود (ساعت ۵ یا ۶) از قم حرکت، و عصر همان روز مراجعت

می‌کنند. بعضی از آنها یک سرویس بالعکس نیز دارند، فقط دشت قنوات است که با داشتن نیم دوجین [= ۶] اتوبوس رفت و برگشت در هر روز، از این نعمت بیش از همه مستفیض می‌شوند. بیشتر قرایی که در کنار جاده‌های بزرگ قرار دارند، خط اتوبوسرانی خاص خود ندارند. روستاییان می‌بایستی در کنار جاده در انتظار اتوبوس‌های عبوری، و یا یک وسیلهٔ نقلیهٔ دیگر بایستند. گاه این انتظار ساعت‌ها به طول می‌انجامد. با این همه این روستاها، خیلی خوش‌شانس‌تر از روستاهایی هستند که در کنار جاده‌ها نیستند، و وسیلهٔ نقلیه هم ندارند. ساکنان این روستاها بایستی ۵ تا ۱۰ کیلومتر راه را تا کنار جاده پیاده طی کرده، و در آنجا به انتظار اتوبوس بنشینند. معدودی از روستاها دارای ایستگاه قطار هستند، ولی روزانه تنها یک قطار آن هم در ساعتی نامطلوب از آنجا می‌گذرد، به نحوی که مورد استفاده از ترن بسیار کم است. از چند سال پیش روستاییان مرفه اقدام به خرید موتورگازی کرده‌اند که به وسیلهٔ آن می‌توانند به راحتی آمد و شد کنند. دوچرخه، به جز در روستاهای نزدیک قم، فقط درداخل روستا به کار می‌آید، زیرا پستی و بلندی‌های زمین و گرمای هوا اجازهٔ رکاب زدن در مسافت‌های طولانی را نمی‌دهد.

صبر و تحمل و طاقتی که روستاییان در این سفرها از خود نشان می‌دهند، نشانگر آن است که چقدر این جابه‌جا شدن‌ها برای آنها اهمیت دارد. در روستاهایی با مسافت بیش از ۵۰ کیلومتر، اعزام لااقل یک نفر در هفته به صوب شهر امری کاملاً طبیعی است.

حدود قلمرو شهر قم

از نظر اداری "منطقهٔ قم" عبارت است از شهرستان قم که مساحتی معادل ۹۷۳۲ کیلومتر مربع را در بر می‌گیرد، با این همه در سال ۱۳۴۵ این منطقه بیش از ۴۵۰۰۰ روستانشین نداشته است؛ چیزی در حدود یک‌سوم جمعیت شهر. این پهنهٔ کم‌جمعیت (کمتر از ۵ نفر در هر کیلومتر مربع، گرچه این تراکم ناچیز قسمتی مربوط به وجود فضاهای مطلقاً غیرمسکون می‌باشد)، در مقایسه با جمعیت

شهر از اهمیت بسیار کمی برخوردار است. بنابراین، این سؤال پیش می‌آید که تفکیک کنونی مراجع اداری از نقطه نظر قلمرو منطقه‌ای تا چه اندازه موافق با موازین عقلی می‌باشد.

اگر ما حدود و مرزهای انواع گوناگون نفوذ و سیطره‌ای را که قم بر منطقه اعمال می‌کند با هم تلفیق کنیم، ملاحظه خواهیم کرد که نقشه‌ای که از انطباق این مرزها به‌دست می‌آید، من حیث المجموع، بر قلمرو شهرستان قم منطبق می‌باشد. این نفوذ و تأثیرات عبارتند از: مدیریت کار بافت قالی، مراجعه و احتیاج روستاییان به ادارات شهری، روابط تجاری بین شهر و روستاها، و خطوط اتوبوسرانی به مقصد قم. تنها موردی که مرزهای محدودتری دارد، مسئلهٔ مالکیت مالکان ساکن قم است. دلیل آن هم مقاومتی است که روستاییان در قبال تسلط شهرنشینان و دست‌اندازی آنها برای تملک زمین‌ها از خود نشان داده‌اند.

حال از نزدیک این مرزها را مورد مطالعه قرار می‌دهیم:

در شمال شرقی، گسترهٔ بیابان‌های کویری، سدی طبیعی و انکارناپذیر را به وجود آورده‌اند، سدی که نفوذ در آن غیرممکن است. فقط قبایل "عرب" میش مست از زمانی که دامنهٔ جنوبی سلسلهٔ جبال البرز را به عنوان چراگاه تابستانی (ییلاق) احشام خود برگزیدند، در جست‌وجوی مراتع زمستانی (قشلاق) برای احشام خود به سوی جنوب پیشروی کردند.

در جنوب شرقی، حدود قلمرو شهر قم و کاشان کاملاً واضح است، مرزی که در قریهٔ حسین‌آباد میش مست ـ تنها روستایی که برای هر دو شهر قالی می‌بافد ـ به مراتب به قم نزدیک‌تر است تا کاشان. بدون شک قدمت قالی‌بافی در کاشان دلیل این برتری در منطقه است. نیز دامنهٔ جنوبی کوه قهستان تماماً متعلق به کاشان است. گرچه بعضی از بخش‌های آن (جاسب و اردهال) در ایام سابق از نظر اداری وابسته به قم بوده‌اند.[۱]

---

۱. ر.ک: *Eastern Persian Irak* ص ۹۲ ـ ۹۳، اثر Houtum Schindler.

در جنوب غربی، بستر علیای رودخانهٔ قم ـ که ساکنان اطراف آن غالباً با ساکنان پایین رود اختلاف و کشمکش دارند ـ امروزه از قریهٔ دو دهک به بعد از زیر سلطهٔ قم خارج شده، و به شهر کوچک محلات پیوسته است.

در غرب، تمام منطقهٔ خلجستان که از سابق وابسته به قم بوده، امروزه نیز از منضمات شهرستان قم می‌باشد. در سال ۱۳۴۲ سه قریه از قرای راهگرد (سوای روستایی به همین نام) به همراه قرای خلج و وزوا که جمعاً حدود ۲۰۰۰۰ نفر جمعیت دارند، به شهرستان جدیدالتأسیس تفرش پیوستند. با این همه به گمان ما تمام این بخش تحت نفوذ و سیطرهٔ قم باقی مانده است، زیرا گرچه به نظر می‌رسد خرده مالکان روستایی در این منطقه برتری دارند، ولی خانواده وفایی در آنجا مالک چند قریه و مراتعی وسیع می‌باشد، و قالی‌باف‌های قمی، قسمت اعظم بافت قالی منطقه را در تسلط خود دارند. بدیهی است که ساکنان آنجا برای رفع مشکلات اداری خود بایستی به تفرش مراجعه کنند، ولی چون دکان‌های محل در برآورد احتیاجات اهالی کافی به مقصود نیستند، آنها چون گذشته، از قم خرید می‌کنند. نیز از ساوه در مورد قرایی که در دره وزوا و در شمال هستند، و از اراک برای قرایی که در منتهی‌الیه جادهٔ قم ـ اراک، در جنوب غربی واقع شده‌اند.

در شمال غربی نیز، حدود شهرستان قم و منطقهٔ متعلق به ساوه که از طریق دشت قره‌چای تا نزدیکی‌های قم پیشروی کرده، کاملاً مشخص است. به نظر می‌رسد این تقسیم مناطق تحت نفوذ از زمان استقرار قاینی‌ها ـ که وابسته به شهر قم بودند ـ در اوایل عصر قاجار، در قسمت پایین مناطقی که محل عبور شاهسون‌ها بوده ـ و جزء ساوه می‌باشد ـ برقرار شده است.

منطقهٔ شمالی، در طول جادهٔ تهران و لبهٔ شمالی حوض سلطان، واقع در ۵۰ ـ ۷۰ کیلومتری قم و ۹۰ ـ ۱۱۰ کیلومتری تهران کاملاً در حوزهٔ قم قرار دارد. هرچند از آنجا تا تهران بیشتر از دو ساعت راه نیست، ولی ساکنان محل و نیز ساکنان سایر بخش‌های این منطقه، خیلی کم و به طور استثنایی به آنجا می‌روند. در اینجا مرز شهرستان قم را دشتی مرتفع از مراتع کاملاً خالی از سکنه ـ که حدود ده کیلومتر از

جاده بر آن می‌گذرد ـ مشخص کرده است. روستای بعدی یعنی قلعهٔ محمدعلی خان واقع در ۷۰کیلومتری قم و ۸۰کیلومتری تهران هیچ وابستگی به قم ندارد، و ساکنان آنجا با شهر ری، مرکز شهرستان و یا با تهران مراوده دارند.

بنابراین حدود قدیمی شهرستان قم، کاملاً بر منطقهٔ تحت نفوذ این شهر انطباق داشته است، و در حال حاضر، تجاوز به حریم شهرهای مجاور تقریباً در تمام جهات بسیار شدید است.

آیا می‌توان در داخل این منطقهٔ تحت نفوذ، شهرک‌هایی را تشخیص داد که نقش واسطه‌ای را بین شهر و روستاها انجام دهند؟

روستای بزرگ کهک، مرکز بخش قهستان است، ولی جاذبه و نقش این بخش بسیار محدود می‌باشد. در این بخش حدود بیست باب دکان ـ خیلی بیش از هر روستای دیگری در منطقه ـ وجود دارد، ولی روستاییان قهستان فقط هنگام توقف اتوبوس در این نقطه، مقداری خرید می‌کنند، و به ندرت هدف نهایی سفرشان خود این بخش است. بنابراین نقش این بخش برای قم، مشابه نقش دست دومی که دلیجان برای محلات یا ماهان و جوپار برای کرمان دارد، نیست.[۱]

در مقیاس کوچک‌تر، دهستان‌ها از نظر اداری حتی از کانتون (Canton)های ما نیز پایین‌ترند. گرچه از نظر کلی آنها مناطق بسیار کوچکی هستند که دارای هویت می‌باشد، ولی نه مرکزیت داشته، و نه محلی هستند برای استقرار نهادهای رسمی خاص خود. تنها نقاطی که احتمالاً روستاییان را از رفتن به قم بی‌نیاز می‌کند، هشت پاسگاه ژاندارمری و هفت کلینیک روستایی این منطقه است.

قم و تهران

قم به‌تنهایی و بدون سهیم کردن دیگران، مناطق روستایی اطراف را تحت تسلط دارد، ولی خود نیز شدیداً به پایتخت وابسته است. بدون تردید این امر با توجه به سیاست تمرکز دولت ایران، و رونق اقتصادی و فعالیت جمعیت پایتخت، در مورد

---

۱. ر.ک: *City and village in Iran*، اثر P. W. English، ص ۳۹.

تمام شهرهای ایران مصداق دارد، لیکن تفاوت‌های کوچکی دیده می‌شود که عبارتند از: دوری از پایتخت، میراث‌های تاریخی، میزان جمعیت و ادارهٔ مناطقی که دارای فردیت و تشخص هستند (فارس، خراسان، آذربایجان). تمام این مسائل به شهرهای اصفهان، شیراز، مشهد یا تبریز، وزن و اعتبار بخشیده‌اند که شهرهای آبادان و اهواز به دلیل جهش سریع صنعت نفت خوزستان، موفق به کسب آن شده‌اند. به عکس قم، رقیب سرسخت شهر ری در قرون وسطی،[1] به تهران نزدیک‌تر از آن است که بتواند از سیطرهٔ نفوذ آن بگریزد (همچون قزوین، پایتخت زودگذر صفوی). این شهر که با شروع دوران قاجار در مقابل عظمت و درخشندگی تهران رنگ باخت، از آن به بعد فقط در سایهٔ آن بود که توانست به توسعه و پیشرفت دست یابد.

قسمت اعظم حمل و نقل کالاها، نیز مسافرانی که به قم می‌روند یا قم را ترک می‌کنند، در انحصار تهران است. بیشترین داد و ستد کالاهای غیر خوراکی آنها با تجار بزرگ تهرانی است. محصولات ساخته شده‌ای که از طریق خرمشهر وارد کشور می‌شود، بدون اینکه توقفی داشته باشد، از ایستگاه قم گذشته و در تهران توسط تجار تهرانی خریداری، و آنگاه به تجار قمی فروخته می‌شود. مواد غذایی مهم و ضروری چون برنج و چای محصول سواحل دریای خزر نیز با واسطهٔ تجار تهرانی به قم می‌رسد. ساکنان قم خود گاهی برای خرید به تهران رو می‌کنند. در جهت عکس نیز محصولات کشاورزی و صنعتی منطقه (به‌خصوص انار، انجیر و قالی) نخست در بازارهای پایتخت خریدار دارد.

ولی نفوذ مستقیم تهران بر روستاها و نواحی اطراف قم، بسیار محدود است. بیشترین این ارتباط مسئلهٔ مالکیت اراضی است، زیرا تعداد روزافزونی از مالکان قمی، در تهران اقامت گزیده، یا تمام یا قسمتی از املاک خود را به تهرانی‌ها

---

۱. ر.ک: *Iran im mittelalter* ج ۵، ص ۵۵۹ به بعد، اثر P. Schwarts؛ *Configuration delaterre*، ج ۱۱، ص ۳۵۲، ۳۶۱ ـ ۳۶۲، نوشتهٔ ابن حوقل (المسالک والممالک).

فروخته‌اند. از اینها گذشته، پایتخت بازارکار بسیار وسیعی است، ولی روستاییان اطراف قم (به عکس آذربایجانی‌ها، به عنوان مثال) با میل و رغبت به سوی مزارع بزرگ کشاورزی اطراف تهران (چون نواحی کرج در غرب، شهریار در جنوب غربی، و ورامین در جنوب شرقی) رو می‌کنند، نه به کارگاه‌های ساختمانی، کارخانه‌ها یا دکان‌های شهر. وجود انواع بی‌شمار داد و ستدها در تهران برای روستاییان قم جالب نیست، حتی وقتی وسیلهٔ راحت و سریعی در اختیار داشته باشند، زیرا دکان‌های موجود در قم، برای رفع احتیاجات کم و متواضعانهٔ آنها کفایت می‌کند. به علاوه، آنها معمولاً برای انجام دادن کارهای اداری سطح بالای خود، دلیلی نمی‌بینند که جز به ادارات قم به جای دیگری مراجعه کنند.

بدین سان می‌بینیم که شهر قم نقش خود را به عنوان مرکز منطقه به طور کامل ایفا می‌کند؛ نقشی واسطه‌ای بین روستاهای اطراف خود و پایتخت با همهٔ نزدیکی آن.

ارزش و اعتبار زیارتگاه

تفکیک و تقسیم فعالیت‌های مربوط به زیارت و سایر امور، کاری است مشکل. آمارهای موجود در مورد جمعیت فعال (جدول شمارهٔ ۲) کمک زیادی به ما نمی‌کند، زیرا کسانی که از قِبَل زیارتگاه امرار معاش می‌کنند، در چندین رشته از فعالیت‌ها پراکنده‌اند؛ نظیر صنایعی که تولید آنها اشیای یادگاری و داد و ستد این اشیاست، و سرویس‌های حمل و نقل و اسکان زائران، سوای روحانی‌ها که در بخش خدمات طبقه‌بندی می‌شوند و سرشماری آنها در سال ۱۳۴۵ به رقم ۶۷۶ نفر می‌رسد که به نظر کاملاً کمتر از واقعیت است، و طلاب علوم دینی که چون دانشجویان و محصلان، جزء جمعیت فعال شهر به حساب نمی‌آیند، ولی از نظر تعداد، رقم قابل توجهی می‌باشند.

به عکس در سرشماری دقیق مؤسسات صنعتی، تجاری و خدمات که در سال ۱۳۴۸ توسط شهرداری انجام شده است، می‌توان از مجموع ۵۰۸۵ مؤسسه، شمار

آنهایی راکه به زیارتگاه وابستگی دارند، به حدود ۹۰۰ واحد، یعنی چیزی کمتر از یک پنجم برآورد کرد. حجم مشاغلی که به زیارتگاه تکیه دارند (در میان جمعیت فعال) بایستی خیلی کمتر از این باشد؛ زیرا این سرشماری صنایع دستی موجود در خانه‌های مسکونی، و به‌خصوص قالی‌بافی را به حساب نیاورده است.

به نظر می‌رسد زیارتگاه و نقش مذهبی آن به طورکلی در نموداری که بر مبنای تعداد ترسیم شده باشد، اهمیت چندانی ندارد. با این همه چند نکته را بایستی در نظر گرفت:

ـ بافت قالی در منزل همان قدرکه به بودجهٔ خانوادگی یک صنعت‌گر یا کاسب بازاری کمک می‌کند، می‌تواند مکمل و مددکار دخل و خرج یک سوهان‌پز و یا فروشندهٔ سایر اشیای یادگاری باشد.

ـ قسمتی از مشاغل تجاری کوچک و خدمات ابتدایی (آرایشگران، گرمابه‌داران و غیره) می‌توانند به عنوان مشاغل وابسته تلقی شوند، زیرا آنها احتیاجات روزمرهٔ خانواده‌هایی راکه از قبل زیارتگاه امرار معاش می‌کنند، و نیز تعداد زیادی از طلاب که غالباً با زن و بچه‌های خود در قم ساکن هستند، برمی‌آورند.

جدول شمارهٔ ۲

نمودار جمعیت فعال

	۱۳۳۵		۱۳۴۵		رشد
	افراد	درصد	افراد	درصد	۱۰۰ = ۱۳۳۵
جمع کل جمعیت فعال	۲۸۶۶۰		۳۹۶۳۱		۱۳۸
افراد غیر مستخدم	۶۳۷		۱۶۲۹		۲۵۵
افراد مستخدم	۲۸۰۲۳	۱۰۰	۳۸۰۰۲	۱۰۰	۱۳۵
کشاورزی	۲۹۰۹	۱۰/۳	۲۳۷۴	۶/۲	۸۱
صنایع استخراج معادن	۹۴	۰/۳	۱۱۲	۰/۳	۱۱۹

	۱۳۳۵		۱۳۴۵		رشد
	افراد	درصد	افراد	درصد	۱۰۰ = ۱۳۳۵
ساختمان	۴۴۵۹	۱۵/۹	۴۶۶۴	۱۲/۲	۱۰۴
سایر صنایع	۹۱۸۶	۳۲/۸	۱۵۸۴۲	۴۱/۶	۱۷۲
نیرو، آب، غیره	۱۲۲	۰/۴	۴۶۰	۱/۲	۳۷۷
تجارت	۳۹۹۵	۱۴/۲	۵۸۴۷	۱۵/۳	۱۴۸
حمل و نقل	۲۳۳۶	۸/۳	۲۵۸۲	۶/۸	۱۱۲
	۱۳۳۵		۱۳۴۵		رشد
	افراد	درصد	افراد	درصد	۱۰۰ = ۱۳۳۵
خدمات	۴۴۵۶	۱۵/۹	۵۸۳۷	۱۵/۳	۱۳۱
فعالیت‌های نامشخص	۴۶۳	۱/۶	۲۸۴	۰/۷	۶۱
جمعیت فعال نسوان	۴۰۷۰		۹۱۲۱		۲۲۴
افراد غیر مستخدم	۶		۷۸		۱۳۰۰
افراد مستخدم	۴۰۶۴	۱۰۰	۹۰۴۳	۱۰۰	۲۲۲
سایر صنایع	۳۰۲۱	۷۴/۴	۷۹۵۰	۸۷/۹	۲۶۵
خدمات	۹۹۴	۲۴/۳	۹۷۵	۱۰/۸	۹۸

ولی به نظر می‌رسد نقش مذهبی ـ به هر حال خیلی بیشتر از مشهد ـ در دو زمینهٔ اصلی، از وزن و اعتبار زیادی برخوردار است.

ـ بافت شهری همواره حول نقطه‌ای که همان حرم مطهر است، متمرکز شده است، حال آنکه در مشهد شهریِ "مدرن" در کنار شهر قدیمی اطراف حرم مطهر، از میدان شهدا[1] به بعد احداث گردیده، میدانی ستاره‌ای شکل که خیابان‌های بزرگی

---

۱. در این مورد ر.ک G. Stratil-Sauer, Meschhedeine stadtabau am vaterland Iran, Leipzig. 1937 که بیانگر اوایل این دوگانگی شهر است؛ شهرهای ایران، ج ۱، ص ۱۴۷ ـ ۱۷۸، نوشتهٔ F. Bemont؛ *Strutture commercialidiuna citta...* اثر M. P. Paganini، به همراه عکس‌های جالب هوایی که به طور عمودی گرفته شده.

از آن منشعب می‌شوند. در قم تمام خیابان‌های بزرگی که بین سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰ احداث شده‌اند، به حرم مطهر یا کناره‌های آن منتهی می‌شود. بنایی که محل استقرار مدیریت سیاسی و اداری شهر و منطقه است، یعنی فرمانداری و شهرداری، در قلب محلهٔ زیارتگاه و در دویست‌متری مرقد مطهر فاطمهٔ معصومه علیها السلام واقع شده است. پراکندگی سایر ادارات در میان خیابان‌های بزرگ شهر به نحوی است که تعیین محله‌ای به عنوان حوزهٔ ادارات، غیرممکن می‌نماید. نیز وضعیت محلات مسکونی نسبتاً جدید در حواشی شهر، به همین ترتیب است. به‌خصوص این محلات ـ نظیر تمام منطقهٔ شهر جدید واقع در ساحل چپ رودخانه ـ فاقد محلی هستند که مرکزیت داشته و در آن جنب و جوشی دیده شود. تنها مرکز زندگی اجتماعی تمام مردم قم، میدان جلو حرم مطهر است که شب‌های تابستان جمعیت در آن موج می‌زند، زیرا علاوه بر زائران، همهٔ قمی‌ها نیز در آنجا برای هواخوری و شنیدن آخرین اخبار گرد می‌آیند.

مشهور است که ساکنان قم، مذهبی‌ترین مردم کشور هستند. تقریباً تمام جمعیت شهر در ایمان‌دوستی و مسلمانی هم‌داستان هستند، و تعصبی خاص دارند، تعصبی که گاه با دشمنی و خصومت نسبت به بیگانگان غیرمسلمان همراه است.[1] سرکردن چادر برای زن‌ها در همان اوان طفولیت (چهار سالگی) رسم است، حتی در ادارات دولتی. رهبران مذهبی به لحاظ حیثیت و احترامی که بر جامعه دارند، دارای نفوذ کلام می‌باشند، و بعضی از آنها چون آیت‌الله کاشانی در زمان مصدق، و آیت‌الله خمینی در خرداد ۱۳۴۲ حتی توانستند مردم را علیه قدرت مرکزی وادار به قیام کنند.

جدیداً تحولی در اخلاق و عادات پدیده آمده است. این امر بیشتر متأثر از رواج تکنولوژی غرب است تا تأثیر اجتماعی کارمندانی که از جاهای دیگر به این شهر

---

۱. ر.ک: حوادثی که توسط جهانگردان مختلف حکایت شده، از جمله در سفرنامهٔ هومردوهل (سفر به ترکیه و ایران)، ج ۲، ص ۳۴۸؛ *Von Tehran mach Beludschistan*، ص ۲۰ ـ ۲۱، نوشتهٔ A. Gasteiger

می‌آیند. افتتاح اولین سینمای شهر در آخر سال ۱۳۴۸، حادثهٔ مهمی به همراه نداشت،[۱] حال آنکه چنین اقدامی در چند سال پیش، موجی از اعتراض و تظاهرات را به همراه می‌آورد.

علی‌رغم تلاش‌های دولت در زمینه‌های مختلف برای دادن یک جو غیرمذهبی به شهر، شخصیت و اعتبار شهر قم هنوز هم همان زیارتگاه حضرت معصومه علیها السلام است، حتی به نظر می‌رسد، وجود حرم مطهر، عامل اصلی رشد شهری در بیست سال اخیر بوده است؛ چرا که محیط قم از نظر کلی استقرار مؤسسات صنعتی را پذیرا نشده، و به نظر می‌رسد فعالیت در بخش‌های مربوط به زیارت، بیش از مؤسسات اداری و صنعتی ـ چه مدرن و چه سنتی ـ ایجاد شغل جدید کرده است. تنها بخشی که به وضوح از لحاظ سرعت در رشد و توسعه از همه پیشی گرفته، قالی‌بافی است که فایدهٔ آن تأمین کسری درآمد خانواده‌ها به‌دست دختران جوانی است که تعداد آنها روز به روز زیادتر می‌شود.

بدین ترتیب می‌بینیم که آیندهٔ شهر از نظر رشد و توسعهٔ اقتصادی، جز در امر زیارت، بر پایه‌هایی سست و شکننده استوار شده. مضافاً آنکه حوزهٔ روستایی اطراف قم نیز بسیار کم‌جمعیت و کم‌کار بوده، قادر نیست به رشد و توسعهٔ مرکز منطقه یاری دهد. بدین جهت فوریت صنعتی کردن این شهر، بیشتر از دیگر شهرهای ایران احساس می‌شود.●

---

۱. در ابتدای کار، فیلم «مکه، خانهٔ خدا» در مورد حج نمایش داده شد؛ ولی برنامه‌های بعدی خصیصهٔ مذهبی خود را از دست دادند.

● مجموعهٔ مقالات جغرافیایی، به کوشش محمدحسین پاپلی یزدی (مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۶۷)، ج ۴، ص ۲۳۹ ـ ۲۸۹.

قم قدیم

عباس فیض

چکیده: تحقیقی دربارهٔ تاریخ مذهبی شهر قم است. نویسنده با استناد به مهم‌ترین منابع تاریخی و حدیثی، گزارشی جامع از تاریخ دینی و مذهبی شهر قم ارائه نموده و تاریخ این شهر مقدس را به دقت بررسی کرده است.

مهم‌ترین عناوین این مقاله به این شرح است: شورش عرب، ناصر داعی کبیر، قتل عام در قم، تاریخ استقلال قم، رودخانهٔ قم، اوضاع عمومی قم، سلوک شاهان قاجار با مردم قم، علی اللهیان قمرود، بنای مسجد جمکران، مسجد جامع و مسجد امام در قم.

نویسنده در قالب این عناوین، سیمای تاریخی و مذهبی قم از صدر اسلام تا عصر حاضر را ترسیم نموده است.

کلید واژه: تاریخ قم، تاریخ تشیع، مزارات قم.

❊

باید دانست که پس از ورود محمد بن موسی المبرقع به قم در این شهر حوادث چندی از قبیل خرابی‌های پی‌درپی در باروی شهر و هجوم سیل به شهر و قتل عام مردم یکی پس از دیگری در این شهر به ظهور پیوسته. مساجد متعددی هم در قم احداث گشته که ذیلاً نگاشته خواهد شد.

خرابی بارو

اما تفصیل ساختمان باروی شهر و خرابی آن اگر چه در کتاب انجم فروزان شمه‌ای مذکور افتاد، چنین است که نخستین باروی این حدود بارویی بود که در اوایل سدهٔ

دوم هجری به دستور یزدان‌پایدار رئیس قریهٔ ابرشتجان بنا گردید و باروی نام‌برده برای حصانت مردم و حفاظت آبادی از حملات و تعدیات مردم دیلمان بالا رفت، ولی این بارو در شش کیلومتری شهر کنونی قم واقع بود و به باروی خود شهر به هیچ‌وجه ارتباطی نداشت.

اما نخستین بارویی که برگرد شهر قم بالا رفت، در موقعی بود که عرب اشعری به ریاست عبدالله و احوص پسران سعد بن مالک با قبیله و عشیرهٔ خود از کوفه هجرت نموده در این اراضی متمکن و متوطن گشتند و تدریجاً در فواصل هفت دیه و قریه‌ای که سابقاً در جای شهر فعلی بودند، برای سکونت خویشاوندان خود عمارات بسیار و کوشک‌های متعددی بنا نهاده، در نتیجهٔ آن هفت قریهٔ متمایز و جدا از یکدیگر را به یکدیگر متصل ساخته، مجموع آنها را قم نامیدند، و پس از چندین سال بر زردشتیان این نواحی هم غلبه جسته، در یک شب تمام خدایان حصارها را به قتل رسانیدند و در این ناحیت بالاستقلال متمکن گشتند.

و در این وقت به منظور حفظ جان و مال و ناموس و شوکت و عظمت خود بارویی برگرد قصبهٔ قم که مرکب از هفت دیه متصل بود، بالا بردند؛ به طوری که باغات و عمارات تابستانی آنها هم در کنار رودخانه در میانهٔ بارو درآمد و این بارو که بعداً به چهل هزار گام مساحی گشت، در دو طرف رودخانهٔ قم قرار داشت؛ به طوری که رودخانه از وسط آن عبور می‌کرد و تا زمان خلافت مأمون هم پابرجا و استوار بود.

شورش عرب

و در عهد خلافت مأمون مردم قم به ریاست یحیی بن عمران سر به شورش برداشته، از تأدیهٔ خراج امتناع ورزیدند و مأمون برای سرکوبی از متمردین و شورشیان به سال دویست و ده هجری علی بن هاشم (هشام) را به حکومت بلاد جبل برگزیده، او را با سپاهی وافی به قم مأمور گردانید.

نام‌برده به حوالی شهر رسیده، بارو را مستحکم و درهای شهر را مسدود دیده، هر چند برای گشودن دروازه‌ها کوشش کرد، مفید نیفتاد. ناچار فرمان داد تا حصار استوار شهر را ویران و منهدم ساختند و چون سیل بر شهر هجوم آورده، رئیس شورشیان، یحیی بن عمران، را به قتل رسانیده، از تقصیر دیگران بر حسب وساطت علمای کِرام و مشایخ عِظام درگذشتند. منتها مالیات معوَّقه را به حیطهٔ وصول درآورده، علاوه مقرر شد که به جای دوهزار هزار درهم، هفت‌هزار هزار درهم (هفت میلیون) در هر سال بابت خراج خود بپردازند و پس از اخذ تعهد کتبی از آنها دست بازداشت و مردم قم به مرمت خرابی‌های بارو پرداخته، آن را به صورت اولیه درآوردند تا در سال ۲۱۷ قمری که مردم قم دیگر باره سر به شورش برداشته، به عذر فزونی خراج از تأدیهٔ آن امتناع ورزیدند.

و مأمون علی بن عیسی طلحی را به منظور رفع اغتشاش و وصول خراج به قم اعزام داشت و نام‌برده با لشکری نیرومند به حوالی شهر رسیده، با مقاومت شدید مردم قم و استحکام باروی شهر مواجه گشته، هرچند کوشش کرد تا به درون شهر راه جوید، مفید نیفتاد و همچنان در بیرون حصار به سر می‌برد تا در هیجدهم رجب به سال ۲۱۸ مأمون رحلت یافت و این خبر در سراسر کشور پیچیده، بدیشان نیز برسیده، شبانه از محاصرهٔ شهر دست کشیده، روی به فرار نهادند.

خرابی بارو

و این بارو همچنان پابرجا و استوار بود تا در زمان خلافت المعتز بالله و به سال ۲۵۲ قمری که مردم قم دیگر باره سر به شورش برداشتند و از خلیفه و حکام و والیان او هم به هیچ‌وجه تمکین و اطاعت ننموده، هیچ یک از عمال او را هم به شهر راه نمی‌دادند و از تأدیهٔ خراج سالیانه خود هم امتناع می‌ورزیدند.

و این جریان که نسبتاً شایان توجه نبود، با مداخلهٔ ناصرکبیر پادشاه طبرستان در سه شهر قزوین و ابهر و زنجان و انتزاع بلاد نام‌برده از حیطهٔ تصرف و اقتدار خلیفه که شایان اهمیت بود، توأم گشته، المعتز بالله، خلیفهٔ عباسی، را بر آن واداشت که بدان سامان لشکرکشی نماید.

ناصر داعی کبیر

و ناصر همان امیرحسن بن زید بن محمد بن اسماعیل بن حسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام بود که او را داعی کبیر نیز می‌خواندند و در سال ۲۵۰ قمری در طبرستان خروج نموده، در سال ۲۵۲ بر سلیمان بن عبدالله بن طاهر حکمران مازندران تاخته. او را منهزم و مجبور به ترک طبرستان و خروج از آن سامان گردانید و بر آن بلاد کاملاً استیلا جست و از قتل عباد و هدم بلاد هم پروایی نداشته، در دورهٔ سلطنت وی بسیارکس از اجلای وجوه اهالی و سادات به هلاکت رسیدند.

و از جمله، برای تحکیم کار خود در امر حکمرانی نقشهٔ تبه‌کارانه‌ای هم طرح نموده، جماعتی از متنفذین با قدرت و شوکت و ثروت آن سامان را که با آنها سر یکدلی نداشته، آنان را با خود مخالف می‌پنداشت و احتمال می‌داد که روزی از در کید و کین بر علیه وی نهضت نمایند، همگی را به قتل رسانید.

تفصیل مجمل آنکه بدواً داعی کبیر چند صباحی تمارض نموده، طولی نکشید که آوازهٔ مرگ او را درانداختند و جسد او را در میانهٔ تابوتی جای داده، جنازهٔ او را برای انجام مراسم تشییع رسمی به مسجد جامع شهر حمل دادند و تمامی بزرگان را برای تشییع وی دعوت نموده، چون همگی در درون مسجد گرد آمدند، به ناگاه هیجان غریبی در جمعیت محسوس و درهای مسجد مسدود گردیده، ناصرکبیر در لباس رزم با شمشیر کشیده از درون تابوت بیرون جسته، مانند فیل مست در میانهٔ مردم بیفتاد و یاران او هم از هر گوشه و کنار بیرون تاخته، جمع کثیری را دست‌خوش شمشیر ساختند و علاوه بر کشتگان در آن فضای محدود و دربست چه بسیار دست‌ها و پاها که به شکست و استخوان‌ها بگسست. بالجمله، در پرتو این خودمردگی به رندگی بلامعارض شاهانه در طبرستان نایل گشت تا در سال ۲۷۰ وفات یافت.

حسین کوکبی

اما حکمران قزوین و زنجان به نام حسین کوکبی ازسادات حسینی و از احفاد حضرت سجاد و سیدی با شهامت و شجاعت بوده، در زمان خلافت المستعین بالله عباسی به سال ۲۵۰ قمری به همدستی ابراهیم بن محمد که مردی هوشمند و

نیرومند شمرده می‌شد و کمک عبیدالله بن علی که نیز شجاع و مورد توجه عامه بود، بر علیه خلیفه در قزوین خروج کرده، بر آن حدود غلبه جست و تدریجاً کارش بالاتر گرفته، بر ابهر و زنجان هم استیلا یافت و مستقلاً به حکمرانی این سه شهر پرداخت.

و ناگفته نماند که سلسلهٔ طاهریه همان حکمرانان خراسانند و جد ایشان طاهر ذوالیمینین همان کسی است که از طرف مأمون در جنگ با محمدامین امیر بود و پس از استیلای بر بغداد خلیفهٔ مغلوب را به قتل رسانیده، در سال ۲۰۸ به حکومت خراسان منصوب شد و در سال ۲۰۹ وفات یافته، فرزندش عبدالله بن طاهر به حکومت خراسان گماشته شد، ولی نام‌برده چون با نصر بن شبیب می‌جنگید، برادر خود طلحه را نایب مَناب خود ساخته، در سال ۲۱۳ طلحه هم وفات یافت و فرزندش علی بن طلحه به جای پدر بنشست و جمعی بر او خروج کرده، در حوالی نیشابور او را کشتند، و در این موقع، عم او عبدالله از طرف مأمون در دینور به تهیهٔ اسباب مقاتله با بابک مشغول بود و چون از خروج خوارج و قتل برادرزادهٔ خود آگاه گشت، بر حسب اشارهٔ مأمون به طرف خراسان رفته، آنجا را معمور نمود و در سال ۲۱۶ هم بر خوارج غلبه یافته، همه را مقهور گردانید.

بالجمله، در خلافت معتصم و واثق هم عبدالله به منصب خود باقی بود تا در سال ۲۳۰ که درگذشت و فرزندش طاهر بن عبدالله از ناحیهٔ واثق به حکومت خراسان منصوب گشته، متوکل هم او را تثبیت نموده، علاوه، برادر او محمد بن عبدالله را هم در بغداد نایب مناب خود ساخته، مستعین هم نام‌برده را بر عراق عرب و حرمین امین گردانیده، برادرزادهٔ او محمد بن طاهر بن عبدالله را هم به امارت خراسان برقرار نمود و همچنان بدین سمت باقی بود تا به‌دست یعقوب لیث گرفتار آمده، دولتشان منقرض گشت.

طاهر بن عبدالله

و در عمدة الطالب مفاداً چنین مسطور است که خلیفه دفع نام‌بردگان را به حکام طاهریه واگذاشت و طاهر بن عبدالله بن طاهر، حکمران خراسان، را برای قلع وی نامزد گردانید و نام‌برده هم به طرف قزوین لشکرکشی کرده، بین ایشان با حسین

کوکبی آتش حرب مشتعل ودر نتیجه ابراهیم بن محمد در آن معرکه مقتول و حسین کوکبی هم راه انهزام در پیش گرفته، به طرف طبرستان که حصن حصینی تلقی می‌شد، گریخته، به داعی کبیر، پادشاه طبرستان، پناهنده شد و بین او با داعی هم‌گفت‌وشنودی پدید آمده، داعی دستور داد تا او را در برکهٔ آبی انداخته، غرقه ساختند.

موسی بن بوقا

ولی در تواریخ ما چنین آورده‌اند که خلیفه، موسی بن بوقا را مأمور استخلاص قزوین و زنجان ساخته، نام‌برده با لشکر متناسبی بدان سامان کوچ داده، بر قزوین بتاخت و ابراهیم را به قتل رسانیده، حسین کوکبی و عبدالله هم تاب درنگ نیاورده، لاجرم به طرف طبرستان گریختند و خود را به داعی رسانیدند و داعی هم به جنایت هزیمت آنها در برابر موسی بن بوقا بر ایشان غضبناک گشته، هر دوتن را احضار نموده، در سال ۲۵۸ در برکهٔ آبی غرق گردانید و چون جان تسلیم نمودند، دستور داد تا جسدهای ایشان را بیرون آورده، به درون سردابی درانداختند و اجساد آنها همچنان در آن سرداب افتاده بود تا گاهی که یعقوب بن لیث بر طبرستان حمله برده، بر داعی چیره گشت و نام‌برده از ترس جان خود به طرف دیلمان فرارکرد، و یعقوب در ضمن سایر اقدامات چون بر اجساد ایشان وقوف یافت، دستور داد تا از داخل سرداب درآورده، به خاک سپردند و برای توافق بین دو قول می‌توان گفت که موسی بن بوقا بدون تردید در جنگ قزوین و زنجان از ناحیهٔ شخص خلیفه امارت داشته است. منتها چون بعداً برای مقاتلهٔ داعی کبیر، پادشاه طبرستان، مأمور شد، خلیفه، عبدالله بن طاهر، حکمران خراسان، را هم برای تشریک مساعی با او مأمور می‌گرداند.

حمزهٔ قمی

بالجمله، پس از غرقه گشتن حسین کوکبی آفتاب دولت و اقبال این خاندان به‌ویژه در بلاد طبرستان روی به افول رفته، بازماندگان و نزدیکان ایشان به هجرت از مازندران مجبور می‌شوند و از جملهٔ مهاجرین برادرکهتر وی حمزه هم توقف خود

را در آن سامان مخالف اصول حزم و احتیاط تشخیص داده و مخصوصاً با مشاهدهٔ طرز رفتار و کردار داعی کبیر ماندن خویش را برخلاف مصالح شخصی خود دانسته، به اتفاق فرزندان شبانه از آمل بیرون آمده، به طرف قم که مأمن سادات شناخته می‌شد، هجرت کرده، در همین شهر متوطن گردید تا جایی که تدریجاً به حمزهٔ قمی اشتهار جست واولاد امجاد و احفاد او هم هر یک به نوبهٔ خود چه در این شهر و چه در سایر شهرهای مجاور دارای عزت و شوکت گشته، امر نقابت سادات علویه هم بدان‌ها مفوض گردیده، شخصیتی بسزا و شاخصیتی به کمال دارا شدند.

و معلوم باشد که سید حنیف و عفیف، سلطان‌محمد شریف، هم که از نقبای عظام و محدثین کرام شمرده شده، در داخلهٔ شهر قم، در محله‌ای که به نام وی نامیده می‌شود مدفون است، از نتایج حمزه بوده، و همچنین امامزاده یحیی هم که از نقبای قم و ری و آمل بوده، جزء ملوک ری شمرده شده و به امر سلطان تکش به قتل رسیده، در داخلهٔ شهر تهران و در محله‌ای که به نام وی خوانده می‌شود مدفون می‌باشد، نیز از نتایج اوست.

مفلح ترک

باری، موسی بن بوقا در سال ۲۵۴ با لشکری جنگیده و رزم‌دیده به طرف قزوین حرکت کرد. حال، مأموریت وی برای استخلاص شهرهای سابق الذکر و سرکوبی حسین کوکبی و ابراهیم و عبیدالله، سران خوارج، و به منظور ایجاد نظم و آرامش در بلاد نام‌برده و انتزاع آنها از ید سادات علویه به طور مستقیم از ناحیهٔ خلیفه و یا به اشارهٔ خلیفه و مستقیماً از طرف طاهر بن عبدالله بوده، اختلاف است، اما تردیدی نیست در اینکه موسی بن بوقا خاقان مفلحی را که مردی قساوت‌پیشه و بسیار بی‌اندیشه و امیری سفاک و زیاد بی‌باک و بَطَلی قوی هیکل بود، بر مقدمةُ الجیش خود امیر گردانیده، رفع غائله و دفع مفسده‌جویان و قلع ایشان و تأمین نظم و آرامش شهر قم را هم بدو حوالت داده، او را مأمور پیش‌روی ساخته، قبل از خود اعزام داشت و مفلح ترک هم با افراد تحت فرماندهی خود به طرف قم

آمده و چون به حوالی شهر رسیده، درب دروازه‌ها را بر روی خویش بسته و باروی شهر را هم مستحکم و مرتفع یافته، در پشت بارو فرود آمده، همچنان برای ورود به شهر راه چاره می‌جست.

قتل عام در قم

و چند روزی بر وی بگذشت که برای رخنه یافتن به درون حصار هر حیله و تدبیری که به کار برد و برای ورود به شهر هر نقشه و زمینه‌ای که طرح کرد، مؤثر نیفتاد و ناچار شد که به ویران ساختن باروی قم فرمان دهد. بالجمله، روز بعد ترکان نیرومند با وسایل گوناگونی که در تحت اختیار داشتند، به حفر حفره‌های تحت‌الارضی و نقب‌های زمینی پرداخته، خود را به زیر بارو رسانیده، به خرابی آن باروی محکم اقدام کرده، بخشی از آن را واژگون گردانیده، راهی به درون حصار باز نموده، از آن شکاف خاقان ترک با ترکان چون بلای ناگهان به شهر درآمده، با کمال شقاوت و قساوت به قصابی پرداخته، بر سینهٔ احدی دست رد نگذاشتند و پیر و جوان، خرد و کلان، همه را از برابر تیغ گذرانیده.

چنانچه از بیان تاریخ باستانی قم استفاده می‌شود، مفلح به قتل عام مردم قم فرمان داده، آن ترکان سفاک مانند سیل بنیان‌کن در میانهٔ کوچه و بازار ریخته، هر که را می‌یافتند، می‌کشتند و به درون خانه‌ها حمله‌ور گشته، هر که را می‌دیدند، به قتل می‌رسانیدند و جز جمعی از مردم با استطاعت و قدرت که با نظر مآل‌بین و عاقبت‌اندیش خود قبلاً راه فرار در پیش گرفته، به دهکده‌ها و کوه‌ها پناه برده، از این مهلکه جان به سلامت بیرون برده بودند، بقیهٔ آنها راه فنا بپیمودند.

و تنی چند از وجوه اشراف و اعیان شهر را هم به اسارت گرفته، با اسیران و ذخایر و نفایسی که به چنگ آورده بودند، به طرف قزوین رهسپار شدند و موسی پس از ختم غائلهٔ قزوین و پیش از ختم غائلهٔ طبرستان در خلافت المعتز بالله از مآل کار خود اندیشناک گشته، مبلغی خطیر از اهالی ری گرفته، به سامره رفت و مفلح ترک هم به کردار اعمال خود گرفتار و در جنگ صاحب‌الزنج به قتل رسید.

و به عقیدهٔ مؤلف قتل عام مردم قم از طرف خاقان مفلحی غیرمقرون به حقیقت بوده، مؤلف تاریخ قم در نقل این داستان راه اغراق را پیموده است؛ چه که کیفر جرم امتناع از تأدیهٔ خراج را در هیچ قانون و آیینی حتی در عصر جاهلیت و بین وحشیان آفریقا هم قتل عام پیش‌بینی نکرده‌اند و همواره بین گناه و کیفر، جرم و جزا مناسباتی مرعی بوده است، و بر فرض هم که مفلح مردی بسیار سفاک و بی‌باک و ترکان هم زیاده خون‌خوار و شرربار باشند، منتها خواهد گفت که سران شورشیان را برای تأمین نظم در شهر و عبرت دیگران به قتل برسانند و برای گوش‌مال سایرین هم کیفری از قبیل زجر و حبس و تبعید و ضربهٔ شلاق قائل شوند، ولی کشتن اکثریت بی‌گناه مسلمین؛ آن هم از طرف مسلمین، و قتل زنان و فرزندان؛ آن هم بدون هیچ‌گونه تقصیری، قابل قبول نمی‌باشد. مگر آنکه از قتل عام، کشتن همهٔ شورشیان منظور باشد که تازه همین امر هم بر خلاف موازین انسانیت است؛ چه که در هیچ غائله‌ای جز تنی چند از سران شورشیان که مسبب بروز فتنه و محرک سایرین هستند، دیگران را مقصر نمی‌توان خواند.

و اگر حقیقتاً در سال ۲۵۴ مردم قم قتل عام شده‌اند و این شهر بدون سکنه افتاده بوده است، پس هزاران محدث که تنها از میانهٔ عرب اشعری در سال ۲۵۶ و در موقع ورود محمد بن موسی المبرقع؛ یعنی دو سال بعد از این سانحه، در این شهر بوده‌اند، ازکجا آمده بوده‌اند، و نیز اگر این شهر بدون سکنه، و عمارات آن تهی از بشر و چون وادی خاموشان بوده است، انتصاب عباس غنوی به حکومت چنین بیغولهٔ بدون سکنه و جغدنشینی چه معنی دارد، و از همه گذشته، چگونه ممکن است که خلیهٔ وقت امیری را برای گوش‌مالی سران انقلاب و رفع هرج و مرج و دفع شورش و وصول خراج به شهری مأمور گرداند و او بر خشک وتر آتش زند و نکوکار و بزه‌کار را به قتل رساند و بر احدی هم ابقا نکند و شهری را به چنین سرنوشت شومی دچار سازد و علاوه بر اینکه از او در این باب تعقیب واستیضاحی هم به عمل نیاید، با نصب او به امارت لشکر او را هم تقدیر و تشویق گردانند.

بالجمله، تردیدی نیست در اینکه شهر قم پس از این سانحه در اواسط قرن سوم در نهایت عمران و آبادی بوده، جمعیت بسیاری هم داشته، مأمن سادات و آشیانهٔ طالبیین و محل استراحت مؤمنین بوده است و اتفاقاً دانشمندان بزرگی هم مانند احمد بن ادریس اشعری از صحابهٔ حضرت عسکری و احمد بن اسحاق اشعری نیز از صحابه و وکلای آن جناب و آدم بن اسحاق برادر او از صحابهٔ حضرت هادی و ابوالصدیم حسین اشعری مهتر عرب و احمد بن محمد بن عیسی همان پیشوای بافر و جاهی که شمه‌ای از حالاتش مذکور افتاد و احمد بن الیسع اشعری و احمد برقی و حسن بن خرزاد و سعد بن عبدالله و عباس بن معروف و علی بن الریان بن الصلت و محمد برادر او که از اعاظم صحابه بودند و محمد بن عبدالله ماجیلویه داماد برقی و محمد بن احمد بن جعفر العطار سابق‌الذکر و محمد بن اسحاق و محمد بن حسن الصفار و محمد بن عبدالجبار ابی‌الصهبان و محمد بن علی بن عیسی و غیر آنها که عموماً از صحابهٔ ائمه و وکلا و نواب آنها بوده، از مشایخ حدیث شمرده شده‌اند، با هزارها تن دیگری که ذکر اسامی آنها صفحاتی را لازم دارد، همه در این شهر می‌زیسته‌اند و عموماً سال ۲۵۴ را درک کرده، مانند صدهزار تن جمعیت سکنهٔ این شهر جان به سلامت به در برده‌اند.

حوادث قم

باری، پس از رفتن خاقان مزبور دیگر باره مردم قم به مرمت باروی شهر پرداخته، از هر جهت آن را از نو عمران کردند و در سال ۲۵۶ که موسی بن بوقا به اتفاق همدستان ترک خود بر المهتدی بالله، خلیفهٔ عباسی، در کاخ دارالاماره حمله‌ور گشته، به واسطهٔ اینکه یک نفر از ترک‌ها را کشته بود، او را به قتل رسانیدند که در همان سال محمد بن موسی المبرقع هم به شهر قم وارد گشت و یعقوب بن لیث صفاری هم که در سال ۲۵۳ در سیستان خروج کرده بود و آن حدود را تسخیر نموده، لشکر به خراسان کشیده، طاهریان را که از ناحیهٔ خلفای عباسی حاکم خراسان بودند، به چنگ آورده مقیداً به سیستان فرستاده، به قصد تسخیر بغداد

افتاده، در سال ۲۵۶ بر بلاد مرکزی ایران هجوم آورده بود و چند روزی را در قم به سر برده، از علما و سادات قم ملاقات‌ها نموده، با آنها مصاحباتی کرده، هر چند خواستند که او را از حرکت به طرف بغداد باز دارند، مفید نگشته، این گفته‌ها در مزاج وی مؤثر نیفتاده، پند و اندرزهای مصلحت اندیشان در ذائقهٔ او تأثیری نبخشید و به طرف بغداد کوچ داد و در نزدیکی بغداد با سپاه المعتمد بالله عباسی تماس نموده، از آنها شکست خورده، بازگشت تا در سال ۲۶۵ وفات نمود.

و بعد از او عمرو بن لیث برادر او بر سریر حکومت و سلطنت قرار گرفته، کارش بسی بالاتر گرفت و تدریجاً خیال تسخیر خوزستان و عراق عرب را در دیگ دماغ خود پخته، بدان طرف کوچ داد و با اسماعیل سامانی که بر قسمتی از لشکریان المعتضد بالله عباسی امیر بوده، برای جلوگیری از وی مأمور شده بود، جنگ‌ها کرده، بالاخره در سال ۲۸۴ در برابر وی مقهور و مغلوب گشته، به‌دست اسماعیل گرفتار و دچار آمده، او را به زندان در انداخت.

و چون عمرو طعام طلب نمود، یکی از غلامان سامانی پاره گوشتی که در دست داشت، در سطلی انداخته، آن را روی آتش قرار داده، بجوشانید تا پخته شد و موقعی که می‌خواست آن را برای عمرو بن لیث آورد، اتفاقاً سگی در رسیده، سر خود را در میان سطل (هرکاره یا یقلاوه) فرو برد تا گوشت را بلع نماید، ولی چون گوشت هنوز داغ بود، پوزهٔ سگ را سوزانید و بیچاره سگ پوزه سوخته خواست که کلهٔ خود را از میانهٔ هرکاره با شتاب بیرون آورد، حلقهٔ هرکاره بر گردن وی آویخته ماند و سگ ناتوان از سوزش پوزه و ترس جان با همان هرکاره روی به فرار نهاد. در این موقع، عمرو بن لیث به خنده درآمد و مأمور سامانی بدو گفت که اکنون چه جای خنده باشد؟ عمرو اظهار داشت خندهٔ من بر بی‌اعتباری دنیا و از این جهت بود که امروز بامداد خان سالار به نزد من شکایت آورده، می‌گفت که سیصد شتر برای حمل لوازم مطبخ ما کافی نبوده، تقاضا می‌داشت تا شتران چندی هم بر آنها بیفزاییم، و در این ساعت به چشم خود می‌بینم که سگ ناتوانی تمام لوازم طبخ و طعام مرا به گردن می‌کشد و با خود همراه می‌برد.

بالجمله، اسماعیل سامانی پس از غلبه بر صفاریان نزد خلفای عباسیان مقرب گردیده، روز به روز بر عزت و اقبالش افزوده می‌گشت تا در سال ۲۹۳ که از ناحیهٔ المکتفی بالله، خلیفهٔ عباسی، به حکومت ولایات ری و اصفهان و خراسان و سیستان و ترکستان برقرار گردید و از آن روز سلطنت سامانیان را طرح‌ریزی کرد و در سفری که از اصفهان به طرف ری کوچ می‌داد، چند روزی هم در قم به سر برده، از علما و مشایخ و سادات شهر ملاقات‌ها نموده، دربارهٔ آنها از هیچ‌گونه احسانی مضایقت نورزید و برای عمران شهر نیز دستوراتی داده، با حسن سلوک و تدبیر مالیات‌های معوقهٔ قم را هم به حیطهٔ وصول درآورده، به طرف شهر ری رهسپار گشت.

و علت مصاحبت اسماعیل سامانی با علما و دانشمندان قم از آن جهت بود که المکتفی بالله، خلیفهٔ عباسی که در سال ۲۹۵ وفات یافت، این طبقه را بسیار دوست و گرامی می‌داشت و خود را از موالی حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام می‌شمرد.

خرابی بارو

و در تاریخ قم مسطور است که در خلافت المعتزبالله عباسی به سال ۲۹۱ (احدی و تسعین و مئتین) کوتکین بن ساتکین ترکی با کاتب خود ابوالحسن احمد بن الحسن المادرانی بر بیرون شهر قم فرود آمده، باروی آن را به کلی ویران ساخت؛ به طوری که اثری هم از آن باقی نگذاشت، و مردم قم دیگر باره آن را از نو بنا نهادند. مؤلف گوید که المعتزبالله عباسی در سال ۲۵۵ به‌دست صالح وصیف به قتل رسید و در سال ۲۹۱ الی ۲۹۵ مذکور المکتفی بالله خلافت داشت و بنابراین، باید گفت که یا در تاریخ آن اشتباهی رخ داده است و یا در نام خلیفه این اشتباه پدید آمده است و بعبارة اُخری، آمدن کوتکین به قم اگر در همان سال که قید شده، صحیح باشد، در عصر خلافت المکتفی بالله بوده، اگر در خلافت المعتزبالله اتفاق افتاده، قبل از سال ۲۵۵ اتفاق افتاده است.

قتل عام

و در هر حال، پس از سانحهٔ مزبور تواریخ عمومی و خصوصی ایران برای این شهرستان تا اوایل قرن هفتم هجری سوانح و حوادثی را نشان نمی‌دهند و در این سه قرن مردم قم تا حدی بدون وبال و با فراغت بال می‌گذرانیده‌اند.

و تنها سانحه و حادثهٔ مهمی که گریبانگیر مردم این شهر گشته است، همان بروز فتنهٔ مغول و چنگیزیان است که شهر قم را هم مانند سایر شهرهای ایران لگدکوب ساخته، به سرنوشت شومی دچار گردانیده است؛ زیرا پس از نهضت چنگیز و حملات پی در پی او به خراسان و قتل عام مردم آن سامان دو قسمت از لشکریان خود را به طرف مازندران و تهران اعزام داشته. جته‌نویان مردم تهران را هم به سرنوشت دیگران مبتلا ساخته، همه را به قتل رسانیده، به عزم همدان حرکت کرد و در سر راه خود چون بلای ناگهانی بدین شهر رسیده، چون کسی با وی در مقام مقاومت و مخاصمت برنیامده، بلکه مغول را با پذیرایی شایانی سرگرم نگاه داشتند، جته نویان قصد نداشت که دربارهٔ ایشان آزاری برساند، ولی تنی چند از اهل سنت و جماعتی که در لشکر وی مشیر و مشار و مورد توجه بودند، جته نویان را بر کشتن مردم قم هم تحریص و ترغیب نموده، به جرم اینکه مردم این شهر رافضی مذهبند و سب خلفای راشدین را هم جایز بلکه لازم می‌دانند، قتل ایشان را لازم جلوه داده، مستلزم ثواب و اجر اخروی شمرده، او را مجبور ساختند تا فرمان داد که مغول در داخلهٔ شهر بریزند و هر کسی را که بیابند، به قتل برسانند.

بالجمله، مردم قم را هم بدون هیچ‌گونه خلاف و ابراز مخالفت و مقاومت و تقصیر و لغزشی به قتل رسانیده، زنان و فرزندان ایشان را هم به اسارت برداشته، به طرف همدان رهسپار گشتند و در آن سانحهٔ جگرخراش شهر قم مانند سایر شهرهای ایران منهدم گشته، مردانش مقتول و زنانش اسیر و عماراتش ویران گردید، به صورت ویرانه‌ای جغدنشین یا وادی خاموشان درآمده است.

شروع به عمران

و پس از جته نویان، یعنی از اواسط قرن هفتم هجری به بعد، تدریجاً این شهر روی به آبادی رفته، سال به سال بر عمران و ساختمان آن افزوده شده است؛ چنانچه مورخ شهیر حمدالله مستوفی در کتاب نزهة القلوب خود آنجایی که در مقام توصیف از شهر قم برآمده است، می‌نگارد که مردمش شیعهٔ اثناعشری و در نهایت متعصبند و اکثر آن شهر هم اکنون خراب است، ولی بارویش همچنان پای برجاست.

بالجمله، معلوم می‌شود که تا نیمهٔ اول قرن هشتم هجری؛ یعنی حین تألیف کتاب نزهة القلوب، هم هنوز شهر قم مخروبه و آثار مشؤوم حملهٔ مغول در آن باقی و تنها باروی آن پابرجا بوده است و پس از آن تدریجاً به تجدید ساختمان‌ها و ترمیم خرابی‌های آن پرداخته‌اند.

بناهای کهن

چنانچه جز بنای گنبد و قبهٔ مطهر فاطمهٔ معصومه که از ابنیهٔ قرن ششم هجری و از آثار سال ۵۲۹ قمری، یعنی یک قرن پیش از حملهٔ مغول، باقی مانده، در بین تمام بناهای کهن و باستانی این شهر عماراتی که مربوط به سنوات قبل از حملهٔ چنگیز باشد، وجود ندارد؛ زیرا بناهای قدیمی این شهر خیلی محدود و معدود است و عموماً هم مربوط به قرن هشتم و نهم بوده و به ندرت بنایی از قرن هفتم هجری دیده می‌شود؛ از جمله، یکی بنای گنبد علی بن جعفر مربوط به سال ۷۱۰ هجری و در قسمت شرقی خارج و متصل به شهر قم همچنین کاشی‌های نفیس و گران‌بهای آنکه از نفایس موزهٔ آستانهٔ قم محسوب می‌باشد.

و دیگری بنای گنبد شاهزاده احمد بن قاسم جنب دروازهٔ قلعهٔ قم با گچ‌بری‌های دل‌پذیر و ابتهاج‌انگیز و کتیبه‌های داخلی آنکه عموماً مربوط به سال ۷۰۸ قمری است.

و سومی، بنای گنبد امامزاده حارث بن احمد واقع در خاک‌فرج قم نیز مربوط به اوایل قرن هشتم هجری مانند دو گنبد سابق‌الذکر با کاشی‌های روی قبر که اکنون به موزهٔ مرکز انتقال داده شده است.

و چهارمی، بنای اصلی بقعهٔ شاهزاده جعفر در اراضی مزدیجان با کاشی‌های فیروزه‌ای رنگ آنکه تاریخ ۶۷۷ بر روی آن دیده می‌شود و اکنون در موزهٔ قم موجود است، و ناگفته نماند که بنای کنونی بقعه چندان قدیمی به نظر نمی‌رسد، ولی وجود این چند قطعه کاشی ما را به قدمت اصل بنا راهنمایی می‌کند.

پنجم، بنای گنبد شاهزاده ابراهیم در نزدیکی همان بقعه نیز در اراضی مزدیجان که نیز از بناهای قرن هشتم بوده، منتها تاریخ حقیقی بنای آن در دست نیست.

ششم و هفتم و هشتم، بناهای سه گنبد سبز واقعه در باغ گنبد سبز در نزدیکی بقعهٔ علی بن جعفر مربوط به اواخر قرن هشتم هجری که در کتاب انجم از گچ‌بری‌ها و کتایب آن توصیف گردید و یکی از آنها در سال ۷۹۲ و دیگری در سال ۷۶۱ بنا شده است و بنای سومی معلوم نیست.

نهم، بنای گنبد محمد بن موسی المبرقع که از بناهای قرن هشتم هجری می‌باشد.

دهم، بنای بقعهٔ امامزاده زید نیز در همان صحن که در کتیبهٔ گچ‌بری باستانی با تلألؤ سردرب آن تاریخ ۸۴۷ و نام بانی آن خوانده می‌شود.

یازدهم، بنای گنبد امامزاده ابوالعباس احمد در نزدیکی باغ گنبد سبز و علی بن جعفر که مربوط به اوایل قرن هشتم هجری است.

دوازدهم، بنای مسجد جمعه که تحقیقاً مربوط به قبل از قرن هفتم هجری است.

سیزدهم، بنای بقعهٔ چهل اختران که در سال ۹۳۵ و عصر شاه طهماسب بنا شده است.

چهاردهم، بنای بقعهٔ شاهزاده اسماعیل که از بناهای قرن هفتم و عصر هلاکوخان مغول بوده است و کاشی با نقش برجستهٔ سه سوار مغول با تاریخ ۶۶۱ که بر روی آن خوانده می‌شود و اکنون از بقعهٔ نام‌برده به موزهٔ قم آورده‌اند، سال بنای آن را می‌رساند.

بالجمله، با توجه به مجموع تواریخ نام‌برده چنین به‌دست می‌آید که اولاً ابنیهٔ باستانی و کهن این شهر اندکی از آثار قرن هفتم و بسیاری از آثار قرن هشتم و مقداری بعد از آن می‌باشد.

در ثانی، نخستین بقعه‌ای که بر روی تربت امامزادگان ساختمان شده است، همان بقعهٔ شاهزاده اسماعیل واقعه در پنج فرسنگی شهر قم و مزرعهٔ بیرقان (بیدقان یا بیدگان) است که در عصر خواجه نصیرالدین معروف و شاید هم که به دستور او ساخته شده است.

هجوم سیل

و از سوانح دیگری که در قرن سوم هجری و عصر محمد بن موسی المبرقع در این شهر به ظهور پیوست، یکی هجوم سیل بر قم و ویرانی قسمتی از ابنیهٔ مجلل و تابستانی عرب اشعری در ساحل رودخانهٔ این شهر بود.

شروع به عمران

تفصیل این مجمل آنکه عرب اشعری چون در اوایل قرن دوم هجری بدین شهر نزول نمودند، بدواً در خیمه‌هایی از موی سیاه فرود آمده، سکونت گزیدند و موقعی که کوس رحیل ایشان به جانب اصفهان به اقامت در قم مبدل گردید و در این ناحیت متمکن گشتند، چون تدریجاً جمعیت آنها رو به فزونی می‌رفت و در داخل حصار قرای آتیةالذکر هم خانه‌های بلامزاحم و متعددی که گنجایش این جمعیت را داشته باشد، موجود نبود، ناچار شدند که برای سکونت خویش منازلی از نو بنیان نهند.

و همچنین چون در داخلهٔ قرا قطعه زمینی هم که ساختمان‌های آنان را وافی باشد نیز وجود نداشت، مجبور گشتند که در اراضی مزروعی و صحراهای بدون مزاحم و واسطهٔ بین قرا قطعاتی را در نظر گرفته، هر یک به قدر وسع و متناسب با احتیاجات خویش قسمتی از اراضی را حیازت و تصرف گرفته، به ساختمان خانه در آنها بپردازند.

پیدایش شهر قم

این ساختمان‌ها با یکدیگر متفاوت بوده، رؤسای عرب قصوری زیبا و کوشک‌هایی مجلل برای خود بنا نهاده، سایر طبقات هم بر حسب قدرت و استطاعت خویش بنایی احداث کردند و طولی نکشید که فواصل بین قرای هفت‌گانهٔ آیندهٔ زیر را هم

عمارات نوبنیان اربابی و دهقانی فرا گرفته، در نتیجه، تمام آبادی‌ها به یکدیگر پیوست گشته، از اتصال قرای ممجان و قزدان و مالون و گمر و سجن و گلناران (یا جلناران) و کمیدان (یا کمندان)؛ یعنی آبادی‌های دور از هم به یکدیگر، شهر نوبنیانی مرکب از هفت کوی و محله پدید آمده، آن را قم نام نهادند، ولی تا حدود یک قرن بدین شهر رسمیت و استقلالی داده نشده بود و هنوز مسجد جامعی برای اقامهٔ نماز جمعه دارا نبوده، همچنان تابع اصفهان بود.

تاریخ استقلال قم

و در اواخر قرن دوم هجری و در خلافت هارون الرشید تدریجاً عرب اشعری سَطوت و قدرتشان در قم فزونی یافته، اتباع آنها هم کم کم روی به ازدیاد رفته، اولاد و اعقابشان هم بسیار گشته، اغلب قرا و مزارع، ضیاع و عقار اطراف قم و ساوه و کاشان و اصفهان و فراهان را تا نزدیکی همدان و ری و اصفهان حتی بلوک انار را هم مالک گردیده، زیر بار فرمان‌برداری از والیان اصفهان نمی‌رفتند و رفتن بدان شهر را هم برای پرداخت خراج و تأدیهٔ مالیات سنواتی خود دشوار می‌دیدند.

رفتن حمزه به بغداد

از این‌روی، حمزة بن الیسع بن عبدالله الاشعری که از ثروتمندان شهر قم و امیران عرب و رؤسای قم بود، به طرف بغداد هجرت نموده، خود را به دربار خلافت رسانیده، به خدمت هارون الرشید رسیده، خلیفه را از موقعیت قم و اهمیت آن و مکنت عرب اشعری آگاه گردانیده، تابع بودن قم را از اصفهان بر خلاف مصالح وقت جلوه داده، تجزیهٔ آن را از اصفهان لازم دانسته، اجرای آن را خواستار شد و درخواست نمود تا قم را کورهٔ علیحده و شهر مستقلی قرار دهد و اجازه فرماید تا در آنجا هم مسجد جامعی بنا نهاده، منبری در آن بنهند تا مردم نماز جمعه و عیدین خود را در همان‌جا به پا داشته، مجبور نباشند که برای اقامهٔ نمازهای نام‌برده به شهرهای دیگر سفر کنند، و در این صورت، خود اهالی هم هرگونه وجهی که بر آنها

واجب آید، چه از قم و چه از سایر ضیاعی که بدان تعلق گرفته است، مجموع خراج آنها را بر سبیل مساحی جدید و یا به همان تفصیلی که در دیوان خراج اصفهان مضبوط است، مستقیماً خواهند پرداخت، و هم اظهار داشت که تأدیهٔ آن را هم شخصاً تعهد و تضمین می‌نمایم.

استقلال شهر قم و تجزیهٔ آن از اصفهان

بالجمله، در سال ۱۸۹ این التماس و درخواست در پیشگاه هارون به عز قبول تلقی و در این باب احکام لازمه صادر و به والی اصفهان و عرب اشعری ابلاغ گردیده، از آن تاریخ شهر قم مستقل شناخته شده، مطابق فرمان هارون تمام قرا و مزارع ملکی عرب را هم از شهرهای اطراف تجزیه نموده، به قم افزودند و بر مجموع آنها هم خود حمزه بن الیسع اشعری را والی و صاحب اختیار ساختند و هارون دستور داد تا شخص حمزه به تجدید مساحی اراضی قم قیام نماید.

و بنا بر قولی، حمزه را مأمور مساحی و حسن بن تختاخ طالقانی را هم به حکمرانی اصفهان و قم منصوب داشته، دستور داد در تجدید مساحی با حمزه تشریک مساعی نماید.

و در تاریخ قم چنین می‌نگارد که خلیفه برای تجدید مساحت اراضی قم ذراعی را به حمزه داد که درازترین گزهای دنیا شمرده می‌شد و آن را ذراع رشیدیه می‌نامیدند و فرمود تا آن را بستان و در زیر بغل خود بنه و آن قدر که توانی، دست خود را بکش و تا آنجایی که سر انگشت تو به بدنهٔ ذراع اصابت کند، همان‌جا را علامت نه و آن را به حساب ذراع بگیر، و حمزه هم گز را گرفته، آن را چنان محکم بر زیر بغل خود بکوفت که مقداری از آن هم در زیر بغل او فرورفت و خون از جای آن روان گشت، و بدو گفتند که این چه معاملت بود که با خود روا داشتی؟ جواب داد این عمل را بدان جهت با خود روا داشتم که مصالح قوم و آسایش عشیرهٔ خود را بر مصالح شخصی خویش مقدم می‌دانستم.

بالجمله، حمزه با همان ذراع اراضی را مساحت نموده، چون آن ذراع بزرگ‌ترین و درازترین ذراع‌های مساحی بود و مساحی با آن به سود مردم منتهی می‌شد، برادر حمزه به نام سهل بن الیسع اندازهٔ آن را بر ستون سنگی مسجدی که بنا کرده بود، رسم نمود تا هماره باقی بماند و در آینده نیز با آن ذراع اراضی را مساحی کنند.

قتل عاصم در قم

و در تاریخ اصفهان چنین مسطور است که هارون در سال ۱۸۴ در مقام بر آمد که بقایای پنجاه و یک سالهٔ کشور را به حیطهٔ وصول درآورد و از این‌روی، یحیی بن عبدالرحمان کاتب خود را والی دیوان خراج ساخته، وصول بقایا را بدو حوالت فرمود، و نام‌برده در مقام مطالبهٔ بقایای سنواتی برآمده، چنان مردم را تحت فشار درآورد که همه را بیچاره گردانید و باز هم نتوانست خراج معوقه را وصول کند، و در نتیجه، هارون مجموع عمال و نویسندگان و حکام ولایات را خائن پنداشته، بسیاری از آنها را به قتل رسانیده، مردم را هم مصیبتی عظیم روی نموده، خلقی کثیر بدین سبب به هلاکت درآمدند و بالاخره هم خود هارون شخصاً مباشر وصول بقایا گشته، به قدری کار را بر مردم تنگ گرفت که از ارزاق و قوت روزانهٔ ملت هم صرف نظر ننموده، هر چه می‌یافت، به نام بقایا ضبط می‌کرد و گاو و گوسفند و درازگوش و چهارپایان اهالی را هم تصرف نموده، اسبان یام را هم که مخصوص قاصدان در منازل بین راه بود، همه را ببرد تا جایی که مردم را از دارایی منقول هیچ باقی نمانده بود.

و با این کیفیت مانده‌های تمام ولایات و ایالات وصول گردیده و تنها شهر اصفهان آن هم به واسطهٔ نرسیدن بقایای قم همچنان در بوتهٔ اجمال مانده، به تأخیر افتاده بود. و چون والیان قم بر مردم فشار می‌آوردند، ایشان هم سر به شورش برداشته، والی خود را می‌کشتند و از تأدیهٔ خراج نیز امتناع می‌ورزیدند تا جایی که تنی چند از ولات و حکام خود را به قتل رسانیده باز هم خراج خود را نپرداختند.

و این معنی موجب شد که هارون عبدالله بن کوشید را که مردی جدی، مدیر و مدبر بود، والی اصفهان گرداند و این مهم را جداً از وی خواستار گردد و چون

عبدالله بن کوشید به اصفهان آمد، برادر خود عاصم را به نیابت حکومت قم فرستاد و بدو دستور داد تا در این باب کوشش بلیغی نموده، بقایای ایشان را به حیطهٔ وصول درآورد و همه‌روزه هم از طرف خلیفه نامه یا پیغامی برای عبدالله می‌رسید که در باب وصول بقایا مسامحه ننموده، آن را از اهم امور خود بداند، ولی عبدالله با مردم قم به مدارا رفتار می‌کرد و به واسطهٔ منظور داشتن سوابق قدیمی که با عرب اشعری داشت و هم به پاس رعایت از حقوق سابقه و به جهت همشهری بودن او با اهالی قم هماره راه مودت و محبت می‌پیمود.

اما فشار پی در پی هارون ابن کوشید را بر آن داشت که در این باب بکوشد و سوابق قدیمی را زیر پای گذارد و با خشونت و سختی بقایا را به حیطهٔ وصول درآورد، و بنابراین، به برادر خود عاصم بنوشت تا با جبر و عنف مانده‌های پنجاه و یک سالهٔ قم را وصول کند و بر احدی هم رعایت ننماید.

و عاصم هم اهالی قم را بر مفاد امریه آگهی داده، بقایای پنجاه و یک سالهٔ آنها را ابتدا از تاریخ ظهور دولت خلفای عباسی؛ یعنی از سال ۱۳۲ و منتهی به سال ۱۸۴ را از ایشان مطالبه نموده، چون برای پرداخت بدهی خود حاضر نمی‌شدند، با آنها به خشونت و درشتی معامله کرده مردم را تحت فشار درآورده بود.

و مردم قم هم که به شجاعت و شهامت مشهور و چنین ناملایماتی را ندیده بودند، در دارالخراج اجتماع کرده، عاصم بن کوشید را به قتل رسانیدند، و چون خبر قتل برادر در اصفهان به عبدالله بن کوشید رسید، شخصاً به قم آمد تا قاتلین عاصم را به کیفر برساند و هر چه به چنگ آورد، به نام بقایای ایشان تصرف بگیرد، ولی قبل از ورود او به شهر قم اهالی به قرا و مزارع خود پراکنده گشته، هر یک در نقطه‌ای پنهان شده بودند.

و چون کار بدین جا رسید، هارون بر رقم حکومت عبدالله بن کوشید خط عزل کشیده، حمزه بن الیسع را به قم والی گردانیده، حسن بن تختاخ طالقانی را هم به حکومت اصفهان اعزام داشت و عبدالله بن کوشید که پس از آن همه کوشش و دادن ضایعهٔ قتل برادر خلع خود را به عنوان پاداش دید، به بغداد رفته، به خدمت هارون

شرفیاب گشته، یک‌هزار هزار درهم از خاصهٔ اموال خود به رشید ببخشید و در مقابل از وی درخواست کرد که قم را از اصفهان مجزا گرداند و هر کدام را علیحده مالی تعیین و خراجی تحدید فرماید، ولی هارون از قبول آن امتناع ورزیده، حاضر نشد که چنین شهر معظّمی را از توابعش مجزا ساخته، آن را کوچک و بدون اهمیت گرداند.

عبدالله اظهار داشت که خلیفه خود بهتر می‌دانند که اهل اصفهان به واسطهٔ مردم قم هماره معذب و مبتلا و در زحمتند و سزاوار نیست که چنان شهر بزرگی به واسطهٔ قم در معرض خرابی درآید؛ چه که اهل قم بی‌بضاعت و درویش حالند و در موقع محصول هم غلات خود را برمی‌دارند و مخفی می‌شوند و برای تأدیه خراج به هیچ‌وجه حاضر نمی‌شوند و چون عامل برای ایشان فرستاده می‌شود، ایشان به اطراف و اکناف پراکنده می‌شوند و به حکم اضطرار عمال اصفهان هم بقایای آنان را از ترس جان خود بین اربابان و مالکان اصفهان تقسیم می‌نمایند تا جایی که به واسطهٔ عجز عجزهٔ قم به طور معمول خراج مقرری ایشان هم بر خراج مردم اصفهان افزوده گشته است.

و هارون از شنیدن بیانات ابن کوشید تحت تأثیر درآمده، فرمان داد تا قم را از اصفهان تجزیه نمایند و خراج اشاعره را از جزء جمع خراج اصفهان منها سازند.

و برای جمع بین دو قول می‌توان گفت که پس از قتل عاصم بن کوشید حمزه هم به طرف بغداد رفته است و در آنجا با عبدالله بن کوشید برخورد شده، یکجا به نزد هارون رفته، این درخواست را هم هر دو از وی نموده‌اند.

نایابی آب

بالجمله، هنگامی که عرب اشعری با خدم و حشم خود در این خطه متمکن و متوقف گشتند، بر خلاف اوایل دورهٔ ساسانیان بلکه قرن نخست اسلامی هم حوزهٔ قم فاقد آب و به همان نسبت که در آن اعصار عدل نوشیروانی سکنهٔ این حصارها را هم شاداب می‌داشت و مالکین کمره و انار، خواهی نخواهی با آتش‌پرستان این

خطه هم از در شفقت و محبت معاملت می‌کردند. در موقع ورود اعراب به قم آب به‌کلی در این اراضی نایاب بود؛ زیرا نه از عدل نوشیروانی در این مرز و بوم اثری نمایان و نه آتش‌پرستان کمره و نیمور و انار هم حاضر بودند که با نژاد عرب؛ یعنی کسانی که خود را فاتح ایران و واژگون سازندهٔ بیرق مجد و عظمت ساسانیان دانسته، با زردشتیان هم با اخذ جزیه به نحو تحت‌الحمایگی معاملت می‌کردند، مساعدت نموده، بدان‌ها آب دهند.

و مخصوصاً در هنگامی که شنیدند احوص، امیر عرب، به‌دست غلامان خود در ظرف یک شب کلیهٔ خدایان حصاران و بزرگان آتش‌پرستان و رؤسای زردشتیان را سربریده، بر سراسر این خطه استیلا جسته است، به هیچ‌وجه راضی نمی‌شدند که با اینان به رفق و مدارا مماشات کنند.

از این جهت، جلگهٔ با وسعت و قابلیتی که در دورهٔ خسروپرویز دارای همه‌گونه زراعت و واجد همه‌قسم باغ‌های شاداب بوده، زعفران‌کاری در آن معمول و زعفرانش هم بهترین زعفران‌های ایران شمرده شده، در عطر و رنگ بی‌نظیر شناخته می‌شد، در عصر عرب فاقد انواع زراعات گشته، جز جو که فقط از آب فروردین و موقع فراوانی آن استفاده می‌کند و زیره که اصولاً به آب نیازی ندارد، زراعت دیگری نداشت، و مردمش برای رفع نیازمندی‌های شخصی و حتی مشروب ساختن حیوانات خود نیز در مضیقه افتاده، حق مشروع آنها را هم نمی‌دادند و گاه نیازمندی به آب هم مالکین کمره و انار به‌کلی جلو رودخانه را مسدود نموده، ذره‌ای را هم برای مردم قم آزاد نمی‌گذاشتند و هر زمان هم که قوت و قدرت آنها روی به نقصان می‌رفت و برعکس، مالکین قم صاحب شوکت و عظمت می‌شدند، جلو تمامی نهرهای منشعبه از رودخانه را بسته، سدهای وسط رودخانه را هم در هم می‌شکافتند و تمام آب را به طرف قم روان می‌ساختند.

و بالجمله، آب را کسانی می‌بردند که قوت و قدرت داشتند و این آب هم مانند سایر مواد حیاتی حق مشروع زورمندان در هر عصر تلقی می‌شد و اشخاص فاقد نیرو و نفوذ از نیل به این استفاده هم محروم بودند.

احداث قنوات

از این جهت، عرب اشعری هم در اندیشهٔ ازدیاد آب افتاده، مطابق احتیاجات خود در مقام تأمین این مادهٔ حیاتی برآمده. چون آب رودخانه نیازمندی‌های ایشان را مرتفع نمی‌ساخت، ناچار شدند که بیست رشته قنات هم به منظور تأمین احتیاجات خود برای این شهر احداث کنند، ولی باید معلوم باشد که اقدام آنها به حفر قنات در اواسط و اواخر قرن دوم هجری اتفاق افتاده و از ناحیهٔ فرزندان عبدالله و احوص بلکه فرزندزادگان ایشان بوده است.

در صورتی که در اوایل قرن مزبور به شرحی که بعداً نگاشته خواهد شد، پدران ایشان از آب رودخانه هم حد اکمل استفاده را کرده، حق خود را از آن هم استیفا نموده بودند. منتها چون این آب را هم برای تأمین احتیاجات خود وافی نمی‌دیدند، به حفر قنوات نیز پرداخته، آب آنها را هم در رودخانه انداخته، در نقطه‌ای که اکنون به چاله هفته معروف است، انهاری از رودخانه منشعب ساخته، نه دهم آب را برای مشروب ساختن مزارع اطراف شهر تخصیص و فقط یک دهم آن را در نهر تنه پایین انداخته، برای مصرف خود شهر اختصاص بخشیدند و به منظور بهره‌مندی عمومی و مشروب شدن باغچهٔ خانه‌ها و حمام‌ها و آب انبارها و برکه‌ها و چاه‌ها و آشامیدن حیوانات آن را مباح گردانیدند و بر گرد شهر هم باغ‌های چندی احداث نموده، بستان‌های زیادی فراگرفتند.

خرابی قنوات

باری، این قنوات که به نام همان اعراب و به اسم احداث کنندهٔ آنها نامیده می‌شد، تدریجاً روی به خرابی و ویرانی رفته، آب آنها هم رو به نقصان می‌رفت و بارندگی پی در پی بهاری هم با بی‌فکری و بی‌حسی نژاد عرب توأم گردیده، طولی نکشید که اغلب حلقه‌های چاه‌ها فروریخته، چون به تنقیه و مرمت آنها اقدام نمی‌شد، کم کم آب در این ناحیت چون اکسیر نایاب گشته، یک رشته حوادث و سوانحی هم که در قرن دوم و سوم هجری یکی پس از دیگری به شرح گذشته در این شهر به وقوع

پیوست، از شورش و انقلاب و سرکوبی و قتل و غارت، مزید بر علت‌های پیشین گردیده، این شهر را به طرف نیستی و اضمحلال سوق می‌داد.

تنقیهٔ قنوات

تا آنکه در اواخر قرن سوم هجری احمد بن علی مرو رودی عامل قم گردید و حس دین‌داری و نوع‌پروری این حاکم را بر آن داشت که مردم تشنهٔ این شهر را سیراب و اراضی لم‌یزرع اطراف آن را مزروع و شاداب گرداند و برای تأمین این نظریه سهل‌ترین طرق را تنقیهٔ قنوات بایر این شهر دانسته، مقنیان به قنائی قنات‌ها گماشته، مالی فراوان بر سر این کار شخصاً ایثار کرده، مبلغ بسیاری هم از این و آنچه با فشار و چه از روی اختیار تحصیل نموده، برای حفر آبار به مصرف رسانیده، دیگر باره آبی فراوان به طرف شهر روان ساخته، آب را تا میان بازار جریان داد و تا نام‌برده در این شهر می‌زیست، قنوات هم دایر و نهرها هم جاری و پر آب بود، ولی چون احمد از حکومت قم خلع و از این شهر بیرون رفت، دیگر باره تدریجاً قنات‌ها روی به خرابی رفته، آب‌های آنها از جریان باز ایستاد و حتی می‌نویسند که به طوری آب نایاب شد که به اندازهٔ سیراب شدن گنجشکی هم وجود نداشت و مردم از هر جهت به زحمت و عسرت افتادند.

و بدین حال باقی بود تا اواسط قرن چهارم هجری یعنی در سلطنت مؤیدالدوله آل بویه که وزیر شهیر کافِی الکُفات اسماعیل، معروف به صاحب بن عباد، در شمار سایر خیرات و برکاتی که از وجود وی به معرض بروز و ظهور می‌رسید و ضمن کمک‌های فراوانی که دربارهٔ سادات و دانشمندان این شهر اعمال می‌نمود، اندیشهٔ تأمین آب قم هم بنا به پیشنهاد عامل قم ابوالعباس احمد بن علی منشادی در مغز وی رسوخ یافته، عامل مزبور را مأمور اجرای این کار ساخته دستور داد تا نسبت به تنقیهٔ قنات‌های بایرهٔ قم جداً بکوشد و آب شهر را تأمین گرداند.

و نام‌برده هم به کار قنایی پرداخته، وجوهی زیاد از خاصهٔ اموال ابن عباد بر سر این کار به مصرف رسانیده، سه رشته از مهم‌ترین قنات‌های بایرهٔ این شهر را دایر ساخته، آب آنها را به داخلهٔ شهر برای استفادهٔ عمومی اختصاص بخشیده، این آب همیشه در کوچه‌ها و محلات شهر جریان داشت.

و پس از قرن چهارم هم این شهر گاهی پر آب و موقعی کم آب، و قنواتش زمانی دایر و عصری هم بایر بوده است.

رودخانهٔ قم

بالجمله، به‌دست آمد که به تنقیه و دایر ساختن آبار بایره و احداث این قنوات بیست‌گانه که عموماً به نام عرب‌ها معروف و به اسم بانی آن نامیده می‌شدند و برخی هم تاکنون به همان اسامی پیشین باقی هستند، عموماً پس از آن بود که اشعریین هم حقوق حقهٔ خود را از آب رودخانه نیز استیفا کرده بودند و در عین حال، خود را به تأمین آب بیشتری نیز نیازمند می‌دیدند تا احتیاجات روزافزون ایشان را برطرف و شهر نوبنیان اسلامی قم را هم کاملاً مشروب گرداند.

سهم مردم قم از رودخانه

و اکنون نکتهٔ مهم و جالب توجه این است که وضع رودخانهٔ قم را تشریح نموده و از نظر تاریخی کیفیت استفادهٔ قرای کمره و انار و قم را هم از آب آن به طریق الأقدم فالأقدم تعیین و توضیح دهد.

مسلم است که در موقع نزول عرب به قم زراعت قم به واسطهٔ کم آبی محدود بوده، منحصراً جو و زیره و قرطم که جز به آب بهاری نیاز ندارد و یا اصولاً آب نمی‌طلبد، زراعت دیگری نداشته، مردم قم از کشت سبزیجات و خیار و خربزه و غیر آن هم محروم بودند؛ چه که در اواخر فروردین مردم کمره و اهالی انار آب را به نهرهای خود می‌بستند و ذره‌ای هم برای قم منظور نمی‌داشتند.

مبدأ و مصب

و رودخانهٔ قم که از کوه زرد بختیاری سرچشمه گرفته، از جلگه‌های مختلفهٔ گلپایگان و کمره و انار گذشته، از میان شهر قم به طرف قمرود روان گشته، در پل دلاک با رود شور ساوه توأم گردیده، به کویر مسیله می‌ریخت، جز در موقع پر آبی زمستان و بهار

که سیل بنیان‌کن آن همه‌چیز مردم را در خطر می‌انداخت، سود دیگری برای مردم این شهر در بر نداشت.

رفتار اعراب

و چون عرب اشعری در این ناحیت متمکن و متوقف گشته، وضع سابق قم را با دارا بودن آب و انواع زراعات و باغات و زعفران‌کاری فراوان و زعفران بی‌نظیر در عصر نوشیروان بلکه تا دورهٔ خسرو با چگونگی آن در زمان خود که فاقد آب و انواع زراعات بودند، مقایسه نموده، تحمل این زور و فشار را برای خود با داشتن قدرت و قوت ننگ تشخیص داده، جمعی از رؤسای خویش را به طرف انار و کمره اعزام داشتند تا شاید از در صلح و صفا به استیفای حق خود موفق گردند.

و نام‌بردگان چون به حصار غاصبین رسیدند، با کمال ملایمت و ملاطفت با بزرگان ایشان به گفت‌وشنود پرداخته، بالنتیجه، یکی از دو اصل زیر را جداً پیشنهاد و رد و قبول هر یک از آنها را به میل آنها واگذاشته، اجرای یکی از آن دو را خواستار شدند:

نخست آنکه با ایشان به مساوات و عدالت مشی کنند و نیمی از آب رودخانه را برای قم آزاد گذارند و نیمی هم برای خود ببرند؛

دوم آنکه اگر به عدالت رفتار نمی‌کنند و در تابستان آبی برای آنها آزاد نمی‌گذارند، از آمدن سیل زمستانی هم به جانب قم جلوگیری نمایند تا همان‌طوری که از سود آن در تابستان محرومند، از خطرات آن هم در زمستان و بهار ایمن باشند.

و قبول یکی از این دو پیشنهاد اگرچه در صورت اختیاری و به نظریهٔ آنها محول شده بود، ولی در باطن چون جلوگیری از سیل که امر دوم می‌باشد، غیر عملی به نظر می‌رسد، قبول پیشنهاد اولیه را حتمی و الزام می‌دارد، و هرچند که عرب برای جلب موافقت آنها کوشیدند، مؤثر نیفتاد و بزرگان کمره و انار که از نیرو و شجاعت عرب بی‌اطلاع و از مهارت شگفت‌انگیز آنها در تیراندازی بی‌سابقه بودند، از قبول درخواست عرب سر باز زدند و آنها را به حال خود باقی گذاشته، به طرف کوشک‌ها و قلعه‌های خود بگریختند.

استیفای حق

ولی عرب که با بی‌اعتنایی آتش‌پرستان مواجه گشته، حال را بدین منوال دیدار کرده، از جلب موافقت دوستانه و سازش ایشان هم با خود ناامید گشتند، برای مبارزه با آنان مجهز گردیده، خود را بیاراستند و در میانهٔ رودخانه به راه افتاده، هر کجا سدی دیدند، بشکافتند و مجموع آب زاینده‌رود قم را به طرف قم روان ساخته، نهرهای ایشان را هم ویران گردانیدند.

عمران قم

و در شهر قم به احداث باغ‌ها و بستان‌ها و کشت انواع سبزیجات پرداخته، در مقابل باغات کمره و انار را هم خشک و زراعتشان را هم ضایع ساختند و هر موقع هم که ایشان دست در می‌آوردند تا از جریان آب جلوگیری نمایند، عرب‌ها با ایشان به نبرد برمی‌خواستند و بالنتیجه، مردم کمره و انار از بطش ایشان عاجز و ناتوان گردیده، برای دفع ایشان هم حیلتی نیندیشیده، عاقبت حاضر شدند که از در صلح و صفا با ایشان پیش آمده، با آنها به مساوات رفتار نمایند.

تقسیم آب

از این‌رو، نمایندگانی به شهر فرستاده، خود را فرمان بردار و مطیع اراده و تسلیم بر حکم ایشان جلوه داده، برای ایشان پیغام فرستادند که ما حق شما را محترم می‌شماریم و به عدالت با شما رفتار می‌داریم و شما هم راضی نشوید که ما را از هستی ساقط گردانید، و بالاخره، پس از رسیدگی و تشخیص بر اینکه زمین‌های کمره و انار شنزار و در هر پنج روزی یک بار ناچار باید مشروب گردد و اراضی قم خاک خالص است و در هر ده روزی یک بار آب دادن آن را کفایت می‌نماید، چنین تراضی و توافق، صلح و اصطلاح کردند که دو دانگ از آب رودخانه به قم مخصوص و چهار دانگ آن متعلق به کمره و انار باشد و در پنج روزهٔ آخر و اول هر ماه؛ یعنی از بیست و ششم تا پنجم، جمعاً ده روز جلو مجموع نهرهای منشعبه از رودخانه را ببندند و تمامی آب را

به طرف شهر سرازیر نمایند و بیست روز از ششم تا بیست و چهارم هر ماه را هم مالکین بالا جلو رودخانه را سد بسته، تمامی آب را در نهرهای خود بیندازند.

و این تقسیم تا مدت زمانی به رسمیت شناخته می‌شد، ولی از ناحیت پادشاهان آل بویه با توجه به اهمیت روزافزون و جمعیت قم وزیر شهیر استاد ابن العمید و همچنین صاحب بن عباد طرز تقسیم را به سود مردم قم تغییر داده، یک شبانه روز هم برای مصرف بین راه از سهم آنان کاسته، به سهم اینان پیوستند و با صدور فرمان شاهانه این تقسیم را هم تحکیم و تنفیذ و اجرا نمودند.

جلوگیری از آب رود

و این رسم همچنان پابرجا و از جانبین لازم الرعایة و استوار باقی بود تا در بروز فتنهٔ مغول و حملهٔ چنگیزخان بر ایران که دیگر باره مردم کمره و انار این رسم باستانی را بر هم زده، جلو رودخانه را به‌کلی سد بسته، از آمدن آب به طرف شهر جلوگیری کردند و این جلوگیری هم تا حدی بی‌اساس نبود؛ چه که جته نویان مردم قم را به سرنوشت شوم اهالی دیگر بلاد مبتلا ساخته، به قتل عام آنها فرمان داده، و زنان و فرزندان ایشان را هم به اسارت با خود بیرون برده، سراسر شهر را تهی از بشر جان‌دار و خانه‌ها را خالی از سکنه و اراضی را هم لم‌یزرع انداخته، اصولاً صاحب حقی نبود تا حق خود را استیفا نماید و اگر هم از آمدن آب جلوگیری نمی‌شد، البته این آب گران‌بها به طرف مسیله روان گشته، به هدر می‌رفت.

تجدید رسم کهن

و این وضعیت هم تا مدتی بر قرار بود، اما سلطان اولجایتو، شاه محمد خدابنده، نخستین پادشاه شیعی مذهب دودمان مغول بنا به اشارهٔ سید جلیل سید تاج‌الدین آوه‌ای شاگرد علامه حلی که در دربار وی سمت وزارت و ندامت داشت، دیگر باره این تقسیم را عملی و این رسم کهن را تجدید و پابرجا گردانیده، شهر قم را از نو شاداب ساخته، بدان زیب و زینت بخشیده، از نو آباد ساخت.

آب رودخانه در عهد صفویه

و در عصر پادشاهان صفویه هم همین رویه در تقسیم آب رودخانه بین مالکین کمره با اهالی قم مُجرا و با اندک تفاوتی آن هم به سود مردم قم پابرجا بوده، معتبر شناخته می‌شد و به طور مسلم، از ناحیت سرسلسلهٔ سلاطین نام‌برده؛ یعنی شاه اسماعیل، و همچنین فرزندش شاه طهماسب و فرزندزادگان ایشان، شاه عباس ثانی و شاه سلیمان، را هم که نسبت به عمران این شهر عنایت خاصی بوده، هرکدام به نوبهٔ خود دربارهٔ توسعه و تکمیل ابنیهٔ آستانه کوشیده، آثار خیریهٔ چندی هم از خود به یادگار باقی گذارده‌اند. در راه تأمین آسایش همگانی مردم این شهر هم از نظر تهیهٔ آب قم نیز قدم‌های بلندی برداشته، ضمن تنقیه قنوات بایره در جریان تقسیم آب رودخانه هم تجدید نظری به عمل آورده، طرز توزیع زمانی آن را هم از کیفیت ده و پنج به وضع پنج و شش کنونی تغییر داده، یکی پس از دیگری این تقسیم را هم تنفیذ و تحکیم فرمودند.

گل‌کاری در قم

و مخصوصاً در عهد سلطنت شاه صفی و فرزندش، شاه عباس ثانی، هم‌چنانکه اغلب سیاحین خارجی هم در سیاحتنامه‌های خود متعرضند، در سراسر محوطهٔ ابنیهٔ تابعهٔ آستانه از مدرسهٔ فیضیه و شادقلی و عمارت بست (دارالشفای بعدی) که هر سه در امتداد صحن شاه اسماعیلی از جنوب به شمال قرار داشتند، گل‌کاری‌های جالب توجهی می‌کرده‌اند و به طوری که نوشته‌اند، باغچه‌های عمارات نام‌برده به انواع سبزه‌ها و ریاحین و اقسام گل‌ها و لاله‌ها مزین بوده است. و چون عمل گل‌کاری و ایجاد گل‌خانه و استخدام گل‌کار اصولاً در این کشور و در آن عصر چندان معمول و متداول نبوده، شاید در کمتر نقطه‌ای چنین گل‌کاری مرتب و خرم و شادابی وجود داشته است، البته امر بدیعی بوده است که نظر سیاحان اروپایی را به خود جلب می‌کرده. می‌توان گفت تنها چیزی که آنها را بر تعریف و تمجید از آن واداشته است، همان تازگی قضیه و بدیع بودن این امر بوده. می‌توان

استنباط کرد بر اینکه این گل‌کاری با یاس‌های زرد و سفید پرعطر از هر جهت نشاط‌انگیز و فرح‌بخش و در ایران هم یک امر بدیع و بدین لحاظ هم چندان شایان توجه بوده است که شخصی چون تاورنیهٔ سیاح در اطراف آن قلم‌فرسایی کرده است وگرنه تعریف از گل و ریاحین معنی ندارد.

بالجمله، در شهری که آب نایاب باشد، چگونه ممکن است که آب را برای گل‌کاری یا به منظور تربیت گل صرف کنند؟! و ایجاد چنان گلستانی پرعرض و طول و خرم و شاداب در قم نیز حاکی از فراوانی آب و افزون‌بودن آن از احتیاجات عمومی می‌باشد. نیز می‌نویسند که در میان صحن چهارم (صحن عتیق) حوضی است که پیوسته آب از فواره‌های آن می‌جوشد و از سنگ‌های اطراف حوض در نهری می‌ریزد که تمام بناهای مسجد آستانه و گل و گل‌کاری‌های آن را مشروب می‌گرداند.

در سیاحتنامهٔ خطی ساورتقی، از وزرای عصر صفویه، در تمجید از قم در جایی، از باغات سرسبز و شاداب ساحلی تعریف کرده، از یک رشته اشجار بیدی که در امتداد یکدیگر در جنبین نهرها وجود داشته‌اند، تمجید نموده. در جای دیگر، از عمارت مسکونی خود در قم توصیف نموده، چنین می‌نویسد که در اینجا از مناظر زیبای گل‌ها و ریاحین بهره‌مند می‌شوم. این عمارت بی‌نهایت مجلل و باشکوه و فوقانی آن بسیار باشکوه و خوش منظره می‌باشد و مناظر باغات با طراوت در دور و نزدیک هم بر صفای آن افزوده، فواره‌های آب از میان و اطراف حوض چون ستونی از بلور که به پا داشته باشند، در حال صعود به نظر می‌رسد و سقوط قطرات آب با رنگ‌های مخصوص در برابر اشعهٔ آفتاب خودنمایی و تجلی مخصوصی نموده، دلربایی خاصی به خود گرفته، گلدان‌های اطرف حوض با گل‌های رنگارنگ آن توأم با اشجار بید و شمشاد و سرو و کاج که در میان باغچه‌هاست، طراوت غیر قابل وصفی به حیاط بخشیده است. از مجموع سیاحتنامه و تذکره‌های خصوصی به‌خوبی به‌دست می‌آید که در عصر صفویه در این شهر آب بسیار فراوان بوده است که در این‌گونه گل‌کاری‌ها به مصرف می‌رسیده است.

آب قم در عهد افغان

اما در دورهٔ حکومت افغان، پس از استیلای ایشان بر اصفهان و اشغال قسمتی از ایران به عللی که تدریجاً قلمی خواهد شد، چون اهالی شهر حتی از ادامهٔ حیات و زندگانی خویش هم مأیوس گشته، مرگ را برای خود حتمی می‌دیدند، احدی هم در اندیشهٔ تأمین این مادهٔ حیاتی نبوده، قنات‌ها تدریجاً روی به خرابی رفته، مالکین بلوک انار هم از موقعیت استفاده کرده، در میانهٔ زاینده‌رود صدها سد بسته، مجموع آب رودخانه را به مزارع خود بردند و کار به جایی رسید که حتی برای آشامیدن اهالی هم آب در این شهر نایاب گشت و مردم قم بیش از همه‌وقت، از جهت نداشتن آب برای شست‌وشو و حمام‌ها و خانه‌ها، در مضیقه افتاده، تحت فشار درآمدند.

اوضاع عمومی قم

تفصیل مجمل آنکه شهر قم از لحاظ سوق الجیشی حائز اهمیت بوده، به واسطهٔ شوارع و خطوطی که دارا می‌باشد، چهار سوق ایران به شمار می‌آمد.

و مخصوصاً در زمان حکومت افغانیان هم این شهر چون در آخرین منطقهٔ نفوذ محمود و اشرف افغان قرار داشت و به منزلهٔ مرزکشور اشغال شده از ناحیهٔ ایشان شمرده می‌شد، بیشتر مورد توجه ایشان بود.

و بالاخص چون شاه طهماسب فرزند شاه سلطان حسین یعنی یگانه دشمن قوی پنجه و رقیب ایشان هم در قزوین و ری به تجهیز لشکر برای استخلاص کشور و نجات پدر و مادر و خواهر از شر اجانب مشغول و تنها مسیر او هم برای حمله به افغانیان از راه قم بود؛ چه که طهماسب میرزا ولیعهد ایران بود و پس از شکست ایرانیان در برابر افغان و پیش از آنکه حلقهٔ محاصرهٔ اصفهان تنگ گردد، نام‌برده به دستور پدر شبانه از شهر بیرون رفته، به عزم اینکه لشکری گرد آورد و به کمک پدر بشتابد و از عقب سر بر افغانیان مهاجم بتازد و اصفهان را از محاصره برهاند، با شتاب هرچه بیشتر خود را به قزوین رسانیده، جداً به کار

پرداخت، ولی پیش از آنکه به انجام مقصود موفق گردد، خبر تسلیم پدر و خلع وی را از سلطنت و ورود افغانیان را به اصفهان شنیده، فسخ عزیمت نموده، قزوین را پایتخت قرار داده، تاج شاهی بر سرگذاشته، بر قسمتی از خاک ایران هم سلطنت یافت.

و برای تحکیم کار خویش با فتحعلی خان قاجار هم بست‌وبندی محکم نموده، ایل قاجار هم به تبعیت وی درآمده، به حمایت او قیام کرده، شهر ری را که آخرین منطقهٔ نفوذ وی و به منزلهٔ مرز در کشور او تلقی می‌شد، تسخیر نموده، برای حمله به خراسان و کشورگشایی مجهز گردید که اکنون از ذکرش خودداری می‌شود.

قتل نفوس

و در نبردهایی که بین افغانیان با سپاه شاه طهماسب صفوی در حدود ری و سمنان روی نمود، بدین شهر بیش از سایر بلدان آسیب و زیان برسید؛ زیرا اولاً، جمع کثیری از مردم قم را پیکر خان افغان حکمران قم چه با الزام و اکراه و از نظر سیاسی به خدمت سربازی درآورده بود تا از خیانت اهالی محفوظ مانده، از حمایت و پشتیبانی توده بی‌بهره نماند و بسیاری هم از روی رضا و اختیار و یا از نظر ترس و اضطرار و یا به طمع درهم و دینار و به توهم اینکه افغانیان در این جنگ هم مانند جنگ اصفهان فاتح خواهند بود، به منظور به چنگ آوردن غنایم بسیار، داوطلبانه به خدمت ایشان کمر بسته بودند و در موقع اعزام دسته‌جات به میدان، خواهی نخواهی این جمعیت را سپر بلای خود گردانیده، هماره در مقدمهٔ سپاه خویش می‌راندند و در تصادمات خونین هم بیشتر این جمعیت به خاک هلاک در افتادند و جانشان در راه شهوت‌رانی افغانیان ایثار گشت، و ای کاش دربارهٔ مردم قم به همین اندازه هم اکتفا می‌شد و به جای دادن این تلفات از آنها قدردانی می‌گردید و یا لااقل از تعرض بعدی مصون می‌ماندند، ولی خیر.

غارت منهزمین

لشکر شکست‌خورده و منهزم افغان هم‌گاه مراجعت از ری و بازگشت به اصفهان در سر راه خود قدم‌رنجه داشته، به قم درآمدند و بلافاصله هم دست به نهب و غارت گشوده، هر چه می‌یافتند، می‌بردند و حتی از نفایس آستانه هم چشم نپوشیده، اگر چیزی به‌دست آوردند، البته به یغما بردند و اگر هم نفایس را چنانچه در موقع بروز انقلابات معمول است، قبل از پیدایش یغماگران از دسترس ایشان دور و از انظار افغان مستور داشتند، باز هم به زیان آستانه و به سود مراقب مسئول آنها از بین رفت و این بدنامی برای افغانیان تا ابد باقی ماند. می‌نویسند که قطعات طلای دانه نشان مشبک و دارای کنده‌کاری‌های زیبایی هم که بر روی صندوق فولادین مزار شاه عباس ثانی با میخ‌های طلاکوبیده شده، بسیار نفیس و گران‌بها بود، منهزمین با دقت کامل یکایک را کنده‌اند و همراه خود به افغان برده‌اند.

بالجمله، به طور مسلم در این هنگام هم شهر قم نیز دچار آفت گشته، هستی نمایان مردم هم تا حدی در زیر دست و پای سپاه هزیمت یافته، افغان از بین رفته، فدای مطامع پست ایشان گشته است و در نتیجه، کسبه هم دست ازکار و پیشهٔ خود کشیده، دهقانان و کشاورزان هم به واسطهٔ نرسیدن آب ازکار زراعت و فلاحت باز مانده، تجار سرمایه‌دار هم جلای وطن اختیار نموده، با عائلهٔ خود از این شهر پر خطر دور شده، بسیاری از مردم هم به دهات دور و یا نزدیک پناهنده گردیده، شهری تهی از سکنه باقی مانده بود.

سلوک افشار

تازه نادرشاه افشار سپهبد قشون ایران هم که در تعقیب منهزمین بدین شهر درآمد، چنانچه در این‌گونه مواقع معمول است، جمعی را به اتهام هم‌دستی و معاونت با افغانیان و یا دادن مکان و نان به ایشان تحت شکنجه و فشار در آورده، تنی چند به قتل و عده‌ای هم را به حبس و جمعی را هم به زجر و تبعید کیفر بخشیده، گروهی از دزدان و ولگردان هم که همواره در پی بازار آشفته می‌گردند، در این موقع به کار

دزدی و چپاولگری خود پرداخته، مفسده جویان مغرض هم روی اغراضی که با این و آن داشتند، اعیان و اشراف شهر را به جرم معاضدت با افغانیان در پیشگاه امیران متهم ساخته، البته این تهمت هم برای محو یک خانواده کافی بود و در نتیجه، شهری را به طرف فنا و اضمحلال سوق داده، خانمان‌هایی را برانداخت.

سلوک قاجار

و هنوز این دردها بهبودی نیافته این جراحات ملتئم نشده، پارگی‌ها به وصله نرسیده بود که داستان رحلت پادشاه عادل کریم خان زند و نهضت آقا محمدخان قاجار بر علیه لطفعلی خان زند پیش آمد کرده، بدبختانه باز هم شهر قم در مسیر سپاه قاجار قرار گرفته، دیگر باره بخت اهالی آن واژگون گشته، از نو تحت شکنجه و عذاب درآمدند.

علی اللهیان قمرود

چه که آقا محمدخان قاجار چون به شهر نزدیک شد، به اشارهٔ حکمران زندیه درب دروازه‌های قم را بر روی ایشان بسته، او را به شهر راه ندادند و نام‌برده از آنجایی که درها را بسته و باروی شهر را استوار و غیر قابل نفوذ دید، در اراضی کمیدان در نزدیکی شهر فرود آمده، سرا پرده‌ها راست کرده، قریب یک ماه شهر را محاصره نموده، بدینسان بگذرانید. ولی چون طول مدت محاصره او را ملول ساخته، ادامهٔ آن با شتابی که نام‌برده برای حرکت به طرف فارس داشت، وفق نمی‌داد، تدبیری به کار برده، با دربانان و مستحفظین دروازهٔ ری طرح دوستی محرمانه ریخته، با ایشان در خفا راه یافته، این جمعیت را که عموماً از طایفهٔ علی اللهیان قمرود بودند، رام نموده، رئیس ایشان را شبانه احضار کرده، بالنتیجه، بدو جایزه و انعام بخشیده نیز وعده داد که اگر درب دروازه را شبانه بر روی ایشان بگشاید، تمامت قرا و اراضی و جنگل مسیله و قمرود و سیاه کوه را برای همیشه در تیول این طایفه قرار دهد و از احشام و اغنام ایشان هم باج نستاند.

و پس از آنکه بر طبق این معاهده فرمان کتبی هم صدور یافت، نام‌برده پیشنهاد کرد که گشودن دروازه بدین وضع نشاید و امیر قاجار می‌باید که بامداد کوس رحیل بکوبد و با سپاه خویش راه مراجعت در پیش بگیرد و در طریق ری تا پل دلاک براند و چون آوازهٔ بازگشت محاصرین بین مردم درافتد، همه آسوده خاطر در پی کار خود روند و ما هم درب دروازه را گشاده گذاریم و امیر هم دیگر باره بدون صدا و هیاهو به طرف شهر بازگشته، شبانه بدون مزاحمت و مقاومت احدی به شهر درآمده، بر زندیه در ارک شبیخون زده، بر مرکب اقبال سوار آید.

و آقا محمدخان قاجار این تدبیر را پسندیده، علی الطلوع کوس رحیل کوفته، به طرف ری حرکت کرده، در پل دلاک فرود آمد و پس از رفع خستگی و کوفتگی راه، دیگر باره فرمان حرکت داده، دستور فرمود تا تمامی لشکریان بر روی سم ستوران و نعل اسبان خود نمد پیچیده، به سرعت برانند، و چنان شد که مقارن طلوع صبح در پشت دروازهٔ شهر رسیده، بدون کوچک‌ترین هیاهو و جنجال مانند سیل مهیبی به شهر ریخته، عمارت ارک را محاصره کردند، ولی چه سود که حکمران زندیه در آن ساعت بیدار بوده، در همان تاریکی روی به فرار نهاده، خود را از چنگال مرگ رهانیده، بیچاره سپاهیان وی به دام افتادند، به کیفر رسیدند و مردم بی‌گناه قم نیز به سرنوشت مشؤوم دورهٔ افغانیان دچار گردیده، در این موقع نیز جمعی را مقتول و کثیری را محبوس و عده‌ای را تبعید و بسیاری را هم زجر داده، اغلب اهالی گرفتار آمدند.

باز هم بی‌آبی

بالجمله، این رشته سوانح پی در پی که مردم را حتی از ادامهٔ حیات هم نومید ساخته بود، قهراً از اندیشهٔ تأمین آب بیرون برده بود و قنات‌ها روی به خرابی رفته، آب رودخانه را هم که حق مشروع ایشان بود، فراموش ساختند.

و اهالی انار هم از موقعیت گرفتاری و تیره‌بختی و سیه‌روزی مردم قم به سود خود استفاده کرده، دیگر باره به جای اعمال هم‌دردی و ابراز کمک و مساعدت،

آب رودخانه را هم بر روی ایشان فرو بسته، این مادهٔ حیاتی را هم از آنها بازگرفته، بدین اندازه هم اکتفا ننموده، مالکین و ثروتمندان نیمور از زیر قریهٔ نیمور تا سه فرسنگی قم هم در جنبین رودخانه از نو دهات و مزارع متعددی احداث کرده، برای هر یک نهر جداگانه‌ای از رودخانه گرفته، آنها را از آب مالامال ساخته، این مزارع را آبادو شهر را به طرف خرابی بیشتری کشانیده، کلیهٔ باغاتش را از بین برده، تمامت اشجارش را خشک کردند و به طورکلی، عمل کشاورزی از این شهر رخت بر بسته، دود از صحرا و مزارع اطراف آن برمی‌خواست.

آخرین تقسیم

و مالکین قم پس از آن کمر راست نکرده، به استیفای حق خود موفق نشدند و مالکیت ظل السلطان حاکم مقتدر اصفهان و داماد ناصرالدین شاه هم در نیمور آخرین روزنه امید ایشان را به یأس مبدل گردانید، ولی از آنجایی که در ناامیدی بسی امید است، در سال ۱۲۶۳ که ناصرالدین شاه به قم مشرف و در عمارت شاهی متصل به صحن (در مدرسهٔ فیضیه) نزول فرموده، امیرکبیر، میرزا تقی خان، وزیر با تدبیر او هم در فوقانی شاه نشین (کتابخانهٔ فعلی مدرسهٔ فیضیه) توقف نموده، در روز جمعه‌ای که برای ملاقات از حجج اسلام وقت تعیین و کلیهٔ مشایخ علمای قم در شاه‌نشین در حضور پادشاه مجتمع بودند، متفقاً توجه شاهانه را به وضع رقت‌بار اهالی قم در اثر بی‌آبی معطوف داشته، تأمین آب این شهر را از وی درخواست کردند.

و ناصرالدین شاه بلافاصله امر تنقیهٔ قنات ناصری را به حاکم شهر قم محول نموده، به امیرکبیر نیز دستور داد تا در اطراف آب رودخانه مطالعاتی نموده، سوابق امر را در نظر گرفته، در تقسیم آب آن نیز تصمیمی اتخاذ و به عرض برساند، و امیرکبیر پس از رسیدگی و تحقیق در نتیجه، چنین مقرر داشت که آب رودخانه به گردش یازده شبانه روز بین مالکین قرای بالا با مردم قم بالسویه تسهیم و هر یک پنج شبانه روز از آن مستفاد گردند و یک شبانه روز هم برای طی مسافت بین راه بر سهم

قم افزوده گردد و در شش روزی که آب مخصوص شهر است، کلیهٔ مالکین قرا از کمره تا قم از آب رودخانه رفع ید نموده، آن را برای شهر آزاد و روان گردانند و در پنج روز بعد هر یک از مالکین بالا یک سهم خویش را استیفا نماید.

و در نتیجه، مراتب را به عرض رسانیده، پادشاه دستور داد تا بر طبق آن تقسیم نیز فرمانی صادر و به طرفین ابلاغ نمایند که عین فرمان تا امروز هم باقی است. علاوه، ظل السلطان مالک نیمور هم به این تقسیم رضایت داده، آن را تنفیذ نموده، به مباشرین خود دستور داد که مفاد آن را به موقع اجرا گذارند.

و این رویه همچنان برقرار و تقسیم آب رودخانه بین پنج و شش استوار و خلَفاً عن سلَف بین‌الطرفین محترم و از جانبین بدون آغاز سخن و اعتراضی لازم الرعایه و حتمی الاجراء تلقی و قریهٔ نیمور هم چون سایر قریه‌ها و مردمش نیز مانند مردم سایر قرا تابع آرای عمومی بوده تا چند سال قبل هم همین رویه در نیمور نیز معمول و مُجرا بود.

مزاحمت نیموری‌ها

ولی اخیراً قریهٔ نیمور را تنی چند از رجال کشور و افسران ارشد مالک گردیده، نام‌بردگان با اتکا به قدرت و نفوذ شخصی و موقعیت دولتی خود رویهٔ سابقه را زیر پا گذارده، از دادن آب به قم امتناع ورزیده، نهر نیمور را از سایر نهرها ممتاز قرار داده، تقسیم بین پنج و شش را دربارهٔ سایر نهرها ابتدا از زیر نیمور مجرا دانسته، چنین ادعا کردند که نیمور در هیچ موقعی در این تقسیم شرکت نداشته، نهرش هماره پر آب بوده، نیموری‌ها هماره حق خود را از رودخانه استیفا می‌کرده‌اند.

و بالنتیجه، مجموع آب رودخانه را به نیمور برده، دایره کشاورزی خود را بسط داده، باغات جدیدی فراگرفته، زراعت آنجا را توسعه بخشیدند که پرونده متشکله درکشاورزی و فرمانداری این جریان را کاملاً حاکی است و شهر قم فقط از منابع و چشمه‌سارهای زیر نیمور برای شش روز استفاده می‌کرد.

اعتصاب عمومی

و این عمل به همان نسبت که نیمور را به طرف عمران و آبادی سوق می‌داد، شهر قم را هم به سوی خرابی می‌کشانید و در نتیجه، کارکشاورزی مردم مختل و کشاورزان مستمند قم در به درگشته، ناله و فریاد دهقانان گرسنه و برهنهٔ این شهر به داد خواهی بلند و در مقام تظلم به هیئت دولت و دربار برآمده، به هر مقامی که سراغ داشتند، ملتجی گردیدند و بالاخره، چندین جلسه و کمیسیون در وزارت کشاورزی و وزارت کشور با حضور نمایندگان قم و محلات منعقد و با اینکه تمام اعضای کمیسیون در عموم جلسات خود حقانیت مردم قم را تصدیق و تعدیات نیموری‌ها را گواهی داده، نامه‌هایی به ادارات فرمانداری و ژاندارمری قم نوشتند که در رفع مزاحمت نیموری‌ها اقدام نمایند، هیچ یک به عمل نزدیک نشده، از دایرهٔ نگارش و مرحلهٔ گفتار تجاوز ننموده، به فعلیت نرسیدند.

علاوه، کراراً نمایندگانی هم برای کشف علت مسامحه و تعلل ادارات و قوای تأمینیه در مقام اجرای اوامر مرکزی و حل قضیه تعیین و از مرکز به نیمور اعزام گردیده، همگی نفوذ مالکین نیمور و ایستادگی رعایای آن قریه را مانع از اجرای اوامر دانسته، بدون اخذ نتیجه بازگشتند و قضیه همچنان معوق باقی ماند و عاقبت کاسهٔ صبر اهالی قم لب‌ریز و طاقت آنها طاق گشته، فریاد مستمندان بیش از پیش بلند شده، هیاهوی غریبی در شهر برپا و به اعتصاب عمومی منجر گردیده، موجبات انقلاب فراهم و کشاورزان دل‌سوخته در صحن مطهر متحصن و جوانان نابخرد در هرکوی و برزن به راه افتاده، بازارها را بسته، دوایر دولتی را تعطیل نموده، دو دکهٔ مشروب‌فروشی منحصر به فرد این شهر را هم آتش زده، مقدمات خیزش عمومی شروع و آتش انقلاب در حال اشتعال و خطرات مترتبه بر آن محسوس گشته، رؤسای ادارات در تلگراف‌خانه گرد آمده، مراتب را با هیئت دولت حضوراً مخابره نموده، از مرکز کسب تکلیف کردند.

و بالنتیجه، جناب آقای تولیت، نمایندهٔ محترم قم، شخصاً به قم آمده، به کمک آقایان حجج اسلام رؤسای انقلاب را خواسته، آنها را به کمک دولت برای استیفای

حق آنها امیدوار ساخته، به هر نحوی بود، جمعیت را اقناع نموده، متحصنین را متفرق گردانیده، بازارها را باز و دوایر دولتی را افتتاح کرده، شهر را به حال عادی برگردانیدند، و به فاصلهٔ یکی دو روز وزیر کشاورزی نیز شخصاً به قم آمده، از شهر به نیمور رفته، وضعیت را در نظر گرفته، گاه مراجعت به ادارهٔ ژاندارمری کتباً امر کرد که به هر قیمتی است، در رفع مزاحمت نیموری‌ها اقدام نموده، آب را برای شهر جاری گرداند.

و روز بعد دسته‌ای از ژاندارم به محل اعزام و بین‌الطرفین زد و خوردی سخت دست داده، بالنتیجه، یک تن از اهالی نیمور مقتول و رئیس دستهٔ ژاندارم هم مجروح گشته نیز در برابر ایستادگی آنها با عدم موفقیت مواجه گردیده، بدون اخذ نتیجه به شهر بازگشتند، و پس از آن اهالی نیمور در چند نوبت آب را برای شهر جاری ساخته، باز هم پس از چندی از آن جلوگیری کردند.

آخرین تصمیم

و این جریان به سال ۱۳۶۳ قمری برابر ۱۳۲۳ خورشیدی روی داد و در سال بعد یکی از عمده مالکین نیمور جناب آقای سید محسن صدر محلاتی (صدرالاشراف) پس از تصدی ریاست دادسرای دیوان کشور و دو دوره وزارت دادگستری و نمایندگی مجلس شورای ملی به مقام نخست وزیری و ریاست هیئت دولت ارتقا یافته، در این موقع جناب آقای تولیت با ایشان وارد مذاکره شده، در نتیجه، نیمی از حق اهالی قم را تصدیق نموده، نام‌بردگان چنین توافق کردند که در هر گردش یازده شبانه روزی فقط سه روز نهر نیمور از بردن آب محروم باشد و در این سه روزه مالکین نیمور تمامی آب را پایین انداخته، برای شهر جاری گردانند تا بعداً چه شود!

نهرهای ده‌گانه

و ناگفته نماند که آب رودخانه در چاله هفته بالای قصر دختر به ده سهم غیر متساوی تقسیم می‌گردد و هر سهمی هم به نهری مخصوص است و مطابق آخرین ممیزی مرحوم میرزا حبیب‌الله مستوفی گرکانی به سال یک‌هزار و دویست و نود و

یک قمری، مجموع آب رودخانه به مقدار سی و یک‌هزار و دویست و نود و دو خروار توزین و از آن مقاصد فقط یک‌هزار و دویست و نوزده خروار آن به محلات شهر تخصیص داده شده است که به وسیلهٔ نهر تنه پایین برای شهر می‌آید و بقیه بین مزارع اطراف شهر با سهام معینی تقسیم و هر مزرعه‌ای به وسیلهٔ نهری آب برمی‌دارد و نهرهای ده‌گانه عبارتند از: نهر براوستان و نهر جمکران و نهر شمس‌آباد و نهر کرج و نهر شهرستان و نهر مهرویون و نهر ابرشتجان و نهر مزدیجان و نهر کمیدان و نهر فردوس.

قضاوت تاریخی

و ناگفته نماند که نهر فردوس با نهر تنه پایین توأم است و نهر کمیدان هم با نهر مزدیجان در یک مَجرا می‌باشند و تمامی اراضی مزروعی حومه شهر در ممیزی مزبور به هفتاد حصه منقسم گردیده که مجموع هفتاد حصه زراعت قم هم منحصراً از همین آب مشروب می‌شوند. اکنون از نظر تاریخی قضاوت کرده، می‌نگارد که آب رودخانه از روی حقیقت بین اهالی انار (قرای واقعه درکنار رودخانه) با قم مشترک است و در اصل مالکیت مردم قم نسبت به رودخانه به هیچ‌وجه نمی‌توان تردید کرد. منتها درکمیت و کیفیت آن باید بحث نمود؛ زیرا اولاً، به حکم تاریخ در دورهٔ ساسانیان و پیش از ایشان هم این آب برای حصارهای این ناحیت جاری بوده است و به طور مسلم، جز این آب هم آبی نداشته‌اند.

بنای جمکران

در ثانی، نیز به حکم تاریخ اغلب حصارهای این خطه از قدیم‌ترین بناهای باستانی بوده، از جمله بانی جمکران را جمشید جم دانسته‌اند و در هزار سال پیش هم در تاریخ قم می‌نویسد که در نزدیکی جمکران کوهی است و بر قلهٔ آن هم قلعه‌ای است قدیمی و بلند که آن را اسکندر بنا نهاده است. و در آن تاریخ از احمد برقی دانشمند شهیر قرن چهارم اسلامی نقل کرده است که بانی جمکران سلیمان بن داوود است و نیز می‌نویسد که آن را دوازده محله و دوازده دروازه و دوازده آتشکده بوده است.

بنای ابرشتجان

و نیز در آن تاریخ می‌نگارد که بانی ابرشتجان هم اردوان کوچک، پسر بلاش، می‌باشد و برخی هم به رستم نسبت داده، و هم می‌نویسد که در آنجا شانزده آتشکده وجود داشته است.

بنای سیاران

و همچنین بنای سیاران را هم به سیاران پسر سهره فرزند افراسیاب نسبت داده نیز می‌نویسد که سهره همان کسی است که او را به قصاص خون سیاوش به قتل رسانیدند. و برخی هم بنای آن را به سیاآن پسر رستم و جمعی هم به پیران پسر ویسان (پیران ویسه) وزیر افراسیاب منتسب دانسته‌اند.

باروی مزدجان

و هم از کتاب سِیَر ملوک عجم نقل نموده است که باروی قم و مزدجان را بهرام گور بنا نهاده است و از این عبارت استفاده می‌شود که اصل بنای این دو محل پیش از بهرام بوده است.

حصار ممجان

و عظمت جمکران به حدی بوده است که اشراف آنجا را حصار و کوی علیحده‌ای به نام ممجان بوده است و این اسم را مرکب از دو کلمه یکی مان به معنای خانه و دیگری مهان به معنای بزرگان دانسته‌اند و ممجان را خانهٔ بزرگان معنی کرده‌اند.

بنای سرفت

و بنای سرفت را هم به کیخسرو نسبت داده نیز می‌نویسد که در نزدیکی آن کوهی است که کیخسرو بر قلهٔ آن قلعه‌ای بنا نهاده، آن را جباخانهٔ سلطنتی خویش قرار داد که آثار آن تاکنون هم باقی است. بالجمله، این همه حصارها و دیه‌ها با دو قصبهٔ

جمکران و ابرشتجان به طور مسلم، هیچ‌کدام را هم قناتی نبوده است و منحصراً از آب رودخانه زراعت می‌کرده‌اند و مشروب می‌شده‌اند که با توجه به قدمت بنا و عظمت و اهمیت و موقعیت آنها با نداشتن قنات استفاده و بهره‌مندی آنها از آب رودخانه در سراسر سال محرز می‌شود.

در ثالث، عرب اشعری هم پس از تمکن در قم کلیهٔ قرای اطراف و حتی دهات همدان و اصفهان و کاشان و ساوه را هم مالک گشته، تمامت آنها را از شهرهای نام‌برده تفکیک و به حوزهٔ قم افزوده و در نتیجه، قم را شهر مستقلی قرار دادند ـ چنانچه سابقاً نگاشته آمد ـ و از جمله قرایی که نام‌بردگان خریداری کرده، مالک شده بودند، همین قرای کنار رودخانه؛ یعنی بلوک انار از دیه نیمور به پایین بود و در این صورت، بر فرض هم که مالکین قم در آب رودخانه قبلاً ذی حق نباشند، موقعی که مالک هر دو یک دسته باشند، چه مانعی دارد که نصف و یا کلیهٔ آن را به شهر؛ یعنی به قسمتی از املاک خود دون بقیه، اختصاص دهند؟

در رابع، تسلیم ظل السلطان مالک نیمور به تقسیم پنج و شش ناصری و رویه‌ای که ناصرالدین شاه برای تسهیم آب رودخانه در نظر گرفت و تصدیق و تنفیذ وی و اجرای آن در تمام مدت حیات خود و همچنین اعتبار دادن به آن از ناحیهٔ وراث او نیز بر فرضی هم که اهالی قم را قبلاً نسبت به آن غیر محق می‌دانستند، چون این حق از طرف مالک به آنها داده شده است، حق بعدی آنها را تثبیت می‌نماید.

در خامس، فرمان‌های پی در پی پادشاهان در پیرامون این تقسیم.

در سادس، تصرف مالکانه و سنواتی آنها که مثبت مالکیت می‌باشد؛ بویژه اگر با قدمت جمکران و سایر قرای این سامان که منحصراً از آب رودخانه استفاده می‌کرده‌اند، توأم گردد.

در سابع، از لحاظ احکام و مقررات اسلامی هم این آب از مسلمانان است؛ زیرا اراضی اصفهان و کمره و انار و قم جزء زمین‌هایی است که لشکر اسلام به فرماندهی ابوموسی اشعری و به مباشرت احنف بن قیس در اثر جنگ به قهر و غلبه و ضرب

شمشیر گشوده‌اند و مخصوص مسلمانان و تابع مقررات خاصی می‌باشد که ذکرش در این عصر و موقع از فایدت تهی می‌باشد.

و با قطع نظر از مراتب بالا به شهادت تواریخ و سیاحتنامه‌ها در اصل قضیه تردیدی نیست و مسلم است که آب رودخانه بین مالکین کمره و انار با اهالی قم مشترک می‌باشد. منتها از لحاظ کمیت و کیفیت در میزان مالکیت و بهره‌مندی هر یک باید بحث نمود که آن هم نیز در ادوار مختلفه مختلف بوده است، ولی هرگاه که مالکین بالا دست قدرت و نفوذی تحصیل می‌کرده‌اند، این حق را به اهلش نمی‌رسانیده‌اند و هر موقع که اهالی قم زورمند و صاحب شوکت می‌شدند، از آنجایی که حق گرفتنی است، نه دادنی، حق خود را می‌گرفته‌اند.

کوشک‌های بهاری

اکنون بر سر سخن بازگشته، می‌نگارد که عرب اشعری چون در این شهر صاحب ثروت و حشمت و عظمت و قدرت شدند، علاوه بر قصرهایی که در داخلهٔ حصار شهر برای سکونت خود بنا نهاده بودند، کوشک‌های مجللی هم در ساحل رودخانه نیز برای تفرج و تفریح و سکونت خود در ایام بهار و تابستان نیز در مجاور باغات برای خویش ساختمان کرده بودند تا برای ترفیه خاطر و تفریح در آن عمارات بنشینند و از مناظر زیبای رودخانه و باغات مصفای اطرف شهر بهره‌مند گردند.

خرابی در اثر سیل

و در بهار سال ۲۹۲ که امیر عباس بن عمرو غنوی والی و حاکم قم بود، سیل مهیبی در رسیده، چون سطح رودخانه بالا آمده، از شن و لای پر شده بود، آب هم بالا آمده، به اطراف ریخته، تمام کوشک‌های تفریحی آنان را منهدم ساخته، همه را زیر و رو گردانید؛ به طوری که ناچار جای آنها را هم درخت‌کاری کرده، باغ گرفتند.

باز هم خرابی سیل

و پس از آن، موقعی دیگر به سال ۱۰۴۴ در عهد سلطنت شاه صفی صفوی نیز سیل موحشی به شهر ریخته، دو ثلث از عمارات داخلی شهر را ویران ساخته، همه را منهدم گردانید که مصراع «خاک قم را به باد داد این آب» ماده تاریخ آن می‌باشد، و پس از آن به امر شاه صفی مجرای رودخانه را از قسمت شرقی قم به مجرای کنونی تغییر داده، سد محکمی هم به ارتفاع ده‌متر در جنبین رودخانه بالا برده، در نتیجه، شهر را از خطرهای بعدی نجات دادند، و خرابه‌های واقعه در خارج دروازهٔ ری که آن روز در بحبوحهٔ شهر بوده و تاکنون هم باقی است و دیده می‌شود، از آن زمان است.

باز هم سیل

و هم اخیراً در بهار سال ۱۳۱۳ خورشیدی برابر با سال ۱۳۵۳ قمری تلگرافی از خمین و کمره رسیده، جریان سیل خطرناک و مهیبی را خبر دادند و بلافاصله هم جمعی از کشاورزان به معاونت مأمورین تنظیف شهرداری و پاسبانان شهربانی قیام کرده، در امتداد رودخانه جلو کلیهٔ نهرها را مسدود نموده، نقاطی از سد راکه بریدگی یا شکافی دارا بود، خاکریزی کرده، درب دروازهٔ کوچه حرم را هم بسته، در پشت آن لایه و شن ریخته، احتیاطات لازمه را مرعی داشتند و پاسی از شب گذشته بود که صدای مهیب آب به شهر رسیدن سیل را اعلام نموده، وحشت و اضطراب غریبی در عموم طبقات ایجاد گشته، شبی بسیار سرد و تاریک، باران هم به شدت تمامی می‌بارید و در این حال، سیل از فراز سد در دو طرف رودخانه به شهر ریخته، قسمتی به طرف شهر نو رفته، بیشتر ابنیهٔ مهم و کاروان‌سراهای قدیمی خارج شهر را ویران ساخته، همه را با خاک یکسان گردانید و قسمتی که از فراز سد شرقی رودخانه به طرف شهر قدیم سرازیر شده بود، در بیرون شهر دو رشته گشته، رشته‌ای مستقیماً به طرف محلهٔ

حرم آمده، بیشتر خانه‌های کوی مزبور را زیر و زبر ساخته، تا حدود صحن پیش رفته بود و رشتهٔ دیگر به طرف دروازهٔ قلعه و خندق توجه نموده، کوی گذر قلعه و باغات شرقی شهر را تا کوی سنگ‌بند زیر گرفته. تمامت خانه‌های آن حدود را با خاک یکسان ساخته، هستی اهالی را هم زیر آوار برده، زنان اطفال خود را به بغل چسبانیده، در آن تاریکی شب و سرمای سخت در زیر بارش از میان گل و لای و سیل نجات داده، همگی به صحن مطهر متوسل گشته، صدای ناله و شیون استغاثهٔ زنان و فرزندان بلند بود و تا بامداد کسی از حال کسان خویش هم خبری نداشت و اگر این سیل مهیب یک ساعت دیگر ادامه می‌یافت، قطعاً تمام شهر قم را زیر و رو ساخته بود.

و چون فجر طالع و هوا روشن گشت، هنوز هم آب سراسر محلات را فراگرفته، گذر قلعه مانند دجلهٔ نمایان بود و با اینکه این سیل بیش از یک‌هزار خانه را با زمین هموار و یا در زیر آب از نظر ناپدید ساخت و کلیهٔ سقف‌های آنها را فرو ریخته بود، نسبت به احدی صدمهٔ جانی نرسید و تلفاتی در بر نداشت.

بالجمله، وضع رقت‌بار آسیب‌دیدگان بی‌خانمان که در حجرات صحن و یا زیر سقف‌های مساجد و مدارس زندگی می‌کردند، در مردم قم هیجانی ایجاد کرده، آقایان حجج اسلام قم را بر آن داشت که حس ترحم و شفقت پادشاه و اولیای امور و جمعیت شیر و خورشید سرخ و تجار با فتوت ایرانی را دربارهٔ این مردم بی‌خانمان جلب نموده، از عموم مسلمانان اعانت و همدردی بخواهند، و در نتیجه، وجوه معتنابهی جمع‌آوری و تحت نظر آیت‌الله فقید مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی برای مرمت و تعمیر از خانه‌ها و تأمین معاش آسیب‌دیدگان به مصرف رسیده. علاوه، قسمتی از اراضی مبارک‌آباد موقوفه هم از آستانهٔ مقدسه اجاره و در آنجا نیز خانه‌های چندی احداث گشته، میانهٔ سیل‌زدگان بی‌خانمان و فاقد بضاعت تقسیم گردید.

نخستین مسجد

اینک نیز بر سر سخن بازگشته، از مساجد و بناهایی که در قرن سوم هجری، یعنی در عصر محمد بن موسی المبرقع، در این شهر احداث گردیده است، بر سبیل اختصار یادآور می‌شود. از جمله بناهای مزبور یکی مسجد جامعی بود که ابوالصدیم اشعری بنا نهاد، و ناگفته نماند که پس از نزول و تمکن اعراب در قم نخستین مسجدی که در این ناحیت ساخته شد، همان مسجدی بود که احوص اشعری به جهت برادر مهتر خود (عبدالله بن سعد اشعری) که پیرمردی صالح و زاهدپیشه و منزوی بوده، خوش نداشت که در خانه‌های مجوسیان و گبران نمازگزارد، به اشارهٔ وی بنا نهاده، دری از آن مساجد به خارج بازکرده، درب دیگری هم به طرف بستان خانهٔ برادر برای ایاب و ذهاب وی بگشود و این مسجد را احوص به نزدیک دژپل در جای یک آتشکدهٔ قدیمی ساخته، گرداگرد آن هم رواق‌هایی چند بنیان نهاده، آن را از هر جهت مجلل و مستحکم گردانیده بود.

نصب منبر

اما پس از آنکه حمزة بن الیسع به خدمت هارون رفته ـ چنانچه یادکرده شد ـ حوزهٔ قم را از اصفهان تجزیه و آن را کوره و شهری مستقل گردانید، چون مسجد سابق‌الذکر را از نظر گنجایش برای اقامهٔ نماز جمعه و جماعت و صلات عیدین وافی ندیده، در اندیشهٔ بنای مسجد جامعی بر آمده، موقتاً دستور داد تا به سال ۱۸۹ در مسجد سابق منبری بنهند. و در همان‌جا هم به اقامهٔ جمعه بپردازند تا مسجد جامع بزرگی آماده گردد، و در تاریخ اصفهان مفاداً چنین یاد می‌کند که پس از استقلال قم هم تا مدت شش سال این شهر فاقد منبر بوده. چون در سال ۱۹۵ خلیفهٔ وقت امین عباسی پسر هارون الرشید، علی بن عیسی بن ماهان (هامان) را به حکومت ولایت مرکزی ایران و بلاد جبل؛ یعنی شهرهای ری و قم و اصفهان و همدان نهاوند، نصب نموده، لشکر فراوانی هم در اختیار او گذارده، وی را برای جلوگیری از سپاه مأمون که بر علیه او از خراسان به طرف ری حرکت کرده بودند،

مأمور گردانید، نام‌برده در سر راه خود به قم در آمده، نسبت به عدم نصب منبر در مسجد احداثی احوص ایراد کرده، حمزه را مأمور ساخت که بلافاصله منبری ساخته، به مسجد مزبور نقل کند، و در آن سال منبری در مسجد نهاده شد و با اینکه مسجد نام‌برده هم مسجد جامع نبود، منبر مزبور تا ایام خلافت المتعمد بالله عباسی و تا سال ۲۶۵ باقی ماند.

و مؤلف تاریخ قم می‌نویسد: در تواریخ چنین یافتم که منبر مزبور را مفلح ترک به سال ۲۶۰؛ یعنی در همان زمانی که امیر قم بود، در مسجد جامع بنهاد.

بنای مسجد جامع

بالجمله، در سال ۲۶۵ ابوالصدیم حسین بن علی بن آدم بن عبدالله اشعری به جد اعلای خود عبدالله تأسی و اقتدا نموده، چون شهر قم را فاقد مسجد جامع و نیازمند بدان دید، مسجد جامعی در بیرون شهر بنا نهاده، منبر را از مسجد دژپل بدانجا نقل داد.[۱]

مسجد میدان

و در تاریخ قم از حسن بن محمد روایت می‌نماید که مسجد جامعی که در خارج شهر قم است، از ابوالصدیم نیست، بلکه مسجدی راکه در میانهٔ شهر قم با کمیدان واقع است، او بنا نهاده است و این مسجد در وسط دو محله‌ای واقع بود که عرب در آنها فرود آمده بودند و آن دو محله یکی قم و دیگری کمیدان است.

سه منارهٔ قدیمی

ولی منارهٔ آن را پس از چندین سال؛ یعنی در زمان عاملیت و حکومت یحیی بن اسحاق، به قم و در عصر امارت دکاو به سال ۲۹۱ قمری بنا نهاده‌اند.

---

۱. و از این عبارت به‌خوبی مستفاد است که منبر مخصوص مسجد جامع شهر می‌باشد.

و به عقیدهٔ نگارنده مسجدی که ابوالصدیم در میانهٔ دو محلهٔ عرب‌نشین قم و کمندان ساخته بود، همان مسجد مخروبهٔ واقع در میدان کهنه است که اکنون از بناهای آن جز یک سردرب و دو مأذنه‌ای که بر فراز آن بوده و یک مأذنهٔ دیگری که در یک گوشهٔ آن قرار دارد، چیزی باقی نمانده است و محوطهٔ آن هم به صورت گودالی افتاده قسمتی از اراضی آن را هم جزء دکاکین شرقی میدان کهنه انداخته‌اند.

و بالجمله، شبهه‌ای نیست در اینکه منارهٔ واقعه در ضلع شمال غربی هم جزء همین مسجد بوده، می‌رساند که مسجد مزبور را دو درب بوده است؛ یکی دربی که به طرف شهر قم باز و دومی دربی که به طرف کمیدان گشوده می‌شده است که بر فراز درب اولیه دو مناره وجود داشته و بر فراز درب ثانویه هم یک مناره بوده است، ولی اکنون قسمتی از زمین‌های مسجد از طرف اهالی اشغال و بالنتیجه، بین آن مناره با اراضی باقی مانده مقداری فاصله و جدایی انداخته است و حتی مسجد پایین منارهٔ سوم هم اخیراً به دکان صباغی تبدیل یافته بود و قرب ده سال قبل آقای سید محمود سیف که مردی خیرخواه است، برای احیای آن مسجد از بین رفته همت گمارده، شهودی در محضر آقایان حجج اسلام قم برای اثبات مسجدیت آن اقامه کرده، بالاخره، بر حسب فتوا و حکم و حمایت حضرت آیت‌الله فیض قمی و با پشت‌کاری که خود او بر سر این کار ابراز و اظهار داشت، دکهٔ مزبور را از ید غاصب انتزاع و در جای آن به همت اهالی مسجدی بنیان کرده، از منارهٔ مزبور هم مرمت گردانیده، بر فراز آن هم سیم برق و چراغ بکشید.

امید است که سایرین هم بدو تأسی نموده، برای احیای سایر قسمت‌های این مسجد که غاصبانه در تصرف این و آن درآمده، فعلاً به دکاکین متعددی مبدل گشته، اقدام نموده، در جای این مسجد باستانی مسجدی آبرومند و مجلل بنا نهند.

قابل توجه ادارهٔ فرهنگ

و مخصوصاً از اولیای محترم فرهنگ و بالاخص از رئیس ادارهٔ فرهنگ و اوقاف قم به نام حفظ ابنیهٔ کهن و باستانی و تاریخی کشور رسماً انتظار دارد که بدواً در حفظ باقی ماندهٔ این بنای مجلل از سردرب و سه مناره‌های آن که نمونهٔ بارزی از آثار

تمدن قدیمهٔ این شهر بوده و نمایندهٔ گویایی از قدیم‌ترین ابنیهٔ دینیهٔ قم است، چنانچه وظیفه‌مندند، بکوشند و سپس در مقام انتزاع اراضی مغصوبه از ید غاصبین بر آمده، نسبت به تجدید بنای مسجد هم با دیگران مساعدت و همکاری نمایند.

مسجد امام قم

و از مساجد دیگری که در آن قرن احداث شد، مسجد امام بود که فعلاً یگانه مسجد جامع قم می‌باشد، و این مسجد که در نزدیکی پل در مجاورت رودخانه واقع است، از جنبهٔ قدمت حائز اهمیت و از لحاظ تاریخی هم دارای ارزش و از نظر دینی و مذهبی هم موقعیت بسزایی را واجد است.

بنای اولیهٔ این مسجد به طور مسلم در نیمهٔ دوم قرن سوم هجری اتفاق افتاده. به طوری که در کتاب نجم الثاقب صفحهٔ ۱۴۵ نگاشته است، علاوه، تواتر معنوی هم بر صحت آن گواه و آن را تأیید می‌کند، بانی آن محدث جلیل احمد بن اسحاق اشعری وکیل حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بوده است که به امر آن حضرت و از محل وجوه جمع‌آوری شده نزد خود از سهم امام و غیره به بنای آن پرداخته است. منتها به مرور ایام در طرز بنا و شکل ساختمان آن تغییری راه یافته، بر وسعت آن نیز افزوده شده است.

و این مسجد فعلاً دارای یک ایوان وسیع و مرتفع و مجللی است که مهد علیا مادر شاه سلیمان صفوی به سال ۱۱۰۲ بنا نهاده است و مسجدی که احمد بن اسحاق بنا گذارده بود، در جهت شرقی آن قرار دارد و در جهت غربی آن نیز مسجد دیگری بنا شده است.

و همین ایوان در عصر شاه سلطان حسین صفوی به سال ۱۱۲۹ قمری نیز مرمت گردیده است؛ چنانچه در کتیبهٔ محراب سال تعمیر به عربی تسع و عشرین و مئة بعد الالف، خوانده می‌شود.

و در زمان سلطنت فتحعلی شاه قاجار هم حاج حسین کدخدا جد اعلای خوانین حاج حسینی قم به سال ۱۲۴۶ از مسجد امام و مرافق آن تعمیراتی

نموده، بعداً هم مرحوم حاج محمدابراهیم تاجر قمی موقعی که مشغول ساختمان تیمچهٔ حاج محمد ابراهیمی در بازار سلامگاه بود، در سال ۱۲۸۶ در قسمت غربی آن مسجد سردابی بنا نهاد.

و در سال ۱۲۹۵ هم مرحوم حاجی علینقی تاجر کاشانی مقیم قم که مردی خیرخواه شمرده می‌شد، از مرافق مسجد تعمیرات کلی نموده، کریاس و سردرب مسجد و جلوخان آن را به طرف قبرستان (خیابان آستانهٔ فعلی) نیز احداث کرده، علاوه، هفت باب دکان هم در دو طرف جلو خان مسجد مزبور بنا نموده، همه را برای روشنایی و تنظیف مسجد وقف گردانیده، به مسجد امام از نو زیب و رونق بسیاری بخشید، مضافاً در ضلع شمالی جلو خان هم بنای جداگانه‌ای مشتمل بر چند مستراح و حوض و سایر لوازم بنیان نهاد.

و در سال ۱۳۵۸ که بازار میرزا اسماعیلی در مسیر خیابان شرقی و غربی شهر افتاده، خراب شد، در اثر توسعهٔ آن خیابان شبستان‌های شمالی مسجد هم به طور کلی جزء خیابان درآمده، درب و کریاس شمالی مسجد هم که در محاذات بقعهٔ شاهزاده ناصر قرار داشت، از بین رفت و در جلو خیابان طرف شمالی مسجد را دیواری کوتاه با نردهٔ آهنی بالا بردند و درب شمالی مسجد را هم به خیابان جدید الاحداث و درب جنوبی آن را هم به خیابان کوی بهشت (حضرتی) مسدود کرده، در نتیجه، مسجد را هم از صورت جامعیت انداختند.

و در سال ۱۲۶۲ آیت‌الله آقای آقا میرزا محمد فیض به تعمیر اساسی مسجد پرداخته، از ایوان مجلل و سایر مرافق آن تعمیراتی نموده، در زیر حوض مسجد هم مخزن آبی برای استفادهٔ همگانی در مواقع بی‌آبی احداث نموده، تلمبه‌ای هم بر روی آن نصب کرده، حوض را هم به صورت کنونی درآورده، آن را لبه‌دار ساخته، کف مسجد را هم با سنگ‌های تراش و جالبی فرش و زمین جلو ایوان بزرگ را هم سمنت‌کاری نموده، درب طرف خیابان حضرتی را هم از نو گشوده ساخت و اخیراً هم در ضلع شمالی مسجد به ساختمان درب مجللی به طرف خیابان جدید مشغول می‌باشد که بنای آن در دست اقدام و عماقریب به اتمام می‌رسد.

مسجد جامع

و دیگر از بناهای باستانی این شهر مسجد جامعی است که فعلاً در ضلع شرقی قم و در منتهاالیه شهر افتاده است و برخی اظهار عقیده می‌کنند بر اینکه مسجد ابوالصدیم که بین قم و کمیدان واقع بوده، همین مسجد می‌باشد.

و در هر حال، این مسجد از بناهای بسیار مجلل و باشکوه باستانی این شهر محسوب و از جنبهٔ قدمت و اسلوب بنا و طرز ساختمان و استحکام هم شایان توجه و حائز اهمیت است.

و در ضلع جنوبی آن هم ایوان مرتفع و باعظمتی است و در عقب آن هم مقصورهٔ بسیار آبرومندی قرار دارد به ارتفاع ۲۸ متر، و جنبین مقصوره هم دو گوشواره مانندی واقع است که فضای داخلی مقصوره را وسعت و امتداد می‌دهند، و قاعدهٔ مقصوره مربع و هر ضلعی از آن ۱۳/۲۳ متر بوده، مساحت دو گوشوارهٔ جنبین آن هم به همین مقدار است و بنابراین، طول مسجد از مساحت داخلی مقصوره و دو گوشواره به مقدار ۳۹/۲۹ متر بالغ است، و ارتفاع ایوان جلو مقصوره هیجده‌متر و دهنهٔ آن هم ۱۴ متر و عرضش هفت‌متر است.

و بر پیشانی ایوان از خارج کتیبه‌ای است ازکاشی که آیهٔ مبارکهٔ نور با خط طغرای بسیار عالی و جلی بر روی آن نوشته شده، مع‌الاسف، مقداری از آن ریخته است که ترمیم و اصلاح آن از طرف ادارهٔ فرهنگ لازم می‌باشد.

و در جلد سوم کتاب مرآت البلدان تألیف صنیع‌الدوله مسطور است که مسجد جامع قم از بناهای ابوالصدیم اشعری است که در قرن سوم هجری می‌زیسته است. این نظریه بدون دلیل می‌باشد. و به عقیدهٔ نگارنده، این مسجد از بناهای قرن هفتم هجری بوده، طرز بنا هم کاملاً به بناهای قرن مزبور می‌ماند، و مسجد ابوالصدیمی همان مسجد میدان کهنه می‌باشد، و در هر صورت، این مسجد در سال ۱۲۴۰ قمری از ناحیهٔ فتحعلی شاه قاجار مرمت یافته، مقصوره و ایوانش تعمیر دیده است و در کتیبهٔ گچ‌بری کمربند مقصوره هم پس از سورهٔ مبارکهٔ ملک، نام آن پادشاه و سال تعمیر آن بنا خوانده می‌شود.

و در کمربند ایوان جلو مقصوره هم کتیبه‌ای است از کاشی مشتمل بر سورهٔ مبارکهٔ جمعه که در آخر آن عبارت «فی ربیع الثانی سنة اربعین و مئتین بعد الالف ۱۲۴۰» خوانده می‌شود.

و در زیر کتیبهٔ مزبور هم آیةالکرسی با خط ثلث ممتازی مکتوب و در آخر آن جملهٔ «کتبه محمدحسن» دیده می‌شود.

و ناگفته نماند که شبستان‌های شمالی و شرقی و غربی مسجد هم از بناهای فتحعلی شاه است که در سال ۱۲۴۸ بنا نهاده است و می‌توان گفت که جز ایوان مجلل و مقصورهٔ عقب آن، مجموع بناهای آن مسجد از آن پادشاه است و بر کتیبهٔ کاشی کمربند ایوان شمالی سورهٔ مبارکهٔ یا ایها المنافقون نوشته شده، در آخر آن کتیبه هم تاریخ ۱۱۴۸ و نام نویسنده (محمدرضا شریف قمی) خوانده می‌شود، و در سال ۱۲۸۰ هم حسین خان امیر تومان نظام‌الدوله شاهسوند ملقب به شهاب‌الدوله بانی گلدسته‌های طلای صحن عتیق آستانهٔ مقدسه و واقف خانه‌های شهاب الملکی، سردابی در قسمت غربی مسجد بنا نهاده، مسجد روی آن را هم از نو بنیان کرده، علاوه، سطح بیرونی بام‌های مسجد را هم مسطح ساخته، آجرفرش کرد تا در روزها و شب‌های تابستانی مورد استفادهٔ نمازگزاران قرار گیرند.●

● عباس فیض، جدی فروزان (قم، انتشارات دفتر چاپخانهٔ قم)، ص ۲۲۱ ـ ۳۰۴، با تلخیص فراوان.

قم دیروز

حسن بن محمد اشعری قمی

چکیده: از کهن‌ترین منابع دربارهٔ تاریخ شهر قم است که از دیرباز تاکنون از جایگاه ویژه‌ای در قم‌پژوهی برخوردار بوده است. گزارش‌هایی که نویسنده در این کتاب از تاریخ و جغرافیای شهر قم و معرفی عالمان و مدارس و مزارات این شهر ارائه می‌دهد، بسیار قابل توجه و مورد استناد تمامی مورخان و قم پژوهان بوده و هست.

مهم‌ترین عناوین این مقاله بدین شرح است: در ذِکر قم، سبب نام نهادن آن بدین اسم، ذکر قدیم و حدیث آن، صورت فتح ناحیت آن و انتهای آن، مسافت جوانب آن، ذکر طول و عرض و برج آن، راه‌های قم، درب‌ها و میدان‌ها، مساجد، حمام‌ها و پل‌های قم.

پاورقی‌های کارشناسانه مصحح این کتاب نیز بسیار کارگشا می‌باشد که بر ارزش و اهمیت این متن کهن افزوده است.

کلید واژه: تاریخ قم، نام گذاری قم، جغرافیای قم.

*

در ذِکر قم، و سبب نام نهادن آن بدین اسم، بعد از نام نهادن فارسی آن، و ذکر قدیم امر و حدیث آن، و صورت فتح ناحیت آن

و انتهای[۱] آن، و مسافت جوانب آن، و ذکر طول و عرض
و برج آن، و در آنکه قم را چند راه است، و چند درب[۲]،
و چند میدان، و چند مسجد، و چند حمام بوده

چنین گویند: و چنین روایت کرده است احمد بن [محمد]، ابی‌عبدالله برقی[۳] در کتاب بنیان[۴] که:

«شهر قم را از برای آن قم نام کردند که در ابتدای حال مستنقع[۵] میاه بوده

---

۱. منتهی الیه مرز سرزمین قم که بدین نام نامیده می‌شود، و جزو ناحیت قم شمرده می‌شود.

۲. مقصود دروازه‌های شهر است همچون باب خراسان، باب ری و جز اینها.

۳. او شیخ اجل اقدم، احمد بن محمد بن خالد بن عبدالرحمان بن محمد بن علی برقی قمی، از بزرگان محدثین و فقهای امامیه در قرن سوم هجری، نیاکان وی از کوفه بودند، و جد او محمد ابن علی در واقعهٔ قیام زید بن علی بن الحسین علیهما السلام از سوی یوسف بن عمر والی عراق دستگیر و در زندان کشته شد، و در این هنگام خالد که کودک بود به همراه پدرش عبدالرحمان به روستای برقه قم گریخت، و در آنجا سکونت گزید، از این‌رو خاندان آنها به برقی مشهور گشتند. مورخین دهها کتاب برای احمد بن محمد برقی آورده‌اند که مشهورترین آنها کتاب «المحاسن» است، وی راویی موثق شمرده شده و بزرگان محدثین امامیه از او نقل حدیث کرده‌اند، و نام او در اسناد روایات کافی و جز آن آمده است، شیخ طوسی او را از اصحاب امام محمد بن علی جواد و امام علی بن محمد هادی علیهما السلام شمرده است، وی به روایت مشهور در سال ۲۷۴ ﻫ در قم درگذشت. گویند احمد بن محمد بن عیسی که در آن هنگام شیخ القمیین و رئیس حوزهٔ قم بود، با سر و پای برهنه تشییع جنازهٔ او کرد. محدث قمی در هدیة الاحباب می‌گوید: «برقی منسوب است به برقه رود قم، و ظاهر آن همین رودخانهٔ بیرقون است که در پنج فرسخی قم واقع است، و هوای بسیار خوبی دارد، و در آنجا مزاری است معروف به امامزاده اسماعیل، اهل قم در ایام تابستان به زیارت آن مزار روند به جهت تنزه چند روزی در [کنار] آن رودخانه می‌مانند، و من مکرر به آنجا رفته‌ام.»

روستای بیرقان در کوهستان‌های جنوب شرقی قم و پس از روستای دستجرد و پیش از روستای وشنوه قرار دارد. و به نوشته تاریخ قم بیرقان معرّب بیرکان است و رودخانهٔ آن نیز احتمالاً در دوره‌های گذشته به نام رود بیرکان مشهور بوده و هنگام تعریب آن کلمه برق را بر رود مقدم داشته و به «برق رود» مشهور گشته است، و انتساب بدان برقی است. «ریاض المحدثین: ۷۶ ـ ۸۷.»

۴. از میراث گم شدهٔ برقی است، و در منابع نام آن به اختلاف و با ضبط، «کتاب البیان، کتاب التبیان، بنیان» آمده است، نجاشی در رجال خود کتابی به نام «البلدان و المساحة» را در شمار کتاب‌های او آورده است.

۵. باتلاق.

است ـ یعنی جای جمع شدن آب‌ها ـ و آب ثَیْمَرَه[۱] و انار[۲] بذین زمین که امروز قبضهٔ[۳] قم است جمع می‌شد، و آن را هیچ منفذی و رهگذری نبود، از اطراف ثیمره و انار آب می‌آمد، و بذین موضع جمع می‌شد، و به حوالی و جوانب آن انواع گیاه رسته شد، و علفزار گشته، چنان‌که چراگاه دواب[۴] بود. و روزگار[۵] از کثرت نبات و گیاه که بذین موضع بوده سبز شده، تا غایت که این موضع را کبوددشت[۶] نام کرده بودند. و در عرب جمع شدن آب را قُم[۷] گویند. و از این جهت است که آفتابه را

---

۱. در سرتاسر این فصل در نسخهٔ اصل همواره از این آب با ضبط «ثیمره» یاد شده، و در دیگر نسخه‌ها با تای ضبط شده است، همچنین در کتاب «محاسن اصفهان» مافروخی، ثیمره و تثنیهٔ آن دیمرتین آمده، و در «معجم البلدان» یاقوت حموی نیز از التیمرة الکبری و الصغری یاد کرده. این آب که در آن دوران به سمت قم روان بوده است، رودی است که از ارتفاعات محلات و خوانسار (در جنوب استان قم) به قم می‌آمده و در مسیر خود و پس از پیوستن شاخه‌های فرعی متعدد دیگری رودخانهٔ اصلی قم که امروزه به نام قمرود و در قرن سوم و چهارم هجری به نام «اناربار» مشهور بوده را تشکیل می‌داد، از این رود در منابع جغرافیای تاریخی قم به نام آب نیمور یاد شده است «راهنمای جغرافیایی تاریخی قم: ۳۵» که احتمالاً تحریف شده نام ثیمره می‌باشد، همچنانکه احتمالاً نام کمره (از آبادی‌های پیرامون آشتیان) برگرفته از دیمره (مفرد دیمرتین یا ثیمرتین) بوده باشد، و بنا به نوشته استاد دکتر علی‌اشرف صادقی: صیمره / سیمره شهری بوده که ویران شده و خرابه‌های آن در اراضی دره شهر کنونی در پشتکوه (ایلام) قرار دارد «میراث شهاب، شمارهٔ ۲۹/ ص ۵۵».

۲. رودخانهٔ اناربار که نام کهن رودخانه‌ای است که از میان شهر قم می‌گذرد و در نهایت به دریاچه نمک فرو می‌رود.

۳. کذا در اصل و بقیهٔ نسخه‌ها، و احتمالاً صحیح آن قصبه باشد در چند سطر بعد نیز با ضبط قصبهٔ می‌آید، و مقصود، سرزمین مسکونی قم است.

۴. چهارپایان.

۵. کذا در اصل، و شاید مقصود از آن روزگار و دوران‌های طولانی باشد که سرزمین قم پوشیده از علف و سبزه بوده است.

۶. این ترکیب احتمالاً فارسی شده و برگرفته از اصطلاح عربی (سواد) است که صفت دشت‌های سرسبز و پوشیده از درختان می‌باشد، همچون دشت‌های پوشیده از درختان نخل در کوفه و پیرامون آنکه در تاریخ به «ارض السواد» شهرت دارد، بویژه آنکه راوی این خبر خود اصالةً از اهالی کوفه است، و ذهن او با این اصطلاح مأنوس بوده است.

۷. در «لسان العرب» در ذیل مادهٔ «قمم» به نقل از ابن الاعرابی آمده است: «قَمَّ اذا جمع، وقَمَّ اذا جَفَّ» که نشان می‌دهد لفظ قم از الفاظی است که دارای معنای متضاد است.

قُمْقُمه[۱] گویند، و جمع آن قَماقِمْ. چون قم مجمع آب‌های ثیمره و انار بود، آن را قم نام نهادند.»

و بعضی دیگر گویند ـ چنانچه یاد کردیم ـ که:

«قصبهٔ قم مجمع و مستنقع آب‌های ثیمره و انار بود، و او را از هیچ طرف منفذی و رهگذری نبود، و به حوالی و جوانب آن چندین علفزار و مرغزار، به واسطهٔ کثرت آب پیدا شده بود، و از جوانب و اطراف رعاة و شبانان به واسطهٔ علف گرد برگرد آن خیمه زدند، و خانه‌ها بنا نهادند و مأوی[۲] ساختند. و آن خانه‌های ایشان را به فارسی کومه نام نهادند، پس به سبب مرور ایام و زمان، در این اسم تخفیفی واقع شد، و گفتند: کُم، پس آن را معرب گردانیدند و گفتند: قم.

بعد از آن جویی از آن موضع روان کردانیدند با موضعی به راه ری که آن را قارص گویند، به مرور ایام که آب در آن مواضع روان می‌شد، و از هر جانب خاک را فرا می‌گرفت، تا آن گاه که رودخانهٔ گشت، و آب‌های ثَیْمَرَتین و انار در آن روان می‌شد.»[۳]

و چنین گویند که: «برابر ثیمره و برق رود، چشمه‌ای بود بسیار آب، به دیهی که آن را کُبْ می‌گفتند، بیشتری این آب که به زمین قم جمع می‌شد، از چشمهٔ کب رود بود، یعنی از وادی کُبْ[۴]، بعد از آن کب رود را معرب گردانیدند، گفتند: قمرود.»

---

۱. در «لسان العرب» در ذیل مادهٔ «قمم»: القُمْقُمْ: الجَرة. که در فارسی به او کوزه گویند.

۲. سرپناه و پناهگاه.

۳. در نسخهٔ اصل جملهٔ «و از هر جانب خاک را فرا می‌گرفت، تا آن گاه که رودخانه گشت» آمده است که به نظر می‌رسد تکرار عبارت پیشین می‌باشد.

۴. بر طبق اشاره نویسنده، مقصود از وادیٔ کب (یا دشت کب) دشتی است که از ارتفاعات و کوهپایه‌های خوانسار و محلات (در جنوب قم) آغاز می‌شود، و در آن سرشاخه‌ها رودهای فرعی سرازیر به سمت دشت محصور در میان این بلندی‌ها و کوهپایه‌ها به یکدیگر پیوسته، و همگی با هم رودخانهٔ قمرود را تشکیل می‌دهند، این رودخانه از گذشته‌های دور تاکنون همچنان به سمت قم رهسپار است، و رودخانهٔ اصلی شهر قم را تشکیل می‌دهد که از میان شهر عبور می‌کند، این رود را در دوره‌ای رودخانهٔ اناربار (به علت فراوانی ←

و همچنین احمد بن [محمد، ابو]عبدالله برقی، گوید که: این چشمه، و این موضع اسکندر بینباشت.

چنین گویند که: «کبش‌ها[۱] و کوسفندها بزرگ را دست و پای محکم می‌بست، و سر ایشان می‌برید، و ایشان را باگوشت و پوست و دست و پای، در منبع آن آب می‌انداخت. و بعد از آن بفرمود تا خاک آوردند، و بر سر ایشان ریختند، و به پایه‌ها محکم کردند.

راوی چنین گوید که: من این موضع و چشمه را دیدم که آب از آنجا بیرون می‌آمد، نه بسیار. اهل قم از روان کردن آن آب اِبا[۲] می‌کردند، و منع می‌نمودند، از سبب آنکه نباشد که بذان آب غرق شوند.

و همچنین: آل سعد اشعریان که به قم غلبه[۳] شدند، از اخراج[۴] این آب منع می‌کردند.

و چنین گویند که: قم را در قدیم الایام صفرا نام نهادند، و صفرا خواندند. و در روزگار عجم، تا آن گاه که آل سعد بن مالک[۵] نزول کردند به قم، آب عزیز الوجود و کم بوده است.»

← باغستان‌های انار پیرامون آنکه در لهجه محلی قم به نار مشهور است، زیرا هنگام طغیان آب این رودخانه در قم وقتی می‌شود که گل‌های انار به بار آمده است، «سفرنامهٔ افضل المُلک: ۷۵» نیز می‌نامیده‌اند، آب این رودخانه در پایان به دریاچه نمک فرو می‌رفت، و امروزه در فاصله ۶۰کیلومتری جنوب قم و در نزدیکی شهر دلیجان سدی بر روی این رودخانه بسته شده، و از هدر رفتن این آب به دریاچه نمک جلوگیری به عمل می‌آید. و احتمالاً مقصود نویسنده از «چشمه‌ای بود بسیار آب» همان جوی‌ها و رودخانه‌های کوچکی است که از ذوب شدن برف کوه‌ها به وجود می‌آمده است، وگرنه چشمه هر مقدار پر آب باشد توانایی تشکیل رودخانهٔ پر آب قم‌رود را ندارد.

۱. کبش: گوسفند نر.

۲. خودداری.

۳. غالب و چیره شدن.

۴. سرگشودن و بیرون آوردن.

۵. در سرتاسر نسخهٔ اصل ضبط این کلمه مَلکْ است که مقصود همان مالک می‌باشد که بنابر رسم الخط کهن عربی الف میانی حذف می‌شود.

و در کتاب سیر الملوک عجم[۱] چنین آورده‌اند که:

«چون بهرام جور[۲] به جانب بلاد ارمنیه می‌رفت، اتفاقاً رهگذر او بر دیهی بود از تُخُوم[۳] ساوه که آن را طَخَرود[۴] می‌گویند، بذین دیه آتشکدهٔ بنا نهاد، و آتش در آن برافروخت، و بازاری در آن بدید کرد. و قم و رُستاق‌های آن را بنا نهاد، و آن را ممجان نام نهاد، و به مزدجان[۵] بارو کشید.»

و ابوعبدالله احمد بن محمد بن اسحاق همدانی الفقیه[۶]، چنین روایت کند، در کتابی که آن را «کتاب بلدان» نام کرده است که: قم را قمساره[۷] بن لهراسف بنا کرده است.

و ابوعبدالله حمزة بن حسن اصفاهانی در «کتاب اصفهان» یاد کرده است که چون عرب اشعریان به قم آمدند، در جوانب قم در خیمها از موی نزول کردند. چون در این ناحیت متمکن شدند، در صحاری هفت ده، خِطه و منزل ساختند، و سراها و بناها و

---

۱. در منابع کتابشناسی کتابی به این نام نیامده است، تنها شیخ آقابزرگ تهرانی در «الذریعة: ۲۷۸/۱۲» کتابی به نام «سیر الملوک» را به ابومحمد عبدالله بن روزبه مشهور به ابن المقفع نسبت می‌دهد که آن را از زبان پارسی پهلوی به عربی ترجمه نمود، و بعدها خواجه نصیرالدین طوسی آن را از عربی به فارسی دری برگرداند. و این کتاب احتمالاً همان کتابی است که به خواهش ناصرالدین عبدالرحیم حاکم اسماعیلی قهستان ـ که ابن الندیم در «الفهرست» در ذیل ترجمهٔ عبدالله بن المقفع از آن با نام «کتاب خدایانامه فی السیر» یاد می‌کند ـ فراهم آمد.

۲. مقصود همان بهرام ساسانی مشهور به بهرام گور است.

۳. کناره و حاشیه.

۴. این روستا همچنان پابرجاست و در ۳۵ کیلومتری غرب قم در جنوب جاده قم ـ ساوه میان کاروانسرا سنگی و گازران قرار دارد، و در زبان محلی و اهالی قم با ضبط طَغَرود خوانده می‌شود.

۵. از روستاهای پیرامون قم است که به گفته افضل الملک «سفرنامهٔ قم: ۱۸۷» از رودخانهٔ مزدیجان مشروب می‌شود، و همو احتمال داده است که این نام شاید معرب (مزدکان) باشد.

۶. جغرافی‌دان مشهور همدانی معروف به ابن الفقیه، نویسنده کتاب «البلدان» متوفای حدود سال ۲۹۰ هـ ق که ابن الندیم در «الفهرست: ۱۷۱» دربارهٔ این کتاب می‌گوید: «أخذه من کتب الناس». این کتاب به اهتمام مولر در سال ۱۸۸۴ ـ ۱۸۹۱ میلادی در دو جلد در لیدن چاپ شد، و مختصر آن را نیز دخویه در یک جلد به سال ۱۸۸۵ م در لیدن چاپ نمود. این کتاب یکی از منابع «تاریخ قم» است و در هفت مورد از این کتاب نقل می‌کند.

۷. در «انوار المشعشعین: ۵۰/۱» این نام قمارة بن لهراسب ضبط شده است.

قصرها و عمارت‌ها بنا نهادند، و فرود آمدند. و آن هفت ده[۱] ممجان[۲] و قَزدان[۳] و مالون [و جُمَر][۴] و سَکَن و جُلنبادان و کُمیدان است که الیوم قصبه و محلت‌های قم است. و

---

۱. بنا به روایاتی تعداد دیه‌ها را کمتر آورده‌اند، تشخیص و تعیین موقعیت جغرافیایی کنونی این هفت موضع ناممکن است، تنها از این میان شاید بتوان به احتمال موقعیت دو دیه را تعیین کرد: یکی کمیدان (به ضم کاف و فتح آن به اختلاف ضبط در نسخه‌ها و زبان محلی) که در شمال شهر قم کنونی قرار دارد، و احتمالاً محدوده جنوب قبرستان وادی‌السلام و میدان الهادی تا میدان تره‌بار را، که در سمت غرب رودخانه واقع است را شامل می‌شده. «انوار المشعشعین: ۶۶/۲» و دیگری دیه مالون است که به علت وجود بقعه شاه احمد قاسم (احمد بن قاسم بن احمد بن علی بن جعفر الصادق علیه‌السلام) که به گفته مورخین قم در گورستان روستای مالون دفن شده است، می‌توان موقعیت کنونی آن را تعیین کرد، که همان محدوده‌های پیرامون این بقعه است، که امروزه یکی از محلات مرکزی شهر قم می‌باشد، و در جنوب شرقی آن باقیمانده خندق قم همچنان پابرجاست، و از شمال و غرب آن تا سال‌های اخیر درب‌ها و گذرهای متعددی به محله‌های قدیمی قم همچون گذر قلعه ـ گذر جدا، و جز اینها وجود داشت.

۲. یعقوبی (متوفای ۲۸۴ ه) در «کتاب البلدان» از این روستا با نام منیجان یاد می‌کند، لیکن طبیعی است که ضبط تاریخ قم صحیح‌تر است زیرا او اهل قم است و آشناتر به ضبط دقیق اسامی محلات و روستاهای قم، لیکن یعقوبی دربارهٔ این روستا سخنی دارد که موقعیت جغرافیایی دقیق آن را روشن می‌کند او می‌گوید: «ومدینة قم الکبری یقال لها منیجان... والی جانبها مدینة یقال لها کُمندان، ولها وادٍ یجری فیه الماء بین المدینتین علیه قناطر معقودة بحجارة، یعبر علیها من مدینة منیجان الی مدینة کمندان.» و استاد علی‌اصغر فقیهی ـ قمشناس معاصر ـ در توضیح این متن در «تاریخ مذهبی قم: ۶۸» می‌فرماید: اگر امروز بخواهیم محل دو قسمت منیجان و کمندان را معین بکنیم با توجه به اینکه محل کمیدان که تبدیل به زمین مزروعی شده کاملاً معین و در شمال غربی خاک‌فرج و وادی السلام واقع است، باید بگوییم که منیجان در سمت راست رودخانه و در حدود چهار امامزاده و اطراف شاهزاده سید علی و نزدیکی‌های راه سراجه، و قنوات در کنار راه قمرود بوده است، و کمیدان در سمت چپ رودخانه و در همین جا بوده که اکنون به همین نام است (محدودهٔ کوچهٔ فرهنگ در خیابان امام)، و نهری مخصوص که از رودخانه جدا می‌شود و به نام نهر کمیدان است آن را مشروب می‌سازد، و محل پل‌ها از محاذی قبرستان وادی‌السلام فعلی به طرف شمال در امتداد البرز قرار داشته است.

۳. در برخی از نسخه‌ها با ضبط «غزوان» نیز آمده است، و به نوشته «راهنمای جغرافیایی تاریخی قم: ۷۹» مزرعه غَزوان (بر وزن یَزدان) جنب مزرعه طبشقران (یا طبشقوران) است که اراضی آن پشت باره شهر واقع است.

۴. به نوشته «راهنمای جغرافیایی تاریخی قم: ۸۳» از مزارع قدیم است، و از نهر رودخانه مشروب می‌شود، و در زیر بلد واقع است.

حُصُون[۱] و حصارهای این دیه‌ها در این محال قائم و راسخ‌اند، و علامات و نشان آنند.

چون سراهای ایشان بذین دیه‌های هفت‌گانه بسیار شدند، و به یکدیگر نزدیک گشتند، از نام‌های این هفت دیه، نام قریهٔ کُمیدان[۲] اختیار کردند، و مجموع این دیه‌های هفت‌گانه را کُمیدان نام نهادند.

بعد از مدتی چند، در این نام اقتصار[۳] کردند، و چهار حرف از جملهٔ شش حرف کمیدان بینداختند، و بر دو حرف اختصار[۴] کردند، و گفتند: کُم. پس اِعراب[۵] دادند، و گفتند که قم. و این تخفیف و اختصار و اقتصار، در میانهٔ ایشان بسیار بوده است، و عادت شده، و رسم و عادت ایشان در اسمای عجمیه بذین جاری بوده است، چنانچه انار[۶] در اصل اناربار بوده است، بعد از آن اختصار کردند در او، و گفتند انار.

و انار اسم وادی[۷] قم بوده، و بار اسم کنار واذی، و رهگذر آن. و این رستاق را اناربار نام کردند، از برای آنکه بر کنار وادی واقع شده.

و همچنین: در اسم کرج[۸] اختصار کردند، زیرا که در اصل بوهین کره بوده است،

---

۱. حصون، جمع حِصْن: بارو.

۲. به گفتهٔ (راهنمای جغرافیای تاریخی قم: ۸۳): مزرعهٔ کمیدان در جنب بلد واقع است، و از مزارع قدیم است مشروب از رودخانه، از نهر کمیدان آب می‌برد.

۳. کم کردن و کاستن برخی حروف به جهت سهولت تلفظ. از این‌رو مناسب با آن کلمهٔ «اختصار» است نه «اقتصار» چنان‌که ضبط تمامی نسخه‌هاست.

۴. کذا در اصل، و صحیح آن متناسب با مقصود کلمهٔ اقتصار است که به معنای بسنده کردن بر الفاظ کاسته شده است.

۵. حرکات چهارگانهٔ آوانگاری در زبان عربی (یعنی فتح و ضَم و کسر و سکون) را اِعراب گویند.

۶. مقصود رودخانهٔ اناربار است که یکی از نام‌های کهن رودخانهٔ کنونی قم است.

۷. دشت.

۸. کرج نام شهری بوده است در نزدیکی اراک کنونی، و اکنون یکی از بخش‌های کوچک حومه غرب شهر اراک در مسیر جاده اراک ـ همدان قرار دارد، و به کَرَهرود شهرت دارد، منطقهٔ کرج در قرن دوم محل زیستگاه تیره‌ای از عرب‌های مهاجر خزاعی به نام «بنی عِجْل» بود، این خاندان بنام در اوائل سده ۲ هجری به سرزمین جبال کوچیدند و در میانهٔ همدان و اصفهان و ساوه صاحب اقطاع شدند، و ناحیهٔ کرج را آبادان کردند و سرانجام امارت بلاد جبال را از طرف خلفای بنی العباس به‌دست آوردند. بنی‌عِجل از دشمنان امویان به شمار می‌رفتند و در جنگ بر علیه آنان به حمایت از ابومسلم خراسانی برخاسته، و پس از پیروزی عباسیان از موقعیت مهمی برخوردار شدند، و نواحی ←

و همچنین در ایام فُرس آن را بُوهین کره خوانده‌اند، یعنی خرمنگاه کرج.

و همچنین: در اسم داراب[۱] اختصار کرده‌اند، زیرا که در اصل وضع درابـجرد[۲] بوده است، هم چنانچه قم در اصل کمیدان بوده است، بعد از آن اختصار کردند و معرب گردانیدند، و گفتند قم.

و کمیدان نام ده بوده است، و ایشان نام ده و نام رستاق ـ که کمیدان دیه‌ای بوده از دیه‌های او ـ یکی گردانیدند، گاهی کمیدان گفته‌اند، و مرادشان دیهٔ کمیدان بوده است، و گاهی کمیدان گفته‌اند و مرادشان مجموع دیه‌های هفت‌گانه بوده است که کمیدان یکی از آن است؛ هم چنانچه اردستان اسم رُستاق است، و نام دیه‌ای که قصبهٔ آن رستاق است.

پس سبیل و طریق انقلاب[۳] کمیدان با قم که آن اسم قریه و رستاق است، همچو طریق و سبیل انقلاب کورهٔ[۴] اردستان است.»

و چنین گویند که نام این ناحیت در آخر ایام مملکت فُرس، از ایام قباد تا به ایام و زمان یزدجرد، ویران آبادان کرد کُواد بود[۵]، ویران یعنی خراب، آبادان کرد کُـواد[۶]، یعنی قُباد عمارت کرد، و آبادان گردانید.

→ جبل به تبول آنان درآمد. یکی از مشهورترین خاندان عِجلی ابودلف قاسم بن عیسی عِجلی کرجی (متوفای ۲۲۶ ه) است که از شیعیان بود، و اعتبار و نفوذ فراوانی در دورهٔ میانی عباسیان داشت، وی سازنده مسجد جامع ابودلف در شمال شهر سامراست که هم اکنون پابرجاست، و دارای گلدسته پلکانی مشهوری است.

۱. در اصل در آب ضبط شده که خطاست، و در تمامی نسخه‌ها ضبط صحیح آن که داراب است، آمده.

۲. آبادی‌ها و شهرهایی که در آنها پسوند جَرد یا گرد (به فتح جیم و گاف) به کار رفته است، در ایران فراوان است، همچون داراب گرد، دستگرد، آلوسجرد، ولاشگرد، بوزنجرد، جُرجین جَرد، میلاد جرد، خسرو گرد، و جز اینها، و پسوند گرد که به جَرد تبدیل شده، در پارسی پهلوی از فعل کردن می‌باشد، که در مورد شهرها و آبادی‌ها معمولاً پیشوند آنها یکسره نام‌های پارتی اشکانی و یا ساسانی است که منسوب به بانیان یا مالکان آن آبادی‌ها است.

۳. تبدیل.

۴. شهر.

۵. به گفتهٔ استاد علی‌اشرف صادقی «نشریه میراث شهاب: شمارهٔ ۲۹/ ص ۵۵»: ویران آبادان کردکواد صـورت تغییر یافته «ایران وِنارْدکَواد» است که در منابع پهلوی آمده، و معنای آن «شهر ایران که قبادکرد» می‌باشد. این نامی است که در زمان قباد به قم داده بودند. ظاهراً چون مؤلف تاریخ قم یا منابع آن معنای فعل «وناردن» را نمی‌فهمیده‌اند، آن را به عبارت مزبور تبدیل کرده‌اند.

۶. کواد و کوات، همان غباد یا قباد پدر خسرو انوشیروان پادشاه ساسانی است.

سبب آنکه چون قباد بذین ناحیت می‌گذشت، در آن روزگار که پیش مَلِک هیاطله[۱] می‌رفت، چون بذین ناحیت[۲] رسید، در غایت خرابی بود، از خرابی آن پرسید، گفتند: که هیچ مَلِکی از ملوک، هر ناحیت و موضعی را که اسکندر آن را خراب کرده است، به عمارت و آبادانی آن رغبت نمی‌کند و نمی‌فرماید.

چون قباد به دار الملکة[۳] خود مراجعت می‌نمود، چون بذین ناحیت رسید، بفرمود تا آن را عمارت کردند، و بذین نام نهادند، و کورهٔ اصفاهان را به دو شِق[۴] کرد، یکی: شق جِی، و یکی: شق ثیمره، و این شق ثیمره را بذین اسم نام کرد.

و همچنین: چون عرب بذینجا آمدند، و فتح این شق بر دست رؤسای مقدمهٔ[۵] لشکر احنف بن قیس میسر شد، و احنف به ثیمره مقیم بود، و عرب این کوره را هم شق ثیمره نام کردند. و این اسم بر وی باقی بماند، تا آن گاه که رشید[۶] آن را کوره گردانید. پس کوره و شهر را هر دو قم نام کردند.

بدین دستور که ما یاد کردیم، نواحی و رساتیقی که خارج از ثیمره بودند، مجموع داخل[۷] ثیمره گردانیدند ـ تا غایت[۸] که دیوان[۹] خراج از فارسی با عربی

---

۱. هیاطله: جمع غلط هیطال، و هیطال به زبان بخارا مرد قوی باشد، و نیرو را به زبان بخارا هیتال خوانند، و به تازی گردانیده‌اند هیتال به هیطال «لغتنامهٔ دهخدا: هیطال».

۲. یعنی ناحیهٔ قم.

۳. کذا در اصل، و صحیح آن دارالملک یعنی پایتخت است.

۴. قسمتی از ناحیهٔ بزرگ که در آن شهری قرار داشته باشد.

۵. پیشاهنگان لشکر.

۶. مقصود هارون‌الرشید خلیفهٔ مشهور عباسی است.

۷. یعنی آبادی‌ها و روستاهای پراکنده پیرامون این شق را از لحاظ اداری و خراج و مالیات وابسته به این شق نمودند.

۸. تا آن هنگام که.

۹. دیوان: محل گردآوری دفاتر (مجمع الصُّحف)، فارسی معرب است، در سبب تسمیهٔ دیوان آمده است که چون کسری سرعت عمل منشیان را در اجرای کارها ملاحظه کرد، گفت این کار دیوان (جن) است. همچنین دیوان به معنای صورت حساب است، و سپس بر حسابگر و جای و موضع وی اطلاق گردیده است. دیوان خراج دفتری بوده است که به حساب خراج زمین‌ها رسیدگی می‌کرده است، و در تشکیلات اداری عهد خلفا عنوان اداره کل ←

کردند ـ [و می‌گفتند]: مِنْ رُستاقِ قَاسَان، من شِق دِرام، وَمِن شِق آبْرُوز[۱]، و دگر[۲] نواحی که با ثیمره ضم کرده بودند، مجموع یاد نمی‌کردند، بلکه بر یکی اقتصار می‌کردند، و مجموع را بذان نسبت می‌کردند.

و همچنین: حمزه[۳] روایت کند که این ناحیت از اصپاهان نقل و جذاکرده‌ام، و در قدیم الدهر استان دِرام خوانده‌اند.»

این حکایت که ما مجموع یاد کردیم، از زبان حمزه ـ در اشتقاق عرب نام قم را از نام کمیدان ـ بلاشک از اختراع حمزه است، و از خاص‌های او، سبب آنکه نام قم به انفراد، و نام کمیدان به انفراد، و هر دو به هم در ایام القدیم بوده و شنیده [شده].

و صحیح و معتبر و معتمد، در آنکه قم را جِراقم نام نهادند، آن روایت است که برقی گوید که:

«قم مجمع آب‌های ثیمره و انار بود، به واسطهٔ گیاه و علف، رُعاة احشام[۴] و صحرانشینان آنجا نزول کردند، و خیمه زدند، و خانه‌ها بناکردند، و آن خانه راکُومه[۵] نام

← محاسبات مملکت و دفتر محاسبات و ضبط مداخل و مخارج مملکت به کار می‌رفته. و گویند در اسلام نخستین بار عمر خلیفه دوم رسم ثبت و ضبط را در دیوان الجُند برقرار نمود. و بعدها در عهد عبدالملک بن مروان خلیفه اموی دیوان عراق و شام به عربی نقل شده است. نگاه کنید به: «لغتنامهٔ دهخدا: ماده دیوان.»

۱. این نوشته ظاهراً همانی است که مؤلف آن را در دفاتر دیوانی در دیوان قم دیده بوده است که پس از تعریب دواوین و دفاتر مالیات و خراج، برای جمع و ضبط و دسته‌بندی کردن خراج و مالیات روستاها و آبادی‌ها، به جای یادکرد مستقل هر کدام، مجموعهٔ آبادی‌های یک منطقه را به شق مربوطه منتسب می‌کرده‌اند و آن شق را به رستاقی که مرکز دهستان‌ها و شق‌های متعدد بوده و خود یکی از چند رستاق قم بوده وابسته می‌کردند، و بدین وسیله دریافت خراج ساماندهی شده، و آسان‌تر جمع می‌گردیده است.

۲. در اصل: ذکر.

۳. حمزه اصفهانی در کتاب «محاسن اصفهان».

۴. در نسخهٔ اصل: رعاة و احشام، و رعاة احشام: چوپانان.

۵. کومه در زبان عربی به معنای انباشته شدن چیزی است، لیکن مشروط به آنکه انباشته شده ارتفاع کمی داشته باشد، وگرنه بدان کومه گفته نمی‌شود، و از تعبیر احمد بن محمد برقی فهمیده می‌شود که چادرها و خانه‌های ساخته شده در دشت قم به گونه‌ای بوده است که شخصی که از سمت بلاد جبل یا ری یا اصفهان (که هر سه جهت در بلندی قرار دارد) به دشت قم نزدیک می‌شده تعداد زیادی کومه با ارتفاع کم می‌دیده است.

کردند. بعد از آن تخفیف کردند و گفتند کم. بعد از آن معرب گردانیدند، و گفتند قم.[۱] و بلوکات او جزء اصفهان بود، تا در عهد خلافت هارون الرشید، حاکم اصفهان از اهالی قم به دربار خلافت عارض شد که منال دیوانی خود را به سهولت نمی‌دهند، بذین جهت قم را از اجزای اصفهان خارج کردند، و منالی موافق ممیزی هارون بر آنها وارد آوردند.» معتبر و درست این روایت است. و در روایت شیعه آمده است که «در آن شب که رسول خدا، محمد مصطفی ﷺ را به آسمان بردند، ابلیس ملعون را دید که بذین بقعه به زانو درآمده بود، و مِرْفَق[۲] هر دو دست بر سر زانو نهاده، و نظر در زمین می‌کرد. رسول ﷺ او را گفت: قم یا ملعون، یعنی برخیز ای ملعون. بذین سبب قم را قم نام نهادند.»[۳]

و در روایتی آمده است: «قم را از آن جهت نام کرده‌اند که قائم آل محمد ـ علیه و علیهم السلام ـ را از این شهر مدد و معاون و مساعد خواهد بود، چنانچه بذان سبب خروج کند، و ظهور فرماید.» والله اعلم.

ذکر صورت فتح ناحیت قم

راویان فتح‌های بلاد اسلام، روایت کنند که:

«بیشترین نواحی اصفاهان که ابوموسی اشعری و امیران لشکر او فتح کردند و بگشادند، به جنگ و قهر بود[۴]، و به تیغ و شمشیر بر ایشان غلبه کردند، و فتح آن بر وجه صلح نبوده. و آبروزهٔ ثیمرتین همه نواحی اصفاهان بوده.»

پس می‌نماید که فتح ناحیت قم به جنگ و محاربت نبوده باشد، زیراکه اعمال[۵] ناحیت قم، به اعمال آن نواحی متصل بوده.

و همچنین ابوعلی عبدالرحمان بن عیسی بن حماد همدانی، المعروف به کاتب بکر ابن

---

۱. از اینجا تا پایان جمله در نسخهٔ اصل نیامده است.

۲. آرنج.

۳. در نسخهٔ چاپی: کردند.

۴. در اصطلاح فقه اسلام از این‌گونه سرزمین‌ها با نام «اراضی مفتوحة عنوةً» یاد می‌شود.

۵. روستا و نواحی پیرامون شهر.

عبدالعزیز[۱]، در کتاب خود که آن را کتاب همدان نام کرده است، چنین یاد کرده است که:

«من کُتبِ اموال[۲] و غیر آن را مطالعه کرده‌ام، و در آنجا یافته‌ام که ابوعبیدة[۳] و شافعی[۴] و مالک[۵] روایت کرده‌اند که مجموع بلاد جبال، فتح آن به جنگ و قهر و استیلا بوده است، و هیچ کورهٔ از آن استثنا نکرده‌اند.

و بعضی دیگر گویند که فتح ناحیت قم، بر وجه صُلح بوده است، اما فتح آن به محاربه و جنگ مشهورتر است.» والله أعلم.

ذکر حدود قم

از برقی روایت است که او گفت که:

«قم چهل فرسخ در چهل فرسخ است، زیرا که حدودهای[۶] آن به غایت از

---

۱. ابوعلی کاتب، عبدالرحمان بن عیسی بن حماد هَمَدانی (حدود ۲۰۰ ـ ۳۲۷ هـ ق) کاتب امیر بکر بن عبدالعزیز عِجلی کرجی، تاریخ‌دان و زبانشناس و شاعر، و نویسنده کتاب همدان‌نامه یا تاریخ همدان یا کتاب همدان که نخستین تاریخ مستقل دربارهٔ شهر همدان به شمار می‌رود که از میان رفته است، و تنها برخی مطالب آن در بعضی از منابع آمده است، او کتاب دیگری به نام الالفاظ الکتابیة دارد که چندین بار چاپ شده است (نگاه کنید به: همدان‌نامه: ص ۳۶۲).

۲. اموال جمع مال، و کتب اموال کتاب‌هایی است که دربارهٔ قانون و دستور و احکام جمع‌آوری خراج از سرزمین‌های اسلامی تدوین شده است، اهمیت این‌گونه کتاب‌ها بدین جهت است که مؤلفان آنکه معمولاً این‌گونه کتاب‌ها را برای حکام و امیران سرزمین‌های اسلامی می‌نوشتند، برای تعیین مقدار مالیات زمین خراجی، نخست به تاریخ فتح سرزمین‌های اسلامی پرداخته، و سپس مقدار خراج و مالیات آن را از هنگام فتح یاد می‌کرده‌اند. از مهم‌ترین کتاب‌های اموال و خراج می‌توان از کتاب الخراج قاضی ابویوسف، و کتاب الخراج یحیی بن آدم قرشی، و الاستخراج لأحکام الخراج ابن رجب حنبلی یاد کرد.

۳. در نسخهٔ اصل این نام «اباعُبید» ضبط شده که نادرست است، او ابوعبیدة معمر بن المثنی تیمی قریشی (۱۱۴ ـ ۲۱۰ هـ) لغوی، نسبشناس، مورخ. ابن الندیم بیش از یک‌صد کتاب برای او یاد کرده است، بخشی از کتاب‌های او دربارهٔ جنگ‌ها و فتوحات صدر اسلام است (الفهرست: ۵۸).

۴. محمد بن ادریس شافعی (۱۵۰ ـ ۲۰۴ هـ) امام مذهب شافعی، از مذاهب اهل سنت.

۵. مالک بن انس اصبحی (متوفای سال ۱۷۹ هـ) یکی از چهار فقیه سنی که سنی‌ها در تقلید و احکام خود پیرو آنان می‌باشند، او مؤسس مذهب مالکی است و دارای کتابی به نام الموطأ می‌باشد. او در مدینه زندگی می‌کرد و با خلفای بنی العباس نزدیک بود.

۶. جمع حد و مرز.

یکدگر دورند، و اقطار[۱] آن متفاوت‌اند، و از دیگر شهرها با حَوْز[۲] آن گرفته‌اند و جمع کرده‌اند.»

و برقی چنین گوید که:

«حد اول قم: از ناحیت همدان است تا میلاذجِرد[۳] که آن ساوه[۴] است.

و حد دوم: از ناحیت ری تا جوسق[۵] داوود بن عمران اشعری، به دو فرسخ از دیر جَص[۶] که فرا پیش قم است.

---

۱. جمع قُطر که به معنای سرزمین است.

۲. حوز در زبان عربی به معنای ناحیه آمده است که جمع آن احیاز است. و مؤلف کتاب تاریخ قم در موضوع «رسم ستدن خراج» اصطلاح حوز و احیاز را در معنای خاصی به کار می‌برد، و تعریف می‌کند که: «و خراج ضیعت‌های ایشان منسوب بوده به خراج بنی أب، و آن را احیاز نام نهاده، چُنانچ از هر قبیله یکی معروف و مشهور بوده، خراج آن قبیله به نام او تعیین رفته، و همه را در یک سلک کشیده، و صفت داده به حیز فلان، و جمیع خراج تفرقه کرده بر احیاز.»

۳. میلاد: که مهرداد اشکانی است (ساوه‌نامه: ۲۱).

۴. مقصود از ساوه شهر کنونی ساوه نمی‌باشد، بلکه این نام رستاقی بوده است در مرز مشترک میان همدان و اصفهان، بر طبق تقسیم‌بندی‌های جغرافیایی کهن در قرن سوم و چهارم هجری، و مؤلف کتاب تاریخ قم در آغاز فصل ششم از باب اول به این حقیقت اشاره دارد، و می‌گوید: «و مراد به رستاق ساوه، شهر ساوه نیست که از کوره همدان است، بلکه غیر آن است، و الیوم شهری است که آن را میلادجرد می‌خوانند، و این دو رستاق به یکدیگر متصل است، و هر دو را ساوه می‌خوانند، و فرق میان ایشان به اصفهان و همدان است، و چنین گویند: که ساوهٔ اصفاهان، و ساوهٔ همدان، و مثل این بسیار است.»

۵. جوسق کلمه‌ای است معرب از کلمهٔ فارسی کوشک، و در زبان عربی به معنای قصر کوچک، و یا قلعه می‌باشد، و جمع آن جواسق می‌باشد.

۶. دربارهٔ ضبط صحیح این نام و پیشینهٔ تاریخی و موقعیت جغرافیایی و معنای آن استاد دکتر علی‌اشرف صادقی طی تعلیقه‌ای بر کتاب انوار المشعشعین در نشریه (میراث شهاب، شمارهٔ ۲۹/ ص ۶۱) آورده است که: ابودلف مِسْعَر بن مُهَلهِل در الرسالة الثانیة (چاپ قاهره ۱۹۵۵، به کوشش ومینورسکی، ص ۱۹) این نام را به شکل (دیر کجین = دیر گچین) یا (دیر الجص) آورده، و آن را قلعهٔ بزرگی دارای برج‌های بسیار بزرگ و باروی عریض بلند آجری دانسته است. اصطخری در المسالک و الممالک (چاپ لیدن، ص ۲۳۰) نیز آن را قلعه دانسته و نوشته است: این قلعه محل محافظان پادشاه (بدرقة السلطان)، و (در ترجمه اصطخری از محمد بن اسعد شوشتری: بدرقه داران) و منزلی برای ←

چون حدیث[۱] دیر جص در میان آمد، شاید که در بنا کردن آن، آنچه روایت کرده‌اند گفته شود. چنین گوید که: «در کتاب سِیَر ملوک عجم مسطور است که: مَلِک روم قومی را از عمالقه[۲]، از بقایای قوم عاد، پیش کسری[۳] انوشروان

→ مسافران است. یاقوت و قزوینی نام این قلعه را به شکل «دیر کردشیر» ضبط کرده‌اند، همچنان که مینورسکی توضیح داده، مصحف «کرداردشیر» (= ساخته شده به وسیلهٔ اردشیر) است. قزوینی در آثار البلاد (چاپ بیروت ۱۴۰۴ / ۱۹۸۴، ص ۳۷۱) بنای این دیر را به اردشیر بابکان نسبت می‌دهد. در سال ۷۲۵ ناصرالدین منشی کرمانی در نسائم الأسحار از این دیر با نام «رباط دیر گچین» که ابونصر کاشی، وزیر سنجر، آن را تعمیر کرده بود و در زمان وی (منشی) ظاهراً آباد بوده نام برده است. در سال ۱۲۶۸ ق که جهانگیر میرزا، پسر سوم عباس میرزا آثار البلاد را ترجمه کرده این قلعه ویران بوده است. جهانگیر میرزا می‌نویسد: «حال تحریر و ترجمه، آن دیر خراب، و راه ما بین ری و قم از آنجا گردیده، و به راه متعارف حال که از میان صحرای کبیر می‌گذرد، افتاده» به نوشته مینورسکی، به نقل از اشتال، خرابه‌های کاروان‌سرایی در سر راه قدیم ری به قم که از وسط دریاچه کنونی «حوض سلطانی» می‌گذشته، در فاصله دو پنجم راه از ری وجود دارد که احتمالاً بقایای همین «دیر گچین» است. دربارهٔ وجه تسمیهٔ آن به «دیر» مطلبی که صاحب المعجم دربارهٔ «سَدِیر»، قصری که در حیره برای بهرام گور ساخته شده بود، گفته قابل نقل است: شمس قیس می‌گوید: «و سدیر سه گنبد بود متداخل یکدیگر و آن را «سه دیر» خواندندی، عرب آن را «سَدیر» کردند، و چنین گویند که آن سه گنبد معبد ایشان بوده است، و همانا در قدیم گنبد را به زبان پهلوی «دیر» می‌خوانده‌اند، از بهر آنکه در بعضی از کتب مسالک دیده‌ام که منزلی که از طرف اصفهان بر صوب ری هست، و آن را «دیر کچین (= دیر گچین)» می‌خوانند گنبدی مجصص (= گچ اندود) بوده است».

البته «دیر» در پهلوی وجود ندارد و عربی است، اما در فارسی به معنای گنبد به کار رفته، چنان‌که «دیر مینا» را شعرا به معنی فلک به کار برده‌اند. معلوم می‌شود که کلمهٔ «دیر» را در دورهٔ اسلامی به نام این رباط افزوده بوده‌اند، و شاید در دورهٔ ساسانی نام آن «گنبد کردشیر» بوده است، تعبیر «سَدیر» به «سه دیر» از مقوله وجه اشتقاق‌های عامیانه است.

۱. سخن.

۲. در عربی عملاق (جمع آن عمالقه) به معنای شخص تنومند و بلندقد و قوی هیکل را گویند، و در تفکر عامیانه سازندهٔ بناهای سنگی عظیم، همچون اهرام و مدائن صالح و جز اینها را در توان انسان‌هایی جز بشر کنونی با جثهٔ کوچک می‌دانستند، و ساختن آنها را به جن یا مردمان و اقوامی عملاق که دارای توانایی‌های شگفت‌آور بوده‌اند نسبت می‌داده‌اند، از این‌رو برخی از آن اقوام به نام عمالقه مشهور گشتند.

۳. معرب خسرو.

فرستاد، و ایشان را جثه‌های بزرگ، و قامت‌های بلند بود، چنانچه بعضی از مردم که ایشان را خَلْقی[۱] عظیم می‌باشد، تشبیه ایشان به قوم عاد می‌کنند، و می‌گویند که: چه مردم عادی‌اند؟![۲]

چون آن طائفه عمالقه پیش انوشروان آمدند، بر دست ایشان دیر جص در راه قم دیری بنا نهاد.

و گویند که این دیر پیش‌تر از این به زمانی بعید[۳] بنا نهاده‌اند»، واللهُ اعلم.

و حد سیم: از ناحیت فراهان است[۴]، آنجا که ناحیت کرج[۵] است.

و گویند: از آنجا که جوسق دیزوآباد است از همدان.

و حد چهارم: از ناحیت اصفاهان تا وادی که میان قریهٔ دِرَام و جرقام، و میان قریهٔ راوند است.» والله أعلم.

ذکر برج قم که طالع آن است، و طول و عرض آن از اقلیم

برج قم جوزاست، و هفتاد و پنج درجه و پانزده دقیقه طول آن است از مغرب، و از مشرق صد و پنج درجه، و دقائق عرض آن سی و چهار درجه و سی دقیقه.

---

۱. مقصود خلقت و ساختمان بدنی آنهاست.

۲. یعنی همچون مردم منسوب به قوم عاد هستند.

۳. دور.

۴. در چند جای کتاب تاریخ قم از فراهان یاد شده است، و مؤلف آن را از ساخته‌های (فراهان بن همدان) دانسته، و آن را (رستاقی بین همدان و اصفهان که فارجان به قُرب آن باشد) تحدید کرده است. و بنا بر تحقیق استاد پرویز اذکائی (همدان‌نامه: ص ۴۲) فراهان جایی است که کوروش پادشاه مغلوب لیدی (کروسوس) را به (Barene) نزدیک همدان تبعید کرد، و از آن در سالنامهٔ سارگون دوم آشوری به صورت «بریکانو / Barikanu» و در جغرافیای بطلمیوس به صورت (Paraxana) بین همدان و کاشان یاد شده، و سپس به عنوان یک ساتراپ پارسی، و بعدها به مثابه ناحیت اُسقفی (Barane) مذکور گردیده است.

۵. مقصود کرج ابی‌دلف عِجلی است که پیش‌تر و در قرون نخستین اسلامی در جایگاه بخشی از شهر کنونی اراک قرار داشته است، و امروزه آن قسمت روستایی است در جنوب غربی شهر اراک به نام کرهرود.

و ناحیت قم از جمله بلدان جَبَل[۱] است، و از اقلیم[۲] چهارم، و بلاد جبل عبارت از همدان است و ماسبذان[۳] ـ که آن سیروان است[۴] ـ و مهر

---

۱. بلاد الجبل یا الجبال (= سرزمین کوهستان یا کوهستان‌ها)، از اصطلاحات جغرافی‌دانان مسلمان است که به اعتقاد برخی از محققین این اصطلاح جغرافیایی پیشینهٔ کهنی داشته و به اواسط عهد اشکانی باز می‌گردد (همدان‌نامه: ص ۵)، و این نام سرزمین پهناور و مرتفعی است که در مغرب ایران میان دشت‌های پست عراق در مغرب، و کویرهای مرکزی ایران در مشرق آن محصور است، و در واقع تمامی بخش کوهستانی غرب ایران، در شمال از جنوب کردستان کنونی تا منتهی الیه لرستان در جنوب، و غرب قم و ساوه در سمت شرق را بلاد الجبل گویند، و برخی از جغرافی‌دانان آن را تا مشرق ری نیز دانسته‌اند. دربارهٔ پیشینهٔ تاریخی این سرزمین کی لسترنج در کتاب (بلدان الخلافة الشرقیة، ترجمه عربی: ص ۲۲۰) می‌گوید: سرزمین پهناور کوهستانی که یونانیان آن را میدیه (ماذی Media) می‌نامیدند و از دشت‌های عراق و جزیره در غرب تا کویر نمکزار بزرگ در مشرق سرزمین فارس ادامه داشت، را جغرافی‌دانان عرب اقلیم الجبل نامیدند، سپس این نام در دورهٔ پادشاهان سلجوقی (در ق ۶ هو ۱۲ م) منسوخ گردید و به غلط بدان نام عراق عجم به هدف تمییز آن از عراق عرب که بخش جنوبی سرزمین ما بین النهرین را شامل می‌شد، دادند... و اقلیم جبل کهن به دو بخش تقسیم می‌گردد: کوچک که همان کردستان در غرب است، و بزرگ که همان عراق عجم در مشرق است... و چهار شهر کهن: قرمیسین (کرمانشاه کنونی) و همذان و ری و اصفهان، از دیرباز مهم‌ترین شهرهای نواحی چهارگانهٔ این اقلیم به شمار می‌رفتند.

۲. جغرافیدانان مسلمان در دورهٔ خلافت عباسی، سرزمین پهناور اسلامی را بنابر ویژگی‌های جغرافیایی و طبیعی هریک از بخش‌های آن تقسیم کرده، و نام‌گذاری نمودند، این تقسیم‌بندی در اصطلاح آنان اقلیم نامیده می‌شد، همچون اقلیم عراق و خوزستان، و اقلیم جزیره و آذربایجان، اقلیم جبل و جیلان، اقلیم مازندران و قومس و جرجان، اقلیم فارس، اقلیم کرمان، اقلیم مکران، اقلیم خراسان و جز اینها. چهارمین اقلیم در این تقسیم‌بندی اقلیم جبال یا اقلیم بلاد جبل است که قم نیز یکی از شهرهای آن به شمار می‌رود.

۳. در تمامی نسخ خطی تاریخ قم این نام با ضبط یاء آمده است، و ظاهراً صحیح آن با باء و دال معجمه است، چنانکه در تمامی منابع تاریخی و جغرافیایی با ضبط ماسبذان یا ماسبدان آمده است، این شهر به همراه شهرهای: وستان، تویسرکان، اسکین رود، نهاوند، ملایر؛ یکی از چند شهر رُبع همدان (بنابر تقسیم‌بندی‌های اوائل عهد ساسانی) به شمار می‌آمده است، و نام دیگر آن ماهی دشت، یا مای دشت می‌باشد، و دشت‌های حاصلخیز و اب‌پرور غرب شهر همدان تا اسدآباد که بر شاهراه اکباتان (همدان) ـ بابل قرار دارد تا شمال لرستان و ایلام کنونی را شامل می‌شده است، و اسم کهن آن نیسابه می‌باشد (همدان‌نامه: ص ۵، ۶۲). کی لسترنج در (بلدان الخلافة الشرقیة، ترجمه عربی، ص ۲۳۷) دربارهٔ موقعیت جغرافیایی این شهر می‌گوید: «وفی غرب النّر الصغری علی حد العراق الغربی: کورتا ماسبذان و مهرجان قذق. واهم مدنهما السیروان والصیمرة، وما زالت تری اطلال هاتین المدینتین، وماسبذان اسمٌ یطلق الآن علی البقعة التی فی جنوب سهل مای دشت... وأشار القزوینی الی ما فی کورة ماسبذان من الکباریت و الزاجات والبوارق (جمع البورق) والاملاح.»

۴. سیروان یکی از شهرهای کوره ماسبذان است، کی لسترنج در (بلدان الخلافة الشرقیة، ترجمهٔ عربی، ص ۲۳۷) دربارهٔ آن

←

جانقَذَق[۱] ـ که آن صیمره است ـ و قم، و ماه البصره (که آن نهاوند است)، و ماه الکوفه (که دِیْنَور است)، و قرمیسین[۲]، والله اعلم.

ذکر طرق[۳] قم

چنین گوید برقی: قم را شش راه است:

اول: راه خراسان که آن درب ری[۴] است.

دوم: راه ساوه و آوه که آن راه مسجد جامع[۵] است.

→ می‌گوید: وکانت سیروان (او السیروان) علی ما فی ابن حوقل: (مدینة صغیرة غیر أن الغالب علی بنائها الجص والحجر، کمدینة المرصل فی ابنیتها، وفیها الثمر الکثیر والجوز والدستنبویه، وما یکون بلاد الصرود والجروم) وکان فیها ایضاً النخیل.

۱. یکی از دو کوره ماهی دشت و ضبط صحیح آن «مهر جانقدق» است که در تاریخ قم تصحیف شده. دربارهٔ موقعیت جغرافیایی آن کی لسترنج در (بلدان الخلافة الشرقیة، ترجمه عربی، ص ۲۳۷) می‌گوید: وفی غرب اللر الصغری وعلی حد العراق الغربی: کورتا ماسبذان و مهرجان قَذَق، واهم مدنها: السیروان والصیمرة. وما زالت تری اطلال هاتین المدینتین... وعلی نحو خمسین میلاً من شرقها (ای شرق کورة ماسبذان) الصیمرة، وهی کالسیروان، وبقیت زمناً مدینة آهلة بعد زوال المدینة الاخیرة، وکانت أصلح موضعاً منها. واشتهرت کورة مهرجان قذق ـ وهی التی تحیط بالصیمرة ـ بکثرة خیراتها فی المئة الرابعة (العاشرة)، وأشار المقدسی الی أنها کبیرة عامرة. ووصف یاقوت الصیمرة فقال: بها نخل وزیتون وجوز وثلج. وفی الطریق بین الصیمرة والطرّحان ـ وهی ضیعة مجاورة لها ـ قنطرة عجیبة بدیعة تکون ضعف قنطرة خانقین، وهی بین حُلوان وخانقین. وحین کتب المستوفی فی المئة الثامنة (الرابعة عشرة) کانت الصیمرة مدینة حسنة، وإنْ أخذ الخراب یدب فیها، وکانت نواحیها مشهورة بنخیلها.

و حمزه اصفهانی (متوفای حدود ۳۶۰ ق) صیمره (یا سیمره) را یکی از پنج شهری دانسته است که مردم آن به زبان فهلوی (پهلوی) که زبان دربار پادشاهان بوده سخن می‌گفته‌اند، (همدان‌نامه: ص ۳۲۷).

۲. کرمانشاه کنونی.

۳. طریق یا راه که جمع آن طرق است. و در اینجا مقصود راه‌های خروجی شهر قم است که به نواحی و شهرهای ایران می‌رفته است، و از سخن نویسنده تاریخ قم استفاده می‌شود که قم شش دروازهٔ اصلی، و هفت دروازهٔ فرعی و کوچک داشته است.

۴. امروزه محلهٔ واقع در شمال مسجد جامع کهن (یا مسجد جمعه چنان‌که مردم قم می‌گویند) به نام دروازهٔ ری مشهور است که احتمالاً همان جایگاه و مسیر کهنی می‌باشد که به سمت شمال شرقی و از کنار روستای قمرود می‌گذشته و با فاصله دیه کاج به کویر حوض سلطان (دریاچه نمک میان بزرگراه تهران ـ قم کنونی) می‌رسیده، و از آنجا تا ری دو مرحله راه بوده است.

۵. مقصود از این مسجد جامع همان مسجدی است که اشعریان در سال‌های آغازین استقرارشان در قم بنا ←

سیم: راه همدان که آن را سرداب گویند، و آن هم در این درب است، و درب عبدویه به رمله.[۱]

و درب چهارم: راه عراق است.[۲] و آن درب برید است که آن را درب نصر بن

→ نمودند، نه مسجد جامع یا جمعهٔ کنونی که در محلهٔ میدان کهنهٔ قم و دروازهٔ ری قرار دارد، و بنابر تحقیق اسناد علی‌اصغر فقیهی (تاریخ مذهبی قم: ص ۱۲۸): (محل مسجدی که اشعریان بنا کردند در نزدیکی‌های خاک‌فرج و وادی‌السلام امروزی بوده است، زیرا طبق نوشته تاریخ قم مسجد مزبور در کنار راهی قرار داشته است که به ساوه منتهی می‌شده است، و نیز به موجب گفته یعقوبی چند پل روی رودخانه بوده که دو قسمت شهر را به یکدیگر متصل می‌کرده است، و این پل‌ها حدود خاک‌فرج و وادی‌السلام واقع بوده، و برای رفتن به ساوه از روی این پل‌ها عبور می‌کردند). از این‌رو مسجد جامع عتیق قم در جنوب رودخانهٔ قم و در نزدیکی پلی به نام «بکجه» قرار داشته که به گفته تاریخ قم (آن را یحیی بن علی بن عبدالله اشعری بنا نهاده است)، و به روایتی دیگر آن را ابوبکر بن عمران بن ابی‌بکر اشعری معروف به بکجه ساخته است، و در نزدیکی آن دروازهٔ ساوه قرار داشته است.

۱. از نوشته پایان (فصل سوم) تاریخ قم استفاده می‌شود که در قرن سوم و چهارم هجری، در کنارهٔ رودخانهٔ کنونی قم از سمت جنوب تا شمال، سراها و کوشک‌های اعیان و اشراف قم بوده است که او به ترتیب از جنوب به شمال (تا پل و قنطره بکجه) یک یک آنها را برشمرده و نام صاحبان آنها را می‌آورد، همچون بستان وَلد دوله، حوسق و سرای سهل بن علی، و حوسق محمد بن سهل، و در ادامه می‌گوید: «و بسیاری از سراها و منظرها از این سرای تا قنطره بکجه، آنجا که مسجد جامع است بودند، و پس از آن حوسق ابن عبدویه بن عامر، تا آنجا که حد فهیان و درب نضر است، و بر آن طرف که فراپیش کمیدان است... مقابل این پل ـ یعنی پل بکجه ـ سراها و بستان‌ها و کوشک‌های دیگر تا... حوسق آل طلحه به رمله» که معلوم می‌گردد که در شمال مسجد جامع کهن قم و پل بکجه منطقه‌ای بوده است که به رمله (رمل در عربی به معنای شن نرم است) مشهور بوده، و در آن درب (گذرگاه) عبدویه و نضر قرار داشته است، و از این دروازه راه به سوی همدان می‌رفته است، و در واقع راه همدان میان راه ری (در شرق قم) و راه ساوه و آبه (در شمال غرب) قرار داشته است. همچنین در تاریخ قم دربارهٔ سرچشمهٔ برخی از کاریزهای قم می‌گوید: «بعضی از کاریزها، منشأ و منبع آن به جانب بیابانی است که معروف است به کوشیب، از جانب چپ رودخانهٔ قم، چون از راه سرد آب بروند. بعضی از کاریزها منشأ آن به جانب و نزدیکی رباط حوض است که در راه سرد آب واقع است، از دست راست رودخانه، چون‌که از قم به راه سرد آب روند.»

۲. مقصود از عراق سرزمین بین النهرین و عراق کنونی است، نه عراق عجم که اصطلاحی است که بعدها در قرن ششم و در دورهٔ حکومت سلاجقه مشهور گردید (نگاه کنید به: بلدان الخلافة الشرقیة، ترجمه عربی، ص ۲۲۱). از موقعیت و مسیر دقیق این دروازه اطلاع دقیقی در دست نمی‌باشد، لیکن با توجه به اینکه این راه به درب جبانه (= گورستان) معروف بوده است می‌توان استفاده کرد که از میان قبرستان عمومی قم که در سمت جنوب شهر، و ←

عامر اشعری گویند، و بذین معروف است، و به درب جَبانه[۱] نیز معروف است.

و پنجم: راه جبال قم است. و آن درب حسن بن علی بن آدم اشعری[۲] است.

و ششم: راه قاسان[۳] که آن درب قاسان است، معروف و مشهور به ولد احوص بن سعد اشعری. و قم را به غیر از این شش درب و راه، هفت درب دیگر است[۴]:

اول: درب قریهٔ جُمَر[۵].

دوم: درب سَهْلَویه بن علی[۶] که آن ایضاً راه ساوه است.

← پیرامون قبر فاطمه بنت موسی بن جعفر علیهما السلام قرار داشته می‌گذشته، و احتمالاً به سمت کرج ابی‌دلف (= اراک کنونی) و از آنجا به همدان و حُلوان و خانقین که شاهراه اصلی عراق ـ خراسان بوده می‌رسیده است.

۱. جَبانه: گورستان.

۲. بنا به گفته تاریخ قم در پایان (فصل سوم از باب اول) اشعریان باروی قم را از درب نصر (در شمال پل بکجه و مسجد جامع کهن قم) تا درب حسن بن علی اشعری بکشیدند، به گونه‌ای (که رودخانه بر یک طرف افتاده بود)، یعنی رودخانه در سمت غرب آن قرار داشت، از این‌رو می‌توان گفت راه جبال قم در جنوب قم کهن، و در میان راه عراق و راه کاشان قرار داشته، و احتمالاً از نزدیکی روستای مالون (بقعهٔ شاه احمد قاسم کنونی) می‌گذشته، و به سمت کوهستان‌های واقع در جنوب و جنوب شرق قم می‌رفته است.

۳. از موقعیت‌هایی جغرافیایی که مردم قم همچنان نام و مسیر آن را می‌دانند (همچون دروازهٔ ری) دروازهٔ کاشان است، این دروازه در مشرق شهر قم و در نزدیکی بقعهٔ علی بن جعفر علیه السلام قرار داشته است، و تاکنون محلهٔ پیرامون بقعه با نام درب بهشت یا درب کاشان در میان مردم قم مشهور است.

۴. احتمالاً این هفت درب همان دروازه‌های هفت آبادی است که در دشت قم بوده، و پس از به هم پیوستن آنها شهر قم برپا گردید، و بعدها به رغم ساختن دروازه‌های بزرگ و عمومی شهر، این درب‌ها همچنان به عنوان خروجی‌های فرعی مورد استفاده بوده، و نویسنده تاریخ قم این درب‌ها را به ترتیب برشمرده است، بدین گونه که از نقطه شمال شهر قم آغاز کرده است، و سپس درب‌های غربی و جنوبی و شرقی را آورده است، نخستین درب‌ها درب جُمر، و سپس درب سهلویه که در شمال غربی و در راه ساوه که بالاتر از مسجد جامع کهن و پل بکجه در کمیدان قرار داشته، و دیگر درب‌ها.

۵. دربارهٔ موقعیت جغرافیایی این روستا در (تاریخ مذهبی قم: ص ۵۹) آمده است: «گُمر (بر وزن هُنر) که این کلمه در تاریخ قم به صورت جُمر ذکر شده، و گمر در تعریب جمر گردیده است، لفظ جُمر در پاره‌ای از احادیث دیده می‌شود، گمر امروز نام قسمتی از زمین‌های مزروعی سمت شمال قم است.» و به گفته دکتر مدرسی طباطبایی (تربت پاکان: ج ۲ / ص ۴۲) مقبرهٔ علی بن حسن بن عیسی در شمال قم در نزدیکی «نهر سعد» در نزدیکی «گُمر» (حدود خیابان باجک کنونی) قرار داشته است (نگاه کنید به: نشریه میراث شهاب: شمارهٔ ۲۹ / ص ۵۷).

۶. در تاریخ قم هنگام (ذکر جوی‌های قم) آمده است: «... ارباب ناحیت سراجه در آن شریک شدند، و آن آب را از ←

سیم: درب عریش[۱].
چهارم: درب مالون[۲] که از آن به قریهٔ میان‌رود[۳] می‌روند.
پنجم: درب تلغجار[۴] که آن راه سراجه[۵] است.
ششم: درب قوهبار[۶].
هفتم: درب نوآباد که از آنجا به آسیای متجه[۷] می‌روند.

← وادی قم فراگرفتند، آنجا که درب سهلویه است»، از این‌رو احتمالاً درب سهلویه در محدوده‌ای میان سرزمین‌های سراجه (که در نقطه شرق شمال قم قرار دارد) و رودخانهٔ قم (در مغرب) که معمولاً نهرها از آن سرچشمه می‌گرفته است، یعنی در میانهٔ خیابان‌های شرق میدان جهاد (به سمت بقعهٔ شاه سید علی) در باجک قرار داشته.

۱. عریش (مخفف عرش) در عربی به معنای ایوان‌های مشرف به باغ و رودخانه راگویند، و در تاریخ قم آمده است که اعیان و اشراف و متمکنین قم بر روی رودخانهٔ اناربار که از سمت غرب قم کهن عبور می‌کرده، کوشک‌ها و قصرها و جوسق‌های فراوانی ساخته بودند، (وجوه و اشراف آل سعد را بر کنار رودخانهٔ قم سراها و کوشک‌ها بودند که به جهت نزهت و تفرج و ترفیه خاطر در آن می‌نشستند و بر رودخانه و بساتین در فصل ربیع مشرف می‌گشتند و در آن نظر می‌کردند) از این‌رو درب عریش به احتمال قوی در همین سمت، یعنی در مغرب شهر قم قرار داشته است.

۲. مالون نام یکی از هفت روستای تشکیل‌دهندهٔ قم کهن بوده است، و در جنوب شهر قرار داشته، و امروزه تنها باقیمانده آن روستا بقعهٔ شاه احمد قاسم است که به روایت مورخین در گورستان مالون دفن گردید، و همواره قبر او زیارتگاه بوده است. از نزدیکی این بقعه باروی قم می‌گذشته است، و محلهٔ واقع در شمال غربی این بقعه به نام محلهٔ قلعه تاکنون مشهور است، و هم اکنون در جنوب بقعه گودال بزرگی قرار دارد که بخشی از خندق پیرامون باروی شهر بوده.

۳. از موقعیت جغرافیایی دقیق این روستا در منابع یادی نشده است، لیکن در تاریخ قم و انوار المشعشعین و راهنمای جغرافیایی تاریخی قم از روستایی به نام میان رودان یاد رفته است که از نهر طبشقوران مشروب می‌شده، و در حوزهٔ مالیاتی طسوج لنجرود قرار داشته است. روستای لنجرود (= لنگرود) در مشرق جمکران قرار دارد.

۴. در ضبط این نام اختلاف است، در نسخهٔ چاپی تاریخ قم ص ۲۷: تلغجار، و در حاشیهٔ همین صفحه در نسخهٔ دیگری (تلغجار) آمده است، و احتمالاً این نام مرکب از دو کلمهٔ تل (= تپه) و غجار یا قجار (؟) بوده باشد.

۵. سراجه در منتهی الیه شمال شرق قم قرار دارد، و همچنان به همین نام مشهور است، و دارای چند پارچه آبادی و روستا می‌باشد که ساکنان آن به کار کشاورزی مشغول می‌باشند. امروزه بخش‌هایی از اراضی آن در محدودهٔ مسکونی شهر قم قرار گرفته است.

۶. بخش‌هایی از جنوب شرقی قم راکوه‌های مرتفعی فراگرفته است، و در آن چندین پارچه آبادی قرار دارد که ییلاق مردم قم بشمار می‌رود، و درب قوهبار (= کوهبار) احتمالاً در همین سمت قرار داشته است.

۷. از موقعیت دقیق این درب در منابع یادی نرفته است، تنها در تاریخ قم یکی از آسیاهایی راکه بر روی نهر ←

پس مجموع سیزده درب باشند، والله أعلم وأحکم.»

ذکر میدان‌ها[1] به قم

[۱]. میدان یَسَع بن عبدالله اشعری[2].

[۲]. میدان حسن بن علی بن آدم اشعری[3].

[۳]. میدان یحیی بن عمران بن عبدالله اشعری[4] به کُمیدان[5]، به نزدیک قصری که مشرف است بر آن، و معروف است بذان میدان.

← شهرستان (از نهرهایی بوده است که در شرق شهر جریان داشته، و در نشریه میراث شهاب: شمارهٔ ۲۹ / ص ۶۱، آمده: و در کنار آن آسیاب‌هایی قرار داشته) ساخته شده بوده، آسیای متجه می‌شمارد.

۱. مقصود از میدان، فضاهای فراخی بوده است که معمولاً در برابر خانهٔ بزرگان هر محله که در حکم سرور و بزرگ ساکنین یک محله ـ که بر طبق عادت عربی معمولاً همگی از یک تیره و عشیره بوده‌اند ـ قرار داشته، و در مناسبت‌های مختلف در آن تجمع می‌کرده‌اند، نظیر این میادین در شهرهایی نظیر کوفه می‌توان یافت که به نام تیره‌های عرب ساکن در هر محله نام‌گذاری می‌شده است، همچون حی کنده، حی بنی تمیم، حی الأزد و جز اینها.

۲. از موقعیت دقیق این میدان اطلاعی در دست نمی‌باشد، لیکن اهالی و ساکنین در میدانی که در برابر بقعهٔ شاه حمزه بن موسی بن جعفر علیهم‌السلام در میدان کهنهٔ قم قرار دارد، معتقدند که این میدان از آن یکی از بزرگان اشعری است، و برخی آن را میدان سعد بن عبدالله اشعری می‌دانند، و می‌گویند مسجد میدان و آب انبار کهن آن خانهٔ مسکونی وی بوده است، و با توجه به اینکه موقعیت دیگر میادین قم معلوم است، احتمال اینکه این میدان از آن یَسَع بن عبدالله اشعری بوده باشد، و عامهٔ مردم که تلفظ کلمهٔ یسع برای آنها سنگین است، آن را به سعد بن عبدالله تبدیل کرده باشند قوی است. و در تاریخ قم آمده است که در این میدان مسجدی بوده است ساخته قرن دوم هجری، از آن سهل بن الیسع بن عبدالله که از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده، و بدان مسجد اعظم می‌گفته‌اند.

۳. از موقعیت دقیق این میدان اطلاعی در دست نمی‌باشد، لیکن در تاریخ قم دربارهٔ خط سیر باروی قم آمده است که آن را از کنار رودخانه (تا درب نصر، و از درب نصر بکشیدند تا درب حسن بن علی از یکجانب رودخانه... و از آنجا بکشیدند تا درب قزدان)، و بنا به نوشته انوار المشعشعین: ج ۳ / ص ۳۵۸ (قزدان در قم مزرعه می‌باشد، و الحال آبادی ندارد، و اراضی قزدان که معروف است، در خارج درب دروازهٔ ری آخر خرابه‌ها و عمارت قدیم قم اتفاق افتاده است)، از این دو گفتار می‌توان استفاده کرد که این میدان در سمت شمال شرق قم قرار داشته است.

۴. یحیی بن عمران بن عبدالله اشعری از شخصیت‌های با نفوذ قم که به نظر می‌آید در دستگاه خلافت دارای اعتبار و نفوذ بود، بنا به روایت تاریخ قم در (فصل اول از باب پنجم) بنا به درخواست یحیی از معتصم عباسی ـ هنگام فتح شهر عموریه در شام ـ عرب‌های قم اجازه یافتند شمشیر بر گردن خود حمایل کنند، کاری که پیش از آن ممنوع بوده است.

۵. کمیدان نام بخشی از قم کهن که امروزه در محدودهٔ قبرستان وادی‌السلام تا میدان نو و زمین‌های پیرامون آن می‌باشد.

[۴]. میدان مالک[۱] بن سعد بن احوص اشعری به خازران، به نزدیک جوسقی که الیوم معروف است به بُندار[۲] الشطرنجی.

[۵]. میدان حسن بن سعد بن احوص اشعری به قُزدان[۳].

[۶]. میدان ایوب بن موسی بن احوص بن سعد اشعری، به قُرب[۴] درب نَصر[۵].

ذکر قنطرها[۶] به قم

[۱]. قنطرهٔ عَبدویه بن عامر بن سعد بن احوص اشعری به رمله. و این پل از جمله بناهای اوست، و این پل از جملهٔ پل‌های محکم است، و بغایت مُشرف[۷] و عالی.

---

۱. در نسخهٔ اصل: ملک.

۲. ضبط این نام در رجال علّامه حلی این‌گونه آمده است: بضم الباء و اسکان النون، و بعده دالٌ غیر معجمة.

۳. ضبط این نام در رجال علّامه حلی «قَزّدان» است، و انوار المشعشعین: ج ۳ / ص ۳۵۸ این ضبط را تأیید کرده است، ولی استاد دکتر علی اشرفی صادقی در (نشریه میراث شهاب، شمارهٔ ۲۹ / ص ۶۰) می‌گوید: نگارنده مزرعه‌ای را به نام «قَزدان» در قم نمی‌شناسد، اما مزرعه‌ای به نام «غزوان» وجود دارد که از نهر شهرستان مشروب می‌شود، و در شرق شهر قرار دارد، و اهالی قم آن را «قَزون» تلفظ می‌کنند. از «غزوان» در تاریخ قم هفت بار نام برده شده، و تنها دو بار برای آن نسخه بدلی به شکل «قزوان» آمده است، اما در قدیم‌ترین نسخهٔ تاریخ قم که به خط پسر مترجم است این نام در تمام موارد به شکل «قزوان» و یک بار در ورق ۹۵ رو با ضبط «قَزدان» آمده است. و در «خلاصة البلدان» نیز املای «قزدان» دیده می‌شود. آقای دکتر مدرسی طباطبایی در تربت پاکان ج ۲ / ص ۱۲، آن را «قزوان» آورده، و ظاهراً دلیل ایشان نسخه بدل‌های «تاریخ قم» و نام کنونی مزرعه غزدان بوده است. نگارنده نیز تصور می‌کند که قزدان «تاریخ قم» مصحف قزوان بوده، و آن همان غزوان کنونی است.

۴. قرب: نزدیک.

۵. درب نصر در شمال مسجد جامع کهن قم و پل بکجه (سمت راست رودخانه و روبه‌روی کمیدان و محدودهٔ انتهای باجک کنونی)، و در منطقه‌ای که به نام رمله مشهور بوده قرار داشته.

۶. پل قوسی شکل بر روی رودخانه را قنطره گویند. و نویسنده تاریخ قم قنطره‌های قم را به ترتیب موقعیت جغرافیایی آنها، یعنی از منتهی الیه نقطه شمال شهر قم و رودخانه به سمت جنوب نام می‌برد که نخستین آنها قنطره عبدویه بوده که در منطقهٔ رمله (احتمالاً زمین‌های شمال ساختمان استانداری قم در انتهای باجک) قرار داشته است، و از گفته مصنف استفاده می‌شود که قم از آغاز تا اواخر قرن چهارم تنها چهار پل داشته است که یکی از آنها منهدم و خراب و غیر قابل استفاده بوده است.

۷. بلند.

[۲]. قنطرهٔ بکجه، بر در مسجد جامع.[۱] و آن را یحیی بن علی بن عبدالله اشعری بنا نهاده است، برابر سرایی که او را بوده.

و گویند که آن قنطره بکجه بنا نهاده است. و بَکجه، ابوبکر بن عمران بن ابی‌بکر اشعری است.

[۳]. قنطرهٔ ابوعلویه، الحسین بن یحیی بن عِمران اشعری. و الیوم منهدم[۲] و خراب است.

[۴]. قنطرهٔ سهلویه.[۳] و آن را سهل بن علی بن سهل بن یَسَع اشعری بنا نهاده است، و آن یازده طاق است.●

---

۱. احتمالاً مقصود مسجد جامع کهن قم است (نه مسجد جمعه یا جامع کنونی در محلهٔ میدان کهنهٔ قم) که در سمت راست رودخانه در برابر روستای کمیدان (که در سمت چپ رودخانه و در محدودهٔ قبرستان وادی‌السلام و خاک‌فرج بوده) قرار داشته است.

۲. در نسخهٔ اصل: «منهدب» ضبط شده است.

۳. در پایان (فصل سوم از باب اول) تاریخ قم آمده است: «یکی از دو طرف وادی از جانب شهر... سرای سهل بن علی بن سهل... و بسیاری از سراها و منظرها از این سرای تا قنطره بکجه، آنجا که مسجد جامع است بودند، و پس از آن جوسق ابن عبدویه... تا آنجا که حد قهیان و درب نصر است، و بر آن طرف که فراپیش کمیدان است کوشکی و بستانی که معروفند به داوود جمال بودند، مقابل قنطرهٔ سهلویه.» از این‌رو قنطرهٔ سهلویه احتمالاً باید در منطقه‌ای میان قَنطرهٔ عبدویه در رمله ـ در منتهی الیه شمال رودخانهٔ قم ـ و قنطرهٔ بکجه ـ بر در مسجد جامع کهن قم در برابر کمیدان، منطقه‌ای روبه‌روی وادی‌السلام و مناطق پیرامون آن ـ قرار داشته. و اشاره به تعداد طاق‌های این قنطره (یازده طاق با دوازده ستون) نشان دهندهٔ فراخی و عرض فزایندهٔ رودخانهٔ قم در این منطقه بوده است که نیاز به چنین پل عریضی داشته.

● حسن بن محمد اشعری قمی، تاریخ قم، تحقیق محمدرضا انصاری قمی (چاپ اول: قم، کتابخانهٔ آیت‌الله العظمی مرعشی)، ص ۳۹ ـ ۷۱.

قم در یک نگاه

رسول جعفریان

چکیده: تحقیق کوتاهی دربارهٔ تاریخ مذهبی شهر قم است. نویسنده با استناد به مهم‌ترین منابع تاریخی و حدیثی، گزارشی از سابقهٔ علمی و دینی شهر قم ارائه نموده و تاریخ مذهبی و دینی این شهر مقدس را به دقت بررسی کرده است.

از دیدگاه نویسنده، شهر قم که نخستین مرکز مستقل برای مذهب تشیع دوازده امامی است، از قرن دوم به این سو، به طور کامل در اختیار پیروان این مذهب قرار داشته است. مردم این شهر به دلیل پیروی از امامان، احادیث آنان را نگاه می‌داشتند و ـ به جز بغداد ـ چون مرکز دیگری نداشتند، این شهر را به صورت مرکزِ حدیث شیعی درآوردند. شمار زیادی از اشعریان قم، نامشان در کتاب رجال النجاشی که فهرست مؤلفان شیعه تا قرن چهارم است، آمده است. همین‌طور، نام بسیاری از ساکنان این شهر را در اسناد کتاب کافی به عنوان راوی اخبار امامان مشاهده می‌کنیم.

قم تا عصر صفوی، قم در دورهٔ صفوی، قم در دورهٔ قاجار، قم در دورهٔ پهلوی، قم پس از انقلاب اسلامی، قم و مرکزیت علمی آن، قم و جنبهٔ زیارتی آن و بنای مسجد جمکران از جمله عناوین مورد بحث نویسنده است.

کلید واژه: تاریخ قم، تاریخ تشیع، انقلاب اسلامی، حوزهٔ علمیهٔ قم.

*

قم تا عصر صفوی

شهرستان قم که در خرداد سال ۱۳۷۵ش به استان تبدیل شد، شهری است در حاشیهٔ کویر که در فاصلهٔ ۱۴۰ کیلومتری جنوب شهر تهران قرار دارد. این شهر، قرن‌ها پیش از ورود اسلام به آن، به صورت روستایی بزرگ، در میان روستاهای فراوان اطراف، منطقه‌ای مسکونی بوده و روایت‌های تاریخی متعددی در چگونگی تأسیس آن نقل شده است. یکی از علمی‌ترین آن روایات، تبدیل کلمهٔ «کومه» ـ به معنای خانه‌های کوچک کنار هم ـ به **کم** و سپس تبدیل آن به **قم** توسط اعراب مهاجر است. برخی نیز قم را برگرفته از کَمیدان که نام بخشی از این منطقه بوده، و به اختصار کُم نامیده شده و سپس اعراب مهاجر، آن را به **قم** تغییر داده‌اند، توجیه کرده‌اند.

این روستاهای پراکنده، با هجوم اعراب مسلمان به ایران، در اختیار آنان قرار گرفت و همانند بسیاری از شهرهای ایران، شماری از اعراب در آنجا اسکان یافتند. طبعاً این اقدام پس از غلبهٔ آنان بر مردم بومی بوده است که در این روستاها سکونت داشته‌اند. برخی از داستان‌های منازعهٔ اعراب و ایرانیان در منابع، از جمله تاریخ قم (مهم‌ترین اثر جغرافیای محلی و تألیف شده توسط حسن بن محمد بن حسن قمی در سال ۳۷۹ هجری) آمده است. عمده‌ترین تغییر در وضعیت شهر پیش از آمدن اعراب و پس از آن، تبدیل بخش مرکزی آن به یک شهر، طی قرن دوم و سوم هجری، بوده و از آن پس، نام این مرکز یعنی قم، در بسیاری از کتاب‌های جغرافیایی قرن چهارم هجری و پس از آن آمده است. شهرت این شهر در منابع جغرافیایی تألیف شده در قرن چهارم هجری، به دلیل داشتن گرایش مذهبی تشیع بر خلاف گرایش مذهبیِ سایر شهرهای اطراف بوده است. اعراب ساکن این شهر، از طوایف مختلف بوده و عمدهٔ آنان از تیرهٔ اشعری‌های یمنیِ ساکن عراق (از نسل سائب بن مالک اشعری و عموزادگان وی) بودند که در دههٔ هفتاد تا هشتاد قرن اول هجری از عراق به این دیار نقل مکان کردند. اختلافات مذهبی و سیاسی آنان با دولت اموی، از جمله دلایل دور شدن آنان از عراق و سکونتشان در

این ناحیه است. اشعریان شیعه مذهب، شهر را در اختیار گرفتند و بر مذهب تشیع استوار ماندند. بعدها، پس از دفن فاطمهٔ معصومه در سال ۲۰۱ هجری در این شهر، مرکزیت مذهبی آن بیش از پیش استوار شد.

اعراب اشعری که در یمن و عراق یکجانشینی و طبعاً کشاورزی را تجربه کرده بودند، روستاهای زیادی را در اطراف قم تأسیس کردند؛ به طوری که نام شمار زیادی از روستاها و نهرهای قم در قرن چهارم، به نام افراد بستهٔ خاندان اشعری، نامگذاری شده است (بنگرید: فهرست اماکن کتاب تاریخ قم پیش‌گفته).

از قرن چهارم به این سو، شهر قم به لحاظ تقسیم‌بندی جغرافیایی، جزو ایالت جبال ایران بوده است. مرزهای این ایالت، در سمت غرب، همدان، در جنوب اصفهان و در شمال شهر ری و قزوین بوده است. آبِ شهر، بخشی از طریق قنوات و بخشی از طریق رودخانهٔ قم است که از ارتفاعات خوانسار و گلپایگان نشأت می‌گیرد، تأمین می‌شده است. طبق گفتهٔ مؤلف تاریخ قم، در روزگار کهن، آب شهر شیرین بوده اما در چند قرن اخیر، به دلیل درآمیختن آب‌های زیرزمینی با معادن نمک، آب آن شور شده و امروزه این مهم‌ترین دشواری شهر است. پس از ایجاد سدپانزده خرداد (افتتاح در سال ۱۳۷۳ ش) برای تأمین آب قم در دههٔ دوم پس از انقلاب، رودخانهٔ شهر عملاً خشک شده و از آن به عنوان محل عبور سیل‌های احتمالی و در وقت‌های دیگر تحت عنوان پارکینگ از آن استفاده می‌شود. رودخانه شهر را به دو بخش غربی و شرقی تقسیم کرده است.

قم به دلیل گرایش به تشیع، در دورهٔ آل بویه (قرن چهارم هجری)، اندکی مورد توجه قرار می‌گیرد. پس از آن در دورهٔ سلجوقیان (قرن پنجم و ششم هجری)، این شهر در کنار دیگر شهرهای منطقهٔ جبال، ادیبان و دبیرانی را تربیت کرده در این دولت به کار مشغول می‌شوند (فقیهی، علی‌اصغر، تاریخ مذهبی قم، ص ۱۳۱ ـ ۱۳۲). مسجد جامع این شهر، یادگاری از دورهٔ سلجوقی است. در تمام این دوره، شهر قم به عنوان شهری شیعی با شهر ری، کاشان و آوه و فراهان، در تماس بوده و مذهب

آن مناطق را نیز شیعه می‌کند. این شهر در جریان حملهٔ مغول مورد حمله و قتل و غارت قرار گرفته است.

قم در قرن هشتم و نهم هجری، گرچه شهر کوچکی است، اما بـه دلیـل آنکـه آستانهٔ مبارکهٔ معصومه علیها السلام مورد توجه قرار دارد، کمابیش مورد توجه حاکمان و امیران است. در قرن هشتم، خاندان‌های برجسته‌ای از جمله خـاندان صـفی (بنگرید: مدرسی، قمنامه، ص ۹ ـ ۳۷) در شهر وجود دارند که در حکم امیران محلی بوده و با ایجاد ارتباط با دولت‌های بزرگ، قدرت خویش را در این شهر حفظ می‌کنند. در مقابل، در میان همین رقابت‌ها، گاه شهر قم، گرفتار حمله و هجوم واقع می‌شده است (دربارهٔ چگونگی شهر قم در قرن هشتم و نهم، بنگرید به: مدرسی، قم در قرن نهم هجری).

در زمان دولت قراقویونلو و آق قویونلو در قرن نهم هجری، شهر قم، مورد توجه سران این سلسله قرار داشت و برای مثال اوزون حسن، در زمستان و گاه بهار، در این شهر اقامت می‌گزید و شهرت داشت که این شهر اقامتگاه زمسـتانی شـاهان ایـن سلسله بوده است. همچنین از سوی شاهان این سلسله فـرامـینی دربـارهٔ تـولیت آستانهٔ معصومه در دست است (تربت پاکان، ج ۱، ص ۱۹۳ به بعد).

قم در دورهٔ صفوی

شاه اسماعیل صفوی که آمدن و سکونت موقت را در ایالت جبال، به‌ویژه قـم و اصفهان، از قراقویونلوها به ارث برده بود، به دلیل داشتن مذهب تشیع، به این شهر اعتنای بیشتری کرد. یادگار معماری شاه اسماعیل در شهر قم، ایوان شمالی آستانهٔ معصومه است که به سال ۹۲۵ در روزگار سلطنت شاه اسماعیل ساخته شده و کتیبهٔ آن موجود است. پس از آن، شهر قم، مورد توجه بـیشتر قـرار گـرفت و بـه دلیـل قداست محیط حرم، از آن به عنوان مرکزی برای دفن برخی از سـلاطین صـفوی استفاده شد. قبر پنج تن از سلاطین صفوی با نام‌های شاه صفی (۱۰۵۲) شاه عباس دوم (۱۰۷۷) شاه سلیمان (۱۱۰۵) و شاه سلطان حسـین (خـلع در ۱۱۳۵) شـاه

طهماسب دوم (خلع در ۱۱۴۴) و شماری دیگر از شاهزادگان و امرای این دولت، در اطراف حرم می‌باشد (کتیبه‌های موجود در مقابر آنان را بنگرید در: ستوده، منوچهر، کتابه‌های حرم مطهر حضرت معصومه، ص ۳۳ ـ ۳۴). مسئلهٔ انتقال مردگان برای دفن به قم، گرچه از پیش از این زمان سابقه داشت، اما از دورهٔ صفوی، به صورت رسمی رایج درآمد که تا سال‌های اخیر ادامه داشت و اکنون کاهش یافته است.

رفت و شد شاه عباس دوم به قم برای زیارت و دیدار با فیض کاشانی (م ۱۰۹۱) نیز اهمیت این شهر را در این دوره نشان می‌دهد. کما اینکه برآمدن عالمانی چون ملّاصدرای شیرازی (۹۷۹ ـ ۱۰۵۰)، قاضی سعید قمی.... و سکونت ملّا محمدطاهر قمی (م ۱۰۹۸) و فیاض لاهیجی (م ۱۰۷۲) در آن نشانگر اهمیت علمی این شهر در این دوره است.

قم در دورهٔ قاجاری

بدون تردید، شهر قم، رشد فیزیکی و فرهنگی خود را در دورهٔ اخیر، مدیون توجه سلاطین قاجاری به‌ویژه فتحعلی شاه قاجار (سلطنت از ۱۲۱۲ تا ۱۲۵۰) فرزندان و برخی از وزیران وی و سلاطین بعدی است. فتحعلی شاه در آغاز سلطنت خود نذر کرده بود تا صدهزار تومان زر در تجدید بنای آستانهٔ معصومه صرف کند (تربت پاکان، ج ۱، ص ۲۷). در این دوره، میرزای قمی (رحلت در ۱۲۳۲) در این شهر زندگی می‌کرد که سخت مورد توجه شاه قاجار بوده و وی به دفعات به قصد زیارت این شهر و دیدار با میرزای قمی وارد این شهر شده برای مدتی در آنجا می‌ماند. این توجه در درجهٔ نخست معطوف به تجدید بنای آستانهٔ مبارکهٔ معصومه علیها السلام بود؛ به طوری که بنای فعلی آن به طور عمده، از دورهٔ قاجاری است؛ چنان‌که کتیبه‌های موجود کاملاً بر این امر گواه است.

به لحاظ عمرانی، قم در دورهٔ ناصری، تجربهٔ جدیدی را پشت سر گذاشت. افزون بر ایجاد یک رشتهٔ قنات جدید، بناهای تازه‌ای نیز در اثر همت برخی از اربابان محلی و امرای دولتی، ساخته شد.

مقبرهٔ بسیاری از اعضای سلطنتی خاندان قاجار در صحن عتیق یا کهنهٔ آستانهٔ معصومه است. معروف‌ترین آنها مقبرهٔ فتحعلی شاه قاجار است که سنگ مرمر بسیار زیبایی بر آن نهاده شده و حجره‌ای مستقل و زیبا به آن اختصاص یافته که شمار زیادی از شاهزادگان قاجاری نیز در آنجا مدفونند. مقبرهٔ محمدشاه قاجار نیز در صحن عتیق واقع شده است. همچنین می‌توان به مقبرهٔ مَهْد عُلْیا مادر ناصرالدین شاه، فخرالدوله دختر ناصرالدین شاه، معتمدالدوله گرجی از چهره‌های سیاسی برجستهٔ دورهٔ قاجار، و بسیاری دیگر یاد کرد (برای نمونه بنگرید: ستوده، کتابه‌ها، ص ۴۹ ـ ۵۱). مقبرهٔ میرزا حسن خان مستوفی الممالک نیز یکی از مقابر زیبای قاجاری در محدودهٔ صحن کهنهٔ آستانهٔ معصومه است (جهت اطلاع از فهرست قبور قاجاریه، بنگرید در: سفرنامهٔ قم، احمد شبیری زنجانی چاپ شده در میراث اسلامی ایران، دفتر نهم، ص ۵۹۶ ـ ۶۰۰).

در عصر قاجاری، یک تحول جمعیتی تازه‌ای در قم روی داد که ترکیب قومی شهر را عوض کرد. طوایف متعددی به صورت کوچ‌های دسته جمعی، از سمت غرب، راهی قم و اطراف آن شده و با ورود تدریجی به داخل شهر، ترکیب جمعیتی آن را تغییر دادند، به طوری که ساکنان اصلی شهر، جز در بخش محلّات بسیار قدیمی شهر در فاصلهٔ حرم تا مسجد جامع، از میان رفتند. طوایف مهمی که بدین ترتیب در قم اسکان یافتند، عبارتند از طوایف: بیگدلی، زَنْدیه، سَعْدوند، گائینی، کَلْهُر، لَشَنی، کُرْزه‌بر، عبدالمَلِکی و خَلَج [دربارهٔ آنان بنگرید E12 ذیل مورد] شادْقُلی (بنگرید: مدرسی طباطبائی، قمنامه، ص ۷۹ ـ ۸۴).

به دلیل تلاش‌های علمی خاصی که در ثبت اطلاعات مربوط به شهر قم در دورهٔ ناصری صورت گرفت وبه یمن تألیف آثاری چون تاریخ دارالایمان قم و جز آن، می‌توان شناخت دقیقی نسبت به وضعیت این شهر در دورهٔ ناصری به‌دست آورد (بنگرید: جان گرنی، تاریخ‌نگاری قم در دورهٔ ناصری (چاپ در گنجینهٔ شهاب، ج ۲، ص ۶۵ ـ ۹۴).

قم در دورهٔ پهلوی

در قم، سه حوزهٔ قدرت جدای از هم در دورهٔ پهلوی وجود داشته است: نخست حاکم شهر که نمایندهٔ دولت در شهر بوده. دوم تولیت[۱] آستانهٔ قم که موقوفات زیادی از املاک را در اختیار داشته و خود نیز صاحب املاک و ثروت فراوان و طبعاً صاحب نفوذ قابل ملاحظه‌ای بوده؛ و سوم، رهبری دینی و روحانی که شمار زیادی از طلّاب و سایر مردم از وی تبعیّت می‌کرده‌اند. این سه منبع قدرت، در دورهٔ پهلوی در این شهر فعال بوده‌اند.

در دورهٔ پهلوی، قم نیز به‌سان سایر شهرها، وارد عرصهٔ تجدد شد. نخستین بار همسر و دختران رضاشاه، در سال ۱۳۰۵ ش بدون حجاب به قم آمدند که سبب اعتراض یکی از روحانیون با نام شیخ محمدتقی بافقی (م ۱۳۶۵ ق) به آنان شد و روزهای بعد، رضاشاه به قم آمده فرد معترض را کتک زد. این نخستین برخورد سیاسی در شهر قم بر ضد حکومت پهلوی است که در سال بعد، با قیام آقا نورالله نجفی ـ از رهبران مشروطهٔ اصفهان ـ (م ۱۳۰۶ ش) بر ضد دولت رضاخان ادامه می‌یابد و پس از آن با آغاز سخت‌گیری‌های دولت، متوقف می‌گردد.

پیشرفت عمرانی در قم، در این دوره با آرامی ادامه یافت. نخستین خیابان‌های جدید شهر در سال ۱۳۰۷ ایجاد شد. پس از آن در سال ۱۳۱۶ ش راه آهن از مسیر قم گذشت. از سال ۱۳۴۴ ش به بعد راه‌های ارتباطی بین شهری از یک سو به تهران و از سوی دیگر به سمت اراک، اصفهان و کاشان، توسعه یافت. اهمیت شهر قم، به

---

۱. تولیت آستان معصومه در سال‌های پس از مشروطه در اختیار محمدباقر تولیت بود که از رفقای شیخ فضل‌الله نوری هم به حساب می‌آمد. وی دو فرزند پسر با نام‌های سالار ـ که سالاریه به نام اوست ـ و ابوالفضل داشت که دومی سال‌ها تولیت آستانه را داشت تا آنکه در قضایای مصدق از وی دفاع کرده و پس از آن کنار گذاشته شد. گرچه مدتی بعد باز این سمت را به‌دست آورد اما به‌زودی به طور کامل آن را از دست داد و این سمت در اختیار برادر دکتر اقبال ـ رئیس شرکت نفت ـ و سپس مهران نامی قرار گرفت که مدتی شهردار تهران بود. تولیت ثروت زیادی داشت که بعدها در همکاری با شماری از علما در سال‌های پس از نهضت روحانیت، به تدریج آن را وقف کرد و در این اواخر در بنیاد طاهر متمرکز شده و گویا در سال‌های اخیر در اختیار دانشگاه امام صادق علیه‌السلام قرار گرفته است.

عنوان نقطهٔ عبور از مسیرهای جنوبی به سمت تهران از اواخر دورهٔ قاجار به این سو، بیشتر آشکار می‌شود. فشار دولت برای پیشبرد اهداف تجددگرایانهٔ خود در قم، با اعتراض حاج شیخ عبدالکریم حائری (م ۱۳۱۵ ش) روبه‌رو می‌شود، اما دولت، بی‌توجه به آنان با قاطعیت در تعطیلی مدارس دینی، خلع لباس روحانیون و مبارزه با روضه‌خوانی و تلاش برای کشف حجاب از زنان ادامه می‌دهد و به این ترتیب، خشم روحانیون را به صورت نهفته، برمی‌انگیزد.

در تمام دورهٔ پهلوی ترکیب معماری آستانهٔ حضرت معصومه در قم، تغییری نمی‌یابد جز آنکه بخش مهمی از قبرستان سمت شمال شرقی آستانه که در قرن‌های نخست هجری به قبرستان بابلان شهرت داشت، به جز آنچه که امروزه به نام قبرستان شیخان از آن بر جای مانده، بخشی به صورت زمین مسطح و بخشی به صورت پارک درمی‌آید.

بخشی از توسعهٔ عمرانی شهر، توسط تولیت و نیز مراجع تقلید صورت می‌گرفت که از آن جمله تأسیس کتابخانهٔ بزرگ شهر توسط یکی از مراجع تقلید با نام شهاب‌الدین مرعشی نجفی در سال ۱۳۵۳ ش بود. این کتابخانه، در حال حاضر، بزرگ‌ترین مجموعهٔ خطی را در میان کتابخانه‌های ایران، در اختیار دارد.

قم از سال ۱۳۵۴ ش به بعد، همزمان با ازدیاد درآمدهای نفتی، تحرک تازه‌ای در زمینه‌های عمرانی و به‌دست آوردن نهادهای جدید پیدا می‌کند (بنگرید: قاسمی نژاد شهردار وقت قم، راهنمای قم، ۱۳۵۴؛ برای اطلاعات بیشتر دربارهٔ تحولات عمرانی و ورود مؤسسات جدید تمدنی به قم بنگرید: ابن الرضا، قم از نظر اجتماعی، اقتصادی).

ویژگی سیاسی عمدهٔ این شهر از ورود آن به صحنهٔ سیاست در اواخر سال ۱۳۳۹ ش و اوائل سال ۱۳۴۰ است. ورود امام خمینی (۱۲۸۲ ـ ۱۳۶۸ ش) به عرصهٔ سیاست، و روش انقلابی وی که همراهی شمار زیادی از روحانیون جوان را با خود داشت، سبب پدید آمدن فضای مبارزاتی تازه‌ای در برابر رژیم پهلوی شد. خشونت‌های سیاسی طی چهار سال ادامه داشت تا آنکه رژیم با تبعید ایشان به

ترکیه و عراق، و با تکیه به روش‌های استبدادی، اوضاع را آرام کرد. اما پس از آن، همواره این شهر، کانون اعتراض بر ضد رژیم بوده و با نشر کتاب و اعلامیه و اعزام روحانیون برای تبلیغ در ایام محرم و رمضان به روستاها، در نشر اندیشه‌های انقلابی می‌کوشید. طی سال‌ها، شمار زیادی از علمای این شهر دستگیر و زندانی شدند. پس از درگیری طلّاب با مأموران دولتی در خرداد ۱۳۵۴ و بسته شدن مدرسهٔ فیضیه، نخستین جرقهٔ انقلاب در ۱۹ دی ماه ۱۳۵۶ در همین شهر زده شد و پس از آن، دامنه‌اش به شهرهای دیگر کشیده شد تا آنکه در بهمن ۱۳۵۷ رژیم پهلوی سرنگون شده و دولت دینی که مرکزیت علمی آن در شهر قم بود، جایگزین آن شد.

به لحاظ فرهنگی، شهر قم پیش از انقلاب، چندین دبیرستان و تعدادی مدرسهٔ ابتدایی و راهنمایی داشت. همچنین یک مدرسهٔ عالی وابسته به دانشگاه تهران، در این شهر تأسیس شد. سایر مراکز فرهنگی شهر عبارت از مراکز علمی ـ دینی بودند. در این مراکز افزون بر تعلیم و تربیت، چندین نشریه نیز انتشار می‌یافت.

قم پس از انقلاب اسلامی

همزمان با مرکزیت یافتن قم در سال‌های پس از انقلاب اسلامی، این شهر، مورد توجه بیشتر دولت قرار گرفت. با افزایش شمار مهاجرت به قم، بر محدودهٔ جغرافیایی شهر افزوده شد و چندین شهرک در اطراف آن با نام‌های شهر قائم، یزدان شهر، شهرک امام خمینی، و صفاشهر افزوده شده و از هر سوی، دامنهٔ محلّات آن توسعه یافت. به علاوه، تعداد زیادی مدرسهٔ علمیه و مراکز فرهنگی و کتابخانه طی دو دههٔ اخیر در قم تأسیس شده که به نوبهٔ خود شهر را توسعه داده است. جمعیت شهر قم در سال ۱۳۳۵ ش ۹۶۴۴۹ نفر و در سال ۱۳۷۰ ش ۶۸۱۲۵۳ نفر بوده است. جمعیت شهر قم در پایان سال ۱۳۷۹ ش ۸۲۵۶۲۷ نفر است که در جمع در بخش‌ها و روستاهای اطراف قم نیز جمعیتی در حدود چهل‌هزار نفر زندگی می‌کنند.

مهاجرت‌های اخیر در قم، در چهار بخش صورت گرفته است: تعدادی از آنان افرادی هستند که به قصد تحصیل به قم آمده و به مرور تبدیل به ساکنان دایمی این شهر شده‌اند. بخش دیگر، مربوط به مهاجران اعرابِ عراقی است که طی سال‌های جنگ از عراق رانده شده و به دلایلی در قم اسکان یافته و هم‌اکنون بازار ویژهٔ خود را در گذرخان داشته و شمار فراوانی از آنان در شهرک یزدان شهر سکونت دارند. بخش سوم مربوط به شمار فراوانی از مردم افغانستان می‌شود که طی بیست و دو سال گذشته در شهر قم سکونت گزیده‌اند. چهارم مهاجرت روستاییان به‌ویژه ترک‌های نواحی همدان، زنجان، و آذربایجان شرقی که بیشترین بخش مهاجران را تشکیل داده و محلهٔ فقیرنشین و کوچکی را که پیش از انقلاب تحت عنوان نیروگاه ایجاد کرده بودند، تبدیل به بخش بزرگی از شهر کنونی کرده‌اند. مهاجرین یاد شده، در محلّات دیگر نیز سکونت دارند و به طور معمول به کارگری و احیاناً فروشندگی اشتغال می‌ورزند.

قم و مرکزیت علمی آن

شهر قم که نخستین مرکز مستقل برای مذهب تشیع دوازده امامی است، از قرن دوم به این سو، به طور کامل در اختیار پیروان این مذهب قرار داشته است. مردم این شهر به دلیل پیروی از امامان، احادیث آنان را نگاه می‌داشتند و ـ به جز بغداد ـ چون مرکز دیگری نداشتند، این شهر را به صورت مرکزِ حدیث شیعی درآوردند. شمار زیادی از اشعریان قم، نامشان در کتاب رجال النجاشی که فهرست مؤلفان شیعه تا قرن چهارم است، آمده است. همین‌طور، نام بسیاری از ساکنان این شهر را، در اسناد کتاب کافی به عنوان راوی اخبار امامان، مشاهده می‌کنیم.

شهرت علمی شهر، از قرن پنجم به این سوی، از میان رفت و مرکزیت علمی شیعه در ایران به ری و شهرهای شمالی ایران انتقال یافت. به رغم آنکه، بنا به گزارش عبدالجلیل رازی، در قرن ششم مدارسی در این شهر بوده، (النقض، ص ۱۹۵ ـ ۱۹۶) و در دورهٔ صفوی نیز عالمانی مثل فیض کاشانی (م ۱۰۹۱) یا ملّا محمدطاهر قمی

(م ۱۰۹۸) در این شهر بوده‌اند، اما آثار علمی و چهره‌های برجستهٔ شناخته شدهٔ چندانی در میان قرون پنجم تا دوازدهم وجود ندارد.

رشد علمی مجدد قم، همزمان با توجه خاص دولتمردان قاجاری به این شهر بوده است. یک چهرهٔ جهانی در شیعه، میرزای قمی (م ۱۲۳۲) است که روابط خوبی با فتحعلی شاه قاجار داشته و به خاطر مرجعیت علمی و تألیفات مهمش، به عنوان یک نقطهٔ عطف در مرکزیت علمی این شهر به حساب می‌آید. با این حال، در تمام دورهٔ قاجاریه، شهر قم، همچنان مرکزیت زیارتی داشت، نه علمی.

دورهٔ جدید مرکزیت علمی این شهر برای مذهب شیعه، از مهاجرت حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی (۱۲۷۶ - ۱۳۵۵ ق) در سال ۱۳۴۰ ق به شهر قم آغاز می‌شود. درست در سال‌هایی که دولت قاجاری رو به انحلال رفته و دولت پهلوی شکل می‌گرفت، حوزهٔ علمیهٔ قم، با یک اتفاق ساده، یعنی مهاجرت این عالم آغاز شد. پیش از آن و همزمان با آن، شهر نجف، مهم‌ترین مرکز تربیت عالمان شیعه به حساب می‌آمد.

حائری تحصیل کردهٔ عتبات عالیات بوده و پس از تکمیل تحصیلات، برای ارشاد مردم و تدریس علوم دینی به طلّاب، در سال ۱۳۳۲ ق به سلطان‌آباد اراک آمد؛ اما وی دریافت که موقعیت قم که همانند نجف جنبهٔ زیارتی داشت، بهتر می‌تواند برای تأسیس یک حوزهٔ درسی مناسب باشد. بنابراین در رجب سال ۱۳۴۰ (دقیقاً از نوروز سال ۱۳۰۱) به دعوت علمای قم در این شهر رحل اقامت افکند و حوزهٔ علمیهٔ قم را تأسیس کرد. وی تا پانزده سال بعد از آنکه زنده بود، توانست عدهٔ دیگری از علما را به این شهر دعوت کند؛ مدرسهٔ فیضیهٔ قم را توسعه بدهد؛ به طلّاب شهریهٔ مختصری بپردازد، و با سیاست پرهیز دادن طلّاب برای ورود در عرصهٔ سیاست، از فشار رضاشاه پهلوی بر قم بکاهد. شهرت فیضیه که مدرسه‌ای کهن از قرن ششم هجری بود، (تربت پاکان، ج ۱، ص ۱۳۲) و بعدها در عصر صفوی (توسط طهماسب اول در سال ۹۳۴ ق) و قاجاری (توسط فتحعلی شاه در سال ۱۲۱۳ و ۱۲۱۴ ق) توسعه و تجدید گردید و این زمان، به دستور

حائری طبقهٔ فوقانی و کتابخانه بر آن افزوده و تعمیرات اساسی در آن صورت گرفت، از همین زمان آغاز می‌شود.

حوزهٔ علمیهٔ قم، پس از درگذشت حائری (۱۷ ذی‌القعدهٔ ۱۳۵۵/۱۰ بهمن ۱۳۱۵) تا آمدن مرحوم بروجردی (۱۳۲۳ ش) و مرجعیت وی پس از درگذشت سید ابوالحسن اصفهانی در نجف (۱۳۲۵) دورهٔ فترتی را می‌گذراند. البته با رفتن رضاشاه از ایران در شهریور ۱۳۲۰ و برداشته شدن فشارهای مذهبی، تعداد زیادی از جوانان، طلبه می‌شوند. با آمدن مرحوم بروجردی از بروجرد به قم، حوزهٔ علمیه رشد سریع خود را آغاز می‌کند. این زمان برخی از شاگردان حائری نیز هر کدام تدریس می‌کنند که از آن جمله امام خمینی است که بعدها انقلاب اسلامی ایران را رهبری کرد. به مرور از زمان مرحوم حائری به بعد، شماری از روحانیون ایرانی مقیم نجف نیز به قم عزیمت کرده و در این فعالیت مشارکت می‌نمودند (آثار الحجة، ص ۷۶ ـ ۸۶). در دورهٔ مرحوم بروجردی، اندک اندک، روحانیون به مداخله در سیاست پرداختند؛ چرا که سخت‌گیری گذشته از میان رفته بود و با توجه به رواج افکار ضددینی، چه از سوی دربار پهلوی و چه احزاب کمونیست، موقعیت سیاسی و اجتماعی روحانیون در میان دین‌داران افزایش یافت.

به هر روی، مرحوم بروجردی افزون بر آنکه به وضعیت عمرانی بسیاری از مدارس رسیدگی کرد، مسجد بزرگی هم با عنوان مسجد اعظم (آغاز بنا ۱۳۷۴ ق / ۱۳۳۳ ش) در کنار حرم ساخت که از همان زمان تا امروز، مرکز برگزاری مهم‌ترین درس‌های حوزهٔ علمیه و بهترین استادان می‌باشد. در این دوره، دو مجلهٔ مذهبی نیز انتشار می‌یافتند.

مرحوم بروجردی در فروردین ۱۳۴۰ درگذشت و پس از وی چندین نفر از علما به مقام مرجعیت دست یافتند. از میان آنها امام خمینی با ورود در صحنهٔ سیاست و درگیر شدن با نظام پهلوی در سال ۴۳ ابتدا به ترکیه و سپس به عراق تبعید شد و در نجف اقامت گزید. ورود دوبارهٔ روحانیت به عرصهٔ سیاست ـ پس از تجربهٔ انقلاب مشروطه ـ از زمان مرحوم بروجردی به صورت خفیف آغاز شد. دوران پر التهاب

اعتراضات سیاسی در قم، در میانهٔ سال‌های ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۳ ش بود؛ زمانی که روحانیون به مخالفت با اصلاحات ارضی شاه، لوایح شش‌گانهٔ انقلاب سفید، کاپیتولاسیون و دیگر تغییراتی که در قانون اساسی داده می‌شد، مخالفت کردند. خونین‌ترین این درگیری‌ها که نه تنها در قم، بلکه در تهران و بسیاری از شهرها صورت گرفت و سبب برآشفتن مردم بر ضد دربار شد، در پانزدهم خرداد ۱۳۴۲ در اعتراض به زندانی کردن رهبر روی داد.

پس از تبعید امام خمینی از قم در سال ۱۳۴۳، مرجعیت دینی به طور عملی در شهر قم، در اختیار محمدکاظم شریعتمداری (م ۱۵ فروردین ۱۳۶۵ ش / ۲۴ رجب ۱۴۰۶ ق) محمدرضا گلپایگانی (م ۱۸ آذر ۱۳۷۲ ش / ۲۴ جمادی الثانیهٔ ۱۴۱۴ ق) و شهاب‌الدین مرعشی نجفی (م ۵ شهریور ۱۳۶۹ ش) قرار گرفت که هر کدام چند مرکز علمی و تدریسی و تبلیغی و کتابخانه‌ای تأسیس کردند. مجموع طلّاب دینی ساکن در قم، در اواخر دورهٔ رضاخان در حدود پانصد نفر بوده است (آثار الحجة، ج ۲، ص ۱۱۹). این رقم در سال ۱۳۵۴ بالغ بر شش‌هزار نفر بوده است. این رقم در سال ۱۳۷۰ بالغ بر ۲۳ هزار نفر بوده است. و در حال حاضر رقم طلّاب ایرانی و غیر ایرانی بالغ بر ۳۵ هزار نفر در قم می‌باشد. در سال‌های پیش از انقلاب مدارسی به سبک جدید در قم ایجاد شده که نمونهٔ معروف آن مدرسهٔ حقانی است که پس از انقلاب بسیاری از فارغ‌التحصیلان آن در قوهٔ قضاییه به کار مشغول شدند. مدارسی نیز زیر نظر آیت‌الله گلپایگانی فعالیت خود را در سال‌های پیش از انقلاب آغاز کرد که سنتی‌تر بود.

بعد از انقلاب اسلامی، حوزهٔ علمیهٔ قم، با هجوم شمار زیادی طلبهٔ جوان رونق گرفت و مدارس تازه‌ای افتتاح شد. به تدریج مرکز ویژه‌ای برای برنامه‌ریزی یکسان مدارس آغاز شد که آن را شورای مدیریت حوزهٔ علمیهٔ قم نامیدند. در سال‌های اخیر یک شورای عالی برنامه‌ریزی و یک مدیریت متمرکز ایجاد شده است که مدارس فراوان این شهر و سایر شهرها را اداره می‌کند. طلّاب پس از گذراندن هشت تا ده سال تعلیم، به طور آزاد به بازار کار خود روانه می‌شوند. شماری از آنان برای

تکمیل تحصیلات در حوزه می‌مانند که به مرور به سمت مُدرسی رسیده و از میان آنان، شمار اندکی واجد شرایط مرجعیت می‌شوند. انتخاب شدن به عنوان مرجع، بیش از هر چیز بسته به تحصیلات، مشی اخلاقی و دست یافتن به جلب اعتماد مردم و در واقع به‌دست آوردن محبوبیت مردمی است.

در سال‌های اخیر یکی از تشکل‌های معروف علمی ـ سیاسی حوزهٔ علمیهٔ قم، تعدادی از کاندیداهای مرجعیت را از میان علمای به نام قم، برای مردم معرفی کرد تا مردم از میان آنان، یکی را برگزینند. این در حالی است که در نجف نیز کسانی برای مرجعیت مطرح بوده و هستند.

از آغاز انقلاب اسلامی، شمار زیادی از مسلمانانی که دوست‌دار تحصیل در ایران به سبک طلّاب و علمای ایرانی بودند، به قم عزیمت کردند. اینان ابتدا در مدرسهٔ بزرگی در مرکز شهر با نام مدرسهٔ حجتیه اسکان داده شدند. به مرور مدیریت مستقل و متمرکزی یافته و در مدرسهٔ بزرگی که در سال ۱۳۷۲... با نام مدرسهٔ امام خمینی تأسیس شده، متمرکز و به تعلیم ادامه می‌دهند. این طلّاب از بسیاری از نقاط جهان به‌ویژه کشورهای هند، پاکستان، کشورهای آفریقایی و جز آنها هستند. برخی از طلّاب کشورهای عربی مانند کشور سعودی، بحرین و غیره، مدارس مستقل و اختصاصی خود را داشته و دارند.

افزون بر مدارس، در قم دانشگاه دولتی نیز وجود دارد که حاصل تبدیل نوعی مرکز علمی ـ دینی بود که اوائل به نام مدرسهٔ عالی قضایی، قضات روحانی تربیت می‌کرد و به مرور تبدیل به دانشگاه قم برای تربیت دانشجو در رشته‌های مختلف علوم انسانی شد. یک مجتمع آموزش عالی وابسته به دانشگاه تهران و نیز دانشگاه آزاد اسلامی و دانشگاه فاطمیه نیز در این شهر با شمار زیادی دانشجو فعالیت می‌کنند. مجموع اینها شهر قم را به صورت یک شهر فرهنگی درآورده است. در حال حاضر، دانشگاه‌ها و مراکز پژوهشی دولتی ـ حوزه‌ای نیز در قم وجود دارد که به نوعی به تربیت دانشجو ـ طلبه اختصاص دارد. از آن جمله می‌توان به دانشگاه مفید، دانشکدهٔ باقرالعلوم، دانشکدهٔ شهید محلّاتی (متعلّق به سپاه

پاسداران) و دانشکدهٔ صدا و سیما اشاره کرد. این مراکز در رشته‌های متنوعی از علوم انسانی فعالیت می‌کنند.

شهر قم، پس از شهر تهران، بیشترین چاپخانه، ناشر و کتابفروشی را داشته و بیشتر در زمینه‌های علمی ـ دینی، به نشر کتاب اشتغال دارد. همچنین مراکز فرهنگی ـ تحقیقاتی متعددی در قم وجود دارد که در سال‌های اخیر، با استفاده از ابزارهای پیشرفته، به کار پژوهش در زمینه‌های مختلف علمی ـ دینی اشتغال دارند (بنگرید: کتاب زرد، بشیر ۷۹، مرکز مدیریت حوزهٔ علمیهٔ قم، ۱۳۷۹). بسیاری از این مراکز مجلّاتی را منتشر می‌کنند که شمار مجموع آنها، بالغ بر سی عنوان می‌باشد. بیشتر آنها مجلّات تخصّصی در موضوعات ویژه هستند که به نوعی به تحقیقات دینی ـ فرهنگی، و دینی ـ سیاسی مشغول‌اند (بنگرید: بابامیری، راهنمای مطبوعات قم، ۱۳۰۲ ـ ۱۳۷۹).

قم و جنبهٔ زیارتی آن

اهمیت زیارتی شهر قم، در درجهٔ نخست مربوط به آستانهٔ معصومه، فاطمه دختر موسی بن جعفر امام هفتم شیعیان و سپس به دلیل مزارهای متعدد علویان در این شهر و نیز مسجد جمکران است که به ترتیب توضیحی دربارهٔ هر کدام خواهیم داشت. آنچه مسلم است اینکه مجموعهٔ این عوامل و روایات متعددی که در فضیلت شهر قم و زیارت قبر فاطمهٔ معصومه از امامان معصوم علیهم‌السلام نقل شده، این شهر را به صورت دومین شهر مقدس ایران پس از شهر مشهد درآورده است. طبعاً به دلیل کم شدن ارتباط ایرانیان با عتبات عراق از یک سو، و دور بودن مشهد از نقاط مرکزی و جنوبی ایران، از دورهٔ صفوی به این سو، شهر قم اهمیت بیشتری به‌دست آورده است.

فاطمهٔ معصومه، در سال ۲۰۱ که برادرشان هنوز در مرو بود، به قصد دیدار با ایشان به سمت ایران حرکت کرد. ایشان در نزدیکی ساوه بیمار شده و پس از انتقال به قم و گذشت هفده روز از اقامت ایشان، رحلت کردند. محل اقامت

ایشان، خانهٔ یکی از بزرگان طایفهٔ اشعری با نام موسی بن خزرج بود که همانجا دفن شده و به تدریج بر مقبرهٔ ایشان سایبانی نصب شد. زینب نوادهٔ امام جواد که پس از سال ۲۵۶ به قم آمد، قبه‌ای روی قبر ایشان بنا کرد تا آنکه در سال ۳۵۰ بنای تازه‌ای به جای آن ساخته شد. به تدریج شمار زیادی از سادات برجستهٔ قم نیز در کنار قبر ایشان مدفون گشتند. ابوالفضل عراقی از وزرای برجستهٔ روزگار طغرل بنای بزرگ‌تری روی قبر فاطمهٔ معصومه علیها السلام ساخت (نقض، ص ۲۱۹) و به گواهی عبدالجلیل رازی در همان منبع، در این قرن، عدهٔ زیادی به زیارت قبر ایشان می‌رفتند. طی قرون بعد، تا روی کار آمدن صفویان، تعمیراتی در بنای برپا شده بر قبر فاطمهٔ معصومه صورت گرفت (تربت پاکان، ج ۱، ص ۲۰ ـ ۲۱) اهمیت زیارتی این شهر در دورهٔ صفویه رو به ازدیاد نهاد و با شیعه شدن غالب مردم نواحی مرکزی ایران، مسافرت زائر این شهر در دورهٔ قاجاری و سپس پهلوی، همچنان رو به ازدیاد می‌بود. در حال حاضر نیز اهمیت زیارتی شهر قم، در رتبه‌ای پس از مشهد قرار دارد.

صحن عتیق که حد فاصل مدرسهٔ فیضیه و حرم قرار دارد، ابتدا توسط شاه اسماعیل صفوی و سپس توسط فرزندش طهماسب بنا شد. بعدها این صحن در دورهٔ قاجاری تجدید گردید. همچنین صحن بزرگی که به صحن اتابکی شهرت دارد، در شرق حرم، توسط میرزا علی‌اصغر خان اتابک بنا گردید. در سمت غرب حرم، مسجد اعظم قرار دارد که قبلاً از صحن عتیق راهی به آن وجود داشت و اخیراً از داخل حرم، دیوار میان حرم و مسجد برداشته شده است. برجسته‌ترین کار فتحعلی شاه در آستانهٔ معصومه، برداشتن گنبد پیشین و تبدیل آن به گنبدی زرین است که سطح فوقانی آن از طلاست.

تأثیر جنبهٔ زیارتی شهر قم، آثاری را در این شهر از خود برجای نهاده است. نخست آنکه شماری از ساکنان شهر غیر بومی هستند که به قصد سکونت در یک محیط مذهبی و مقدس به این شهر آمده‌اند. به علاوه، تعداد زیادی هتل و مسافرخانه جهت اقامت مسافران در این شهر ایجاد شده است.

در حال حاضر، در داخل حرم شمار زیادی از عالمان تازه‌گذشته دفن می‌شوند که خود به نوعی توجه بیشتر مردم را به آن معطوف می‌دارد. برخی مقبره‌های کوچکی که تنها در حد یک سنگ قبر در داخل حرم قرار دارند و زیارت می‌شوند، عبارتند از قبر شیخ عبدالکریم حائری، مرتضی مطهری، محمدحسین طباطبائی و عده‌ای دیگر که بیشتر از شخصیت‌های علمی ـ سیاسی بوده‌اند که پس از انقلاب اسلامی درگذشته‌اند. مجموعهٔ بنای حرم و بناهای وابسته به آن، در مساحت تقریبی ۱۳۵۲۷ متر مربع می‌باشد.

طی پنج سال گذشته، طرح جدیدی برای توسعهٔ اطراف حرم در حال اجراست که محدودهٔ وسیعی از بازارها و خانه‌های اطراف حرم را دربرگرفته، و در حال حاضر، در مرحلهٔ تخریب است. همچنین طرحی برای تعویض طلای گنبد نیز آغاز شده که براساس اعلام مدیران آستانه برای آن نیاز به ۲۰۰ کیلو طلای ۲۴ عیار است.

آستانهٔ معصومه که بخش زیادی از زمین‌های قم را به عنوان موقوفه در اختیار دارد، مجموعه‌ای گسترده است که درکنار آن مراکز دیگری مانند کتابخانه (با شمار زیادی نسخهٔ خطی)، موزه، درمانگاه، مرکز پژوهشی فعالند. آستانه یک مجلهٔ ماهانهٔ زائر و یک نشریهٔ خبری با نام پیام آستانه دارد. به علاوه یک مدرسهٔ بزرگ با نام مدرسهٔ معصومیه، پس از انقلاب ساخته شده و به مدیریت حوزه واگذار شده است.

پیوند مراسم سوگواری با بقاع متبرکه، امری است که در سراسر ایران و عراق وجود دارد. در ایام سوگواری دسته‌های عزادار، از هر نقطهٔ شهر قم به آستانهٔ معصومه می‌آیند. طبعاً به دلیل قدمت تشیع شهر قم، و زیارتی بودن آن، و رفت و شد زایران شیعه از سایر نقاط، آیین‌های سوگواری در این شهر به نقاط دیگر انتقال می‌یافته است. تعداد فراوانی تکیه و حسینیه در این شهر برای عزاداری وجود دارد که در مقایسه با شهرهای دیگر، بیش از آنهاست (بنگرید: عباسی، مهدی، تاریخ تکایا و عزاداری قم؛ فقیهی، علی‌اصغر، تاریخ مذهبی قم که بخشی از آداب و رسوم عزاداری این شهر را گزارش کرده است).

به جز آستانهٔ معصومه، تعداد فراوانی امامزاده درگوشه و کنار شهر وجود دارد که شماری از زائران به‌ویژه شیعیان پاکستانی و هندی و ساکنان کشورهای حاشیهٔ خلیج فارس به زیارت آنها نیز می‌روند. افزون بر اینها، مسجد جمکران، از مراکزی است که رونق خاصی به جنبهٔ زیارتی این شهر داده و به دلیل اهمیت آن، لازم است تا دربارهٔ آن توضیح کوتاهی داشته باشیم.

جمکران و قم

یکی از اماکن زیارتی در نزدیکی شهر قم، مسجد جمکران است. جمکران روستایی است در فاصلهٔ پنج کیلومتری شرق شهر قم که در قرن چهارم هجری از روستاهای به نام این منطقه بوده و بارها در تاریخ قم (ص ۳۴، ۳۵) از آن به عنوان روستایی که پیش از آمدن اشعریان به قم اهمیت داشته، یاد شده است. همانجا ذکر شده است که طایفهٔ بنی‌اسد در جمکران قم استقرار یافتند (همان، ص ۳۸). در آن کتاب روایات مختلفی دربارهٔ بنای این روستا آمده که از آن جمله، آن است که روستای جمکران را داوود بن سلیمان بنا کرده است (۶۰) این نقل‌ها نشان از تقدس این روستا از ایامی دیرین دارد.

بنای این مسجد، بنا به روایتی که قدمت آن و مأخذ معرفی‌شده محل تردید واقع شده (مدرسی، کتابشناسی آثار مربوط به قم، ص ۳۳ ـ ۳۴)، به دستور امام زمان‌ﷺ صورت گرفته و ایشان به یکی از شیعیان جمکران دستور بنای آن را داده‌اند. به همین دلیل، مسجد یاد شده، تقدیس شده و در حال حاضر با عنوان مسجد مقدس جمکران از آن یاد می‌شود. کهن‌ترین تاریخی که در آن ثبت شده، سنگی است با تاریخ ۱۱۵۸ که اشعاری روی آن حک شده و نام آقا علی‌اکبر جمکرانی را به عنوان بانی مسجد می‌شناساند (دربارهٔ جمکران و آداب و رسوم و عقاید و باورهای عمومی نسبت به آن بنگرید به: مسجد مقدس جمکران، سید جعفر میرعظیمی).

ویژگی مسجد جمکران آن است که زائران فراوانی در شب‌های چهارشنبه و جمعه داشته و هزاران نفر برای خواندن نمازی مخصوص به این مسجد می‌آیند.

عقیدهٔ عمومی آن است که اگر کسی چهل شب متوالی به این مسجد آمده و نماز امام زمان را بخواند، موفق به دیدن امام زمان خواهد شد. طی دو دههٔ پس از انقلاب اسلامی در ایران، بنای این مسجد توسعهٔ عظیمی یافته و مسجد و صحن‌های اطراف آن، طی شب‌های یاد شده، میزبان چندین‌هزار نفر زائر می‌باشد. آمار زائرین سالیانهٔ این مسجد، بالغ بر ده میلیون نفر برآورده می‌شود. به دلیل ورود این زائرین، وضعیت زیارتی شهر قم در دو شب یاد شده، به‌ویژه اطراف حرم، کاملاً متفاوت با ایام دیگر است.

مآخذ

ابن الرضا، سید حسین، قم از نظر اجتماعی، اقتصادی، قم، ۱۳۶۵ ش.

بابامیری، سید علی، راهنمای مطبوعات قم ۱۳۰۲ - ۱۳۷۹، قم، ادارهٔ فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۹.

جان گرنی، تاریخ‌نگاری قم در دورهٔ ناصری (چاپ در گنجینهٔ شهاب، قم، کتابخانهٔ آیت‌الله مرعشی، ۱۳۸۰ ش (ص ۶۵ - ۹۴).

حسن بن محمد قمی، تاریخ قم، ترجمهٔ حسن بن علی بن حسن عبدالملک قمی، به کوشش سید جلال‌الدین تهرانی، تهران، توس، ۱۳۶۱ ش.

ستوده، منوچهر، کتابه‌های حرم مطهر حضرت معصومه و حظیره‌های اطراف آن، قم، کتابخانهٔ آیت‌الله مرعشی، ۱۳۷۵ ش.

شبیری زنجانی، احمد، سفرنامهٔ قم، چاپ شده در میراث اسلامی ایران، دفتر نهم، ص ۵۹۶ - ۶۰۰، قم، کتابخانهٔ آیت‌الله مرعشی، ۱۳۷۷.

شریف رازی، محمد، آثار الحجة، قم، دارالکتاب اسلامی (چاپ نخست ۱۳۳۲، چاپ دوم ۱۳۵۹ ؟).

عباسی، مهدی، تاریخ تکایا و عزاداری قم، قم، ۱۳۷۱.

فقیهی، علی‌اصغر، تاریخ مذهبی قم، قم، اسماعیلیان، ۱۳۵۰.

قاسمی‌نژاد (شهردار وقت قم)، راهنمای قم، ۱۳۵۴ ش.

قزوینی رازی، عبدالجلیل، النقض، تصحیح جلال‌الدین محدث ارموی، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۸ ش.

کتاب زرد، بشیر ۷۹، مرکز مدیریت حوزهٔ علمیهٔ قم، ۱۳۷۹.

مدرسی طباطبائی، سید حسین، تربت پاکان، ۲ ج، قم، ۱۳۵۵ ش.

ـــــــــ قمنامه، قم، کتابخانهٔ آیت‌الله مرعشی، ۱۳۶۴ ش.

ـــــــــ قم در قرن نهم هجری، قم، ۱۳۵۰.

ـــــــــ کتابشناسی آثار مربوط به قم، قم، حکمت، ۱۳۵۳.

میرعظیمی، سید جعفر، مسجد مقدس جمکران، قم، انتشارات رسالت، ۱۳۷۴.●

● رسول جعفریان، مقالات تاریخی (چاپ اول: قم، دلیل ما، ۱۳۸۷)، ج ۹، ص ۳۶۰ ـ ۳۷۴.

دیروز و امروز قم

سید علی‌اکبر برقعی

چکیده: تحقیقی دربارهٔ پیشینهٔ فرهنگی و مذهبی قم (از آغاز تا عصر حاضر) است. نویسنده با استناد به مهم‌ترین منابع تاریخی و فرهنگی، گزارشی جامع از سابقه علمی و مذهبی قم ارائه نموده و تاریخ مذهبی و دینی این شهر مقدس را کاویده است.

از دیدگاه نویسنده، دربارهٔ کلمهٔ قم و ریشهٔ آن، گفتارهایی سست و خالی از حقیقت از تاریخ‌نگاران دیده می‌شود که پایهٔ درستی ندارد؛ مثل توجیهی که برقی، صاحب کتاب بیان، نموده است که قم در آغاز جای جمع شدن آب‌ها بوده است و عرب چنان جای را قم و یا قمقمه نام دهد. حال اینکه دربارهٔ قم هیچ یک از آن اندیشه‌ها درست نیست و حقیقت آن است که قم در اصل کُم بوده و سراسر این جلگه را کم می‌گفتند و دیه‌ها که هر یک نام مخصوصی داشته، دیه‌های کم بوده است تا آن زمان که شهری در آن بنا نهادند، آن را به همان نام خود کُم نامیدند، و چون اشعریین عرب بودند و شیوهٔ ایشان تعریب و تصرف در صورت الفاظ بیگانه است، کاف را به قاف تبدیل کردند و قم گفتند.

موقعیت جغرافیایی، رودخانه، زراعت، صنایع، معادن، مدارس، مساجد، آمار نفوس، امامزادگان، مشاهیر(فقها و محدثین، فیلسوفان، وزیران، شاعران) از جمله عناوین این مقاله است.

کلید واژه: تاریخ قم، جغرافیا قم، امامزادگان، مشاهیر قم.

*

تاریخچهٔ قم

دربارهٔ کلمهٔ قم و اینکه ریشهٔ آن چه بوده است، گفتارهایی سست و خالی از حقیقت از تاریخ‌نگاران دیده می‌شود که پایهٔ درستی ندارد؛ مثل توجیهی که برقی، صاحب کتاب بیان، نموده است که قم در آغاز جای جمع شدن آب‌ها بوده است و عرب چنان جای را قم و یا قمقمه نام دهد. در صورتی که **اولاً** قم هیچ‌گاه جای جمع آب‌ها نبوده و این جلگهٔ سراشیب که از سه طرف کوه‌ها به آن احاطه دارد، گنجایش آن را ندارد؛ مگر در هشت فرسنگی آن (دریاچهٔ حوض سلطان) که در تاریخ نام مخصوصی برای آن می‌بینیم، و **ثانیاً** قمقمه هرگاه به معنی آفتابه باشد، چه ربطی با قم و چه مناسبتی با جای جمع شدن آب دارد، و مثل توجیهی که حمزه در کتاب اصفهان نموده است که قم در ابتدا هفت دیه بوده که از آن جمله کمیدان است، و اعراب اشعریین از میان آن دیه‌ها، نام کمیدان را اختیارکردند و چهار حرف از جمله شش حرف آن را بینداختند و بر دو حرف اختصارکردند و گفتند کُم، و سپس آن را معرب کردند و گفتند قم. در صورتی که این وجه تسمیه هم معلوم نیست حقیقتی داشته باشد؛ به‌خصوص با طرزی که حمزه می‌گوید؛ وانگهی کلمهٔ کمیدان را در تواریخ و کتب عرب به همین نحو می‌بینیم.[1] و تعجب اینجاست که در لفظ کمیدان تصرف و تعریبی هم نشده است و هم اکنون به نام دیرین خود باقی است و مثل توجیهات دیگری که نگارش آنها با تاریخچه‌نگاری مناسب نیست.

چنان‌که باز نموده شد، دربارهٔ قم هیچ یک از آن اندیشه‌ها درست نیست و حقیقت آن است که قم در اصل کُم بوده و سراسر این جلگه را کم می‌گفتند[2] و دیه‌ها که هر یک نام مخصوصی داشته، دیه‌های کم بوده است تا آن زمان که شهری در آن بنا نهادند، آن را به همان نام خود کُم نامیدند و چون اشعریین عرب بودند و شیوهٔ ایشان تعریب و تصرف در صورت الفاظ بیگانه است، کاف را به قاف تبدیل کردند و گفتند قم.

---

۱. کتاب البلدان، چاپ لندن، ص ۲۷۴.

۲. برهان قاطع، مادهٔ کُم؛ لسان العجم، ص ۲۵۶.

قم پیش از بنای اسلامی

اراضی این سرزمین حاصل‌خیز و به مناسبت رودخانه‌ای که از کنار آن می‌گذشته است، می‌توان حدس زد که همواره معمور و آباد بوده است، لکن چگونگی آن را درست نمی‌دانیم، جز اینکه پیش از بنای اسلامی به دیه‌های بزرگ و کوچکی که فواصل آنها از هم چندان دور نبوده است، تقسیم می‌شده است؛ چنان‌که از بسیاری دیه‌ها و قلعه‌ها آن را چهل حصار گویند و ما در تاریخ اسامی دیه‌ها و قلعه‌ها را کمابیش می‌بینیم.

از این دیه‌ها هفت دیه جزو شهر گردید؛ به شرحی که پس از این نگاشته می‌شود و چند دیه بر جای ماند که هنوز هم به نام دیرین و نخستین خود باقی است و آبادی خود را کمابیش از دست نداده است و بقیهٔ دیه‌ها از بین رفته و سکنهٔ آنها به شهر منتقل شدند، و سبب شهرشدن قم، ورود اعراب اشعری[1] به این محل بوده است.

و داستانش چنین است که اشعریین در لشکر عبدالرحمان بن محمد بودند و میان عبدالرحمان و حجاج بن یوسف، والی عِراقین، آتش جنگ شعله‌ور بود و در بیشتر جنگ‌ها فتح نصیب عبدالرحمان بود تا آنکه در دَیرالْجَماجم عبدالرحمان شکست یافت و لشکر حجاج چیره گشتند. عبدالرحمان بگریخت و لشکریانش فرارکردند. از آن میان عبدالله و احوص و اسحاق و نعیم و عبدالرحمان پسران سعد بن مالک اشعری در سال ۹۴ قمری به ناحیت قم آمدند[2] و چون به قم رسیدند، یزدان فاذار (یزدان پایدار) رئیس ابرشتجان ایشان را بنواخت و اکرامی تمام نموده و در منزلی مخصوص ایشان را جای داد و در سال ۹۹ دیه ممجان را برای مسکن ایشان معین کرد و هم در این سال دیه جمر را به اقطاع به ایشان داد و نیز ابزار کشت و زرع ایشان آماده نمود تا کار زراعت برایشان راست آمد و نیز دیه فرایه را

---

۱. اشعریین یکی از قبایل عرب بودند و در عصر پیغمبر ﷺ به آیین اسلام مشرف گشتند و در دورهٔ اسلام پیشرفت کاملی نمودند و به مناصب عالیه رسیدند و از میانهٔ ایشان پسران سعد بن مالک اشعری نامی بلند برای خود در تاریخ تشیع و بنای شهر قم باقی گذاردند.

۲. معجم البلدان، ص ۱۶۰؛ ترجمهٔ تاریخ قم، ص ۲۶۲.

به ایشان داد تا چراگاه شتران و اسبان و گوسفندانشان باشد، و همواره بنیان دوستی در میان ایشان استوار بود تا در سال ۱۱۴ که یزدان فاذار را مرگ فرا رسید[۱] و اشعریین با کوششی هرچه تمام‌تر در استقلال خود کوشیدند تا آن اندازه که توانستند قم را شهری آباد کنند.

بنای شهر قم

گفتیم اشعریین در قم فرود آمدند و به کارکشت‌کاری پرداختند، لکن ناگفته نماند که ایشان بیشتر از ثروتی که با خود آورده بودند، استفاده کردند؛ زیرا به‌زودی بر سراسر این سرزمین و همچنین بر سکنهٔ آن چیره گشتند و بیشتر دیه‌ها و ضیعت‌ها را بخریدند و در اندک زمانی مالک بیشتر قم گشتند و پسران اعمام خود را از کوفه طلبیدند و هر یک را دیه و یا ضیعتی بخشودند[۲] و تشکیل خانوادهٔ بزرگ و مهمی دادند و خانه‌ها از نو بنیان نهادند؛ بدانسان که ابنیه به یکدیگر پیوسته گشت و تدریجاً سکنهٔ دیه‌های دیگر به ایشان پیوستند و خانه‌ها بنا نهادند و قلعه‌ها [را] که مساکن ایشان بود، ترک گفتند و تمام دیه مالون و دیه ممجان و قسمتی ازدیه قزدان و جمر زیر ابنیه افتاد و دیه‌های دیگر از میان رفت؛ مگر چند دیه که هنوز هم برجاست.

در این وقت، بارویی گرد شهر کشیدند و در آن روزگار شهری که بی‌بارو بود، پایمال ترکتازان و غارتگران می‌شد. این بارو از طرف شمال بر ظاهر کمیدان فراپیش دیه مزدجان کشیده شد و از طرف شمال شرقی بر اراضی جمر و سعدآباد و قزدان آنجا که بیرون دروازهٔ ری است، می‌گذشت و از طرف شرق آخر دیه ممجان را می‌گرفت و از پایان دیه مالون که در قسمت جنوبی است، می‌گذشت و از آنجا به طرف غرب پیش می‌رفت تا به باروی شمال متصل می‌گردید.

---

۱. ترجمهٔ تاریخ قم، ص ۲۴۴.

۲. ترجمهٔ تاریخ قم، ص ۲۴۴.

سال بنای شهر قم و جدا شدن آن از اصفهان

دربارهٔ سال بنای شهر قم مورخین بر یک تاریخ اتفاق نکرده‌اند. بعضی برآنند که در سال ۸۳ هجری بوده است و بعضی گویند در سال ۲۰۳ می‌باشد، لکن نه بر قول اول می‌توان اعتماد کرد، نه بر قول دوم؛ زیرا اولاً سنهٔ هشتاد و سه یا چهار هجری سال فرود آمدن اشعریین به قم می‌باشد و ما سال‌ها اشعریین را در قم می‌بینیم؛ بدون آنکه کوچک‌ترین تغییری در قم داده باشند و ثانیاً در سال ۲۰۳ قم شهری آباد بوده است، بلکه درست آن است که بگوییم در سال ۱۸۹ قم شهر گردیده است، و این همان سالی است که قم از اصفهان جدا گردیده و استقلال یافته است، و هر چند پیش از این سال تا حدی آباد بوده، لکن شهر حسابی نبوده است، این است که ما سال ۱۸۹ را سال بنای آن می‌دانیم و سبب جدا شدن آن از اصفهان این بوده است که قم و کاشان و ساوه از رستاق‌های اصفهان بوده[۱] نه والی منصوب داشتند و نه جداگانه خراج‌گزار بودند، بلکه والی اصفهان در امور ملکی آن حدود مداخلهٔ مستقیم می‌نمود و هم خراج آنها را می‌گرفت تا آنگاه که قم آباد گردید.

حمزة بن یَسَع بن عبدالله به گفتهٔ مؤلف تاریخ قم[۲] و عبدالله بن کوشید به گفتهٔ ابن رسته[۳] از هارون الرشید درخواست کردند که قم را از اصفهان جدا گرداند و مستقیماً خراج‌گزار باشند. به شرحی که مفصل است و جای نگارش آن نیست، هارون الرشید درخواست آنان را بپذیرفت و خراج قم را از اصفهان جدا کرد.

چون این کار به وقوع پیوست، قم جانی تازه گرفت و رونقی بسزا یافت و سرای والیان در آن بساختند و بر عمران و آبادی و وسعت آن افزودند و دیه‌هایی از نو نهادند و زراعت پیشرفت کاملی نمود؛ به قسمی که زراعت‌هایی

---

۱. المسالک والممالک، چاپ لیدن، ص ۲۱.

۲. ترجمهٔ تاریخ قم، ص ۲۸.

۳. الأعلاق النفیسة، چاپ لیدن، ص ۱۵۲.

که در قم هیچ سابقه نداشت، مانند زعفران، عمل آوردند و قم از هر جهت، استقلال یافت و شهر حسابی گردید.

رودخانهٔ قم

سرچشمهٔ رودخانهٔ قم کوه زرد بختیاری است؛ از گلپایگان و کمره و محلات گذشته، دیه‌ها و مزارع را مشروب نموده و به قم می‌آید و فاضل آب آن به مسیله و دریاچهٔ حوض سلطان می‌ریزد. این رودخانه را نام‌های چندی بوده است؛ از آن جمله رود گل‌افشان و رود انار بار و لعل‌رود و لعل‌ور و لعل‌بار[1] و آبش همه‌جا شیرین و گواراست و در نزدیکی قم اندکی شور می‌گردد. مجرای این رودخانه در قدیم‌الایام جنوب و غرب شهر بوده؛ جایی که آن را وادی عتیق گویند و آثار آن اکنون برجاست.

این مجرا کم‌کم و به تدریج پر شد و آب آن بالا آمد تا به حدی که از محلی که اکنون پل نو راه اصفهان است، آب سرازیر شد و میان قم و کمیدان روان گردید؛ همین جایی که اکنون رودخانه است، و رودخانهٔ عتیق خشک شد و مدتی چنان بود تا آنگاه که بار دیگر چشمه‌های آن زاینده گشت و مزارع سراجه و لنگرود که از خشک شدن این مجرا زیانی فاحش دیده بود، مشروب شد و برای هر ضیعه و مزرعه جویی برگرفتند و مدت سی سال چنین بود تا آنکه دوباره آب آن به‌کلی منقطع گردید و خشک شد.[2]

اشعریین آب رودخانه را با مستقه تقسیم می‌کردند و مستقه آهنی بوده است مانند ذراع که بر آن نشان‌هایی بوده که میزان آن را بدان معلوم می‌کرده‌اند و هر نشانی دلیل بوده است بر مقدار مستقه، لکن بعد از آن به خروار قسمت شده است و در وقت ممیزی میرزا بابای آشتیانی به بیست و دو خروار قسمت شده که از آن جمله هشتصد و بیست خروار آن برای شُرب مردم شهر اختصاص داده شد.

---

۱. سفرنامهٔ قم، خطی، ص ۹۸.

۲. ترجمهٔ تاریخ قم، ص ۵۰.

رودخانهٔ قم در فصل بهار طغیان می‌کند و در آن هنگام مقدار زیادی سنگ‌ریزه در مجرا باقی می‌گذارد که عرصهٔ مسیل را تنگ می‌کند. در سال ۹۴۴ هجری قمری در زمان سلطنت شاه طهماسب صفوی آب رودخانه طغیان کرد و قسمتی از شهر را خراب نمود.[۱] شاه طهماسب و همچنین سلاطین صفویهٔ بعد از او مقرر داشتند همه‌ساله رعایا از اطراف بیایند و رودخانه را تنقیه کنند تا آب آن به پایین گراید و در این باره فرامین و احکام نیز از آنان دیده شده است[۲] و نیز در سال ۱۳۰۴ قمری رودخانه طغیان کرد و به شهر وارد گردید. علی‌نقی میرزا که در آن وقت حاکم قم بود، مردم را جمع کرد و از طغیان آن جلوگیری نمود و هم سد باغ ریگ را ببست.[۳]

در شب دوم خرداد ۱۳۱۳ شمسی سیلی عظیم جنبش کرد و از بالای سد رودخانه به طرف شهر روان گردید و در فاصلهٔ کمی عمارات و بیوتات چندین محله را خراب و شوری در شهر برپا کرد که مانندش هرگز مباد و نزدیک به هزار خانه را ویران نمود. در این موقع دولت به سه کار مهم که هرکدام ضرورت داشت، اقدام نمود: اول آنکه سد رودخانه را ببست. دوم پل رودخانه را تعمیر نمود و وسعت داد. سیم رودخانه [را] که از سنگ و شن پر شده بود، پاک نمود.

زراعت قم

زراعت فعلی قم با زراعت‌هایی که سابق می‌شده، هیچ شباهت ندارد؛ زیرا تاریخ نشان می‌دهد که در این شهر زراعت‌های مفید و پرقیمتی وجود داشته و اکنون نشانی از آنها نیست؛ از جمله زراعت زعفران بوده[۴] که روزی مایهٔ سرفرازی کشاورزان این شهر بوده است، بلکه از تاریخ می‌توان فهمید که محصول زعفران قم در درجهٔ اول بوده است[۵] و

---

۱. در ماده تاریخ این سیل گفته‌اند: خاک قم را به باد داد این آب.

۲. سفرنامهٔ قم، ص ۸۹.

۳. روزنامهٔ ایران که در آن وقت منتشر می‌گشت، شرح آن را درج نمود.

۴. ترجمهٔ تاریخ قم، ص ۱۰۸ و ۱۲۰ و ۱۲۲.

۵. نهایة الارب، سفر اول، ص ۳۷۱.

نیز بادام یکی از محصول‌های خوب این شهر بوده و در قم وفور داشته است و همچنین زیره در این شهر به‌خوبی عمل می‌آمده است.[۱]

و نیز انجیر سرخ در قم به غایت نیکو بوده است[۲] و از درختان درخت کاج وقتی در قم بسیار بوده و زینت‌افزای خیابان‌ها و بستان‌ها بوده است؛ چنان‌که از نقشه‌ای که شاردن از قم برداشته، مشاهده می‌شود که در طول خیابان درخت‌های بسیار وجود داشته، لکن تدریجاً از میان رفته و اکنون یکی از آن درخت‌ها برای نمونه باقی مانده و در دروازهٔ قلعه است و یکی از مناظر زیبای شهر است.

صنایع قم

در شهر قم صنایعی وجود داشته که برخی از آن تا همین اواخر بوده و قسمتی از آن از میان رفته است؛ از جمله در قم کارخانهٔ حریربافی بوده که حریر آن فوق‌العاده ممتاز بوده است[۳] و همچنین سریرها و تخت‌های این شهر در خوبی شهره بوده است[۴] و هم در این شهر چندی کارخانهٔ بلورسازی و شیشه‌گری دایر بوده است که هرگونه اسباب چراغ و لامپ و قلیان و میوه‌خوری و شربت‌خوری و تُنگ با کمال خوبی بیرون می‌داده است و هم کارخانهٔ چینی‌سازی که کاسه و قدح و بشقاب و از هر قبیل ظروف در آن می‌ساختند.[۵]

---

۱. ترجمهٔ تاریخ قم، ص ۱۱۲.

۲. زینة المجالس.

۳. تاریخ سرجان ملکم، ص ۲۷۶.

۴. مختصر کتاب البلدان، چاپ لندن، ص ۵۰.

ابن فقیه همدانی مؤلف مختصر کتاب البلدان از جغرافی‌دانان قرن دوم هجری است. در کتاب مذکور فصلی در مدح غربت و اغتراب ایراد نموده و گوید: ولَولَا اغْترابُ المغترِبینَ ما عُرِف ما بینَ الْاندلس الَی الصین تا آنجا که گوید: ولاجمعَتِ الْملوك بینَ الصفایحِ الْیمانیةِ والقصبِ الهندیةِ والکراسیِ القمیة و از شهرهای ایران؛ فارس را به زرهای نیکو، و قم را به کرسی‌ها، و نهاوند را به صوالج (گوی بازی)، و ری را به جامه‌ها، و قزوین را به گلیم‌ها، و شوشتر را به دیباها ستوده است.

۵. سفرنامهٔ قم، ص ۷۷.

اما اکنون صنعتی که از صنعت‌های دیگران در خوبی و ظرافت ممتاز باشد، در قم نیست؛ مگر چند صنعت که مهم نیست، از قبیل نمدمالی و سوهان‌پزی.

معادن قم

در قم معادنی چند وجود دارد که بعضی از آنها استخراج شده؛ از قبیل سنگ مرمر در قریهٔ کهک، ده فرسنگی قم، و در زمان امین السلطان که صحن جدید آستانه را بنا می‌نمود، مقداری از آن استخراج کردند و نیز در این چند سال اخیر برای ساختمان‌های دولت مقداری بیرون آورده، و از قبیل معدن مس[۱] که در کوه مسگران نیم فرسنگی قم وجود دارد و در زمان پیش مس آن را استخراج می‌کردند، و گویند درآمد و هزینهٔ آن برابر نبوده، بلکه مصرف استخراج آن بیش از میزان فایده‌اش بوده، و از قبیل معدن نمک که همواره مورد استخراج و استفاده بوده است.

و اما معادنی که تاکنون استخراج نشده، یکی معدن فیروزه است در قم و خلجستان[۲] و دوم خاک چینی است در علی‌آباد قم و محلات[۳] و سیم خاک لعاب چینی در نزدیکی منظریه و چهارم سولفات دوسود و همچنین شوره[۴] و شاید اگر کنجکاوی کنند، معادن دیگری نیز کشف شود.

مدارس

بدیهی است در هر شهری که مدارس بیشتر وجود داشته باشد، رونق دانش و گرمی بازار علم در آنجا بیشتر است؛ اعم از اینکه مدارس مزبور مدارس دینی باشد که علوم عقلیه و نقلیه در آن تحصیل شود و خواه دبستان‌ها و دبیرستان‌ها

---

۱. جغرافیای کیهان، ص ۴۱.

۲. جغرافیای کیهان، ص ۴۲.

۳. جغرافیای احتسابیان، ص ۳۹.

۴. جغرافیای کیهان، ص ۳۹ و ۴۲.

و دانشکده‌ها و دانشسراها که طبق مقتضیات زمان، معارف جدید در آنها تدریس می‌گردد.

پیش از نهضت علمی اخیر در ایران دانشگاه همان مدارس قدیمی بوده و البته در میان مستخرجین این مدارس نوابغی هم بوده‌اند؛ از قبیل زکریای رازی در طب و شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا در فلسفه و خواجه نصیرالدین در ریاضیات و فلسفه و فارابی معلم ثانی در فنون متنوعه و غیر اینان. از این نوع مدارس در قم شش باب دایر بوده از این قرار: **اول** مدرسهٔ فیضیه که به صحن عتیق متصل می‌باشد و سابقاً مدرسهٔ کوچکی بوده و در سال ۱۲۲۳ قمری به اشارهٔ سلطان وقت آن را بزرگ نمودند به شکل مربع مستطیل و چهل و هشت حجره در آن بساختند. در این اواخر، بر روی حجرات آن حجراتی بنا کردند؛ به طوری که اکنون دارای حجرات فوقانی و تحتانی است. **دوم** مدرسهٔ رضویه که آن را مدرسهٔ لک‌ها[1] نیز می‌گویند. این مدرسه در بازار کهنه واقع است. گویند به امر حضرت رضا بنا شده است.[2] در آن هنگام که حضرت از قم به مرو می‌رفت، فرمود این مدرسه را بنا کردند. به شرحی که در فرحة الغری مذکور است، این مدرسه مربع [است] و بیست و چهار حجره دارد و در ضلع غربی آن مسجد آن است.

سوم مدرسهٔ مؤمنیه در جنوب شرقی شهر واقع است؛ جایی که اکنون آباد نیست. این مدرسه در زمان شاه سلطان حسین به سال ۱۱۱۳ بنا شده و بنایش استوار و وضعش دلکش بوده است و سردری بلند دارد و درکتیبهٔ آن اشعاری است که ماده تاریخ بنای آن را متضمن است و آن این است: «بهترین مدارس عالم.» **چهارم** مدرسهٔ جهانگیرخان برابر مسجد جامع و بیست باب حجره دارد. **پنجم** مدرسهٔ مهدی‌قلی خان جنب گذر عبدالله خان. **ششم** مدرسهٔ حاج مولی محمدصادق جنب

---

۱. لک‌ها بر وزن رک‌ها نام طایفه‌ای است از هفت طایفهٔ زندیه که جزو ایلات قم محسوب می‌شود و در زمان آقا محمدشاه آنان را به قم آوردند و سبب نام نهادن آن مدرسه به لک‌ها معلوم نگردید و شاید این طایفه در آن تعمیراتی کرده‌اند.

۲. فرحة الغری، چاپ تهران، ص ۴۶.

گذر حکیم کوچک (قاضی سعید قمی) و در سال ۱۲۷۳ قمری صدر اعظم نوری آن را بنا نهاد و عمارت آن دو طبقه و بیست و سه حجره دارد و در قسمت جنوبی آن شبستان و جلوی شبستان ایوانی است بلند و کتیبهٔ آن گچ‌بری است به خط ثلث و به قلم میرزا علی‌اکبر فیض.

و اما مدارس جدید از دبستان‌ها و دبیرستان‌ها در قم و توابع آن به قرار ذیل است:

دبستان‌های دولتی:	شش پایه	۴	مجموع ۲۰ دبستان
	پنج پایه	۳	
	چهارپایه	۵	
	سه پایه	۳	
	دو پایه	۵	
دبستان‌های ملی:	شش پایه ۳	۳	
دبیرستان دولتی (حکمت)		۱	
دبیرستان ملی (حیات)		۱	
مدارس شبانهٔ اکابر		۱۳	

لکن دبیرستان دولتی بنایی مخصوص نداشته است تا در سال ۱۳۱۴ وزارت معارف در نظر گرفت دبیرستانی که از هر جهت تمام باشد، در قم بنا نماید. این بود که در روز بیست و یکم آبان ۱۳۱۳ شمسی مطابق پانزدهم شعبان ۱۳۵۴ آقایان رئیس الوزرا و رئیس مجلس و وزیر داخله در زمینی که برای محل دبیرستان معین شده بود، حضور به هم رسانیدند و مراسم نصب اولین سنگ بنا به عمل آمد. جناب آقای حکمت وزیر معارف پشت میز خطابه قرار گرفته و نطقی ایراد نمودند که خلاصهٔ آن ذیلاً ذکر می‌شود:

از آقایان محترم بسیار متشکرم که در نصب اولین سنگ بنای دبیرستان قم و این کار خیر و مقدس شرکت فرموده‌اند. دبیرستان قم که در آیندهٔ نزدیکی عمارتی باشکوه خواهد شد، برای تربیت و تعلیم جوانان این شهر است که در آن تحصیل

نمایند و شهر قم که یکی از شهرهای تاریخی است، جای آن را دارد که چنین دبیرستانی را هم دارا باشد، و لازم به تذکار نیست که در عصر حاضر تحصیل بایددر مدارسی انجام شود که همه‌گونه وسایل در آن جمع باشد و بسیار جای تأسف بود که شهر قم که یکی از شهرهای مهم و از لحاظ سیاسی و علمی همه‌وقت موقعی ممتاز داشته است، دارای دبیرستانی نباشد، و اکنون بسی جای خوشوقتی است که به این کار مفید اقدام می‌شود.

شهر قم یکی از شهرهای قدیمی ایران و بنا به نوشتهٔ مورخین تجدید بنای آن منسوب به قباد ساسانی است. پس از اسلام هم شهر قم مرکز تشیع بوده. بزرگان و علمایی از این شهر برخاسته‌اند؛ از قبیل شیخ صدوق و ابن العمید ملقب به ذوالْکِفایتَین وزیر رکن‌الدوله که یکی از بزرگان ادب محسوب است. از شعرای بزرگ که خود را منسوب به شهر قم دانسته‌اند، یکی نظامی صاحب خمسه است که می‌گوید:

چو در کوچه در بحر گنجه گمم ولی از قهستان شهر قمم

در هر صورت، این شهر یکی از شهرهای مهم ایران است و در قدیم یکی از مراکز مهم تشیع بوده و معروف است که شیعیان قم هیچ وقت تقیه نمی‌کردند.

امروز که یکی از اعیاد شیعه است،[1] البته در چنین روز مقدسی پایهٔ علم و ادب راکار گذاردن میمنت خواهد داشت. امید است امثال همان علمایی که از این سرزمین برخاسته و مشعل فروزانی در عالم دانش بوده‌اند نیز از این سرزمین برخیزد.

و شاید بین همین جوانانی که فعلاً می‌بینیم مشغول تحصیل هستند، در آینده شعرایی بزرگ برخاسته و مایهٔ افتخار شهر قم شوند.

فیض روح‌القدس ار باز مدد فرماید دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می‌کرد

دبیرستان قم که امروز از آقای رئیس الوزرا استدعا می‌کنم اولین سنگ بنای آن را کارگذارند، مطابق نقشه‌ای بنا خواهد شد که از طرف مهندس وزارت معارف ترسیم

---

۱. روز بیست و یکم آبان مصادف بود با پانزدهم شعبان، روز ولادت حضرت حجت(عج).

شده و شانزده‌هزار ذرع مساحت آن خواهد بود. از این مقدار یک‌هزار و دویست متر برای بنا و مقداری از آن جهت میدان ورزش تخصیص داده شده است و به طوری که در نقشه ملاحظه می‌نمایند، بنای دبیرستان دو طبقه و دارای کلیهٔ لوازم از قبیل سالن کنفرانس و کتابخانه و غیره است که جوانان در موقع فراغت از تحصیل استفاده نمایند. اگر موفق شویم، خود عمارت هم زیبا و دلکش مانند این نقشه باشد، مایهٔ خوشوقتی و سرفرازی خواهد بود.

چنان‌که جناب آقای وزیر معارف فرمودند، در این بنا همه‌گونه وسایل آماده خواهد گشت و در خرداد سال ۱۳۱۷ مراسم افتتاح آن به عمل خواهد آمد.

مساجد

در شهر قم مساجد بزرگ و کوچک بسیار است و در اینجا از دو مسجد نام می‌بریم؛ یکی مسجد جامع و دیگری مسجد امام حسن علیه‌السلام که اولی از جنبهٔ قدمت و نفاست بنا و دومی از لحاظ تاریخی بودن آن دارای اهمیت می‌باشد.

اما مسجد جامع در طرف شرقی قم واقع است؛ جایی که بیشتر آباد و مرکز شهر بوده است. این مسجد، مقصوره‌ای بلند و باشکوه دارد و ارتفاع آن تقریباً بیست و هشت‌متر می‌باشد و در دو طرف مقصوره دوگوشواره واقع است که فضای مقصوره را بیشتر وسعت و امتداد می‌دهد. قاعدهٔ مقصوره مربع و هر ضلعی از آن ۱۳/۲۳ متر می‌باشد و همین مقدار مساحت هر یک از دو گوشواره جَنْبَین آن است. بنابراین، طول مسجد از مقصوره و دو گوشواره ۳۹/۶۹ متر می‌باشد. جلوی مقصوره ایوانی است که ارتفاع آن تقریباً هجده‌متر و عرض آن ۱۳/۲۳ متر می‌باشد و برابر این ایوان، ایوان کوچکی است که ساختمان‌های شرقی و غربی را به هم متصل می‌نماید و از هر طرف ساختمان‌ها صحن مسجد را فراگرفته است و در قسمت غربی صحن، شبستانی است دارای هجده ستون؛ به غیر از ستون‌هایی که دیوار شبستان محسوب می‌شود.

تاریخ بنای آن را در یکی از ستون‌های مقصوره نوشته‌اند ۵۲۹ لکن نمی‌توان بر این نوشته اعتماد کرد؛ زیرا معلوم نیست که نویسندهٔ آن کیست و مدرکش چه بوده است و مؤلف مرآة البُلدان آن را از بناهای ابوالعدیم اشعری دانسته است که در قرن سیم هجری می‌زیسته است، لکن این گمان هم پایهٔ درستی ندارد؛ زیرا مسجد ابوالعدیم اشعری میان قم و کمیدان بوده است؛ همین جایی که مسجد امام حسن است یا در طول آن. به هر حال، بنای آن قدیمی [است] و یقین داریم که از بناهای قرن هفتم است.

مؤلف مرآة البلدان دربارهٔ این مسجد می‌نویسد: «آنچه از مسافران و سیاحان شنیده شده، در هیچ شهر و بلادی مسجدی نیست که مقصورهٔ آن به این وسعت و ارتفاع بوده باشد.» خلاصه، بعدها از سال ۱۲۴۶ تا سال ۱۲۴۸ تعمیرات و ساختمان‌هایی در آن مسجد شده؛ از قبیل ایوان بزرگ و کوچک و کتیبه‌هایی که بر جا هست به خط محمدرضا شریف قمی و محمدحسن از آن روزگار می‌باشد.

و اما مسجد امام حسن عسکری را احمد بن اسحاق به امر آن امام ساخته است.[۱] لکن نگارنده را در این باره عقیده این است که این همان مسجد ابوالعدیم اشعری است که در سال ۲۶۵ بنا نهاده است و مسجد جامع قم بوده؛ میان قم و کمیدان. اما حدود این مسجد و بناهای اولیهٔ آن معلوم نیست و از کتیبه‌ای که در محراب ایوان است و سال بنای آن را ۱۱۲۹ نوشته است، معلوم می‌گردد که در زمان شاه سلطان حسین تعمیرات و یا ساختمان‌هایی در آن شده و گویند مادر شاه سلطان حسین بانی آن بوده است، لکن بناهای فعلی از حاجی علی‌نقی کاشانی است؛ مگر شبستان که از حاج محمدابراهیم قمی است.

آمار نفوس قم

در دوره‌های سابق آمار نفوس روی اساس درستی نبوده و مورخین از روی حدس و تخمین چیزی می‌گفتند و بسا که از مبالغه و یا اغراق خالی نبوده است.

---

۱. نجم الثاقب، ص ۱۴۵.

شهر قم پیش از فتنهٔ امیر تیمور شهری معتبر و آباد بوده است و در فتنهٔ تیمور تقریباً با خاک یکسان شده است.[۱] بعد از این فتنه بار دیگر رو به ترقی گذاشت و هنوز جانی نگرفته بود که با فتنهٔ افغانان رو به رو شد و به گفتهٔ سِرجان ملکم[۲] قم در فتنهٔ افغان به‌کلی خراب شد و اگرچه بعد از آن قدری آبادی یافت، اما هنوز مثل خرابهٔ وسیع به نظر می‌آید. قدر یقینی این است که قم پیش از آن دو فتنه از شهر فعلی معتبرتر و آبادتر و پرجمعیت‌تر بوده است، لکن احصائیهٔ صحیحی از آن دوره‌ها در دست نداریم.

در سال ۱۲۸۶ قمری نفوس قم بیست و چهارهزار نفر بوده است و در سال ۱۳۰۴ قمری سی و پنج‌هزار، ولی اگر شمارهٔ نفوس قم را مطابق اوراق شناسنامه که ادارهٔ آمار تنظیم نموده است، میزان قرار دهیم و از شماره‌های دیگر که پایهٔ درستی ندارد، صرف نظر کنیم، جمعیت قم تا روز آخر ماه خرداد سال ۱۳۱۶ به ۵۵۰۰۰ نفر بالغ شده است.

امامزادگان

در قم و پیرامون آن مقابری است به نام مقابر امامزادگان. امین احمد رازی در هفت اقلیم گوید: در قم و اطراف آن چهارصد و چهل و چهار مقبرهٔ امامزادگان و مشایخ است. و اگر بر امامزادگان مشایخ را نیز بیفزاییم ـ چنان‌که امین احمد افزوده است ـ خیلی بیش از این مقدار خواهد بود؛ زیرا قم همواره مرکز مشایخ حدیث و سادات جلیل‌القدر بوده و قبرستان قم پر است از اجساد ایشان، لکن مقابر بسیاری از آنان را که به جلالت قدر در تاریخ مذکورند، نمی‌شناسیم؛ مانند حسن بن علی بن جعفر بن عبدالله بن حسن بن علی بن جعفر الصادق که از اجِلهٔ فقها و محدثین بوده است و

---

۱. هربرت آن را چنین وصف کند: «هنوز فاطمه لباس عزای خود را از تن بیرون نیاورده است؛ برای آنکه قم تل‌خاکی بیش نیست.»

۲. تاریخ سرجان ملکم، ص ۲۷۶.

مانند ابوالحسن موسی بن احمد بن محمد بن احمد بن موسی بن محمد بن علی الرضا که مردی فاضل و نیکو سیرت و متواضع بوده و نقابت سادات قم و کاشان و آوه بدو مفوض بوده است و غیر اینان از سادات اجِلّا و مانند محمد بن حسن صفار قمی مؤلف کتاب بصائر الدرجات که از اصحاب حضرت عسکری و محدثی جلیل‌القدر بوده است و مانند محمد بن خالد برقی که از دانشمندان شهیر و نویسندگان بزرگ است، از مشایخ.

و از طرفی، مقابری با گنبد و صحن و سرا می‌بینیم که تاریخ صاحب قبر را نمی‌دانیم و از ترجمهٔ حالش بی‌خبریم. بنابراین، امامزادگانی را که در تاریخ مذکورند و قبرشان معلوم است، ذکر می‌کنیم:

اول حضرت معصومه بنت موسی بن جعفر علیهم‌السلام که به جلالت قدر موصوف است و تاریخ او را جداگانه می‌نویسیم.

دوم موسی بن محمد بن علی الرضا علیهم‌السلام که او را مُبَرقَع[1] لقب داده‌اند و مردی جلیل‌القدر و از خوبان و برگزیدگان می‌باشد و محدث نوری کتابی تألیف نموده به نام بدر مُشَعشع در احوال موسی مبرقع. در سال ۲۵۹ به قم آمد. عرب قم بدو پیغام فرستادند که از مجاورت ما باید بیرون روی. موسی از قم بیرون رفت و به جانب کاشان شتافت. چون به کاشان رسید، احمد بن عبدالعزیز بن عِجْلی او را اکرام کرد و خلعت‌های بسیار به وی بخشید و مقرر گردانید که در هر سال یک‌هزار مثقال طلا با یک سر اسب مُسرَّج به او بدهد.

ابوالعدیم حسین بن علی بن آدم و یکی دیگر از رؤسای عرب پس از بیرون رفتن موسی از قم برسیدند و مردم قم را به سبب بیرون کردن موسی توبیخ و سرزنش نمودند. پس از آن رؤسای عرب را به طلب موسی بفرستادند تا شفاعت کردند و او را به قم باز آوردند و بسی اکرام و احترام کردند و از مال خود برای او خانه و همچنین ضیعه از ورثه مزاحم بن علی اشعری بخریدند و بیست‌هزار درهم نیز به او دادند.

---

۱. موسی طلعتی زیبا و شمایلی موزون داشته و بر روی خود برقع می‌افکنده است. بدین جهت او را مبرقع گویند.

بعد از آن خواهرانش زینب و ام‌محمد و میمونه دختران حضرت جواد از کوفه بیرون آمدند و در قم به او پیوستند و موسی در قم می‌بود تا آنگاه که در شب چهارشنبه بیست و دوم ربیع‌الآخر سال ۲۹۶ از دنیا برفت و او را در سرایی که به خود او اختصاص داشت، دفن کردند و مزارش اکنون در قم با گنبد و صحن است.

سیم ابوعلی محمد بن احمد بن موسی بن محمد بن علی الرضا که مردی فاضل بوده و به غایت پرهیزگار و خوش محاوره و خوش منظر و ستوده رفتار. ابومسلم محمد بن بحر اصفهانی والی قم با آنکه مسلک اعتزال داشته و سنی بوده، دربارهٔ ابوعلی گفت: من تشبیه نمی‌کنم او را در سکون و فضل و نشستن، مگر به ائمه علیهم‌السلام و در حیرتم چرا شیعیان او را امام نمی‌دانند. ابوعلی روز یک‌شنبه سیم ماه ربیع‌الاول سال ۳۱۵ وفات یافت و در جنب قبر موسی دفن گردید.

چهارم احمد بن قاسم بن احمد بن علی بن جعفر الصادق مردی پرهیزگار و عابد بوده و از حلیهٔ بصر عاری و در زمینی که آن را مالون می‌گفتند، بدنش را به خاک سپردند و اکنون قبرش با گنبد و صحن است.

پنجم ابوالفضل سلطان محمد شریف بن ابی‌القاسم علی بن محمد بن حمزة القمی بن احمد بن محمد بن عبدالله الباهر بن علی بن الحسین مردی فاضل و جلیل‌القدر و نقیب سادات قم بوده است و قبرش در محله‌ای که به نام اوست (سلطان محمد شریف) واقع است و او را فرزندان و اعقابی است که در ری به مناصب عالیه رسیده‌اند.

ششم علی بن جعفر الصادق که قبرش بیرون دروازهٔ کاشان و دارای گنبد و صحن و ضریح چوبین است و رِواقش از بهترین کاشی‌های قرن هشتم آراسته بود و اکنون آن کاشی‌ها در موزهٔ آستانه است. علی بن جعفر مردی دانشمند و پرهیزگار و ثقه بوده و کتابی تألیف نموده است و زمان چهار امام را دریافته است، لکن درست آن است که در عریض (عریض مانند زبیر دیهی است در یک فرسنگی مدینه) مدفون

باشد و آنکه در قم مدفون است، دور نیست که نوادهٔ او باشد؛ زیرا علی بن جعفر را چهار پسر بوده است: محمد و احمد الشعرانی و حسن و جعفر و از جعفر فرزندی به وجود آمد که او را علی نام نهادند.[۱]

هفتم محمد بن موسی الکاظم علیه‌السلام که سیدی جلیل‌القدر و به فضل و صلاح معروف بوده است و قبرش جنب قبر علی بن جعفر است و بر کاشی روی قبر که اکنون در موزه است، دو لوحه است؛ یکی از علی بن جعفر و دیگر از محمد بن موسی الکاظم، لکن درست آن است که محمد بن موسی الکاظم در شیراز مدفون باشد؛ نزدیک مقبرهٔ برادرش احمد معروف به شاه چراغ.

هشتم حمزة بن موسی الکاظم که مؤلف تاریخ قم قبر او را نزدیک میدان زکریّا بن آدم، همین محلی که اکنون مشهد اوست و دارای گنبد و صحن و ضریح می‌باشد، دانسته است[۲]، لکن درست آن است که حمزة بن موسی در ری مدفون باشد؛ قرب مقبرهٔ حضرت عبدالعظیم.

نهم و دهم و یازدهم میمونه و ام‌محمد و زینب دختران حضرت جواد علیه‌السلام و ام‌محمد دختر موسی مبرقع که هر چهار تن در جنب حضرت معصومه مدفونند و زینب دختر موسی مبرقع و ام‌محمد دختر احمد بن موسی و فاطمه دختر محمد بن احمد بن موسی و بُرَیْهه دختر محمد بن احمد بن موسی و ام‌سلَمه و ام‌کلثوم دختران محمد بن احمد بن موسی که همگان در جنب مشهد موسی مبرقع مدفونند؛ جایی که آن را چهل دختران گویند.

مشاهیر قم

از قم بزرگان و نامورانی برخاستند که نام بلندشان زیب محافل علم و ادب است؛ مانند شیخ صدوق رئیس محدثین و ابن قولویه استاد فقیه یگانه شیخ مفید و برقی بارع در بیشتر علوم و فنون و حسین بن سهل فیلسوف شهیر که ابن عمید وزیر در

---

۱. مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۶۲۷.

۲. ترجمهٔ تاریخ قم، ص ۲۱۶.

حق او گفته است: اگر از شهرها همین یک کس بیرون آمده باشد، ما را بس است. و خواجه نصیرالدین طوسی که در شرق و غرب مشهور است، و ابن عمید وزیر رکن الدولهٔ دیلمی که در حق او گفته‌اند: «فن انشا به عبدالحمید آغاز گردید و به ابن عمید ختم شد.» و پسرش ابوالفتح بن عمید ملقب به ذوالْکِفایتَین وزیر رکن الدوله و مؤید الدولهٔ دیلمی، و مؤیدالدین قمی وزیر سه تن از خلفای عباسی، و تاج الملک ابوالغنایم قمی وزیر ملک‌شاه سلجوقی، و مجدالملک براوستانی وزیر برکیارق، و نظامی گنجوی قمی صاحب خمسه، و در اینجا برای نمونه از هر طبقه به نام چند نفر اکتفا می‌کنیم.

فقها و محدثین

از این طبقه در قم بسیار بوده‌اند و از بسیاری آنان قم را کوفهٔ صغیر نام نهادند، و ما به ذکر چند نفر از ایشان اکتفا می‌کنیم:

ابوالحسنعلی بن حسین بن موسی بن بابویه القمی که از بزرگان مشایخ حدیث و رؤسای مذهب شیعه است و در سال ۳۲۹ قمری وفات یافت و مصنَّفاتش بسیار است؛ از جمله: کتاب التوحید، کتاب التفسیر، کتاب الامامة.[۱]

ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه القمی ملقَّب به صدوق رئیس محدثین و پیشوای فقها و مجتهدین است و در میان علمای قم در حفظ و غزارت علم مانندش پیدا نشد[۲]، و رکن الدوله دیلمی به غایت او را احترام می‌نمود. مردم ری درخواست کردند که جنابش در ری اقامت گزینند، بپذیرفت و در ری رفت و همانجا وفات یافت به سال ۳۸۱. مصنفاتش بسیار [است] و گویند سیصد تصنیف دارد؛ از جمله: کتاب مَن لایَحضُرُه الفقیه که یکی از اصول حدیث است، و قبرش در ری می‌باشد.

---

۱. نامهٔ دانشوران، ج ۱، ص ۳.

۲. فهرست شیخ.

ابوعبدالله حسین بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه القمی برادر اعیانی شیخ صدوق و در شمار بزرگان علما و محدثین است و او را مصنفاتی است؛ از جمله: کتاب التوحید و نفی التشبیه، کتاب الرد علی الواقفیه، و بعضی ازکتب خود را برای صاحب بن عَباد تألیف نموده است.[۱]

زکریا بن آدم بن عبدالله بن سعد الاشعری القمی ترجمه‌اش بیاید.

ابوالقاسم جعفر بن محمد بن جعفر بن موسی بن قولویه القمی از بزرگان حدیث و اساتین فقه به شمار است و ترجمه‌اش بیاید.

علی بن ابراهیم بن هاشم القمی ترجمهٔ حالش بیاید.

ابومحمد جعفر بن احمد بن علی القمی محدثی خبیر و عالمی بصیر بوده است و مصنفاتی دارد؛ از جمله: کتاب المُسَلسَلات در احادیث مسلسل.

ابن شاذان محمد بن احمد بن علی القمی فقیهی نبیه و محدثی جلیل و خواهرزادهٔ ابن قولویه بوده و کتابی در منقبت علی بن ابی‌طالب تألیف نموده و در آن صد منقبت از احادیث مخالفین آورده است، و شیخ اجل کراجکی آن کتاب را در مسجدالحرام برده و قرائت کرده و از آن کتاب نقل می‌نماید.[۲]

شاذان بن جبرئیل بن اسماعیل بن ابی‌طالب القمی محدثی بارع و فقیهی کامل بوده است. مصنفاتی دارد؛ از جمله: کتاب زاد المسافر و کتاب تحفة المؤلف الناظم و عمدة المکلَّفِ الصائم.[۳]

سعد بن عبدالله بن ابی‌خلف الاشعری القمی از صحابهٔ امام حسن عسکری و مردی جلیل‌القدر و دانشمند بوده است. مصنفاتی دارد؛ از جمله: کتاب الضیاء فی الامامة، کتاب المنتجبات. وفاتش در سال ۳۰۱ هجری است.

زکریا بن ادریس القمی مُکنیٰ به ابوجریر ترجمه‌اش بیاید.

---

۱. نامهٔ دانشوران، ج ۱، ص ۵.

۲. تنقیح المقال، ص ۳۷.

۳. روضات الجنات، ص ۳۰۷.

محمد بن ابی‌القاسم القمی الملقَّب به ماجیلویه داماد احمد بن ابی‌عبدالله برقی و دانشمندی بزرگ بوده است و علامه حلی دربارهٔ او گفته است: «سیدنا من اصحاب القمیین.»[۱] مصنفاتش بسیار است؛ از جمله: کتاب المشارب، کتاب الطب.

محمد بن الحسن الصفار القمی از صحابهٔ حضرت عسکری و فقیهی گران‌مایه بوده است و تصانیفش بسیار باشد؛ از جمله: کتاب بصائر الدرجات. وفاتش در سال ۲۹۰ در قم بوده است.

ابوعبدالله محمد بن خالد البرقی القمی ادیبی اَریب و دانشمندی بزرگ مایه و از صحابهٔ حضرت رضا بوده است.[۲] مصنَّفاتی دارد؛ از جمله: کتاب التنزیل والتعبیر، کتاب التفسیر.

احمد بن محمد بن خالد البرقی مؤلف کتاب محاسن از دانشمندان درجه اول بوده است و در سال ۲۷۴ از دنیا برفت و احمد بن عیسی که فقیه و رئیس قم بود، با سر و پای برهنه جنازهٔ او را تشییع کرد. مصنفاتش زیاد است؛ از جمله: کتاب الحقائق، کتاب طبقات الرجال، کتاب العجائب، کتاب جداول الحکمة و کتاب البلدان.[۳]

محمد بن علی بن محبوب القمی از ثِقات محدثین است و مصنفاتی دارد؛ از جمله: کتاب الجامع و کتاب الزَّبَرجَد و کتاب الزمرد.

سید مجدالدین الحسینی القمی فاضلی مِقدام و ادیبی نسابه بوده و کتاب الانساب از مصنفات اوست.

محمد بن الحسن بن احمد بن الولید القمی محدثی جلیل‌القدر و بلند مرتبه و رئیس و فقیه قمیین بوده است و تصانیفی دارد؛ از جمله: کتاب تفسیر القرآن و کتاب الجامع.[۴]

---

۱. خلاصة الرجال، ص ۷۷.

۲. فهرست ابن الندیم، ص ۳۰۹.

۳. نامهٔ دانشوران، ج ۴، ص ۱۰۶.

۴. فهرست ابن الندیم، ص ۳۱۳.

محمد بن احمد بن داوود بن علی القمی فقیه و پیشوای قمیین بوده وگویند در عصر او کسی در حفظ و فقه با او برابر نبود، و تصانیفی دارد؛ از جمله: کتاب الذخائر و کتاب العلل.

ابوالحسنعلی بن عبیدالله الملقب به مُنتجَب‌الدین از مشاهیر ثقات و محدثین است و کتاب فهرستِ معروف از مؤلفات اوست و رافعی شافعی از علمای عامه نزد او تلمذ کرده و در یکی از مؤلفاتش او را ستوده است.

سعد بن ابراهیم القمی از فقهای جلیل‌القدر و مؤلف کتاب تقدیر الدرجات است.[۱]

سید صدرالدین بن السید محمدباقر الرضوی القمی عالمی نِحریر و فقیهی کامل بوده و استاد اکبر نزد او تلمذ کرده و از او تعبیر می‌کند به السَّیِّدُ السَّنَدُ الْاُستاد، و از مصنفات او یکی شرح وافیه است.[۲]

محمدطاهر بن محمدحسین القمی ـ علیه الرحمه ـ بعداً مذکور خواهد شد.

فیلسوفان

ابوالمحارب حنین بن سهل بن محارب القمی از بزرگان فلاسفه و حکماست و همان کسی است که ابن عمید وزیر به وجودش افتخار می‌کرد.[۳]

خواجه نصیرالدین محمد بن محمد الجهرودی الطوسی[۴] دانشمندی بی‌مانند و محققی گران‌سنگ بود. جرجی زیدان در آداب اللغة العربیة در حق خواجه چنین نگارد: در خزانهٔ کتب او بیش از چهارصدهزار مجلد بود. خواجه ستاره‌شناسان و فیلسوفان را جمع کرد و اوقافی بر آنان مقرر فرمود و چنان علم بر دست این مرد پارسی در بلاد مغول (مراد قلمرو مملکت هلاکوست) تابیدن گرفت که گویی نوری

---

۱. فهرست ابن النديم، ص ۳۱۲.

۲. روضات الجنات، ص ۳۳۲.

۳. مجالس المؤمنین.

۴. جهرود و طوس نوج، معرب «طوس نو» و مَولِد خواجه است و اکنون آن را طبنوج خوانند. در نُه‌فرسنگی قم واقع است.

بود در شب تار. مصنفات خواجه بسیار است؛ از جمله کتاب تجرید الکلام که جماعتی از بزرگان آن را شرح کرده‌اند. از این جماعت علامه حلی است و شیخ شمس‌الدین اصفهانی و مولی علی قوشجی شافعی و مولی عبدالرزاق لاهیجی قمی. ولادت خواجه در روز پانزدهم جمادِی الأُولی سال ۵۹۷ اتفاق افتاد و در سال ۶۷۲ وفات نمود و قبرش در روضهٔ کاظمین است.

قاضی سعید محمد بن محمد مفید قمی از سران عرفان و سروران حکمت به شمار است و در استنباط دقایق و نکات حِکمیه و کشف اسرار مکنونه گویی به روح‌القدس مؤیَّد بوده است. مصنفاتش بسیار است؛ از جمله کتاب اربعینیات که چهل رساله است و هر رساله چهل باب از ابواب معارف.

وزرا

مؤیدالدین محمد بن عبدالکریم القمی وزیر دانشمند و کارآگاه بوده و وزارت سه تن از خلفای عباسی را نموده است: الناصر و الظاهر و المستنصِر. در پایان امر مستنصر بر او خشمگین شد و او را با برادرش حسن و پسرش فخرالدین احمد و سایر اصحابش بگرفت و در حبس افکند. مؤیدالدین در یکی از سراهای سلطنت محبوس بود و همانجا وفات یافت (سال ۶۲۹).

ابوالفضل محمد بن الحسین المعروف بالاستاد، ابن العمید القمی وزیری دانشمند و بی‌مانند بود و در فلسفه و نجوم و علوم ادبیه و فن ترسُّل مهارتی بسزا داشت و دربارهٔ او گفته‌اند:

«بَدأتِ الْکتابةُ بِعبدِ الْحمیدِ وخُتِمَتْ بابْنِ الْعمیدِ.» ابن عمید وزیر رکن‌الدوله بود. علما را دوست می‌داشت و شعرا را نوازش می‌کرد و صاحب بن عَباد به واسطهٔ شرف صحبت او به صاحب ملقَّب شد.

ابوالفتح علی بن محمد بن العمید القمی پس از وفات پدر به وزارت رکن‌الدوله رسید و ذوالکفایتین لقب یافت. بزرگی او به مرتبه‌ای بود که صاحب بن عباد با همهٔ

فضل و جلالتی که داشت، او را مدح گفتی و به پا خاستی و بر او بخواندی، و ثعالبی در حق او گفته است: عینُ الشَّرفِ لسانهُ وَسیفُ الْمُلْكِ سِنانُه؛ یعنی زبانش چشمهٔ بزرگی و شرف است و قلمش شمشیر پادشاهی و سلطنت. اشعار نیکو می‌گفت و رسائل دلپذیر می‌نوشت و پس از فوت رکن‌الدوله وزیر مؤید الدوله گردید، لکن در پایان امر، مؤید الدوله بر او سخت گرفت و در زندانش انداخت و همچنان در زندان می‌بود تا از جهان برفت.

شرف‌الدین ابوطاهر بن سعد القمی وزیر سلطان سنجر سلجوقی بود و مردی نیکو سیرت و دین‌دار و با نهایت حلم و وقار به کار وزارت می‌پرداخت.

تاج‌الملک ابوالغنائم قمی پس از خواجه نظام الملک به وزارت ملک شاه سلجوقی رسید. وزیری با حزم و تدبیر بوده است.

مَجدالمُلک ابوالفضل اسعد بن محمد البراوستانی القمی (براوستان دیه بوده است در نیم فرسنگی قم). مجد الملک وزیر برکیارق و مردی هنرمند بوده و می‌خواسته است در دیوان حقوق اصلاحی کند، لکن مقرَّبان سلطان مهلتی ندادند و او را بکشتند، به سال ۴۷۶ و جنازه‌اش را به کربلا بردند و در آنجا دفن کردند. آثار خیریهٔ مجدالملک بسیار است.

خواجه نصیرالدین وزیر هلاکو بوده و مختصری از ترجمهٔ حالش گذشت.

شعرا

ابومحمد الیاس بن یوسف نظامی تخلص می‌نموده و در دیه تا[1] از دیه‌های تفرش از توابع قم متولد گردید. نظامی از شعرای داستان‌سرای بی‌مانند است، بلکه حکیمی بلند مرتبه است که در طی سراییدن اشعار و داستان‌های نغز، مطالب

---

۱. خود فرماید:

چو در کوچه در بحر گنجه گمم — ولی از قهستان شهر قمم

به قم قریه‌ای هست «تا» نام او — نظامی از آنجا شده نامجو

بلند حکمت و فلسفه را گنجانیده و اَلْحق خوب از عهده بر آمده است. وفاتش در سال ۵۸۷ اتفاق افتاد.

رکن‌الدین قمی معاصر کمال‌الدین اسماعیل اصفهانی و اثیرالدین اومانی است. در نظم و نثر و غزل و قصیده ماهر بوده است. این شعر مطلع یکی از قصاید اوست:

صبح بر آمد ز کوه، خنجر زر در برش گشته روان بر افق، خون ز سر خنجرش

شهیدی قمی معاصر سلطان حسین بایقرا بوده است. وفاتش در سال ۵۳۵ بوده و این بیت از اوست:

زمام از دست لیلی در ربای ای ناقه کاری کن
سر خود گیر و بر مجنون سرگردان گذاری کن

صهبای قمی نامش محمدتقی و از مشتاق اصفهانی تخلص گرفته است. شاعری غزل‌سرا بوده و در سال ۱۱۹۱ وفات نمود. این شعر از اوست:

مـا را از یـاد مـی‌توان بـرد وز خاطر ما نـمی‌توان رفت

شَرَر قمی نـامش حسـینعلی بـیک و فـرزند آذر بـیگدلی مـؤلف آتشکده است. شاعری غزل‌سرا بوده و این شعر از اوست:

باد باید به پریشانی آن زلف نکوشد یا به عطار بگویید که عنبر نـفروشد

قمی خواهرزادهٔ شهیدی قمی است و معاصر سلطان حسین میرزا. ایـن شـعر از اوست:

آنم که به عالم ز من افتاده‌تری نیست آزار من سوخته چندان هنری نیست

حیرانی قمی شاعری شیرین گفتار بوده و از جمله ندیمان سلطان یعقوب. این شعر از اوست:

ز هجران تا به کی سوزد دل سرگشته و تـن هـم
چو شمع از آتش دل کاشکی می‌سوختم من هم

وحیدی قمی از جملهٔ نادره‌گویان است و این بیت از اوست:

شادم منِ غـم‌دیده بـه جـور و سـتمِ او خو کرده غم او به من و من بـه غـم او

ذاتی قمی از صنایع شعریه به‌خوبی آگاه بوده و این شعر از اوست:

به کُنْه ذات تو هرگز نمی‌رسد ذاتی یکی ز ذات تو می‌گوید از صفات یکی

قدرت قمی نامش سید علی [است] و نسبش به موسی مبرقع منتهی می‌شود. شاعری توانا بوده. وفاتش در سال ۱۳۱۶ در قم اتفاق افتاد. این رباعی از اوست:

اقبال شهان ز بختِ برگشتهٔ ماست سرسبزی باغ خُلد از کِشتهٔ ماست

گردون که مدار عالم از گردش اوست سربسته بگویمت که سرگشتهٔ ماست●

● راهنمای قم (قم، دفتر آستانه، ۱۳۱۷)، ص ۱ ـ ۲۹.

مناظره‌ای منظوم میان قم و کاشان از دورهٔ سلجوقی

حسین مدرسی طباطبایی

چکیده: نسخه‌ای از کتاب الایضاح در شرح مقامات حریری، به خط حسین بن حسن جاسبی در کتابخانهٔ آیت‌الله العظمی مرعشی وجود دارد که بر برگ پایانی آن، شعری از سعید عزالدین علی بن فضل‌الله حسینی دربارهٔ قم است. شعری دیگر در همان نسخه، در پاسخ به شعر سابق الذکر، از ابوالمعالی بن محمد حسینی، ملاحظه می‌شود. مقالهٔ حاضر گزارشی است از شرح حال این دو شاعر که به مدح و ذم شهر قم پرداخته‌اند. نویسنده با استناد به منابع متعددی، اعم از مخطوط و مطبوع، این دو شاعر را شناسایی کرده و شناسانده است.

کلید واژه: قم، عزالدین علی حسینی، ابوالمعالی حسینی.

*

در کتابخانهٔ آیت‌الله مرعشی در قم نسخه‌ای هست از کتاب الایضاح در شرح مقامات حریری از مطرزی (درگذشتهٔ ۶۱۰) به نسخ حسین بن حسن بن حسین جاسبی وارانی در جمعه ۴ ربیع‌الاول ۶۷۳ که هنوز شماره نشده.[1] بر برگ پایانی

---

۱. اکنون که این مقاله به چاپ سپرده می‌شود، این نسخه، شمارهٔ ۴۰۹۵ گرفته است. وصف مشروح‌تر از خصوصیات نسخه باید در مجلد یازدهم فهرست آن کتابخانه که در دست تألیف است، دیده شود.

این نسخه به خط همان ناسخ، یادداشت زیر ـ که بخشی از آن در صحافی زیر جلد رفته ـ دیده می‌شود:

«للامام السعید عزالدین علی بن فضل‌الله الحسینی، ﷺ:

انی خبرت رجال قم فلم اجد ... الا شریذمة من الابرار
والاکثرون ترفعوا وتلفعوا ... برداء کل خساسة وخسار
ویل لها ولاهلها من اهلها ... هذا الذی قد جاء فی الاخبار
ولقد نخلت الرأی فی احوالهم ... فوجدتها سمراً من الاسمار
ما ان رضوا الا باعلی رتبة ... من دانی (؟) الاخیار والاشرار
فخیارهم فی الخلق خیر خیارهم ... وشرارهم فی الناس شر شرار
ان الامانة عنهم مطویة ... نقلت الی مطویة الآبار
تسقی المیاه بحرها وببردها ... برداً وحراً عادة الاحرار
هذا برأی العین فاعتبروا به ... وتدبروه یا اولی الابصار

للامام المعظم فخرالملة والدین ابی‌المعالی بن محمد الحسینی طلح:[1]

یا من زعمت رجال قم خبرتهم ... ونحت اثلة عصبة الاخیار
امسك فقد لاینبغی الاصرار فی ... عیب یلف علیك ثوب العار
قد قلت فیهم بالخسار تلفعوا ... هذا لعمری لیس باستبصار
الحقتهم جهلاً بکل خساسة ... فاتاك قولك منك عین خسار
جلت عن الارجاس و الاقذار
..... طابت و لا..... .....

[بقیه اشعار در حاشیه برگ است که چون برگ چسبیده به جلد بوده بخشی از نوشته‌ها در بازکردن‌های قرون از میان رفته است. آنچه بازمانده چنین است:]

..... استنطقوا ما جاء فی الاخبار
یا آل احمد خسة و خسارة ... أ بمعشر والوا قسیم النار؟

۱. «طلح» ظاهراً صورت اختصاری «اطال‌الله حیاته» است.

أو ..... خسیسة و ..... حـاشاك اهـلاً بـالردی و بـوار
..... فـقال اغـلب طـالب ..... و مـا قـد قـلت فـی الآثـار
ان قـیل قـم عش آل مـحمد[1] مأوی مـحبی العـترة الابـرار
ان کنت منهم مرحبا بـمشارك لخـیار قـوم مـنهم و شـرار
قـلت الامـانة عـنهم مـطویة فی [البئر] ما انصفت بالتکرار»

دست کم یک بیت دیگر از پایان ساییده شده است.

گویندهٔ اشعار اصلی، عـزالدیـن عـلی بـن فـضل‌الله حسـینی فـرزند سـید ضیاءالدین ابوالرضا فضل‌الله راوندی ـ دانشمند صاحب اثر شیعی در میانهٔ قرن ششم، مقیم و مدفون در کاشان ـ است. شرح حال و ذکر مآثر و آثار پدر او در بسیاری از مآخذ شرح حال آمده، و اکنون جامع‌تر و مستوفی‌تر از همه، مقدمهٔ مصحح بر دیوان او (چاپ تهران، ۱۳۳۴ شمسی) است. او در علوم عربیت و ادبیت که به روزگار وی، کارآمدترین قلمرو دانش و خاستگاه وزیران و دبیران و مستوفیان و کاتبان دیوان بود، از سرآمدان عصر خود شناخته می‌شد، و مورد احترام دیوان و اقشار جامعه از مذاهب مختلف بود. کاشان در آن روزگار، منشأ ادب و محل فضلای لغت عرب بود (راحة الصـدور راونـدی: ۵۱). صـاحب مجدالدین ابوالقاسم عبیدالله بن فضل بن محمد کاشانی (درگذشتهٔ ۶ جمادی الاولی ۵۳۵) مدرسهٔ بزرگ و باشکوهی که در آن عهد کم‌نظیر بود در کـاشان ساخت، و طلاب در آن جای داد، و شهریه و ادرارات برای ایشان معین کرد، و منصب تولیت و تدریس آن را به این سید فـضل‌الله سـپرد (تـعلیقات دیـوان راوندی: ۲۳۱ و منابع آن). او حـداقـل از سـال ۵۳۲ در آن مـدرسه تـدریس می‌نموده است (خریدة القصر عماد کاتب، بخش شعرای عجم، سـرگذشت همین راوندی [میکروفیلم شمارهٔ ۸۹ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران از نسخهٔ شمارهٔ ۴۷۷۴ نور عثمانیهٔ ترکیه]. نیز تاریخ دولة آل سلجوق او: ۱۶۵ ـ ۱۶۶).

---

۱. در هامش چپ به خط اصل: «عن الصادق علیه‌السلام انه قال: قم عش آل محمد و مأوی شیعتهم.»

مأخذ سید علیخان در الدرجات الرفیعه در سرگذشت سید فضل‌الله از این مدرسه چنین یاد کرده بود:

«وله مدرسة عظیمة بکاشان، لیس لها نظیر علی وجه الارض، یسکنها من العلماء والفضلاء والزهاد والحجاج خلق کثیر» (مقدمهٔ دیوان، صفحهٔ کب).

او در پایان ربیع الاول سال ۵۶۶ که کاتب نسخهٔ ارشاد، شمارهٔ ۱۱۴۴ کتابخانهٔ آیت‌الله مرعشی از وی با دعای «ادام الله ظله» یاد می‌کند، هنوز زنده بود (در کتاب النقض [ص ۹۸ چاپ جدید] نیز که پیرامون سال ۵۶۰ نگاشته شده، از وی به سان زندگان یاد می‌شود)، اما در سال ۵۸۴ که ابوالرجای قمی ذیل نفثة المصدور خود را (میکروفیلم شمارهٔ ۲۶۹۰ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران از نسخهٔ شمارهٔ ۷ تاریخ فارسی طلعت در دارالکتب قاهره) به پایان می‌برد، درگذشته بود (برگ ۴۸ ر و ۱۸۲ ر همان نسخه).

عزالدین علی فرزند سید فضل‌الله که فهرست منتجب‌الدین از او به صورت السید الامام عزالدین علی ابن السید الامام ضیاءالدین ابی‌الرضا فضل‌الله الحسینی الراوندی یاد می‌کند (صفحهٔ ۲۵۱ نسخهٔ مندرج در مجلد ۱۰۵ چاپ جدید بحارالانوار) به گفته همو فقیهی دانشمند و معتبر بوده، و تألیفاتی داشته که در این مأخذ از برخی از آن با نام‌های الحسیب النسیب للحسیب النسیب، غنیة المتغنی و منیة المتمنی، مزن الحزن، غمام الغموم، لباب نثر اللآلئ لفخر المعالی، مجمع اللطایف و منبع الطرایف، طراز الذهب فی ابراز المذهب، و تفسیری ناتمام بر قرآن یاد می‌شود. شرحی نیز از او بر نثر اللآلئ پدرش در کتابخانهٔ خدابخش پتنا در هند به شمارهٔ ۲۰۳۷ هست که خطی متأخر بر روی نسخه، آن را «ارشاد المسلمین فی شرح کلمات امیرالمؤمنین» نام داده است (نقل شفاهی دانشمند سید عبدالعزیز طباطبائی). حتی از نام‌های تألیفاتی که در فهرست منتجب‌الدین یاد شده، آشکار است که او مانند پدر خود دانشمندی ادیب بوده است. در همان ذیل نفثة المصدور ابوالرجای قمی که معاصر اوست دربارهٔ او دارد که:

«امیر سید عزالدین پسر امیر سید ضیاءالدین ابوالرضا راوندی... علّامهٔ جهان است. نگین عالم به علم او منقش آمد. رفعت درجت او و علو مرتبت تا حدی است که دست همت او ستارگان را به کف تواند آوردن... دیگر علما به اضافت با وی بر رقعهٔ فضل پیادگانند که فرزین نشوند...» (برگ ۱۸۲ ر همان نسخه).

از نمونه اشعار او دو بیت در همین ذیل نفثة المصدور (برگ ۱۸۱ پ) و دو بیتی دیگر در ذیل سرگذشت او در تلخیص مجمع الآداب ابن الفوطی ۱: ۲۵۵، و چند قطعه در الدرجات الرفیعه و انوار الربیع سید علیخان به نقل از کتاب الحسیب النسیب او آمده که قطعات اخیر را مصحح دیوان راوندی در مقدمهٔ خود: ل ـ لب نقل کرده است. او خود مدتی در قم می‌زیسته و جمال‌الدین ابونصر علی بن محمد بن حسن متطبب در همین شهر به سال ۵۸۹ نسخه‌ای از نهج‌البلاغه را بر وی خوانده بود (طبقات اعلام الشیعه ۶: ۱۹۹ ـ ۲۰۰). از دعای «رحمه‌الله» در یادداشتی بر همین نسخه، مورخ ۶۰۱ بر می‌آید که سید عزالدین علی در این سال زنده نبوده است (همان مأخذ ۶: ۲۰۰) پس او میان ۵۸۴ که سال تألیف ذیل نفثة المصدور است، و سال ۶۰۱ درگذشته بود.

از فخرالدین ابوالمعالی بن محمد حسینی، سرایندهٔ جوابیه که در سال ۶۷۳ زنده بوده است در جایی دیگر یادی ندیده‌ام، ولی او به طبع از خاندان سادات حسینی قم بوده که نقابت سادات آن منطقه را در دست داشتند، و نام بسیاری از اعضای آن در مآخذ قدیم، به‌خصوص کتاب‌های انساب آمده است.

کاتب نسخه و مناظرهٔ منظوم، از مردمان دیهٔ واران، از قرای منطقهٔ جاسب قم بوده که وصف آن و هفت دیهٔ آن در مرآت البلدان ناصری ۴: ۶۶ ـ ۷۱ و آثار مربوط به قم (مانند تاریخ قم: ۵۷، ۵۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۸؛ خلاصه البلدان: ۲۰۴؛ تاریخ دارالایمان قم ارباب: ۱۰۸ ـ ۱۱۰؛ کتابچهٔ تفصیل احوالات دارالایمان قم او [در راهنمای جغرافیای تاریخی قم]: ۲۸ ـ ۳۱؛ کتابچهٔ تفصیل حالات و نفوس و املاک دارالایمان قم [در همان جا]: ۱۹۹ ـ ۲۰۱؛ کتابچهٔ تفصیل و

حالات دارالایمان قم افضل الملک [در همان جا]: ۱۳۸ ـ ۱۴۱؛ سفرنامهٔ قم همو: ۶ ـ ۲۴۰؛ کتابچهٔ تفصیل حالات و املاک و مستغلات و قنوات و بلوکات دارالایمان قم: ۱۵۳ ـ ۱۵۸ [در قمنامه]؛ گنجینه آثار تاریخی قم: ۳۹ ـ ۴۸؛ نیز واران در فرهنگ جغرافیایی ایران: ۲۲۸) دیده می‌شود. یاقوت دیهی با همین نام در حومهٔ تبریز یاد کرده که در هامش طبقات اعلام الشیعه ۷: ۱۰۵ و ریاض العلمای افندی ۳: ۴۱۸ آن را با واران جاسب قم اشتباه نموده‌اند. این منطقه از نظر جغرافیایی از نزدیک‌ترین بخش‌های قم به خاک کاشان بوده است. پیش‌تر در عبارت راحة الصدور: ۵۱، دیدیم که کاشان در آن سال‌ها منشأ ادب و محل فضلای لغت عرب بود. طبیعی است که حوزهٔ مجدیهٔ سید فضل‌الله راوندی و فرزندان او که مرکز مهم علمی منطقهٔ عراق عجم در علوم عربیت و ادبیت بود. دانش‌پژوهان را از همه‌جا به خود جذب می‌نمود که از آن میان، افرادی از مردمان منطقهٔ جاسب قم بودند. چنین است که در مآخذ آن دوره و در یادداشت‌ها بر نسخ خطی قدیم، با دو سه نسل از مردمان آن منطقه مواجه می‌شویم که در دو قرن ششم و هفتم نام و جایگاه اجتماعی، و به‌خصوص در رشتهٔ ادبیات عرب حضوری چشمگیر داشته‌اند. اما با افول آن حوزه، حضور جاسبیان نیز در گردونهٔ فضل و ادب کم‌رنگ شده، و به‌زودی به پایان رسیده است.

منتجب‌الدین[1] از ادیب اوحدالدین حیدر بن محمد جاسبی که فاضلی پرهیزگار

---

۱. در نسخ خطی فهرست منتجب‌الدین و به تبع آن در چاپ‌ها و موارد نقل از آن، نسبت جاسبی به اختلاف نسخ، همه‌جا به صورت جاسی، جاستی، حاسی، یا حاستی آمده است. از قصیده‌ای که سید فضل‌الله راوندی در شرح ماجرای حملهٔ ملک سلجوق فرزند سلطان‌محمد بن ملکشاه سلجوقی در ربیع‌الثانی سال ۵۳۲ به کاشان و اصفهان و پیرامون آن سروده، و در آن بسیاری از مناطق آسیب‌دیده را نام می‌برد، بر می‌آید که «جاس» صورت عربی شده نام جاسب دانسته می‌شده، چه در آن قصیده ذیل سخن از جاسب و آسیبی که به سه قریه از قرای موجود آن: واران، زُر و وسقون‌فان رسید می‌گوید:

حتی احل بارض جاس بأسه — فدحا بذروتها الی الغیطان

تالله ما ابقوا علی «زُر» و لا — «وسقونقان» و لا علی «واران»

←

بود (صفحهٔ ۲۲۷)، فقیه رشیدالدین علی بن محمد جاسبی (همان: ۲۵۵)، و فقیه واعظ صالح نجم‌الدین ابوالقاسم علی بن حسین جاسبی (همان) نام می‌برد که ظاهراً همه از معاصران او بوده‌اند. پیش از اینان در نسل متقدم، پیش از آغاز کار حوزهٔ مجدیه، فقیه پرهیزگار ابوسلیمان داوود بن محمد بن داوود جاسبی، شاگرد ابوعلی، فرزند شیخ الطائفه طوسی (همان: ۲۳۰) و فقیه دین‌دار ابوالحسنعلی بن حسین بن علی جاسبی، شاگرد دیگر همین شیخ ابوعلی طوسی و شمس‌الاسلام حسکا بن بابویه (همان: ۲۴۵) بوده‌اند. از این دانشمند دوم، منتجب‌الدین در کتاب دیگر خود: الاربعین عن الاربعین من الاربعین نیز به گونهٔ شیخنا الفقیه‌الدین ابوالحسنعلی بن الحسین بن علی الجاسبی رحمه‌الله یاد کرده، و داستانی را که خود شفاهاً از او شنیده بود، نقل نموده است (داستان دهم از چهارده داستان پایان کتاب، به نقل از فهرست کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران ۵: ۱۰۷۹). این کتاب را رافعی نگارندهٔ التدوین در سال ۵۸۴ بر مؤلف آن منتجب‌الدین خوانده بود (همان‌جا). پس آن جاسبی در این سال زنده نبوده است. شیخ عبدالجلیل قزوینی در کتاب النقض: ۲۱۱ (چاپ جدید)، ذیل سخن از «متبحران علمای متأخرین» از الفقیه المتدین ابوالحسنعلی الجاسبی یاد می‌کند که باید همین شخص را خواسته باشد. هموست که برادر مؤلف، حسین بن ابی‌الحسین، حدیثی از او شنید که آن جاسبی به نوبهٔ خود آن را در سال ۴۷۶ از مفید عبدالرحمان نیشابوری در ری فراگرفته بود (کتاب النقض: ۴۹۵). در اینجا از جاسبی به گونهٔ الشیخ الفقیه ابوالحسن بن علی بن الحسن الجاسبی، نزیل الری، یاد شده که «بن» نخستین و «حسن» دوم باید

← (دیوان راوندی: ۸۱ ـ ۸۲). در حالی که ضرورتی شعری نبوده و می‌توانست با کسره دادن به سین جاسب و مفتوح ساختن حرف «باء»، مقتضای وزن شعر استیفا شود. در نسخهٔ موجود ترجمهٔ تاریخ قدیم قم همه‌جا «جاستی» است که ظاهراً برابر ضبط عربی متن اصل کتاب و صورت دست برده، معرب دیگری از نام پهلوی آن منطقه بوده است.

خطای نسخ باشد. همین مؤلف در صفحهٔ ۳۵ از «مدرسهٔ فقیه علی جاسبی به کوی اصفهانیان ری که خواجه میرک فرموده است، و بدان تکلف، مدرسه‌ای در هیچ طایفه نیست و سادات دارند، و در آنجا مجلس وعظ و ختم قرآن و نماز جماعت باشد» یاد کرده است.

جز اینان، افندی در ریاض العلما ۳: ۴۱۷ـ۴۱۸ از مرشدالدین علی بن الحسین بن ابی‌الحسین وارانی نام می‌برد که مجلدی از مبسوط شیخ الطائفه طوسی را بر دانشمند حسن بن حسین بن علی دوریستی، نزیل کاشان، خوانده و در شوال ۵۸۴ از وی اجازه گرفته بود. دوریستی در آن اجازه از شاگرد جاسبی خود به گونهٔ الشیخ الاجل الاوحد البارع مرشدالدین زین الاسلام جمال الادباء علی بن الحسین بن ابی‌الحسین، المکنی بابی‌الحسن الوارانی ـ ادام الله توفیقه ـ نام برده بود (نیز طبقات اعلام الشیعه ۶: ۱۸۴ـ۱۸۵). جزء چهارم این نسخهٔ مبسوط را که همین جاسبی در جمعه ۱۸ ربیع‌الثانی سال ۵۸۶ به پایان برده بود، شیخ آقا بزرگ نزد شیخ محمد رشتی در نجف یافت (طبقات اعلام الشیعه ۶: ۱۰۵).

شیخ آقا بزرگ همچنین از ابوجعفر علی بن حسن بن ابی‌العباس جاسبی وارانی، از مردمان اوایل قرن هفتم، یاد می‌کند که مجموعه‌ای از متون فقهی، مرکب از مراسم سلار و شرحی بر آن، و جواهر قاضی ابن براج، در ماه رمضان ۶۱۸ کتابت کرد. این نسخه را نیز آقا بزرگ در نجف دیده بود (طبقات اعلام الشیعه ۷: ۱۰۴).

نسخه‌ای از نهایهٔ شیخ طوسی نزد محمدامین خنجی در تهران بوده که آن را الشیخ الامام العالم وجیه‌الدین جمال الاسلام ابوالقاسم علی بن محمد بن علی الجاسبی ـ ادام الله سداده ـ تحریر کرده و در ۱ ذی‌القعدهٔ ۵۷۹ به پایان برده بود. او این نسخه را بر ابوالفضل محمد بن سعید بن هبةالله راوندی (فرزند قطب راوندی) خوانده و این راوندی اجازه‌ای برای او بر این نسخهٔ مورخ به همین تاریخ نوشت، و از وی به گونه‌ای که دیدیم یاد کرد (فرهنگ ایران زمین ۴:۱۰۳ـ۱۰۴، مقدمهٔ

آقای دانش‌پژوه بر نهایه:۴-۵). این نسخه سپس در محرم ۶۴۱ نزد محمد بن علی بن منصور گروکانی قمی، و در ربیع‌الثانی ۶۶۰ متعلق به مهدی بن اسماعیل بن حسن گروکانی قمی، و سپس در دست اسماعیل بن میر سید علی وارانی جاسبی قمی بوده است (مقدمهٔ نهایه:۴). گروکان نیز همچون واران از دهات هفت‌گانهٔ جاسب بوده و هست.

نسخهٔ شمارهٔ ۷۱۰ کتابخانهٔ اصغر مهدوی، از شرح دیوان حماسه ابی‌تمام، تألیف خطیب تبریزی (درگذشتهٔ ۵۰۲) به نسخ ابوالقاسم حسین بن حسن بن حسین زُری جاسبی است. در پنج‌شنبه ۱ رجب ۵۹۳ در قم (نشریهٔ نسخه‌های خطی ۲: ۱۵۸، فهرست میکروفیلم‌های کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران ۱: ۳۴۲ - ۳۴۳). زُر (به ضم‌حرف اول) نیز از دهات سبعهٔ جاسب بوده و هست.

نسخهٔ شمارهٔ ۱۱۴۴ کتابخانهٔ آیت‌الله مرعشی از ارشاد مفید به نسخ حسن بن محمد بن حسین جاسبی هرازگانی است. در جمعه ۱۴ شوال ۵۶۵ که سن کاتب در آن وقت از ۷۵ سال افزون بود. او این نسخه را با نسخهٔ سید فضل‌الله راوندی مقابله کرده و این‌کار را در پایان ربیع‌الثانی سال ۵۶۶ که راوندی در آن هنگام هنوز زنده بود، به انجام رساند. کاتب در پایان نسخه، دو حدیث در ستایش قم و نکوهش ری از همان راوندی گذاشته که دومی را راوندی در نسخ سعید ابوالمکارم نارونهٔ قمی ﷺ یافته بود (فهرست مرعشی ۳: ۳۱۸ - ۳۱۹). هرازگان نیز از دهات هفت‌گانهٔ جاسب بوده و هست.

نسخهٔ شماره‌نشدهٔ کتابخانهٔ آیت‌الله مرعشی از کتاب الایضاح در شرح مقامات حریری، به نسخ حسین بن حسن بن حسین جاسبی وارانی، مورخ جمعه ۴ ربیع‌الاول ۶۷۳ - که در این یادداشت مورد سخن بود - اکنون به فهرست بالا افزوده می‌شود.

بعد التحریر: این مقاله در آبان ماه سال ۱۳۵۶ نوشته شد. در فاصلهٔ سه سال و اندی که از زمان تحریر مقاله تا اکنون که به چاپ سپرده می‌شود گذشت، اینجا و

آنجا، بی‌آنکه در فحص و جست‌وجوی این موضوع باشم، به نام دانشمندان متعدد دیگری از منطقهٔ جاسب قم در آن ادوار برخورد کرده‌ام. آشکار است دامنهٔ کار بسی گسترده‌تر از آن است که می‌پنداشتم. در حال حاضر جهتِ کار و تحقیق من، دیگر این‌گونه تحقیقات تاریخی نیست، ولی امیدوارم روزی بتوانم به این موضوع بازگشته، و با استفاده از اطلاعات جدید، بررسی مبسوط‌تری دربارهٔ مرکزیت علمی جاسب در قرون میانه انجام دهم. ان‌شاءالله.●

● حسین مدرسی طباطبایی، قمیات (نیوجرسی، مؤسسهٔ انتشاراتی زاگرس، ۱۳۸۶)، ص ۷۵ ـ ۸۴.

قم در ذیل نفثة المصدور

حسین مدرسی طباطبایی

چکیده: گزیده‌ای از کتاب ذیل نفثة المصدور با موضوع تاریخ قم و معرفی رجال این شهر است. شرف‌الدین ابونصر فینی کاشانی، وزیر خلیفه المسترشد بالله، تاریخ وزرای روزگار سلجوقی را با نام «نفثة المصدور فی صدور زمان الفتور و فتور زمان الصدور» گرد آورده بود. عماد کاتب اصفهانی، این کتاب را به عربی درآورده و با افزودن مطالبی از خود با نام «نصرة الفترة و عصرة الفطرة» مدون ساخت. سپس قوام‌الدین بنداری اصفهانی، آن اثر را تلخیص نمود که این تلخیص به جای مانده و با نام تاریخ «دولة آل سلجوق» به چاپ رسیده است.

پس از وی نجم‌الدین ابوالرجای قمی، از مستوفیان و مترسلان اواخر قرن ششم، ذیلی بر کتاب او نگاشت و حوادث دوران را از همان نقطه که نویسنده واگذارده بود تا روزگار وزارت قوام‌الدین، فرزند قوام‌الدین ابوالقاسم درگزینی، پس از سال ۵۷۵ که الناصر لدین‌الله بر مسند خلافت جای گرفته بود، دنبال کرد و سپس به مرور ماجرای پایان گرفتن وزارت سه تن دیگر را که پس از وی تا میانهٔ سال ۵۸۴ آمدند، بر کتاب خود افزود.

این اثر از رهگذر نثر ادبی و آراستهٔ آن و اشتمال بر فواید منحصر تاریخی بسیار، از مهم‌ترین نگارش‌های قرن ششم هجری بوده و به‌خصوص برای تاریخ منطقهٔ عراق عجم، از اصفهان و قم و همدان و ری و ساوه و گلپایگان و سایر نقاط جبال، گوهری گران‌بهاست. مؤلف خود قمی، و پسر عم امیره بن دارا قمی از مستوفیان آن

عصر و از فضلا و ادبای قم در نیمهٔ اول قرن ششم بود. او شعر نیز می‌سروده و در اثر حاضر نمونه‌هایی از شعر عربی خویش را به‌دست داده است. مقالهٔ حاضر، گزارشی از این منبع مهم در قلمرو تاریخ و جغرافیای قم است.

کلید واژه: ذیل نفثة المصدور، تاریخ قم، جغرافیای قم، رجال قم.

*

شرف‌الدین ابونصر انوشیروان بن خالد فینی کاشانی سدید الحضره، زادهٔ ۱۲ رجب ۴۵۹ در ری، و درگذشتهٔ ۱۲ صفر ۵۳۳ در بغداد، وزیر خلیفه المسترشد بالله عباسی و محمود و مسعود سلجوقی که از رجال شیعهٔ زمان خود و بدین اعتقاد در آن روزگار شناخته بود،[1] تاریخ وزرای روزگار سلجوقی را با نام «نفثة المصدور فی صدور زمان الفتور و فتور زمان الصدور» گرد آورده بود. عماد کاتب اصفهانی (درگذشتهٔ ۵۹۷) این کتاب را به سال ۵۷۹ (تاریخ دولة آل سلجوق: ۱۲۳) به عربی درآورده و با افزودن مطالبی از خود با نام «نصرة الفترة و عصرة الفطرة» مدون

---

۱. سرگذشت این وزیر در بسیاری از مآخذ تاریخ و سرگذشت آمده است. برای فشرده‌ای از آن مطالب، و فهرست برخی از آن مآخذ، بنگرید به: وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی، از عباس اقبال: ۱۸۲ ـ ۱۸۵؛ تعلیقات دیوان راوندی: ۲۴۹ ـ ۲۵۱. سرگذشت‌نگاران همه او را به تواضع مفرط و حرمت نهادن به دانش و دانشمندان ستوده‌اند. مدرسهٔ معظم و معتبری که او در کاشان بنا کرده بود تا سال ۶۷۴ که نگارندهٔ تجارب‌السلف نیابت حکومت کاشان داشت آباد و معمور بود (تجارب السلف: ۳۰۱). اما نگارندهٔ ذیل نفثة المصدور ـ کتابی که در این نوشته در دست معرفی است ـ با آنکه او نیز وی را به تواضع و پاک‌دستی می‌ستاید در پایان، اتهاماتی خطیر بر او می‌نهد (۴۷ ر ـ پ). همچنین می‌گوید (برگ ۴۸ پ) که او گشاده دست نبود (گرچه در برگ ۶۰ ر به انصاف دارد که: «شرف‌الدین نوشروان اگرچه به مردم کمتر می‌داد، به ظلم چیزی نمی‌ستد... ابری بود که گرچه نمی‌بارید، سایهٔ او خوش می‌آمد»). وقتی سید فضل‌الله راوندی نزد او رفت و آن‌سان که انتظار داشت انعام و صله‌ای نیافت، در این معنی قطعه‌ای گفت. این بیت از جملهٔ آن قطعه است:

أبکـــلتا الراحـــتین کلت احـدی الراحـتین

(با دو کف خود، یأس و حرمان پیمانه کردی [اشاره به ضرب‌المثل «الیأس احدی الراحتین»] صورت کامل قطعه و تفصیل قصه را عماد کاتب به نقل از خود سید، در خریدة القصر آورده است (میکروفیلم شمارهٔ ۸۹ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، از نسخهٔ شمارهٔ ۴۷۷۴ نور عثمانیه، بخش شعرای عجم، سرگذشت همین راوندی که متن آن در مقدمهٔ دیوان راوندی نیز نقل شده است).

ساخت. سپس در سال ۶۲۳ قوام‌الدین فتح بن علی بن محمد بنداری اصفهانی، ادیب توانا و مترجم شاهنامه به عربی (چاپ قاهره ـ ۱۳۵۰ ق)، آن اثر عماد کاتب را تلخیص نمود که این تلخیص به جای مانده و با نام «تاریخ دولة آل سلجوق» به چاپ رسیده است (قاهره ـ ۱۳۱۸ ق و چاپ‌های دیگر).

انوشیروان بن خالد در اثر خود وقایع روزگار سلجوقی را تا سال ۵۲۱ به ثبت آورده بود. پس از وی نجم‌الدین ابوالرجای قمی ـ از مستوفیان و مترسلان اواخر قرن ششم ـ ذیلی بر کتاب او نگاشت، و حوادث دوران را از همان نقطه که انوشیروان واگذارده بود تا روزگار وزارت قوام‌الدین فرزند قوام‌الدین ابوالقاسم درگزینی، پس از سال ۵۷۵ که الناصر لدین‌الله بر مسند خلافت جای گرفته بود، دنبال کرد (برگ‌های ۲۰۲ ر و ۲۰۶ ر ـ پ) و سپس به مرور ماجرای پایان گرفتن وزارت سه تن دیگر را که پس از وی تا میانهٔ سال ۵۸۴ آمدند، بر کتاب خود افزود. چنین است که سبک کتاب در این بخش اخیر با بخش مقدم اندکی تفاوت دارد. از این اثر که با نثری منشیانه نوشته شده، نسخه‌ای در دارالکتب قاهره به شمارهٔ ۷ تاریخ فارسی طلعت موجود است که در سال ۷۷۲ کتابت شده، و از آن میکروفیلمی در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، به شمارهٔ ۲۶۹۰ (فهرست میکروفیلم‌ها ۱: ۳۹) هست. نام مؤلف در متن کتاب یا روی نسخه نیامده، اما آقای دکتر استفان فربنکس (Stephen fairbanks) که پایان‌نامهٔ خود را در دانشگاه میشیگان آمریکا دربارهٔ همین اثر نوشته است، از ارجاعی که در آغاز مرزبان‌نامه به این کتاب هست، نام مؤلف را به‌دست آورد.[1] آگاهی این بنده بر اهمیت این اثر و نام مؤلف آن نیز از راه همین پایان‌نامه است که نسخه‌ای از آن به مهربانی مؤلف ارجمند در سفری که در مهرماه سال پیش (۱۳۵۶) به مناسبت کنفرانس همدان به ایران آمده بود، به‌دست رسید. همچنین نسخه‌ای از

---

۱. و ذیل نفثة المصدور که نجم‌الدین ابوالرجای قمی کرده است و از منقطع عهد ایشان تا اواخر عمر خویش هرچه از تغلّب احوال اهل روزگار و افاضل و اماثل و وزرا و امرا و ملوک و صدور شنیده است و یا مشاهده کرده به هر یک اشاره‌ای لطیف می‌کند... ذیلی به یواقیت نکت و درر امثال مالامال... (مرزبان‌نامه، به تصحیح محمد قزوینی: ۵ و چاپ بنیاد فرهنگ: ۸).

مقاله‌ای در مجلهٔ Der Islam سال ۱۹۶۶ در باب این اثر، نوشتهٔ استاد راهنمای او آقای دکتر کنت لوثر ـ که دیدار ایشان هم در همدان دست داد ـ در بالای صفحهٔ آغاز نسخه، و به تبع آن در فهرست دارالکتب و فهرست میکروفیلم‌ها و مقاله و پایان‌نامهٔ مزبور، این کتاب «تاریخ الوزرا» خوانده شده، اما این نام در متن نیست و نباید نامی باشد که مؤلف خود به کتاب داده بود. مرزبان‌نامه هم از آن به عنوان ذیل نفثة المصدور یاد می‌کند.

این اثر از رهگذر نثر ادبی و آراستهٔ آن، و اشتمال بر فواید منحصر تاریخی بسیار، از مهم‌ترین نگارش‌های قرن ششم هجری بوده، و به‌خصوص برای تاریخ منطقهٔ عراق عجم ـ از اصفهان و قم و همدان و ری و ساوه و گلپایگان و سایر نقاط جبال ـ گوهری گران‌بهاست. مؤلف خود قمی، و پسر عم امیره بن دارا قمی (مأخذ حاضر: ۵۷ پ) ـ نایب دیوان استیفا در دورهٔ مسعود سلجوقی (۵۲۹ ـ ۵۴۷) ـ و دخترزادهٔ برادر خطیرالدین عبدالعزیز اسکجه ـ از مستوفیان آن عصر و از فضلا و ادبای قم در نیمهٔ اول قرن ششم ـ (همان جا: ۲۲۵ ر. نیز ببینید ۶۶ ر و ۸۲ ر)، و دوست ابوالشرف ناصح بن ظفر گلپایگانی (همان جا: ۲۱۶ پ) ـ متصدی دیوان انشا به روزگار طغرل سوم سلجوقی (۵۷۱ ـ ۵۹۰) که ترجمهٔ تاریخی یمینی (چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۵ شمسی) را به انشای او در دست داریم ـ بود. او شعر نیز می‌سروده و در اثر حاضر نمونه‌هایی از شعر عربی خویش را به‌دست داده است (برگ ۱۶۶ پ ـ ۱۶۷ ر و ۱۶۹ پ ـ ۱۷۰ ر) نثر این اثر چنان‌که گفته شد نثری منشیانه، و بیشتر عبارات آن به گونهٔ امثال و حکم است. مؤلف مرزبان‌نامه نیز به همین دلیل آن را می‌ستاید. اما باید توجه داشت که برخلاف نظر آقای فربنکس، این اثر آینهٔ امثال و حکم رایج در زبان فارسی در آن عهد نیست، بلکه بیشتر عبارات آن ترجمه از اشعار و عبارات و امثال سایره، عربی است که منشیان و ادیبان آن زمان در امهات آثار عربی آن دوره می‌خواندند، و آگاهی و احاطهٔ بر آن در آن روزگار، برهان بلاغت و ادب بود. همین جملات و ادبیات است که در این اثر، هر یک در جای مناسب، گاه حتی به صورت خسته‌کننده و مفرط، به کار گرفته شده است. پس

نثر کتاب بیش از هر چیز آینهٔ فضل عربی نویسنده، و شاهدی قوی بر احاطهٔ مؤلف آن بر متون ادبی آن زبان است. فی‌المثل سخن او در برگ ۹۶ ر در ستایش عزالدین یحیی نقیب ری که «آن کس که به خدمت او رود، جملهٔ مردم او را بیند، و جملهٔ روزگار آن ساعت، و جملهٔ زمین، سرای او» ترجمهٔ بیت معروف ابوالعلای معری دربارهٔ شریف مرتضی است که:

لو جئته لرأیت الناس فی رجل والدهر فی ساعة والارض فی دار

و به هیچ روی نشان دهندهٔ آن نیست که در فارسی هرگز چنین تعبیر و اصطلاح داشته‌ایم. یا کنایات و ظرایف ادبی که در بیان اتهام غلام‌بارگی انوشیروان بن خالد در برگ ۷۴ ر ـ پ آورده، ترجمهٔ دقیق ارجاعات عربی مشابه در این معنی در قصه‌ها و اشعار است.

نکتهٔ مهم دیگر، فرق عمدهٔ این اثر با تاریخ بیهقی است. هم در کتاب آقای فربنکس و هم در مقالهٔ آقای لوثر به مشابهت آن دو اشاره شده است. واقع آن است که از رهگذر سبک نگارش، نثر این نویسنده با نثر دبیر بزرگی مانند بیهقی در یک سطح نیست. بیهقی که ادیبی سرآمد بود، در بیان حوادث تاریخی و وقایع ایام یک نثرنویس بسیار تواناست، اما نویسندهٔ این اثر گرچه در شیوهٔ نثر منشیانه ـ که زبان ادیبانهٔ دربارها در مکاتبات، و اساس آن بر بیان مراد با تشبیهات و نکته‌ها و تک مضراب‌ها و امثال و ظرایف و اشعار و نقل قول‌ها بود ـ بسیار تواناست. در نثر نقلی برای بیان عادی وقایع و شرح ماجراهای روزمره، توانایی خاصی ندارد، و اگر بخواهد ماجرایی را به صورت ساده، بی‌استمداد از نکات ادبی و بدون نقل از مأخذی، شرح دهد، به دشواری می‌افتد. اختلاف شیوهٔ نثر او در موارد معدودی از این اثر که خواسته است چیزی را به صورت ساده نقل کند، چشمگیر است. نمونه‌ها را در ماجرای صفی‌محمود خراسانی و امیر اجل اختیارالدین جوهر در برگ‌های ۴ ر ـ ۶ ر، ماجرای زاهدک با صفی‌الدین اوحد در برگ ۵۹ پ، گفت‌وگوی شمس‌الدین ابونجیب مشرف و استاد جرهان ترسا و منتجب مراغی در برگ ۱۰۶ ر ـ پ، و داستان عزالدین ابه با رئیس‌الدین عبدالملک سهروردی در برگ‌های ۱۲۲ پ ـ ۱۲۴ پ می‌توان دید.

اطلاعات تاریخی مؤلف نیز چندان عمیق نبوده و تاریخ را بیشتر از راه آثار ادبی می‌شناخت. فی‌المثل، آل وهب را که از خاندان‌های حکومت‌گر قرن سوم و اوایل چهارم بوده و افراد آن چندین دهه از سوی خلفا، حکومت بخش وسیعی از سرزمین خلافت را عهده‌دار بودند، به استناد شعری از بحتری، حکمرانانی مستقل گمان برده است (۲۰۰ پ ـ ۲۰۱ ر). کتاب او هم فی الواقع کتاب تاریخ نیست و مؤلف خود به وضوح در صدد تدوین اثری تاریخی نبوده است. از این‌رو در سراسر کتاب (جز در یک مورد از حوادث قدیم که به دلیلی سال وفات سید اجل مرتضی ذوالفخرین ابوالحسن مطهر ـ نقیب ری ـ را در سال ۹۲ [= ۴۹۲] ذکر می‌کند) تاریخ ماه و سالی دیده نمی‌شود. حتی زمان آغاز و پایان و مدت وزارت هیچ وزیری نیز مشخص نیست، و اگر کمک منابع تاریخی آن دوره نباشد، تداوم و استمرار وقایع هر زمان، و فترات آن به‌کلی مبهم است. هدف مؤلف آشکارا ارائهٔ اثری منشیانه و ادبی بوده است ولاغیر. بیشتر نوعی تجارب السلف و خاطرات عمر، و نه تاریخی که روشن‌گر ایام دقیق وقایع باشد.

هیچ یکی از این ملاحظات ذره‌ای از اهمیت این اثر نفیس نمی‌کاهد. چه بسیار نکات که در مورد جامعهٔ ایران در دورهٔ سلجوقی و تاریخ عمومی آن عهد، از این منبع به‌دست توان آورد. همین اشعار عامیانهٔ فارسی که در نکوهش افراد در این دفتر هست، برای آگاهی بر چگونگی سطح فرهنگی جامعهٔ آن روز، و ادبیات شایع در میان مردم، و حتی در جمع درس خوانده‌های آن جامعه، منبعی ارجمند است. ادبیات و فرهنگی که کمابیش در برخی بخش‌های جدا شده از ایران در شرق تداوم یافته، و به روزگار ما نیز رسیده است. جز این، آنچه بسیار مغتنم است نکات و آگاهی‌هایی است که در جای جای کتاب دربارهٔ رجال علمی و ادبی و سیاسی آن دوره، و احیاناً وضع شهرها در محدودهٔ عراق عجم آمده است. در باقی‌ماندهٔ مقاله، نمونه‌هایی از این آگاهی‌ها که در ارتباط با قم، موطن مؤلف کتاب و نویسندهٔ حاضر است، عرضه می‌شود. آگاهی‌هایی که به تبیین وضع و حال قم در اواخر دورهٔ سلجوقی مدد بسیار نموده، وگاه مکمل اطلاعات مشابهی است که در مصادر دیگر آن عهد، به‌خصوص کتاب النقض شیخ عبدالجلیل قزوینی آمده است.

پیشاپیش باید دانست که در آن دوران مراکز دانش دینی در بخش مرکزی ایران، دیگر آن رواج و رونق روزگار آل بویه را نداشتند. «ائمهٔ بزرگ در شهر ما نماند» (برگ ۲۰۶ پ). خواجه امام مجدالدین ابوالقاسم قزوینی به نوعی جانشین قاضی ابوبکر باقلانی، متکلم بزرگ اشعری دوران پیش شمرده می‌شد، و امام سدیدالدین محمود حمصی رازی ـ متکلم و دانشمند شیعی ـ در دوره‌ای که کلام شیعه پس از شریف مرتضی همچنان رنگ معتزلی داشت، و جز در چند مورد از آموزه‌ها و کلیات جهان‌شناسی آن مکتب دفاع می‌نمود، جانشین قاضی عبدالجبار اسدآبادی ـ متکلم بزرگ معتزله ـ در دورهٔ آل بویه شد (برگ ۲۰۸ پ). «در قدیم بیشتر فضلا از اصفهان و قم و جرفاذقان برخاسته‌اند» (۲۱۰ ر)، اما اکنون دیگر شمار زیادی از آن‌گونه فضلا در شهرها نمانده بودند.

الف. رجال سیاسی

در میان شخصیت‌های سیاسی قمی آن دوره، کسی که نام او در این اثر برجسته‌تر از همه و به تکرار مذکور است، کمال ثابت قمی است.

ـ او کمال‌الدین ثابت بن محمد (۹۹ پ)، پسر خالهٔ مجدالدین ابوالحسن علیان، کدخدای اتابک‌النقش، و خود از شخصیت‌های پرنفوذ دولت سلجوقی در دهه‌های نخستین قرن ششم بود (۴۹ پ، ۵۲ پ ـ ۵۳ ر و جز اینها). او مدت‌ها در دیوان استیفا، دبیر جامگیات بود (۵۵ ر)، و پس از آن به ریاست دیوان اشراف مسعود سلجوقی منصوب شد (۴۹ پ). در سال ۵۲۸ مستوفی طغرل دوم شد (۶۳ ر. تاریخ سال در تاریخ دولة آل سلجوق عماد کاتب: ۱۵۷) و انتظار وزارت او نیز می‌رفت، حتی گویا پیشنهادی هم در این مورد به او شد (۹۰ پ ـ ۹۱ ر)، ولی در ۵۳۳ به تمهید عزالملک مجدالدین بروجردیِ وزیر زندانی، و سپس کشته شد (۹۸ پ. تاریخ سال از عماد کاتب: ۱۶۶). او از رجال بزرگ و کاردان عهد سلجوقی بود (عماد کاتب: ۱۶۶ ـ ۱۶۷). سرگذشت و وقایع زندگی او در منابع تاریخی آن دوره (که بخشی از آن در تعلیقات کتاب النقض: ۴۱۵ ـ ۴۱۷ به عین عبارات نقل شده)

آمده، و از مأخذ حاضر جزئیات بسیاری راجع به زندگی او به‌دست می‌آید که در مآخذ دیگر نیست. آنچه از این دست در ارتباط با قم است چنین است:

پس از شکست المسترشد بالله عباسی از مسعود سلجوقی در سال ۵۲۹، کمال ثابت مستوفی دیوان و برخلاف دیگران به حساب و کتاب آشنا بود، بهرهٔ بزرگی از بیت‌المال خلافت برای خود برگرفته بود (۶۷ ر ـ پ. تاریخ سال از عماد کاتب: ۱۶۲). املاک و اموال او در قم بود، و در آن شهر خیرات نیز کرده بود (۹۱ پ)، و با آن در تماس منظم بود (۸۳ ر). در ۵۳۲ به حج رفت (۸۴ پ، ۸۶ ر) و در بازگشت، دشمن خود عزالملک مجدالدین بروجردی را بر مسند وزارت یافت. در تمهید برای برداشتن او، از همدان که پایتخت مسعود بود، به قم آمد (۹۱ پ)، و از آنجا عزم سفر خراسان و پیوستن به سلطان سنجر داشت. اما میان او امیر سید مرتضی شرف‌الدین قمی، نقیب سادات قم و ری که خاک قدم او توتیای چشم روزگار بود، به سبب املاک قم وحشت قدیم بود، و به تمهید نقیب، امیرعباس والی ری مانع سفر کمال ثابت شد (۹۲ پ). او به جای خراسان به ساوه رفت، و به خانقاهی که خود می‌ساخت و هرگز تمام نشد، فرود آمد (۹۶ ر). از آنجا رو به همدان نهاد، اما در آنجا دستگیر شد (۹۶ پ)، و سرانجام در همان شهر به قتل رسید (۹۸ پ)، و اموال و املاک او به مصادرهٔ دیوان درآمد. هفتصدهزار دینار مال او، بیرون از املاک، نقد به حساب آمد، بیشتر امیری و زر سرخ (۹۹ ر). عزالملک، اثیر ابونصر دسکانی را به قم فرستاد به طلب اتاوات او، تا آنچه را که در قم مدخر بود برگرفت، و مردم او را مصادره کرد. کمال ثابت، خلقی معروفان را در قم هلاک کرده بود، بیم آنکه اگر او را نکبتی رسد، نباشد که در خانه بردن او سعی کنند. ندانست که از دسکان فراهان، اثیر ابونصر، بداندیش او شود (۹۹ پ ـ ۱۰۰ ر).

نگارندهٔ کتاب نقض: ۱۹۵ نیز از جوامع که کمال ثابت در میان شهر قم ساخته بود یاد می‌کند. در تربت پاکان ۲: ۱۰۹ ـ ۱۱۰ گفته‌ام که این ارجاع، به مسجد جامع قم است که بنای آن در ۵۲۸ در اواخر روزگار طغرل دوم به پایان رسیده، و تا امروز به سلامت و رفعت بر جای مانده است.

کمال ثابت را برادری بود معلی نام، «بر اطلاق شاید گفتن که در عهد او از او فاضل‌تر نبود.» او در زندگی کمال ثابت درگذشت. دو بیتی از او در ستایش وزیر مجدالملک براوستانی قمی در اینجا هست (۶۶ پ).

ـ وزیر قمی دیگر این عهد، شرف‌الدین ابوطاهر ممیسهٔ[1] قمی ـ وزیر شیعی سلطان سنجر ـ بود که از او در برگ ۷۲ ر یاد و گفته شده است که او «در آزادمری شمشادآزاد بود.» او، شرف‌الدین ابوطاهر سعد بن علی بن عیسی بن ممیسه قمی وجیه الملک، از مردمان دیهٔ ویدهند قم بود که به بغداد رفت و در اردوی ملکشاه، در دستگاه مهذب‌الدین کمنج ـ متصدی دیوان عرض لشکر ـ به کار پرداخت. پس از این، عمل مرو بدو واگذار شد، و سپس با حفظ سمت، کدخدا و نایب حرم ترکان خاتون ـ مادر سلطان سنجر ـ شد. مدتی نیز خود متصدی دیوان عرض لشکر بود.[2] آنگاه سنجر او را پس از درگذشت وزیرش شهاب الاسلام، در پنج‌شنبه ۱۷ محرم ۵۱۵ به وزارت برگزید. او پس از یک‌سال در این منصب در چهارشنبه ۲۵ محرم ۵۱۶ درگذشت، و در جوار تربت مقدس رضوی در مشهد به خاک رفت (تاریخ دولة آل سلجوق عماد کاتب: ۲۴۵؛ راحة الصدور: ۱۶۷؛ نسائم الاسحار: ۵۹ و ۱۷۰؛ نیز ببینید سلجوقنامهٔ ظهیرالدین نیشابوری: ۵۲ چاپ کلاله خاور؛ العراضه فی الحکایه السلجوقیه: ۱۱۳؛ النقض: ۲۲۰؛ دیوان معزی در چندین مورد؛ وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی: ۲۴۹ ـ ۲۵۱؛ تعلیقات النقض: ۷۳۴ ـ ۷۳۹). در نسائم الاسحار: ۱۷۹ دارد که شرف‌الدین ابوطاهر ممیسه قمی، خاندانی نام‌دار و اقارب و عشایر بسیار داشت، و سنجر بازماندگان او را تربیت و رعایت فرمود. عماد کاتب در خریدة القصر (میکروفیلم شمارهٔ ۸۹ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران از نسخهٔ شمارهٔ

---

۱. در راحة الصدور: ۱۶۷ «مامیسا» دارد. منتجب‌الدین در فهرست: ۲۸۰ از افضل‌الدین محمد بن ابی‌الحسن بن ممومهٔ ورامینی، فاضل فقیه واعظ، یاد می‌کند.

۲. پیش از این دو قمی (مهذب‌الدین کمنج و ابوطاهر ممیسه) نیز ابوالمفاخر قمی ملقب به طرطنبیل در وزارت سعدالملک ابوالمحاسن سعد بن محمد آبی ریاست دیوان عرض لشکر داشت (تاریخ دولة آل سلجوق عماد کاتب: ۸۶).

۴۷۷۴ نور عثمانیه، بخش شعرای عجم) از علاءالدین ابوالقاسم عبیدالله بن اسحاق بن عیسی قمی از اهل قم، عم استاد ابوطاهر سعد بن علی بن عیسی که در بغداد ساکن بود، و سپس به خوارزم رفت یاد، و نمونه‌ای از شعر وی را نقل می‌کند (نیز ببینید تلخیص مجمع‌الآداب ابن الفوطی ۴: ۱۰۲۸ ـ ۱۰۲۹).

ـ مؤلف ما همچنین از اوحدالدین ثابت ـ برادر شرف‌الدین ابوطاهر ممیسه ـ یاد و نمونه‌ای از شعر او را نقل می‌کند (۲۳۴ پ ـ ۲۲۵ ر). این اوحدالدین ثابت، وزیر فارس بود (النقض: ۲۲۰).

ـ مهذب‌الدین کمنج که نام او ذیل سخن از شرف‌الدین ابوطاهر ممیسه یاد شد، همان ابومحمد کمنج است که در عهد سلطان طغرل بک، و سلطان آلب ارسلان، و در اول عهد سلطان ملکشاه، عارض (یعنی رئیس دیوان عرض لشکر) بود، در ابتدا به نیابت منصور محتاج و بعد از آن به اصالت (۲۲۵ پ) او شاید همان مهذب مستوفی قمی باشد که در کتاب النقض: ۲۲۲ در عداد رجال دیوان سلجوقی نام بردار است، هرچند ندیده‌ام از تصدی منصب استیفا از سوی او ذکری شده باشد. نمونه‌ای از شعر عربی او در کتاب مورد سخن ما آمده است. در همین کتاب از سه تن دیگر از اعضای این خاندان قم، در آن دوره نیز نام آمده است: دو برادر با نام‌های مهذب‌ابوطالب کمنج، که در وصف او می‌گوید:

«او را علم و ثروت و مروت بر قطار بود. مادر جهان به چنان پسری مباهات می‌نمود. فضل او در دبیرستان علم تختهٔ زرین بود. این دو بیت در حق صفی‌ایاز گفته است....»

ابوسعد کمنج که او را «سعد فلک علم و کوه زمین فضل» می‌خواند و دو بیت نمونه شعر عربی او نقل می‌کند. او می‌گوید این «هر دو مرافق همان ابومحمد کمنج بودند»، ظاهراً به این معنی که در دستگاه او کار می‌کردند (۲۲۵ ر ـ پ). یکی هم ناصح الدین ابوجعفر کمنج که در وصف او می‌گوید: «او روی زمانه و دست و پای مکارم بود»، و سپس دو بیت عربی در وصف خضاب از او می‌آورد (۲۲۵ پ). نام این سومین در کتاب النقض: ۲۲۲ در ردیف نام بزرگان رجال دیوانی شیعه آمده

است. در همان کتاب: ۱۹۵ از مدرسهٔ استاد ابوالحسن کمنج یاد شده است. ابن شهر آشوب در مناقب ۱: ۱۲ می‌گوید که کتاب‌های شیخ مفید، دانشمند بزرگ شیعه را از دو برادر ابوجعفر و ابوالقاسم ابن کمنج فراگرفته که آنان نیز از پدر خود که شاگرد قاضی ابن براج و او نیز شاگرد مفید بود، روایت می‌نمودند (نیز ببینید ریاض العلما ۱: ۴۱۴ و ۵۰۳). دانشمند زین‌الدین محمد بن ابی‌نصر قمی در اجازه‌ای که در ۵۸۷ بر نسخه‌ای از نهج‌البلاغه نوشته است می‌گوید که خود آن کتاب را بر استاد سعید امین‌ابوالقاسم المرزبان بن حسین، المدعو بـ«ابن کمنج» خوانده بود (طبقات اعلام الشیعه ۹: ۱۹۹، ذیل مرزبان بن حسین بن محمد، المدعو بـ«ابن کمنج»). مافروخی در محاسن اصفهان: ۳۳ در شمار شعرا و ادبای روزگار خود، از استاد مهذب ابوطاهر کمنج قمی یاد می‌کند. این می‌تواند همان مهذب‌الدین ابوطالب کمنج، یکی از دو برادر کمنج باشد که مأخذ ما از او نام برده، و در این صورت، یکی از دو نام طاهر و طالب صورت مصحف نام دیگر خواهد بود، و یا منظور مافروخی، آن ابوطاهر است که در مأخذ ما در شمار ادبای قم در نیمهٔ اول قرن ششم یاد، و سه بیتی عربی به عنوان نمونه شعر او نقل شده است (۲۲۶ ر).

ـ اجل ظهیرالدین پسرزادهٔ افضل‌الدین حسن بن فاذار قمی که از سوی طغرل سوم (۵۷۱ ـ ۵۹۰) به ریاست دیوان انشا منصوب شد. مؤلف ما می‌گوید که:

«در این عهد، ذوفنون‌تر از او نیست. از خاندان علم بیرون آمده و در آشیان فضل تربیت یافته. چنان‌که خورشید، جهان را روشن کند، خط او چشم‌ها روشن گرداند و عالم افروزد.»

او سپس دو بیت شعر عربی از جد این ظهیرالدین، افضل‌الدین حسن فاذار، و دو بیت از خود او نقل می‌کند (برگ ۲۱۱ ر). این حسن فاذار را منتجب‌الدین به عنوان الشیخ الادیب افضل‌الدین حسن بن فاذار القمی، امام اللغة، یاد کرده است (فهرست: ۲۲۳؛ ریاض العلما ۱: ۱۹۶؛ طبقات اعلام الشیعه ۶: ۷۰). ابوالشرف ناصح بن ظفر جرفاذقانی مترجم تاریخ یمینی در خاتمه آن کتاب که آن را پس از سال ۵۸۲ نوشته است (ترجمهٔ تاریخ یمینی: ۴۱۹ ـ ۴۴۳) در شرح اغتشاشات

دورهٔ طغرل سوم و قربانیان آن دارد که پسران حسن فاذار قمی که کتاب دولت بودند به قتل آمدند (ص ۴۲۷). منتجب‌الدین از سدیدالدین ابومحمد بن حسن بن فاذار قمی که قاضی فاضل بود یاد دارد (فهرست: ۲۱۱).

ـ مکین‌الدین ابوالفخر، مستوفی سلطان محمد سلجوقی، در وزارت جلال‌فرزند قوام‌الدین درگزینی (۵۴۷ ـ ۵۴۹). او مدت‌ها در ری از سوی سلطان سنجر حاکم بود. خیرتر از او در دوران عهد نبود. املاک فراوان و نعمت بسیار داشت. صاحب مروت عجیب بود. دست مروت او بر مردم... بیش از آن بود که شرح توان داد. حرکات و سکنات او به خیر مقرون بود (۱۴۳ ر ـ پ). یاد این شخص در کتاب النقض: ۲۲۱ در جزء رجال دیوانی شیعه و مستوفیان معتبر به صورت خواجه مکین‌الدین ابوالفخر قمی هست. مؤلف کتاب النقض را روزی به سرای فخرالدین در ری نوبت مجلس بود، و رضی‌الدین ابوسعد ورامینی و مکین بوالفخر قمی در مجلس بودند (همان: ۴۵).

ـ معین‌الدین ابوالفتح بن الحاجب قمی، عمید ری بود، و در آن منصب درگذشت (برگ ۱۹۵ ر). او پیش از عمیدی ری، رئیس قم بود. ثروت و املاک نیکو داشت. فاضل و عالم و نیکو خط (۱۹۵ پ). مؤلف سپس ماجرای دشمنی امیر حاجب نجم‌الدین حسن بن رستم را با این معین‌الدین ابوالفتح بن الحاجب که به حبس طویل المدة و مصادرهٔ سخت وی انجامید، به تفصیل می‌آورد (۱۹۵ پ ـ ۱۹۶ پ). عمیدی او در ری پس از استخلاص از آن دوران سخت بود.

ـ صفی‌الدین ابوالفضل قمی، در عهد سلطان محمد بن ملکشاه، نایب دیوان استیفا بود. در متانت ادب چون آتش همه زبان آمد. این دو بیت شعر اوست:

رضیت بارض الری و الری دونه　　و غادرت للممجان امجن مجانا

و من جاء وادی جی جن جنانه　　و من حل فیها حال بل خان اخوانا

جی اصفهان است و ممجان قم.[1] صفی‌الدین در شعر گفتن مهارتی داشت، اما کثرت اشغال دیوانی مانع او بود (۲۲۵ پ).

---

۱. بنگرید: تاریخ قم: ۶۰: «ممجان که امروز قصبهٔ قم است.»

ـ اجل عالم مهذب‌الدین علی ابوعیسی قمی، متصدی دیوان انشای اتابک محمد. خط نیکو نویسد و مثال‌های او زیباتر از خرمن گل است (۲۱۷ پ).

ـ امیره بن دارا قمی، نایب دیوان استیفا در روزگار مسعود سلجوقی. او نیکو نوشتی (۵۷ ر). خط او مناسب خط دل‌ربایان خلخ و ختا بود. تجمل و اسباب و منظری نیکو داشت (۵۷ پ. نیز ببینید ۶۰ پ).

ـ نظام‌الملک ابوطاهر بن شاذان قمی، وزیر فارس بود. ایوان علم و الماس درمعانی آمد. مؤلف نمونه را سه بیت از شعر عربی او نقل می‌کند (۲۲۴ پ).

ـ صفی‌الدین محمد، وکیل رئیس قم بود، و او را کمال ثابت در روزگار اعتلای قدرت خود در عهد سلطان مسعود، میان بازار شهر به دار زد (۶۵ پ).

ـ قاضی نجم‌الدین ابوابراهیم بابویه قمی، قاضی قم که از خاندان چهارصد سالهٔ علم، و بیش از چهل سال متولی قضا بود. کمال ثابت در روزگار اوج و اعتلای قدرت خود، در اوائل عهد سلطان مسعود (میان سال‌های ۵۲۹ ـ ۵۳۳) او را به زندان افکند، و بفرمود تا در زندان هلاکش کردند. گفته‌اند به مرگ خویش مرد. کمال ثابت را همین حال افتاد، حذو النعل بالنعل (۶۵ پ ـ ۶۶ ر) چه در راه ساوه به همدان.

«نور الدوله سنقر که والی همدان بود، او را به رباط سربالا به فرمان سلطان بگرفت و محبوس کرد. از بغداد کسان عزالملک مجدالدین وزیر آمدند، و او را در قلعهٔ همدان هلاک کردند و گفتند که به مرگ خویش مرد. همان معامله که او با قاضی نجم‌الدین ابوابراهیم کرد، با وی برفت. کما تدین تدان به گزاف نگفته‌اند» (۹۸ پ).

عزالملک نیز به نوبهٔ خود توسط جانشین خویش، وزیر مؤیدالدین مرزبان زندانی شد. «او را شربتی دادند ممزوج به زهر قاتل. گفتند به مرگ خویش مرد. کیفر کار ناهموار او بر این وجه آمد. کمال ثابت، قاضی قم را بر این صفت کشت، و کمال ثابت را بر این شکل، و عزالملک را بدین سان. فَتَلْتَ وقُتِلْت وسیقتل قاتلک، رسمی مطرد آمد» (۱۱۷ ر ـ پ). از این قاضی در کتاب النقض هم یاد و گفته شده که:

«قاضی ابوابراهیم بابویهی پنجاه سال در قم بر مذهب اهل البیت حکم‌راند و فتوا نوشت، و اکنون بیست سال است که زین‌الدین امیره شرف شاه است حاکم و مفتی.»

ـ از این زین‌الدین امیره بن شرف شاه حسینی، منتجب‌الدین: ۲۰۸ نیز با توصیف «ثقة قاضی قم» یاد کرده است. نیز ابن حجر در لسان المیزان ۱: ۴۶۶ از او یاد می‌کند (که گرچه مأخذ خود را همین منتجب‌الدین می‌گوید، ولی اطلاعاتی افزون‌تر دارد که در آن مأخذ نیست). در کتاب النقض: ۱۹۵ همچنین از «مدرسهٔ سید امام زین‌الدین امیره شرف شاه الحسینی که قاضی و حاکم است» یاد می‌شود.

ـ خطیرالدین عبدالعزیز اسکجهٔ قمی، عم مادر مؤلف کتاب، «به خراسان مستوفی امیر اجل اختیارالدین جوهر (درگذشتهٔ ۵۳۴) بود. وامق و عذرا به مثنوی تازی نقل می‌کرد. چون اشغال بزرگ به وی مفوض گشت، از اتمام آن باز ماند.» بیتی از شعر عربی او در این کتاب هست که مؤلف جز آن، شعری از وی به خاطر نداشت (۲۲۶ ر). او طبعاً جز ظهیرالدین عبدالعزیز مانکچه است که در سال ۵۳۳ در قم بود، و کمال ثابت در آغاز گرفتاری‌های خود پیش از ترک همدان بدو گزارش احوال نوشت، و وی را از نیت سفر خود مستحضر ساخت (۸۳ ر). دو بیت عربی از این یکی هم در وصف کمال ثابت در اینجا هست (۶۶ ر). در کتاب النقض: ۶۹۵ از مدرسهٔ ظهیرالدین عبدالعزیز در قم یاد می‌شود، و او باید همین مخاطب کمال ثابت باشد.

ـ از خاندان نقابت سادات قم که سپس به ری رفته و نقابت ری و کاشان و آبه را نیز به قلمرو خود افزودند، به تفصیل یاد می‌کند. در هنگام تألیف کتاب، امیر سید عزالدین یحیی ـ که پس از این در سال ۵۹۲ به‌دست خوارزم‌شاه کشته شد ـ زنده و در اوج محبوبیت و نفوذ اجتماعی خود بود. او فرزند مرتضی شرف‌الدین ابوالفضل محمد، فرزند عزالدین ابوالقاسم علی، فرزند محمد، فرزند سید مرتضی ابوالحسن مطهر ذوالفخرین بود. مؤلف از این خاندان به مناسبت ذکر مخالفت پدر عزالدین یحیی با کمال ثابت، ذیل شرح واپسین ایام زندگانی این شخص، یاد می‌کند و می‌گوید:

«میان کمال ثابت و امیر سید مرتضی شرف‌الدین نقیب ـ قدس الله روحه ـ که خاک قدم او توتیای چشم روزگار بود، به سبب املاک قم وحشت قدیم بود. امیر سید مرتضی، امیرعباس ـ والی ری ـ را گفت: او می‌گریزد و مبالغی خزاین و ذخایر دارد. امیرعباس کس فرستاد و او را منع کرد... کمال ثابت... به ساوه آمد... پدر امیر

سید شرف‌الدین نقیب، امیر سید عزالدین، به ساوه آمد و عذری خواست. حالی را به ظاهر وحشت برخاست... بسیار جباران قصد خانهٔ سید مرتضی (ذوالفخرین) کردند و مقهور آمدند. کمال ثابت هم در آن سلک منتظم شد... ابوعلی حاجب قصد سید مرتضی کرد. سرای او اکنون باغ اعقاب سید مرتضی است. درگاه آن درگاه است و بیل باغبان گرز و تبر تبرزین. اولاد سادوکه معروفند به عراقیان، از ابتدای دولت سلطان مسعود بن محمود بن سبکتکین، خورشید و ماه دولت را چون نرگس در دستی گرفتند، و ثریا را چون شمامهٔ گل در دست دیگر. سید مرتضی را به سبب خصومت ایشان از قم به ری انزعاج بود. در این حال، نزهتگاه ایشان و قلعه‌ای در شهرکه معقل و ملجأ ایشان بود هم ملک اعقاب سید مرتضی است. دولت عراقیان ممتد گشت. دیوار قم و عمارت مسجد جامع بیرون شهر و مناره‌های آنجا ایشان کردند. ابونصر عراقی بر دست دیالم ساوه کشته شد. سروش، پسر ویلکین بن وندر بن فضلویه راکه خویش عراقیان بود بکشت. ایشان سروش را قصاص کردند.

او داماد اسحاق بن کامروا ـ مهتر دیالم ساوه ـ بود... اسحاق... لشکر را به تاختن به قم فرستاد تا ابونصر را بکشتند، و بعد از آن ابوالفضل را هم... جهان کمر بندگی ایشان دور افکند... مدت‌ها قم با چند ناحیه و ولایت دیگر در اعتداد دیوان ایشان بود... سید مرتضی به ری متوطن شد. سید قاسم حسنی را از نقابت معزول کرد، و متقلد نقابت ری و قم و کاشان و آبه شد. سید قاسم دیدهٔ فضل بود... چندان‌که سید قاسم جهد کرد و در استر داد نقابت، اسبی به ده تازیانه زد، فایدت نداشت... سید مرتضی را علم و مروت و اصالت نسب مجتمع بود، و عین الکمال مصروف، و عمر دراز. ماهی بود که در نود سال که عمر او بود در وی ذره‌ای نقصان ندیدند... دختر کیا اجل ابوالفتح ـ مادر خواهران وزیر علاءالدوله محمد بن دشمن زیارکه پس از سلطان مسعود بن محمد بن سبکتکین، کوهستان در دست او آمد ـ زن او بود، و دختر نظام‌الملک حسن بن علی بن اسحاق زن پسرش، و دختر پسرزادهٔ علاءالدوله محمد بن دشمن زیار زن پسرزادهٔ او امیر سید عزالدین. مادر این زن عایشه خاتون بود دختر سلطان آلب ارسلان. وفات سید مرتضی روز عید اضحی سنهٔ اثنی و

تسعین (و اربعمئه) بود. از آن تاریخ باز هیچ علوی را در بزرگواری برابر او ندیدند... از جمله شعر او این دو بیت یاد کرده می‌شود....

رحم الله الماضین و ادام ایام وارثهم الباقی الامیر السید العالم الاشرف عزالدین یحیی که در غزارت علم و تذهیب اخلاق ثانی ندارد. همچنان است که موفق ابوشجاع شمامه ـ که شمامهٔ فضل بود ـ به وقت ولادت میمون او گفت:

بشر جبریل بمیلاده　　فقال یا بشرای هذا غلام

انسان عین زمانه و خال خد مفاخر روزگار است... او بطن هفدهم است از امیرالمؤمنین علی﵇» (۹۲ پ ـ ۹۶ ر).

سرگذشت این خاندان و افراد آن در تواریخ و سرگذشتنامه‌ها و منابع انساب به تفصیل آمده که عمدهٔ آن مطالب به عین الفاظ، در تعلیقات دیوان قوامی رازی: ۱۹۳ ـ ۲۳۴ گردآوری شده است.

در متن بالا از امیر ابوالفضل و امیر ابونصر عراقی ـ از امرای دورهٔ طغرل اول (۴۲۹ ـ ۴۵۵) ـ و آثار خیر آنان در قم: دیوار شهر و عمارت مسجد جامع بیرون شهر و مناره‌های آنجا، یاد شده است. در کتاب النقض: ۲۱۹ ـ ۲۲۳ دارد که:

«امیر ابوالفضل عراقی در عهد سلطان طغرل کبیر مقرب و محترم بود. باروی شهر ری و باروی قم و مسجد عتیق قم و مناره‌ها او فرمود و مشهد و قبهٔ ستی فاطمه بنت موسی بن جعفر﵇ او کرد و خیرات بی‌مر که به ذکر همهٔ کتاب بیفزاید.»

همچنین اشاره می‌کند به «جوامع که بوالفضل عراقی بیرون شهر قم بنا کرده است» (ص ۱۹۵). این ارجاع ـ چنان‌که در تربت پاکان ۲: ۱۱۹ بیان شده ـ به مسجد جامع عتیق قم منسوب به امام حسن عسکری نظر دارد که هنوز در صورت تجدید بنا شدهٔ صفوی و قاجاری آن برجای مانده است.

ب. رجال فضل و ادب

از برگ ۲۲۱ پ تا ۲۲۷ ر فهرستی از فضلا و ادبای آن عهد اصفهان و قم به‌دست می‌دهد که بخش قم آن از پایان برگ ۲۲۳ پ آغاز می‌شود. بیشتر افرادی که در این بخش نامبردار شده‌اند، از رجال دیوان یا وابستگان آنان بوده، و در قسمت پیش ذکر

شدند. چنین است نام دیگران و همچنین برخی دیگر که در تضاعیف کتاب از آنان نام آمده است:

ـ ابوجعفر قمی که وزیر زین‌الدین ابوالمظفر پسر سیدی زنجانی، ادیب و صاحب منصب برجستهٔ این عهد و مذکور در دیباچهٔ مرزبان‌نامه. در نکوهش شمس‌الدین ابونجیب ـ وزیر سلجوقی ـ به شعری از او تمثل کرد (۱۵۰ ر). او طبعاً همان ابوجعفر محمد بن علی عطار قمی است که نگارندهٔ تاریخ قم: ۱۱ از او یاد کرده و می‌گوید به کرات از ابوالفضل محمد بن حسین ابن العمید وزیر شنیده بود که تعجب می‌کرد که مردم قم اخبار شهر خود را ترک کرده و در آن کتابی ننوشته‌اند، و از جمله شعری از اشعار این ابوجعفر نزد ایشان نیست. ابن العمید که خود سرآمد ادبای عصر خویش بود، شعر این ابوجعفر را از بهترین شعرها می‌دانست؛ زیرا که او در آن معانی لطیفه اختراع کرده، و بر نظرای خود، مانند رودکی و رازی فایق شده بود. ابن العمید دربارهٔ او می‌گفت که ابوجعفر در روزگار خود همچون امرء القیس است در روزگار خود. مؤلف تاریخ قم از این‌رو مجلدی از اشعار این ابوجعفر را برای خزانهٔ ابن العمید فراهم آورد.

ـ ابوالفرج بن هندو که برخی اشعار او در این اثر نقل شده است (یک بیت در ۱۹۱ پ، یکی در ۱۸۸ پ به نقل از دیوان او، و دو بیت در ۲۱۰ پ). این همان ابوالفرج علی بن حسین هندو قمی، ادیب مشهور قرن پنجم و درگذشتهٔ ۴۲۰ است که از هندوجان قم بود (ببینید تربت پاکان ۲: ۱۸۷ ـ ۱۸۸ در پاورقی).

ـ «موفق ابوشجاع شمامهٔ قمی که فاضل و متبحر و متین‌الادب بود. بر در فضل پرده‌ای بود زربافت، اما باطنی خبیث داشت. به هجو مردم مولع بودی، مقراض اعراض بودی. از این عادت او را فطام نبود. سفاهت و بی‌خردی پیشه کرده بود. با آنکه پیر و فرتوت شده و چناروار پنجهٔ سؤال پیش داشت، از بدایت حال هیچ کم نکرد...» (۶۵ پ). بیتی به عربی در نکوهش کمال ثابت (همان‌جا) و دو بیت دیگر از او در ۲۲۶ پ هست. پیش‌تر شعری را که همین «موفق ابوشجاع شمامه که شمامهٔ فضل بود» به وقت ولادت عزالدین یحیی، نقیب ری و قم در روزگار مؤلف گفته

بود، دیدیم (۹۵ پ). عماد کاتب در خریدة القصر، بخش شعرای عجم، از این سراینده با توصیف «کان شاعراً ادیباً فاضلاً کثیر الحفظ، عارفاً باللغة، قدم بغداد» ستایش و همین بیت او در ولادت عزالدین یحیی نقیب را نقل می‌کند.

ـ ابوالحسن کیله که مؤلف در شمار «فضلای قم که در پنجاه ـ شصت سال بودند» نام برده و می‌گوید که او «باروی شهرستان علم بود، و قلاده‌های فضل او چون ستاره‌های رخشان و درفشان» (۲۲۶ ر). بیتی نیز به عربی از او می‌آورد (۲۲۶ پ).

ـ امین الحضره منصور قمی، شاعری که دو بیت عربی از او در رثای کمال ثابت در اینجا هست (۹۹ پ).

ـ امیر سید مجدالدین ابومحمد علوی که به هنگام تدوین کتاب زنده بوده، و مؤلف دربارهٔ او با تعارفات منشیانهٔ معمول خود می‌گوید:

«چشم روزگار، علم عالم علم و رهنمای جادهٔ فضل و قلعه‌گشای جهل. بزرگی است از روی معنی که در این جهان بسیط، عریض نگنجد» (۲۲۴ ر ـ پ).

آن گاه دو بیت فارسی به عنوان نمونه شعر او می‌آورد.

ـ افضل‌الدین پسر ماهابادی که او نیز به هنگام تدوین کتاب زنده بود، و مؤلف در قم جز او و شخصی که پس از وی ذکر می‌شود، کسی را در حد فضلای پیشین شهر نمی‌دید. دربارهٔ او می‌گوید: «خرده ریز و نوالهٔ افضل‌الدین، جهانی مردم سیر کند و نسیم سحر علم او پشهٔ جهل بپراکند... این دو بیت شعر اوست:

ابحت لها الفؤاد فصار بیتاً حراماً ان یحل به سواها

تنشت عینها من غیر خمر فهل لثمت قبیل الصبح فاها»

(۲۲۳ پ ـ ۲۲۴ ر). این دانشمند، همان شیخ امام افضل‌الدین حسن بن علی بن احمد ماهابادی ـ استاد منتجب‌الذین ـ بوده که در فهرست خود: ۲۲۳ او را «علم فی الادب، فقیه صالح ثقة» خوانده و از تألیفات او شرحی بر نهج‌البلاغه، شرح شهاب، شرح اللمع، کتابی در رد علم نجوم، کتابی در اعراب، دیوان شعر و مجموعه‌ای از نامه‌ها و قطعات منثور یاد می‌کند. پدربزرگ مادری او احمد بن علی ماهابادی نیز در همین فهرست: ۲۰۷ ـ ۲۰۸ به عنوان «شیخ افضل» و «فاضل متبحر» ذکر، و

کتاب‌های شرح اللمع، کتاب البیان فی النحو، کتاب التبیان فی التصریف، و المسائل النادرة فی الاعراب از وی یاد شده است. یاقوت، ماهاباد را دیه‌ای میان قم و اصفهان، و عماد کاتب در خریدة القصر قریه‌ای میان کاشان و اصفهان دانسته‌اند (نیز ببینید مهاباد در فهرست اماکن تاریخ قم: ۳۴۸). سید فضل‌الله راوندی قطعه‌ای به خطیرالدین ابوالمعالی حسن بن احمد بن محمد ماهابادی ـ رئیس ماهاباد ـ نوشته بود که در سرگذشت همین راوندی در خریدة القصر نقل شده است.

ـ امام زین‌الدین محمد بن ابی‌نصر که دربارهٔ او می‌گوید: «در این حال در قم فذلک حساب فضلا، زین‌الدین محمد بن ابی‌نصر است، اباً عن جد از خاندان علم و فضل. این دو بیت شعر پدر اوست:

لا تعجبوا و الشمس فی وجهه — و حاجبیه من فروع طوال
حاجبه قوس بلا مریة — و الشمس فی القوس یطیل اللیال

(۲۲۶ پ ـ ۲۲۷ ر). «امام زین‌الدین محمد ابی‌نصر سایه‌بان سر علم است. هر علم که در این عهد نشان دهند، نیم خوردهٔ اوست... این بیت‌ها شعر اوست:

و لما جفانی الزمان الخؤن — و اعتورتنی صروف الزمن
اهبت بصبری و ما خاننی — ایا صبر ان لم تکن لی فمن
فها انا ذا مبتلی بالزما — ن ممتحناً فعسی الله ان»

(۲۲۴ ر). منتجب‌الدین از این دانشمند نیز در فهرست خود: ۲۸۴ با توصیف «ادیب فاضل طبیب» یاد می‌کند. آقا بزرگ نسخه‌ای از نهج‌البلاغه نزد سردار حیدرقلی خان کابلی در کرمانشاه دیده بود که آن را جمال‌الدین ابونصر علی بن محمد متطبب (مذکور در فهرست منتجب‌الدین: ۲۵۵ با توصیف «فاضل ادیب طبیب») در سال ۵۸۷ بر امام زین‌الدین محمد بن ابی‌نصر القمی خوانده، و این زین‌الدین خود آن نسخه را بر سید فضل‌الله راوندی قرائت نموده بود (طبقات اعلام الشیعه ۶: ۱۹۹). از یادداشت مورخ ۶۰۱ همین جمال‌الدین ابونصر متطبب بر نسخهٔ یاد شده بر می‌آید که این زین‌الدین محمد بن ابی‌نصر در فاصله سال‌های ۵۸۷ تا ۶۰۱ درگذشته بود (همان مأخذ ۶: ۲۰۰).

استدراکات بعدی

قاضی نجم‌الدین ابوابراهیم بن بابویه که در این مقاله ذکر شده، همان است که قطب‌الدین ابوجعفر محمد بن علی بن حسین مقرئ نیشابوری ـ از دانشمندان نیمهٔ اول قرن ششم ـ کتاب الحدود فی الالفاظ الکلامیه خود را به ترغیب او نوشته که در هامش نسخهٔ مخطوط این اثر از آن قاضی به صورت «مقتدی الفریقین اقضی القضات الامام نجم‌الدین ابوابراهیم حسن بن محمد بن حسن بن بابویه» یاد می‌شود (به نقل مصحح کتاب فهرست آل بابویهٔ شیخ سلیمان بحرانی: ۶۲).

شیخ سلیمان ماحوزی بحرانی که نام گروهی از رجال این خاندان را در رساله‌ای گرد آورده و آن رساله این روزها در قم طبع شده است،[1] نام این قاضی را ندارد. در کتاب النقض جز این قاضی، از ابوطالب بن بابویه (ص ۴۰۵ چاپ جدید) از مشایخ شیعه در ری که واعظ فاضل پرهیزگار بود (همان: ۱۴۲ و ۱۴۴) ولی تألیفی نداشت (ایضاً: ۲۹۴) یاد می‌شود. در کتاب الشافی عبدالله بن حمزه ۲: ۷۲ هم روایتی از ابوالقاسم محمد بن قاسم حسنی ـ نقیب آمل ـ در صفر ۴۱۸ به نقل از ابوالقاسم علی بن حسین بن بابویه ـ برادرزادهٔ صدوق ـ آمده است که در آن می‌گوید «حدثنی عمی ابوجعفر بن بابویه.» خطیب هم در تاریخ بغداد ۸: ۳۵ از ابوعبدالله حسن بن حسن بن علی بن بندار بن باد بن بویه (کذا، شاید بابویه) الانماطی المعروف به ابن احما الصمصامی، درگذشتهٔ ۴۳۹، یاد می‌کند که می‌گوید از متکلمان شیعه و پدر او از مردمان قم بود (نیز ببینید انساب سمعانی ۸: ۳۲۸. سرگذشت این شخص بدون ذکر «باد بن بابویه» نیز در میزان الاعتدال ۱: ۵۳۲، لسان المیزان ۲: ۲۷۷، منتظم ابن جوزی ۸: ۱۳۳). در تاریخ الحکمای شهرزوری (نزهة الارواح): ۳۳۶ چاپ لیبی از ابوجعفر بن بابویه، ملک سجستان در قرن چهارم، پس از ابوالفضل بن العمید قمی و حسن بن اسحاق بن محارب قمی یاد شده، و شاید این، تصحیف «بویه» باشد، چنانکه چنین تصحیفی در نام بابویه عیار در التذکرة الحمدونیه ۲: ۴۶ هم محتمل است.

---

۱. این یادداشت از سال‌های اوائل دههٔ ۶۰ است.

در ادوار متأخرتر هم افرادی نسب خود را به خاندان بابویه می‌رسانیده‌اند. در موزهٔ متروپولیتن نیویورک در بخش هنر اسلامی در سالن B4 یک طاقچهٔ محراب‌گونهٔ کاشی فیروزه‌ای از قرن هفتم و هشتم از کاشان هست، به شمارهٔ انبار Pogers Fund 09.87 با رقم «بخط العبد الضعیف علی بن محمد بن فضل‌الله، فی سنة تسع و...» در پایان کتیبه، و این عبارت در دو لچکی پیشانی آن: «عمل حسن بن علی بن احمد بن بابویه البناء.» در قصص الخاقانی ۲: ۱۱۶ از میرزا هادی فرزند میرزا حبیب، از ادبای کاشان در پایان قرن یازدهم و سرایندهٔ دو مثنوی رمز الحقایق و رمز الریاحین که خود را از بازماندگان این دودمان می‌دانست، یاد می‌شود.

در میان سنیان هم افراد و خانواده‌هایی با انتساب به «بابویه» بوده‌اند. ابوالحسینعلی بن عبدالله بن احمد بن بابویه مذکِر (واعظ) و ابوالقاسم محمد بن عبیدالله بن بابویه، هر دو از مشایخ روایت صدوق (اولی در معانی الاخبار: ۴۰۸ و دومی در عیون اخبار الرضا ۱: ۱۳۵) به شهادت اسانید در هر دو مورد که سنی است، از آن جمله‌اند. ابن نقطه در تکملهٔ اکمال ابن ماکولا ۱: ۲۱۱ ـ ۲۱۲ از سه تن دیگر: علی بن محمد بن بابویه ابوالحسن الاسواری الاصبهانی، درگذشتهٔ ۳۵۸ (نیز معجم البلدان یاقوت ۱: ۱۹۱)، احمد بن حسن بن علی بن بابویه حنایی دمشقی (نیز تاریخ بغداد ۴: ۹۰)، و ابوالفضل محمد بن عبدالکریم بن فضل رافعی قزوینی ملقب به بابویه (نیز الوافی بالوفیات ۳: ۲۸۰) یاد می‌کند. ابومحمد عبدالله بن یوسف بن احمد بن بابویه اردستانی اصفهانی شافعی، درگذشتهٔ ۴۰۹ (معجم البلدان ۱: ۱۴۶)، استاد پدر امام الحرمین جوینی (ایضاً ۱: ۱۹۳)، از محدثان معتبر نیشابور در اوائل قرن پنجم بود که شاید همان عبدالله بن یوسف بن بابویه باشد که لسان المیزان ۴: ۲۴۱ نام او را در شمار مشایخ علی بن عبدالله بن محمد ابوالقاسم نیشابوری، از مشایخ شیعه، در قرن پنجم ذکر می‌کند (هرچند می‌گوید این دانشمند شیعی در ۴۷۸ در شصت سالگی درگذشت. پس در روزگار زندگی آن محدث، شافعی هنوز به دنیا نیامده بود). ولی نام نیای اعلای این محدث نیشابوری در سیاق صریقینی: ۴۲۸، سیر اعلام النبلاء ذهبی ۱۷: ۲۳۹، و تکملهٔ اکمال ۱: ۲۸ به صورت

«باموبه» آمده است. یک خاندان «بالویه» هم در نیشابور بوده‌اند (لباب ابن اثیر ۱: ۹۲) که سمعانی چندین تن از مشاهیر آن را، همه از قرن چهارم، در انساب ۲: ۶۱ ـ ۶۲ نام برده است. سبکی هم در طبقات الشافعیه ۴: ۲۵۶ و جز آن از برخی دیگر از آنان یاد می‌کند که آنان نیز در پیرامون همان قرن بوده‌اند. ابونعیم اصفهانی هم از یک عبدالله بن حسین بن بالویه روایت می‌نمود (اللئالئ المصنوعهٔ سیوطی ۲: ۳۵۱). این نام هم گاه به «بابویه» تصحیف شده است، چنان‌که در نقل عیون اخبار الرضا ۲: ۱۳۵ ظاهراً صورت درست، همین «بالویه» است که در برخی نسخ کتاب (به گفتهٔ مصحح در هامش همان صفحه) وجود دارد.

تذکر

ذیل نفثة المصدور بعدها به وسیلهٔ مرحوم دانش‌پژوه، با نام تاریخ الوزرا چاپ شد (تهران ـ ۱۳۶۳) که در آن طبق مرسوم، برگ‌شمار اصلی نسخه در همهٔ صفحات به‌دست داده شده است. پس همهٔ ارجاعات این مقاله را می‌توان در آن چاپ بر اساس همان برگ‌شمار که در این مقاله نیز استفاده شده، به آسانی یافت. تنها مطلبی که باید توجه داشت آن است که در چاپ آن مرحوم یک برگ کامل از نسخه، از نظر دور مانده، و بنابراین، برگ‌شمار ایشان با برگ‌شمار اصلی کتاب از برگ ۱۸۰ به بعد یک رقم تفاوت دارد. پس برای پیداکردن مطالب این مقاله در آن چاپ، از برگ ۱۸۰ به بعد، باید همیشه یک عدد کم کرد. به عبارت دیگر اگر مطلبی در اینجا از برگ ۲۱۰ ذیل نفثة المصدور نقل شده باشد، در تاریخ الوزرا آن را در برگ‌شمار ۲۰۹ جست‌وجو باید کرد.●

● حسین مدرسی طباطبایی، قمیات (نیوجرسی، مؤسسهٔ انتشاراتی زاگرس، ۱۳۸۶)، ص ۴۹ ـ ۷۳.

گوشه‌ای از تاریخچهٔ شهر قم

ترجمهٔ زهرا اباذری

چکیده: این مقاله که از یک کتاب انگلیسی دربارهٔ قم ترجمه شده است، تاریخچهٔ شهرستان قم را از قدیمی‌ترین دورانی که آثار آن وجود دارد، تا سال ۱۳۵۰ م مورد تحقیق و بررسی قرار داده است. البته این بحث بیشتر به سال‌های ۶۴۴ - ۱۳۵۰ م، یعنی از زمان ورود اعراب (اسلام) به منطقه تا پایان حکومت ایلخانیان می‌پردازد. چهار فصل عمده و تشریحی این مقاله، عبارتند از: تاریخ‌نگاری (وقایع نگاری)، عصر قبل از اسلام، تاریخ سیاسی (۶۵۰-۱۳۵۰ م)، جغرافیای اقتصادی قم.

کلید واژه: قم، تاریخ اجتماعی و سیاسی، جغرافیای اقتصادی.

❊

فصل اول: تاریخ‌نگاری

تاریخ اغلب شهرهای ایران به رشتهٔ تحریر کشیده شده و در قرون وسطی به صورت مکتوب وجود داشته است؛ اما بسیاری از آنها با گذشت زمان و در معرض تندباد حوادث نابود شده و از بین رفته‌اند. و آنچه باقی مانده است شرح و بسط پاره‌ای از وقایع و رویدادهای مذهبی است که به علمای محلی تعلق دارد. قم برخلاف شهرهای دیگر ایران، دارای تاریخی با زیربنای مستند و مستحکم می‌باشد. کتاب ارزشمندی که از پیشینیان برجای مانده و تاریخ قم نام دارد، گواه این مدعاست. اگر چه این منبع گسسته نیز کامل نیست، لیکن در مقایسه با تاریخ شهرهای دیگر، مطالب مفید و ارزنده‌ای از تاریخ قم در بردارد.

بنابراین، اطلاعات تاریخی که به دورهٔ قبل از تکمیل این کتاب در سال‌های (۹۸۸ـ۹۸۹م) برمی گردند، سیمای نسبتاً مختصری از تاریخچهٔ این شهر را دربردارد که چندان روشن نیست. بعد از آن به علت محدودیت در منابع شناخته شدهٔ اسلامی در زمان مورد نظر، اطلاعات صحیح مشابهی ارائه نمی‌گردد. با این دیدگاه می توان به نکات بسیار ارزشمندی که سیمای تاریخی این شهر را دربردارند، به شرح زیر اشاره نمود:

ـ دورهٔ سریع نخستین فتح اعراب و دومین اشغال منطقه (گاهی کاملاً ددمنشانه) از طریق جانشینان فاتحین اولیه؛

ـ ایجاد شهر؛

ـ دریافت خراج‌های متعدد و ظالمانه از طریق فشارهای فوق العاده زیاد مالیاتی (یک الگوی تکراری)؛

ـ ضعف قدرت خلافت و همکاری با حکومت سلاطین حاکم بر غرب ایران؛

ـ بینوایی و تنگدستی «بویه»، در دوران زندگی مؤلف تاریخ قم؛

ـ رفاه نسبی شهری در زمان سلجوقیه؛

ـ بهبود و بازسازی آرام دوران ایلخانیان پس از کشتار مغول؛

ـ مختصری نیز به دوران قبل از اسلام اشاره شده است.

با توجه به اینکه قم از سایر مراکز شهری پیش از اسلام، اهمیت کمتری داشته است، می‌توان چنین نتیجه گرفت که این شهر و نواحی آن، به احتمال زیاد، سال‌های سال متروک و بی‌سامان بوده است. در تاریخ قم، مسائل اقتصادی با نگاهی موشکافانه نگریسته شده و مقررات پیچیدهٔ مالیاتی به روشنی شرح داده شده است. به آبیاری وکشاورزی در قم، مفصل وگسترده پرداخته شده، همچنین موقعیت‌های اجتماعی را تا اندازه‌ای مورد تحقیق قرار داده است. و توپوگرافی (عوارض جغرافیایی) آن را در قرن دهم تا حدودی می‌توان مجسم کرد.

تاریخ قم، گذشته از مزایا و محاسنی که دارد، در بسیاری از موارد دارای نارسایی‌هایی نیز می‌باشد. در بخش (۳ـ۱) از تاریخ قم، منابع متعدد مورد استفاده در این اثر، به طور خلاصه ذکر گردیده و در هر قسمت از بخش‌های مختلف، نظیر

بخش تاریخ، جغرافیا، مذهب، شناخت مشاهیر و منابع شعر و آثار ادبی قرار گرفته‌اند. تفحص مختصری نیز در ارتباط با وجه تسمیهٔ «قم» به عمل آمده است.

فصل دوم: عصر قبل از اسلام

مؤلف تاریخ قم، در بخش (۱-۲) کتاب خود به شرح وقایع تاریخی قم در پیش از اسلام می‌پردازد. به علاوه مختصری دربارهٔ دوران‌های اولیه و آثار تاریخی مهم‌دورهٔ سلجوقیان و حتی پارت‌ها قلم رانده است. آثار مخروبهٔ حوری[1] در هفتاد کیلومتری جنوب غربی قم از مهم‌ترین بقایای این دوران هستند که بحثی طولانی و جدل‌آمیز دربردارد. اظهار نظر دربارهٔ این بنا در محدودهٔ میان معبد ساسانیان و معبد «رب النوع زراعت» سلوکیان تا مجتمع پارت‌ها متغیر است. در میان آخرین تحقیقاتی که انجام گرفته است کاوش‌ها و مقاله‌های کلیس[2] در خور توجه است. وی معبد را قصر پارت‌ها می‌داند که به عنوان ساختگاهی در جوار یک جادهٔ اصلی ساخته شده و تا زمان ساسانیان مورد استفاده بوده است. اخیراً حکیمی نتایج یکی از حفاری‌های ایرانی در سال ۱۹۵۵ را منتشر کرده است و به دیدگاه قدیمی مبنی بر اینکه این محل یک ساختمان مذهبی دوران سلجوقی می‌باشد، قوت بخشیده است.

گذشته از آن، آثار دیگری از دوره‌های اولیهٔ تاریخ همچون چهارسرپارتی در حوالی قم پیدا شده است. احتمال اینکه نام قم‌به شکل اسامی یونانی از دو اثر جغرافیایی باستانی **تابولا پویتین‌گرا** و **تابلوهای جغرافیایی پتولیم** اقتباس شده باشد، مورد شک و تردید است.

بخش دیگری از تاریخ قم، به دوران ساسانیان اختصاص دارد که در آن بسیاری از یافته‌های معماری و آثار باستانی و به‌علاوه منابع مختلف مربوط به قم مورد بحث قرار می‌گیرند. جالب‌ترین بنا از نظر معماری (۱-۲-۲) ساختمان قلعهٔ دختر[3] می‌باشد که از دیرباز جزو اماکن مذهبی به حساب می‌آید؛ ولی طبق آخرین تحقیقات مشخص

---

1. Hurhe
2. Kleiss
3. Qala -i Duhtar

شده که آن بنا دارای کاربردهای اداری بوده است. محوطه‌های وسیعی از قم نیز شامل آثار و نشانه‌های متعددی از قصرها، مکان‌های مذهبی و ساختمان‌های نظامی و ارتشی بوده است. درکتاب تاریخ قم از آتشکده‌های متعددی در منطقهٔ شهری قم کنونی و حومهٔ آن نام برده شده است. همچنین از منابع دیگری در مورد شخصیت‌های تاریخی دورهٔ ساسانیان نام می‌برد. این شخصیت‌ها در دوران ضعف قدرت اردشیر اول و سقوط امپراطوری ساسانیان، نقش ویژه‌ای داشته‌اند. نیهایا و ابن اعثم الکوفی[1] با توصیف مبسوطی از این شخصیت‌ها نام برده‌اند، در منابع فارسی (منابع ادبی، کتیبه‌ها و مهرها و نشانه‌ها) وجود یک محل مسکونی شهری در عهد ساسانیان، با نام‌هایی نظیر گورمان یا گومان و ایران ویناره کاوارد گزارش شده است که به احتمال نزدیک به یقین، مراد شهر قم است. دربارهٔ تاریخ قبل از اسلام قم، به طور خلاصه می‌توان گفت که قم دارای سابقه‌ای قدیمی و مستند می‌باشد که مهم‌ترین آثار آنها به زمان پارت‌ها برمی‌گردد. این مدارک نشان می‌دهند که قم در تمام دوران ساسانیان به صورت یک واحد اداری، صحنهٔ حوادث تاریخی مهمی بوده است. ساختار شهری قم در زمان ساسانیان را می‌توان با شهری نظیر تیسفون| مداین مقایسه نمود که شامل روستاها و شهرهای کوچکی همراه با استحکامات ضعیف دفاعی بوده است. در منابع مربوط به دورهٔ اسلامی، خاصه در تاریخ قم از شخصیت‌های اسطوره‌ای قم نام برده شده است. این امر، حاکی از آن است که اعراب در قم، میراث غیراسلامی اسطوره‌ای را پذیرا گردیده و در تداوم تاریخی به کار برده‌اند. و همین نقل قول‌ها، دلیلی بر حضور قوی این اسطوره‌های باستانی در قرن دهم می‌باشد که تا قرن چهاردهم نیز ادامه داشته است.

فصل سوم: تاریخ سیاسی (۶۵۰-۱۳۵۰م)

فرآیند واقعی استیلای عرب بر قم به‌وسیلهٔ اعراب مشکل است. بنابر نوشته‌های بلاذری[2]، قم نخستین بار در سال (۶۴۴ م) به‌دست ابوموسی اشعری[3] تصرف گردیده

1. Nihaya, Ibn Atam al-kufi

2. al- Baladuri

3. Abu Musa. al-Asari

است (اگرچه ابوموسی، بنابه اظهارات بلاذری، جریان مبهم و نامشخصی داشته است. همچنین از مدافعان قم، ذکری به میان نیامده است. از منابع معین، ابن اعثم الکوفی، فتح قم را به عروة بن زید[1] نسبت می‌دهد؛ ولی به نظر می‌رسد که این نظریه به احتمال زیاد از نظریهٔ قدیمی بلاذری که به طور گسترده‌ای پذیرفته شده است، کم اعتبارتر باشد. سکونت واقعی اعراب در منطقه (در دوران خاندان اشعری‌های یمنی) در فصل (۲-۱-۳) تاریخ قم مورد بررسی قرار گرفته است.

بخشی از منطقه در زمان نخستین فتح، حدود شصت سال پس از هجوم اعراب، در امان بوده است. همان بخشی که احتمالاً زیر نظر حکومت اصفهان اداره می‌شده است.[2]

اولین اقامت دائمی اعراب در قم، در زمان شورش‌های مختار ثقفی (۶۸۵-۶۹۶م) صورت می‌گیرد. این دوران مصادف است با زمانی که گروه‌های کوچکی از پناهندگان به قم می‌آیند و قم در اثر جنگ‌های میان نیروهای حکومت اموی[3] و شورشیان تصرف می‌شود. مرحلهٔ بعدی توسعهٔ شهر قم، به یقین در زمانی که گروهی از اعراب اشعری به منطقه وارد می‌شوند، انجام می‌پذیرد. این گروه به علت فرار از اذیت و آزار حکومت اموی، پس از فرونشاندن شورش ابن اشعث[4] در سال (۷۰۲م) و یا آزردن‌های نایب السلطنهٔ عراق (حجاج بن یوسف) پس از اعدام عموزادهٔ آنها در سال (۷۱۳م)، در قم اسکان می‌یابند. منشأ اصلی اشعریان، یمن بوده است. و اولین شخصیت مهم این جماعت، ابوموسی اشعری (فاتح قم) می‌باشد. عبدالله‌بن سعد و احوص بن سعد، نوادگان پسری برادرزادهٔ ابوموسی بوده‌اند که گروه اشعری را در مهاجرت از کوفه به منطقهٔ قم رهبری کرده‌اند. دلایل مهاجرت این گروه کاملاً روشن نیست. تقریباً در تمام منابع ذکر می‌شود که گروه مذکور به علت شرکت در شورش ابن اشعث در سال (۷۰۲م) مجبور به ترک کوفه شده‌اند.

---

1. Uvwa b.zaid
2. Mutarrif b.al-Mugira b.Saba
3. Omayyad
4. Ibn al-Asat

تاریخ قم با توجه به تسلسل تاریخی، اجبار به ترک کوفه را پس از اعدام پسرعمویشان در سال (۷۱۳م) سنت بعیدی می‌داند و دلایل دیگری برای کوچ ایشان ذکر می‌کند.

دربارهٔ مهاجرت اشعری‌ها به قم و وقایع آن زمان، در تاریخ قم، چهار علت متفاوت ذکر شده است. و اگرچه دلایل مهاجرت آنها به‌خوبی روشن نمی‌شود، سنت‌های متفاوت عزیمت از عراق و ورود به قم شرح داده شده است.

یکی دیگر از حوادث مهم، جنگ موفقیت‌آمیز ساکنان عرب در مقابل آشوب شورشیان دیالمه بوده است که احتمالاً چندین سال پس از ورود آنها به وقوع پیوسته است و به کوچ آنها به روستای ممقان در سال (۷۱۸ م) منجر گردیده است. این انتقال با یاری یزدان‌فاذار[1]، زردتشتی شریف ایرانی، به عبدالله و احوص صورت گرفته است. روستای ممقان در ناحیهٔ امروزی قم و مقابل مرکز منطقهٔ آن زمان یعنی ابرشتیجان[2] قرار داشته است. بنابراین محلی برای محافظت از روستاهای پارسایان و سایر روستاها بوده است. با توجه به اینکه اعراب برای گله‌های بزرگ گاو وگوسفند خود به مراتع وسیع‌تری نیاز داشتند و از پارسایان محلی ثروتمندتر بودند، به تدریج اراضی بیشتری را خریداری کرده و در نتیجه روستاهای بیشتری را در اختیار می‌گیرند. مرحلهٔ قاطع کنترل منطقه، زمانی صورت می‌گیرد که طبقهٔ نجیب‌زادهٔ پارسایان محلی، پس از مرگ یزدان‌فاذار در سال (۷۳۳م) از بین می‌رود و موجب گسترش تدریجی برخوردهای اجتماعی بین ساکنان جدید (اعراب) و پارسیان می‌گردد. بیشتر ساکنین عرب پس از فروپاشی نجیب‌زادگان پارسی به منطقه سرازیر می‌شوند. برداشت آب براساس معاهده‌ای با اهالی منطقه، در اطراف رودخانهٔ قم، تضمین می‌گردد. مهاجرت و اسکان بعدی و فعالیت‌های ساختمانی به ایجاد شش روستای اصلی در ناحیهٔ قم و در نتیجه یک بخش جدید منتهی می‌شود.

این واقعه پس از پدید آمدن دو نسل از نخستین اعراب ساکن قم رخ می‌دهد. چنین توسعه‌ای با احداث آبراه‌ها، استحکامات نظامی، مسجد جمعه و یک بازار

---

1. Yazdan fadar

2. Abarastigan

همراه بوده است. در آغاز قرن نهم میلادی، قم به مفهوم واقعی دارای معیارهای یک شهر کامل بوده است. شهر و حومهٔ قم متعاقباً در سال (۸۰۴م) به‌دست زمام‌داران اباسعید[1] تحت عنوان یک منطقهٔ مستقل و جدا از اصفهان اداره می‌شود. بررسی دوره‌های بعدی قم، برخلاف دورهٔ سکونت اعراب و تسلط و توسعهٔ آنها، بسیار پیچیده است و نمی‌توان تسلسل تاریخی آن را به طور دقیق مشخص کرد. زیرا منابع موجود صرفاً به وقایع و حوادث اختصاص دارند.

در این دوره پنج مرحلهٔ گوناگون را می‌توان نام برد:

مرحلهٔ نخست که به جدا شدن حکومت و فعالیت‌های اداری از اصفهان (۸۰۴م)، وفات فاطمهٔ معصومه در شهر (۸۱۷/۸۱۶م) و شورش مالیاتی در سال‌های (۸۲۵-۸۲۶م) انجامید.

مرحلهٔ دوم تا آغاز حکومت دیالمه ادامه دارد (۹۲۹/۹۲۸م) و از حوادث چشمگیر آن، می‌توان به احداث مسجد جمعه و پیروزی نخستین شیعیان معترض اشاره کرد.

شاخص بارز مرحلهٔ سوم، حکومت آل بویه می‌باشد که شامل کاهش رونق شهر در پایان قرن دهم میلادی است.

مرحلهٔ چهارم، حکمرانی بدون حادثهٔ سلجوقیان است که اززمان ایشان مسجد بزرگ دیگری ساخته می‌شود. در پایان این دوره، خوارزمشاهیان برای مدت کوتاهی حاکمیت این شهر را در اختیار می‌گیرند.

مرحلهٔ پنجم به فتح مصیبت‌بار شهر به‌دست مغولان در سال (۱۲۲۴م) می‌انجامد؛ ولی در پایان حکومت ایلخانی توسعهٔ نسبتاً مطلوب، منطقه را دربرمی‌گیرد.

از زمان چیرگی و استحکام اعراب بر قم تا جداشدن آن از حکومت افغان‌ها، دوره‌ای به وجود می‌آید که به شیوع مذهب شیعه، به عنوان قدرت اصلی در شهر و عامل مقابله با اباسعید منجر می‌شود. در منابع به‌دست آمده از این دوران، همچنین به وجود گروه‌های سُنی‌مذهب در قم اشاره می‌شود. وگزارشات متعددی

---

1. Abbasid

نیز دربارهٔ مرتدان (فرقهٔ اسماعیلیه) و اقوامی یهودی وجود دارد. در بخش دیگر، جریان تفکیک حکومت شهر و منطقهٔ قم از اصفهان مورد بحث قرار می‌گیرد که به فرمان هارون الرشید انجام گرفته است. هارون از طرف اهالی اصفهان و قم تحت فشار قرار می‌گیرد. او نخست به سبب جلوگیری از ظلم و ستم بر ساکنان قم و ثانیاً به خاطر ذهنیت ضعف والی ایشان، به این جدایی حکم می‌کند. در این دوره، علاوه بر اسامی فرمانروایان اولیه و ارزیابی‌های مالیاتی آنها، قصد سکونت علی بن موسی الرضا (امام هشتم شیعیان) در قم به (سال ۸۱۶ م) نیز از وقایع مهم محسوب می‌گردد. البته منابع شیعه منکر سکونت آن امام در قم هستند؛ به همین جهت موضوع را به طور کامل نمی‌توان پذیرفت؛ اما آنچه مسلم است، فاطمهٔ معصومه علیها السلام خواهر امام رضا علیه السلام در حالی که برای پیوستن به برادرش به سوی خراسان می‌رفت، در قم دار فانی را وداع می‌گوید.

آرامگاه این بانو از سال (۸۶۹/۸۷۰م) به صورت ساختمانی درآمد که در طول زمان به جایگاه مقدس کنونی تبدیل شده است.

در سال‌های (۸۲۵-۸۲۶م) شورش بزرگی برابر مقررات‌مالیاتی به وقوع پیوست. این شورش از خودداری مأموران خلیفه در کاهش مالیات سالیانهٔ ری ناشی شد و به رهبری یک فرد اشعری به نام یحیی‌بن عمران هدایت می‌شد و احتمالاً شعارش این بوده است که پرداخت مالیات به حکمرانانِ غیرقانونی، مجاز نیست. یحیی به‌دست عمال مأمون به قتل می‌رسد و شهر به سختی تنبیه می‌گردد. و مالیات‌های اجباری، سالانه تا مبلغ پنج میلیون درهم افزایش می‌یابد.

جریان انتقال پایگاه حدیث[1] ازکوفه به قم که احتمالاً در اواسط قرن نهم میلادی صورت گرفته است، دال بر ارتقای سطح علمی و موقعیت مذهبی قم، به منزلهٔ یکی از مراکز تحقیقات شیعی می‌باشد.

تقریباً در همان ایام، حملهٔ نظامی دیگری روی می‌دهد. این حمله در سال (۸۶۸م) و در زمان حکومت فرمانروایی ترک‌نژاد به نام مفلح انجام می‌شود و طی آن

1. Hadit

جمعی از ساکنان قم به علت امتناع از پرداخت مالیات، قتل عام می‌شوند. مفلح حداقل پنج سال حاکم قم بوده است و در زمان حکومتش، از تماس بین نمایندهٔ امام یازدهم شیعه در قم و سایر مردم قم ممانعت می‌کند. نمایندهٔ مذکور (احمدبن اسحاق) در عین حال متولی حرم مقدس فاطمهٔ معصومه علیها السلام بوده است.

اگر چه سال (۸۷۹/۸۷۸م) را سال احداث اولین مسجد جمعهٔ واقعی در قم می‌دانند، گزارشاتی دربارهٔ وجود مسجد جمعه‌ای با قدمت بیشتر نیز وجود دارد. قم در سال (۸۸۲/۸۸۱م) با حملهٔ نیروهای نظامی ترک (**Engulegin**) اشغال می‌گردد.

وی (مفلح) تلاش کرده است تا آن قسمت از مالیات‌های عقب افتادهٔ هفت ساله‌ای را که پرداخت نکرده بودند، دریافت نماید. تقریباً در همان زمان شیعه‌های معترض در شهر به پیروزی می‌رسند. در سال (۸۹۳ تا اواخر ۸۹۴ م) تمام مرتدان، به دستور رهبر شیعیان قم (شیخ احمد بن محمد[1] بن عیسی که اشعری بوده است) از شهر رانده می‌شوند. یک سال بعد، حلاج (صوفی مشهور) در قم سکونت می‌کند و در همان‌جا دستگیر می‌شود.

تاریخ قم پس از سال‌های (۸۹۶/۸۹۵م)، با خاندان رهبران نظامی ترک، سپاهیان خلیفه المعتضد[2] که بیران را به حکومت قم منصوب کرده است، ارتباط پیدا می‌کند. در همان سال، بیران یک آتشکدهٔ بزرگ را که احتمالاً، فعال بوده و در محدودهٔ شهر و در مقابل حرم مقدس فاطمهٔ معصومه قرار داشته است، ویران می‌کند. قم در این دورهٔ ناپایدار سیاسی، مورد بازدید وزیر المعتضد (عبیدالله بن سلیمان) قرار می‌گیرد و دو برنامهٔ مالیاتی برای آن تنظیم می‌شود.

پس از آن، یک روش خاص حکومتی در قم به وجود می‌آید که نقطهٔ پایانی بر آن دوره می‌باشد. در این روش، انتصاب قاضیان مستقل از طرف ساکنان عرب قم تا زمان مکتفی[3] (۹۰۲-۹۰۸ م) ادامه می‌یابد.

---

1. Muh
2. al-Mutadid
3. al-Muktafi

اعزام هیئت‌های نمایندگی مشترک عرب و فارس نزد وزیر حامد بن عباس نیز سبب می‌شود تا موقعیت والیان عرب در قم پایان پذیرد. دورهٔ حاکمیت عباس ابن عمرو غنوی[1] (۹۰۵-۹۰۹ م) با حضور شیعه‌های غیر دوازده امامی در قم و تأسیس ادارهٔ دریافت مالیات در شهر، قابل ملاحظه می‌باشد. حسین ابن حمدان[2] در سال (۹۰۹ م)، از سوی خلیفه المقتدر به حکومت قم منصوب می‌شود، و مجبور می‌شود که به ارتش خلیفه در مقابل صفاریان (در فارس) نیروی کمکی برساند. وی قبل از اینکه به بغداد برگردد، به مدت دو سال در مسند قدرت باقی می‌ماند. در سال‌های (۹۱۳/۹۱۴-۹۲۷ م) با وساطت خلیفه، راه دیگری در اخذ مالیات وضع می‌گردد (هشتمین نوع مالیات) که نتیجهٔ آن انتصاب یک حاکم برای تثبیت اخذ مالیات از سراسر منطقه بود. این سیستم حکومتی موجب آشفتگی در منطقه شد و تعادل قدرت در منطقه راکه مورد منازعه بین نیروهای آن زمان یعنی دیالمه و سامانیان بود، برهم زد. از این زمان به بعد، قم گرفتار تمایلات فرمانروایان جنگی دیالمه گردید؛ و اگرچه بین سال‌های (۹۲۸-۹۴۳م)، چندین بار دست‌به‌دست می‌گردد، لیکن به تدریج از حاکمیت مستقیم خلیفه خارج می‌شود. دیلمیان، شهر قم را به طور وحشیانه‌ای در فضای پرداخت‌های مالیاتی قرار می‌دادند.

از استیلای آل‌بویه[3] در سال (۹۵۱/۹۵۲ م) به بعد، موقعیت اقتصادی رو به تقلیل می‌نهد، اما جریانات ناگوار سیاسی نسبت به گذشته نسبتاً بهبود می‌یابد. در طی این دورهٔ ثبات سیاسی، تا سال (۹۸۹ م) حادثهٔ مهمی گزارش نشده است، ولی جزئیات مربوط به ساختار حکومتی و مختصری نیز دربارهٔ مأموران مالیات محلی و ادارهٔ مذهبی و سیاسی، مورد اشاره قرارگرفته‌اند. گذشته از آن، به نظر می‌رسد که قم در آن زمان، به علت تمرکز جمعیت شیعه در داخل ایران منزوی و منفک شده باشد. اما مزار مقدس فاطمهٔ معصومه علیها السلام گسترش می‌یابد و سیدهای[4] ساکن قم به

1. Abbas b. Amr al-Ganawi

2. Husain b. Hamadan

3. Buid

4. Saiyid

تعداد چشمگیری افزایش می‌یابند. قم و حومهٔ آن در سال (۹۸۴ م) با یکی از اغتشاشات کُردها مواجه گشته و در سال (۹۸۸/۹۸۹م) در موقعیت دشواری قرار می‌گیرد. بسیاری از منازل داخل شهر و همچنین پل‌ها و آسیاب‌ها ویران می‌شوند. جاده‌ها و زمین‌های کشاورزی، به علت ناامنی صدمه می‌بینند. عامل اصلی این نابسامانی‌ها را باید در جریانات اجتماعی مالیات‌های سنگین جست‌وجو کرد.

موقعیت جغرافیایی، قومی و مذهبی قم در آن زمان از عناوین مورد بحث در تاریخ قم هستند. اگرچه شهر و شش روستای اصلی آن، توسعه پیدا می‌کند، هنوز از مزارع اطراف آن فاصله داشته است. مرکز شهر در روستای ممقان قرار داشته است که با چهار پل به قسمت‌های دیگر شهر در آن طرف رودخانه وصل بوده است. در شهر هشت میدان وجود داشته که نقش آنها به‌خوبی روشن نیست؛ همچنین سه مسجد بزرگ، پوششی عبادی به شهر داده بوده است. اطلاعات زیادی دربارهٔ مدارس در دست نیست. حرم مقدس هنوز وسعت چندانی نداشته است؛ زیرا فقط از وجود دو مناره خبر رسیده است. همچنین در آن زمان، یک بازار، تعدادی حمام و ساختمان‌هایی اداری چون زندان و ضرابخانه وجود داشته است. وجود پنج جادهٔ بزرگ و هشت جادهٔ کوچک بر وجود ارتباطات بین شهری و بازرگانی گواهی می‌دهد. این ارتباطات حداقل از طریق سه دروازه و به قولی نُه دروازه به تمام سطح شهر احاطه داشته است. جمعیت ساکن شهر به بیش از پنجاه‌هزار نفر می‌رسیده است. بسیاری از عادات و رسوم اجتماعی پارسیان متداول بوده است. کردها در غرب حومهٔ شهر سکونت داشته‌اند. اکثریت عمدهٔ شهر به مدارس سنتی شیعه‌های دوازده امامی تعلق داشته است و بسیاری از طلبه‌های سرشناس شیعه در آن زمان مانند ابن بابویه، سعد بن عبدالله قمی و دیگران از قم بوده‌اند و یا در آنجا زندگی کرده‌اند. در سال (۹۸۸/۹۸۹ م) نام ۳۳۱ مرد علوی و همچنین یک زن علوی (علاوه بر فاطمهٔ معصومه علیها السلام) نام برده شده که طبقهٔ نجبا[1] را به وجود آورده‌اند. این علویان از

1. Nuquba

اولاد امام‌های دوم، سوم، چهارم، پنجم، ششم، هفتم، هشتم، نهم و یازدهم می‌باشند که مورد حمایت پیران بودند. علاوه بر شیعیان دوازده امامی، فرقه‌های دیگری از تشیع در شهر وجود داشته است و به نظر می‌رسد که سنی‌ها نیز در آنجا بوده‌اند. همچنین از پرداخت «جزیه»[1] چنین برمی‌آید که دیمیس[2]ها نیز باید در قم زندگی کرده باشند؛ البته در پایان قرن سوم هجری، در یک برآورد کاملاً تقریبی، تعداد آنها از چندهزار نفر فراتر نرفته است که همین تعداد در قرن چهاردهم بسیار تقلیل یافته‌اند. دیمیس‌ها زردتشتیانی بوده‌اند که غالباً از طریق کشاورزی امرار معاش می‌کرده‌اند. یهودیان نیز در قم زندگی کرده‌اند، ولی اطلاعات دقیقی از آنها در دسترس نیست. چنین به نظر می‌رسد که اشعری‌های حاکم در پایان قرن چهارم، موقعیت رهبری خود را از دست داده‌اند. این خود بیانگر نوعی موقعیت اجتماعی جدید می‌باشد که در اثر سازش و موافقت پارسیان در آمیزش با ساکنان محلی به وجود آمده است. در ارتباط با زمانی که طی آن سلجوقیان به حاکمیت دست یافته‌اند، اطلاعات ناچیزی دربارهٔ قم وجود دارد.

قم در سال (۹۹۷ م) درگیر منازعات داخلی آل بویه[3] می‌گردد که نهایتاً به محاصرهٔ ناموفق آن منجر می‌شود. همچنین در سال (۱۰۲۸/۱۰۲۷ م) تحت حاکمیت کاکویه‌ها[4] قرار می‌گیرد و چند سال بعد (۱۰۳۰ـ۱۰۴۰ م) به قسمتی از قلمرو غزنویان تبدیل می‌شود. سلجوقیان قم را به یک باره اشغال نمی‌کنند، بلکه شهر و جبال[5] به مدت ده سال در اختیار کاکویه‌ها[6] باقی می‌ماند. شهر قم پس از سال (۱۰۵۱/۱۰۵۰ م) تابع حکومت سلجوقی بوده و تا سال (۱۰۹۴ م) هیچ‌گونه

---

1. Gizya
2. Dimmis
3. Buyid
4. Kakuyids
5. Gibal
6. Kakuyids

اطلاعی از سرنوشت آن در دست نیست. پس از سال (۱۰۹۴ م) ضعف و ناپایداری امپراطوری سلجوقی افزایش می‌یابد و شهر قم در اثر منازعات رقابت‌آمیز سلجوقیان، چندین بار دست‌به‌دست می‌شود. قم در زمان سلجوقیان، در عین ناباوری از موقعیت اقتصادی مناسبی برخوردار می‌شود. اگرچه سلجوقیان متعصب سنی در تضاد بسیار جدی با شیعیان بوده‌اند، به نظر می‌رسد سیاست واقع بینانه‌ای داشته‌اند و در منابع به روابط بسیار پسندیده و صمیمانه‌ای که میان نظام الملک (وزیر سلجوقیان) از یک طرف و اشراف محلی از طرف دیگر حاکم بوده، اشاره شده است.

در گزارشات مختلف آمده است که پادشاهان سلجوقی، حرم مطهر حضرت معصومه علیها السلام را زیارت کرده‌اند و به طور کلی اقدامات خشونت‌آمیزی در قبال انگیزه‌های مذهبی در قم گزارش نگردیده است.

ساختمان‌های مذهبی متعدد و قابل توجهی در زمان سلجوقیان در قم بنا شده است. در این مورد حداقل به ده مدرسه که نام آنها ذکر شده است، می‌توان اشاره کرد. به نظر می‌رسد که دو مسجد جمعه در آن زمان وجود داشته است که یکی از آنها قدیمی بود و تجدید بنا شده است و دیگری در سال (۱۱۳۴/۱۱۳۳ م) به فرمان طغرل دوم در خارج شهر ساخته شده است. همچنین قم در این دوران گسترش پیدا کرده است، ولی دلایل دقیقی برای رفاه و سعادتمندی مردم آن در دست نیست. خاندانِ سادات حسینی[1]، مقتدر و با نفوذ بوده‌اند. یکی دیگر از خاندان‌های مهم شیعه در آن زمان، خاندان دعوی‌دار بوده که ظاهراً از یکی از شهرهای تحت حاکمیت سنی‌ها، به قم که در حاکمیت کامل شیعه بوده است، نقل مکان کرده‌اند.

حکومت‌های بعدی، ایلدیگوزها[2] و خوارزمشاهیان در حدود سی سال ادامه می‌یابد که تغییرهای سریع و متفاوت حکومتی را دربردارد. علاوه بر اجرای «نقیب»[3] به فرمان خوارزمشاه، آثار با ارزشی منقش بر روی کاشی‌کاری‌های حرم مقدس فاطمهٔ

---

1. Husainid Alids
2. Eldiguzids
3. nagib

معصومه علیها السلام وجود دارد(احتمالاً درطول‌سال‌های ۱۲۰۸-۱۲۱۷م) که این خود بیانگر نوعی رفاه اقتصادی در دوران روابط ناپایدار سیاسی می‌باشد. تهاجم مغول به تخریب کامل قم در سال (۱۲۲۴ م) منتهی می‌گردد. و به‌طوری‌که در منابع ذکر شده است به علت دریافت مالیات‌های سنگین، جز مخروبه‌ای از آن باقی نمی‌ماند. اما بیست سال بعد از آن، زیارتگاه مقدس شیعیان به‌دست اهالی ثروتمند، تعمیر و بازسازی می‌شود. در سال (۱۲۴۸ م)، شمس الدین جوینی وزیر معروف ایلخانی به حرم مقدس فاطمهٔ معصومه علیها السلام پناهنده می‌گردد، و این، آخرین اطلاعات مربوط به شهر قم در متن کتاب تاریخ قم می‌باشد.

در منابع دیگر گزارش شده است که قم در دوران حکومت ایلخانی، شهر مخروبه‌ای بوده است؛ ولی با بررسی‌های دقیق‌تری مشاهده می‌گردد که این شهر تا حدودی به جایگاه مناسب و قبلی خود نزدیک می‌شده است. بین سال‌های (۱۳۰۱ تا ۱۳۶۵ م) علاوه بر بازسازی دیوار شهر، چهار مقبرهٔ مقدس احداث گردیده است. در طول سال‌های دوران ایلخانی یک سد نیز ساخته می‌شود و همچنان که نام یک قاضی در منابع گواهی می‌دهد، تشکیلات و سازمان‌های محلی راه اندازی می‌شود. خاندان برجسته و مشهور این دوره، فاطمی‌ها[1] بوده‌اند.

فصل چهارم: جغرافیای اقتصادی قم

این فصل، دربرگیرندهٔ اطلاعاتی جغرافیایی می‌باشد که در تاریخ قم ارائه گردیده است. در آثار دسته‌بندی شدهٔ جغرافیایی فقط به جنبه‌های مختصری پرداخته شده است که عبارتند از:

۱. وضعیت رضایت‌بخش آب و به‌کارگیری روش‌های آبیاری.

۲. حاصل‌خیزی خاک و تولید فراوان مواد غذایی.

۳. کرسی‌های تولیدی هنرمندان و تولید سایر کالاها.

---

1. Fathan

۴. وجود احتمالی شتر و پرورش گاو.

۵. کاهش چشمگیر مالیات‌ها از چهارمیلیون و پانصدهزار درهم در سال (۸۹۰ م) به یک میلیون درهم در سال (۹۹۰ م).

در ارتباط با مغایرت‌های عمده‌ای که در منابع وجود دارد و در دلایل آن، بحثی به میان نیامده است، به عکس، در تاریخ قم جزئیات کامل کشاورزی و قانون مالیات، مورد بررسی قرارگرفته است.

یکی از جنبه‌های بسیار مهم و حیاتی تاریخ قم، آبیاری است. آبراه‌های تعبیه شده برای آبیاری، احتمالاً در دوران قبل از اسلام وجود داشته‌اند، ولی به نظر می‌رسد که پس از سقوط امپراطوری ساسانیان، ویران گردیده‌اند. مهاجران اشعری به ترمیم قنات‌ها می‌پردازند و ضمن بازسازی آنها، بیست قنات جدید احداث می‌نمایند. این اقدامات با اولین نسل اشعری‌ها شروع می‌شود و تا نسل پنجم آنها ادامه می‌یابد. کارهای مشکل فنی به یاری پارسی‌هایی که به خانواده‌های قدیمی سازندگان قنات تعلق داشته‌اند، انجام می‌گرفته است. قنات‌ها از حلقه‌های رسی[1] ساخته می‌شده‌اند. منابع آب آنها را به دقت نمی‌توان مشخص کرد ولی به هر حال در تأمین آب کافی، نقش عمده‌ای داشته‌اند. به نظر می‌رسد که هدف اصلی از احداث آنها، تأمین آب کافی جهت کشاورزی بوده است. «حقابه» در اختیار سازندگان اشعری بوده است. دو فهرست در ادارهٔ آب تهیه شده بوده که سهام آب به دقت در آن ثبت می‌شده است. عموم مردم فقط یک و نیم ساعت حق استفاده از آب داشته‌اند و بقیهٔ آن در اختیار اشعری‌ها بوده است و آنها می‌توانسته‌اند سهم خود را بفروشند و یا با سود هنگفت در اختیار دیگران قرار دهند. از این‌رو، ثروتمندترین ساکنان قم شدند. این روش تا سال (۹۵۹/۹۵۸ م) ادامه داشته است. در دوران فرامانروایی آل بویه، مؤیدالدوله در مقررات تقسیم آب تغییراتی می‌دهد و در سال (۹۸۱-۹۸۲ م) مجدداً تلاش‌هایی به عمل می‌آید که به سیستم آبیاری سروسامانی داده شود. تنها

1. Karal

سه قنات از ۲۱ قنات اصلی به کار می‌افتد که فقط قادر به تأمین آب آشامیدنی مردم بوده‌اند، و آب جاری در آنها تکافوی اهداف کشاورزی را نمی‌داده است. تاریخ قم، با صراحت به مسائل کشاورزی نمی‌پردازد، ولی به طور غیرمستقیم، این موضوع را در ارتباط با تخصیص مالیات‌ها مطرح می‌کند. تاریخ قم حالت نامطلوبی را از چگونگی کشت و زرع در دوران قبل از ورود اشعری‌ها به تصویر می‌کشد که البته چنین برداشتی نمی‌تواند واقعیت داشته باشد. می‌توان گفت که این نارسایی‌ها و ویرانی قنات‌ها، پس از سقوط امپراطوری ساسانیان، روی داده است.

به هر حال، بهبود وضعیت آبیاری در قم، به شرایط مطلوب کشت و زرع و تخصیص مالیات‌ها منجر می‌گردید. در این میان به سی نوع محصول وگیاه مختلف برای اهداف کشاورزی اشاره می‌شود که در اغلب نواحی کشت می‌شده‌اند. به نظر می‌رسد که وضعیت کشاورزی در قم شبیه به وضعیت کشاورزی در سایر نواحی ایران بوده است. در تاریخ قم به مسائل دام‌داری، آسیاب‌ها، معادن و استخراج نمک، اشارات مختصری شده است. البته گاهی به طور غیرمستقیم از اسب، شتر، گوسفند، گاو و زنبورعسل، به نام حیوانات بومی منطقه نام برده شده است.

از رقم حیرت‌انگیز ۵۱ آسیاب آبی در سال (۹۸۹/۹۸۸ م) که همگی بر روی آبراه‌ها قرار داشته و با آب آنها کار می‌کرده‌اند، می‌توان به اهمیت آب و آبیاری و در نتیجه کشاورزی گسترده در قم آن روزگار پی برد. آثاری دربارهٔ مواد معدنی و معادن نقره، آهن، طلا و سرب نیز مشاهده می‌گردد و ضمناً به نظر می‌رسد که کردها به امر استخراج نمک از دریاچهٔ مجاور قم اقدام می‌کرده‌اند.

اگرچه مطلبی دربارهٔ هنرمندان و صنعتگران گفته نشده است، به نظر می‌رسد که این گروه وجود داشته‌اند. زیرا در منابع دیگر به صنایعی چون بافندگی و نساجی اشاره شده است.

وضع قوانین مالیاتی، یکی از جنبه‌های بسیار مهم تاریخی می‌باشد؛ زیرا به طور کاملاً گسترده در تاریخ قم مورد بحث و بررسی قرار گرفت است. اصولاً هر شهروند

قمی ملزم به پرداخت مالیات بوده است. جمع‌آوری مالیات‌ها در دو مرحله انجام می‌گرفته است. در مرحلهٔ نخست، عاملان دیوان مالیاتی اباسعید[1] از گروه‌های مختلف مردم دریافت می‌کردند، و در مرحلهٔ بعد، افسران عالی‌رتبهٔ نظامی دیالمه مسئول جمع‌آوری مالیات بوده‌اند که به نظر می‌رسد با زیر پا گذاشتن مقررات کاملاً خودسرانه به نحو نامطلوبی به چنین کاری دست می‌زده‌اند. این روش موجب می‌گردد که بسیاری از ساکنان با فقر و تنگدستی مواجه گردند. با یک بررسی دقیق در مالیات‌ها، مشاهده می‌شود که انحرافات عجیبی در مقررات مالیاتی وجود داشته است. علاوه بر مالیات‌های واقعی و مرسوم نظیر «خراج»[2]، «زکات» و «جزیه» به بیست و چهار نوع مالیات دیگر نیز اشاره شده است که مبنای قانونی نداشته و فقط راهی برای اخذ پولِ بیشتر از مالیات پردازان بوده است. خواننده در بحث مربوط به سطح مالیات‌ها، با این مسئله روبه‌رو می‌گردد که تمام مالیات‌ها با خراج که مهم‌ترین مالیات بوده است، مشابه هستند. همچنین بین سطوح واقعی مالیات‌ها و سطح نظری آنها که در تعیین مالیات ثابت بوده است، تفاوتی وجود ندارد. اگرچه هیجده نوع رقم مالیات در طول صد و شصت سال مطرح بوده است، فقط در طول بیست و چهار سال می‌توان آنها را از یکدیگر تمیز داد. تفاوت‌های بسیار مهم و متعدد در میان ارقام مالیاتی اعجاب‌انگیز است و بین دو تا هشت میلیون در نوسان است. ولی ارقامی که در میان منابع به آنها اشاره شده است ـ البته نه در تاریخ قم، بلکه در سایر منابع جغرافیایی ـ همیشه صحیح نیستند.

به نظر می‌رسد که ارقام تخمینی در بسیاری از موارد بیشتر به خاطر رسیدن به هدف ارائه گردیده‌اند و کمتر به مقدار واقعی جمع‌آوری مالیات توجه شده است. در فاصلهٔ زمانی بیست و چهار سال، بین سال‌های (۸۹۵-۹۱۹ م)، ارقام دقیقی وجود دارد و اگرچه تفاوت چشمگیری بین آنها مشاهده می‌شود، باز می‌توان به

---

1. Abbasid

2. Harag

متوسط سه میلیون درهم در سال، مطمئن بود. در اغلب موارد، مالیات‌های واقعی با سطح ثابت تخصیص مالیات‌ها فرق می‌کند؛ ولی دلایل آن ذکر نشده است. به نظر می‌رسد که فساد مالیات‌های سنگین و چشم‌پوشی از برخی مالیات‌ها دلیل عمدهٔ این‌گونه تفاوت‌ها باشد. مهم‌ترین مالیاتی که در قم اخذ می‌گردیده، خراج بوده است. این نوع مالیات که ریشه در دوران قبل از اسلام دارد، به مفهوم اخذ مالیات از زمین است؛ ولی جایگاه واقعی آن در سیستم مالیاتی اسلامی بین محققان اسلامی، مورد بحث و مجادله می‌باشد، و در هر یک از مسائل حقوقی مکاتب اسلامی متفاوت است. استفاده از خراج معمولاً به نیازهای محلی بستگی داشته است. گزارشات مندرج در تاریخ قم بر این امر دلالت دارند که اخذ خراج در قم، حداقل پس از دوران ساسانیان (قبل از برقراری حکومت و قوانین اسلامی) وجود داشته است. تصور می‌شود که خراج تا زمان قیام ابا‌سعید، به وسیلهٔ دیوان مالیاتی اصفهان، جمع‌آوری می‌شده است. پس از واژگونی کامل دیوان مالیاتی که پنجاه و یک سال به طول می‌انجامد، یک نوع دیوان‌سالاری مالی در قم برقرار می‌گردد که با استقلال اداری منطقه تطابق دارد؛ این دیوان مالیاتی کاملاً متفاوت، تقریباً به طور مستند در تاریخ قم مورد بررسی قرار گرفته و از سال (۸۰۴-۹۸۸ م)، تعداد بیست و چهار عامل فهرست گردیده است. رئیس دیوان مالی تا سال ۹۲۲ یک مأمور مالیات بوده است؛ ولی پس از آن سیستم مذکور تغییر می‌کند و جمع‌آوری مالیات به وسیلهٔ یک شخص اداره می‌شود. تا سال (۹۲۲ م) از انتصاب سیزده عامل و دو مورد عزل مسئول نام برده شده است. عمال در بسیاری از موارد با رأی مقامات حکومتی ابا‌سعید (همچنین با فرمان خلیفه) منصوب می‌گشته‌اند. که خود نشان‌دهندهٔ نفوذ قوی بغداد در امور مالی یک شهر مانند قم می‌باشد.

سیستم مالیاتی مذکور پس از درخواست ساکنان قم از مقتدر بالله (خلیفهٔ عباسی)، مبنی بر امنیت و سالم‌سازی جمع‌آوری مالیات‌های واریز و جاری، به رسمیت شناخته شده است. به طور کلی مأمور مالیات که هدف میانجیگری را داشته است، پس از تلاش فراوان در اجرای مسئولیت جمع‌آوری مالیات از مالیات‌پردازان با

شکست مواجه می‌شود. این موضوع گاهی به نابودی ضامن‌های مالیاتی قبلی که مسئولیت واریز دعاوی مالیاتی را پذیرفته بودند، منجر گردیده است. این روش در سال (۸۹۸/۸۹۷ م) به دستور وزیر عبیدالله بن سلیمان از میان می‌رود. ولی متعاقباً مأمور مالیاتی که مدت یک‌سال قدرت را در دست می‌گیرد، به تنهایی اصلاح جمع‌آوری مالیات را تضمین می‌نماید که حداقل برای او به نحو مطلوب پرداخت می‌شود. این نکته کاملاً روش نیست که چگونه یک چنین وضعیت مشکلی مورد علاقه بوده است و چگونه برخی این سیستم دیوانی را پذیرفته‌اند. همچنین دربارهٔ رابطهٔ بین دیوان مالیاتی (اداره‌ای که به موجودیت خود ادامه داده است) و مأمور مالیات، اطلاعاتی در دست نیست.

پس از اینکه خلیفه نفوذ خود را از دست می‌دهد، عمال به فرمان وزرای آل بویه منصوب گردیده‌اند. دربارهٔ این بویه‌ها و سایر همکاران دیوان مالی نیز اطلاعات کاملی در دست نیست. منشیانی وجود داشته‌اند که به اقدامات مهم و همچنین بر کارگران فنی، نظیر اشخاصی که وظیفهٔ اندازه‌گیری زمین را برای تعیین خراج برعهده داشته‌اند، نظارت می‌کرده‌اند. «خراج»، مجموعه‌ای از مبالغ جداگانه‌ای بوده است که دیوان مالیاتی تعیین می‌نموده است.

زمین با یک وسیلهٔ اندازه‌گیری خاص محلی وکشت‌ها ومحصولات زراعی، با توجه به درجهٔ خاک، اندازه‌گیری می‌شده‌اند. دسته‌بندی زمین‌ها براساس معیارهای مختلف نظیر تملک دولتی، تملک خصوصی، مالکان عرب و پارسی صورت می‌گرفته است. و دو نوع مالیات برای زمین آزاد (وقف و اجاره) وجود داشته است. نتایج اندازه‌گیری متعاقباً در دفاتر ثبت می‌گردیده و مجموع مالیات قابل پرداخت مشخص می‌شده است. به نظر می‌رسد که «ودیعه» بیانگر نوعی نظام مالیاتی بوده است؛ ولی معنی واقعی آن روشن نیست. این واژه از نظر فنی، به مفهوم ثبت تمام کشت‌ها از طریق عامل درجهٔ اول مالیاتی می‌باشد. جدول‌های مذکور به عنوان مبنای مالیات‌های سالیانه به‌کار می‌رفته‌اند. به هفت ودیعه در منابع اشاره شده است؛ ولی تاریخ قم در ارتباط با تاریخ و یا اشخاصی که مشمول آنها بوده‌اند، هیچ

مطلبی را بیان نکرده است. و فقط مبالغ تثبیتی کشت‌های اندازه‌گیری شده را شرح داده است. در اینجا سه موضوع مهم جلب توجه می‌کند:

۱. به نظر می‌رسد که فقط سه نوع ودیعهٔ کامل وجود داشته است.

۲. در طول زمان، می‌توان افت و تنزل ارقامی را مشاهده کرد که با خراج معروف و متداول، انطباق داشته‌اند و بنابراین تحمیل افزایش مالیات با مالیات‌های بسیار بالای دیلمیان و آل بویه توجیه می‌گردد.

۳. تخصیص مالیاتی **dimmis** با سایر اقدامات مالیاتی فرق داشته است که این خود نشان می‌دهد هنوز روستائیان زردتشتی گروه قابل توجهی در قم را تشکیل می‌داده‌اند و اغلب مالیات‌های دوبرابر می‌پرداخته‌اند. دو نوع مالیات دیگر، یکی به نام «صدقه» و دیگری به نام «جزیه» وجود داشته است که هر دو اهمیت کمتری از «خراج» داشته‌اند. «صدقه» یا «زکات»، از گله‌های گاو و گوسفند اخذ می‌شده است. زیرا چادرنشینان نسبت به دیگران مالیات کمتری پرداخت می‌کردند. مالیات مذکور به وضوح فقط به گاو، شتر و گوسفند تعلق می‌گرفته است. تاریخ قم از قوانین دقیقی برای جمع‌آوری این نوع مالیات‌ها خبر می‌دهد. مثلاً گاهی از منابع حقوقی قضایی اسلامی دریافت می‌شده است. میزان «صدقه» در سال (۸۹۳ م) بیش از پنج درصد از کل مالیات‌ها را تشکیل می‌داده است. اطلاعات مربوط به «جزیه» حتی از اطلاعات «صدقه» نیز نادرتر است و ارقام مالیات‌ها به وسیلهٔ **dimmis** فقط دربارهٔ سال‌های (۸۹۵-۹۰۰ م) بیان شده است. اگرچه در تاریخ قم، سؤالات بدون جواب متعددی وجود دارد، چنین به نظر می‌رسد که چندین هزار **dimmis** در قم و اطراف آن زندگی می‌کرده‌اند که بعدها تعداد آنها به شدت کاهش پیدا کرده است. مالیات پرداختی **dimmis**ها، با مالیات نواحی دیگر ایران متفاوت بوده است. آنها سالیانه دوازده درهم پرداخت می‌کرده‌اند، در حالی که وجه پرداختی شهرهای دیگر به بیست و چهار درهم در سال می‌رسیده است.

به مالیات‌های متعدد دیگری در تاریخ قم اشاره شده است که همراه با سه نوع مالیات رسمی و کاملاً مشخص اداری وجود داشته‌اند؛ ولی فاقد مبانی قانونی بوده‌اند.

این بیست و چهار مالیات اضافی با اهداف متفاوتی اخذ می‌گردیده‌اند. مقدار بسیار کمی از این مالیات‌ها به خاطر حرص و آز دیوان‌سالاری اباسعید بوده است که سرانجام در خدمت ماشین جنگی دیالمه و بویه قرار گرفته‌اند. برخی تصور می‌کنند که این مالیات‌های اضافی به منظور ایجاد تعادل در بدهی‌های مالیاتی جمع‌آوری می‌شده‌اند و برخی نیز معتقدند که چنین پول‌هایی برای هزینه‌های اداری و یا به زبان ساده‌تر، رشوه به جمع‌آوری کنندگان مالیات صرف می‌شده است. مالیات باید به اندازه‌ای باشد که کسری‌های جاری را جبران کند و مالیات ناچیز چنین خواسته‌ای را برآورده نمی‌کند.

در این بخش، بی‌پروایی ادارهٔ مالیات و خصوصیت اختیاری این مالیات‌ها نیز به تصویر کشیده شده است. تاریخ‌های دریافت مالیات در قم در گزارشات تاریخ قم بارها تغییر کرده است.

مردمان قم برخلاف سایر مناطق ایران، همیشه از تاریخ تقویم شمسی و حتی یک نوع تاریخ محلی خود، به نام «تقویم یزدگردی» استفاده می‌کرده‌اند که مبدأ آن مرگ یزدگرد بوده است. «خراج» ابتدا در دوازده قسط و سپس در ده قسط پرداخت می‌شده که شروع آن در ماه اول سال خورشیدی ایرانیان بوده است. ولی در سال (۹۸۴/۹۸۳م) دوباره به دوازده قسط تبدیل شده است؛ زیرا مردم با این روش موافق بوده‌اند. سایر مالیات‌ها نیز به طور ماهیانه، جمع‌آوری شده‌اند. با توجه به اهمیتی که مالیات‌ها داشته‌اند، اسامی نواحی مالیاتی در تاریخ قم، همراه با مالیات‌هایی که پرداخت می‌کرده‌اند، قید گردیده است. از شمارش بیست و یک رساتیق، نُهصد روستا نام برده شده است؛ ولی این رقم نمی‌تواند واقعی باشد. دربارهٔ تخصیص‌های مالیاتی سال‌های (۸۹۷-۹۱۴/۹۱۵ م) نمودار توضیحی مالیات‌ها ارائه گردیده است که اطلاعات ارزشمندی در زمینهٔ توان مالی دربردارد.

تاریخ قم به عنوان یک منبع اصلی، شامل گزارشات جالبی در ارتباط با مسائل اداری و جنبه‌های روانشناسی جمع‌آوری مالیاتی می‌باشد. پیشرفت واقعی جمع‌آوری مالیات را نمی‌توان بازسازی کرد و تعدد مالیات‌های اضافی و تأدیه‌های مالیاتی موجب اخلال در آگاهی‌های ما نسبت به فرآیند فنی جمع‌آوری می‌گردند.

همچنین در تاریخ قم اطلاعات جالبی دربارهٔ استنکاف مالیات پردازان از پرداخت مالیات به مأموران مالیاتی وجود دارد که البته تعداد آنها محدود است. اطلاعات جغرافیایی قم برای دوره‌ای که مشمول تاریخ قم نمی‌گردد، بسیار اندک است. از سال (۹۸۹/۹۸۸م) ـ ۱۳۵۰م) فقط یک منبع وجود دارد که برخی از مسائل مهم قم را مطرح می‌کند (الادریسی). با این وجود، وقتی که مطالب آن با مواد معتبر موجود مقایسه شوند، مورد شک و تردید قرار می‌گیرند. وی بر آبیاری باغ‌ها و این واقعیت تأکید می‌نماید که تجار در وضعیت اقتصادی و رفاهی مطلوبی به سر می‌برده‌اند و در شهرهای زیبا با دیوارهای گلی زندگی می‌کرده‌اند. از دورهٔ ایلخانی، مطالب بسیار بیشتری بیان گردیده است که آن را به یک منبع اساسی تبدیل می‌کند. اولین جمع‌آوری مالیات تقریباً در سال (۱۲۶۰ م) پس از حملهٔ مغول، مورد بررسی قرار گرفته است. موقعیت کشاورزی با انواع مختلف کشت‌ها و آب کافی تحت عنوان موقعیت مطلوب توصیف گردیده است. در مورد سیستم‌های آبیاری شهر، ذکری به میان نیامده، ولی به یک سد اشاره می‌گردد که در این دوره ساخته شده است. و باز در ارتباط با منابع معدنی، مسائلی مطرح گردیده است. دربارهٔ مالیات‌های دورهٔ پس از مغول نیز گزارشاتی وجود دارد که قم مبلغی معادل چهل‌هزار دینار پرداخت کرده است. ولی نکتهٔ بسیار جالب توجهی که به چشم می‌خورد، این واقعیت می‌باشد که مالیات پرداختی نواحی روستایی اطراف قم نیز معادل مالیات قم و یا حتی گاهی بیشتر از آن نیز بوده است. ساختار این نواحی تغییر کرده است؛ در زمینهٔ فعالیت‌های ساختمانی، مطالبی ارائه گردیده است و از مصالح ساختمانی آجر و خاک رس در آنها نام برده شده است. تمام این اطلاعات، همگی بر این موضوع دلالت دارند که قم در زمان حکومت ایلخانیان، یک شهر مخروبه و خالی از سکنه نبوده است.●

● میراث شهاب، پیاپی ۲۱ (۱۳۷۹ ش)، ص ۷۸ ـ ۸۵.

فهرست تفصیلی

درآمد ۷
پیشینهٔ فرهنگی ـ تمدنیِ قم (از آغاز تاریخ تا برافتادن آل بویه) .....
..... محمدهادی خالقی ۱۱
چکیده ۱۱
یادداشت ۱۲
بخش نخست: قم، پیش از اسلام ۱۴
مقدمه ۱۴
مأخذشناسی ابتدایی محوطه‌های باستانی قم ۱۶
بخش دوم: قم، پس از اسلام ۳۲
مقدمه ۳۲
أ) فتح قم ۳۲
ب) اشعریان ۳۷
ج) تشیع قم ۴۰
د) آل بویه ۴۲
ادوار حیات علمی قم از فتح اسلامی تا برافتادن آل بویه ۴۶
۱) قرن یکم هجری ۴۶
۲) قرن دوم هجری ۴۷
۳) قرن سوم هجری ۵۱

أ) هجرت فرزندان و فرزندزادگان ائمه به قم ۵۱
ب) ظهور خاندان‌های علمی در میان بومیان قم ۵۲
ج) شکل‌گیری مساجد جدید در قم ۵۲
د) شکل‌گیری تشکیلات «نقابت سادات» در قم ۵۳
هـ) کثرت عالمان و آثار علمی ۵۴
۴) قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری ۵۹
پیوست‌ها ۶۷
پیوست یکم: ویژگی‌های مکتب علمی قم ۶۷
پیوست دوم: تنوع دانش در قم ۶۹
پیوست سوم: نخستین مدارس قم ۷۰
منابع و مآخذ ۷۰
قم از دیروز تا امروز ..... غلامرضا گلی زواره ۸۵
چکیده ۸۵
نامگذاری قم ۸۶
در وصف ائمهٔ هدی علیهم‌السلام ۸۸
چگونگی پیدایش ۹۱
قم اولین کانون تشیع در ایران ۹۵
شهر امامزادگان و سادات ۱۰۱
هجرت تحول‌آفرین حضرت فاطمهٔ معصومه علیهاالسلام ۱۰۴
پیشینهٔ تاریخی ۱۰۸
سوابق فرهنگی، سیاسی ۱۰۹
تاریخ مبارزهٔ بی‌امان مردم قم با ستمگران ۱۱۰
رشته‌های روشنایی در تاریخ تاریخ ۱۱۳
پرتو افشانی ۱۲۰

قم مقارن آمدن حضرت معصومه علیها السلام ۱۲۱
حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در قم ۱۲۲
علاقهٔ اهالی قم به خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله ۱۲۵
تاریخ معاصر ۱۲۵
پایگاه انقلاب اسلامی ۱۳۲
ویژگی‌های جغرافیائی قم ۱۳۹
منابع آب ۱۴۴
میراث معنوی، فرهنگی و هنری ۱۴۶
صنایع دستی ۱۵۸
ویژگی‌های اقتصادی ۱۵۸
تشیع و قم ..... رسول جعفریان ۱۶۱
چکیده ۱۶۱
نوع تشیع قم ۱۶۵
قم و خلفا ۱۶۹
طالبی‌ها و قم ۱۷۱
قم و عالمان شیعه ۱۷۳
تأثیر تشیع قم بر سایر مناطق ۱۷۶
اسلام، قم، اشعری‌ها ..... عباس فیض ۱۷۹
چکیده ۱۷۹
علت توقف عرب در قم ۱۸۰
جشن و سرور نوروز مصادف با ورود عرب ۱۸۱
پذیرایی یزدان پایدار از میهمانان نورسیده ۱۸۲
حملهٔ دیلم بر عرب و قتل و اسارت دیلم ۱۸۳
بی‌ناموسی دیلم در دیهٔ ابرستجان ۱۸۴

نخستین طرح سلطنت شیعه در بلاد جبل ۱۸۵
دهکده‌ها به هم پیوست، شهر شد ۱۸۷
سر تسمیهٔ قم چیست؟ ۱۸۷
شهر جدید و شهر قدیم ۱۸۸
انعقاد پیمان عدم تعرض ۱۸۸
شورای سری عرب و قتل خدایان حصارها ۱۸۹
بنیان بارو برگرد شهر ۱۹۰
فرزندان عبدالله مأمور تأسیس مکاتب ۱۹۱
عظمت مکتب اشعری ۱۹۳
کوفهٔ صغیره معدن علوم اهل‌بیت ۱۹۳
قم مهد تشیع و مرکز روحانیت ۱۹۴
مطاف مردم هر دیار و ملجأ صلحا و ابرار ۱۹۴
آشیانهٔ علویین و معدن طالبیین ۱۹۴
سر پراکندگی سادات از حجاز ۱۹۴
سر توجه آوارگان سادات به طرف قم ۱۹۵
اشاره به روایات وارده در فضل قم ۱۹۶
جوامع علمی و روحانی قم با اشاره به سوانح اتفاقیهٔ مربوطه به روحانیت در هر عصر ۱۹۷
فرزندزادگان عبدالله اشعری ۲۰۳
حوادث قم در طی این قرن ۲۱۳
تجزیهٔ قم از اصفهان ۲۱۶
خروج محمد دیباج به مدینه ۲۱۷
هجرت امام رضاعليه‌السلام از مدینه به مرو ۲۱۷
سرقت جبهٔ رضویه از دعبل ۲۲۱
قتل یحیی بن عمران ۲۲۱

قم، شهر زیارتی و مرکز منطقه . . . مارسل بازن، ترجمهٔ ابوالحسن سروقد مقدم ۲۲۳
چکیده ۲۲۳
زیارتگاه و اثرات جغرافیایی آن ۲۲۹
الف. منشأ و ارزش مذهبی زیارت ۲۲۹
ب. زائران ۲۳۳
ج. حرم ۲۳۷
د. محلهٔ زیارتگاه ۲۳۹
مراکز اقامتی در سال ۱۳۴۸ ..... ۲۴۲
هـ. گورستان‌ها و مدارس علوم دینی ۲۴۷
صنایع دستی و تجارت سنتی ۲۵۱
الف. صنایع دستی مدرن ۲۵۷
ب. صنایع ۲۵۸
ج. رکود صنایع ۲۶۲
خدمات عمومی ۲۶۵
وضع آموزشی در شهر قم از ۱۳۴۲ تا ۱۳۴۸ ..... ۲۶۶
نقش منطقه‌ایِ قم ۲۶۷
مالکیت املاک ۲۶۸
اداره و سرپرستی بافت قالی ۲۷۱
داد و ستدهای تجاری ۲۷۲
نقش اداری ۲۷۲
مهاجرت ۲۷۳
حمل و نقل منطقه‌ای ۲۷۴
حدود قلمرو شهر قم ۲۷۵
قم و تهران ۲۷۸
ارزش و اعتبار زیارتگاه ۲۸۰
نمودار جمعیت فعال ۲۸۱

قم قدیم ..... عباس فیض ۲۸۵
چکیده ۲۸۵
خرابی بارو ۲۸۵
شورش عرب ۲۸۶
خرابی بارو ۲۸۷
ناصر داعی کبیر ۲۸۸
حسین کوکبی ۲۸۸
طاهر بن عبدالله ۲۸۹
موسی بن بوقا ۲۹۰
حمزهٔ قمی ۲۹۰
مفلح ترک ۲۹۱
قتل عام در قم ۲۹۲
حوادث قم ۲۹۴
خرابی بارو ۲۹۶
قتل عام ۲۹۷
شروع به عمران ۲۹۸
بناهای کهن ۲۹۸
هجوم سیل ۳۰۰
شروع به عمران ۳۰۰
پیدایش شهر قم ۳۰۰
تاریخ استقلال قم ۳۰۱
رفتن حمزه به بغداد ۳۰۱
استقلال شهر قم و تجزیهٔ آن از اصفهان ۳۰۲
قتل عاصم در قم ۳۰۳
نایابی آب ۳۰۵

احداث قنوات ۳۰۷
خرابی قنوات ۳۰۷
تنقیهٔ قنوات ۳۰۸
رودخانهٔ قم ۳۰۹
سهم مردم قم از رودخانه ۳۰۹
مبدأ و مصب ۳۰۹
رفتار اعراب ۳۱۰
استیفای حق ۳۱۱
عمران قم ۳۱۱
تقسیم آب ۳۱۱
جلوگیری از آب رود ۳۱۲
تجدید رسم کهن ۳۱۲
آب رودخانه در عهد صفویه ۳۱۳
گل‌کاری در قم ۳۱۳
آب قم در عهد افغان ۳۱۵
اوضاع عمومی قم ۳۱۵
قتل نفوس ۳۱۶
غارت منهزمین ۳۱۷
سلوک افشار ۳۱۷
سلوک قاجار ۳۱۸
علی اللهیان قمرود ۳۱۸
باز هم بی‌آبی ۳۱۹
آخرین تقسیم ۳۲۰
مزاحمت نیموری‌ها ۳۲۱
اعتصاب عمومی ۳۲۲

آخرین تصمیم ۳۲۳
نهرهای ده‌گانه ۳۲۳
قضاوت تاریخی ۳۲۴
بنای جمکران ۳۲۴
بنای ابرشتجان ۳۲۵
بنای سیاران ۳۲۵
باروی مزدجان ۳۲۵
حصار ممجان ۳۲۵
بنای سرفت ۳۲۵
کوشک‌های بهاری ۳۲۷
خرابی در اثر سیل ۳۲۷
باز هم خرابی سیل ۳۲۸
باز هم سیل ۳۲۸
نخستین مسجد ۳۳۰
نصب منبر ۳۳۰
بنای مسجد جامع ۳۳۱
مسجد میدان ۳۳۱
سه منارهٔ قدیمی ۳۳۱
قابل توجه ادارهٔ فرهنگ ۳۳۲
مسجد امام قم ۳۳۳
مسجد جامع ۳۳۵
قم دیروز ..... حسن بن محمد اشعری قمی ۳۳۷
چکیده ۳۳۷
ذکر صورت فتح ناحیت قم ۳۴۸
ذکر حدود قم ۳۴۹
ذکر برج قم که طالع آن است، و طول و عرض آن از اقلیم ۳۵۲

ذکر طرق قم ۳۵۴
ذکر میدان‌ها به قم ۳۵۸
ذکر قنطرها به قم ۳۵۹
قم در یک نگاه ..... رسول جعفریان ۳۶۱
چکیده ۳۶۱
قم تا عصر صفوی ۳۶۲
قم در دورهٔ صفوی ۳۶۴
قم در دورهٔ قاجاری ۳۶۵
قم در دورهٔ پهلوی ۳۶۷
قم پس از انقلاب اسلامی ۳۶۹
قم و مرکزیت علمی آن ۳۷۰
قم و جنبهٔ زیارتی آن ۳۷۵
جمکران و قم ۳۷۸
مآخذ ۳۷۹
دیروز و امروز قم ..... سید علی‌اکبر برقعی ۳۸۱
چکیده ۳۸۱
تاریخچهٔ قم ۳۸۲
قم پیش از بنای اسلامی ۳۸۳
بنای شهر قم ۳۸۴
سال بنای شهر قم و جدا شدن آن از اصفهان ۳۸۵
رودخانهٔ قم ۳۸۶
زراعت قم ۳۸۷
صنایع قم ۳۸۸
معادن قم ۳۸۹
مدارس ۳۸۹

مساجد ۳۹۳
آمار نفوس قم ۳۹۴
امامزادگان ۳۹۵
مشاهیر قم ۳۹۸
فقها و محدثین ۳۹۹
فیلسوفان ۴۰۲
وزرا ۴۰۳
شعرا ۴۰۴
مناظره‌ای منظوم میان قم و کاشان از دورهٔ سلجوقی .....
..... حسین مدرسی طباطبایی ۴۰۷
چکیده ۴۰۷
قم در ذیل نفثة المصدور ..... حسین مدرسی طباطبایی ۴۱۷
چکیده ۴۱۷
الف. رجال سیاسی ۴۲۳
ب. رجال فضل و ادب ۴۳۲
استدراکات بعدی ۴۳۶
تذکر ۴۳۸
گوشه‌ای از تاریخچهٔ شهر قم ..... ترجمهٔ زهرا اباذری ۴۳۹
چکیده ۴۳۹
فصل اول: تاریخ‌نگاری ۴۳۹
فصل دوم: عصر قبل از اسلام ۴۴۱
فصل سوم: تاریخ سیاسی (۶۵۰ـ۱۳۵۰م) ۴۴۲
فصل چهارم: جغرافیای اقتصادی قم ۴۵۲